

وقایع الایام  
در احوال محترم اشرا

تألیف

مروم حاج قاضی آقا واعظ تبریزی قیابانی

طالب شرا

بمقتضی

الحاج سید اکبر دینی

نیز - سید احمد الخلیف







هَيَّا  
مَحَلُّ دُرٍّ وَمَا زَكَاكَ  
وَقَدْ نَبَغَ الْأَيْقُلُ دَرَاهِقُ الْإِلَهِ  
مَحْرَمَةُ الْجَنَّةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي اتقن كل شيء بيدائغ صنعه وعجائب قدرته وطرائف الحكم واحسن خلق  
الانسان وشرفهم بنجايا لطفه ومزايا كرمه ولطائف النعم واعلن جيم فضاله وعظم  
اجلاله وكرمه انعامه في حقهم على ما تراءى للنعم بقوله جل ذكره وعزائمه ولقد كرمنا بني ادم  
والصلوة والسلام على اكرم خلقه واشرف انبيائه محمد خاتم النبيين سيد العرب والعجم وعلى سيد  
اوليائه ووصي نبهه على امير المؤمنين معدن السماحة والكرم وعلى حبيبته بضعة نبهه وزوج  
ولبته فاطمة سيدة نساء العالمين ذات الاحزان والهموم والنعم وعلى كرام خلقه وحججه وخلفائه  
الاخذ عشر سادة البشر الائمة المشهرين بكرائم الصفات ومكارم الثمات ومحاسن الشيم  
والمتمتعين بصروف الرمن وصنوف المحن وفجائع الالم سيماء واحد شفي عرش الجلاله وثانيه  
سيد شباب اهل الجنة وثالث شروط كلمة التوحيد واصول المعرفة ورابع ال محمد حبيب رب  
العرة وخامس اصحاب الكساء اهل العصمة البصير عن حواجدة المصطفى الشهيد بارض كربلاء  
ابعد الله الحسين الذي اخبرته هادته على الامم وبكى على مصائب اهل الحل والحرم ونحي بكائه

## دیناچه

۳

اهل العصبان من النهران والظلم ولعنة الله وسخطه وغضبه على أعدائهم وغاصبي حقوقهم  
ومنكری نضائهم اجمعین الذين لا تفهم الحسنة والندم وثقت اللهم انك منا يوم تزل فيه القدر  
واخترنا في الذين يجنبون كثرة الآثم والفواحش الا اللهم عني محمد وآله الطيبين الطاهرين معان  
الحلم ونبایع العلم ومصابیح الظلم **ولجعل** جنین کوید این بند کثیرن اقل الواعظین علی بن  
عبد العظیم بن یزید خبابی عفی الله عنهما که چون در سال هزار و سیصد و بیست و پنج هجری  
از جمع و طبع مجلد اول از کتاب وقایع الایام فراغت حاصل گشت در مملکت ایران حضور در  
ولایت دینا بجان حوادث عظیمه و فتنه های کثیره بوفور پیوست که بنان از تحریر و بیان از تقریر  
یکی از آنها عاجز و فاسر است (ما سمعنا لهذا فی ابائنا الاولین ان هذا الاخلان و در حدیث  
هر یک از این بگویند دست از جانشین و در شجره جانشان از خود کسب نمودیم تا خداوند متعال  
بلطف عظم خود چنانچه در کلام معجز نظام خود فرموده **فان الله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین** ما را  
از ان در طره ها سخت و صدمه های صعب خلاص گرداند

کتابت حضرت صاحب وند

صبرا علی شدة الایام ان الله	عظیم و ما الصبر الا عند المحب	سبغ الله عن قرب ساقیه
بها المثلک راخات من اللیب	هیچ و ربطه مرا پای در کلی نزد	نگاه دارم از خطایات از بند
مرا زجمع که برهم زند با که نیست	از انکه لطف خدا هست مانند	و بواسطه ترا که این صدمه ها
و تراحم این عقبات نالیف بکر مجلدات و توصیف سایر و توغات در عهد تعویق و عهد توفیق نمایند و در عرض این مدت چند کثرت از دیگر بلاد از اخبار عباد طالب بقیه وقایع الایام و زاعب تنه این مرام شدند و در تیر بر نیز از غاظم علماء و مجتهدین و اکابر مشایخ و اعظم ادام الله ابام افاضاتهم در این باب حکمی اکتد و امری شد بد مشتمل بر عدم فتور و مقصور بودن در صورت فتور در حق این فاضل صادر کرد بد تا که جلد بدین سنین عمر را جلد و هجین رسید		
أَفْنَى الشَّبَابِ الَّذِي دَلَى وَهَجْتُهُ	کوالحد بدین من آت و منطبق	شبا آخاف علیه لذ عه الحدق
لَمْ يَزَلْ كَالِي فِي طُولِ إِخْلَافِهِمَا	در همچو سلمان شود از دولت سخت	
كَرَّرَ سِرْمَاهُ بَرَهْنِي يَا بَه حَتَّ		



## ویباچه

۴

چون عمر تو بخت کشت بر بند خشت	کان مبه که بخت شد بر بند ز رخسار
دادم که بیک اجل در رسید و خط سفید از صیقل سر و صوت بر دست پیمانه امل معکوس و کاشانه تحمل مطموش	
کهی سراج الدب فی الرأس هادیاً و کان کرای اللیل بربی و لا یزنی	لین قد اُضلله المنا یا لب الیا فلما اضاء الشب شحص رمانیا
نوشه آخرت چیست بر این راه دراز دل بر این کبند خواجوار و گردن نه	که ترا موی سفید از اجل از رخ پیم که بی همجو بود بده است و بسید ایشام
وای اگر پرده بر آفت که زین بخت شمر مبنوای که فرشته شوی از علم و عمل	همه بر جای عرف خون دل اید زمام لیکن از همت دون ساخته باد دو دام
چندان کن که غمائی ز سعادتن غمور	کار خود ساز که ایجاد دهنه و نهیت مقام
نادار این بین در رسال سی و یک از فضل و عنایت ملک علّام شرف زیارت بیت الله الحرام و تفصیل اسنان عرش نبیا حضرت رسول انام و زیارت قبور مطهره ائمه تبعی علیهم الصلوٰه و السلام و زیارت بیت المقدس و تشریح رویت صخره معلقه مقدسه و محاربت مبارکه و ماثر عظیمه مسجد الاقصی و آثار کبریه قبله الامم و زیارت قبور شریفه جمعی از انبیاء عظام علی نبینا و اله و علیهم السلام باین احقر من زوق و معتبر کردم بد عهد کردم که اگر دستم از این سفر بکدم با تمام این مرام اهتمام بنمایم	
کاهیکه کنی عهد و وفا با باران	ز نهار بعهد خود وفا واجب دان
بی شکر خدا مباش هرگز نفسی	تا ابر کمر شود ز هر سوناران
و چون در واسط محرم می و دیو بوطن مالوف بر کشتم در اول جمادی الاولی بفرم درستند بنت راسخ بدون بردید باین امر ابتدا کردید	
اذا كنت ذا عزم فأنفذ عا جلاً	فإن فساد الصمیرات بنفثاً
اذا كنت ذا رأي فكن ذا عزيمة	فإن فساد الرأي أن سروداً

بیت الله الحرام

## درباچه

عنان غم هر جان بی کس بر نای	مکن بدست نرد عنان خود راست
که کس بمنزل مقصود ره نمیباید	مگر سعی تمام و در کمر بزم درشت
هر آنکه به طلب در طریقی غم نهاد	به تخته گاه بزرگی رسد بکام خست
و اگر چه مشاغل رستی و موانع شخصی هر کس بحسب حال خود در این بلد فوق العاده است ولیکن حتی المقدور نباید تزییع فرصت نمود	
که من مضیع فرصه ندانم گشت	لعد و لیس غد له بمواب
حتی اذ فانت و فانت طلا بها	ذکبت علیها نفس خست
ملک عقی خواه کان خرم بود	ذره زان ملک صد عالم بود
جهد کن تا در میان این نشست	عرصه ان غالت ابد بدست
و چون جلد حسیبه از وقایع سیه بک اهمیت خاصه دارم فلذا بقدر امکان پرداختم رجا از خالق بگما و اهد عطا آنکه این خدمت شایان بدون نقصا بیابان برسد و این تفصائل و ذکر مصائب اهل بیت عصمت علیهم الصلوٰه و السلام در روز حشر در ربعه عمر ان ذنوب و سبلة حیران عیوب این رؤسناه کرد	
یا رب ان عظم ذنوبی کثرة	فلقد علمت بان عفوک اعظم
ما لی الیک و سبلة الا الرجاء	لجئ الیک فضلك ثم انی مسلم
و امید از برکت حضرت خا من ال عبا علیهم السلام که این تحفه حسیبه نوشته سفر قریب و عده طریق بعد از این غاصی کرد	
قدیم لنفسک فی الجوه نزودا	صدانفا رتھا وانت مودع
واهتم للفقیر الغریب فانه	انا فی من التضر البعید واسع
واجعل نروذک المخافة والنقی	وکان خفک من مائک اسرع
ای رکھ اجل جوینک بیلک نرک	ناکی جوین غر و سپهر بیلک نرک
رخسا معرفت رجب بینی چومر نورا	ایندیل است سراسر کوفته نرک

در کمال خیر و نیکوئی

توضیح کلمات و عبارات

# قصید شیخ عبدالحسین اعظمی

۶ صفحہ اول

باصد ہزار میل شہد چکونہ داد	نمرود را خدا بیک پشہ ادرنگ
وہا انا اشروع بالمقصود وما توفیقی الا باذنہ علیہ تعالیٰ کلک فی اللہ انیب وقبل ان شروع بوقایع دہشت عاشورہ الا فرستہ نبی مہدی ع	
مقدّمی اوفی دین کر فضیلت مجلس عزرا حضرت اید الشہد السلام شیخ عبدالحسین اعظمی کوید	
بالہارۃ جدد ضا فی ترکتہا ما یما باقیات لنر بنی مولای عبدکذا لک عندک ما عشت لا یج وجد ما استعرت البکا علیک ابی مستعرا علی رثاک ولیکن ابشعری اوفی رثاءک کلا	کل یوم علی عاشوراء ابد الذمیر ما لکن افضاء لک یمنی لطمہ الارزاء لمبارحہ عبرۃ حراء الشماخ فیکم وافی الخساء لنر یمنی غلبہ قلبی الرثاء فصرت عن رثاءک الشعراء
ثاقب کبریا حضرت امام حسین کوید	
انکس کہ نبی دین حسین کویت ثاقب بجام شدہ از کینہ زیت	جزو خس و طبر و جن و ملک غرائبیت خواموش حشم کہ ملک بسکہ خون کریت
در ہزار مرتبہ کلکون جا شد	
و در این باب بد کہ حدیث اکفامہ روایت حبیب شاول	
شیخ اجل صدوق علیہ الرحمہ در امان الی احسن بن علی بن فضال روایت کردہ کہ کوید قال القضا علیہ السلام من ند کر مصائبنا وکی لما ارکب متا کان معانی در حینا یوم الفیئہ حضورضا فرمود کسی کہ بیاد آورد مصیبت ہمارا و بگوید از تو طلبہا شکہ بر ما وارد آمد و در مقامت	

حجرت امام حسین کویت



## خبر فضائل مجلس علم

درجه ما با ما میباشد و من ذکر بمضامینا فبکی و ابکی که بشک عینیه بوم سبکی الصبون  
و کسی که ذکر کند مصیبت ما را پس بگوید و بگوید نکرید چشم او در روزی که دیده ها گریه میشوند  
و من جلس مجلسا بحضرت امرا که تمت قلبیه بوم تموت القلوب و کسی که بنشیند در مجلسی که  
زنده میشود امر ما را در مجلس نموده دل او در روزی که دلهامرده باشند و گفته اند که امرائهم علیهم  
السلام که در این خبر وارد شده عبارت از سه چیز است مسائل شرعیه و فضائل ائمه و مضایب  
الاهل بیت عصمت علیهم الصلوٰه و السلام پس هر مجلس و منبر که خالی از این سه مقاصد نباشد  
خارج از امرائهم علیهم السلام است پس تکلیف اهل منبر و مضایب این سه چیز است اکثاف نمودن باین مطالب  
و مفدمات و معلقات آنها است و اقتضای عقل چنانچه که رضای خدا و رسول در آن باشد چنانچه  
حضرت سید الشاجد صلوات الله علیه خطاب می فرمود و بلك انما الخاطب اشبهت مرضا الخلق  
يخطب الخالي ملبوء مفعدك من النار بعد يبريد لصين خطاب كره فرمود باز بید آن آذنی حتی  
أصعد هذه الأعواد فانكم تكلم بسلام فيه لله رضا و ليهو لاء المجلساء فذا جروا و لو جلس  
روحمی شیخ جلیل الله ابو جعفر محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری قی قدس سره در کتاب غریب  
الاسناد از بکر بن محمد از بنی روایت کرده که گوید قال ابو عبد الله علیه السلام لفضل المجلس  
و محمد بن حنفیه صادق بفضل فرمود ای شنبه و حدیث ما را ذکر میکنید قال نعم  
جئلت فذاك عرض کریم بلی فو بان بشو قال ان تلك المجالس اجتمعها فرمود بدین سبب که من این  
مجالس را دوست میدارم فاجبوا امرنا بافضل ترجم الله من احبى امرنا پس زنده بدارید امر ما را  
ای فضل خدا رحمت کند کسی را که زنده بدارد امر ما را بافضل من ذکرنا او ذکرنا عند فرج  
من عینه مثل جناح الذباب غفر الله له ذنوبه و لو كانت اكثر من زبد البحر ای فضل کسی که  
باد میکند ما را بامد کور شوم ما نزد وی پس بیرون اید اشک از دیده او بیدم بر مکی مبارک  
خدا کند ما را او را اگر چه بیشتر از کف دریا باشد حدیثی شیخ جلیل الله ابو عمر  
و محمد بن عمر بن عبد الصمد کوفی رحمه الله بر حقه در رجال خود از زید شحام روایت کرده که  
گوید کنا عندا یحبنا الله علیه السلام و نحن جماعه من الکوفیین قد دخل جعفر بن عثمان علی

۷

مجلس علم

مجلس علم

مجلس علم

مجلس علم

مجلس علم

مجلس علم

مجلس علم

مجلس علم

## خبر نیک شام در فضیلت مجلس غراء

۸

فضیلت غراء

فضیلت مجلس غراء

فضیلت مجلس غراء

ابجد الله علیه السلام ما جاءني اهل كوفه در خدمت حضرت صادق بودیم كه حضرت عثمان وارد شد ففرّبه واذناه ثم قال يا جعفر قال لبيك جعلني الله فداك برس حضرت اورا نزد خود خواند و نشاند و فرمود يا جعفر عرض كرد لبيك قربانك اليوم قال بليق انك تقول الشعر في الحسين عليه السلام و تجد فرمود شنیدم كه در مصیبت حسین شعر میگوئی و میگوئی عرض كرد بلی قربانك كرم فرمود بگو فانشد فبكى ثم من حوله حتى صارت الدموع على وجهه وحبسه پرس خواند و حضرت بكمر پست تا اشك بر رخسار مبارك و خاص شریفش جاری گردید و الله كه در آن محفل حاضر بود ندیم گرفتند بعد فرمود يا جعفر والله لقد شهدت ملائكة المقربون ضئها بسمعون قولك في الحسين عليه السلام اي جعفر سوگند خدا كه ملائكه مقربین بر این مجلس غراء شدند و ریشه نژاد روح حسین شنیدند و لقد بكوا كما بكينا و اكثر و تحقیق گرفتند چنانكه ما گرفتیم بلكه انما يبشر و لقد اوجب الله تعالى لك يا جعفر في ساعة الحنة باسرها و غفر الله و حفظنا في در این ساعت بهشت تمام نعمهای آن برای تو واجب كرد و گناهان ترا میزد بعد فرمود اي جعفر الا از نيك قال نعم يا سيدي اباننا و از این بگویم عرض كرد فرمود امولاه من فرمود ما من احد قال في الحسين شعرا فبكى و انك به الا اوجب الله له الجنة و غفر له نفس احدی كه در مصیبت حسین شعر بگوید و بگردد كسى را مگر آنكه خداوند بهشت بر او واجب گرداند و گناهان او را میبازرد و حق كوفه در رجال كثر و رجهار موضع و رجال مبرا محمد اسرا باكد در سه موضع جعفر بن عثمان است بے در خلاصه علامه و منتخب طریقی و مفضل بخار و دیگر كتب مقاتل و اخبار جعفر بن عثمان است و سند همه راجع و منتهی بر رجال كثر است و حضرت همان طور بیکه در اصل منقول عندهم بودیم نوشتیم

فقد قرأنا نبيك في فضيلة مجلس غراء حيث شهد عليه السلام  
سيدنا جعفر بن محمد بن عثمان بن عفان

و انك على صبر بمعدود	من قد اطل عليه عشر عا شور
وان يومنا رسول الله سبي به	فابعد الله عنه قلب مسرور

# فَصِيدَةُ سَيِّدِهَا جَدِّ بَحْرَانِي

مَا طَابَ لِي طَرَبٌ بَعْدَ الْحُسَيْنِ وَلَا مَا لِلسُّرُورِ وَلِلْفَيْنِ الَّذِي دَخَلَتْ بِأَحْسَرٍ فَمَا طَالَكَ فِي الْحُسَيْنِ أَهْنِي تَقْضِي الْحُسَيْنِ وَلَمْ تَبْرُدْ جَوَاحِرُهُ ذُو غَلِيٍّ فِي هَجْرِ الصَّبِّ حَامِيَةٍ بِأَحْسَرٍ لَصْرِيعِ الْمَوْتِ مُحْتَضِرٍ يَلُوكَ الدِّمَاءَ الرُّوَاكِي السَّائِلَاتِ عَلَى يَلُوكَ الرُّوْسَ أَبَا إِلَّا الْعَلَى فَمَتَّ كَانَتْ جَبَنُ نَبُوءَةِ الدَّجِيِّ عِلْمٌ يَلُوكَ الطَّوَائِرُ لَمْ يَضْرِبْ لَهَا كَلِمَةً إِذَا نَاكَبْنَ لَمْ يَقْضَيْنِ عَنْ كَمَدٍ وَأَنْتَا كَبْنٌ لَمْ يَتَمَنَّيَنَّ وَاعِيَةٍ	لَا حَتَّ سِمَاءُ سُرُورٍ فِي آسَابِيهِ سَادَاتُهُ بَيْنَ مَسْمُومٍ وَمُخَوَّرٍ وَقَصْرَتِ فِي الرُّعَاةِ مَعَادِيهِ وَالْمَاءُ يَكْرَعُ مِنْهُ كُلُّ حَيْزَرٍ وَحَابِثٍ مِنْ يَحْقُوقِ الدَّارِ مَهْجُورٍ فَدَلَّيْتُ بِدَا الْجُرْدِ الْحَا ضَبِيرٍ سَمَرِ النَّعَاسِيَّتِ لِبَيْضِ الْمُبَايِرِ عَلَى رَفْعٍ مِنَ الْحُرْمَانِ مَشْهُورٍ سَامِرُ ثَبَّتْ عَلَيْهِ نَارُ مَقْرُورٍ وَلَا يَمُدُّ لَهَا أَطْنَابُ تَحْدِيرٍ إِلَّا تَحْدِيرُ دَمِغٍ غَيْرِ مَرْزُورٍ إِلَّا لَتَصْعَدُ أَفْأَيْسُ وَتَرْفِيرٍ
--	---

## ثَاقِبُ دَمِ تَحْمِيلِ سَلْعَةِ الْحُسَيْنِ كَوَيْدِ

دَرِخْدَمِ بُولِ جَوَابِي بَغِيرِ اشْتِ نَكْرَمَةِ دَسْتِ هَرِ كَلَا بِه بَغِيرِ اشْتِ زَارِ كُلِّ كِه شَدَّ شَكْفَةِ بِلْسَانِ كَرِيلَا	دَرِغَاصِيَانِ چُونِ بَسْتِ تَوَابِي بَغِيرِ اشْتِ خَاصِلِ بَرِ تَشْنَه هَاشْدَانِي بَغِيرِ اشْتِ زَارِ كُلِّ كِه شَدَّ شَكْفَةِ بِلْسَانِ كَرِيلَا
--	---

وَدَمِ ابْنِ طَلَبِ بَذِكِرِي وَاقْصِرْ أَقْصَا اِلْمَشْرِقِ  
وَأَنْ فَصْرُ مَرْدِ بَحْرَانِي سَبَّ نَاكِلا نَزْلَانِ بَلَدِ

مَرْحُومُ نَفْسِ الْأَسْلَامِ خَاجِي مَهْرِ أَحْسَنِ نُورِي نُورِ اللَّهِ مُصْجَعِ دُرِّ الدِّمَاءِ أَرْكَانِ جَبَلِ الدِّينِ  
شَمْسِ الدِّينِ مُحَمَّدِ رَضَوِ ارْزَعْمَاءِ دَوْلَتِ صَفْوِ نُفُلِ فَرَمُودِ كِه أَوَازِ سَيِّدِ نَصْرِ اللَّهِ خَابِرِ وَأَوَازِ  
سَلْمَانِ جَبْرِ بَنِي نُفُلِ كُرْدَانِ كِه دَرِ بِلَادِ بَحْرَانِ مَرْدِي بُوْدِ كِه مَعَاشِ وَبَسْبَةِ بَشِيرِ نُفُوسِ كِه أَوَازِ

۱

نقد ثانی  
نقد اول  
نقد اول

نقد ثانی  
نقد اول  
نقد اول



## فصل در مجرای کلا نکرکد

۱۰

تذکره انبیا

داشت پس رئیس حواس بلد که عجم انرا کلا نکرکد انرا بغضب برد و او بجا که بلد نظم و نسق  
 نمود و لم فایده نخبه پس باستان مقدس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ملحق کرد بد  
 و از جور و تعدی مردم غاصب شکایت نمود فضله فی الروضه المطهره نفاس فرای الامام علیه  
 السلام و قال له اَعَفُ عَنْهُ وَاَسْفُطَ حَتَّى لَا تُجْلَى دَرَرُوضَهُ مَطْهَرَهُ وَاِرْخَاوَابَ بُوْد وَنَجَا  
 را دند که باو فرمود عفو کن او را بخاطر من و از حق خود بگذر کردم با سبب چو در حق و فی  
 الناس میکنی و از او عفو میفرماید فرمود فَاَنْتَ خَدَمَ مُفِی عَزَاءِ الْحَسَنِ فِی كُلِّ سَنَةٍ وَتَعْمَلُ ذَلِكَ اِنَّمَا  
 او هر سال در مجلس عزاء حسین خدمت میکند و پیوسته کار او ایست مر بجز بنی عرض کرد عفو  
 کردم از او و چون از خواب بیدار شد و از نجف بجزین برگشته به بندر رنک رسید دید کلا نکرکد  
 منظر است از بزم او و شهر را با قیامت شهر او از روزیکه مصرف کرده تا انوقت ورم است چون بزم  
 رسید گفت رأیت فی المنام امیر المؤمنین علیه السلام و قال له لَمْ تَطْلُبْ عَلَانَا فَاَذْهَبِ الْيَمَّ وَاسْتَحْمِلْ مِنْهُ  
 امیر المؤمنین در عالم مقام دیدم و بمن فرمود چو اطفال کن ظلم کرده بر او و حلت بجو باطل  
 بجز و نضر نمود که بفره و بمن لبین و ابیکر قبول نکرد و هر دو متفق شدند که انرا در تعمیر حضرت  
 سید الشهداء علیه السلام مصرف نمایند بمقدورین بالشیر

در ذکر کلا نکرکد از مجلس عزاء حضرت سید الشهدا

شیخ حسن بن اشد کوی بد

بِرَّوْلُ أَحَدٍ وَصَوْنِي وَفِي لَمْ تَزَلْ  
 شَهِيدَا لَطَفَ تَجَلَّ امير المؤمنين علي  
 لَ الْبَيَادِ وَبَشَقِي مِنَ الْعِلَلِ  
 دَمًا وَرُمُ عَظِيمٌ غَيْرُ حَمَلِ  
 غَيْرَ رَصَائِمِ دِينِ اللَّهِ بِالْفَلَلِ

بِاحْسَرَةٍ فِي قَوَادِي الْأَفْضَاءِ لَهَا  
 مُصَابِ خَيْرِ الْوَرَى السَّيِّدِ الْحَسَنِ  
 بِرِجَابِ الدَّاعِي وَتَقَبَّلْ أَعْمَا  
 مُصْنَبَهُ بِكَ السَّعْيِ الشَّدَادِ لَهَا  
 وَفَارِجِ هَذَا أَرْكَانِ الْعَلِيِّ وَدَهِي

نافه در مجلس عزاء حضرت سید الشهدا

## فَصِّحَةُ حَكِيمٍ هُنْدِيٍّ

۱۱

فصلی در بیان  
نعمت الهی

دربزم فرب حلقه عالم سراغند	کوس غرابصره بی منها زدند
راه از جابرا بر کوی وفارند	بر خوان غم چو عالمباز اصالته

اول صلابه سلسله انبیاء زدند

شد کربلا ز خون شهیدان چو گلستان	افکاره بود هر طرفه شاخ از غون
هر نو نهال ناز چو سرو بوستان	از نیشه سینه دران دشت کوفت

بر نخلها از گلشن ال عیار زدند

از برکات لغزیه دار محضر سبیل الشهداء امتحانی که در اصفاع عالم از کفار دهند و ستان  
و غیر ایشان بواسطه صرف مال و قضاء حوائج و انجام مقاصد شفاء مرضی و وسعت معاش  
و مزید اعتبارات صوری و دیدن کرامات و معجزات در مجالس غریب خصوص در دهه عاشورا  
قبول اسلام و اخبار مذهب تشیع کرده اند از اندازه حساب بیرون و احد شمار افزون است  
و غالب قصص حکایات ایشان در کتب مقاتل و اخبار و السنن و غیره و سماعین مضبوط و  
منقولست و در این مکرر قصه و نغمه انداکفا میرد

## اول فصیح حکیم هندی

فصلی در بیان  
نعمت الهی  
و غایت  
نعمت الهی

مرحوم فقہ الاسلام در دارالسلام در قصه حکیم غلام حسین هندی شریف گوید و اجمالاً  
بدین نحو است که حکیم زیاده از هفتاد سال عمر داشت و در سبب قبول اسلام و اخبار مذهب تشیع  
نفل کرد که من از اهل هند و ستان و بیست بودم و در شهر ملتان در محله مسلمین سکنی داشتم  
و از اعاظم و اعیان مملکت و اجراء دولت بودم و کانت غار اهل محلیتی آن مجمع وافی ایام غایت  
در اہم و بصیرت و تقویٰ و سعادت و سعادت اهل محله آن بود که هر سال در ایام عاشورا مبلغی  
جمع کرد در مسجد تقیه داری میکردند و من بواسطه شدت عداوتی که با مسلمین داشتم هرگز  
از حال و کیفیت آن مکان و طریق اهل محله مخبر نمیشدم ولی هر سال مقال آنچه مسلمین  
میدادند من تمام میدادم و این شخص محبت حفظ شان و رعایت شرف خود بود که من را یکی نیست  
خست من دهد و میمال بلکه زیاده بر این منوال بود تا آنکه پادشاه فونک بر ملازما مشغول شد

# فصل حکیم هند

۱۲

مفتی

حکیم هند  
فصل حکیم هند

وسلطان مارا به دخل نمود و اجزاء دولت هر يك در گوشه متواضع شدند و من بعد از چند روز  
امان خواسته برون امدم و مشغول تجارت شدم و از مناع بلد ملتان آنچه مناسب شهر بمی بود  
میکرفتم و از راه دیبا نقل میکردم نادرسفر آخر که مناع خود را در بمی فروخته و آنچه میخواستم خرید  
کرده بکشتی آوردم شغلی نماد الا حرکت کشتی از اتفاق اکثر مسافری از مسلمین بودند و مصفا  
شده بود با ماه رمضان ایشان از قطان خواهرش کردند که انما را توقف نکند و ایشان در بمی  
ماند روزی بگردید و او را اجابت نمود تا بیست و نوار ماه مبارک بگذشت و قطان خبر داد که الان  
و اسباب کشتی را درست بکنند و میتهای حرکت بشوند من سرور شدم تا شب بیست و نهم رسید بر به  
کشتی صعود داد و بچرخهای تکیه داد مشغول تماشای دیبا شدم و در طول سفر و در می از اهل ولایت  
خود متفکر بود پس در این حال که نمیدانستم بیدارم یا بخواب دهم کسی سپید و گفت اجب رسول  
الله پیغمبر خدا ترا بخواب دهد گفت من رسول الله و ما ذا برید پیغمبر خدا کیست از من چه میخواهد  
گفت هو بی المسلمین احبیه و پیغمبر مسلمانانست اجابت کن من از هیبت این کلام نتوانستم بخت  
بنمایم با وی روانه شدم تا رسید به باغ بزرگی و داخل شد و اسبش از نمود و بیرون آمد گفت  
داخل شوم داخل شد و فاذا هو بستان عظیم فیه انواع من الاشجار و صنوف الزباجین و  
فصور الغالبه ما لا یحصى الا الله و بهم باغ بزرگ است مملو از انواع اشجار و افسار شایسته  
و فصور غالبه که بخیر خدا کسی عدد آنها را نمیداند و ابدی مثل انرا ندیده بودم و طار غلیظ و صر  
کالمهوی ما آدی ما اصنع هوش از سر پرید و مجنون ماندم که چه کنم رفیق من گفت سلم علی  
رسول الله بر پیغمبر خدا سلام کن گفت کجا است گفت اینجا و اشاره کرد بسوایوانی که پیش من بود  
و در اینجا غنی مصنوع از زر و مضع از انواع جواهر کدانه بودند پس من بطرف ابواب روم  
شدم و رایت شخصا خالصا علی ذلک الشربھی المنظره و اللون و وجهه بتلاکاة البدن  
فی ليله تمامه و کماله و که هبته تمام من النا مل فی وجهه دیدم شخصی خوش منظر و نیکو طالع  
روشن نشسته و جمال مبارکش مانند بدر تمام میدرخشید که از نهایت هیبت نتوان بد نزدیکش  
را نظر نمود نزد وی مردی عمامه سفید و سرشسته چنان هیبت انحصار بر من مینوی گشت که نتوانم

کرد



# فَصْرُ حَكِيمِ هُنْدَا

۱۳

فَصْرُ حَكِيمِ هُنْدَا

فَصْرُ حَكِيمِ هُنْدَا

سپه با بستم بر روی خود افتادم و بطوریکه نزد ما رسو بود و قتل قاتل سلاطین با مختصر سلا  
کردم و من هرگز سلاطین با آن صفت و قارندیدم بودم مختصر جواب سلا داده فرمودم ابلان  
بن فلان اسم مرا و اسم پدر مرا ذکر کرد عرض کردم بپاکت پارسول الله ولی من از خوف و هراس مبتلید  
فرمود مبتلای که ترا از برای چه طلبید ام عرض کردم نه پارسول الله فرمود طلبت لِعَظِيمَتِكَ  
اَجْرًا اَحْسَنَتَ لَنَا نَرَاوَا اَسْمُكَ كَعُوضِ احسان تو ترا جزا بدهم عرض کردم امر امر تپان رسول  
الله و در خیال خود گفتم من چرا احسان و شکوفی کرده ام باین پیغمبر و من او را ندیدم ام پس بمن  
ملفت شده فرمود مبتلای چرا احسان کرده عرض کردم نه پارسول الله فرمود کانت غارتك انقطع  
فی کل سنة المهدار القلانی لاهل محلیک و بصرفونی غراء و لید الحسنین نوهر سال فلان مبلغ  
با اهل محله خود مبتلای و ایشان انوجه را در عرض فرزند حسن مصر میکنند معین کن کج بدیم  
در عوض عطای مهال تو من در خیال خود گفتم حسن کبک و من هرگز او را ندیدم اسم و نشاند  
ام عرض کردم بلی پارسول الله هر چه امر میفرماید اطاعت دارم فرمود با این می دهی که نو دهی ممکن  
نیست که ترا جزا بدهم عرض کردم چه بکنم پارسول الله فرمود مسلمان باش گفتم حبا و کرامه بر رفیق من  
فرمود علیه مغالره الاسلام مغالره اسلام را برو تعلیم بکن و هم شاهد برو بکار رفیق من گفت  
با من بیای چون خواستم که بیرون برو پیغمبر خدا مرا طلبید و فرمود 4 فلان مسلمانان برد و قسم  
اند نو طریقه آنان اخبار کن که غرای فرزند حسن را بر پامین کنند و با ما امنش فاعل میشوند  
گفتم حبا و کرامه پارسول الله خرام نو چیده بکری اطاعت ندارم و پارسول الله خود بیرون آید  
و او کلمه شهادتین و امانت الله علیه را بر من تعلیم داد و من از روی پرسیدم انکر که تو حضور  
رسول آتشید بود که بود گفت او پدر حسن بود که پیغمبر ترا بطریقه اش دعوت کرد و نام او علی  
و ابن عم و داماد پیغمبر است و حسن پسر دختر رسول الله است بعد گفت با من بیای من روانه  
شدم و او بلد کاظمین و کربلا و صحن حضرت ابوالفضل و محفل شرف و مولد عسکری و محفل  
عبد امام عصر و مشهد امام رضا علیه الصلوه والسلام را بر من نشان داد و بسوی آنها  
بود و نه نگذاشت که بجز ایشان داخل بشوم و گفت زیارت خواهی کرد ان شاء الله بعد از این

## فصل فی اخلاص الدوله هند

۱۴

فناصل برکشم بهمان مکان که در کشتی بودم و رفیق من از نظر غایب شد و من هراسنا از خواب بیدار شدم و از هول آنچه دیدم بدم میباریدم و در امر خود متحیر شدم بطوریکه برخود غالت نکردم بی اخبار بر خواسته کشتی را گردش منکره و منظر صبح بود چون صبح شد آمدن منی و مسجد رفتن نزد اسلام امام از مسجد دین اسلام و مذ هب تشیع را قبول کرد و از آن روز و نه گرفت و تمام اموال خود را با اولاد خود فرستاد و با جمعی از اهل هند و ایران بکر بلا مشرف شد و زیارت همه مشاهده شرف و مراد مطهره موفق گردید مکر مکه و مدینه که خود گفت رفیق من در آن شب که و مدینه را بر من نشان داد و حتی بجهت ملاقات مردم سال منوال الهیه حج دید و هر سال مانع مخصوصی پیش آمد که موفق نشد بهمان تفصیلی که در کتاب مذکور نقل کرد

## در وصف اخلاص الدوله هند

مرحوم فاضل در بنک طاب شاه در اسرار الشهادت گوید در این زمان مرد عظیم الشانی هست ملقب بافتخار الدوله از مردم بلاد هند که در دولت خود منصب مستوفی المالیه را در اول مشرب بود از طایفه هند و لکن بکان فی آیام کفره بیدل فی کل سنه فی شهر المحرم اموال کثیرا فی اقامه تعزیه سبدا الشهداء روحی که الفداء و لایح را بام که خود هر سال در ماه محرم مال کثیری را اقامه عزاء حضر حسین بیدل منکره و بیکمال در مقابل معمولی هر ساله عطا نمود بعد مریض شد بیدل مبتلا گردید بطوریکه مشرب هلاکت شد و در مثل حالت احتضار و اعزاء بکر سبه از برادر و صحت حاصل گردید از جای خود برخاست و بفر اسلام مشرف شد و پیش را رسیدند گفت که سبدا الشهداء در انحال بر من ممثل شده فرمود قم عا فاک الله تعالی بکر او را بفرستی برخیز که خداوند از بکر اقامه عزاء من ترا عاقبت بخشید پس این مرد در تعلیم احکام اسلام و معرفت حلال و حرام اهتمام تمام نمود و با اهل و عیال خود که از برکت او باسلام مشرف شدند از هند بکر بلا هجرت کرد و تقابل اموال خود را با سنان حسنه هدیه نمود و آنها را در رفیه منوره معلق کرد اند و هو فی هذا الزمان من اعدا اهل العنایا المطهره و از هدم وارد این زمان آن

## فصیحه حاجی محمد رضا انصاری

۱۵

نظم در وصف

اعبد و از هدا اهل عبادت غالب است و بار سال بزوارت ارض اندر رضو علی ساکن  
 الاف الصلوة والسلام مشربند مقلدین ابعث بود و در این نزدیکی مراجعت کرد

دری کرد در خجاست خاصلد از مجلس عراء حشر سید الشهدا علی السلام

### حاجی محمد رضا انصاری گوید

<p>خدی البکاء فما دامع بمد خور          یوم یقیب الدنیا بعاشیه          و اردت الملاء الاعلی برا حفه          و ان رزعا بکت عن النبی له          بنات اکلہ الا کبار فی کلل          ما کان ظنک لو ان النبی          من غاطس شرت ضم الزماج به          و تا کل من و رای السجف فائله          و ذات شجولها فی الصدر نایره          نقول و النفس قد جاشت عوار بها          با و الیدی من بسوس المیلین من</p>	<p>من بعد نازلہ فی عشر عا شور          من المصاب لفقدا لعالی النبوة          اللخلایق انت فحہ الصور          لذلک فی الدن کر عن مجبور          و الها شیمات تصلی فی الهواجیر          فبانه بن مقبول و ما یسور          و ذی بران فی الاصفار مفعور          باجد عونا فری فون مقذور          تش فی کل نروج و نب کبر          و الدمع ما بین تصعد و تحدر          بقوم بالامر فی حزم و تدبیر</p>
---	---

### نافیة الحلیة

<p>بردند قوم کینه بتمش بر ظلم دست          آمد فضا هنک بگرداب راه بست          غامر غام غمره در پای خور شکست          داد از خد نک ناله دل روز اهل بیت          کاش از زمان زام جگر سوز اهل بیت</p>	<p>ناشاه تشه کام بد پای خون گشت          کاش از زمان که گشتی ال نبی شکست          غامر غام غمره در پای خور شکست          داد از خد نک ناله دل روز اهل بیت          کاش از زمان زام جگر سوز اهل بیت</p>
---	--

نظم در وصف

# تَجْمِیْلُ ثَوَابِ اِسْتِغْثَارِ مُجْتَمِعِ

۱۶

مَقَالَتِی

بِك شعله برن خرمین کرد و در شد

کرو و الجلال وعد نداد برو حشر	کی رحمت در ی بکشد ی برو حشر
سلطان دین قصاص نهاد برو حشر	ابن انعام اگر فساد ی برو حشر

با این عمل معامله دهر چوین شد

بموجب اخبار و اخباری صحیح و معتبره آنچه خداوند جل و علا بواسطه تفریه دایره حضرت  
سید الشهداء از مشایخ و فوضات کثیره در رجاء و مقامات رفیعہ بدوستان و غرادران  
المنجرب عنایت خواهد فرمود بیش از آنست که در این وجهه بک بتوان نمود و مقدار کثرت در  
نصایف این مقامات از تصانیف علماء رضوان الله علیهم منقولست و در این مقام بدو

بِك نَصْرًا كَمَا مَبْنِيكَ  
وَ اَنْ فَصِيحٌ مِّنْ رَّبِّيْ خَانَ وَ اَلَدَّ سَهْلًا مَّرْجُومًا

در دار السلام گوید که شیخ اجل استا علامه ربانی شیخ عبدالحسین طهرانی رفع الله مقامه  
فی الدارین بر من خبر داد که چون میرزا ابی خان که از جمله خواص محمد شاه فاجار بود وفات کرد و کان  
سَهْلًا کَفِی الْمَعَاصِي وَالْفُجُورَ وَمُنْظَاهِرًا بِأَنْوَاعِهَا وَأَفْسَاهَا وَأَوْمَعَاهَا بِمَقَامِهَا وَأَنْوَاعِهَا  
و معاصی بود و از غایت طغیان و عصیان خود نزدیک بود که ضرب المثل بشود شبی در خواب دیدم که  
گو بار در باغات و عمارات بهشت نفرج میکنم و کمی با مرهست که صاحبان مثال و تصویر این  
پس دیدم بجای آن شخص گفت اینجا منزل میرزا ابی خان است و اگر میخواهی که خود سزایی در  
آنجا نشاء کرد بجای من ملتفت شد دیدم که او نهاده را از بهشت نشاء و چون مراد پاشا  
کردیم با الا من رفتم نزد او پس برخواست و مرا سلام کرد و در صدر مجلس نشاند و خود نشاء  
عادت و هشی که در ایام حیات خود داشت بنشیند من در حال او متفکر بودم و از نزد من  
نمود گفت باشی گویا از مقام من تعجب میکنی که اعمال من که در دنیا مرتکب و منهک بودم  
مقتضی عذاب الیم بود بلی امر همان طور بود ولی من معدن نعمی داشتم در ارض طالقان اَرْسِلْ  
كُلَّ سَنَةٍ وَجِبَارَهَا مِنْهَا إِلَى الْبَحْفِ الْأَشْفِ لِيُصْرَفَ فِي أَقَامَةِ عَرَاءِ أَسْعِدَ اللَّهُ الْحَسِينَ عَلَيْهِ

مَقَالَتِی

# فَصِيحَةُ رَاغِبِي خِيَانِ

۱۷

و اوليت هذا المكان واللبان عوضا من هذا وهر سال وجرا جاره انرا ارطالان بنصافه انفا  
 ميگرم كه صرف اقامه عزه حضرت حسين بشود خداوند اين مكان و بنا را در عوض ان بر من عطا كند  
 شيخ مرحوم فرمود كه من متعبا از خواب بيدار شدم و در بازار ليد مجلس درس گفتم و او الوقت و الطهران  
 بود و من زدوي خافو ميگفتم پس يكي از اولاد عالم فاضل ملا مطيع طالقاني گفت كه اين روايه خاصه  
 است و او در طالقان معدن نمكي داشت و وجرا جاره انرا كه قوس بعد نومان بود بخت مغيره شاد  
 والد من مباشر مضاريفان بود در اقامه عزه حضرت سيد الشهداء عليه السلام مرحوم شيخ اسناد فرمود  
 كه من تا الوقت تفهميده بودم كه او در طالقان علاقه دارد و هر سال در بخت شريف اقامه عزه را مي  
 نمايد و الحمد لله الكبر الوهاب

شيخ من خليفه

بعد خاسته شد كه فضيلت تفسير ما ميگويم نه مصلحت حسين

مهر و مهره خليفه

## حاجي شهادت كمي كويد

عَلَى كُلِّ مَجْدٍ مَجْدُكُمْ وَتَرْفَعَا	مَنْ رُبَّكُمْ كُلَّ الرِّزَانَا كَمَا تَنْهَى
فَقَصْرُ عَنْ مَسَاكِكُمْ كُلِّ مَنْ تَنْهَى	فَأَحْرَزْتُمْ الْغَايَاتِ فِي كُلِّ حَلَاةٍ
سَوَابِقُ الرِّضْدِ الْخِصَامِ الْمَشَقَّاتِ	سَوَابِقُ فِي الْحَقِّ سَوَابِقُ فِي النَّدَى
تَقَمَّهَا الْجَبَرُ الْعَظِيمُ وَوَرَعَا	إِذَا ذُكِرَتْ قَضِي عَظِيمُ مَضَائِكُمْ
وَطَرَفُ مِلَّةِ الدَّمْعِ رَيَّانُ مَنَقَعَا	فَتَلَبَّى لِحَرْ الْوَجْدِ لَمْ يَنْفُصْ صَالِبَا
وَأَعْدُو بِنْدِ كَارِ السَّيْمِ نَقِيبَا	أَرْوَحُ بِأَنْفَاسِ السَّلِيمِ تَوْجَحَا

## تأفج رحمت بر مجسمه شهادت كويد

تو بديك بود حرم من كود و كشد شرار	چون برزاه ال بهي گشتا سكار
كود اين خالو هم غلط كار كاين عيار	افشاوه شد ز كودش خود چرخ بفرار
نادر من جلال جهان افروز رسيد	نادر من جلال جهان افروز رسيد
افروزه من ز شعله محسن و هم پروبال	دراوج وصل او چه سدا بر خيال

مهر و مهره خليفه





# تفصیل سلطانی و تسخیر باد

۱۹

و فی فیض  
ملک و سلطان

صدوق علیه الرحمه در علل الشرایع از علی بن قنطیر روایت کرده که از حضرت امام موسی پرستید  
ایحور آن بگویند بنی الله بخیرا ایا خایرا است که پیغمبر خدا بخیل باشد فرمود نه گفتن چه معنی دارد  
خول سلمان ربا غفر له و هبته ملک لا یبغی لاحد من بعدک بروید کار مرا بیاور و بخش مرا  
ملکی که سزاوارنا شد از بر ۴ احدی بعد از من انحضرت فرمود الملک ملک کان ملک ماخوذ بالعلیه  
و الجور و اجار الناس و ملک ماخوذ من قبل الله تعالی ذکره کلک ابراهیم و ملک طالوت و ملک  
الفرین پادشاهی و پادشاهی است یکی است که بحور و علیه راستیلا باشد و پادشاهی دیگر است  
که از جانب خدا باشد مانند پادشاهی ال ابراهیم و پادشاهی طالوت و ذوالفرین پس بپایان گفت  
که من عطا کن پادشاهی که سزاوار باشد بعد از من کسی را علیه و حور و ستم و اسبلا مثل انحضرت  
نویسد که ناید اند مردم که پادشاه می انحضرت چون طاقت نداشت فتح الله عز و جل له الریح  
بحری بامره رخاء حبث صاب و حبث غدها شهرا و رواحها شهرا و فتح الله عز و جل له الطیر  
کل بناء و غواص و علم منطلق الطیر و ممکن فی الارض پس حضرت باد را میخرا و گردانید که هر جا  
خواهد و را بر دهر و ریزد و ماه و شباطین را میخرا و گردانید که بر ۴ او بیاکند و غواصی نماید  
و بریان مرغان را تعلیم او نمود و او را نمکین داد در دروین محلیه که بر ۴ نقل کرده که حور سلمان  
در مجلس خودی نشست مرغان بر سرش جمع میشدند و با الهای خود سایه بر او می افکندند و حیا  
و ایمان در خد متش صفت کشیدند و حور میخواست که بالشکرش بخت برود بنا حبه بطا  
از حور بر ۴ او میزدند و لشکر و سوارچها با بان و آلات خرابه بر اسیا ط میگذشت  
و آنچه او را در کار بود همه را در اسیا ط خامنداد پس امری فرمود باد نند سخت را که در زیر بطا  
داخل میشد و بر میداشت و میبرد بجهت که میخواست و با ممداد بکاه راه میزد و پس بکاه و آن  
تعلیق روایت کرده است که چون سلمان بر باط سوار میشد اهل و حرم و خدمتکاران و نویسندگان  
و لشکر خود را با خود میبرد و اینها در سفینا بودند بر یکدیگر و خور و رجهای خود و  
و مطبخ انحضرت همراه او بود با شورهای اهن و در بکهای بزرگ که در هر دیکی بیست شتر میخیزد  
و میبندای برای چهار یا بان در پیش مجلس او بود و طباطخان مشغول طبع بودند و شیخ جمال الدین

## ذکر حشمت اینحضرت

احمد بن محمد حلی قدس سره در عده الداعی گوید مرویست که لشکرگاه سلطان صد فرسخ اندک  
 فرسخ بود بیست و پنج فرسخ ازاد میا و بیست و پنج فرسخ از حبش و بیست و پنج فرسخ از حبش  
 و بیست و پنج فرسخ از مرغان و هزار خانه از یکجمله بر سر و چوب نصبه کرد بودند که سبب  
 زن نکاحی و هفتصد کتیر برای اینحضرت در آن خانه ها بودند و قد نجت الحزن له بساطا من  
 ذهب و ابریسیم فرسخان در فرسخ و حبش از برای اینحضرت بساطی از طلا و ابریسیم ساخته بودند  
 که در فرسخ اندر یک فرسخ بود و کان بوضع منبره فی وسطه و هو من ذهب تصفیه علیه و منبر  
 از طلا برای اینحضرت در میان بساط میگذراشتند که بر آن می نشست و ششصد هزار کوسه از طلا  
 و نفود رد و را بود که انبیاء بر کوسه ها طلا و علماء بر کوسه ها نقره می نشستند و بر دهن و مردم  
 و از اطراف مرد دیوان و شاطین و حبشانی ایستادند و مرغان ایشان را بال خود ساه میگرداند  
 و باد صبا آن بساط را بر میداشت و از صبح تا پهن بکاه راه میبرد و مرویست که باد نند را امر میکرد  
 که اینها را از جا میگذرد و تا نو مر را امر می نمود که براه میبرد پس خداوند با و روحی فرمود و میان زمین  
 و آسمان که بر باد شاهی توان را افزود که هر که سخنی بگوید باد از بر او بیاورد پس مردی بر اثری  
 گذشت و او گفت لقد اوتی ابن اود ملکا عظیما یحقو بید او را ملک عظیمی عطا شد با  
 این سخن را با اینحضرت رسانید از بساط فرود آمد و فرمود اما مشیت لک ثلاثه نعمه ما لا تفقد  
 علیه بقی تو آمده که چهار روز میگردی چیز بر آنکه قادر بر آن نیستی ثم قال لیس لک واحد قبلها  
 الله خبر نما اوتی ال داو بعد فرمود بگوشه سنج از الله گفتن که خداوند آنرا قبول کند خبر  
 است از خبر بال او عطا گردید و فرمود یا اخر ان ثواب التبیح بقی و ملک سلمان بقی  
 و در حدیث دیگر روایت شده زیرا که ثواب بدینسان الله بانی و ملک سلمان بانی است

حکایت این بزرگوار از اینحضرت  
 چون ملک حبش بکامل و با فضلیت بیست و پنج فرسخ از حبش رسید

پس بدان که خداوند متعال از لطف کمال و فضل شامل خود در دو مقام نصرت کثیران را

# بساط سلمانى و فضیلت سیبى

۲۱

نسخه  
کتابخانه  
مخطوطات  
موزه  
تاریخ  
تهران

نسخه  
کتابخانه  
مخطوطات  
موزه  
تاریخ  
تهران

را که اضطراری است در ثواب سیب فرار داد بگوید روضه خود ماه مبارک رمضان که حضرت  
رسول در خطبه مبارکه از فوائد خاصه آن شهر الله العظیم اول این نعمت را ذکر می نماید و میفرماید  
انما سمع منه سیب و دیگری در مصیبت اهل بیت عصمت علیهم السلام است هر نفس مهمو که از بر مطلق  
ایشان از دل شمعان بر می آید ثواب سیب در سیب بدین همچنانچه در ماه مبارک رمضان در  
یوم ولیده و یوم و فطه ثواب چندین هزار سیب شخص ضام می رسد و هر یکی به هزار ملک سلمان  
داود است همچنان از بر ۴ کسکه در عزم حضرت سید الشهداء مخزون بشود اگر چه گوید هم نباید ثواب  
چندین هزار سیب مقرر خواهد بود چنانچه شیخ ابو علی حسن بن محمد طوسی بصورتی تصور الله علیه  
در امانه از ابان بن تغلب از حضرت صادق روایت کرده که فرمود نفس المهموم لعلنا نسمع و نرى  
لنا عباده و کتمان سیرا جهاد فی سبیل الله ثم قال ابو عبد الله علیه السلام یحب ان یکتب هذا الحدیث  
بالذهب نفس کسین شخص مهمو از بر ۴ طلی که بر ما وارد شد ثواب سیب دایم و هم از برای ما  
عبادت است مخفی نمودن سیرا حفا د است در راه خدا بعد حضرت فرمود که واجب است نوشتن  
بشود این نقل از حضرت در فضیلت تکایر حضرت سید الشهداء حدیث طرا

<p>و طیب خزن یوم الحشر مسجورا عینی و کل زمان یوم عاشورا ظنان بر نوب لعدب الماء مقننورا علی من اقلبت من نور النورا صو ضانها العرش هلند لا و تکبوا راس الحسن علی الصل مشهورا نوبا یفانی رم الا و ارج مرمورا فبرا با حشاه من و الا له محفورا</p>	<p>با و نفع الطیف کر او ندرت بی کدیه کان کل مکان کربلاء لدف لهفی لظام علی شاطیء الغراب قصی لا عروان کینت نفس الصبی اسفا و اعول فی التما الاملان مرعجه بالبت عن رسول الله نا خیره وحینه نمت هویج التراج له ان یق ملق بلا ذفر کات له</p>
---	--

والک الشتر اسید مطهر علی خان گوید

بیزم غم سرشت ای چشم تر بر  
بدما را میبد خود کسر ریز

## حَدِيثُ اَمَامِ حَسَنِ عَسْكَرِ

۲۲

<p>چنین گوهر بدامن هر شب یافت          بر رخ اشکی چو از چشم ترا بد          ز عصبان پاک کردد ما ثم اندیش          اگر باشد گناه صاحب غم          همه عفو است از الطاف دارد</p>	<p>بفردوس برین قصه هر یافت          بمقدار پر پشته بر آمد          چو آن طفلی که زاد از مادر خوش          بمقدار کف در پای اعظم          بیاس خاطر سبط پیمبر</p>
--	--

### وَدَرِ اَبْنِ طَلَبِ بْنِ كَرِيمٍ وَابْنِ طَلَبِ بْنِ قِصَابِ بْنِ حَبِشٍ حَدِيثُ

حضرت ابو محمد حسن عسکری صلوات الله علیه در تفسیر خود از آباء کرام از رسول انام علیهم الصلوٰه والسلام روایت کرده که چون این پسر شریفه را از اخذ نام مبارکم لاسفیکون دما تم و لا تحرجون انفسکم من دبارکم اثر فرمودم و آنم تشهدون در دهم یهود نازل شد که ایشان عهد می را شکستند و رسولان او را نکبت نمودند و انبیا ترا کشند حضرت رسول فرمود اولا انکم من بضائهم من یهود هذه الامة با خبر بدم شما ها را از کسانیکه با ایشان شبیه هستند از یهود این امت عرض کرد ندیدی یا رسول الله فرمود فوم من امیة یجملون بانهم من اهل ملقی یقولوا فاضل ذریعی و اطایب اریعی و یند لون شریعی و سنی یقولون الحسن و الحسین کما قتل اسلاف هؤلاء اليهود زکریا و یحیی جامعنی از امت من که خود را از اهل ملت من پندارند افاضل ذریع و اطایب عترت ما می کشند و شریعت و سنت مرا نصیب میدهند و فرزندان من حسن و حسین را می کشند چنانچه اسلاف یهود زکریا و یحیی را کشند و خداوند بر ایشان لعنت میکند چنانچه بر اهل لعنت کرده و همد را از اولاد حسین بسو قیبت دیر بر ایشان برانگیخته میباشد که با ایشان خود را ایشان را بسو قیبت میفرستند الا لعن الله قتل الحسین و یحیی و افاضلهم و انما کن عن لعینهم من غیر قیبت نسکیم خط لعنت کذب قائلان حسین و دوستان و یاران و ساکنان و لعنت ایشان بدو و قیبت لایزال الا و صلی الله علی الباکی علی الحسین رحمة و شفقه و اللعین لا عدائهم و المنانین علیهم غمظا و خفا و خدا صلوات فرستد بر گریه کنندگان حسین از سر

## صلوات خداوند بر پاکین

۲۲

نصف از شصت

نصف از شصت  
نصف از شصت  
نصف از شصت

رحمت و شفقت و لغت کندگان بر دشمنان ایشان و غبط و غنبت کندگان بر ایشان و هر که را  
 بشود بر قتل حسین شریک است در قتل او و قاتلان حسین و اعیان و اتباع ایشان ازین خل  
 بری هستند از الله که ما را ملائکه المقربین ان یلقوا دموعهم المصبوبه لفضل الحسن الی الخزان  
 فی الجنان نیم حورینا بآه الحیوان فیزیدنی عذوبتها و طیبها الف ضعیفها و خذروند او  
 میفرماید ملائکه مقربین را که اشک دیدن با کین حسین را بکین و برخازان جان بدهند  
 و ایشان با بجوان مزوج نمایند و با کبرکی و عطر ابیجست هزار درجه مضاعف میگرد  
 و اشک چشم سرور شدگان قتل حسین اخذ میکنند و بر حیم و صدید حیم مزوج نمایند و  
 و حوائط و حداث عذاب آنها بر اعداء محمد هزار مرتبه مضاعف میشود حدیث شریف  
 شیخ اجل جعفر بن قولویه قمی قدس سره در کمال الزیاده با سند خود از عبد الله بن بکر اخبرنا  
 کرده که گوید صحبت با عبد الله علیه السلام فی طریق مکه من المدينه در راه مکه از مدینه با حضرت  
 صادق رفیق شدم تا بمنتهی رسیدیم که از اعشایان گویند پس از بیار طریق گذشتیم بجبل اسود  
 موخسی رسیدیم من عرض کردم یا بن رسول الله ما اوحش هذا الجبل ما را بیاضی الطریق مثل  
 هذا چه کوه و حشاشی است که هرگز مثل این مکان را در این طریق ندیده فرمود یا بن بکر اندک  
 ای جبل هذا ای پسر بکر ایامند ای که کدام جبل است این عرض کردم نه فرمود این کوهی است که  
 اترامد گویند و هو علی ذی من اودیه حتم و به قله ای الحسن الحسن استودعم فیروان  
 در راه است از راهها حتم که قاتلان ابی الحسن یا قاتلان پدر حسین در اینجا معدن اند  
 و ابی حتم از غلین و صدید و حیم و انچه از لطف و سفر و حیم بیرون میاید از تحت آنها جاری  
 میشود و من در هیچ سفر از این جبل مرور نکردم که توقف بنمایم مگر آنکه اند و مرد را و رده  
 اند و بر من استغاثه کردند و من نظر میکردم تا فلان پدرم و بان دو نفر میگویم ائمتا شواله  
 فعلوا ما استنما که با انچه آنها را نکشدند شما ناسئس و تمید کردید و بر طایریم نمودید  
 و ما را کشید و حق ما را غضب کردید فلا یرحم الله من یرحمکما ذوقا و بال ما قدمنا و الله  
 بظلام للصدید خدا رحم نکند کسی را که بر شما رحم بکند بچشد جز عمل خود را و خداوند بریند

شُونََا فَمَا اَتَمُّهُ وَاطْلُكِي لَكَ

خوش ظلم نمیکند و ثانی زناده از اول تصرع و اسغاثه نمیکند و من کاهی عدا محبت یسلی  
خاطر در این مکان توقف میبایم که ببینیم عذاب ایشانرا ناخبر بجائے میروند که میفرماید  
يَا بَنِي كِبَرٍ اِنَّ فَلَوْبًا غَرِبَ فِلَوْبُ الْبَنَانِ اَنَا مُطْبِعُونَ مُصْطَفُونَ فِي مَالِ الْبَرَى النَّاسِ وَنُفَعُ مَالًا  
بِمَعِ النَّاسِ اِي پسر بکبر در اینجا بکبر است فلو بیا ما و راء دلهای مردم است بدستیکه مانند کاه  
مطبع و برگزیده خدا هستیم می بینیم آنچه را که مردم نمی بینند و میشنود چیزی را که آنها نمیشنوند  
وَاِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَنْزِلُ عَلَيْهِمْ فِي رِحَالِنَا وَمُتَقَلَّبَةً فِي فُرُشِنَا وَتَشْهَدُ طَعَامَنَا وَنَحْوَهُ مَوْتَنَا وَمَلَا تَحْمِلُ  
مَا نَأْزِلُ وَبِهِمْ مَوْتَنَا شَاهِدٌ وَوَفْقٌ فَاَمَّا خَاصِرٌ مِثْلُ هَذَا وَنَا تَبَا مِمَّا فِي الْاَرْضِ مِنْ كُلِّ مَنَابِتٍ  
وَمَنَانَةٍ وَتَرْكُلٍ وَرِجَانٍ هَرِ مَكَانٍ كَدَرٍ وَهَوَاوَانٍ بَاشِدٍ مَا رَا مِثْلًا يَرِيْدُ وَتَقْبَلُ مِنْ مَاءِ كُلِّ اَرْضٍ خَد  
ذَلِكَ فِي اَنْبَتَانِ وَازَابِ خُشْكَوَا مِثْلُ نَهْطَةِ اَوْشٍ بِظُرُوفٍ مِثْلِ يَرِيْدُ وَمَاءً مِنْ يَوْمٍ وَلَا سَاعَةٍ وَلَا وَفْقٍ  
صَلَوَةُ الْاَوْشِ تَحْتَابُهَا وَهِيَ حُجْرٌ رُوزٍ وَنَاعَتٌ وَوَقْتُ عَمَارٍ نَعْبُودُ مِثْلُ مَلَا تَكَّةً نَبْزُ حَبَّةً عَمَارٍ  
مِثْلُ كَرْدَنَدِ بَعْضِ بَرَمَا اَقْدَامُ مِثْلُ كَدَنَدِ وَمَاءً مِنْ لَبْلَةٍ نَائِيَةٍ عَلَيْنَا الْاَوْشِ اَخْبَارُ كُلِّ اَرْضٍ عَدْنَا وَمَا يَحْدُثُ  
فِيهَا وَاقْبَارُ الْجَنِّ وَاقْبَارُ اَهْلِ الْهَوَا مِنْ الْمَلَائِكَةِ وَهَرِ شَبَّ خَبَا هَمَّ فِينِ وَانْجِدْ دَرَانَهَا وَافْعُ مِثْلُ  
وَاقْبَارُ حَرِّ وَمَلَا تَكَّةً مِثْلُ هَوَا نَزْدِ مَا سَتِ وَاقْبَارُ هَرِ مِثْلُ شَاهِي كِه مِثْلُ وَدِ بَكْرِي جَايِ وَدِ بَشِنْدِ  
وَاقْبَارُ اَرْضِ مِنْ سَنَةِ نَارِ وَنَبْقَامَتِ نَزْدِ مَا سَتِ نَا اَنَكِرَ رَاوِي كُوْبِدِ عَرَضِ كُرْدِ جَعَلَتْ ذَلَاكِ  
اَجْبِي عَنْ الْحَبَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ بَشَّ كَانُوا يَجِدُونَ فِي قَبْرِ شَيْئًا مِنْ اَجْرِهِ اَوْ حَبَنِ كِه اَكْرِ فَرَاو  
رَا بَشَا كَفْدِ چَرِي دَرِ قَبْرِ وَ مِثْلُ بَانِدِ فَوْضُو بَانِ بَكْرِي مَا اَعْظَمَ مَنَالُكَ الْحَبَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ  
اِبْدِ وَامَةِ وَاجِهِ الْحَسَنِ فِي مَنْزِلِ رَسُوْلِ اللهِ اِي پسر بکبر چه بزرگ است مانند نوح حسین با پدر  
ما در و برادرش حسن در منزل رسول خدا میباشد و زند و میروند و هستند فلو بيش في ابائهم  
لَوْ جَدُ وَاَمَّا الْبُؤْهُو حِي عِنْدَ بَرِي بَرِي وَاَكْرِ دَرِ اَبَامِ شَهَادَتِ خُودِ قَبْرِ وَ بَرِ اَمِشْكَا فَتَنْدِ اَوْ رَا  
يُحْيَا فَتَنْدِ اَمَّا اَمْرُ وَنَزْدِ وَنَزْدِ اَسْتِ نَزْدِ خَلِ وَ مِثْلُ اَسْتِ اَزِ مِثْلِ عَرِشِ وَ مِثْلُ كُوْبِدِ رَبِّ  
اَنَجْرِي مَاءِ عَدَدِ وَ رِدِ كَارِ اَبَا وَ رِدِ كُنِ اَنَجْرِي رَا كِه عَدَدِ فَوْضُو بَرِ مِنْ وَ اَنِي لِنَبْطَرِ اِلَى زَوَانِ وَ هُوَ  
اَعْرِفَ بِهِمْ وَ بَا سَغَا تَهُمْ وَ بَا سَمَاءِ اَبَائِهِمْ وَ بَدِ رَجَا تَهُمْ وَ مِثْلُ نَبْطَرِ عَنْهُمْ عِنْدَ اللهِ مِنْ اَحَدِ كِه بُولِدِ وَ مِثْلُ رَحَلِ



# استغفار حضرت حسین علیه السلام که می کند خدایا

۲۵

فصل فی  
توضیح  
و تفسیر

و نظر میفرماید بر تو خود را و اعرف است بر ایشان و اسماء ایشان و اسماء پدران ایشان  
و در جات و منزلت ایشان در نزد خدا از یکی از شما بفرزند خود و مال خود و آنکه تو می بینی  
توبستغفر رحمة و بسئل آباء الی استغفار و ان برزگوار که به کند خود را می بندد و حق و ی  
استغفار میکند و از پدر بزرگوارش در حق او استغفار می طلبد و میفرماید تو تعلم ایها البکا  
ما أعد لك لفرح اکرم اجرعت ای گریه کند اگر بدانی که از بر تو چه مهیا شده می باشد  
بشر از آنچه جوع می کنی شاد می شود و هر که از ملائکه آسمان و خا بر شیف گریه او را می شنود و حق  
استغفار میکند و از جای خود بر می خیزد مگر آنکه گناهی در روی می ماند

## حدیث ششم

ابن ابی در کمال الزبارة از مجمع بن عبد الملک کرد بن بصیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود  
ما سمع انت من اهل العراف اما ما ی فی قبر الحسین علیه السلام ای مجمع تو از اهل عراق ایاب را بر  
قبر حسین می روی عرض کردم نه من در بصره معروفم و نزد ما جماعتی هستند که تابع حلیه اند و شما  
ما بسیار است از اهل قبا بل و ناصبیا و این نهم از اینکه حال مرا نزد اولاد سلیمان بگویند و از  
ایشان ضرر می آید و از پدر فرمود اتفاقا ندکرها ضعیف به ایها طایر منار می صلیت و راکه بلی  
فرمود جوع می کنی گفتن ای و الله و استعبر لدک حق بی اهل اثر ذلک فامنع من الظلمه  
تسبیب ذلک و وجهی است بخدا سو کند جوع می کنی و می گویم نا اهل من اثر اند و غم در من  
می آید و از خوردن طعام امتناع می کنی نا اثار حزن ظاهر شود فرمود رحیم الله و معصک  
اما انت انک من الذین بعدون من اهل الجوع لنا و الذین یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا  
و یخافون لحوقنا و یامنون اننا قد اشد حیم ترا کاه ما بین که شمره می شود از اینها  
که جوع می کنند بر ما و شاد می شوند از برای ما و اند و هناك می شوند در اند ما و خاف  
می کردند بر خوفنا و این می شوند در این ما اما انت ستری عند مولک حضورا بآیه لک و  
وصیتهم ملک الموت بک و ما یلقونه بک من البشاره افضل و بدتر نیست که تو می بینی و انت مرک  
که پدران من نزد تو حاضر می شوند و تراب لایا الموت سفارش می کند و آنچه بخود تو می رساند

فصل فی  
توضیح  
و تفسیر

از این

# خبر سمعی بر عبد الملک بصیر

۲۶

فضیلت اوصاف  
ایجاب

از بشارت بهر است و ملوک الموت ارباب علیک و اشد رحمت از آن من الائم الشفیع علی ولدھا  
و ملوک الموت مهربان تر میشود بر نواز ما در مهربان نسبت بفرزند خود پس حضرت کریم من  
کریم بعد فرمود الحمد لله الذی فضلنا علی خلفه بالرحمة وخصنا اهل البیت بالرحمة حمد مر خدا  
وند بر آنکه تفضیل داد و مخصوص کرد ما اهل بیت را از خلق خود بر حمت ای مسمع بدستیکه  
ز من و اسمایم بپندار و زیاده امیر المؤمنین را شهید کردند تا حال از بر ۴ نوح بر ما و ملکه  
زیاده از دیگران بر ما گویه میکنند و از روی که ما را کشته اند گویه ملائکه ساکن نکردند و ما یکی  
اخذ رحمة لنا و ما لھنا الا رحمة الله قبل ان تخرج الدھن من عینہ و هر که گویه بکند بر ۴ نوح بر ما البیت  
خداوند رحمت خود را شامل خال و خواهد داشت قبل از آنکه اشک از پند او بیرون آید فادنا  
دموعه علی خد فلوان قطره من دموعه سقطت فی جھنم لا طفاة حرھا حتی لا یوجد لها حر و جوارشک  
بر روی جگر کشت اگر قطره از آن جھنم بپفتد هر آنکه حرارت او را فرو نشاند و آن الموحج قلبه  
لنا البفرج یوم بر ما عند موتہ فرحة لا ترال تلك الفرحة فی فلیحی بر علینا الحوض و کسبیکه بر ۴  
ما دلش بدرد آمد وقت مردن چون ما را بپند شاد شود و از شادی از دلش زایل نکود نادر حوض  
کوثر بر ما را می میشود تا از کوثر بفرج مجتبا اذا و بر علیہ حتی آت لہ یفر من ضرب الطغام مالا  
یشی ان یصد عنه و کوثر بسبب برود محبت ما شاد میشود و از الوان طعام افندی بکام این  
میچشاند که نمیخواهد از آنجا بر گردد یا مسمع من شرب منہ شربہ لم یطما بعد لها ابدا ای مسمع هر که  
یک شرب از آن بیا شامد هرگز تشنه نشود و تعب مشقتی نبند و هو فی برد الکافور و ریح  
المسک و طعم الزنجبیل احلی من الصل و الیز من الرید و اصفی من الدمع و اذکی من العنبر و ان  
اب در بر کافور و بوی مسک و طعم زنجبیل از عسل شیرین تر و از مسکه نرم تر و از زرب بد  
صاف تر و از عنبر خوشبو تر است بخرج من نسیم و بمز با نهار الجنان بجرى علی رضراض الذر  
و الباقوت از چشمه نسیم بیرون میاید و از نرهای جشت میکند و بر روی او آید و باقوت  
جایز میشود فیمن القدخان اکثر من عدہ بجوم التاء یوجد ریح من مسبو الف عام فذخانه  
من الذھب الفضة و الوان الجواهر و دران حوض فذخانه است زیاده از سنبله کان اسما و عطر

اوصاف  
مفضلا

# وَصِفَ حَوْضِ كِي تَرْتَفِضِلُ

۲۷

تَرْتَفِضِلُ

تَرْتَفِضِلُ

از هزار ساله راه بمشام خلق میرسد و ندحما از طلا و نقره و الوان جواهر میباشند بفرج  
 فی وَجْهِ الشَّارِبِ مِنْ كُلِّ فَائِضَةٍ حَتَّى يَقُولَ الشَّارِبُ لَبْتَنِي تَرَكْتُ هَلْ هُنَا لَا ابْقِي هَذَا بَدَلًا وَلَا  
 عَنْهُ تَحُولًا وَهَرُ كُونَهُ عَطِيشًا مِثْلَ مَنْ شَامَ مِنْ مِيرَسَدِ وَگُوید کاش مرا اینجا بگذارند که نعمت بگی  
 و مکان دیگر میخواهم اما آنک باین کردین بمن نرود منه اکاه باش ای پسر کردین که تو هم از آن حوض  
 سیراب بشوی و هر دین که بر ۴ مصیبت بگری بلبه مطر کردن بشو کوششاد میشود و همه در دنیا  
 ما از آن آبها میاشامند و هر کس بفرج حق تعالی که بر ما در آن لذت میباشد و آن علی الکوارث و انوار المؤمنین  
 و فی بدن عصاه من عوسج خطم بها اعدتنا و حضرت امیر در کنار آن اسناد و عصا از جوب  
 عوسج در دست گرفته دشمنان ما را از اینجا میراند پس یکی از ایشان گوید من در دنیا بوجای این  
 خدا و رب العالمین محمد مصطفی شهادت شستم چرا بر من اب عمید می مفرماید برو نزد امام خود فلان  
 ابوبکر و بگو ترا شفاعت کند گوید امام من از من بتری میکند مفرماید بر کرد ترا انکشی که در این  
 و محبت او را اخبار کرده و بر خلق مقدم میباشد و بگو شفاعت کند ترا بر آنکه همین خلق ترا  
 است که شفاعت او را نشود گوید ترا شکی هلاک شد مفرماید زارک الله طمأنه و زادک  
 الله عظمًا خدا شکی ترا زیاد کرد اند راوی گوید حضرت صادق عرض کرد قربانت بشوم  
 و گفت بفرم علی الذنوب من الحوض و لم یقدر علی غیره چنین کس چه طور نزد یک حوض کوشش میکند  
 و ربع عن اشیاء کثیره و گفت عن شتمنا اذا ذکرنا و ترک اشیاء احسن عملها غیره بواسطه اجتناب  
 از مغاصی کثیره و احسن ما را شتم ما چون مذکور شدیم نزد وی و لکن ذلک لیسنا و لا الهو منسنا  
 و لکن ذلک لیسنا اجتهاد فی عبادته و تدبیره و این نه بجهت محبت ما و اعتقاد بر ما بود بلکه بسبب  
 اهتمام و اجتهاد او در عبادت و تدبیر خود بود که خواسته مشغول ذکر مردم بشود و گویند ایشان  
 منافق و بدش نصیب عداوت ما و مبالغه شتمان ما بود و لا یسا ابوبکر و عمر داشته و ایشان را  
 بر همه کن ندید

ذکر تفصیلی از حوض کی ترفیض

خبر است از حوض کی ترفیض

# اِقْصِدْ لِيْهِ حَيْدُكَ وَحَزْنُ نَفْسِيْ

۲۸

مَنْ لَمْ يَحْزَنْ لِيْهِ حَيْدُكَ

مَنْ لَمْ يَحْزَنْ لِيْهِ حَيْدُكَ

لَا هُمْ عَلَيْهِ يَرُدُّوا حَوْضَهُ  
حَوْضٌ لَهُ مَا بَيْنَ صَنْعَايَ  
يُنْصَبُ فِيْهِ عِلْمٌ لِلْهَدَى  
يَنْصُبُ مِنْ رَحْمَتِهِ كَثْرُ  
حَصَاهُ بِأَقْوَتٍ وَرَجَائِهِ  
بَطْأُهُ وَسَيْدُكَ وَخَافَانُهُ  
أَخْضَرُ مَا دُونَ الْوَرْدِ نَاصِبُ  
فِيْهِ أَبَارِيدُ وَفِدَايَانُهُ  
وَالْعِطْرُ وَالرَّيْحَانُ أَنْوَاعُ  
رِيْحٍ مِنَ الْحَنَّةِ مَا مُورَةُ  
إِذَا رَنُومِيْنُهُ لِيْكَى بَشَرُ بَوَا  
دُونَكُمْ فَالْتَمِسُوا مِنْهَا  
هَذَا الْمِنْ وَالِي بَنِي أَحْمَدِ  
فَالْقَوْرُ لِلشَّارِبِ مِنْ حَوْضِهِ

عَذَا وَلَا هُوَ فِيْهِمْ يَشْفَعُ  
أَبْلَهُ أَرْضِ الشَّامِ بَلْ أَوْسَعُ  
وَالْحَوْضُ مِنْ مَّاءٍ لَهُ مُرْعُ  
أَبْصَحُ كَالْفَضَّةِ أَوْ أَنْصَعُ  
وَلَوْ لَوْ لَمْ تَحْتِجْهِ إَصْبَعُ  
هَبْرُ مِنْهَا مُوْنِيْ مُرْبَعُ  
وَقَاتِعُ أَصْفَرُ أَوْ أَنْصَعُ  
يَذُبُّ عَنْهَا الرَّجُلُ الْأَمْلَعُ  
ذَلِكَ وَقَدْ هَبَّتْ بِهِ رَعْرَعُ  
ذَاهِبُهُ لَيْسَ لَهَا مَرْجِعُ  
فَبَدَلْهُمْ نَسَا لَكُمْ فَارْجِعُوا  
بُرُوكُمْ أَوْ مَطْعَمَا بُشْعُ  
وَلَمْ يَكُنْ غَيْرُهُمْ يَنْبَعُ  
وَالْوَيْلُ وَالذَّلَالِيْنَ يَمْنَعُ

دَرْجَتِهَا بِالنَّشِيعِ  
يَنْبَغِيْ عَنْهَا أَنْ يَطْلُبَ

## حَزْنِ نَفْسِيْ كَوَيْدِ

خدا خلاق خلق است و بنی الله مفضلین  
شردین سانی کوثر که عقل از جام مهر او  
مسلمان نیست از دایه کسی کوثرنا مسلک  
بدان سان که شفا احسانا کد پانرا طمع شفا  
محیط علم و فضلش و اندام حد ولی دانم  
هران مؤمن که توحیدش بوی مهر و ناسد  
قال الله تعالی انا اعطیناک الکوثر یعنی بدرستی که ما بنوعطا کردیم کوثر را در حق البین کوثر

نبی جان جهان است و له الله جانانش  
چشد که قطر خنده بخضر و آب حیوانش  
جرا بن داند شود کافرا کوثر و ملاناش  
بود چشم کرم دایره شهانرا از گدا پاناش  
که علم ما سبق موجبیت از بحرین عرفانش  
شریک شریک توحیدش فرین کفر ایمانش  
قال الله تعالی انا اعطیناک الکوثر یعنی بدرستی که ما بنوعطا کردیم کوثر را در حق البین کوثر

مَنْ لَمْ يَحْزَنْ لِيْهِ حَيْدُكَ

## اعطاء جوض کوی من مخیر منیمبر

۲۹

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

که مفسرین خلاف کرده اند در معنی کوثر و مشهور میان ایشان آنست که مراد جوض کوثر است  
و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت در بهشت که حق تعالی به پیغمبر خود داد بعوض پیش  
براهیم و از حضرت رضا نقل کرده که حضرت رسول فرمود که هر که اینها جوض من نبأ و یخدا و را  
بر جوض من و این مکرر داند و هر که اینها شفاعت من ندای خدا شفاعت مرا بیاورند و در  
مجمع البیان از انس روایت کرده که پیغمبر رسول الله صلی الله علیه و آله ذات یوم به اطهرنا  
و اغنا اغناء ثم رفع راسه مقبلاً و ربه حضرت رسول بآمانش بود که ناگاه اثر و حق  
برو ظاهر شد و بعد از آن تقیم کنان متر بر داشت من کفتم یا رسول الله چه چیز ترا خدا نپسند  
فرمود سوره در این حال بر من نازل شد و سوره کوثر را خواند بعد فرمود اندر و ما الکوثر  
ایامید است که کوثر چه چیز است عرض کردم خدا و پیغمبر بهر مبتدیان فرمود بهر بهشت که وعده  
کرده پروردگار من مرا بان خبر بسیار هوو حوضی نرد علیه امین یوم القدر و آن حوض من است و این  
میشود بر آن خواست من در روز قیامت اینته عده یوم التمام و طرفهای آن بعد ستارها  
آسمان است فضلح الفون منهم پس جماعتی از ایشان را از پیش من برآید من گویم پروردگار  
ایشان از امت اند فقال انک لا تدعی ما لعدوئا گویند تو نمیدانی که اینها بعد از تو چه عدا  
کردند و شیخ ابوعلی حسن بن شیخ الطائفه محمد طوسی قدس سره فرماد و اما ای ابن عباس روایت  
کرده که شنیدم از حضرت رسول که فرمود خداوند متعال پنج چیز بر من عطا فرمود و پنج چیز بر علی  
اعطای جوامع الکلمه و اعطی علیاً جوامع العلم و جوامع الکلم یعنی قرآن و علی را جوامع علم  
عطا کرد و جعل فی نبی و جعل علیاً و صبا مرا پیغمبر و علی را وصی گردانید و اعطای الکوثر  
و اعطی علیاً التسلیم را کوثر داد و علی را تسلیم عطا فرمود و اعطای النوحی و اعطی  
علیاً الالهام مرا وحی و علی را الهام عنایت کرده و استخفی الیه و ففتح له ابواب السماء حتی  
رای ما رایت و نظری ما نظرت الیه مرا بمجراج برد و درهای آسمان را از بر ۴ علی گشود و آنکه  
دید آنچه را که من دیدم و نظر کرد بسوی آنچه که من نظر کردم بعد فرمود ای ابن عباس من هذا الف  
علیاً فلا تكون ظهراً له و لا ولیاً هر که مخالف علی را بر ۴ باور و دوستی باش فوالدی

# وَصِفَةُ حَوْضِ كَوْثَرٍ وَفَيْهِ دَهْرَانٌ

۳۰

در فضیلت  
حوض کثرت

در فضیلت  
حوض کثرت

جواب

يَبْقَى بِالْحَيِّ مَا يَجَا لَهَا أَحَدًا الْأَعْبَادُ اللَّهُ مَا مِنْ نِعْمَةٍ وَشَوْهٍ خَلْفَهُ قَبْلَ ادْخَالِهِ النَّارَ سَوْكَدْ بَدَا وَدَّ  
بِكُمْ مَرَّاهُ مَبْعُوثٌ كَرْدُ كَخَالَفَتْ حَيِّ كَنْدِ كَسِي بَا عَلِي مَكْرَانِكِه خُدا وَدَنْدِ بَرِ نِعْمَتِ وَخَلْفَتِ وَتَعْبِيرِ  
سِدِّ هِدْ قَبْلَ اَزَانِكِه اَوْرَا بَانَشِ جَهَنَّمَ دَاخِلْ بَكَنْدَا حَيِّ ابْنِ عَبَّاسٍ رَحْمَتِ عَلَيَّ شَكِّ مَكْنِ فَا زَالَتْ شَكِّ  
فِيهِ خَرَجَ عَنِ الْإِيمَانِ وَتُوجِبُ خَلُودَ فِي النَّارِ كَيْدِي مَنِي كِه شَكِّ اَزَا اِيْمَانِ يَرْوَزِي اَوْرَدِ

باعت خلود ذکر صفت حوض کثرت اتش می شود

مَرْحُومٌ عَلَّامٌ مَجْلِي دَرْ بَحَارِ اَزَا اَعْلَامِ الدِّينِ دَهْلِي اَزَا اَبْوَابِ نَضَائِي رَوَابِ كَرْدُ كِه كَهْتِ كَهْتِ  
عَنْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَفَدِ سَتْلَ عَنْ الْحَوْضِ رَوْنِي دَرْ خَدَمَتِ حَضْرَتِ رَسُولِ بُوْدُ  
كِه اَز حَوْضِ سَوَّالِ كُودَنْدِ فَرْمُودِ اَمَّا اِذَا سَأَلْتُمُوهُ عَنِ الْحَوْضِ فَإِنِّي سَأَخْبِرُكُمْ عَنْهُ اَرْحُوضُ سَوَّالِ  
كُودِ دِ شَمَارِ اَرْوُ خَبَرِ بَدِ لَهُمُ اِنَّ اللَّهَ اَكْرَمَنِي بِرِ دُونَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ خُدا بِنَقَا مَرَا بِنِ  
حَوْضِ كَرَامِي دَا شَتِ وَبَرِ أَنْبِيَاءِ دِي كُورِ مَرَّافِضِيلِ دَادِ وَآتِه مَابِنِ اِبْلَه اِلَى ضِعَاءِ وَان حَوْضِ بَقْدِ  
سَا فَتِ اِبْلَه وَضِعَاءِ هَمِنْ اَسْبَبِ سَبِيلِ فَتِه خَلِجِيَانِ مِنَ الْمَاءِ مَا وَهَمَا اَبْجَضُ مِنَ اللَّبَنِ وَاحْلَى مِنَ  
الصَّلْدِ بَطْنَاهُمَا مَسْكُ اِذَا فَرَحَصْنَا وَهَمَا الدَّرُّ وَالْبَاقُوتُ وَدَوْنُهُ اَزَانِ حَوْضِ خَيْرِ مَبْشُورِ  
اِنْهَا اَزْ شَهْرِ سَفِيدِ بَرَوَا زَعَمَلِ شَهْرِنِ تُو خَاكِ بَسِطُشِ هَمِنْ مَشْكِ اَزْ فَرُورِ بِي كِه اَي اَن هَمِ  
دَرَوَا بَقُوتِ شَرْطِ مَشْرُوطِ مِنْ بَرِّ لَاهِرِ دِهَمَا اِلَّا الصَّحِيحَةُ بِنَاهُمْ النَّفْيَةُ فَلَوْ هَمِ خُدا بِنَقَا شَرْطِ  
اَسْتَوَارِ بَسْتِ اَسْتِ كِه وَارِدِ نَشُودِ بَرَانِ حَوْضِ اَزَامَتِ مِنْ مَكْرُكَ اَنِي كِه نَبَاتِ اِيْشَانِ صَحِيحِ وَفَلَوْ  
اِيْشَانِ يَاكِ بَا شَدِ اَزْ عَقَا يَدِ بَا طَلَه وَصِفَاتِ ذَمِّ هَمَا اَهَا كِه اِنْجِه بَا بَدِ شَانِ دَادِ بَا سَا بِي سِدِّ قَمَنْدِ  
وَانْجِه بَا بَدِ شَانِ كُوفِ بَدِ شَوَارِغِ فَمِي كَمِي نَدِ وَانْضَا دِ كَنْدِ كَانِ بَا شَدِ وَصُورِ بَعْدِ اَمِنْ كِه عَلِي بِنِ  
اِبْنِ اَبِي طَالِبِ سَتِ بَدِ دِ مَنِ لَبَسِ مِنْ شَيْئِهِ كَمَا يَذُودُ الرَّجُلُ الْاِبِلَ الْأَجْرَبَ عَنِ اِبْلَه وَاوْدُورِ مِي كَنْدِ  
اَرْحُوضُ كَسِي زَا كِه اَزْ شَيْئِهِ اَوْرَدِ بَسْتِ چَا اِنْجِه عَرَبِ شَرْعَا حَبِ اَزْمَانِ اَشْوَانِ خُودِ مِي كَنْدِ  
وَدَرْ جَمْعِ الْجَمْعِ كُودِ اِبْلَه بِالْفَتْحِ فَالْتَكُونِ بِلَدِ بِنِ يَنْبِجِ وَمَصْرُ وَمِنْ حَدِيثِ حَوْضِ رَسُولِ اللَّهِ  
عَنْهُ اَبْنِ ضِعَاءِ اِلَى اِبْلَه وَابْضَا دَرْ خَرْدِ بَكُورِ اَرْحَضْ رَسُولُ رَوَابِ كُودِ كِه بَا مَهْرِ الْمُؤْمِنِينَ فَرُو  
عَلَيْهَا ثَمَانِ عَشَرَ لَفْ شَجَرَةٍ كُلُّ شَجَرَةٍ لَهَا ثَلَاثُونَ وَسَيِّتُونَ عُصْنًا دَرَانِ لَهْرِدِ وَارِدِ هَمَا رَدِ حِفْ هَسْتِ كِه

## دیدن عبد الله بن سنان حوض کوثر را

۲۱

در حدیثی است که در آن آمده است که  
 حضرت علی بن ابی طالب فرمودند که  
 من در آن روز که در آن روز که در آن روز که

هر يك سصد و شصت شاخه دانه و چون اهل بهشت را از طرب میکنند باده میونند و آن  
 اشجار و غصون را با هزاران میاورد پس درخت و شاخه نیست مگر آنکه صدقه وی خوشتر از آن بکر  
 است و لولا أن الله تعالی كتب علی اهل الجنة ان لا یهونوا لما نوافر حای من شدة حلاوة تلك الاغصا  
 و اگر نبود این که خداوند بر اهل بهشت مکتب ننوشت هر انچه از خوشی این صفاها میموند و این مورد  
 جنت عدن است و از بهر من و فو و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است و بهر کندی را از بهر نیست

### دیدن عبد الله بن سنان حوض کوثر را در آنجا علی

شیخ نعم محمد بن حسن صفار رحمه الله در بصائر الدرجات از عبد الله بن سنان روایت کرده که سؤال  
 کردم از حضرت مطاق از حوض کوثر فرمود حوضی است که مسافت آن از نصیبه ناصعاً است و اول  
 شهر نیست در شام و دهم شهر در بهمن آباد و ستصد پایی که از آب بی عرض کرد از آب فویانست  
 پس حضرت دست مرا گرفته بجای مدینه بود و به خود را بر من نه قطرتی از حوضی را دیدم که  
 الا الموضع الذي نامة قائم دهم لهره جابج میشود که کنار آن غایبان نیست مگر آنکه آن  
 که من با الجناب پسند بودیم که مانند جزیره بود قطرتی از حوضی من جانیه ماء ابیض من الشجر  
 و من جانیه هذا لبین ابیض من التلم و فی وسطه خمی احسن من الباقوت لما رأیت شیا احسن  
 من ذلك الحمر بن اللبن و الماء پس لهره دیدم که از یک طرف ابی روان است سصد هزار برف و  
 از طرف دیگر شهرود و وسط خمی احسن از باقوت سبلان میباشد و ندیدم چیزی که خوشتر  
 باشد از این خمی ما بین اب و شهر عرض کردم فویانست شوم منبع این لهره از کجاست فرمود اینها  
 همان لهره است که خداوند عز و جل در کتاب کریم خود خبر داده چشمه از اب و چشمه از شهر  
 و چشمه از خمی در این لهره جابج میشود و در کنار آن هر درختها دیدم که حویان در آنها قرار گرفته  
 زلفها در سر پیچید و ظرف و کاسها در دست گرفته بودند که هیز از آنها چیده میدادند و آن  
 کاسها از ظرف و نه نبود پس حضرت بدست مبارک خود یکی از آنها اشاره فرمود که او را  
 سیراب بکند قطرتی از آنها و قد مالت لثقیف من التمر فمال الشجر معها و چون انوار خورشید شد  
 که از آن لهره بر دانه درخت هم با وی خم کردند پس پر کرد و بعضی را در آن بزرگوار بمن

منجم  
 در حدیثی است که در آن آمده است که  
 حضرت علی بن ابی طالب فرمودند که  
 من در آن روز که در آن روز که در آن روز که



# سپهر شد عبد الله بن عبد حنیف

۳۲

عقبات

مرحمت فرمود و من گویم و شامیدم ما را بت شرابا کان الین منه ولا الذممه و کانت راجحه  
 راجحه المشک و هرگز شراب نه فرمود و لذت نرازان ندیده بودم و بوی مشک داشت و رنگ کایه  
 سته لون شراب بود عرض کردم فرمات بشو هرگز مثل او نر ندیده بودم و نمیدانستم که امر این  
 طور بوده فرمود هذا اقل ما اعد الله لشعبنا این اقل ان چیز است که حصصا بر شعبان فاجتبا  
 فرمود و چون مؤمن از دنیا میرود روح او بر این نهر می افتد و در ریاض الهی متغی میشود و از شراب  
 میاشامد و روح دشمن ما بعد از نفوس بواکه بر هوش میرود فاخلد فی عذاب و الطبع من رفو  
 و انصب من جبهه فاستعبدوا بالله من ذلك الواک و در عذابان غلغل میشود و از رفو منبهر  
 و از جبهه شراب میگرد و عذابان به نرید از عذاب بواکه

## ذکر شفا و اولی بوی که جبرائیل بر حوض کوش

بدانکه از جمله منافق معروف حضرت امیر صلوات الله علیه که مسلم بین الطریقین و متفق علیه فریقین  
 است است که منافق و الی حوض کوش در روز قیامت انحضرت است و در این باب اخبار کثیر و احادیث  
 غیر متناهی از خاصه و عامه وارد است شیخ اجل صدوق علیه الرحمة در اعتقادات گوید اعتقاد  
 فی الحوض انه حق و ان عرصة ما بین ابلة و صحناء و هو للنبی اعتقاد فانه باب حوض است که ان  
 حق است و عرض ان بقدر مسافت ابلة و صحناء است و ان از بر حضرت رسول است و در آن  
 کوزه ها حسن بعد بنور سماء و ان الشفا علیه یوم القيمة امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است و من  
 و بدو عتد اعداء و بدو منبیکه فاما ان حوض در روز قیامت حضرت امیر صلوات الله علیه است  
 که دوستان خود را از آن شراب و دشمنان خود را ممنوع خواهد داشت و هر که شرب از آن بخورد  
 ابد تشنه نشود و قال النبی یختلج قوم من اصحابه دونه و انا علی الحوض و پیغمبر خدا فرمود که جمیع  
 از اصحاب مرا از نزد من بربایند در خالیکه من در حوض میباشم و میبرند آنها را بدست چسب این  
 من میگویم بانه اصحابی اصحابی ای پروردگار من اینها اصحاب من اند گویند تو نمیدانی  
 که اینها بعد از توجیه بدینها کردند و مجلسی علیه الرحمة در بخارا از بشارة المصطفی از ابن عمر روایت  
 کرد که گوید حدیثی النبی صلی الله علیه و آله و هو الصادق المصدق قال اذا کان یوم القيمة

اعتقاد  
 امام مجتبی  
 کوش

# سَافِي وَفَالِي بَنِي خَضِرٍ ابْنِ حُجْرٍ

۲۲

فَافِي وَفَالِي

مَنَافِقُ خَضِرٍ  
ابْنِ حُجْرٍ

وَجَمَعَ اللَّهُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ نَادَى مُنَادٍ بَصَوْتٍ يَمُوعُ بِهَا لِبَعْدِ كَمَا يَمُوعُ بِهَا الْقُرْبُ بِمَجْمُوعِ خَلْقٍ  
مَرَاخِرُ دَادٍ وَأَنْتَ صَادِقُ مُصَدِّقٍ وَفَرَمُودُ كَرِيمٍ رُزْوَ قِيَامَتٍ شُودِ وَخَدَاوَنَدِ جَمْعٍ كَنْدِ مَرْدِ مَرَا  
زَاوَلِينَ وَآخِرِينَ مَنَادٌ نَدَا كَنْدِ بَصْدَانِي كَهْ دُورِ وَنَزْدِيكِي شُودِ ابْنِ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِيطَالِبِ ابْنِ عَلِيٍّ  
الرِّضَا هُوَ ابْنِي بَعْلِي الرِّضَا فَحَسْبُ حَسْبًا بِأَسْرًا وَبِكِي خُذْنَانِ خَضِرَاوَانِ كَمَا سَتِ عَلِيٌّ ابْنُ أَبِيطَالِبِ  
كَمَا سَتِ عَلِيٌّ الرِّضَا بِرِ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِيطَالِبِ بِرِ مَبْدَهْدِ وَدُوحْلَه سَبْرِ اَوْرَاوِشَانْدِ وَعَضَا اَزْدِ  
طُوبَى بِرِ عَطَايِ كَنْدِ وَكُونِدِ قَفِ عَلِيٍّ الْحَوْضِ فَاسِقٍ مِنْ شُشْتِ وَأَمْنِ مِنْ شُشْتِ بِأَسْتِ بِرِ كَلَمِ  
حَوْضِ وَبَسْرَابِ كَنْ هَرَكِ رَاخْوَاهِي وَمَنْعِ بَرْمَا هَرَكِ رَاخْوَاهِي وَدَرْكَاهِي الْخَصْلَ اَزْضَا اَلْزَلْفِ  
اَزْخَضِرِ رَسُولِ رَوَايَتِ كَرْدِ كَهْ اَخْضِرِ فَرَمُودِ سَجْدِ مِنْ عَطَا كَرْدِ شُكْ وَعَلِيٍّ دَرَاهَا بَا مِنْ شَرِيكِ  
اَسْتِ وَسَجْدِ بَعْلِي عَطَا كَرْدِ شُكْ وَمِنْ دَرَاهَا بَا اَوْشَرِيكِ نَبْتِ عَرْضِ كَرْدِندِ بَارِ سَوَالِ اللَّهِ اَنْ سِ  
جِي كَهْ عَلِيٍّ دَرَاهَا بَا اَوْشَرِيكِ اَسْتِ كَدَا مَنَدِ فَرَمُودِ لَوَايِ هَمْدِ مِنْ عَطَا كَرْدِ شُكْ وَعَلِيٍّ خَامِلِ نَبْتِ  
وَكَوْثَرِ اَزْ بَرِ ۴ مِنْ اَسْتِ وَعَلِيٍّ سَانِي اَسْتِ وَبُشْتِ دَرْ وَخِ اَزْ بَرِ اِي مِنْ اَسْتِ وَعَلِيٍّ قَمِيتِ كَنْدِ اَهَا  
اَسْتِ وَاَسْتِ جِي كَهْ بَعْلِي عَطَا شُكْ وَمِنْ دَرَاهَا بَا اَوْشَرِيكِ نَبْتِ اَسْتِ كَهْ اَوْدَا مَادِ رَسُولِ خَدَا اَسْتِ  
وَخَدَا اِي اَجْنَبِ جِي عَطَا نَكُودِ وَحَسَنِ وَحُسَيْنِ بَاوِ عَطَا شُكْ وَمِنْ نَشْدِ خَبَرِ اِي طُورِ بُوْدِ سَنِي سَطِ  
شُدِ وَعَا لِرْ غَارِفِ شَيْخِ سَلْمَانِ بَلْمِي خَفِي دَرْ بِنَا بَيْعِ الْمَوْدِ اَزْ مَنَافِقِ اَحْمَدِ اَزْ نَصْبِ بِنِ جَبْرِ اَزْ  
ابْنِ عَبَّاسِ رَوَايَتِ كَرْدِ كَهْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَا عَلِيٌّ اَنْتَ صَاحِبُ  
خَوْصِي وَصَاحِبِ لَوَايِ وَحَبِيبِ قَلْبِي وَوَصِيِّي وَوَارِثِ عَلِيٍّ اَنْتَ مَسْجُودُ عِوَارِثِ الْأَنْبِيَاءِ  
مِنْ قَبْلِي اَنْتَ اَمِينُ اللَّهِ فِي اَرْضِهِ وَحُجَّةُ اللَّهِ عَلَى بَرْتَنِهِ رَسُولُ خَدَا ۲ بِحَضْرَتِ اَمِيرِ فَرَمُودِ بَا عَلِيٍّ  
ثَو صَاحِبِ حَوْضِ مِنْ لَوَايِ مِنْ وَحِيبِ لَمِنْ وَوَصِيِّي مِنْ وَوَارِثِ عِلْمِ مَنْ وَمَسْجُودِ عِوَارِثِ  
الْأَنْبِيَاءِ وَامِينِ خَدَا وَحُجَّتِ خَدَايِ اَنْتَ رَكْنُ الْإِيمَانِ وَعَمُودُ الْإِسْلَامِ اَنْتَ مَضْبِاعُ الدَّجِي  
وَمَنَارُ الْهَدْيِ وَالْعِلْمِ الْمَرْفُوعِ لَا هَلْ الدِّيْنَا وَنُورِي رَكْنُ الْإِيمَانِ وَعَمُودُ الْإِسْلَامِ وَجَوَاعِ ظَلَمَتِ  
نُورِ هَذَا يَوْمِ وَعَلِمِ نَبْلَنْدِ شُدِ اَزْ بَرِ ۴ اَهْلَانِيَا بَا عَلِيٍّ مَنْ اَتَعَلَّكَ نَحَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْكَ هَلَاكُ  
هَرَكِ بِرِ ۲ نُو كَنْدِ نَحَاتِ بَابِدِ وَهَرَكِ اَزْ نُو تَخَلَّفَ جَوْدِ هَلَاكُ شُودِ اَنْتَ لَطِيفُ الْوَاضِعِ وَالْخَافِ

اَسْتِ

# مناقب کرامت حضرت امیر المومنین

مناقب

فصل فی مناقب امیر المومنین

المستقیم وانت قائد القرم المحجلین ولصوب المومنین وانت مولی من انا مولاه وانا مولاه کل مؤمن  
 ومؤمنه وفوقی طریق واضح وراه راست وپیشرو رودست وپاسقیدان وپادشاه مؤمنان  
 ومولای کسبکه من مولای اویم ومن مولای هر مؤمن ومؤمنام لاجبک الاطاهر الولاده  
 ولا یفصلک الا حبیب الولاده دوست عیدام ترا مکر حلال زاد و دشمن عیدام ترا مکر حرام زاد  
 وما عترجی ربه عز وجل الی السماء وکلنی الا قال یا محمد افرأ علیا سنی السلام وعرفه انه امام اولیای  
 ونور اهل طاعنی وضمنت لك هذه الکرامه وحلا وند منخال وپهچ وفتی مرا باسمان نبرد وپهچ  
 مشکلم شد مکرانکه فرمود ای محمد علی مرا من سلام برسان ویا واعلام کن که او امام دوسان وفوق  
 مطبخان من است واین کرامت بنویس که او را باد با علی وشیح ابو عبد الله صدر الحفاظ محمد بن یوسف  
 گنجی شافعی در کتابه الطالع فی مناقب علی بن ابیطالب با سناد خود از ابی ذر غفاری روایت کرده که گوید  
 قال رسول الله ترذ علی الخوض رابته علی امیر المومنین وامام عر المحجلین پیغمبر خدا فرمود  
 وارد شود بر من در کنار حوض کوثر علم امیر المومنین وپیشو رود دست وپاسقیدان  
 وچون بن خیره ودریست ورا بکمره رتق او واصحابش سفید ونورانی شود واقول ما خلفتمونی  
 الثقلین بعدک واز ایشان برسم که با ثقلین یعنی کتاب الله وعترت واهل بیت من بعد از من چهر  
 کرد بد فقولون بعنا الا کبر وصدقناه واز من را الا صغر وفضناه واثقلنا معه کوبند بر کوز  
 مباحث و تصدیق کردم وکوچکتر و معاونت نمودم وپادشمنان او فقال کرد بر من کوب  
 بپاشد وپاشامند پیش روی شیره لا یطمون بعد هاتر شیره از اب بخورند که هرگز نشسته  
 نشوند وچرا امامم کالتقن الطالع ووجههم کالتقن لیله البدر وکافوا بهم فی السماء روی  
 امام ایشان مانند افلاک بان وروها بعضی از ایشان مانند ماه شب چهار و بعضی مانند  
 سماء وپادشاه است همچنانکه حضرت امیر مباحث وای  
 حوض کوثر است هیم چنین اندا عظمای هر نسیلا مراد الله علیه  
 و بر این مطلب در اخبار خاصه و عامه تصریح شده علی بن عیسی الاربلی قدس الله سره در کشف

# اشعار حضرت باقر و سید الشهدا علیه السلام

۳۵

نقص است  
از جانب خدا

اشعار حضرت  
باقر علیه السلام

اشعار حضرت  
سید الشهدا علیه السلام

الفمه وابن صباغ مالکی مکی در فضول المهمه و شیخ سلیمان بلخی در جامع الموت و روایت کرده اند که حدیث بعضهم قال كنت بين مكة والمدینة فاذا انا بشیخ بلووح من البرية يظهر ثامرا و نصیب اخرى حتى افرج بیتی فاما ملک فاذا هو غلام سببا او ثمانی بعضی گفته بین الحرمین بود که سواد شخصی از صحرا آمد پیدا شد که کاهی ظاهر و کاهی غایب بود و چون نزدیک شد بدو غلامی ایستاد نساله یا هشیب ساله پس مرا سلام داد و من جواب دادم کرده گفتم از کجا میآی گفتم من الله گفتم بکجا میروی گفتم الی الله بسو خدا گفتم فما زلت توشه توجیبت گفت التفتو گفتم من انت از کدام طایفه گفت انا رجل بصری از عرب هستم گفتم معتن کن فرمود فرشی بستم گفتم از این روشن تر فرمود شامی عرض کردم از این واضح تر فرمود علوی هستم بعد این اشعار را انشا کرد

فمن علی الحوض دواؤه	ندو و تبتعد و رادؤه
فما فاز من فاز الایما	وما خاب من خبا زادؤه
فمن سیرنا قال من السرد	ومن ساء نساء مبلادؤه
ومن كان غاصبنا خفنا	فهم الفمه صبا دؤه

بعد فرمود انا محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب پس من ملقت شد و او را ندید و ندانم که او با همان صعود کرد یا بر زمین فرود شد و روز غاموره حضرت حسین در رجز خود میفرمود

و نحن ولادة الحوض نبی ولاننا	بکای رسول الله ما لبس بکرا
وشخصنا فی الناس اکره شعبه	ومبعضنا يوم الفیمة مجسر

و در خلاصه المصحح گوید در ساجی ابن اب کور حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باشد که دوستان خود را بحد با بازه فرزند بر گردید خود و دشمنان خود را تشنه بدیخ فرستاد

نقل قصه مرثیه بعد از ای ویدل و حوض کوثر را در عالم صفا

در حرم نقه الاسلام در دار السلام گوید که شمس الدین محمد رضوی از علماء دولت صفوی در کتاب جبل المنین فی معجزات امیر المؤمنین از مولی محمد تقی خادم و جاعلی از طاقان از مرثیه

## فصل در بغداد

۳۶

فصل در بغداد

بغدادی روایت کرده اند که گوید من در اکثر اوقات بدخات بغداد رفتم تجارت می کردم و پول داده بطور مسلم خرید و کنان می نمودم پس روزی بفریمی رفتم از برای اخذ طلا خود دیدم سواره نیز بطرف انقرونه روانه است خود را با و رسانید از مقصدش پرسید بفریمی اشاره کرد باوی رفیق شد دیدم آن شخص دهان خود را به لثه بسته پرسید گفت دندانها را دردم میکند و چون اندکی راه رفتم از من پرسید که از خود بغداد هسینی یا از اهلهان گفت از دهان گفت شعله هسینی گفت نه خفه مذهبم گفت اگر از من نصیحت میکنی منمیرم و بر لثه لعنت کرد گفت چه طور این سخن میگوئی و لعن میکنی و خال آنکه از مردم این بلاد و مسلمین هسینی فقال و گفت لا اله الا الله ثم كسفا للثام عن فمه فوايت شفاه فدفنت بالمره وله وجه حسب كفت بطور لعن نكهم برانها و لثام را از دهان خود دور کرد و بدو لبهاش بالمره رفت و رو هسینی دارد گفت این چه هسینی قبیحی است و چرا چنین شده گفت در محبت ثلاثه چنین شده ام و شروع کرد بقصه خود و گفت من برادر داشتم از من بزرگتر و خردتر قبل بموصل رفت و پنجسال در آنجا ماند و بواسطه مخالطه و مخالفت با شیعیان انعام مذهب شیعه را اختیار کرد بود و چون من باین امر مطلع گردیدم غضب بر من مستولی شد از وی مفارقت جسم ناما ماه مبارک رمضان رسید در خیال خود گفتم این برادر تو فقیه است چیزی ندارد و نوعی هسینی اگر چه برخلاف مذهب تو میباشد بروی رحم نمود او را طلب کردم و گفتم این ماه مبارک رمضان بر ما متمان باش او هم اجابت نمود و خال او این بود که چون سائل میآمد و در محبت ثلاثه چیزی از وی میخواست تعافل نموده و بر وی گردانید و چون سائلی در محبت علی بن ابیطالب از وی سؤال میکرد مان و حلوا میدادیم که او از شنیدن اسکا ثلاثه هم اکراه دارد نا آنکه رو به سائلی آمد و چیزی در محبت علی بن ابیطالب از وی طلب نمود او خواست که مان و حلوا بدهد من چنان طباخچه از دهانش رزم که پراخون شد و دشنام بسیار دادم و گفتم چون ایماي ثلاثه را مینوی اعراض میکنی و چون اسم علی بن ابیطالب را مینوی نمیدانی از کدام جانب بسائل عطا کنی و او را از خانه خود بیرون کرده طرد نمود و بدین جهت معروف شد فلما هجعت رایت كان الفقه قد فانت و غلبني

## فصله در کتب بخدا دی

۳۷

نصفه شکر

نصفه شکر

الْعَطَشُ حَتَّى نَدْنِي لِسْطًا مِنْ بَنِي فَا نَلْطِي مِنْهُ وَچون خوابیده دیدم گویا میامنت برپا شد و مرتضی  
 هَسَمَ و از سوز عطش زبان از دهانم بیرون آمد در این حال جماعت نورانی دیدم که از خال  
 من پرسیدند که گفت از التهاب عطش در خوابت جگر هَسَمَ گفتند ضمیرنا علی بن ابیطالب عن قریب  
 منك یسعی الناس ان ینزل علی بن ابیطالب نزد یک قوم مردم را سیراب میکند من رفتم و دیدم  
 شخصی جای در دست طایفه و قریب هشت هزار نفر نردا و اسناد و هو بیفهم بحث میاور  
 کل واحد منهم الخمام قبل ان یرفع یدیه و ابشازا سیراب میکند و بان خمام هر یکی آب میدهد  
 قبل از آنکه دست خود را بلند بکند من تعجب کردم نزد وی رفتم که نام مولای اسفندی شربه  
 من الماء فانی عطشان ای مولای من تشنه هستم مرا سیراب کن از من روگردانید گفت  
 ای مولای من از دست و شان تو میباشم فرمودست بحجت و هذا الماء حرام علی غیر المحب  
 الی الاول حتی یقبلک فوجبت من نیتم و این آب بر غیر محبت حرام است بر روز اول ناز سیراب  
 بکند که من بعد از آن او بجا است مرا سیراب و دلالت نمود چون از ما بوس شد بدان صوب  
 شافتم و چون رسیدم دیدم که در انش مشغول است آب طلب کردم دشنام بسیار بمن داد  
 و گفت من در انش هستم اب از کجا بیاورم برگشتم بسوی حضرت و قضیه را گفتم فرمود برو و ناز  
 و بگو او دلالت کرد و چون رفتم حال او را اسوء از اول دیدم لابد آب طلب کردم او هم  
 دشنام داد باز برگشتم بسوی حضرت فرمود برو و ثالث و دلالت فرمود رفتم حال او مثل  
 الها بود برگشتم و گفتم ابشانی مرا اجابت نمودند مرا سیراب کن فرمود من ما زون نیستم که ترا  
 اب بدهم تو خود بردار فلما ذهبت لا اخذ الماء را من الخوض یصلو و تقصر بک عنده چون  
 خواستم که اب بردارم دیدم که حوض بلند شد و دستم نرسید عرض کردم یا علی دستم نمیرسد  
 فرمود خداوند از بر تو حرام کرده نمیدانم که بنیاشای برو و ثانی و بگو که علی بن ابیطالب مرا  
 نزد تو فرستاد که سیراب بکنی و چون رفتم چو امده گفتم علی بن ابیطالب فرستاد که مرا  
 سیراب بکنی گفت اسفیک علی ان تقصر عنک و تفرح فاک ترا سیراب میکنم بشرطیکه چشم خود  
 بپوشی و دهان باز کنی چنین کردم قضی فی کفاه من النار فاخرون جمیع شفیع کما نزل و شرح

# انفصیل شہد محمد و محمد علی

۳۸  
 منہاج  
 منہاج  
 منہاج

۲ سب سے کئی از انش بدھان من ریخت کہ ہمہ لبھام بسوخت چنانچہ می بینی و مراد شہاد داد  
 فانتبھت من عوراً فرغاً و رأیت رقیقۃ قد منبت بالمرۃ پس ہر اسان و نوسان از خواب بیدار  
 شد و دید کہ لبھام بالمرۃ رفتہ پس برخواستہ بجائہ برادر رفتہ پرسیدہ گفتند بواسطہ تمہیکہ  
 ز نور سید بجائہ ہی کرد و نشان خود رفت من ہم رفتہ اورا صادر دم و چون بیرون آمد حال  
 مراد ان منوال دید کریمت و سبب پرسید نظر کردیم و بدست او منبصر شد

مقدّمہ سابقہ  
 در فضیلت ان کا و ذکر حصیب شہد الشہداء  
 سید احمد شہد علی خان کوید

رَبِّهِ جَلَّ فِي الْأَسْلَامِ مَوْعِدُهَا وَكَيْفَ تَنْشَى مُضَابًا قَدْ أَصَابَتْ بِهِ خَطْبٌ دَهَى الْبَصْعَةِ الزَّهْرَاءِ جَنَّتْ فِي فَأَيُّ قَلْبٍ لِهَذَا عَبْرٌ مُنْفَطِرٌ وَأَيُّ عَيْنٍ عَلَيْهِمْ عَمْرٌ بَاكِئَةٌ أَلِ النَّبِيِّ عَلَى الْأَقْنَابِ غَارِبَةٌ وَرَأْسُ أَكْرَمِ خَلْقِ اللَّهِ بَرْقَعَةٌ	نَشَى الرَّزَابَاوَلِكُنِ لِبَنَاتِهَا الطَّهْرُ الْوَصْقُ وَلَبَّ الْمُصْطَفَى طَه رُزْ جَرَّتْ يَجْمَعُ مِنْهُ عَمَّا هَا وَجَلَّ فَذَلِكَ أَعْمَا هَا وَأَقْنَابُهَا حُرْنَا فَأَرْعَمَاءُ الْقَلْبِ أَعْمَا هَا كَمَا أَبْرَزْتُ عِنْدَ رُؤْيَا هَا عَلَى السَّانِ سَنَانٌ وَهُوَ أَشْفَا هَا
---	---

## ملك الشراء محمد خان کوید

روزگار کہ دست خویش قضا بر فلم نہا بر عمرت رسول پس از رحلت رسول بنیاد بارگاہ سلیمان بنا داد بر اسمان زوافتہ سبط مصطفی بر فہمہ فلک غم و اندوه زد علم	برال مصطفیٰ بشہادت رسم نہاد کرد انچہ کرد انکہ بنای ستم نہاد دیو بلند پای جو بر تخت جم نہاد بر ہر دلیکہ بود دو صد داغ غم نہاد روزگار کہ او بدست برادر علم نہاد
--	---



# فَضِيلَتُ رَفِيعِ خَلْقَانِ وَفَضِيلَتُ مَضَائِبِ

۳۹

فَضِيلَتُ رَفِيعِ خَلْقَانِ

فَضِيلَتُ مَضَائِبِ

انتر رسول اهل حرم در جهازان  
رفنا از هجوم غم قدم استان زجاء

چون رخ که وداع بسو حرم نهاد  
شما چو او بعرصه مندان فله نهاد

و در این مضمون کلمه

انتر فضیلت رفیع خلیفان و فضیلت مضایب

بدانکه این منصب جلبل رثاء و ابکاء بر مضایب حضرت خالص ال عبا علیهم الصلوٰۃ والسلام  
مضایب است بس رفیع و مرتب است بس منبع و در شرف و فضیلت او همین کتاب است که اول  
وجود که بر مشه خواند و فیض ابکاء از او صادر شد ذات اقدس سبحان جل و کبر و جبرئیل امین  
و ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین سلام الله علیهم اجمعین بودند اند نه بکمر تیر و یک مجلس بلکه  
کرات و مراتب و مجالس عدیده و مقامات کثیر و چنانچه این مطلب از اخبار خداوند متعال از  
شهادت مظلوم حضرت موسی و انبیاء عظام علیهم السلام و اخبار جبرئیل در مورد انبیاء  
از زمین کر بلا و سایر مواقع و موارد معلوم و روشن است و علاوه بر این ذاکر سید الشهدا  
علیه السلام واسطه فوضات و برکات همه مؤمنین و فاطمه اهل بیت است زیرا که از مضایب اهل  
بیت عصمت و فخر فضائل و مناقب ائمه علیهم السلام همه طبقات اسلام مستفیض میشوند حتی  
نسبت با غایب علماء و کلمین و اقامه فقهاء و مجتهدین که چراغ هدایت و مفسد است بواسطه  
انکه رفع درجات و وجوب جنات و وصول سعادات و معفرت سببات و عفو خطیئات اهل  
مجلس از بکاء و ابکاء ذاکر و مستمع حاصل میشود و این فوضات و برکات کثیر از باب  
عرب بواسطه او شامل حال ایشان کرد و بلکه بالا تر از این منکوبه که ذاکر واسطه فوضات  
ان وجود مقدس میشود که بر همه عالم و اهل عالم و اخاد اولاد ادم واسطه فوضات و برکات  
اند و از عبارات است از امام علیه السلام زیرا که اشخاصی که در حضور ائمه علیهم السلام انشاد  
اشعار و ذکر مضایب سید الشهدا یا سایر ائمه علیهم السلام و الصلوٰۃ والسلام کردند فوضات  
کامله بواسطه ایشان بان نفوس مقدسه و درجات شریفه و اکابر اصحاب ایشان و اهل مجلس غایب

# شرایط ذاکر حضرت علی علیه السلام

گردد است و از این حجت ارجح اهل عالم حتی از سلسله جلیله علماء هم امتیاز مخصوص دارند زیرا که هر عالم که بخدمت امام علی علیه السلام وارد شده قبضی از امام باور سنده و به هر ذاکر و را فی که بحضور ایشان علیهم السلام آمده و مأمور و ماذون بذكر مصیبت و انشاد قصیده گردد از آن ذاکر فوضای بان امام علیه السلام عاید گردد است و لیکن ای برادر عزیز من بشرطها و شروطها در عالم حیرت مطلق نیست کلمه بالا تراز توحید نمیشد شرایطی داریم چنین در این باب حسینه که باب نجاث است و رحمت و اسع و خداوند عزت است شرایط مخصوص و از اکثر داریم نا شکر قابل این فوضات و فایده این در جاث گردد نه بهر هوا و هوس و اغراض نفسانی و ندللس شیطانی و عدم اثر شرایط این عمل شریف و منصف منصف خلوص و صدق است که روح حکیمی جمیع اعمال احسنه سیمما این عمل خاص است سنا کو بد

هر چه بایه جز هوا ان دین بود در چنانکار	هر چه بدی جز خدا انست بود در هم شکن
فرنها باید که نایک کودکی از لطف طبع	عالی گویا شود با فاضلی صاحب سخن
باد و قبله در ره توحید نتوان رفت راست	بار خدا دوست باید با هوای خوشتن
صدق و اخلاص درستی نباید و عمر دراز	ناقرین حق شود صاحب فراخی در فرن

و بدین سبب هر مورثه الاسلام نور محمدی و نور الله مضمعه در میان این دو شرط کتاب مخصوصی وضع کرده موسوم به لؤلؤ و مرجان در شرط پله اول و دوم منبر روضه خوانان و یا استدلال کافیه و بیانات و افیه این دو شرط را مبین و مبهرهن فرموده و بجهت تذکره ذاکرین و تبصیر و اعظین دو مقام از آن کتاب مستطاب را بن مقام مذکور می شود روایاتی گوید شخصی در شهر کرمانشاه خدمت عالم کامل جامع فرید اقا محمد علی صاحب مقام و غیره قدس الله روحه رسید و عرض کرد در خواب می بینم بدنم بدندان خود گوشت بدن حضرت سید الشهداء را می بینم اما او را نمیشناختم بر بزرگان دناخت و متفکر شد پس با و فرمود شاید روضه خوانی میکنی عرض کرد بلی فرمود با تو کن با از کتب معتبره نقل کن روایاتی که گوید سید فاضل از معتبرین روضه خوانان شی در خواب بدید که گویا قیامت برپا شده و خلق در لهاپ و وحشت و حیرت و هوس و کمال

۴۰

فکر و تدبیر  
در شرایط ذاکر

در شرایط ذاکر

# رؤیای سید روح‌الله

۴۱

تفسیر

خود مشغول و ملائکه ایشانرا میفرستاد بوی حساب و با هر تنی دو موکل بود و من چون  
 این دایره را دیدم در اندیشه غایت خود که با این بزرگ امر بجا خواهد گشت در این  
 دو نفر از ان جماعت را می نمودند بحضور در محضر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله چون مال  
 کار خطرناک بود مسامحه کرده مرا کشتاندند یکی در پیش در عقب من در وسط مرا نشاند  
 و ترسناک سپهر میکرد که دیدم عجب بسیار بزرگ بود و ش جماعتی از طرف راست راه میروند بالهاله  
 دانستم که در این عطاری سید زنان عالم است صلوات الله علیها و چون بعبای نزدیک شد فریاد  
 را غنیمت دانستند است موکلان فرار و خود را بر پر عمامه رسانده از افلاک محکم و محل مسعی دیدم  
 که پیش از من جمعی از کناه کاران را با پناه برده بودند و موکلین را دیدم از عجب دور و نزدیک بودند  
 شدن بعبای ندانید و بپنهان اندازد و در پی ما میسر می کنند و با اشارت الناس کردند بر گردیم قول نکردیم  
 انگاه با اشاره ما را تهدید کردند چون نیکگاه خود را محکم دیدیم ما نیز ایشانرا تهدید می کردیم و  
 با همین قوت قلب سپهر می کردیم که ناگاه رسولی از جانب رسول خدا رسید و بان معظمه از  
 جانب انتخاب گفت که جمعی از کناه کاران امت بنویسند و آورده اند ایشانرا روانه کن که بحساب  
 ایشان بر سیم پس از آن خدایا اشاره فرمود که موکلان از هر طرف رسیدند و ما را بموضع  
 کشتاندند و در اینجا من دیدم بسیار بلند که پله های زیاد داشت و سید انبیاء بر بالای آن نشاند  
 و امیر المؤمنین بر پله اول ان ایستاد و مشغول است بر سیدن حساب خلایق و آنها در پیش رو  
 انحضرت صف کشیده چون نوبت حساب من رسید مرا مخاطب کرد و بنحوی سرزنش و توبیخ فرمود  
 چرا زلت فرزند حسین را خواندی و او را بخدایت و خواری نسبت دادی پس در خواب منجم شد  
 و چرا انکار چاره ندیدم پس منکر شده که خواندم پس دیدم در عجب بازو بر رسید گویا منجی  
 دران فروخته ملتفت شد بطرف خود مرد برادند که در کفش طوماری است انرا بمن داد  
 کشود دیدم صورت نجاس من دران بود و در هر جا هر وقت هر چه خوانده بودم دران ثبت  
 شده بود و از ان جمله همان فوره که از من سؤال کردند پس چند دیگر بخاطر امد کفتم مجلسی  
 انرا در جلد دهم بخارزد کر کرد پس یکی از خدام حاضرین فرمود برو از مجلسی ان کتاب بگیر

## نقل کردی بی بی بر بک کلمه از زبانی اهل

۴۲

این کتاب از کتب معتبره است  
 و در آن کتب معتبره است  
 و در آن کتب معتبره است

این کتاب از کتب معتبره است  
 و در آن کتب معتبره است  
 و در آن کتب معتبره است

پس مُلقف شد در دهر از طرف راست منبر صفوف بسیار است که اول جنبان منبر و آخران خلد  
 داند که بجای منبر می‌نشود و هر عالمی مؤلفاتش در پیش رویش گذاشته شخص اول در صف اول و هر  
 مجلسی است چون رسول حضرت پیغام را باور می‌نهند در میان کتب آن کتاب را برداشت با و داد گرفت  
 او را اشاره فرمود بمن دهد گرفت و در بحر بحر فرو رفتیم زیرا که غرض از آن حبله و افتراء خلاصی از  
 آن مهمل که بود پس باره او را فراموش کرده بهم زدم در آن خال حبله دیگر بخاطر آمد پس گفتم انرا در منزل  
 حاجی ملا صالح برغانه دهنه باز بخادمی فرمود برو با و بگو کتابت بیاد و رفت و گفت در صف  
 ششم ناگفتم حاجی مذکور بود کتابت خود برداشت و او را پس از مردودان نوره را در آن کتاب  
 پیدا کنم در باره خوف بگشت و مضطرب شد و راه چاره از هر طرف بسته شد بهم بود مشغول  
 برگردانیدن او را بود با قلب هر اسان نا انکه می‌گوید چون از خواب بیدار شد جماعتی از اهل  
 صنف خود را جمع کرده انچه در خواب دیده بود نقل نمود و گفت اما من در خود اقامه شروط و روضه  
 خوانه را می‌بینم انرا ترک می‌کنم و هر که مرا تصدیق می‌کند سزاوار است او نیز دست از آن بکشد  
 با انکه سالها در مصالح خطبه از این راه باور می‌سپارد از چشم پوشیده و دست ز روضه خوانی  
 کشید **هولت کو بی** مرحوم نوری نور الله مضجعه این حکایت را در دارالسلامه و فیض القدر  
 فی ترجمه المجلسی نقل کرده اند اما من بدانم که خاطر شریف ایشان بچه حد و انداز از باطل بعضی  
 از ذاکرین و متخللین منبر ملول و منجم شده که در این حکایت یک کلمه که مشعر بر وسعت رحمت  
 خدا و ندا حدیث و مشتمل بر کمال مجربانه و نمید لطف و عنایت سبحان جلت عظمه و عمت نعمه  
 بود حتی از سید انبیاء و سرور و صباء صلوات الله و سلامه علیهما در این کتاب نقل کرده و بالمره  
 طرح نموده و کتمان داشته است و آن اینست که گوید در آن اثنا که مشغول برگرداندن او را  
 کتاب برغانه بود فاذا برسول من الله الرحیم الی النبی الکریم باز علیا صلوات الله علیهما الوحا  
 الناس کذلک و ناقضهم بکل شیء لیس فیهم احد منهم فانقلبنا الی الملائکه و المناهل و قال خو  
 و غایب که ناگاه رسولی از جانب خداوند رحیم بسوی پیغمبر می‌رسید که اگر علی باین مدافه  
 انجا مسرعه نماید و یا مرد می‌بخشد چنانچه از ایشان بجات می‌خواهد یافت پس حالت حضرت

## ذکر بعضی از اخبار و احادیث

۴۳

فصل ششم  
 در فضیلت و مناقب  
 و جلال و کبریا  
 حضرت

امیر مملای طبرستان و ممالک مبدل گردید و خوف از من زایل شد و دلهارا مرگرفت تا آخر و بی  
 شبهه عدم تفرقی تا کربن با خور و باده منصرف نشد و از آن ضربه دست برداشته اما در غایت انصاف  
 و حقیقت الامر همه عباد و مخلوقات در هر حال و هر زمان محتاج عفو و رحمت پروردگار احدیت  
 نه بان حکم است که گمان توان نمود و نه بان فیضی است که در حالی از آن دست توان برداشت و بخلاف  
 و خلاصی هر بنده از مطیع و عاصی جز بفضل نامشاهی الهی نخواهد بود و انبیاء و اولیاء با بهره  
 عدل و مکافات حقیقتا نتوانند گذارم ناچهر رسد بعلما و صلحا و واعظین و ذاکرین و لیکن بر  
 مسلمان خصوص با محتاجی که خودشان زار و رنجا و پیشوا میداند و چند پله از مردم بالا میروند  
 و بدرجهای ترقی میکنند هیچ وجه شایسته و سزاوار نیست که باین امید و آرزو هلاک حرمات اسلام  
 بکنند و علی رؤس الاشهاد و منابر المسلمین از زبان ائمه دین سلام الله علیهم اجمعین کذب افزون  
 بگویند و بجای اغراض و مناصح کردار بی تکلیف شرعی خود بزنند و این گونه امر بهیف و منصب

منصف را بقدیر نماند در انشای سوره نوره مخصوص سوره  
 بزرگوار از ائمه اطهار علیهم السلام اول انشای گشت بن زید است  
 در خدمت حضرت باقر صلوات الله علیه

مرحوم حاج ملا صالح برغانی طاب ثراه در غنای البکاء از کتاب ریاض الاروار از کتب روای  
 کرده که خدمت حضرت باقر مشرف شده و عرض کردم که من در تاریخ شما چندین کفتم حضرت  
 فرمود بخوان پس گفتم

أَصْحَابِي الدَّهْرُ وَأَبْكَائِي لِلنَّعْمَةِ بِالطَّغْيَةِ قَدْ غَوَّرُوا	وَاللَّهْرُ دَوْصَرَفٍ وَالْوَابِ وَصَارُوا جَمْعًا رَهْنًا كَفَانِ
--	--

پس آنحضرت و حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام گریستند و آواز گریه در خانه برانگیختند  
 پشت خیمه شدند و چون باین بیت رسیدند

وَتَسْتَعْلِي الْبَيْتَ بِمِثْلِهِمْ ثُمَّ عَلَى الْخَيْرِ مَوْلَاهُمْ	بِنُورِ عَقِيلِ خَيْرِ قُرَّانِ ذَكَرَهُمْ هَبَّتْ أَحْزَانِي
---	--

انشای  
 حضرت

## سراشتن بکشتن این کتی عیاش بافر

۴۴

مفاتیح

مراد حضرت سید الشهداء با مسلم بن عقیل باشد پس حضرت بافر علیه السلام کتب و فرمود  
ما من رجل ذکرنا و ذکرنا عند فخرج من عنده ماء و لو مثل جناح البعوض الا نبی الله تعالی له  
بینا فی الجنة و جعل ذلك الذم حجابا بیننا و بین النار نیست مردی که ما را یاد کند یا مذکور  
نزد وی پس بیرون اید از دو چشم او اشکی هر چند مثل پریده نباشد بنا میکند حفظ برای  
او خانه در بهشت و فرار میدهد آن اشک را حجابی در میان او و اش بعد حضرت فرمودند  
بیا من کنه گذشت و اینده کتب را چون باین شعر بسند

مَنْ يَفْوُؤُ الْحَقَّ فِيكُمْ      مَنْ يَفْوُؤُ مَهْدِيَكُمْ الثَّانِي

چون این کلام از من صادر شد در الفور حضرت فرمود انشاء الله و سرایا محمد ما امام تمام  
از اولاد حسین است من عرض کردم چه وقت ظاهر خواهد شد فرمود مثل او مانند قیامت  
است که ظاهر نخواهد شد مگر بعینه

و مناسبت بدو در این مقام ذکر بعضی از اخبار اشعل  
کُتِبَ عَلَيْهِ الرِّحْمَنُ      اَمَّا اخْبِرْ

قطب راوندی علیه الرحمه در خرائج روایت کرده که ان البافر علیه السلام دعا للکمبیت لما اراد  
اراده اعداء ال محمد اخذ و اضلا که و کان منوابا چون جمعی از دشمنان خاندان نبوت خواستند  
که کمبیت را بسبب محبت او بدو مان رسالت بکنند و او پنهان شده بود و مرد مرا از برای او  
در سر راهها گذاشته بودند حضرت امام محمد بافر علیه السلام در حق او دعا کرد و چون در  
ظلمت شب از خانه بیرون آمد و صبح را رسید خواست یکی از راهها بیرون رود و فجاء اسد  
منه از پس بر منشا شهر پیش آمد و او را از آن راه منع کرد پس کمبیت متوجه راه دیگر شد باز  
ان شهر پیش آمد و از آن طریق نیز منع نمود و گویا اشاره کرد که از عقب من بپا پس شهر پیش  
و کمبیت از عقب میرفتند تا بمقام امن رسید و از اعداء خلاصی یافت و نظیر این کرامت بفرما  
حضرت صادق علیه السلام در حق سیدنا عیسی علیه السلام نیز اتفاق افتاد و قیبه سید از مادر و پدر و دیگران  
سلطان وقت را بمواخذ او داده بودند و مرحوم سید هشام بخرانی در مدینه المعاجران

کتاب

## خبر جابر بن عبد الله كميته

۴۵

خبر جابر بن عبد الله كميته

كتاب امامت ابو جعفر محمد بن جابر رطبى از جابر روايت كرده كه خدمت حضرت ابو جعفر عليه  
 السلام از من حاجت شكايه كردم فرمود اى جابر چه نزد ما نيست پسر انقدر نكذشت كه  
 كميته بن زيد شاعر داخل شد و عرض كرد جعلنى الله فداك انا ذنك انشدك فبصدق فلانها  
 فكم فرمايت بشو ابا اذن مبدى انشاد بكم فبصدق را كه در حق شما گفته ام فرمود بخوان پس  
 خواند من لقلب سليم و چون فارغ شد حضرت فرمود اى غلام داخل خانه شو و بديت از تو  
 كميته بياور غلام وارد شد و بديت آورد نزد كميته بگذاشت باز كميته عرض كرد جعلنى فداك انا  
 اذن مبدى كميته بديت بخوان فرمود بخوان و چون خواند حضرت فرمود غلام بديت ديكر آورد  
 و كميته لثا اسنذان نمود و خواند و بديت سيم نياورد كميته عرض كرد يا سبتك والله ما انشدك  
 مطلبنا لغرض من الدنيا وما اردت بذلك الا صلوة رسول الله صلى الله عليه وآله وما اوجبه  
 على من حقه اى مولاى من خدا سوگند من بجهت عرض دنيا انشاد نميكنم و بخو صلوة رسول خدا  
 و اداء حق شما كه بر من واجب است چيزي اراد ندارم حضرت در حق وي غا كرده و فرمود اين غلام  
 اين بديت را در جاي خود بگذار غلام برداشته بمكان خود رفت فرمود جابر كويد من در نفس خود گفته ام  
 كه من از من حاجت شكايه كردم فرمود چيزي نزد ما نيست اما بكميته بگو مرا در دم عطا ميكنم  
 و كميته رفت حضرت فرمود اى جابر برخيز و داخل خانه شو چون داخل خانه شده چيزي در اجا  
 نديدي پير و ن امد و كهم فرمود اى جابر ما سترنا عليك اكثر مما اظهرنا لك انهم ما از نو  
 پنهان داشتيم بيشتر از آنست كه اظهار نموديم بعد برخاسته از دست من گرفت بهانه داخل  
 كرد فضرب بر جله الارض فاذا مشيت عنو البعير قد خرج من ذهب و ناه مباركش را بر زمين  
 زد و طلائي همچون گردن شتر ظاهر شد و فرمود ايجابر انظر الى هذا ولا تخبر به الا من يثق  
 به من اخوانك نگاه كن باين و بگويي مگو مگر با نكه و ثوف و اطمينان را به برادر از اخوان  
 خود اى جابر از حبه قبل اى رسول الله غير من بمفاتيح خراش الارض و كنوزها و حبه من غير  
 ان يفضله الله ما اعد له شيئا فاخذا النواضع لربيع و جبل و نحن نخاره جبهيل مكرور  
 كلبه ما خراب و كنوز زمين را بخدمت رسول خدا آورد و مخبر كرد انحضرت را بدو نكست

خبر جابر بن عبد الله كميته

## خبر کهنه باب ششیم

۴۶

مقام حضرت

ار مقام او چنانچه گاهه شود پس حضرت نواضع را اختیار کرد از بر خداوند عز و جل  
وما نبر از اخباری کیم ای جابران الله افدنا علی ما نرید من خراسان الارض ولوشنان  
سوق الارض باز منها لسنها خداوند ما را بر خراسان زمین فاد رکده و اگر بخواهیم که از  
زما مهای زمین گرفته سوق کنیم هر این میباشیم

### ذکر خبر کهنه مخصوص شیخین و فضیله در این باب

در رجال کثی منقول است که روایت کهنه حضرت باقر علیه السلام عرض کرد یا سید استک  
عن مسئله و کان منکم فاستوی خالسا و کثیره صدقه و ساد ای مولای من از شما مسئله سوال  
میکنم انحضرت نکبه کرد بود راست شد و بالش را در سینه مبارک خود فرار داد و فرمود پیر من  
عرض کرد استک عن رجلین از حال شیخین را خبر دهید فرمود یا کهنه بن زیاد ما الصوفی  
فی الاسلام محمده من دم ولا اکسب مال من غیر حله ولا نکح فرج حرام الا و ذلك فی اعناقهما  
الی یوم یقوم فاعلمنا ای کهنه در اسلام بقدر ظرف حجامت خونی ریخته نشد و فالی نظم گرفته  
نکردند و نه بجرام اخذ نکرته مگر آنکه و نال انها در گردن این دو نفر است تا از تو بگویم که فارغ  
ما یعنی حمزه بن الحسن العسکری علیه السلام ظاهر گردد و نحن معاشر بنی هاشم نامرکبا رناو  
وصفا را بجهت ما و البرائه منهنما و ما کرو نبی هاشم بر کبیر و صغیر خود مان امر میکنیم که ایشانرا  
ست و از انها برائت بنمایند و مؤید این خبر است آنچه در مصنف نقل کرده که محمد بن کثیر کوفی  
گوید کنت لا اتم صلواتی ولا استغفیرها الا بصلتها ابتداء نمیکردم نماز خود را و ختم نمیشد  
مگر بصلت شیخین فراغت منافی طائرا معه نور من الجوهر فی شیء اخر شبه الخلوف شیء روافض  
دیگر که مرغی از هوا آمد و باو طریقی از جواهر بود که چهر سرخی مثل خلوف که نوعی از طبیب است  
دران بود و نازل شد بر وضه پیغمبر ان دو نفر را از قبر درآورند و بان شیء صورت ایشانرا الود  
نمود بغیر بر گردانید و هوا مرتفع شد من از کسی که نزد من بود پرسیدم که چیست این مرغ و  
ان خلوف کنت هذا ملک یحیی فی کل لیل جمیع خلقها این ملک است که در هر شب جمیع  
مباد و بان خلوف ایشانرا الود میکند فارغی فاصبحت لا تطیب فنی بطلعها پس از خواب

نصف شیخین



## خبر محمد بن کثیر در طلب مذکور

۴۷

مفاد شایسته

مفاد شایسته  
مفاد شایسته

را مضطرب نمود و لعن ایشان را گوارا نیاورد تا او را شکر خدمت حضرت صادق و چون مراد بدخندید و فرمود آن طایر را دیند عرض کردم بلی یا سید فرمود بخوان انما الجحیم من الشیطان یخون الذین آمنوا ولبس بضارهم شبها الا باذن الله و چون چهره بینی که مکر و هدایه این ابر را بخوان و الله ما هو مملک موکل بجفا از کرامتها بل هو موکل بمشارق الارض و مشاربها سو کند بخدا انما ملک بجهد اکرام بر ایشان موکل نیست بلکه او موکل است بمشارق و مغارب زمین اذ افضل قبل ظلما اخذ من قمره ظلوه فها به رفاهجما لانها سبب کل ظلم مذکون و چون کسی را بظلم می کشند از خون او گرفته بگردان در نفرطون میکند که ایشان سبب ظلم بودند در هر جا که باشد و در حدیث مفصل این مضمون مفصل وارد است بلی سو کند بخدا همین طور است اگر شیوخ ضلالت برال و عثر و رسالت تقدیر و سبب می جستند و حق خلافت را از ایشان انزع نمیکردند فتاف و اشارت دیگر را این معنی در نظر سهل و آسان نمیشد و عرض بر منافقین و ظالمین فراخ نمیکرد بدو این طریق در میان خلق مستتر بنماید و بنی امیه و بنی عباس و سایر طبقات ناس انهم ظلم و ستم را نمی توانستند بکنند و این همه مفاسد و شیور و نیر و نولید نمیکشت چنانچه عمر بن خطاب گفت کانت بیعة ابی بکر فلیس فی الله المسلمین شیفا فی غادانی مثلها فافلوه بیعة ابی بکر فلیس و بدون تأمل و نظر اتفاق افتاد خدا مسلمین را از شران نگاه دارد و هر که مثل این عمل عود میکند بکشید او را چنانچه

شیخ کاظم علیه السلام در مضمون زیر منظوم داشته گوید

بِعَةِ أَوْرَثَ جَمِيعَ الْبَرَاءِ	فِتْنَةُ طَالِبِ جَوْرٍ هَا وَبِلَا هَا
بَلَدِي الْفَلْتَةُ الْبَنَى رَعْمُهَا	كَيْفِي الْمُسْلِمُونَ شَرَّ أَدَا هَا
أَنْبِيَّ لَا وَصِيَّ لَعَالَى اللَّهُ	عَمَّا يَقُولُهُ سُفَهَا هَا

و منقولست که چون زید بن علی بن الحسین علیهما السلام در خاربه اعداء از مرکب بر زمین افتاد گفت این سنانی عن ابی بکر و عمر هما افا مانا هذا المغام کبست که سوال کند از جانب من از ابو بکر و عمر که ایشان مراد این مقام و داشتند و از اینجا است انحراف معروف

# نظایر بعضی تفصیل

مفاتیح معنی  
تفصیل

مفاتیح معنی  
تفصیل

درج

که یکی از ملوک مازندران از علوی پرسید منی قتل الحسین بن علی علیهما السلام سید  
در جواب گفت آنکه مثل بحر العلوم علیه السلام گوید

بومر التفقه قد لاحت طلا بعه  
کهین جلیس بدی بومر الطوف ومن  
بار منیه قد صابت ولهی محطه  
من بعد حسین سبط مرا بعه

## اما بعضی از اشعار و قصاید اکسبت

مرحوم فاضل نور الله شوشتری در مجالس المؤمنین گوید که کسب بن زید است که روزی در حد  
حضرت امام محمد باقر علیه السلام بودند که انحضرت باین بیت شریف است

ذهب الذی یعاش فی اکثافهم  
لم یبق الا شامیت او حاسد

پس کسب در بدنه این بیت را نمود

و بقی علی وجه البسطة واحد  
فهو المراد وانت ذاك الواحد

و در دار السلام از کتاب درجانات الرتبة فی طبقات الامامیه که از مالکات مرحوم سید علی  
خان صاحب شرح صحیفه است از ابراهیم بن سعد است که از پدرش روایت کرده که گوید  
حضرت رسول را در عالم منام دیدم من فرمود من ای الناس انت از کدام طایفه از مردم  
عرض کردم از عرب فرمود از کدام قبیله گفتم از بنی اسد فرمود از اسد بن خزیمه گفتم بلی فرمود  
ایا کسب بن زید رای شنیدی عرض کردم از اهل و قبیله من است فرمود انحضرت من شعری  
شنا از اشعار او چیزی حفظ داری گفتم ای فرمود بچنان از بر 4 من طریب و ما شیوفا  
الی البیض اطرب من خواندم تا رسید به این بیت فالی الا ال احمد شیعته انحضرت فرمود اذا  
اصبحت فافترمه منی السلام و قل له قد غفر الله لك هذه الفصیحة چون صبح می شود سلام  
مرا بروی برسان و بگو که خداوند بسبب این فصیحه ترا آمرزد و در روایات الجات فصیحه  
را نقل کرده و بعضی از ابانتر این است

فما لی الا ال احمد شیعته  
وما لی الا مد هب الحی مد هب  
بای کتاب ام بارتة سنه  
نری جهم غارا علی و حسیب

# نقل در روایات و اخباری از دین و فضیلت کهن

۲۹

نسخه خطی  
کتابخانه  
مخطوطات  
موزه  
تاریخ  
ایران

نسخه خطی  
کتابخانه  
مخطوطات  
موزه  
تاریخ  
ایران

وَجَدْنَا لَكُمْ فِي آلِ خَاصِمٍ أَبَةً عَلَى أَيْ جُورِ أُمِّ بَابَةٍ سَبْرَةٍ الْمَرْبُوعِي مِنْ حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ فَطَائِفَةٌ فَلَا كَفْرَ نَبِيٍّ مَجْهُومٍ	ثَاوِلِيهَا مَنَانِي وَمَصْرَبٌ أَعْنَفُ فِي نَفَرِيهِمْ وَأَكْذَبُ أَرْوَحُ وَأَعْدُو خَائِفًا أَرْوَقُ وَطَائِفَةٌ فَالْتِ مَبِيٍّ وَمَذْبُ
--	--

وایضا در دارالسلام از کتاب مذکور از کهن روایت کرده که گوید حضرت امیر و امیر خواجه  
در پدر فرمود اندیشه فیضیه فیضیه عینیه خود را از برای من بخوان من خواندم  
تا رسیدن ما بن بیت

وَيَوْمَ الدَّوْجِ دَوْحٌ غَدِيرِ حَيْمٍ وَلِكُورِ الرِّجَالِ نَسَا بَعُوهَا	أَنَّا لَهُ الْوَلَايَةُ لَوْ أَطِيعَا فَلَمْ أَرِ مِثْلَهَا خَطَرًا مَنِيعَا
---	--

حضرت فرمود صدقت ثم انشد علیه السلام راست گفته بعد این بیت را فرمود  
وَلَمْ أَرِ مِثْلَ ذَاكَ الْيَوْمَ مِثْلًا  
و در دارالسلام و کفا العینه فیضیه را ذکر کرده و چند آریا را این است

أَلَا أَيْ لَدَمِيرِ كُنْتُ فِيهِ نَسَاوَا حَتَّى وَبَعُوا عَلَيْهِ وَلَبْتُ فِي الْمَشَاهِدِ عِبْرَتُ نَكِيرٍ بِقَوْمِ أَمْرَةٍ وَبَدَتْ عَنْهَا	هِيَ نَاظِمَاتُ لَكَ أَوْ مَطِيعَا بِلَا نَزْوَةٍ وَكَانَ لَهُمْ قَرِيبَا يَكُونُ حَبًّا لِأَمْتِهِ مَرِيعَا وَيَبْرُكُ حَدِيثُهَا أَيْدَارُ رِيعَا
--	--

در همین کتاب ابوهریر از کهن در خصوص حضرت علی

این قول بود علیه السلام در کمال الزبارة با ساد خود از ابوهریر مکحول یعنی نابینا  
روایت کرده که گوید رَحِمَ عَلَى ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي أَنَّهُ فَنَاشِدُهُ فَقَالَ  
حَضْرَتُ صَادِقٌ مَشْرِفٌ شَدِيدٌ مَرُومُودٌ مَضْبُوتٌ حَسْبُ شَعْرَةٍ مَجْنُونٌ مَنَ خَوَانِدَمُ ظَلَمَ  
الْأَكْمَالُ مَشْدُونٌ وَكَمَا تَرِثُهُ عِنْدَ فَرْقٍ كَوَا مَعْلُومٌ مَبْنُوعٌ كَمَا أَبُو هُرَيْرٍ بِنَا بِاحْتِرَامٍ وَرَغَابَةٍ جَلَالَتِ  
الْمَحْضَرِّ مَانِدٌ كِتَابٌ خَوَانِدَمُ وَمَقَابِلُهُ كَرْدَنَ خَوَانِدَمُ دُونَ رَقَّتْ وَلَحْنُ حَضْرَتِ فَرُومُودِ ابْنِ طُولِ

# انشاء ابو هرون يروي عن خضر بن حريز

نه بلکه همان نحو که میخوانند و تو خود نزد آنحضرت بهمان فهم میخوانی و تا میبینی پس من این بیت را خواندم

أَمْرٌ عَلَى جَدِّهِ الْحُسَيْنِ      فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الزَّكِيَّةِ

و چون حضرت کربنت من ساکت شد فرمود بخوان من خواندم بعد فرمود زنی برخیز باز هم بخوان باز هم بخوان من این بیت را خواندم

يَا مَرْيَمُ قُومِي فَإِنَّ دُفِي مَوْلَاكِ      وَعَلَى الْحُسَيْنِ فَاَسْعِدِي بَيْتَكَ

و در بعضی از کتب یا مسمی محقق یا مریم مثل یا سستی محقق یا سبتی فکی و هاجج السامی حضرت کربنت و اهل حرم بناله و شهن امدند و چون ساکت شدند فرمود یا هرون من انشد فی الحسین علیه السلام و ابی عشره فله الجنة ای ابو هرون هر که بخواند شعر در مصیبتا حسین علیه السلام پس بگریاند و فرزند او سبتی هشتاد و بیست و یکم کرد تا سبتی هشتاد و فرمود من انشد فی الحسین فابکی و احدا فله الجنة هر که بخواند در مصیبت حسین شعر پس بگریاند بکفر را از برای و سبت هشت

## سیرت ابدی در عجل خراسانی در حدیث حضرت امام رضا

شیخ طریقی علیه الرحمه در منتخب از عجل خراسانی روایت کرده که گوید در حدیث علی سبت و مولای علی بن موسی الرضا علیه السلام فی مثل هذه الآیام در آیام عاشورا که مردم حدیث سبت و مولای خود علی بن موسی الرضا فرایند جالساً جلوسه الحزن الکبیر و اصحابه من حوله کذلک دیدم که آنحضرت با اصحاب خود ملول و محزون نشسته اند فلما رآته مضطرباً قال لی مر جاً بک یا د عبدی مر جاً بنا صبراً بک و لسانه و چون آنحضرت فرمود مر جاً بنا ای د عبدی مر جاً بنا بر کشته ما بدست دربان خود پس مرا طلبید و بر جانب خود نشاند و فرمود ابد عبدی احب از تشد شعر فان هذه الآیام آیام حزن کانت علینا اهل البیت و انما سرورید کمال علی اعدائنا خصوصاً بنی امیه دوست صدار که شعر از برای من میخوانی که این آیام آیام حزن ما اهل بیت و آیام سرور اعدا و ما بود است خصوصاً بنی امیه یا د عبدی من بکی و ابی

۵۰  
مقتضی اینست  
از این کتب  
منع می شود  
ابا

## ذکر قصیدہ عبد بن فرات مصنیف

۵۱

قصیدہ عبد بن فرات

علی مضاینا ولو واحد کان اجرہ علی اللہ ای عجل کسی کہ بگریزد و بگریزد و بگریزد بر مصنیف  
ما اگر چه بکفر باشد اجرا و با خدا است باد عجل من ذرفت عیناه علی مضاینا و یکی لما اصابتنا  
من اعدائنا حشرنا الله مضاینا زمرنا ای عجل کسی که اشک از دیند او بریزد برای مصنیف  
و بگریزد از بر ۴ آنچه از دشمنان ما بر ما وارد شد حشرنا او را در زمره ما محشر کرد ما را در عجل  
من یکی علی مضاینا حبیب الحسین غفر الله له ذنوبه البته ای عجل کسی که در مصنیف جدت  
بگریزد البته خداوند گناهان او را بپارزد و بعد حضرت برخواست و پرده در میان ما و اهل حرم  
زد و ایشان را درین پرده نشانید ما در مصنیف حد خود بگریزد و برین ملتفت شد فرمود باد عجل  
ارث الحسین فانت ناصرنا و ما در حنا ما درمت حنا فلا تقصر عن نصرنا ما استطعت ای عجل  
ای عجل و شهبان برای حسین علیه السلام که فوئی ناصر و ما در حنا ما نازند حسنی و  
کونای می در بار ما بگذرند و ما استطاعت خود در عجل کو بدین من گریسم و اشک از  
دیند ام جاری گردید و این اشعار انشاء کردم

<p>وَقَدْ مَاتَ عَطْشًا نَاشِطَ فِرَاتٍ وَأَجْرَتِي قَدَّمْتُ فِي الْوَجْهِ بِجُورٍ سَمَوَاتٍ بِأَرْضِ فَلَاتٍ وَأُخْرَى بَيْعٍ نَالَهَا صَلَوَاتٍ مُعَرَّتِهِمْ فِيهَا بَسْطَ فِرَاتٍ تَوَقَّتْ فِيهِمْ قَبْلَ جَبْنٍ وَقَاتٍ سَقَطَتِي بِكَامِلِ النُّكْلِ وَالْفِرْعَانِ وَالرَّسُولِ اللَّهِ مُدَّ كِتَابِ وَالرَّسُولِ اللَّهِ فِي الْقُلُوبِ وَالرَّسُولِ اللَّهِ أَمِنُوا السَّرِيَّاتِ</p>	<p>أَفَاطِمُ لَوْ خَلَّتِ الْحُسَيْنُ مَجْدُ لَا إِذَا لَلَطَمْتَ الْخَدَّ فَاطِمُ عِنْدَهُ أَفَاطِمُ فَوَيْحِي أَيْسَهُ الْخَبَرِ فَا نَدْبِي فَبُورُ بَكْوَانٍ وَأُخْرَى بَطْنِي فَبُورُ بَطْنِ النَّهْرِ مِنْ جَنْبِ كَيْلَا تَوْفُوا عَظَامًا بِالْفِرَافِ لَيْسَ إِلَى اللَّهِ أَشْكُوا لَوْ عَمَّ عِنْدَ ذِكْرِهِمْ بَنَاتُ زِيَادٍ فِي الْقُصُورِ مَصُونَةٍ وَالزِّيَادِ فِي الْحُصُونِ مَنِجَّةٍ وَالرَّسُولِ اللَّهِ تَسْبِي حُرْمَتِهِمْ</p>
--	--

بالعراء  
وقت

و شمع اجل صدق علیه الرحمة در عین الاخبار با سناد خود از عبد السلام بن صالح

## بعضی از فقرات قصیده بر فال پیغمبر

۵۲

هر روی روایت کرده که گوید دعبل بن علی خراعی را خدمت حضرت علی بن موسی الوضائ  
علیهما السلام رسید در رو عرض کرد یا بن رسول الله انی قد فلت فیک قصیدة والنبت  
علی نفسی ان لا اشد لها احدا قبلک ای فرزند رسول خدا قصیده در حق شما گفتم و بر خود  
لازم کردم که قبل از جواب شما بر کسی نخواهم حضرت فرمود بخوان پس شروع کرد بخواندن و چون این بیت رسید

مَدَارِيسَ بَابِ خَلْتِ مِنْ نِلَاوَةٍ	وَمَنْزِلَ وَحْيٍ مُفِيزًا لِهَرَمَاتِ
أَرَى قَبْتَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُنْفِصِمًا	وَأَيْدِيَهُمْ مِنْ قَبْتِهِمْ صَفِيرَاتِ

پس حضرت رضا علیه السلام گریست و فرمود صدقت یا خراعی را گفته ای خراعی و چون رسید  
بقول خود

اِذَا وَزُوا مَدُّوا اِلَى وَارِثِهِمْ	اَكْفَا عَنِ الْاَوْتَارِ مُنْفِصَاتِ
--	---------------------------------------

جعل ابو الحسن علیه السلام قلب گفته و بقول اجل والله منفضات حضرت از رو حضرت گفته  
بر کف منبر و میفرمود بی قیم بخدا دست ما بسته شده است از انتقام کشیدن و چون این بیت رسید

لَقَدْ خِفْتُ فِي الدُّنْيَا وَآثَامَ سَعْيِهَا	وَإِنِّي لَأَرْجُو الْآثَامَ بَعْدَ وَفَائِي
---	--

حضرت فرمود امتك الله يوم الفرع الاكبر خدا تو در روز فرع اکبر امن کرد اند و چون  
بقول خود رسید

وَقَبْرِ بَيْتِ دِلِيقِ زَكِيَةٍ	نَضَمْتَهَا الرَّحْمَنُ فِي الْفُرَاتِ
----------------------------------	--

حضرت فرمود افلا الحق لك بهذا الموضع باین همه تمام قصیدت با ما ملحق نمک از برای  
نود این موضع دو بیت که قصیده نوبان دو بیت تمام شود عرض کرد بی یا بن رسول الله فرمود

وَقَبْرِ بَطْوُسٍ بِالْهَامِ مِنْ مَضْبَةِ	تَوَفَّدَ فِي الْأَخْشَاءِ بِالْحُرَّاتِ
إِلَى الْحُسَيْنِ حَتَّى يَبْقَى اللَّهُ فَأَمَّا	بَفَرَجِ عَنَّا الْهَمَّ وَالْكَرْبَاتِ

دعبل عرض کرد یا بن رسول الله هذا الضم الذي بطوس قبر من هو این قبر که فرمود در  
طوس است قبر کبشت حضرت فرمود قبر و لا ينقصي الاثام واللبا الى حتى تصير طوس خلف  
شبهی و زوار این قبر من است و روز و شبها منقصی نمیشود تا آنکه طوس محل زیارت

# ذکر بعضی از اینک فصد علاقه بر تو منج و عجب

۵۳

مفاد شایسته

شعبان و زوار من باشد الا فی زاری فی غربی بطوس کان معی فی درجی یوم العجمه فورا  
له اکاه باش هر که زیارت کند و در عرب من در طوس در درجه من با من باشد در روز وقت  
و کنا هان و امروزه شود هو لک گوید این فصد ناسته در عمل صد و بیست و یک و اثنی عشر  
مشمول بر مقدار کثیر از مدایح و مضایب اهل بیت عصمت علیهم السلام و مطاعن و مثالب اعدائهم  
و تمام فصد در کشف الغم و بکالر المؤمنین و مقام زخار و شرح فصد مذکور و مضبوط  
است و نقل تمامش از وضع این و حین خارج و لی چند فقره اش علاوه بر مذکور است و این است

## در نه ایچ عمل سفینه گوید

و ما سهلت تلك المذاهب فيهم و ما قبل اصحاب السفرة و لو فلذا الموصى البه امورها آجی خاتم الرسل المصطفى من الله فان جحدوا كان القدر مشبهه	على الناس الامتعة القلنات بد عوى مزاي في الضلال بطن لرمت بما مون على الصراي و مضربين الابطال في القصرات و بدر واحد شاح الحصنات
--	--

## در فضل و منافع حضرت ابراهیم

واي من القران شلى بقضيله و عز جلال اذ ركنه بسيفها منايب لم تدرك يكبد و لم تسد حتى يجير بل الامير و اسم	وايشا باللوب في اللزبات منايب كانت فيه مؤنقات يشق يوم حدة الفنا اللزبات عكون على المسمما و منات
---	--

## در ذکر منزل و دار اهل بیت علیهم السلام

بکک لرسم الدار من عرقه لا رسول الله بالحنف من مع منار قوم بهندى لهدم دبار عفاها جور كل منابيد	و اجر بت دمع العين بالعبات و بالبت و القرب و الجمرات قوم من منهم زله الصراي و لم تصف للايام و السنوات
--	--

از فتح این  
فصل در فضیلت  
و منافع حضرت ابراهیم  
علیه السلام

جید

# صَلِّهِ خَضِرَ رَضِيَّابِرِ عَمَلِ

## ذِكْرُ فَاتِرِ خَضِرِ سَوَّلَ

سَقَى اللَّهُ فَبْرًا بِالْمَدِينَةِ غَشَّ	فَقَدْ حَلَّ فِيهِ الْأَمْنُ بِالْبَرَكَاتِ
نَبِيِّ الْهُدَى صَلَّى عَلَيْهِ مَلِكُهُ	وَبَلَغَ عَنَّا رُوحَهُ الْخَفَاتِ
وَصَلَّى عَلَيْهِ اللَّهُ مَا ذَرَّ شَارِفُ	وَلَا حَتَّ بِحُومِ اللَّيْلِ مُبْدِرَاتِ

وچند بیتی در باب حضرت عجل الله فرجه در مجلد اول و فایع الاقام در نایزدهم  
شعبان ذکر کردیم

## صَلِّهِ وَعَطَاءِ خَضِرَ رَضَا دَرْ حَقِّ دَعْبِلِ ادَبِّ بَکَامِلِ مَرْحُومِ حَاجِّ مَعْمَدِ الدَّوْلَةِ فَرَهَادِ بِنِیْنِ

در مقام زخار گوید که در اغانی آورده که دعبل خود می گفت بخدایت حضرت رضا علیه السلام  
رفتم فرمود باد عجل از انچه در این اقام گفته از اشعار خویش بخوان من قصیده مدارس ابان  
خلت من نلاوه فرو خواند چون این شعر شنید از او نروا مدوا الی و اثر بهم چند از بیک  
که برو غشی غارض شد خادم اشارت نمود ساعتی خاموش شد امام فرمود دگر بار بخوان  
من امثال کردم چون باین شعر رسید خالت فحشین رخ نمود باجمای پرسنار اندک کشت  
خشمم امر بفرات نمود من اغارث نمود ناقصیده بیابان اوردم سربار تحشین کرد و ده  
هزار درهم که باسم مبارک مسکوک شده بود بصلت عطا فرمود که شعبان هر یک از  
انجمله بدو در خریدند و از آن پیش کس را از آن در اهرم نداده بودند و عالم المعنی علی بن  
عسبی از بلی در کشف الغم گوید چون دعبل قصیده مدارس ابان را گفت خدایت حضرت  
رضا را عرض کردم و آن بزرگوار در خراسان بود در اقام و بعهد از مامون دعبل گوید چون  
رسید و در حضور افدش قصیده را خواند بسیار تحشین کرد و فرمود تا من ترا امر کنم این  
قصیده را بر کبکی بخوان و خبر بمامون خلیفه رسید و مرا احضار نمود گفت قصیده مدارس  
ابان را بممن بخوان من انکار معرفتان قصیده کردم مامون خادمی فرستاد حضرت امام رضا  
را طلب نمود و چون تشریف آوردند گفت از دعبل اسند عا نمودم که قصیده مدارس ابان



## صَلَةُ حَضَرِ رَضَا بْنِ عَبْدِ

۵۵

صَلَةُ حَضَرِ رَضَا بْنِ عَبْدِ

صَلَةُ حَضَرِ رَضَا بْنِ عَبْدِ

را بر ما بخواند انکار معرفت آن کرد حضرت بن فرمود بخوان من خوانده ما مون بسیار  
تجسین کرد و پنجاه هزار در هم کمر نمود و حضرت نیز قریباً بمقدار انعام فرمود من عرض کرد  
یا سیدک ان را بت آن طبعی شبثا من ثبایک لیكون کفنی ای مولای من توقع دارم که از طاعتها  
بدن خود چیزی بر من لطف نکند تا که من حضرت فرمود ای من دفع الی قبضاً قد ابتذله و منقشه  
الطیقه و خامه من بخشید که خود آنرا استعمال کرد بود و مندی که تمسح میکرد نیز مرتب کرد  
و فرمود این را نگاه دار که بیک آن مصون و محروس خواهی بود و فصل بن سئل نوالی و سئل  
و ز بر ما مون صله نه کوئی و اسبب کی رهوار به بازین و بران من داد و در اما ل طوسی  
از برادر و عبد روايت کرده که من با برادر در سته صدر نمود و هشت از طریق بصره رفت  
حضرت رضا مشرف شدیم در طوس و نا احوسته مانین در خدمت انجناب بودیم بعد بسو قمر  
حرکت کردیم بعد از آنکه انحضرت برادر مرا پیراهن خرسبزی را بکشتن نفقه عقیقه و در راه  
رضویه بخشیدند و فرمودند برویشم که منتفع خواهی شد و انجا فرمود احفظ لهذا  
القبض فقد صلیت فی القبله الف کعه و ختمت القرآن الف ختم حفظ کن این پیراهن را  
که هزار شب هر شبی هزار رکعت نماز در آن کرده ام و هر از ختم قرآن در آن نمودام

### امر زنده شدن در عبد نوال طریقی

شیخ اجل ابو الفوح رازی قدس سره در روض الجنان در تفسیر این شاهد الله انه لا اله الا  
هو گوید که چون دعبل بن علی خراسانی را ملک در سبک کاغذ برگرفت و بران نوشت

أَعَدَّ لِلَّهِ يَوْمَ يَلْقَاهُ	وَعَبْدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
يَقُولُ لَهَا مَخْلُصًا عَسَاءَ بِهَا	بِرَحْمَةِ فِي الْفَيْحَةِ اللَّهُ
اللَّهُ مَوْلَاهُ وَالْبَنِي وَمِنْ	تَعْدِيهَا فَالْوَصِيُّ مَوْلَاهُ

و وصیت کرد که با او در کفن پیچیدم چنان کردند چون او را دفن نمودند شب و روز  
خواب بدیدند و گفتند ما فضل الله بك خداوند با نوحه کرد گفت رَحِمَنِي بِمَلِكِ الْأَمِينِ  
سبب این آیات بر من رحمت کرد

# ذِكْرُ خَلَاءِ اِيْمَانِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

٥٦

نَعْلَمُ مَا نَسَخَ

بِهِ خَلَاءُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

بِهِ خَلَاءُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

مَقْدَمُهُ نَاسِخُهُ

ذِكْرُ خَلَاءِ اِيْمَانِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ  
 ابْنِ دَهْمٍ غَاشِقُ رَأْيٍ بَطْنِ خَالِ حَضْرَتِ صَلَافٍ وَكَاطِبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 بِالْخُصُوفِ مُلَاذِافِ خَيْرَاتِهِ تَحِيَّاتُ ابْنِ عَبْدِ الْبَقَاءِ افندي كَوَيْدٍ

لَمْ يَسْلُ نَصْلُ حُجْرٍ مِنْ عَمِيدِهِ	بَفَرِي فُلُوبِ الطَّاهِرَاتِ بِحَدِيدِهِ
كَيْفَ الْجَلْدُ وَالْعِزَامُ مِنْ بَعْدِهِ	إِنَّ الْأَثَرُ عَلَى نَفَادِمِ عَهْدِهِ

بَعْدُ وَهُوَ رَوْحُ الْمَعْدُ

لَمَّا رَأَى بِالْعَيْنِ مِنْ جَدِّ ثَانِيهِ	رَأْسَ الْحَسَنِ بِدِي بَرَّاسِ سِنَانِيهِ
وَالسُّلُومُ مِنْهُ مُقَطَّعًا بِطَعَانِيهِ	مَا كَوَّرَ الْأَعْوَامُ فِي دَوْرَانِيهِ

وَبَدْوَرِهِ الْأَيَّامُ لَمْ تَجِدْ

وَدُمُوعُهُ مِنْ عَيْنِهِ لَمْ تَجِدْ	وَبِكَأْوِهِ فِي رَعْدِهِ لَمْ يَصْرِمِ
وَلَهْبُهُ مِنْ بَرْفِهِ لَمْ يَصْرِمِ	إِلَّا لِبَشْدِ عَشْرِ كُلِّ حَرَمِ

بِالْطَّفِ مَا نَمُورُ آلَ بَدِخْلِ

بِهِ خَلَاءُ الرَّحْمَنِ خَلَاءُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

مَنْ فَاذَ فُطْرٍ مِنْ جَبَنِ لَا ذِمَّةَ لَهُ	شَفَتْ جُيُوبُ الْعَالَمِينَ لِفَقْدِهِ
هَبَّهَا تَبَسُّمُ ذِكْرِهِ مِنْ بَعْدِهِ	إِنَّ الْأَثَرُ عَلَى نَفَادِمِ عَهْدِهِ
بَفَرِي جُمَانِ الْفُطْرِ مِنْ أَجْفَانِهِ	وَقَبَّحَ دَمْعُ الْعَيْنِ مِنْ أَعْيَانِهِ
فَانْظُرْ نَرَاهُ فِي عُلُومِ مَكَانِهِ	مَا كَوَّرَ الْأَعْوَامُ فِي دَوْرَانِهِ
إِلَّا لِبَلِّغِ مِنْهُ تَرْبِ الْمَقْدَمِ	وَبَحْرٍ لِلْأَذْفَانِ ثَمَّ وَلِلْفَمِ
بَلِّغْ مَا سَعَى سَعَى الْمَجْدِ الْمَقْدَمِ	إِلَّا لِبَشْدِ عَشْرِ كُلِّ حَرَمِ

أَفَامِ جَمْعِهِ شَيْخُ عَبْدِ الصَّمَدِ خَامِي فَدَسَّ سِرَّهُ كَوَيْدٍ

# حالات صفات ائمه در این شهر غاشوراء

۵۷

مفصله ناسته

وَأَخَذَ دَبَّ كَالْفَوْسِ بَانَهُ فِدَهُ	كَبْرَ الْأَثَرِ وَشَابَ عَقْرَبُ فَوْدِهِ
إِنَّ الْأَثَرَ عَلَى تَفَادِمِ عَمْدِهِ	مُنْقَادِمٌ يَتَدَوَّرُ بِرُوحٍ يَجِدُهُ
لَمْ يَأْتِ بِالشَّاهِدِ أَوْ كِبْوَانِهِ	لَمْ يَسْمَعْ الْقَمْرَانِ فِي أَبْوَانِهِ
مَا كَرَّرَ الْأَعْوَامُ فِي دَوْرَانِهِ	مَا عَادَ أَشْهُرُ عَلَى حَدَثَانِهِ
وَيَقُومُ فِيهَا بِالْجِدَادِ الْأَنْجُمِ	إِلَّا لِيَقْصِدَ فِي الطُّفُوفِ بِمَانِهِ
إِلَّا لِيَسْهَدَ عَشْرَ كُلِّ مَحْرَمِ	بَلْ لَيْسَ يَنْظُرُ فِي التَّرَى بِالْأَنْجُمِ

قال الله تعالى المرءان للذين آمنوا من خشع قلوبهم لذكر الله وهو مخاف جعفر بن  
طاب مضجعه در خصا بص الحسنيته در ذيل ابن ابي شريفه گوید ای آمنوا بالله و رزقهم  
الله معرفه اولیاء ان خشع قلوبهم لذكر الحسن علیه السلام فیكون علیه فانه من خشوع  
القلب لذكر الله كما ان من والاه فقد والى الله ومن عاداه فقد عاد الله ومن احب الله  
احب الله ومن اعصم به فقد اعصم بالله ومن زاره فقد زار الله ومن خشع قلبه لذكر  
فقد خشع قلبه لذكر الله المرءان ذلك خصوصاً اذا دخل المحرم و هل غاشوراء اما ان  
الناس ذوي کبریه فقد خفت منها القلوب لبكاء بعد گوید ائمه من ابن او خشوع  
قلب است از برای ذکر حسن یعنی در این شهر غاشوراء که راجع است بر ذکر خدا پس خدا  
را بسیار ذکر کند بذكر کردن حسن و باید قلوب شما خشوع بکند بکبرستن بر حسن  
و اقامه عزاء او و گوید که از بواعث موجب بکاء بر حسن که ده تا است یکی هم دخول ماه  
محرم است که ستم شهادت انحصار است زیرا که ان مورث کرب و اختناق عبره است در  
قلوب دوستان منی یعنی که بطور ناظر است در شهر محرم که شرب ماء را بر ایشان او کلو  
کجه و من دیده که چون شهر غاشوراء داخل میشود کرب و خون و ناثر بر من عارض میگردد  
و لهذا کان صفات ائمه علیهم السلام فاستدللت بذلك اثر من ولاية الاثمة وصفات  
و حالات ائمه علیهم السلام نیز این طورها بود و باین علامت استدلال کردم باثر ولايت ائمه  
هتک علیهم السلام فانه ما لو اشبعنا خلقنا من فاضل طينتنا و نجوا بنور ولايتنا

کتاب ائمه در این شهر غاشوراء

## بَيِّنَاتُ خَالَ حَضَرَتِ صَلَوَاتُ

( ۵۸ )

مجلس ششمین

مجلس ششمین

بصیبتهم ما اصابنا که فرموده اند شیعیان ما از یقین طینت ما مخلوق و سور و لایست ما  
 معجون شده اند آنچه بمبارسید با این ما برسد و فدایت الاخبار علی ان کل واحد من  
 امتنا علیهم کان اذا دخل المحرم بظهره علیه الکابه و الحزن و اخبارهم دلالت میکند بر آنکه  
 هر یکی از ائمه معصومین علیهم السلام وقت دخول ماه محرم محزون و ملول میشدند حضرت  
 صادق را در ایام غاشوراء خندان نمی دیدند و حضرت رضا در تمام دهر ملول و محزون  
 و کاسف اللون بود و مجلسی از بزرگان عزا میخواند و اگر منشدی بر می خواند میخواندند  
 و شب در حق حسین میفرمود چنانچه در قصیده عبد خراعی مذکور است و الا خود شکر  
 مصیبت نمود چنانچه در روایت ربان بن شیب و احادیث و هکذا کان داب سائر الائمة  
 علیهم السلام پس بعروض این اشعار از بزرگان قلب وقت هلال محرم اسند لال میشد و بر شوق  
 علاقه با ایشان علیهم السلام و درجات تفاوت تا در سبب تفاوت درجات ایمان مختلف  
 میشد و علامه مجلسی علیه الرحمه در زاد المعاد گوید و چون حضرت سید الشهداء علیه السلام  
 در دهم این ماه بسفادت شهادت فایز گردید و در اکثر این دهر محزون و غمگین بودند  
 و اخبار و موخسه با ایشان میفرمودند باید که شیعیان ایشان در مجموع این ده روز بلوار میفرمودند  
 آنحضرت قیام نمایند و محزون و اند و هناك باشند و اخبار و احادیث که مشتمل بر ذکر  
 مصائب ایشان باشد بخوانند و بعضی از علماء گفته اند که ترك بعضی از لذات بکند

## بَيِّنَاتُ خَالَ حَضَرَتِ صَلَوَاتُ

شیخ فخر الدین طریحی رضوان الله علیه در منتخب روایت کرده که کار الصادق علیه السلام  
 اذا اهل هلال غاشوراء شدند حزین و عظم بکاء علی مصاب جده الحسین علیه السلام چون  
 هلال غاشوراء پدید میآمد حضرت صادق صاف میخند و هناك و بشدت دردناک شده  
 بر جگر بزرگوارش سید الشهداء میگریست و مردم از هر جانب میزدند و میزدند  
 و با او فوج و ناله میفرمودند و بر آنحضرت تهنیت میدادند و چون از گرمی فارغ می گشتند  
 حضرت میفرمود ایها الناس اعلو ان الحسین علیه السلام حی عند ربی برین مرتبت

## بناخال حضرت کاظم علیہ السلام

پشایا ہمد بداند کہ حسین در زہر و درد کار خود زند و مرز و قاست و ہودا تھا  
بنظر الی معسکہ و مضروع و من حل فیہ من الشہداء و بنظر الی زوارہ و الباکہ علیہ المعین  
الغراء علیہ و یوسنہ بر مضیع و زوار و عزادار خود نگاہ میکند و بر نامہ ۴ ایشان و  
و نامہای پدر ایشان و بدہر جاث و مٹازل ایشان کہ در بحث محبتا است از ہمہ انا تر  
است و در حق انہا از حضرت عزت طلب مغفرت مینماید و از جد بزرگوار خود و پدر و مادر  
و برادر غالی مقدارش نیز در حق انہا استغفار می طلبد و میفرماید تو تعلم ز اثری و البک  
علی مالہ من الآخر عند اللہ تعالیٰ لکان فرحہ اکثر من جزعہ اگر زوار و عزادار من بدانند کہ  
خداوند چہ اجر می بخشد و عطا خواهد فرمود ہر آنہ فرج او از اندوہش بیشتر خواهد بود  
و ان ز اثری و الباکہ علی لیسفیل الی اہلہ میر و زوار و ما بقوم من مجلسہ لا و ما علیہ و نبی  
ضار کہوم و لذہ ائمہ و زوار من باہل خود بر نمیگردد مگر میر و عزادار من از جا خود بر  
مگوانکہ جمیع کناہاش از بدن منگردد و مانند رویش میشود کہ از مادر منولد شد

## بناخال حضرت امام موسی کاظم

شیخ اجل صدوقی در امالی و ابن القاری نیشابوری قدس سرہما در روضۃ الواعظین  
روایت کردہ کہ قال الرضا علیہ السلام ان الحرم شہر کان اہل الجاہلیۃ یہرمون القتال فیہ  
کہ حضرت رضا فرمود کہ حرم شہری بود کہ در زمان جاہلیت قتال و جدال را حرام دانستہ  
با یکدیگر حرب نمی جستند فاستحلک فیہ ما شئت و منک فیہ حرمنا و سبی فیہ در اینا و نیک  
واضحت البنان فی مضارنا و انتہب ما بینہما من ثقلنا و لم نزع لرسول اللہ حرمتہ  
فی امنا اما ابن امت جفا کار حرمت این شہر را مرعی نداشتند و در این ماہ خون ما را حلال  
و احترام ما را ضایع و اہل بیت ما را سیر کردند و خیام طامرات ما را سوختند و اموال ما را  
ضارت بردند و ہیچ حرمتی از برای رسول اللہ در حق ما ملحوظ نداشتند ان ہوم مثل  
الحسین علیہ السلام افرح جنونا و اسبل دموعنا و اذل عزربنا بارض کرب و بلا و  
اورثنا الكرب و البلاء الی ہوم الانضاء و روز قبل حسین چہمہای ما را بجز و

۵۹

ملکوت با صفت  
نظر الشیخ علی  
بجلی

۷۰

# ذکر بعضی از فضا بد هلال البهجره

۶۰

باب ۷

کتاب الفرائض  
فصل فی غایب

واشک مارا جاری و عزیز ما را ذلیل گردانید در صحرائی کربلا و کرب و بلا را نازید  
بر ما باقی بگذاشت فکلی مثل الحسین فلیسک لنا کون فان البکاء علیه یحط الذنوب  
العظام پس بر مثل حسین کرم کشدگان بگویند زیرا که کربین بر و محاصی عظیم را محوی  
نماید بعد فرمودگان ای علیه السلام اذ دخل شهر المحرم لا یرضی حاکم و کانت الکاتبه  
تقلب علیه حتی بمضی عشر ايام پدر بزرگوار مرا وقتیکه محرم داخل میشد میروغندید  
و حزن و ملال بر و غالب بود نادمه غاشوراء بر میزدشت فاذا کان یوما العاشر کان ذلک  
الیوم یوم مصیبت و حزن و بکاء و یقول هو الیوم الذی قتل فیہ الحسین صلوات الله علیه  
و چون روز غاشوراء میشد آن روز روز مصیبت و حزن و بکاء الحضر بود و مفرمود  
این همان روزی است که حسین علیه السلام در آن روز شهید گردید

مقدمه غایبه  
در ذکر بعضی از فضا بد عریضه که در هلال گشته اند  
بحر العلوم علیه السلام

الله اکبر ما ذا الحادث الحبل	فقد نزل سهل الأرض والجبل
ما هذی الزفرات الصاعدات ای	كانها شعل قد مدها شعل
ما للیون عبون الدمع جاربه	منها لحد خد و راجین تهمیل
كان نغمه صور الحشر قد فجأت	فالناس سكری و لا سكر ولا تمیل
قد هل غاشور لو غم الهلال به	كأما هو من شؤم به رجل
شهر دهنی ثقلها منه ذاهبه	نقل النبی حصد فیہ و نقل

عالم جلیل جناب امام بزرگوار ای مجتهد بزرگوار امت کانی

ذین الموت ان الموت امر و محتم	و كل الترابا للجنة مطعم
نری نوب الاقام نری و لیس ما	یحی الفنی منهن الا السلم
و لنشد من شهدا الجوف و بعد	نری ان طعم الموت فی القم علم

۴

# ذكر بعض أرفضا بد هلال البحر

٦١

هلال البحر

نمرا للبالى لا بالى بمرها فكن ثابتا عند الشدايد انها وان رمت بدل المجد فارض بماض فترك الامال حبث ثوبه اهل هلال لبته فى تحافيه كما يقب من ال فخير املة وهم وضعوا بين ال كفت رؤسهم بحوضون مبارا الحروب ما لهم سفر بدم ال اعداء حد سوه فبانوا على وجير الصمد كاتم ما تم كانت بالصران قد هـا	ونقطع الاعمار منك ونهم بها بان عن ذات الحمار المصمم عليك للبالى لا تقالف منده اما سمعت اذ ناك حل الحمر نوى لا يولف منه بدم ممت ثلث لبال فى تحافى هو الدم ليصر حنين والى قواد مضرم سوى الموت هم اوسى القتل ممت وما اسئل بالماء الغراب لهم قم بحوم ولكن بالدماء نهم امته من اعنارها وتعظم
--	---

فاصل من حوله فاصلا من حوله

حل الحمر والى قلوب نام هل الهلال كانه سهر علا بقرى الموب المؤمنين وبني حل المصاب على الانام وطوق فعد الخلا بون فى المصامع اما وتناثر زهر الجوم على الترى ومن الهدى غابت بدور سماء	اقصا درت ان المسام حرام اوسل من حين السماء حرام عرضا له ال ايمان والاسلام الانام كاللبل الحن ظلام للشمر قبل الحشر باح فبام واخلد للفلك الاثير نظام ومن الشرفه نكت اعلام
---	---

عبد البنا افند عمره زاد صاحب بيلان بافصل

لبت الحمر لبلة اسهل له فلطاما اخرى الشهور ما حرف	سكنت عشها بصل هلاله فيه على سبط التبي واليه
---	--

## هلاک عبد الباقا

۶۲

مجلس ششم

<p>لو کان یسبحی البنا لم یعد شهر به شهر السلام بکریلا مذخر منه الجاهلیة واجر فلد الحسن به فامی فضيلة فقد الوجود وجوده من بعد من والدين ادناه السلام الى الیلا مذسقة طماء لکوتر جده</p>	<p>لا عاد الا باسقاط کما له عصبا نائق منه بصفا له عدوا بنو حرب علی اسخلا له نصری له ونعد من اضلا له کان الوجود بلود فی اذ باله باطول ما فاساه من بلباله نفاه سانی الحوض من سلاله</p>
--	--

### صبا کاشی علیه الرحمه کوبد

<p>افناد شامگه بکار افق نگون افکنده چرخ مغفر زین و اشق اجزای روزگار زبرد با انقلاب کذا امهات اربعه زابای سبعل اماده قیامت موعود هر کس کهنم محرمات و نمود ارتق هلال با کوشواره که سپهرش ز کوش عرش با ساعزیت پیش لب آورده افاب</p>	<p>خور چون سر بریده از انطاف کون در خون کشید دامن خضنان نبل کون کرد بد چرخ بی حرکت خالک بی سکون کفتی خلل فناد به ترکیب کاف و نون کا برد و فنا بو عده مکر میگذ کون چون ناخنی که غمر زده الا بدش بخون هر ساله در عراشه شد بن کند برون بر باد شاه نشه لبان کرد سر نکون</p>
--	---

### محمود خان ملک الشعراء کوبد

<p>باز از افق هلال محرم شد اشکار باز اثنی ز روی زمین کشید شعله برخواست از زمین و زمان شور و سخن کفتی رسیده وقت که ز پر و زبر شو چون کشتی شکسته بدنه موج زن</p>	<p>وز غم نشست بر دل پر و جوان عیار کافنا دازان نجر من هفت آسمان شرار وز هر طرف علامت محشر شد اشکار بکسر بنای محکم این بیلگون حصار رک زمین ز غلظه شد باز بهتزار</p>
--	--



## تجلیس نایب اشجار محلیه

۶۳

نایب اشجار محلیه

نایب اشجار محلیه

کردند خاکبان هم از اانشین	نبریکه کرد از جگر نه فلك گذار
از حرب گاه است شه شاه دین مکر	برگشت سوخته دگر باز بی سوار
<b>نایب اشجار محلیه</b>	
باران غرای گشت که دلها بر زمین است	نه کند سپهر از این ماجرا خم است
جن و ملک با نام او بدین برغم است	باز این چه شورش است که در خلق عمارت
باز این چه بود و چه غرای چه نام است	
بار غرای گشت که بر چرخ چارمین	در خاک سوده بهر چه روح الارواحین
دارد مسیح دین خونین با سبین	باز این چه رستخیز عظیم است که زمین
بی نفع صورت خواسته ناعرش اعظم است	
درد هرا بن مصیبت عظمی جد بدست	صاحب غرای بصر جلد محمد بدست
هر کز نفی زمین وفا از شهید بدست	اگر خواست قیامت نباید بدست
این رستخیز غام که نامش محرم است	
بر طایران غم زده قوت بال بدست	بر خاکبان ز طاق این عصا بدست
جز خون دل بچهره زرد هلال بدست	در بارگاه قدس که جا ملال بدست
سرها قدسیان هم ترزان تو غم است	
ایکاش سرنگون شد این چرخ بدست	نور افق بپناه مذلت شد فرو
ماندی نفس با هر من شام در گلو	این صبح نبوه باز دمد از کجا کراو
کار حیفان و خلوق جان حمله در هم است	
عرش و فلك باد میان گریه میکنند	بحر و سمک باد میان گریه میکنند
خار و خشک باد میان گریه میکنند	جن و ملک باد میان گریه میکنند
کو با غرای اشرف اولاد دم است	
مرحوم پیر زاهدان هم در حجره الاخبار که در عرض هفتاد سال در ایام حیات	

## اجمالی از محشم و آباء و اوصیای میرزا

۶۴

فیضیه  
 علی بن ابی طالب  
 علیه السلام

خود و شاه بند مصر علیه نالیف کرده نوشته است که گویند چون پسر مولا نا محشم گذشت  
 مرثیه بجهت او گفت شبی اسد الله الغالب را در خواب بد فرمود ای محشم از بزرگواران  
 خود مرثیه گفتی چرا بر ۴ قره العین من نکستی صبح بیدار شده در اندیشه این خواب بود که شب  
 دیگر باز در خواب بد که فرمود مرثیه بجهت فرزندم حسین بگو عرض کرد که فدایت شوم چه  
 بگویم فرمودند که بگو باز این چه شورش است که در خلق عالم است بیدار شد مصرع  
 دیگر در خاطرش بود همان ساعت بمن نوحه شاه اولیاء شروع کرد نابابین مصرع رسید  
 هست از ملال کر چه تو زان و الجلال مصرع دیگر بخاطرش نمیرسد چند روز بر این  
 بگذشت شبی جناب قائم را در خواب بد که فرمودند او در دل است هیچ دلی نیست  
 ملال عرض اینکه شبهه در این نیست که مرثیه آن مرحوم قبول جناب حضرت رسول مختار است  
 لهذا این قبولت را بهم رسانیده است والا حضرت از این شعر میتوان گفت چو این اسان کفریم  
 میشود ربط سخن خاصل قبول خاطر دلها خدا داد است صدایم و در کتاب جرن المؤمنین  
 گوید منقول است که مقبل در عهد شیب جوانی بود ظرف و در ظرف آب بجا آب لطیف  
 اتفاقا ایام محرم جمعی رسید که سینه زیان و گویان در غرای شاه شهدان مشغول بودند  
 بطریق اسهراء چرخ خواند که جمع عزاداران امانا لمر و الا ان نمود پس از چند بموضع جد  
 مبتلا کرد بد بختی که مردم از وی تفرج حسد در کلین حمام مقام گرفت اتفاقا سال دیگر  
 شد روزی در نماز و به خرابه بادل شکسته نشسته بود که ناگاه جمعی از شیعیان سینه زیان و نا  
 حسین گویان می خواندند

چه کربلاست امروز چه کربلاست امروز سر حسین مظلوم از تن خداست امروز  
 مقبل را آتش در نهاد افتاد و بنظر حضرت در ایشان نگریست و گریست و گفت روز غرا  
 ست امروز جان در بلاست امروز فغان و شور و محشر در کربلاست امروز در همان  
 شب حضرت پیغمبر را در خواب بد و برانوارش فرمود و از تقصیرش گذشت و گویند که منی  
 محمد شجاع بود و جناب ختم الرسل او را ملقب بمقبل نمود این بود که شروع نمودند کربلا

در

# شرح مجلسه در حضور رسول اکرم

70

فصل ششم  
در بیان فضیلت  
علیه السلام

در بیان فضیلت  
علیه السلام

و شرح حکایات سید الشهداء گوید که چون واقعه شهادت را تمام نمود شب جمعه بود  
چندان خواندم و گریستم تا آنکه در بستر غنودم در عالم خواب خود را در روضه عرش در جبهه  
فرزند ابوتراب ندیدم و در هر محرم منبری گذارده بودند صاحب محراب و منبر یعنی جبهه  
پنجمه نیز تشریف داشتند و انشا الله تعالی ما محترم را حاضر کردند فرمود امشب شب جمعه  
است بر منبر برو و چیزی در مصیبت فرزندم بگویند بگویند محترم بامر از سید محرم بر منبر  
رفت خواسته را اول در رجه بنشیند حضرت فرمود بالا برو چون به پله دوم رفت فرمود  
بالا برو و هم چنین تا به رجه منبر نشست و خواند

بر حریمگاه چون و انگار از فساد	شور نشو واهم را در کمان فساد
هر جا که بود اصفی از دنیا کشید	هر جا که بود طاهری از ایشان فساد
هم بانگ نوحه غلظه در شش جهش میکند	هم کریم بر ملائک صفای آسمان فساد
شد و خشنه که روز قیامت بگریزد	چون چشم اهل بیت بر آن کشتار فساد
ناگاه چشم و خضر زهرا در آن میان	بر پیکر شریف امام زمان فساد
بی اختیار زهرا و هدا حسن از او	سرمه چنانچه افش از او بجهان فساد
پس باز بان پر کله آن بضعة البقول	رو در مدینه کرد که با ایتما الرسول
این کشته فدا بهامون حسین است	و بن صند دست و یازده در خون حسین
این نخل ترکوانش جان سوزشنگ	دود از زمین رنجان بگردون حسین
این ماهی فدا به پای خون که هست	رخ از سار و بر تنش افزون حسین
این قالب طیان که چنین مانده بر زمین	شاه شهید شده مدفون حسین

مقبل گوید پس از فراغ از تعزیه راجع و سوگواری جناب سید امام خلیفه محترم عطا نمود  
من خیال آنکه البته اشعار من قبول سید امیر انکشته زیرا که من التقای نمودم و امر بخوانند  
فرمود ناگاه حروریه بخدمت سید دوسرا عرض کرد که انچه حوراء جناب فاطمه زهرا میگویند  
که مقرر بفرما مقبل واقعه در مشبه سید الشهداء بخواند پس حضرت مرا امر فرمود بر منبر

نفسه

# فصیده شیخ عبدالحسین اعظمی

77

حکایت از شیخ عبدالحسین اعظمی

رفتم و برپله اول ایستادم و خواندم

روایت است که چون شک شد بر ویداد	افساد از حرکت فوج الجناح و از جولان
نه سبب الشهداء بر جدال طاقت داشت	نه ذوالجناح در کتاب استقامت داشت
کشید باز کتاب از خلاصه ایجاد	برنگ بر تو خورشید بر زمین افشاد
بلند مرتبه شاهي ز صد رزین افشاد	اگر غلط نمک عرش بر زمین افشاد

ناگاه کسی اشاره نمود که فرو بیاد خرسید و سراپه هوش گشته پس من فرود آمد و مسطر  
عطای خبر البرابا بودم که دیدم ضریح منور سبط خیر البشر باز شد و شخص جلجل القدوس  
بر آمد اما زخم سپهرش از ستاره افزون و جراحت بدش از حد و حصیر بیرون خلعت فاخر  
بمن عطا نمود عرض کردم فدایت کردم تو کیستی فرمود

حسینم که دوش نبی بوده جا بستم	فرستاده خلعت خدا از برابستم
-------------------------------	-----------------------------

شروع بوقایع دهه عاشوراء

چون ذکر سایر وقایع این ده روز با شرح واقعات طف در این وجه تمیض داشت  
لهذا فقط اکفا بوقایع دهه عاشوراء میشود باز ذکر تمهید و نقل تفصیلی در اغلب

وقعات ایام در قبیل و بعد و قصه

حسین بر آن شبید در روز اول محرم شیخ عبدالحسین اعظمی گویند

عرجانی فهد کربلا	ایک فیهما و قل می البکاء
و اسائل صعدتها کرم علی	سفکت من بنی علی دماء
نبیه اصبح الشی مصابا	بسم والوصی والزهراء
لکف نفسی لسانه جرمهم	اگو من الحنف اعبد لوماء
حلمو هم عن الشرایع حتی	اوردهم کرو و دنیا کربلا
لبتی فزت بالشهادة فیها	چون قال السادة الشهداء
مستضامًا جارت علیہ الاعاد	چون خانت عموده الاولیاء

# خبر ریان بن شبیب و فی ایضا خبر رضاء

۲۷

و فی ایضا خبر رضاء

و فی ایضا خبر رضاء

ابن عنه ابو حذرة الكرا ذبحوا شبله كما يذبح الكبش شهدت بجمه نساء فاجتمعت غادر واجتمعت على الارض عرابا اوردوا صدره الصوافي حتى رفقوا راسه على الرمح كالمصغ بابي افندي كرمته اذ شغلها الموم بعد نصول كف حال الوصي والمجني اي عذر اليهم لصون	فني بسيفه الاعداء ونا لواءه ما شاؤا شجوا ذابت به الاحشاء كسبه غبارها البوعاء رضضت باسنا بك الاعضاء مخلى بنوره الظلماء لاعتها النكباء والموراء الصبيغ عنها فخصنها الدماء يوم غرتهم ما بك الاوصاء فل منها على الحسين البكاء
---	--

شيخ اجل صدوق عليه الرحمة در عمود الاخبار و اما به با سند خود از ريان بن  
شبیب روايت کرده که گوید دخلت على الرضا عليه السلام في اول يوم من المحرم  
در روز اول محرم بعد من حضرت رضا رفتم فرمود باین شبیب ضاهم انت قلت لا  
ای پسر شبیب باروزه عرض کردم نه فرمود این روز بیست که حقیقتا دعاي حضرت  
زکریا را مستجاب گردانید در وقتیکه فرزند طلبید و گفت رب هب لي من لدنك  
ذریه طيبة انتک سمیع الدعاء و ملائکه اورا ندا کردند در محراب از الله بیک  
بیبی که خداوند بشارت میدهد ترا ببیبی پس هر که این روز و روز بدارد دعا  
او مستجاب گردد چنانچه دعا زکریا مستجاب شد پس فرمود باین شبیب ان المحرم  
هو الشهر الذي كان اهل الجاهلية يحرمون فيه الظلم والقتال الحرمة ای پسر  
شبیب محرم ماهی بود که اهل جاهلیت در زمان گذشته ظلم و قتال را در این ماه حرام  
می دانستند برای حرمت این ماه فاعرفت هذه الامة حرمة شهرها ولا حرمة نبيها و  
قد قبلوا في هذه الشهر ذریه و سبونا و امنوا بظلمه فلا غفر الله لهم ذلك ابدا

## خبر ثاب بن شبيب

٦٨

الحسين بن علي

وله ابن امّ حرمة بن ابيهم را و حرمة بن عبيد بن خود را تا خشنود و در این ماه ذریع پیغمبر خود را کشتند و زنان ایشانرا اسیر کردند و اموال ایشانرا بفارث بردند خدا بنا بر این کار هرگز باین شبيب از کشتن با کمال شکی فایده للحسين بن علي بن ابي طالب علیه السلام فانه دج كما بدج الکبر و قتل مع من اهل بيته ثمانية عشر رجلا منهم في الارض شبيهون اي شبيب اگر گریه میکنی برای چیزی پس گریه کن برای حسین بن علی علیه السلام که او را مانند کوفتند سر بریندند و هجده نفر از اهل بیت او را بکشتند و باوری شهید کردند که هیچ یک در زمین شبيه خود نداشتند و لقد بكت السموات السبع والارضون لفناء و تحقیق گویند بر 4 شهادت او اما نهایی هفتگانه و زمینها و چهار هزار ملک برای نصرت حضرت از آسمان نازل شدند و ماذون نکردند پس ایشان پیوسته نزد قبر حضرت زولیده مو و گرداود حسند تا وقتی که حضرت حجت ظاهر شود و از باوران حضرت خواهند بود و شما ایشان در جنت این است که گویند بالاثارات الحسين يعني ای طلب کنندگان خون حسین ای پسر شبيب پدر بزرگوارم مرا بخردا دار پدرش از حدش که چون حرم حسین را شهید کردند از میان خون و خاک سرخ بارید باین شبيب ان بکبت على الحسين عليه السلام حتى تصير موعك على خديك غفر الله لك كل ذنب اذ نبته صغيرا كان او كبيرا فطلبنا كان او كبيرا اي پسر شبيب اگر گریه کنی بر حسین تا آب ده تو بر روی تو جاری شود حق نشأهم کنا هان کبره و صغیر ترا میا مرده خواه اندک باشد و خواه بسیار ای پسر شبيب اگر خواهی که خداوند را ملاقات کنی و هیچ کنایه بر تو نباشد پس باین کن حسین را ای پسر شبيب اگر خواهی که در غریبهای عالم بهشت ساکن شو و رسول خدا و ائمه طاهرين علیه السلام بر لبت کن بر قاتلان حسين باین شبيب ان سلك ان يكون لك من الثواب مثل ما لمن استشهد مع الحسين فقل مقنا ذكرك بالبنی كفت معتم فافوز فوزا عظيما اي پسر شبيب اگر خواهی که مثل ثواب کسی داشته باشی که با حسین شهید گردد هر وقت مصیبت حضرت را یاد کنی بگو بالبنی آه یعنی ارزومینکم که ما ایشان

الحسين بن علي

# فصل استیجاب کربنا

۶۱

در استیجاب

در استیجاب

صالح

میسودم و کشته میشدم و رستگاری عظیم مییافتیم باین شیبان سركان تكون معنا  
فی الدرجات العلی من الجنان فاحزن لحرمتنا و افرح لفرحنا فقلینك بولا بقنا فلوان رجلا  
احب حجر الحشر الله يوم القيمة معه ای پسر شیبان که در درجات غالبه بهشت  
با ما باشی برای ندهد ما اندوهناک و برای شادمانی ما شاد باش و بر نو باد بولا بیا که  
اگر مری سنی را دوست دارد خداوند او را در قیامت با وی محبوس نماید

و هاتج بک من هاتج بک فقه از اول خبر بک فقه از آخر ان  
نا از برای خوان و اعظین و ذکرین شرح دهیم محال مخصوص و عاقل متقلد باشد  
اذا اول در استیجاب کربنا و در میان استیجاب کربنا

خبر اول در تفسیر امام حسن عسکری در تفسیر قوله تعالی هذا لك دعا کربا ربه قال  
هکذا الایه فرموده یعنی چون زکریا دید نزد مردم مبهوده و فستاد از دیناستان و مبنای  
را در زمستان بمرید گفت یا مردم ای کذا فالت هو من عند الله ان الله برزق من  
شاء بغیر حساب ای مریدان کجا ست این مبهوده ها از برای تو گفت از جانب خداست  
خدا هر که را می خواهد روزی میدهد به حساب و یقین دانست که ما که او راست گوید  
زیرا که کسی بغیر از او زود او نمیرسد پس در خاطر خود گفت ان کعبه که قادر است که از برای  
مهرم صوة زمستان را در تابستان و مبهوده تابستان را در زمستان بفرستد قادر است که مرا  
فرزند گرامت فرماید هر چند پیر یا شرم و زن من فرزند نمی آید پس در آنوقت غاکر  
که بر وید کار او را می بخش از جانب خود ذریه پاکیزه نیکی بدو میدهد که نوته شنوند دعا  
فنادته الملائكة وهو قائم يصلي في المحراب ان الله يبشرك بجعي مصدقا بكلمة من الله و  
سید و حضور و نبیا من الصالحین پس ملائکه ندا کرد زکریا را در وقتی که در محراب  
بنماز ایستاده بود بدین سنی که خدا بشارت میدهد ترا یعنی که قصد بق کنند کلمه خدا  
یعنی عیسی خواهد بود و سید و بربرکی در طاعت خدا بر اهل طاعت او و حضور خواهد  
بود که باز نان نزد یک نخواهد کرد و پیغمبر خواهد بود و شایستگان و کان اول تصدیق

# تَصَدَّقْ وَتُطِيعْ بِحَبِيْبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ

۷۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِعَلْبِي اِنْ زَكْرًا كَانَ لَا يَصْعَدُ اِلَيَّ مَرِّمٌ فِي ذَلِكَ الصَّوْمَةِ غَيْرُ يَصْعَدُ اِلَيْهَا بَلَمٌ وَاَوَّلُ  
 تَصَدَّقْ بِوَيْحِي عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا اَنْ بُوْد صَوْمَةٍ كَهْ حَضْرَتِ مَرِّمٌ دَاشْت وِدْرَا اِنْعَادِثَ اَلْحَبِيْبِ  
 غَرَفَةٌ بُوْد كِه رَا حِي نَدَاشْت وِيَزِد بَان بَان غَرَفَةٌ مِيَرَفَتند وِيَضَرَا زَكْرًا كِي بَان غَرَفَةٌ مِيَرَفَت  
 وِچُون مِيَرُون مِيَامِد بُرْد وِغَرَفَةٌ قَل مِيَزِد وَا رِيَا لَای رِر وِزَنه كوچكي كُتُوْد بُوْد كِه بَاد اَز اِنْعَادِثَ  
 دَاخِل مِيَشْد وِچُون دِيْد كِه مَرِّمٌ اَبَسْتَن شْد عَمَلِكِن شْد وِدْرَا خَاطِرِ خُوْد كَفْت كِه كِي صِيَارَاز  
 مَن بَانِ غَرَفَةٌ مِيَامِد وِ مَرِّمٌ اَبَسْتَن شْد وَا لَآن اَفْضَحْ فِي بَنِي سَرَايِل مَن رِسْوَا مِيَشُوْد وِزَنَه  
 بَنِي سَرَايِل وِ كَمَان خَوَا هِنْد كِرْد كِه اَز مَن خَامِلَه شْد بِن مِيَزِد زَن خُوْد اَمْد وِ قَضِيَه رَا بَا وِ كَفْت  
 اَنْزَن كَفْت بَا زَكْرًا لَا تَخَفْ فَاَنْ اَللّٰهُ لَا يَضْعُجُ بِكَ الْاَخْبَرَا اِي زَكْرًا مَن رِس خَلَا مِيَكُنْد اَز بَرَه  
 نُو مَكِر اِيْخِر خِيَر نُوْد رَا اَسْت وِيَا وِر مَرِّمٌ رَا كِه مَن مِيَرِيْم وَا رِخَالَا وِ مَرِّمٌ بِن زَكْرًا مَرِّمٌ رَا زِد  
 زَن خُوْد اَمْد وِ حَقِيقَتًا مَشْفُوع جَوَاب كَفْتَن رَا اَز مَرِّمٌ بُوْد اَشْت وِلْمَا دَخَلْت اِلَى اَحْلَاهَا وِ هِي  
 الْكَبِيْرِي وِ مَرِّمٌ الصَّغِيْرَه لَمْ تَقْعُرْ اِلَيْهَا اَمْرَا وِچُون دَاخِل شْد بِنْد زَن زَكْرًا كِه خَوَا هِي  
 بَزَلِك اُو بُوْد اَز بَرَا اِي وِ بَرِيخُو اَسْت بِن بِيحِي نَفْد مِيَشْد اَدْرَشْكُم مَادَر دَسْت مَرِّمٌ وَا وِ  
 رَا اَرْجَا كُنْد وِ كَفْت يَا اُمَّة نَدْخُل اِلَيْكَ سَبْعَ نِسَاءٍ الْعَالَمِيْنَ مِثْلَه عَلَيَّ مَسْتَدِر وِ خَالِ الطَّاهِرِيْنَ  
 فَلَا تَقُوْمِيْنَ اِلَيْهَا اِي مَادَر بَهْتَرِيْنَ زَمَانِ الْعَالَمِيَان كِه بَهْتَرِيْنَ مَرْدَانِ الْعَالَمِيَان دَر شْكُم اَوَسْت  
 مِيَزِد نُوْمِي اَمْد وِ نُوَا ز بَرَا اِي بَرِيخُو اَسْت بِن زَن زَكْرًا اَرْجَاي خُوْد بَرِيخُو اَسْت وِ بِيحِي دَر شْكُم  
 مَادَر بَرِيحِي حَضْرَتِ عَلِيِّ تَعْظِيْم كِرْد وَا بِن اَوَّل تَصَدَّقْ بِي بُوْد كِه اُو رَا مَمُوْد حَبِيْبُوْد وِ قَوْمِ مَرِّمٌ  
 خَاج مِلَا بَا فَرِيحِي بَانِي بِيحِي دَر مَعْنَا الشَّاكِرَه كُوْمِد وِ كَان زَكْرًا مَرِّمٌ وِ مَرِّمٌ اَمْد اَلْكُلَّ اَلْعِلْمَا هِ  
 وِ زَهَادِي بَنِي سَرَايِل وِ صَا حَبِيْبُوْد وِ هَم وِ هَدَا بَا هَم كِه زَكْرًا مَرِّمٌ وِ مَرِّمٌ اَمْد اَلْعِلْمَا هِ  
 زَهَادِي بَنِي سَرَايِل بُوْد وَا بَشَان مَدُوْر وِ هَدَا بَا اَز بَرَا اِي وِي مِيَا وِرْد نَد وِدْرِيْبَتِ الْمَطْلَبِ  
 مَكْنِيْ دَاشْت وِ قُوْرِيْه رَا بَسَار مِلَا وِث مِيَكُنْد وِ بُوْسْتَه قَوْمِ خُوْد رَا بُوْعُوْد خَدَا عَوْنِ مِيَشُوْد  
 وِدَا اَمَّا اَز زَوِي پِر شْد اَشْت نَا عَمْرُ شَرِيْش بَصْد وِيْبَسْت مَال رَسِيْد وِ حَا سِيْلَتِ مَفْضِيْد  
 كِرْد بَدِيحَا اِيْخِر خُوْد اَوْد خِيَر مِيَشْد رِبَا اِي وَهْنِ الْعَظَمِ مَنِيْ وَا شَتْلِ الرَّاسِ شَبَا وِ زَنَش



## دین نیکبخت و نشو و نما

۷۱

تاریخ طبرستان

برگشت

تاریخ طبرستان

عظم و در سن نود و هشت سال بود و زکریا از خدا طلب فرزند میکرد چنانچه فرمود  
 و زکریا اذ نادى به رب لا تذخ فودا و انت خیر الوارثین الی ان رای یوما باقثانی  
 ز و جنبه طهر آن بزرگوار فرجه و کان ذلک فی اول یوم من الحرقه فارادوا شبا فیها الی الولد  
 فارفع ابنهما نار و زاول بحر مرزن و شوهر بدیدند که مرغی جو خیزه خورد را غذا میداد  
 از اشتبا فرزند اده ایشان بلند کرد بد فطشت ز و جنبه من ساعدها در همان ساعت  
 زکریا خایض شد و چون بعد از ظهر موافقه اتفاق افتاد برپایی حامل گشت خبر سیم  
 شیخ احمد طبریزی قدس سره در احتجاج از سعد بن عبد الله نقلی روایت کرده که گفت روایت  
 مسند شده میباشد بدترین نواصب در باب شیخین با من حاجه کرد و من در جواب و ناخر  
 مانده باحال بر ملا و طوماری مشغول برزاده از چهل مسائل غامضه نوشتم که بواسطه  
 بن امین قی و کمال امام حسن عسکری علیه السلام حضرت بفرستم چون او را طلب کرد و گفتند  
 بر من رای منوخر شده من از غضب و رفته باور سبده و حضرت حال را بگفتم کتاب من  
 بیانا این مسائل را از حضرت پیر سیم پس با او رفیق شده غارن سر من رای گفتم و با احمد  
 بن اسحق ابنای بود که صد و شصت کلمه از طلا و نقره در آن داشت و لما دخلنا و وقع اجبتنا  
 علی وجهه ابی محمد الحسن بن علی علیه السلام کان وجهه کالفضول البدر و چون حضرت  
 مبارک حضرت حسن عسکری وارد شد و چشم ما بر جمال عظیم المثال او افتاد دیدیم رنگ  
 انواران سرور مانند بدر در رخشان است و قدر اینها علی محمد غلاما شبیه المشرق  
 فی الحسن و الجمال و کان علی راسه و امان و کان بین بدم رقان من الذهب قد حللی  
 بالفضوض و الجواهر الثمینه قد اهداه واحد من رؤساء البصر و بردا من الخضر  
 طفلی فتنه مانند ساره مشرق در سرش دو کسود در پیش وی ناری از طلا که بحرام  
 کران بهما وضع که یکی از بزرگان بصره هدیه فرستاده بود و در دست حضرت طفلی داشت  
 که چهره مینوشت و طفل از دست او میگرفت و اینجناب با ناز و امها نداخت بسوی ان مشرق  
 شد حضرت مینوشت بن احمد بن اسحق عباى خود را گشود و امان را بر زمین گذاشت

## اخلاص از ناول که بعض

۷۲

المنزل

به آن طفل فرمود اینک هدا با و تحفه های شیخا و دوستا نیکتا و تصرف بنما  
حضرت جغت عرض کرد یا مولای ابحوزان امد بد اطا هره الی هدا با تحفه و اموال حسنه  
ای مولای من ابا خا بر است که دست ظاهرو خود را بوجه هدیه های حرام و اموال رجب دراز  
بکنم بعد فرمود باین اسمی اخرج ما فی الجراب لیمیزین الحلال و الحرام ای پسر یعنی بیرون  
آور آنچه در اینان است تا حلال و حرام را از یکدیگر جدا بکنی پس اسمی کبته بیرون آورد  
حضرت جغت فرمود این مال فلان بن فلان است از فلان محله فم و شصت و اشره ده  
این کبته است و تفصیلی در بابان صوره و صوره دیگر که در احتیاج مذکور است فرمود  
نا حضرت ابو محمد بپوش من نظر کرد و فرمود ای سعد بچه مطلب امد بودی عرض کردم  
احمد بن اسمعیل ثوبی دیندار مبارک شمارا کرد و باین سعادت نایل شدم فرمود منا ثلی  
که میخواستی پیر منی چه شد عرض کردم با آن حال هست فرمود از نور چشم من پیر من و  
اشاره بحضرت صاحب الامر کرد پس سعد منا ثلی را بتفصیل پرسید تا گوید که من خبری  
عن ناول که بعض مرا خبرده از ناول این حروف فرمود بذه الحروف من انباء الغیب اطلع  
الله علیها عبده زکریا ثم قضتها علی محمد صلی الله علیه و آله این حروف را اخبار غیبی است  
که خدا بحضرت زکریا خبر داده و بعد از آن بحضرت رسول اعلام فرمود است و سببش این  
بود که زکریا از خدا طلب کرد که اسماء مقدسه خمس النبیه را با و تعلیم نماید پس جبیل  
آمد و تعلیم کرد فکان زکریا اذا ذکر محمدا و علیا و فاطمه و الحسن سر عنده همه را بخجل کر به  
و اذا ذکر اسم الحسن علیه السلام خفت له البصر و وقف علیه البصر و چون زکریا اسماء مقدسه  
این چهار بزرگوار را یاد میکرد غم او زایل و خوشحال میکرد بد ما همین که اسم مبارک  
حضرت حسین را بر زبان میبرد کرم بر روی میثو میشد و گلو گبر میگردید و در وقت مناجا  
کرد ما بای اذاکرت ارجه منهم فلیست با سماءم من هموی و اذا ذکر الحسن ند مع  
عینی و نور زفری خدا با سبب چیست که چون نام آن چهار بزرگوار را بر زبان میبرم غم  
من زایل و مسرور و مبشور و چون اسم حسین را ذکر میکنم اشک از دیده میبارد و اندوه

المنزل

# مرثیه بنیاد مصیبت شهید آقا

۷۲

فراخیز

بنیاد مصیبت

و غم بهیمان مباد پس خداوند متعال از قصه المحض خبر داد و فرمود که بعض کاف  
اشاره بنام کر بلا است و لها هلاك عزة طاهرة و با ظالم حسین بربد و عین عطش او و صفا  
صبر المحض و چون زکریا این قصه در دناک را شنید سه روز از مسجد خود حرکت نکرد و کیم  
را نزد خود راه نداد و مشغول گریه و زاری و ناله و بفراری شد و مرثیه بر مصیبت المحض  
میگفت الهی اتجمع خبر جمیع خلقک بولد الهی انزل بلوی هذه الرزية فضائیه ای خدا  
من ابا دل بهن من خلق را بمصیبت فرزند خود بدر میاورد ابا بلای این زینت را با  
عزت وی نازل میکنی الهی المنس علینا و فاطمه ثوب هذه المصيبة الهی اهل کربة هذا المصیب  
بنا حتما ای خدا ابا بعلی و فاطمه جامع چنین مصیبتی را میباشی ابا این درد و الم را  
بمنزل رفعت و جلال ایشان میاورد و بعد از این کلمات گفت الهی ارزقنی ولدا تقر به عینی  
علی الکبر فادار منتهیه فافتق بحبیثم اتجیع به کما تجیع محمد حبیبک بولد ای خدا مرا فرزند  
کرامت فرما که در بر من باده من باوی روشن شود و مرا فریفت محبت او گردان صد  
دل مرا در مصیبت او بدر میاورد چنانچه دل حبیب خود محمد را بر فرزندش بدر میاورد  
او در فرزندش الله محبی و محضر بر و کان حمل محبی ستره اشهر و حمل الحسین كذلك پس خداوند  
محبی را با محض کرامت فرمود و بر مصیبتی گرفتار کرد و حضرت محبی شش ماهه متولد  
شد و هم چنین بود حضرت حسین الخیر

اذا فقرة اخر خبر که در باب مصیبت بنیاد مصیبت شد که در این باب  
چهار عنوان ترتیب میدهد عنوان اول در شرط بودن  
نوحید و نبوت بمسئله و لا یب

قال الله تعالى اطعوا الله و اطعوا الرسول و اولی الامر منکم بدانکه در اعتقاد  
فاطمه امامیه و کافه مشعراست که سبب مغفرت و رستگاری عالم عقی و واسطه  
رحمت و مساوت نایه اخری و وسیله خلاصی از عذاب جحیم و ذریع خلوص در جنت

## عنوان اول در مسئلہ ولایت

۷۴

از امام

در بیان

نعم مسئلہ ولایت و محبت اهل بیت عصمت علیهم السلام است و بدو در آن کبریا  
 بنیست اگر چه یوحید و نبوت نیز معتقد شود چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در  
 حدیث منوثر بین خاصه و عامه مفرقا بدین مآث و لم یعرف امام زمانه مآث متجلیه  
 و مؤید این کلمه نبوی کلام رضوی سلام الله علیه است در منزل نبیابور چنانچه شیخ اجل صدوق  
 علیه الرحمه در کتاب توحید با سند خود از اسمعی بن راهویه روایت کرده لما و اف ابو الحسن الرضا  
 علیه السلام نبیابور و اراد ان یخرج منها الی المامون اجمع الیه اصحاب الحدیث که چون  
 حضرت رضا در سفر خراسان به نبیابور رسید و قهرکت اصحاب حدیث اجتماع کرده عرض  
 کردند یا بن رسول الله از ما کوچ میدهی و بی حدیثی بر ما خبر ندای که از تو استفاده حاصل  
 بکنیم و کان قد تعد فی العماره فاطمه راسه بجانب در عمارت نشسته بود سربار خود را بر  
 ایشان مشرف کرده فرمود سمعت الی موسی بن جعفر بقول از پدر بزرگوارم موسی بن جعفر  
 شنیده که مفرمود بهمین منوال سند خبر را از آباء کرام خود بحضرت رسول صلی الله علیه  
 و آله رسانید که مفرمود سمعت جبرئیل بقول سمعت الله جل جلاله بقول لا اله الا الله حصین  
 فن دخل حصنی امن من عذابی شنیده از جبرئیل که میگفت شنیدم از خدای عز و جل که منقول  
 کلم لا اله الا الله حصین من استسیر هر که بحصین من داخل شود از عذاب من امان گردد راوی  
 گوید فلما مرت الراحله نادانا بشرب وطها و انا من شرب وطها و چون شرف حضرت حرکت کرد ما را  
 ندانمود و فرمود بشربط ان کلمه و من نیز از شربط از هضم صدوق علیه الرحمه گوید یعنی  
 افرا را بحضرت داشته باشد آنکه امام من قبل الله عز و جل علی العباد مفرض الطاعه  
 علیهم که انجذاب امام منصوب و منصوب از جانب خداوند تعالی است و طاعت او بر همه  
 عباد ضرر من و حتم است و در عنوان الاخبار روایت کرده و سند را بطی بن بلال مبرساند  
 او عن علی بن موسی الرضا علیه السلام عن ابيه عن ابيه عن علی بن ابي طالب علیه السلام  
 عن النبی صلی الله علیه و آله عن جبرئیل عن میکائیل عن اسرافیل عن اللوح عن العلم قال  
 يقول الله عز و جل ولا یر علی بن ابي طالب حصین فن دخل حصنی امن من عذابی مرحوم شیخ

## اَيْضًا أَخْبَارُ الْفَتَرَةِ الْبَيْتِيَّةِ

۷۵

سند مصروعی خوانده نمیشود مگر آنکه از برای وی بره حاصل میگردد و بر بعضی خوانده نمیشود مگر آنکه شفای یابد و بعضی از ملوک بمردم امر میکرد که انرا از بر ۴ مرضی مینوشند و با وی استشفاء میکنند و در کتب الفقه و ریاض الحجة و ریاض صاحب تاریخ بنشاند و نقل کرده اند که چون حضرت رضا به بنشاند و اسبش را سوار بود ابو ذرعه و محمد بن مسلم که هر دو از محدثین بودند عرض کردند ایها الامام ابن الائمة محی ابائک الطاهرین الائمة بنی اباک و حجتک المبارک المبین و رویت لنا حدیثا عن ابائک عن جدک ای امام فرزندانم محی اباء طاهرین خود که روی مبارک را بر ما بنما و حجتی از اباء کرام از خدیزیر گوار خود بر ما نقل بفرم تا فاسوف البغلة و رفع المظلة و الناس قیام و کافوا بین صارخ و یاک و مومق و توبه و ممتنع فی الذرب و مقبل حرام بقلته الی انصف النهار و جرت الدموع کالانهار بر بامر المخصر استر آنکه داشتند و مسایبان را از بالای سر خود برداشت و مردم اسنادند بعضی از شوق صوخته میزدند و میگریستند و برخی لباس خود را میبردیدند و در خاک می غلطیدند و بنده از بند استر میبوسیدند تا نصف النهار شد و اشک مانند انهار جاری کردید و قصه فریاد کردند ای مردم بشنوید بر انجناب این حدیث شریف را املاء فرمود و بیست و چهار هزار فلند از سوی دوات شمرند که از برای خط این کلمه هر روز اوید نوشتند

محمد محسن بن زبیر فمحصل کتاب الحجاز کوبد

فَاتِ الْفَقِي فِي الْحُسَيْنِ كَرَّمَ رَأْسَهُ  
وَاللهِ اِلَّا اللهُ خَيْرٌ عِندَ

وَقِيلَ نَزَّ وَدَّ الْمَعَادِ مِنَ التَّقَى  
وَلَيْسَ لَنَا رَأْيٌ سِوَى حُبِّ حَبْدِ

شاه طاهر فمحمی کوبد

## اشخاص طاهری

۷۶

الکتاب

<p>مرضی پادشاه صورت و معنی درو او باغبان جفا پسته چه نسبت رد عدل نقد بری و نقد بر عدل غلط ای حکیمی که بود پیش نور دانش نو هر کس را بکسی دست تو سل حکم طاهر از آلت عصیان و او رفته پناه دست کیمش ز نه لطف که نار و زحرا</p>	<p>شاه رابطه صورت و معنی شد میشا سم حریفان دگر را یک یک زانکه تحقیق شد این مسئله در باب ملک حکمت فلسفه بازی و ارسطو کورد لبس و الله سوی جبهه به منفسک فکرا و کریمکی کار من الذل هلاک در لکد کوب معاً نبود مسئله ملک</p>
--	---

### عنوان دوم در قبول شهادت ائمه و اهل بیت و ایمان عبارت از آنست

قال الله تعالى ومن اراد الآخرة وسعى لها سعيها وهو مؤمن فأولئك كان سعيهم مشكورا  
بدانکه قبولی اعمال و عبادات و مشروبات طاعات و قربات موقوف بایمان است چنانچه  
خداوند عالمیان در این امر شریفه مقید ساخته و فرموده که سعی او مشکور یعنی عمل او  
مقبول میشود در خالفتکه مؤمن باشد و ایمان نزد فرقه امامیه علاوه از اقرار شهادت  
افراد بمسئله ولایت و امامت است که ثواب اخروی و فواید عقیقه بواسطه این مسئله غاید  
و حاصل خواهد شد اما اسلام که تنها اقرار شهادتین باشد بدور ولایت نسبت  
احزاب ابد نفی نمی بخشد بلکه عذابش بیشتر و حسرتش زیاد تر خواهد بود و این اسلام  
در معنی کفر محض است ولیکن در عالم ظاهر طاهر و نوارث و تناسخ باوی صحیح است  
چنانچه در ذخایر الواعظین از حضرت صادق روایت کرده که فرمود ان الاسلام قبل  
الایمان و علیه توارثون و بتناکون و الايمان عليه تباون و اخبار لا نقد ولا خصم  
از آنکه همدیگر السلام از طریق عامه و خاصه ما ثورا است که عمل هر چه و هر قدر باشد  
بدون ولایت مقبول نیست و باطل و هباء و منثور است چنانچه صدر الائمه اخطب  
خطبا موقوف بن احمد مکی خوارزمی از اعاظم علماء عامه در کتاب مناقب از حضرت امیر  
از حضرت رسول روایت کرده که فرمود یا علی لوان عبد الله عز وجل مثل ما قام نوح

## مقبول شدن اعمال با مسئله ولایت

۷۷

فی قومه و کان له مثل احد ذهباً فانفق فی سبیل الله و مد فی عمره حتی حج الف عام علی  
 قدمیه ثم قتل بین الصفاء و المروة مظلوما ثم لم یوالک با علی لم یشر رائحة الجنة و لم  
 یدخلها اکر بنده بند کی خدا کند چندانکه نوح در میان امت خود بود و او را بوزن کوه  
 احد از سر سرخ باشد و همه انوار در راه خدا اتفاق کند و عمرش چندان طول بکشد که هزار  
 نوبت با پای پیاده خانه کعبه را زیارت کند بعد از آن او را در میان صفاء و مروه بظلم بکشد  
 و ولایت نرانداشته باشد بوی بهشت بمشامش رسد و داخل بهشت نشود و شیخ  
 متحجب الدین ابو الحسن علی بن عسک الله بن حسین بن بابویه فی طباب مخیمه در کتاب  
 اربعین عن الاربعین من الاربعین در حدیث مفصلی که از حضرت امام حسن مجتبی  
 روایت کرده گوید که حضرت رسول فرمود با علی و فاطمه که روز قیامت بشود و از هزار  
 ملک بوی نومیداریت میکنند و در نزد نومیدانند نادری پیشگاه خداوند متعال  
 حاضر میشوند پس خدا عز و جل مفر ما بد سل با علی فقد البت علی نصیر ان الفیض للابو  
 الف خلیفه سؤال کن با علی که بمحقق سو کند خورده ام بر نفس خود که امروز هزار حاجتی  
 بر او رفته بنامم انحضرت عرض کرد پس ابتدا منکم مدبره و اهل بیت خود با رسول الله فرمود  
 ایشان بر تو محتاج میشوند در از روزی که ابتدا کن محبت و شهادت خود ثم قال النبی  
 صلی الله علیه و آله فوالله ثم والله ثم والله لو ان رجلا جاء یوم القیمه و ذنوبه اکثر من ورق  
 الشجر و قطر المطر و ما فی الارض من حجر او مدر ثم لی الله محبتک و لا اهل بیک لا یظلم  
 الجنة بعد فرمود سو کند بخدا و سه مرتبه قسم یاد کرد که اگر مردی روز قیامت سه مرتبه  
 محبت نماید در خالتی که کفایتان او از ورق انبجار و عدد امطار و از هر سنگ و کلوخی  
 بسیار باشد و بخدا ملاقات کند در خالتی که بر تو و اهل بیت تو محبت کرد و خداوند  
 او را به بهشت داخل میکند ثم قال النبی صلی الله علیه و آله و الله ثم والله ثم والله  
 لو ان رجلا صام النهار و قام اللیل و حمل علی الجهاد فی سبیل الله ثم لی الله مغضاً  
 لك و لا اهل بیک لا ینکبه الله علی مظهره فی النار بعد فرمود و سه مرتبه قسم یاد کرد

فی الزمان و فی

کتاب

## اجمالی از مُفید دینی

۷۸

که اگر مردی روزها روز بدارد و شبها بیدار باشد و در راه خدا بر مرکب خوب حمل کند یعنی از جهاد و غیره بداران خدا را ملاقات بکند در خالصی که ترا و اصل بیت ترا دشمن بداند هر این خداوند او را بر وی خود

بانش جهتم زگر در و رُیا و محضه در عینی از عیسی خواهد انداخت  
 اَوَّلُ رُیاءِ ابْنِ عَمَّانَ سَلَمَةُ فَارَسِيٍّ رَامِ حَرَمٍ حَقَّقَ نَوْحَهُ دَر دَارِ السَّلَامِ رَوَايَتِ  
 کرده که ابن عباس گوید بعد از وفات سلمان فارسی علیه الرحمه او را در روافقه دیدم و اذا  
 علیه ناصح من باقوت و علیه حلی و حلال و ناجی از باقوت در سر و حلی و حلال بهشتی در  
 داشت گفتم تو سلمان مولی رسول الله هستی گفتی که نه ای سلمان هذه منزلة حسنة  
 اعطاها الله عز وجل ابن مقام منعی است که خداوند ترا از آن داشته گفتی که نه  
 فإنت ائت في الجنة افضل بعد الأيمان بالله و رسولِهِ چه چیز را در بهشت بعد از ایمان  
 بخدا و رسول افضل بدی گفت لبس في الجنة بعد الأيمان بالله و رسولِهِ شئ هو افضل  
 من حب علي بن ابي طالب و الأقداء به در بهشت بعد از ایمان بخدا و رسول چه چیز افضل  
 از حب علی بن ابیطالب و اقدا نمودن من محض نیست

### دویم در رُیا یکی از علماء قدس دینی علیه السلام

سید نعمه الله جزای طایب راه در مقامات النجاه گوید که خبر داد من یکی را سائید  
 که بروی و ثوق دارم که ملا احمد را دینی عطا الله ضریح کان له من العلم رتبة قاصبة  
 و من الزهد و التقوی و الورع درجه افضل که او را از علم درجه فضوی و از زهد  
 و تقوی و ورع درجه افضل است و ان موهم از سگان و جاور بن حرم حضرت امیر  
 المؤمنین بود و افضل و اتقی تلا میزد و بر حال وی و افش گشت که او در شب بصریج  
 امام واجبه میبکند و آنچه از مسائل بر وی آشفاه میبکند در سوال میباید و جواب میباید  
 و گاهی در مسائل حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه محمول میباید که در مسجد  
 کوفه میبکند و با وجود این اعمال خالصه و غرض دنیوی بعضی از مجتهدین او را در

روایت از امام

جلال و شایسته  
نویس



# عنوان سیم در سیرت مریدان و سیرت

۷۹

در بیان سیرت

د بد که در صفت حسن و زنی نبکوئی از روضه علویه علی مشرفها السلام بهر و مناسب  
چرا زو بهر سینه ای اعمال بلغ بد که الی هذا الحال لفظ طاه بواسطه کدام عمل بدین مقام  
رسید که ما هم مراقبت بکنیم جواب اده ان سوف العمل را بهاء کاسدا و لا نقصا الا و کلام  
صاحب هذا الطبر و بحسب بعضی فیرا مبر المؤمنین علیه السلام که باز از عمل را کساد نند  
و منفعت نداد ما را مکر و لایست و محنت صاحب بن فیر بعضی فیرا مبر المؤمنین

## خواجسته حضرت علی علیه السلام

وَوَدَّ كُلُّ نَبِيٍّ مَّرْسِلًا وَوَلِيًّا وَمَا مَأْمَامٌ قَوَامٌ بَلَا كَسَلٍ وَطَائِفٌ بِالْبَيْتِ خَافٍ غَيْرُ مُنْغَلٍ وَعَاضٌ فِي الْبَحْرِ مَأْمُونًا مَرِئِلِل وَأَطْعَمُهُمْ مِنْ لَذَّةِ الْبَرِّ بِالْعِلَلِ عَارٍ مِنَ الذَّنْبِ مَحْضُومًا مِنَ الرِّبْلِ إِلَّا نَجِبَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا	لَوْ أَنَّ عَبْدًا إِلَى مَا لَصَاحِبًا غَدًا وَصَامَ مَا صَامَ صَوَامٌ بَلَا مَلَلٍ وَجَّ كَرَحْمَةً لِلَّهِ وَاجِبَةً وَطَارَ بِالْجَوْلَانِ إِلَى أَحَدٍ وَكَتَبَ الْبَنَاءَ مِنَ الدِّيَارِ كُلِّهَا وَعَاشَ فِي النَّاسِ الْأَقَامُؤْلَفَةً فَلَيْسَ فِي الْحَشْرِ يَوْمَ الْبَعْثِ مُنْقَضًا
---	--

## وَلِلَّهِ دَرُ الْمَثَالِ

که ای ز نور تو روشن چراغ انظار که خلق را برهانند ز قید نیرانی بدین و سبیل تو ان دعوی محسب است دو بیت بشوار من اگر نهی زانی همی جمله کروبان و روحانی اگر چه سینه اش کند پشانی	و بهر عقل جوانی سؤال کرد و چه هست بهر حُب علی طاعتی تواند بود نماز و روزه و حج و زکوة بی محرش جواب اده که لا والله این محض غلط است همی قادر بچون خدای سبحانی که دشمنان علی را نماز نیست در
---	---

عنوان سیم در سیرت مریدان و سیرت

قال الله تعالى لم نخلقكم لئلا تكونوا عبادا لغيري وقال ايضا جل ذكره وعز اسمع وفتوهم

# سؤال الزی علی بن جعفر بطائی از امام رضا

۸۰

فردی

حسن بن علی

سؤال

از

انهم مسئولون بدانکه بموجب آیات و اخبار چنانچه از مکلفین عباد در عالم برزخ و آخرت  
از توحید و نبوت سؤال خواهد شد هکذا از مسئله ولایت و محبت اهل بیت عصمت  
علیهم السلام نیز مسئول خواهند بود چنانچه علامه مجلسی در درج البقیة از حضرت صادق  
روایت کرده که سؤال کرده میشود میت رفیع از پنج چیز از نماز و زکوة و حج و روزنش  
و از ولایت ما اهل بیت پس میگوید ولایت از کنار قبر بان چهار دیکر که هر نقصی که بر شما  
ها باشد بر من است که تمام کنم و مرحوم سید هاشم توبلی همرایه در مدینه المعاجز از محمد  
بن جریر طبرستان از حسن بن علی و شار روایت کرده که روایت حضرت ابو الحسن علی بن موسی  
الرضا علیه السلام در بابی که مادر خراسان بودم بعد از نماز عصر مرا احضار فرمود و چون  
بمختصر مبارکش وارد شدم فرمود ای حسن علی بن حمزه بطائی وفات کنم و در این ساعت  
اورا بفکر گذارم ند و دو ملک امده کنند من ربك گفت الله ربی کنند من نبیک گفت محمد  
گفتند فادبتك گفت لا اسلام گفتند فاکتابك گفت القرآن گفتند من ولتک گفت علی  
گفتند ثم من گفت الحسن نا حضرت بدین سؤال انسانی آمده را ذکر فرمود تا گفتند ثم من  
گفت موسی بن جعفر گفتند ثم من فلان الجلیج در جواب منور د شد دوباره پرسیدند پس پاک  
شد گفتند موسی بن جعفر امرت بهذا ایا موسی بن جعفر ترا باین امر کرده ثم ضربه بار نیز  
القیاه علی قبره فهو یلبس له یوما القبر بعد گریه بر وی زدند که در قبر افتاد و تا روز قیامت  
مشغل خواهد شد حسن بن علی گوید چون از خدمت حضرت بیرون آمدم از روز را و چند  
ماه بود نوشتم نا الله ننگی است که مکاتیب اهل کوفه بر ما وارد شد که علی بن حمزه در همان  
روز وفات کرده و در همان ساعت مدفون گشته اند و شیخ اجل صدوق علیه السلام  
در امامیه از قریب بن اسحق بن موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش از ابا کرام خود از خود  
رسول صلی الله علیه و اله روایت کرده که فرمود لا تروا قدام عبد یوم القیمة حتی یسئل عن  
اربع هیچ مندر روز قیامت قدم از قدمش بر نمیدارد تا آنکه از چهار چیز مسئول نمیکرد  
عن عمره فیما افناه و شباهه فیما ابلاه و عن ماله من این کسبه و فیما انفق و عن حبنا اهل البیت

## سؤال در هفت فطره ضراط

۸۱

روز اول فطره

در هفت فطره ضراط

از عمر خود که در چه چیز مصروف شد و از جوانی او که در چه فایه کردید و از مالش که از چه کسب و در چه خرج نمود و از محبت ما اهل بیت مسئول خواهد بود و در کاهانه الحضا از طریق غامه از شهر امان از ابن عباس روایت کرده که چون روز قیامت شود خدا بندگان را ببالک در پنج که هفت حجتم را مشعل گرداند و او کند بر ضوای جنت که هفت بهشت را زینت دهد و بمیکائیل فرماید تا صراط را بر روی زمین بگذرد و بمجربیل فرماید میزان عدل را در زیر عرش برپا کند و بمحمد ندا کند که امت خود را برای حساب حاضر کن بعد از آن خدا بعالی امر فرماید که بر بالای صراط هفت فطره اسوار کنند طول هر فطره هفده هزار فرسخ و بر بالای هر فطره هفتاد هزار ملک ایستاده پس زن و مرد این امت را در فطره اول از ولایت مبرا المومنین و محبت اهل بیت محمد سؤال کند هر که اقرار کند ما ندانم برین خاطف از آن فطره بگذرد و هر که اهل بیت رسول خدا را دوست ندارد از بالای فطره سرنگون در فطره هفتم در افتد هر چند حساب او بعد از عمل هفتاد صدق باشد و بر فطره دوم از نماز سؤال کند و در سیم از زکوة پرسند و بر چهارم از روزه تحقیق نمایند و بر پنجم از حج و بر ششم از جهاد و بر هفتم از عدل هر که هر چه را اقرار کرد از آن فطره ما ندانم برین خاطف بگذرد و هر که اقرار نکرد معذب شود و این است که خدا بندگان را بفرماید و فقوم انهم مسئولون یعنی ای گروه ملائکه نگاه دارید بندگان را بر فطره اول انهم مسئولون عن ولائهم علی و حب اهل البیت یعنی سؤال کرده خواهند شد از ولایت علی و حب اهل بیت او

شیخ حسن بن راشد حلّی گوید

لَقَدْ نَجَىٰ مِنَ لَهْلِ نَارِ الْجَحِيمِ عَذَابِ	فِي الْحَشْرِ كُلِّ مَوْالٍ لِلْإِمَامِ عَلِيٍّ
مَوْلَىٰ لِعَالِي مَقَامٍ أَرْبَعَةَ مِائَةٍ	وَصَفَّ حُلَّ عَنِ الْأَشْيَاءِ وَالْمَثَلِ
لَا يَذُرُّكَ الْفِكَرُ عَنْ كُلِّ مَدْحَةٍ	خَرَجَ أَوْ رَجَعَ عَنْ الْعَقْلِ فِي عَقْلِ
لَوْ أَحَدٌ وَدَّ مَوَاضِيَهُ انْصَبَتْ	وَلَا اسْتَفَامَتْ قَاهِ الدِّينِ عَنْ مَثَلِ

تد

# از قصیده شیخ حسن حلی و سید محمد نفی

۸۲

نورانی محمد

سَلَّ عَنْهُ بَدْرًا وَاحِدًا وَالنَّضِيرُ	مَجْبَرٌ وَالْأَحْرَابُ وَالْجَمَلُ
زَوْجُ النَّبُولِ أَخِي الْهَادِي الرَّسُولُ	بَدَلُ الْكَرْبِ عَمَّا نَسِيَ الْأَعْمُرُ
بِأَمْنٍ بَرَى أُمَّهُ مُخَصِّي مَنَاقِبُهُ	فَهَلْ تَرَاهُ عَلَى الْفَقَصِيلِ وَالْحَمَلِ
إِنِّي وَجَدْتُ مُحَالَ الْقَوْلِ ذَا سَعَةِ	فَارَزَّ وَجَدْتُ لِي نَافَا ثَلَاثُ أَفْعَلِ

## سید محمد نفی کو بدل

پی بازار فردای قیامت جز ولای تو	مناعی نیست در ستم هم از ویران کالای
نپندارم که فردای قیامت تیره کون کردی	مخبران نورا ارد و دانش غره غرا
قسم دوزخ و جنت نوئی در عرش شش	غلامان ترا اندیشه زد و زخ بود شفا

## عنوان چهارم در بیان فضیلت شیخ حسن حلی و سید محمد نفی

قال الله تعالى ومن اتبع هداه فلا بضل ولا يفتي ومن اعرض عن ذكره فان له معيشة ضنكا ونحشره يوم القيمة اعني بدانکه موالان اهل بيت عصمت عليهم السلام همچنانکه وسيله نجات و فووضات اخروي و در بعض فوايد و مثنويات عالم عظيم است در اين عالم شمول نيز سبب بقاء نعمت دينوي و واسطه دوام دولت و اعتبارات صوريت و هكذا العباد بالله عكس اين مطلب معادات ايشان عليهم السلام علاوه بر عذاب اخرت و كمال قضا موجب نكبت و نعمت دينوي و مورث و خاست و زوال دولت ظاهر است اين مطلب از ملاحظه نوار پنج هر طبقه و هر سلسله از احباء و اعداء ائمه اطهار عليهم السلام روشن و هویدا است كه خداوند چه طور از ايشان انتقام كشد و در مقابل ان معادات چه مكافات نمود و در اراء ايجور و ابداء كه در حق رؤسنان ال طه كردند چه مجازات بعمل آورد شاهد اين مطلب نكبت خال و وخامت پرديد و زياد و عبيد الله بدنيا و قطع نسل و استئصال ايشان است كه در اواخر عمر چه عفو سيها ديدند و چه اذيتها كشدند و بعد از ابتلاء مديدند و عتاب شديد با سوء حال بنار جهيم و عذاب اليم و اصل شدند

صفا غفر

# عن ابن جریر بن محمد بن محمد بن عبد الوہاب

۸۳

وہابی

وہابی

وہکذا سنا بر طغات ناس و ملوک بنی امیہ و ال مروان و ال ہمامہ و بنی عباس

نادل مرد خدا نامہ بدرد

ماہر گرام کہ باخاندانے سالت اعتقادی داشنہ در سلطنت و امندار وید

عمر او امندادی شدہ و ہر کہ رعایتی کردہ در نوبت خود بھلنی بدہ و رفاقتی ہمہ

کشتہ و ہر کہ بر اھل بھیدہ شدہ بناط عیش بر چیدہ کردہ چنانچہ ہمہ مضمون

حضرت سید الشاہد بن سلام علیہ در نامہ عبد الملک بن مروان درج فرمودہ

است قطب الدین راوندی علیہ الرحمہ در خراج و جرایم کوید از مھجرات علی بن الحسن

یکی ہم این است کہ حجاج بن یوسف بعد الملک بن مروان نوشت از آردت از شہ

ملک فاضل علی بن الحسن اگر میخواہی سلطنت تو بائی بشود علی بن الحسن را بکش

عبد الملک برو نوشت اما بعد بختی دماء بنی ہاشم و احضرها فی راس ال ابی

سفیان لما اولعوا فیہا لم یلبثوا ان ازال الله الملك عنهم البتہ از دماء بنی ہاشم اجتناب

و احتراز بہا کہ من دہم چون ال ابو سفیان بخون ایشان الودہ شدند خداوند ملک

را از ایشان بر طرف کرد آمد و این مکتوب بر الحنفی حجاج فرستاد بر حضرت بیٹا علیہ

در همان ساعہ کہ عبد الملک این کتاب را بھاج فرستاد بروی نوشت علیک ما کنت

فی حق دماء بنی ہاشم و قد شکر الله لك ذلك و ثبت لك ملک و زاد فی عمرک کہ دہم

انہ در حق دماء بنی ہاشم نوشتی و خداوند این عمل را از تو قبول کرد و شان ملک

و فرید عمر بر تو عنایت فرمود و بنار میخ ہما ساعہ از غلام خود بسوی عبد الملک بھاج

داشت و چون غلام بشام وارد شد و کتاب را بصدا الملک داد او از نار میخ کتاب بھاج

کرد و او را با نار میخ کتاب خود موافق یافت و در صدق حضرت شک نکرد و از آن

خوشوقت گردید و بعت الہر بو فرد بنار و سألہ ان یبسط الہر بجمع حواجر و

حواج اھل بئہ و مو الہر و بکبار خربا سیر از دہنار بر ۴ اجتناب فرستاد

و الناس کرد کہ ہر حواج خود و اھل بیت و اصحاب خود را بروی اظہار بنما بد و حضرت

## فصل در بخیل و دخیل و صیالح و عیاف

۸۴

در مکتوب خود درج فرموده بود که پیغمبر خدا در عالم منام مرا خبر داد از آنچه بخیل  
نوشته بودی و این واسطه از نوشکر نمود

### ذکر دو فصل عجیب هر عنوان از چهارم فصل

در دارالسلام از اجل المہین شمس الدین رضوی از جامع الاسرار اسعد روایت کرد  
که در عهد خلفاء بنی عباس مرد بخیل بود از دشمنان اهل بیت علیهم السلام و روزی  
از دوستان رسالت بدرخانه او آمد و چیزی در محبت امیرالمؤمنین خواست مرد بخیل  
را دخیل داشت که هر روز دو فرض نان جوین بدو میداد چون کلام سائل را شنید  
برخواست و اندو فرض را بوی داد و سائل کوفت و از برافطار خود دخیل نمود در این  
حال پدر دخیل آمد و چون دو فرض را در دست سائل دید پرسید این نان را بنوک داد گفت  
دخیل در این خانه بمنزل داخل شد و گفت چرا دو فرض نان خود بسائل دادی گفت  
ای منم بمن لرا تمکن من ربه بکمی سوگند داد مرا که مؤانم رد تمام گفت و لم یفک  
بکم فم داد ترا گفت با امیرالمؤمنین گفت مکر او را دوست میداری گفت بخاتم را فدا  
او بکم گفت بکدام دشتی او گفت بدست راست گفت آن گشت صادق فنا و لیس  
بدک حتی اقطعها علی حبه اگر راست میگوید دست خود بده نادری محبت او ببر و گفت سهل  
است ولیکن بر مردم محتاج مکن و نضرع ببنار می نمود و عملیون ممنوع نشد دخیل  
بسوز دل گفت ای عالم السرا و الحقیات تو میدانی که این فتی الطلب بر من چه میکند  
و من چه چیز در دل اراده کرده ام و دست خود را دراز کردن شفی دست دخیل خود را  
بر بدو از خانه بیرون کرد دخیل مظلوم رو بصر انهداد و در بر دخیل نشست انقدر  
خون از دستش بیرون آمد که غش کرد در آن حال پادشاه آن ناحیه بشکار رفته بود  
فتاوی طبیب الی ان وصل الی صحراء بشغل منفر نور بصعد الی السماء از به اهوشت  
انداخت نار بسید بخائ که نور مشعل و بسو اتمان صعود میداد و فدا حدت خول  
شیر خیا صر کثیوه من الجوانات تر مفون بطرفهم الی السماء و الدمع یخیر من غیوهم

فصل در بخیل و دخیل

فصل در بخیل و دخیل

# رسیدن پادشاه بآن درخت خلد

۸۵

و از آن جهت

که در آنجا  
درخت خلد  
بود

و از آن جهت

و حیوانات بسیار که با طواف درختی کرد آمدند به آنجا و میگویند که  
نایدانند و پادشاه نزد درخت آمد و دید درختی مانند بد در غام دست بریده پادشاه  
و غش کرده و خون از آن جاریست از اسب فرو آمد دست او را بست و خون ساکن کردید  
دختر بهوش آمد و دید شخص معظی نزد وی حاضر است بر وی سلام داد و شناخت پادشاه  
از حال و پرسید ماجرا را که چرا بر میان کرد خداوند بخت دختر را در پادشاه انداخته  
من هم پیش دارم ترا از برای و اختیار کردم و تو دختر منی در دنیا و آخرت و او را ردیف  
خود کردی بکسر خود رسانید و بر وی سوار نمودم سر خود او را و مطالبه نمودم و  
بافت و آن دختر ضالمه روزها روزها و شبها بجا داشت تا چند ساله بگذشت  
رفت ترویج و در رسید پادشاه او را به پدر خود عقد بست و در عرس و آنچه شایسته بود  
صرف نمود و بمنزل پسر فرستاد و پسر عقیدانست که دست عروس مقطوع است چون دختر را  
آوردند پادشاه پشت سر آمد که ببیند پسرش با اینحال چه خواهد گفت و اگر از امانت دار  
منع کند ناظر عروس نمیکند و چون عروس در جای خود فرار گرفت اما داری اب  
خواست دختر بر خواسته گامه را بدست چار و در دست او میبویشد اما داری  
نواج گفت پدرم دختر مرا ترویج کرد که دست او را ببیند عروس از این کلام او  
سرم از دل برد و خود کشته اشک از دیده بارید اما داری که از خوشی نادم شد و برخت  
خواب آمد خوابید دختر برخواست و در کعبه نماز بکند و در پیشگاه بر زمین گذاشت  
و گفت یا مالک یا عقی انت العالم بالسر والخصیات و انت ملک قد قطع فی محبة و لبتك  
فاغنی ثم غشی علیها ای پروردگار مالک و عقی تو عالم السر والخصیات که دست من  
در محبت و تو پریده شده بر من میناه باش پس غش کرد فرات تو را فدا ملامت التماه  
والارض ثم انشأ النور علی نصمین و نزل سر بر من التماه الی بدنهما و بد نور میبند  
کرد که میان آسمان و زمین از هر چه بعد از نور و نصف شد و سر بر از آسمان نازل گشت  
که يك زن و چهار مرد در آن شبیه بودند و خانه از نور جمال ایشان روشن شد و ترن

## شفا با فتن دست دختر

۸۶

وزن او شش

از شفا با فتن دست دختر

از سر بر فرو دامد دختر را بسینه خود چسباند و گفت لا تقعی فقد انتفی همومك  
 غمكین میباش که اندوه و غم با تمام رسید منم فاطمه زهرا و این چهار نفر که در سر  
 نشسته اند یکی محمد مصطفی و دیگری علی مرتضی و اندو ناد و جگر گوشه من حسن و حسین  
 که قد فیل احدیما فی الدنیا بالسم والاخر قطع راسه فی ارض کربلا در دار دنیا یکی بر مهر  
 کهن کشته شد و دیگری بتبع جنادر زمین کربلا سرازین جدا گردید بعد با مبر المؤمنین  
 منوچه شد گفت یا علی ان هذه الحاربه قد قطعت بینهما فی سبک دست این دختر  
 در راه نوبر بد شد در حق او دعا کن لعل از برك دعا نوصحت باید و ارشود و بدش  
 رفع غلجست بکند پس چون امیرا فاطمه این سخن بشنید از سر بر فرو دامد و دست بلند کرد  
 از نهاد دست بریده آورد و بدست مطبوع دختر نهاد و سوره فاتحه خواند صحیح و سالم شد  
 و ضمنها فاطمه علیها السلام و قبلتها و رجعت مع امیر المؤمنین علیه السلام الی التبر  
 و ارتفع السر الی السماء و حضرت فاطمه علیها السلام دختر را بسینه چسباند و او را بوسید  
 و با امیر المؤمنین بوسه سر بر بکشت و تحت باستان مرتفع گردید و پادشاه در خارج  
 بیت منظر بود چون حس و حرکتی نشند بماند داخل شد دید پیر درخت خواب عرو  
 در روی سجاده خود خوابیده اند تعجب کرد و اندکی متحیرانه توقف نمود ناگاه عطسه  
 کرد دختر بیدار شد دید دستش صحیح و سالم شده بجهت شکر کرد و حمد الهی بجا  
 آورد و برخاست پادشاه سلام کرد و چون پادشاه دست عروس را سالم دید  
 پرسید از خواب خود خبر داد سر و سر و حمد الهی بجای آورد و در حق ایشان دعا کرد  
 و از منزل بیرون آمد

فصیرت انبیا عالم محدث فقیه علی بن حسن ز و صاحب تقسیم ترجمه الخواص که از اکابر  
 علماء اخبار و عمده منزهین کتب اخبار است در لوا مع الانوار گوید هر که بال محمد صلوات  
 الله علیهم اجمعین دوستی کند حق سبحانه و تعالی انرا صابغ نکند و اندر دنیا و آخرت  
 چنانچه در خبر است که منافق یا موافق بود که با امیر المؤمنین دشمنی نمینماید و او را



# فصل در مؤمنه خیر او از ترک فواید الهیه

۸۷

فصل در مؤمنه خیر او از ترک فواید الهیه

زنی بود مؤمنه که در سنار اهل بیت بود و ذکوان ایشان بسیار کردی و شوهر  
 ناصبش را این معنی خوش بنماید و با او تر کین بود و بسبب فیله و عشره بسیار که زنا  
 بود با او از آن نمیتوانست رسانیدن نار و بیکی دیگر از دشمنان خاندان میسر بود  
 در هلاک آن مؤمنه و گفت به بهانه این امر بیشتر نکرد و طریق این کار است که انکس  
 قیام بوی بسیار و بعد از آن از او بدین بی و بعضی مادر در بنا انداخته و از او باز  
 یافت نمائید و او عاجز گردد و بدین بهانه او را هلاک میتوان کرد و آن بدینجهت بکنند  
 آن شفیق دیگر عمل کرد و آن انکس بوی میسرند از وی بدیند و در بها انداخت  
 بحضور آن چون سر و روی بران بگذشت این منافق با آن منافق دیگر گفت که اکنون بنا  
 نا بماند و رویم و انکس از وی طلب کنیم و با این بهانه او را بکشیم تا بم خانه آمدند  
 و فرستادند بسیار از ما می چندا و درند و بر زن دادند تا بریان کند و بعد از خوردن  
 آن از زن طلب انکس تا بماند زن چون شکم بکافی شکافت از انکس از شکم او بیرون  
 آمد این زن از آن تعب کرد و برخواست و بر سر صندوق رفت که در او انکس کزاش  
 بود یافت با خود اندیشید که چه نمیدانم که خال چون شود الفصه ماهی  
 بریان کرده او را و آن منافقان خوردند و بعد از آن از زن انکس طلب کردند و زن  
 رفت و انکس از او هر دو منافق در آن امر چهرت کردند و از روی نفی با هم  
 نگاه میکردند و خجالت زده از خانه بیرون رفتند تا بدانی که در دوستی ایشان  
 چه مقدار فواید نبوی و آخری است و در دشمنی ایشان چه مضرت و عقوبت  
 و شرمندگی است و ما و ای دشمن حضرت امیر دوزخ است

ذکر ملاقات جن بن برید با حبیبا حصر حسین علیه السلام و اول محرم

هِيَ الْمَظَالِمُ أَيْ بَلَّغَهَا بَدَّ الْغَيْرِ	وَصَارِمُ الدَّهْرِ لَا يَنْفَكُ ذَاكَ
يَأْسَعِدُ دَعَاكَ دَعْوَى الْحَاجَةِ	وَخَلَقِي دَسْوَالِ الْأَرْسِيمِ الْكَدْبِ
أَبْنِ الْأَوَّلِ كَانَ إِشْرَاقُ الرِّمَانِ	إِشْرَاقُ نَاجِيَةِ الْأَكَامِ بِالرَّهْرِ

فدائے حق

الحمد لله

۱۵۶۵

تاریخ

五

جَارِ الزَّمَانِ عَلَيْهِمْ عَمْرُكَثُ  
 وَكَرْتَلَا عَبَّ بِالْأَنْجَادِ حَادِثُهُ  
 لَا حِجْدَ فَلَكَ دَارَتْ دَوَائِرُهُ  
 وَإِنْ بَنَلْ مِنْكَ مَفْدِرُفْلَا عَجَبُ  
 هُنَّ الْحَوَادِثُ لَا تَعْدُو دَائِرُ شَرْفِ  
 وَكَيْفَ نَأْمَنْ مِنْ مَكْرِ الزَّمَانِ نَدُ  
 أَفْدَى الْفُرُوقِ مَا لَمْ يَسْرُفْ كَأَنَّهُمْ  
 بِأَشَدِّ بَوِّ كَسْبُهُ مَفْضُورُ رُؤْيَا  
 مَا زَاخِبَالِ بِكْسَرِ مَوْنِ عَمْرُكَثُ  
 فَخِمْ فِشَانْدَاهِمِ وَخُورِمْ أَنْكَشْ شَمْرُ  
 كَشِمْ مَا مَسَافِرُ كَوْنِي كَهْ أَنْدَرَاوِ  
 كَرْدِمِ رُوسُوی دِبَارِ نِیْكَ هَسْرَفْدِه  
 دِرْ كِهْ مَقَامِ نَمَاشِمْ كَرِ صَفَا  
 بِرْمَلْهْ بَرَايِ نَمَازِ اَوْرَهْمِ رُوی

روز اول عمره حرمین بزید رحمائی حضرت حسین ملاقات کرد

أما فصيل الزيد فمعهما يلبس

مرحوم میرزا حسن یزدی در حقیقت الاخوان گوید چون جاسوس پسر پادشاه آمدن حضرت  
حسین باورسانیدان ولد الزنا مرد مرا بوعده و وعید و نوید و تهدید بجهان امام  
محمد میخواند و حرمین پرید ریاحی را بسته کرده کی هزار سوار با استقبال انحضرت فرستاد  
که هر جا باو برسی در زمین بیاب و علف اشخاف را فرو داور و مرا اعلام کن تا امرش  
نازه از من بشویرسدان سواران صحرا را فرو گرفته بودند و در طلب ان منتهی الساقین

# ملاقات حضرتنا حضرت حسین

۸۹

فصل فی شرح  
توضیح  
در بیان  
ملاقات حضرتنا  
حضرت حسین

می شناختند و شیخ اجل مفید علیه الرحمه در ارشاد گوید که چون حضرت حسین از  
بطن العقیبه حرکت کرد در منزل شراف شرف نزول ارشاد داشت فلما کان فی الترامر  
ضبانہ فاستفوا من الماء فاکثروا و چون وقت سحر شد ضبان و اصحاب خود امر کردند  
آب گرفتند و جانب مقصد توجیه فرمود و بدین گونه سپهری نمود تا وقت ظهر شد فبیتاً  
هو بصره از کبر رجل من اصحاب و یکی از اصحاب تکبیر گفت حضرت فرمود الله اکبر له کبرت  
چرا تکبیر گفتی عرض کرد فطشان پدیدار آمد جمعی از اصحاب گفتند والله ان هذا المكان  
ما را ضایع فط بطل سو کند در این مکان فط بطل ندیده ام حضرت فرمود پس چه چیز است  
گفتند نراه والله امینه الرماح و اذان الجبل سو کند فط بطل نره و گوش اسنان فط بطل  
است حضرت فرمود بخیر من هم این طوری بنم ما لنا ملجأ لعلنا فی ظهونا و فط بطل  
القوم بوجیه واحد یا جائی باشد تا پناه سازیم که نا امانان از یکو ملاقات اند گفتند بیک  
مثل ذو جیم نزدیک باشد حضرت از دست چپ بدن طرف میل نمود فاما کان با صرع  
من ان طلعت علینا اوارق الجبل حر و سیاه چون این بدیدند با جانب عدول کرد  
جیمی بر نیکد شته بود که نزدیک شدند کان استنهم الباس سید کان و با تمام اجتمع الطیر  
کو با نوح نازه ها بنش زبوزان و شقه را با ن اجتمع مرغانت حضرت سینه کمره بدین  
فرود آمد و فرمودنا سراپرد و خیمه برافراشتند مرحوم شوشتری طاب ثراه در تقریر  
گویدار علیاً مکرّمه سکینه رضی الله عنها منقولست که فرمود پیر و ن آمدن ما از مدینه  
از همه سنگین تر بود و لکن از آن عظیم تر امروز بعلی آمد که در همین صحرای نجف اول  
مصیبت اصل بیت بود در دو فرسنگی اینجا لشکر حر بلشکر حسین رسیدند تا امروز تا بدین  
اهل بیت دشمن در مقابل نندیدند بودند حر و ارد شد با هزار سوار این زیاد از کوفه فط بطل  
با فاد سیه برار لشکر کرده بود خلاصه خیم زمان و اطفال که بران لشکر فناد همه حاضر  
و نرسان شدند حضرت چون ملاحظه خوف عیال نمود در آن نواحی بلی ذی شب  
گفتند امر کرد عیال را ببرد و ناله ای نل و خود را انحضرت با اصحاب دریا بین این نل صفت شد

## سپهران کرد حضرت لشکر خرا

۹۰

روزان و خوار  
سپهران کرد حضرت

که عیال و اطفال مضطرب نشوند این هم يك مصیبت عظیم بلکه میگویم هم مصائب  
الغضرب در کمال شدت بود و اعظم اندا کر عظیم و اعظمی تصور شود بمراست خود اینها  
حال انصاف به این اضطراب عظیم تراست با مصیبت بیرون آمدن از مدینه این هم باز  
اضطرابی نیست نسبت بوقتیکه وارد کرد بلا شد ندا کر کسی خدمت علما مکرر سکینه عرض  
کند روزی که از مدینه بیرون آمد با پدر بزرگوار چه قسم بود یا آن روزی که از کربلا بر شتر  
برهنه سوار شد و رو بکوفه بر آورد کن یکی از دیگر عظیم تر خیال شما اینست که این مصیبت  
اعظم است بدانکه اعظم از این هم نیست ملا حظ کن ابا این عظیم تراست باینکه کردن  
ایشان را بر در خانه این زیاد بار محو را رشاد گوید در انحال لشکر حرم با هزار سوار وارد شد  
و در کرمگاه ظهر در مقابل حضرت صف کشیدند چون اندر بار رحمت و عطا آثار تشکی از ایشان  
مشاهده نمود جو مانا بر فرمود استغوا القوم واروهم من الماء و رشقوا الجمل ترشفا فابدا  
واسنان به هند در محجج گوید چون هوا گرم بود و آثار تشکی از ایشان مشاهده نمود حضرت  
فرمود که ایشان را به هند و استیما ایشان را سپهران کرد اند و که که اب ایشان همد چون  
سپهران تشکی خورده اند مباد اضهر کند بر طشت و ظرفها را بر آب مگردند و هم را نا آخر  
سپهران کردند و حیوانات ایشان را به ادند و در ققام گوید و زیاده بر قوام و مشک چهار پانز  
بپاشیدند و در روایت مضیده علی بن طحان الهاجره گوید که واپس تر کس که آمد من بودم  
ان بحر مکرر نور دیده سنا فیه کثر که مراد ان خالک بد فرمود الخ الراویه بخوانان روی  
را من معنی کلام امام را ندانستم چه را و به مشک می پنداشتم و ندانسته بودم که بر شتر هم  
اطلاق میشود امام بدانست که فهم نکردم فرمود یا بنی الأخ الخ الجمل برادر زاده بخوانان  
شتر را من خوا باندم فرمود بپاشام من سرخک را کشودم و شروع کردم باب خوردن و نوشیدن  
که از دشمنان خلیف من حضرت فرمود اخذ السقاء دهان خلیف را بر گردان و بنوش هم  
نوشیدیم امام پیش آمده دهان مشک را بدست مطهر میچید تا نوشیدیم و است خود را  
سپهران کردم ایستلما فان حسین بن علی سلام الله علیه ما در هم چنین موقع بد پشازان

# خطبه حضرت خبیر قبل از نماز ظهر

۹۱

روز اول جمعه

خطبه حضرت خبیر

و باین عطا و منور مکرمت از شدت عطش در کرمگاه ظمرا ایشان را خلاص نمود اما ایشان  
عوض آب ششپایه را بر بدن مبارکش زدند و در روی خاک بآب تشنه بکشد حضرت  
نوصیه نمود که اسبهای ایشان را که گراب مید که مباد اضربه برساند اما ایشان طفل شیر  
خوار او را یک قطره آب ندادند و بپای بر حلقی ناریش زدند حضرت بنفس نفس خود مینابر  
ترویه ایشان میشود اما ایشان بر فرزند بیمارش رحم نکرده پوست از زبران میکشند و اراده  
مکش میکنند تا بر صحرای سپاهش بدینگونه در مقابل حضرت ایستاده بودند تا ظاهر شد حضرت  
نیاج بن مسروق را و بر او آب مالیده صدوق و پیرش را یعنی علی اکبر را فرمود که اذان بگوید  
و چون موقع افادت رسید شفیع روز قیامت نعلین پوشیده و در و شرا ننگند بر و ن  
آمد و خداوند را بناس و سنا این گفته این خطبه بخواند ایها الناس انی امر انکم حتی استی کیم  
و قد صلی علی رسولکم ان اذکم علینا فانه لیس لنا امام لصلی الله ان یمضنا بک علی الهدی  
والحق ای مردم من بدین زمین نیامدم تا کتب شما متکاثر و رسل منواتر شد که امام و پیشوای  
ندارم بدن صوب بنایا خداوند بوجود تو تفرقه ما را بر هدایت و حق جمع بناید تا کشته  
علی ذلک فقل جنتکم فاعطونه ما اطمن الیه من عموذ کیم و موافقکم لاجرم بار بستر بسو  
شما امدم اکنون اگر بران عفتیت را سیخ شنید مرا مطمئن خاطر سازید و ان موافق  
و عهد را استوار بنماید و ان لم یفعلوا و کتم لهدی کارهای اضعوف عنکم الی المکان  
الذی جنت منه البکر و اگر از کشته و نوشته خود ندامت داشته و نیت ذکر کون کرد و فکرم  
مرا مکره میدارید باز کردم بدایهای که بودم کوفیان چون این فصل که مختص با امام  
جنت بود بشنیدند خیره بماندند و در پاسخ هیچگونه معنی نکشند حضرت فرمود اما من  
نماز کفشد و حر را فرمود اگر میخواهی با منایان خورش نماز بگذر عرض کرد هم با تو  
نماز خواهیم کرد پس فریقین در پشت از مضد دارین صف بر بسته اده فریضه نمودند اما  
خدمت امام جمع آمد و حر بالشکر باز کشته بجهت خود رفت و صدوق علیه التمه در اما  
روایت کرده که حر گوید فلما خرجت من منزلی متوجها نحو الحسین علیه السلام فودیت

ندای غیبی از آستان حضرت زین

91

فصل اول

[illegible]

إِذَا مَا نُوِي خَفَا وَجَاهِدَ مُسْلِمًا  
وَفَارَقَ مَسُورًا وَخَالَفَ مَجْرِمًا  
كَهَيْلِكَ ذُلًّا أَنْ مَمُوتَ وَرُغْمًا

سَامِضِي فَمَا فِي الْمَوْتِ غَارٌ عَلَى الْغَفَى  
وَوَاسِي الرِّجَالِ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ  
فَارْمَلَهُمْ اَنْدَمَ وَاَنْعَشَهُمُ الْكَمَلُ

و در روایت مفید علی علیه السلام که چون نماز عصر را آمد حضرت فرمود <sup>ص</sup> <sup>۴</sup> کج با شیند  
منادی بر نماز عصر نیدارد و چون اقامه گشتند نماز عصر را نیز بگذارد و بعد از سلام  
خطبه دیگری را فرمود اما بعد ایها الناس یا ایها الذین آمنوا الله و تعرفوا الحق لا تهلکوا فی  
الله عنکم ای مردم اگر از خدا بترسید و حق را باطل خود بگذارد سبب منزه خوش شود خداوند  
است و حق اهل بیت محمد و آل او را نیز هذا الاثر علیکم من هؤلاء المذهبین ما لبس لهم  
و الشاثرین فیکم بالجور و العدوان و ما اهل بیت رسالت با این امر و لایست از دیگر مذمیان  
اما ص که با شما بظلم و جور معاملت مینماید اولی و احی حسنین اكون اگر مندر و سار انکفر  
و حق ما را محمول میدارد و از انقاد کتب و ارسال رسل بشمار کشته بد و وای خوش



## احتجاج حضرت بالشکر

۱۳

وفاقی تفسیر

و ادب کو ن ساختہ ابد با کی نیست باز مبرم حرکت بخدا سو کند من عند ام ابن کتب  
 و رسول چیست حضرت بعضی بن سمان فرمود ناد و خور چین آکنده از مکان اهل کوه  
 آورده و در نزد خربزین رنجت حرکت من از این گروه نشستم و مامورم در هر مکان  
 دبدار کردم مفارقت بخویم تا نزد عبید الله بن زیاد ببرم حسین در خشم شد و فرمود  
 الموت اذنی البک من ذلک وک بوا این اندیشه نزد یک تراست و اصحاب خود را فرمود بر  
 خیزند و کوچ دهند اصحاب سوار شدند و حرم جلالت را بجلشان بندند و خواستند حرکت  
 حرم منع کرد امام فرمود نکلک املک ما نوبد مادر بر نو بکر بد از من چه میخواهی حرکت اگر  
 جز نوکی از عرف نام مادر من بود که در چنین حالت که نوبت من نیز مادرش را به نکل یاد کردی  
 هر که بود لیکن بخدا سو کند نام صدقه طاهره مادر تو جز با حرم و جوهه بود بر حضرت فرمود  
 اکنون مراد خویش بگویی گفت نابگویم نزد این زیاد ببرم فرمود اذا والله لا ابعثک  
 بخدا هرگز بدین زن در مذمم حرکت اذا والله لا ادعک من نیز تو را رها نکنم ناسه بار  
 این کلمات در میان ایشان تکرار یافت و نزد یک شد که کار قبالت انجامد حرکت من  
 بخاریه شما مامور نشستم و دست از تو نیز بر ندارم فاذا البت فخر طریقا لا بدخلک الکوفه ولا  
 یردک الی المدینه تکنون بینی و بینک نصف اگر این سخن از من پذیرد راه دیگر پیش گیر که نه  
 بگویم برود و نه ترا بعد بنه رساند نا از راه انصاف انصاف بختیاشم و من این مراتب را بیان  
 زیاد آنها کنم باشد که خداوند غایت کار مواضعت رساند و از ابتلا با من تو رها کند  
 پس حضرت از راه عبید و مادر سیر بخت چپ میل فرمود و حرکت چون سایه ملازمه انساب بود  
 همی رفت تا بعد از ایامات رسید و از آنها بگذشت در عصر بضمافیل زول اجلال فرمود

تفسیر فیض الیقین

و سر زده و تیر خورده

و فرمود حضرت حسین بن علی کربلا و شمشیر شریف فخر بقاصد  
 عشره مفصل اول در ذکر خلافت بن و کیفیت احوال امر و احوال  
 کردن خداوند تبارک و تعالی از ای حضرت حسین علیه السلام در روز

## ذکر خلف زمین بعد از آفرینش آسمانها

قال الله تعالى والأرض بعد ذلك رَجُفًا فخرج منها ما فيها ومرتفعاتها والجبال أرسبها  
 مناعًا لكم ولأنعامكم يعني زمین را بعد از آفریدن آسمانها بکشد و منبسط رشت  
 بجهت ارام گرفتن خلایق در آن در خالته که بیرون آورد از آن زمین آب را و چراگاه و کباب  
 آن را و کوهها را محکم و پدیدار و استوار ساخت و این همه را ایجاد فرمود بجهت بر خوردار  
 مرشمارا و بر چهار پادشاه را مرحوم ملاسلطان حسین واعظ در ذخایر الواعظین که در  
 سنه هزار و چهل و سه تالیف کرده از کتب معتبره و منقذه است گوید که چون اراده کامله الهی  
 بمقتضای کتب گنجانیده فاجبت ان اعرف بعبده بودم من کینچه پنهان و خواهم که شناخته شود  
 فخلقت الخلق لکی اعرف من افریده خلق را تا آنکه شناخته شود اقصاه آفرینش ممکن است ظاهر  
 علو و سفلی فرمود نخستین چیزی که از مطلع سپهر خلقت طلوع کرد نور فایض السور و محم  
 بود که اول ما خلق الله و از بعضی اقسام نور خیر الانام علیه الصلوة والسلام جوهر همانند  
 باقوت خضراء که طول آن ده هزار ساله و عرض هزار ساله بود خلق نمود پس بنظر هببت بر آن  
 جوهر تجلی نمود آن جوهر از هببت جلال حق جل و علا گذشت و آب شد بعد از آن با در آن  
 آفرید و آن آب را بر پشت پادشاهان و آن با در آن محط گردانید بر آن آب بجهشتی که او را از جمیع  
 جوانب فرا گرفت و او را نگاه داشته منع کرد از آن نشستن عرش را موجود گردانید چنانکه فرمود  
 و کان عرشه علی الماء یعنی عرش خدا بر روی آب بود بعد از آن حق سبحانه و تعالی با در آن  
 آفرید و بر آن آب که از آن جوهر حاصل شده بود کما شئت ما او را بر هم زده در موجها و رخ و کف  
 در روی آب ظاهر شد و اجرای کف در میان جهان که الحال کعبه معظمه در آن مبارک است جمیع  
 آمد و کوهی از کف در موضع خانه بهم رسید از آن کف بخاری متصاعد شد بمثابه در  
 از آن دو آسمان را آفرید که تم استوی الی السماء و هی فی خان بعد از آن که از آن بر  
 خانه کعبه کشید نامنی و ارمی تا عرفات و از اینجا تا شرق و غربا فان که و الارض بعد ذلك  
 دجها و کعبه را از اینجا ام القری خوانند یعنی مادر همه شهرها و این دحو الارض در بیست  
 و پنجم ماه از الفلك بود چون زمین از آن کف آفریده شدن انموج کوهها پدید آمد و بر پشت

۹۴  
 و در کتب دیگر

و در کتب دیگر

و در کتب دیگر



# عاجز شد منصور در انقی از مکیس

۹۵

منصور

انقی

زمین استوار گردانید

بک بحر بود زاول فطرت که موج ز

بصد از آن زمین را بشکافت و صفی طیف کرد سطریری هر زمین پانصد ساله راه وز  
زمین نار زمین پانصد ساله و چون زمین آفریده شد فرشته بفرستاد از بر عرش تا زمین  
را بدوش و گردن گرفت و دستها بکشد یکی بمشرف و یکی بمغرب رسید از فرشته فرار قدم  
نداشت گاو و گاوین بفرستاد که او را حمل هزار سر بود از فرشته پاه بر کوهان گاو  
نهادند مش خوب فرار نکرد پافوتی از فرودس اعلی بفرستاد و فرمود از میان کوهان او ناگوش  
نهادند تا پاه فرشته فرار گرفت در کتب مبطوره است که خدا بفرستاد پیش چشم آن گاو پشه آفرید  
که آن گاو از بیم آن پشه نمواند حرکت کرد تا فایده داشت خداوند قادر چنین کار و برابر پشه چنین  
مستور کرد قبل از پشه عاجز میشود و هزار مکیس یکی از خلفاء در وقت خطبه مکیس مرو و همان روز  
دماغ او می افتاد و نمیکداشت که دم بر او می نا انکه عاجز شده از سخن فرو ماند گفت منبذام  
منبذام که مصلحت در آن پیش اینها چه باشد بزرگ حاضر بود گفت مصلحت آنکه مثل نوح جبار  
کردن یکی را عاجز کند و از آنچه بنویسند نادم ترا منع کرده غضبناک نماید حکایت کردند  
که ابو جعفر روانی بکروز خطبه میکرد و در آشنای آن ناکاه مکیس برایش نشست و سخت بگریخت  
چنانکه خون از او چکید چند آنکه منصور او را زب و طرد میکرد دور نمیشد بدانند بگریخت  
و هم میوشد در خطبه ایچاز نمود از منبر نزول فرمود و سلیمان اعظم را نزد یک خود خواند و  
ماجرای او باز راند سلیمان گفت نسیبه است از حضرت ربانی باید که منتیبه شده در کارها  
نقطه نمائی و از حال مظلومان تقصیر نمائی منصور بر نشسته بدو از خراسان بیرون رفت  
و ترقب احوال و تجسس اخبار و اشعار میکرد تا گاه نهی پیش او بر زمین نشسته چون بدار  
الخلافت باز رفت کن فرستاد و اعظم را بخواند و حال با و شرح داد گفت با خلیفه بفرماندار  
زندانیان احمد را بهیچ کس مستحضر نکنند منصور حاجب را بخواند و بفرمانده زندانیان فرستاد  
همی همدا به را بایست در ازین سخن چون خواست که بیرون بدار غریزه که در زندان بود

# افرنده شید سیدک و سیدک زبیر کا و فرین

۹۶

در کتب

اواز می شنید که یکی می گفت با ناصر المظلومین و با محبت عود المضطربین بران غرض  
مرد برادید در بند ها که گران و از شدت الحال ضعیف و نزار شده گفت نواز کجائے گفت  
از همدان گفت برخیز که ترا خلیفه میخواهد گفت لعل الله بحدث بعد ذلك امر چون پیش  
منصور بایستاد منصور از او پرسید که نواز کجائے گفت از همدان گفت سبب توجیس گفت  
جلس خود را سبب بمنذام جز آنکه عاملی پیش ما فرستاد و من در همدان خداوند نعمت  
و ثروت بودم و ضعیفی داشتم بیکو و دران ضعیف امر واهی و اخذ و عطا و نعم داشتم هم  
چنانکه بود در خلاف خود دایم مرا تکلیف کرد که این ضعیف بصد هزار دینم بمن بفروش  
فروختم از من در خشم شد و مرا مقید کرد با بیجا فرستاد و ضعیف من بغضب رد گفت  
منصور حاجت گفت که او را نگاه دار و با احسان کن و بفروم و نا غامل را حاضر کند  
و گفت همدان برادید برداشند و خلعت بیکو او را پوشاند و چون حاضر شد  
همدانه را حاضر نمود گفت ضعیف را با نوحواله فرمودم و ولایت همدان بنودادم و حکم  
نوبر غامل نافذ گردانیده تا هر چه نوحواهی با و کنی و از خزانه سی هزار دینار اخراجات  
راه بنورساندا فرد گفت ضعیف خود قبول کردم اما همدان مرا حاجت نیست و غامل  
را عفو کردم و سی هزار دینار خلیفه را بر غامل بخشیده منصور چون این سخن بشنید  
بکبر کرده بود برخواست و بنشین گفت هر لطف که با تو کنند سزاوارتر بجای از این  
که مورد مکس و جن و انس را برای چون تو کسی بر من کارند و ترا در هیچ محنت بلبس  
نگذارند که هرگز از تو بیکو سبقت نزنند بدو و اگر بمنز و غافل تر نشند باز ام بر سر سخن قوام  
کا و راجه فرار نبود سنک بیافزید هفت برابر آسمان و زمین و قوام ان کا و بر و فرار گرفت  
وان همان سنک است که لغمان میگوید با بنی انما انك مشغال حبه من خردل منكر فنه  
صغره و سنک راجه فرار نبود ماهی بیافزید وان همانست که بان فسم باد کز ن والکلم  
و ما بنظر نون عربی ماهی را گوید وان سنک بان بزرگتر بر پشت ماهی نهاد کعب الاحبار  
گفت بگوزن بلبس بیامد و ماهی را گفت هیچ دانه که بر پشت نواز ز منبها و حیوانات چه نهشتا

در کتب

و کوهها

# اعظم نور صدقه مؤمن از کوهها و غیر آنها

۹۷

و غیر اینها

است اگر خود را بجنبها هم رنجته شوند ماهی قصد کرد که حرکت کند خدا بعتقا جانور ترا  
بیا فرید نادری بینی او رفت و او را سخت برنجاند خدا بعتقا فرمود تا اینجا نور پیر و راند و  
برابر آنها می نشست هرگاه که همت آن کند که حرکت نماید اینجا نور در او نگیرد ماهی از ترس  
آن تواند حرکت کند آنها می برآیند و آب برآید و ناد برآید و حرکت کند

جهان بر آب نهاد اسب زنده برباد	علام همت آنم که دل بر دست نهاد
--------------------------------	--------------------------------

چونکه زمین افریده شد مانند کتی در آب میخسند خدا بعتقا کوهها را افرید و میخ زمین  
کرد چنانکه گفت و الحبال و ناد او کوهی عظیم بیا فرید از ترس و میخ کوه بگرد همه عالم  
و از افاف گویند و از همان است که خدا بعتقا بدو قسم یاد کرد که نوالقوان المجید سبزه

اسمان از	سبح عطار گوید	رنك انت
----------	---------------	---------

هوجره هست از پشت ماهی تا بماه	حمله ذرات بر ذرات کوا
بسی خاك و بلندت فلک	دو کواه مطلق ابد يك بیک
کوه را منج زمین کرد از نخست	چون زمین را روی از دست داشت
عرش برآیند آب اندر هواس	بگرد از آب هوا جمله خداست
ای در بغا هیچ کس را نیست تاب	دیده ها کور و جهان پرفنا تاب

الن بن مالک الانصاری روایت کرده که چون خدا بعتقا کوهها بیا فرید و درستان  
از آن نجات کردند گفتند باری خدا یا از او سخت تر افریده گفت آنش که آهن و سنگ  
را میگرداند گفتند از آن عظیم تر هیچ افریده گفت آب که بر آن غلبه میکند گفتند از  
آب عظیم تر چیزی افریده گفت خاك که بر آب غلبه میکند گفتند از خاك عظیم تر چیزی  
افریده گفت باد که بر خاك غلبه میکند گفتند از باد عظیم تر هست گفت صدقه بنده مؤمن  
که بدست است هد چنانکه در سب را از آن خبری نباشد که آنرا هیچ ضایع و برین  
و مضیل تواند کرد و اندک آن بر تر که کوه در آخرت باور نماید که هیچ الله الزا و بر  
الصدقات خبر الصدقة ما یسقطها ایمنه ولا یعلم ثمالة انی ما فی ذخاير الواعظین

اعظم نور صدقه مؤمن از کوهها و غیر آنها

امد سلبین جن بعد از حرکت از زمین

در حدیث

اِذَا اخْبُرَ كَرِيْمٌ خَدَاوَنَدَنِيْنَ كَبَرًا لَّا رَدَّ رَوْفٍ فَيُخَالِطُ الرِّجْلَ الْخَضِرَ  
 مرحوم علامه مجلسی در غار شکار از محمد بن ابیطالب موسی از مفید علیه الرحمه از حضرت  
 صادق روایت کرده که چون حضرت حسین از مدینه حرکت کرد اقوام بیشتر از مسلمانین جن  
 بعد از آن حضرت آمدند و گفتند یا سیدنا نحن شبک و انصارک فرما یا مریک و منادای  
 سید ما ما شبکان و یا ورن توام آنچه در باب شمنان خود و غیر آن میخواهی بفرما ما اطلأ  
 کنیم فلو امرنا بقتل کل عدو لک و انت بمکانک لکفیناک و اگر بفرمائی که همه اعدای ما را بکشیم  
 به آنکه حرکتی که بعمل میآوریم حضرت ایشان را دعا کرد و فرمود او ما فرام کتاب الله المنزل  
 علی جبرئیل رسول الله انما انکونوا بذرکم الموت ولو کنتم فی بروج مشبد مکر شما فو انزلید  
 در قرآن که حق نشاء بر چند من فرستاده میفرماید در هر جا که باشد مرگ شما را در میان بد هر چند  
 بوده باشد در فلان محکم و باز فرمود لیرا الذین کتب علیهم القتل الی مصاحبهم یعنی بگو  
 ای محمد بمنافقان که اگر میبودند در خانه خود البته بیرون می آمدند آنها که بر ایشان  
 کشته شدن نوشته شده بود بگو بخوانگاه خویش و اذا اقمتم عکائے فيما ذابین فی هذا الخلفی  
 المقوس و بماذا یخبرون و اگر من در جایی خود اقامت کنم این مردم با چه چیز امتحان میشوند  
 و آن گروه بیا بهر چیز متحن خواهند شد و من را بگویند ساکنی حضرت بگو بلا و فدا خوارها  
 الله لعل یوم دحی الارض و جعلها معقلا لشیعنا و یكون لهم اما نافی الدنيا والاخران  
 فیر که در کربلا خاص من داشته اند کدام کس ساکن میکند و خداوند از او برگزیده است در  
 روزی که زمین را چنین کرده و آن را پناه گردانید مر شعبان ما را و هشت مقام امن و امان از یزید  
 ایشان در دنیا و آخرت ولیکن شما حاضر شوید در روزی شبیه که روز عاشورا است در آخران  
 روز من کشته میشود و احدی از اهل بیت و اخوان من نایست نماید که قصد کشتن او نمایند و بیا  
 بر اسمی الی برید لعن الله و سر مرا بر یزید لعین می برند پس جماعتی گفتند ای حبیب خدا  
 و یزید حبیب خدا اگر من این بود که طاعت تو بر ما واجب میخالف تو بر ما جایز نیست سوگند  
 بخدا که هر آنکه شمنان ترا از آن پیش که تو سیدی کشیم حضرت فرمود نحن و الله اندر علمهم

در حدیث

## ذکر بیاع اربعه و تفصیلی در هر یک

۹۹

خلا

در هر یک

منکم و لكن ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة فم خدا که قدرت ما برایش  
از شما افزون است لكن میفرماید که هلاک میشو آنکی که انکار بینات نمود و زنده ماند  
آنکی که اقرار بر بینات اوید یعنی که میفرماییم حجت خدا را بر خلق تمام بکنیم

### مفصل در کوفه

### در قضیة اربعه و ذکر تفصیلی در هر یک و افضلیت کربلا از الهنا

قال الله تعالى والذين والذين والزبون وطور سينين وهذا البلد الامين در خصال و روضه  
الواعظین از حضرت رسول نقل کرده اند که فرمود از الله تبارک و تعالی اخبار من کل شیء از  
خداوند متعال از هوشی چهار چیز برگزیده از ملائکه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و مائیک  
را و از انبیاء چهار نفر را از بزرگترین سفیر یعنی چهار برگزیده ابراهیم و داود و موسی و  
و از خاندان چهار فرموده ان الله اصطفى ادم و نوحا و ال ابراهیم و ال عمران علی  
العالمین و از بلدان چهار فرموده والذين والزبون وطور سينين وهذا البلد الامين  
این مدینه است بنون بیت المقدس طور سینین کوفه و هذا البلد الامين مکه و مدینه  
و عوا لمر از فرجه القریه سید عبد الجبار بن احمد بن طاهر طیب الله رسته از ابن عساکر  
روایت کرده اند که روایت حضرت رسول بحضرت امیر صلوات الله علیهما فرمود یا علی  
حقیقتا عرض کرد محبت ما را بر ایمانها و زمین پس اول مکانیک از اسمانها اجابت کرد اسم  
هفتم بود خداوند زینت داد و را بعرض و کرمی بعد اسمان چهارم بود زینت بخشید بیت  
المحصور پس اسمان اول بود بنا و بنا مرتین گردانید بعد زمین حجاز شرفها بالبت الحرم  
پس مشرف فرمود بر بیت الحرم ثم ارض الشام فزینتها ببیت المقدس پس زمین شام اجابت کرد  
زینت داد بر بیت المقدس بعد زمین مدینه مشرف فرمود بفر من پس زمین کوفه مشرف نمود  
بفر نوبا علی حضرت عرض کرد یا رسول الله افریکو فان العراق لمن در کوفه عراق مد فون  
خواهم شد فرمود بلی یا علی تبصر بظاهرها فلا بین الغریبین والذکوات البیض بصلوات

در هر یک از اینها

امیر

# فَضِيلَةُ الْإِسْمَاءِ فِي صَلَاتِهِ

هذه الامنة عبد الرحمن بن ملجم شهيد خواهي شد در بيرون كوفه و مدفون خواهي كود پدر  
 ميان غريبين در مابين نلتها كسفيد ترا خواهد گشت شقي ابن امت عبد الرحمن بن ملجم فوالذي  
 بعثني بالحق نبيا ما عافنا فيه صالح عند الله باعظم عفا بامنه سو كند بخدا و بك كه مرابه بيمبر  
 فرستاد كه بي كند نافع صالح نزد حق تعالي كناهنش از ويتر نيت با علي صد هزار شمشير عراقي  
 ترا باري خواهند كرد و در زمينه غايه الفضل در محبت مكان مصلي مبرو باد مسئله مستحب  
 است نماز در مسجد بجا آورد و افضل مناجد مسجد الحرام است و نماز در آن معادل هزار  
 هزار نماز است و بعد از آن مسجد كوفه و ثوابان معادل است با هزار نماز و مسجد اقصي  
 و نماز در آن معادل است با هزار نماز بعد از آن نماز در مسجد جامع هرويكه كه معادل است  
 با صد نماز و مسجد قبله كه نماز در آن معادل است ببيت و پنج نماز و مسجد باز كه معادل  
 است با دوازده نماز و سنت است كه در خانه خود بركه نماز بجا معين كند و لكن احكام مسجد  
 بر آن خارج ببيت و بر آن افضل است كه در خانه نماز بخواند و افضل آن صند و قخانه  
 است و در روضه الواعظين از حضرت صفاء روايت كرده كه فرمود مكه حرم الله و حرم رسول  
 و حرم علي بن ابي طالب عليه السلام الصلوة فيها بمائة الف صلوة و الدرهم فيها بمائة الف درهم  
 مكه حرم خدا و رسول و امير المؤمنين است يك نماز در آن معادل صد هزار نماز است  
 و يك درهم صدف معادل صد هزار درهم و مدینه حرم خدا و رسول و امير المؤمنين است  
 يك نماز معادل ده هزار نماز و يك درهم معادل ده هزار درهم و كوفه حرم خدا و رسول  
 و امير و يك نماز معادل هزار نماز است

فَضِيلَةُ خُصُوصِ بَكْرِ وَ ذِكْرِ فَضِيلَةٍ فَرِيطَةٍ كَمَا لَدُنَّ مُحَمَّدٍ بْنِ الْهَيْكَلِ كَانِي الْأَنْصَارِ  
 السَّيِّدِ وَ صَفِّ كَبِيرِ الْعِظَمِ فَجَرِ الْأُمُورِ وَ دَخَلَ خِيَمَةَ رَسُولِ كَوْنِهِ

أَهْوَاكَ يَا رَبِّهُ الْأَسْنَارَ أَهْوَاكَ	وَأَزَلَّ عَدُوَّكَ مَعْنَى مَعْنَاكَ
يَا رَبِّهُ الْحَرَمَ الصَّالِحِ الْأَمِينِ لَمِنْ	وَأَقَالَكَ مِنْ أَيْنَ هَذَا الْأَمْنُ لَوْلَاكَ

۱۰۰

و بعد از  
از مسجد  
رسول و كوفه  
معادل ده هزار  
نماز است

فَضِيلَةُ  
خُصُوصِ

## فَصْدَةُ كَيْمَالِ الدِّخْرِ شَافِي

۱۱

دَرْوِشِ مَحْمُود

کمال الدخیر شافی

<p>الْحَالُ مِنْ دُونِ الْحَكِّ وَالْحَاكِي مَنْ لَمْ يَنْقِصْ بِهِ مِنْ تَعْدِمْ مَنَّا كِ نَرَى لِنَوِي بِي سِرَاعًا هُوَ مَرْمَاكِ نَحْطُ أَوْ زَارَ أَتَقَالِي بَلْعَانِ كِ وَقُلْتُ لِلنَّفْسِ بِمَا مَوْلُ بَشَرَاكِ وَقَالِحِ الْحَرِّ مَا جِي كُلَّ إِشْرَاكِ أَوْ طَا أَسَا فِلَهَا مِنْ غُلُوْ أَفْلَاكِ مِنْ أَيْبَاءِ ذَوِي فَضْلٍ وَأَمْلَاكِ مَا وَدَّ حَاهَكَ إِلَّا كُلُّ أَقَاكِ أَنْتَ الشَّفِيعُ لِفَتَاكِ وَتَشَاكِ</p>	<p>اِنْ شَبَّهُوا الْحَالُ بِالْمُسْكِ الذِّكْرِ فَبِهَذَا أَفْدَى بِأَسْوَدٍ فَلْيَ نَوْرَ اسْوَدِهِ إِنِّي فَصْدُكَ لَا أَلُوْفِي عَلَى بَشِيرِ وَقَدْ حَطَطْتُ رِجَالِي فِي خِمَاكِ عَنِ كَمَا حَطَطْتُ بِبَابِ الْمُصْطَفَى آمَلِي مُحَمَّدٌ خَيْرُ خَلْقٍ اللَّهُ كُلَّهُمْ سَمَاءً بِأَخْصِيهِ فَوْقَ السَّمَاءِ فَكُمُ وَنَالَ مَرْبِيَّةً مَا نَالَهَا أَحَدُ بِأَصْحَابِ الْجَاهِ عِنْدَ اللَّهِ خَالِفِي أَنْتَ الْوَجِيهَ عَلَى رَغَمِ الْعَدُوْ أَبَدَا</p>
---	---

فَاللَّهُ نَحْطُ وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمَّا دَرَوْضَةُ لَوَاعِظِينَ كُوَيْدَ  
وَمَكَّةَ أَشْرَفَ الْبُلْدَانِ وَافْضَلَ الْبَطَاعِ وَأَوَّلَ أَرْضِ ظَهْرٍ عَلَى وَجْهِ الْمَاءِ مَكَّةَ أَشْرَفَ بِلَادَ  
وَافْضَلَ بَطَاعِ وَأَوَّلَ رَمِيْنِ اسْتَبْرَأَ بِرُوحِ ابْ طَاهِرٍ شَيْدِ خَدَاوَنْدِ مِغْفَرٍ مَا يَدَانِ أَوَّلِ بَيْتِ  
وَضَعِ لِّلنَّاسِ لِلدِّمِكِ مَبَارَكًا وَچُونِ خَدَاوَنْدِ طِبْنِ مَكَّةَ رَادِرِ رُوحِ ابْ أَفْرِدِ سَاهِرِ  
أَرْضِيْنِ رَابِعًا زَانِ مُنْبَسِطِ كَرْدِ چَانَكِ فَرْمُودِ وَالْأَرْضِ بَعْدَ ذَلِكَ دُجْنِهَا وَازِاجِلِ فَضْلِهَا  
مَكَّةَ أَنْكَرَ حَرَمِ خَدَاوَنْدِ مُتَعَالِ وَمَوْلِدِ خَيْرِ أَوْلِيْنِ وَآخِرِيْنِ حَضْرَتِ مَحْمُودِ مُصْطَفَى وَمُنْشَاوِ مَبِشْ  
اِنْ بَرَزَ كَوَارِ وَاحْتَبَلَا دَاسْتِ بِلَاخْتَابِ مِفَاتِلِ بِنِ سَلْمَانَ كُوَيْدِ چُونِ حَضْرَتِ رُسُولِ بَسْمِ  
مَدِينَةِ هَجْرَتِ كُوَيْدِ بَيْنِ مَكَّةَ وَمَدِينَةِ دَرْمَنْزِلِ حَجْمِ نَزُولِ جَلَالِ فَرْمُودِ مَوْلِدِ خُودِ وَآبَاءِ كُوَارِ  
خُودِ رَادِرَانِ مَكَانِ شَرْهَفِ مُنْذَرِ كَرِشْدِ مُشْتَاكِ مَكَّةَ كَرْدِ پَنْدِ جَبْرِ شَيْلِ نَارِ شَدْ عَرْضِ كَرْدِ  
اِنْشَاكِ اِلَى بِلْدِكِ وَمَوْلِدِكِ اِيَابِهِ بِلْدِ خُودِ وَمَوْلِدِ خُودِ مُشْتَاكِ مَبِشْوَ حَضْرَتِ فَرْمُودِ بِلِ  
جَبْرِ شَيْلِ كَهْتِ خَدَاوَنْدِ عَزَّ وَجَلَّ مِغْفَرٍ مَا يَدَانِ اَللَّهُ فَرَضَ عَلَيْكَ الْفَرَانَ لِرَادِكِ اِلَى مُتَعَالِ  
بَعْنِ رَدِ خَوَاهِدِ كَرْدِ بَسْمِ مَكَّةَ وَرُودِ اِزْنِي زَهْرِ كُوَيْدِ كِهْ پَنْجَرِ خَدَارِ دَرِ خُورِ وَرُودِ رُوحِ

## فصل خصوص بکرمعظمه

۱۰۲

توبه

فصل در بیان  
ظواهر و مخفیات

را حله خود ندیده که بمکه خطاب کرده مفرمود و الله انک الحزب رض الله واحب رض الله الی  
ولولا انی اخرجت منک ما خرجت سوکند بخدا که توبه برین زمین خدا و محبوب برین رض  
بشمن و اگر از توبه اخراج نمیشد با اختیار خود از توبه روز میامدم و سید رضی الدین علی بن  
طاوس رضوان الله علیه در فلاح السائل در باب قبله گوید رابضی الاحادیث الماثوره ان  
الله تعالی امر آدم از یصلی الی المغرب و یوحا بمصلی الی المشرق و ابراهیم بجمعهما و هی الکعبه  
در احادیث ماثوره دیده که خداوند متعال بادم امر فرمود که بشو مغرب نماز بکند و نوح  
را فرمود بمنش شرق و ابراهیم را فرمود که آنها را جمع کند که کعبه است و چون موسی را مبعوث  
نمود امر فرمود که دین آدم را احیاء کند و چون عیسی مبعوث نمود امر فرمود که دین نوح را احیاء  
کند و چون محمد را مبعوث نمود امر فرمود که دین ابراهیم را احیاء کند فالکعبه قبله لمن کان  
فی المسجد الحرام و المسجد قبله لمن کان فی الحرم و من کان فی الحرم قبله الحرم و من کعبه قبله است  
از برای کعبه در مسجد الحرام باشد و مسجد قبله است بر کعبه که در حرم باشد و انکه در  
خارج حرم باشد قبله اش حرام است و اهل عراقی متوجه میشوند بشو رکن عراقی که حجره  
در آنجا است و اهل یمن بشو رکن یمن و اهل مغرب بر رکن غرب و اهل شام بر رکن شامی و بعضی  
لاهل العراق ان یبنی سراً و علناً و لیس لیس هم ذلك و سراً و اهل عراق که اندک  
بنیاس کنند و این را برای غیر ایشان نیست و تفصیل فضیلت مکه و شرح کرامات امکان  
شریف را در مجلد اول و فایع الایام در سیم شعبان ذکر کرده ام و در این مقام باین مقدار

اکفارفت اما فضیله فی نظر بطور اجمال  
موجوه فیه  
که ما شاهی فامحمد علی بجهت اطیب الله رسمه در مقام الفضل گوید سئوال مفیده فراموش  
و بردن حجر البجریان نماید با اصل حجر و اینکه در این از منبر چه قدر است جواب مراد از حجر  
بفتح حاویم حجر الاسود است و مراد از حجر بفتح حاویم و لا یست بجرین است و مجلد ابن حکایت  
است که در سنده است هفتاد و هشت جمعی در کوفه بهم رسیدند و معروف بفراموش گردیدند  
و رئیس ایشان شصتی بود که اظهار عبادت و زهد می نمود و زینبیل می یافت و با فدا می کرد



## ذکر فضیلت ائمه

۱۰۳

در کتب معتبره

در کتب معتبره  
در کتب معتبره  
در کتب معتبره

و مردوا با ما من اهل بیت میخوانند تا آنکه جمعی تابع او گردیدند و امرش در حوالی کوفه شهر  
پافت پس در ستم هشتاد و شش شخصی از فرامطه معنی بایه مسجد جابیه بفتح نون و جیم  
و باء در بحرین بهم رسید و جمعی از اعراب و فرامطه با او متفق شدند و خروج کردند و اهل مدینه  
را بنصف آوردند جمع کثیر را کشتند تا سواهی بصره رسیدند پس معتمد بالله عباسی  
عباس بن عمر و غنوه را با جمع کثیر بدفع ایشان فرستاد و میان فرقهین جنگ عظیم  
افتاد و عباس و غنوه را با جمع کثیر بدفع تمام لشکر او را کشت و سوزانید و عباس را  
مروض کرد و مقدمه را بعضی خلیفه رساند و در هشتاد و نه بلد شام را منصرف شدند و در  
سبصد و یک ابو سعید را در حاکم بعضی از خادمانش کشت و بعد از آن پیش ابوطاهر را  
بجای او نشست و بصره را در نصرت در آورد و همچنان بر فساد و هتک قتل مشغول بودند تا شصت  
هفته و در آن سال حجاج بسلامت می رسیدند با منصوب دلی که ناگاه ابوطاهر و زبیر  
بمکه رسید و اموال حجاج را غارت کردند و هم را بقتل رسانیدند حتی آنکه در میان مسجد الحرام  
و اندرون کعبه خورجاک ساخت و حجر را حجر فرستاد پس امیر مکه ابن مغارب با جماعت  
اشراف بیرون رفتند با او جنگ نمودند و او تمام را بقتل رسانید و در کعبه کشتن  
نیز بنام فرستاد که ناودانرا بکشد و انتم خاص افراد مرد و بسیار از کشتگان را بجاها زنده ریخت  
و تخته را در مسجد بدو غسل و کفن و نماز در زیر خاک کرد و پیراهن کعبه را گرفته بر اصحاب  
خود قسمت نمود و خانهای مکه را غارت نمود و برگشت پس امیر بحکم ترک که امیر بغداد بود  
بود از برای فرامطه بجا هزار دینار متقبل شد که حجر را رد کند و قبول ننمودند و در  
سنه یوم و ابوطاهر کشته شد و قریب بیست و دو سال حجر در نزد فرامطه ماند و در  
انتهای حجاج از برای طواف اعتبار جگه حجر میگردند پس از انصاف ابن شبر فرمطی  
که از خواص ابو سعید بود بمکه فرستادند و ابن انبر در کامل التوابع ذکر نمود که حجر را  
با ستم عاصم بن عبد الله صاحب فرقه اربال نمودند و او را از کوفه بردند و در  
مسجد کوفه انجمند که مردم از او دیدند و در نیم ذی القعدة با دی الحجه سنه سبصد و

تاج الملوک

۲۷۸

تاج الملوک

و نه بکند و بسند و بجای خود منصوب کرد بد و حضرت امیر المؤمنین در جمله اخبارات  
غیبیه اشاره بان نموده چنانکه در شرح ابن ابی الحدید و غیره مذکور است قوله فی الخطبة التي  
بذكر فيها الملام وهو يشير الى القرامطة يتخلون لنا الحب والتو ويضمرون لنا البغض  
الغلا وفي هذه الخطبة قال وهو يشير الى السار من التي كان يستند اليها في مسجد الكوفة كان في  
بالجرا الاسو منصوبا هنا بمكث ههنا برهنه و اشار الى البحر ثم يعود الى ماواه و ام مشواه  
و وقع الامر في الحجر على ما اخبركم الله و جهه اني و كوند که چون حجر را از مکه بردند در زیر  
ان چهل شتر مردند و بعضی سببند و بعضی با قصد نیز کشته اند و چون برگردانیدند بر پشت شتر  
لا عمریه بود که در زیر آن فرید شد و در کرامات حجر نوشته اند که در آب فرو نمبرد و با شتر کرم  
نمیشود و بعضی نیز از پیغمبر روایت کرده اند و از حضرت رسالتشاه ۲ مر و بست که نازل شد حجر  
الاسود از بهشت در حالتی که سفید بود از برف پس سپاه کودانید از کافران بنی آدم و از حضرت  
صادق مر و بست که حجر اول ملک است که در روز اخذ میثاق بر روی بیت خدا و بنویسند محمد  
و وصایای علی ۳ افراد کرد پس حضرت او را برگزید و میثاق را مانند لغه در دهان او گذاشت  
و میباید در روز قیامت از بایه کوبار چینی بنیاد که شهادت دهد بر هر کس که نرد او آمد و  
میثاق را حفظ نموده و عامه و خاصه بطرف منعقد روایت کرده اند که روزی عمر را نام خلافت  
داخل مسجد الحرام شد و نزد حجر رفت و گفت اگر نه این بود که پیغمبر خدا ترا بوسند مر و بست  
زیرا که ضربه و نفی غیر است در انوقت حضرت امیر المؤمنین ۴ حاضر بود پس خطاب به عمر نمود  
که مر یا عمر بل بضع و بضع یعنی ساکت شو ای عمر بلکه حجر ضربه و نفع می رسد اند عمر گفت ای ابو  
الحسن این را از کجا میگوئی گفت از کتاب خدا که میفرماید و از اخذ زبک من می رسد ادم نا احرابه  
چون حضرت ادم را افزود و دست خود را بر پشت او کشید و روزی در زیر او را از پشت او  
و از ایشان افراد گرفت بر روی بیت خود پس افراد ایشان را در کافک نوشت و حجر را دو چشم و دو  
زبان بود و با او نمود دهان را باز کن و او دهان را گشاد و ان نوشته را در دهان او انداخت  
و گفت نوشتا شد با ش در روز قیامت بر جماعتی که وفایان عهد کنند پس حجر ضربه و نفع می رسد



# فصل فی مدینه نوره

۱۰۶  
مدینه نوره

وَاحْلِلْ عَلَيَّ حَرَمَ الْبُيُوتِ وَاسْجُرْ فَهَذَاكَ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ سِرِّرَهُ وَحَلَّتْ دُحَى ظِلِّهِ الصَّلَاةَ ثَمَّتْ نُورُ حُجَّتِهِ فَأَرْتَقَى مَجَارِزَنَا	بِحَاجَةٍ مِنْ جُورِ الزَّمَانِ الْمُسْكِرِ كَشَفَتْ غِطَاءَ الْحَقِّ لِلْمُسْتَبْصِرِ أَفْقُ الْهَدْيَانَةِ بِالصَّبَاحِ الْمُسْفَرِ شَرَفًا عَلَى الْفَلَاحِ الْأَيْمَرِ الْأَكْبَرِ
---	---

## ملا محمد الحرم حجازی کو بند

باب مدینه است بن حوکر خاکر اید بوی بادش نیم مشکنا ایش زلال جان فرا جانها فدا کرده رسد هر طوافش و سپهر سر چشمه ان حسن اگر خواهی که بایه زودتر سلطان افلک و فاشاه سر بر اصطی کافی الوری هادئ السبل ختم اولو العزم	با صاحب باغ ارم با عرصه و مر الحبان خاکش بود کحل جلاد و دینه اهل عبا فرش مطافش کرده بر مرغار قدحی آسپا نار و صفتها البشر مرکب نهمت کن بران سرد فر صدف و صفاسر هائیه امن و مانا مشکل کشتا جز و کل فرمار و ۴ انرجا
--	---

مرحوم فاضل نور الله شوشتری در مجالس المؤمنین گوید که مدینه طیبه در قدیم الایام  
نام او بزرگ بود و رسول الله ان بلد را مدینه طیبه خواندند و در عجاایب البلدان میطور  
است که از خواص مدینه طیبه است که غریب بدان جا چون رسد بوی خوش بشود و عطی  
در آن شهر بیشتر بوی و هدایا مواضع دیگر و در ریاض الجنه گوید و از خواص اشهر آنکه چون  
در او نزدیکند عرف خوشبو از مردم حاصل شود و در مروضه الواعظین از حضرت صادق  
روایت کرده که چون دجال خروج کند جائه نمیند مگر آنکه داخل پیشوا الامم و مدینه  
که برود و از آنها ملکی موکل است که حفظ میکنند و در زمین را از طاعون و دجال و غیر  
از آنحضرت روایت کرده که ثمان فی المدینه نصیر الله فی الامنین یوم القیمه هر که در مدینه بمیرد  
روز قیامت خداوند او را در امنین مقبوض کند

نصیر الانام یصح و خدا را غلظت الفیض شیخ الامیر ابو الفتح  
مجتهد در فقه مصری شیخ ابوبکر

## خدا را عز و علا و آغا الفین

۱۰۷

در فتح  
 نصرت  
 ملائک الوهاب  
 علیهم السلام

<p> اجهد فديك في المسير وفي السير  والظرف حيث ترى منظرًا  وادي بناء إلى حي أمر القرى  منشأ فاحد بك في عقر السر  شرب على الأفان نورًا نورًا  مذ كنت في ماضي الزمان ولا  وترفت في منهي شرف الدر  أعلى علا منها وأشرف جوهر  مع ما تؤمل في العتبة أن تر </p>	<p> باسائر نحو الحجاز مشمرًا  فالفسد حيث النور في ساطعًا  فت بالنازل والمناهل من لدن  وتوخ آثار النبي فصع بها  وإذا رأيت تحايط الوحي البق  فأعلم بأنك ما رأيت شبيهها  ولقد قول إذا الكواكب أشرفت  لا تغري رهوا فارت محمدا  نلتا به ما قد رأيت من علا </p>
--	---

در ریاض الجنة گوید که سید سند نعمه الله جزای برهه نوشته اند که در سنه هجری  
 وفود و پیغمبر مشرف شد و مردم مدینه مشرف را دید که ائمه بقیع رایه نقبه و خوف  
 از حال الفین زیارت کردند سبب عدم نقبه مردم را از یکی پرسید گفت بکمال پیش  
 از این علماء مدینه کتابخانه بقیع را خراب کردند و جمیع کتابها را بیرون آوردند از  
 اینجمله کتاب فراری یافتند از شیخ مضدرة و دولعن اول و ثانی و ثالث و رابع و محتسب  
 بود پس جمع شد بر پیش قاضی آمدند که فتویٰ بدهد نافیه بقیع را خراب کنند قاضی جواب  
 داد که این قبیله را هر روز بر بالای قبر پدرش عباس خست است من قادر بر هکذا  
 از علیم علماء آمدند که قاضی راضی نشد اجتماع کرده با سلا مبول رفتند تا از اجماع  
 بهدم ان اساس شهرت حاصل کنند چون بد انجار رسیدند سلطان محمد خان خوندگار  
 منازل عالی مرتبه آنها نصیب نمود و احترام تمام نسبت با ایشان بعمل آورد و چون روز جمع  
 شد روز بر خود امر کرد که با ایشان بگوید که اعلم خود شما را از تره نماز جمعه مقدم دارند  
 ایشان بیک از خود شما را که اعلم و شافعی مذهب بود مقدم داشتند و سلطان با او  
 افتد اگر چون این بی بین بفراشت رسید بسم الله را ترك کرد بعد از فارغ شدن از نماز



# روایات نورالدین محمود شهباز شهاب

بودند

۱۰۹

نورالدین محمود

جماعت و صبا ام ابام مواظبت نمود بدل صدقات بار بار حاجات و ارامل و مساکین  
 و اشتغال فی نبش سداب من هذه الدار و اخراج ثرایه الى اقصی البقیع فی الخلوات و خفی  
 سر دای از همان خانه بسوی مطهر بجهت مزبند و در خلوات خاکی از ابا فضا بقیع نهل  
 میکردند فلما فرما من الضیغ الشریف من الله علی عبد الملك العادل نور الدین محمود  
 الشهد من ارای فی لبنة واحدة ثلاث مرات رسول الله صلی الله علیه و اله بقول له  
 و چون بصریح مقتدر نزدك شدند خداوند بیدار خود ملك عادل نور الدین محمود شهد  
 منتهج بهای که در يك شب سمر شب حضرت رسول در وافر دید که فرمود یا نور الدین  
 انك من هذين الرجلین و قد راها و عرفهما فی منامه ای نور الدین مرا از این دو نفر خاص  
 بكن و ابتنا اراثة کرد و نشان داد پس هر اسان و برسان از خواب بیدار شد و زو و جمال  
 الدین جواد محمد موصی را طلبید و رؤیا بیان کرد و گفت باید در مدینه امر عجیب و جبر عریبی  
 اتفاق افتاده باشد و زبر گفت لبس لیل احد سواك فاكتم امرك و باید در لعیناك و سر هده  
 الشاعر بدلتك از برای این امر جز تو کسی نیست امر خود را کتمان بكن و در باب اخوت خود  
 بظلم و همین ساعت بسوی مدینه حرکت بنما در همان شب و شاه و وزیر با بشت نفر خواص خود  
 مختص کردند و قدموا المدینه علی حین غفلة من اهلیها البسجیر و التزویر و بخیبر بمدینه  
 وارد شدند که از رؤیا نصیر بفرمودند و پادشاه زیارت کرد و در روضه مطهره نماز کرد  
 و از خواب خود منبجه بود فی لیل صبح و صوله ارضت السماء و ابرفت و ارجحت الارض باسرها  
 و کادت نزول الجبال الراسبات عن موضعها پس شب حصول پادشاه فاکاه و عدد و بر و ظاهر  
 شد و مقام زمین بر لوله آمد و نزد يك شد که کوهها محکم از جا خود کنده شود و چون صبح  
 شد منادی پادشاه ندا داد ان الملك قد انى البقیع صلی الله علیه و اله را اثر و بخیبر انیر  
 علی الکبیر و الصغیر و الفقی و الفجر خاریا فالحدز فالحدز من المتأخرات بها الناس پادشا  
 زیارت قبر حضرت رسول مشرف شده و بر صغیر و کبیر و غنی و فقیر اهل مدینه بخیرات  
 و احسان خواهد نمود مبادا کسی تخلف بکند و حاضر نشود فانوه زمار مرا و هو عند النظر

نورالدین محمود

# فضیلتِ خیرِ کوفه از بیاضِ اربعین

۱۱۰

در روز نهم

بنام پر اهل مدینه کروه کرده آمدند و او بدشت با ایشان نگاه میکرد و اعطاء می نمود تا همه  
 با خر رسید و آن دو نفر مرد اشقر را که حضرت پیغمبر در رویاء نشان داده بودند بد گفت  
 ایا کسی مانده که از عطای ما نگیرد یکی گفت لم یبق احد سو رحطین صالحین صائمین الذین  
 ملازمین الصلوات مکثین علی المأویج والمجرات کئی غمانه مکر و نفرمده صالح دائم الصوم  
 ملازم الصلوة مطیع احسان و خیرات گفت ایشانرا نیز بنیای و رید فلما مثلاً بین بدیم فاذا لهما بئسک  
 الصفة القی راهافه المنام و چون حاضر شدند به همان صفیافت که در رویاء دیده بود چیزی  
 بدیشان داد گفتند من علی کفایه ما کفایت او خود داریم از حال ایشان پرسید حضرت و انکند  
 بفرمود نگاه داشتند فضیله الی منزلها فلم یفرقه غیر مصطفین و محلا بین لأخراج الثواب درهم  
 لا یخصه و حصیر و خود بمنزل ایشان برت دهد و فرات و در محلا فی از برای نقل ثواب می راهی  
 است بشمار و یک حصیر چون حصیر را برداشتند در زیر اسراده دید بوی فراطه حضرت  
 پیغمبر آرد بدن این حال بر باد شاه و حصار و عت هراس مشکو گرد بد خاسته ها اعظم سبنا  
 فاعرفا انهما نصار فدار غیمهما المملک و الفسیر بکثرة الأموال و بعضوهما فی نجه الحجاج  
 لبقلا الیها النبی صلی الله علیه و اله پس اند و نفر را سبناست عظمی کرد و ایشان اقرار  
 کردند که باد شاه اندلس و قسیر نصایر ایشانرا با مال کثیرا نفاذ داشته و در نجه حجاج فرست  
 که بدن حضرت رسول را بسو ایشان نقل کند باد شاه سبنا امدا از اول بجهل آورد کردن  
 ایشانرا بود و در آخر روز بدین شخص شخص ایشانرا سوزانید و امر بجهل خندق الی ما حول الحضر  
 الشریفه و اذاب النحاس و الحدید و الرصاص و اجراه به حتی بلغ ارتفاعه علی وجه الارض و امر  
 کرد خندق در اطراف حجره شریفه حفر نمودند و من و اهن و سب کد احمر بدایتا رنجند تا بحد

در روز نهم

## فضیلتِ خیرِ کوفه

و چون رسید مهمک مصنف نیز در بعض المصاب از نهد پ زابی بگو حضرت از او  
 با فرستاد الله علیه روایت کرده که کو بد عرض کردم با حضرت که ای الباع افضل بعد حرم  
 الله و حرم رسول بعد از حرم خدا و رسول کدام بقدر افضل است فرمود الکوفه یا ابانکیر



## فَضِّلَتْ مَسْجِدَ كُوفَةٍ

۱۱۱

وَمِنْهُمُ

هي الزكوة الطاهرة فيها فور النبئين المرسلين وغير المرسلين والاصياء الخبيثين  
كوفه يا ابا بكر كه بغير زكوة طاهرة است و در است فور انبياء و مرسلين و اولياء  
و فيها مسجد السهل الذي لم يبعث الله نبيا الا وقد صلى فيه و در انجا است مسجد سهل كه خلد  
هيچ پيغمبر را مبعوث نكرده مگر انكه در او نماز كرده و عدل الهي در انجا ظاهر خواهد شد  
و قائم بعدل بعضي حضرت جنت عجل الله فرجه انجا خواهد بود ايضا در رايض از نهديب حضرت  
باقر روايت كند كه فرمود لو تعلم الناس ما في مسجد الكوفة لاعدوا له الزاد و الراحلة من مكان  
بعيد اكر مردم بدانند كه در مسجد كوفه چه فضيلة هست از راه دور بازاد و راحله از براي ان  
مياهند بدرستي كه يك نماز فرضه در آن معادل پنج و نماز نافله معادل يك غمزة است و از  
حضرت امير منقول است كه فرمود النافلة في هذا المسجد تعدل عمرة مع البقرة و الفريضة  
تعدل جمعة مع النبي و نافلة در اين مسجد معادل غمزة است بار رسول خدا و فرضه معادل يك حج است  
با المحض و قد صلى فيه الف بقرى و الف وصى و هزار پيغمبر و هزار وصي در انجا نماز كند  
و حضرت عثمان فرمود ما من عبد صالح ولا نبي الا قد صلى في مسجد كوفان هيچ نبي صالح  
و پيغمبر نبوده مگر انكه در مسجد كوفه نماز كزاده حتي حضرت رسول كه در شب  
جبرئيل عرض كرد يا رسول الله ابا مني اني كجا هيقي اين ساعت در مقابل مسجد كوفه ميايشي  
فرمود ارحني لعل استبان بما كه بروم بدا انجا و در ركعت نماز بخوانم جبرئيل استدل  
كرده ما دون كرد بد و از ميمنه لر و ضنه من رايض الجنة و ان وسطه لر و ضنه من رايض  
الجنة و ان مؤخره لر و ضنه من رايض الجنة و ميمنه و وسطه مؤخران مسجد هر يك روضه  
است از رايض جنت و يك نماز فرضه معادل هزار نماز و نافله معادل پانصد نماز  
است و ان الجلوس فيه بغير تلاوة و لا ذكر لعبادة و نشستن در انجا بدون تلاوت و ذكر  
عبادت و لو علم الناس ما فيه لاعدوا له و لو حبوا و اكر مردم بدانند چه فضيلة و اجر  
هست در انجا هر انكه بر روى خود دست و شيكه بدا انجا ميرود و در حديث مفصل كه در  
نظم روايت كرده مذکور است كه از حضرت صادق پرسيد بايستد فابن بكرون دار المهدى

فَضِّلَتْ مَسْجِدَ كُوفَةٍ

## خریدن حضرت ابی‌طالب و امیر المؤمنین علیه السلام

۱۱۲

و یجمع المؤمنین ای سید من خانه حضرت مهدی عجل و محل اجتماع مؤمنین کجا خواهد بود  
 فرمود دارالملک الکوفه و مجلس حکم جامعها و بیت مال و مقسم غنایم المسلمین مسجد  
 السهل و موضع خلوات الذکوات البیض من الغربین پناه تحت انحصار شهر کوفه و مجلس  
 مسجد جامع کوفه و محل بیت المال و قیمت غنیمتها مسجد سهله و موضع خلوتش محض شریف  
 خواهد بود مفضل پرسید ای مولای من همه مؤمنین در کوفه خواهند بود فرمود ای والله  
 لا یبغی مؤمن الاکان بها احوالها بلی والله هیچ مؤمن نباشد مگر اینکه در کوفه یا در حواله  
 کوفه باشد و لیکن بجای فرس منها الفی درهم و در ازمان قیمت مکانیکه اسب ببندند  
 دو هزار درهم خواهد بود و وصعت کوفه بقدر هجده فرسخ میشود و قصرها کوفه بکریه

مغلا فضیل محفل شریف منصل گردد

در ریاض الجنه گوید مرویت اول بقعه که بخدا عبادت کردند در ازیشت کوفه است  
 ملائکه بادم در آنجا سجده کردند و ایضا گوید منقول است که امیر المؤمنین خدیو ما بین  
 خورنق و حجره و کوفه را از دهقانان مجهل هزار درهم و گواه گرفت جمعی را بران کشید و امیر  
 المؤمنین پیغمبرین زمین را با این مال بسیار و کبابی از آن منبر و بد فرمود که شنیدم از رسول  
 خدا که از ازیشت کوفه هفتاد هزار کس داخل بهشت خواهد بود بی حساب خواستم که از ملک  
 من محسوب شوند و گوید که در ارشاد القلوب و فرحة الغریه روایت کرده اند که مرد صالحی از  
 اهل کوفه گفت که من شب را پی در مسجد کوفه بودم ناگاه در پراکه در جانب قبر مسلم استند  
 چون در را گشودند جنازه را داخل کردند و در صفتی که در برابر قبر مسلم است کد اشند یکی  
 از ایشان خواب برد در خواب دید که در شخص نزد جنازه حاضر شدند و یکی بد بگری گفت  
 که بین ما را با او حنا به هست نا از او بگری پرسید از آنکه از صافه بگری که بعد از از صافه  
 بنزد یک او نمیشویم رفت پس بیدار شد و خواب را برای رفیقان خود نقل کرد و در همان  
 ساعت جنازه را برداشند و داخل محفل کردند که از حساب و عذاب بجات باید و نقل کرده  
 اند که رویت امیر المؤمنین در کنار محفل شریف بود ناگاه دید که شخصی بر نافه سوار است

توضیح این حدیث در کتب معتبره

توضیح این حدیث در کتب معتبره

## فضیله ایحیاج بغداد و مسجد ع

۱۱۳

در این شهر

و جنازه در پیش خود گرفته بنویسند میباید چون نزدیک شد حضرت از او پرسید که از کجا میبای گفت از من گفت این جنازه کبک گفت جنازه پدر من است و رد ام که در این شهر دفن کنم فرمود که چرا اوراد شهر خود دفن نکردی گفت پدرم چنین وصیت کرد و گفت مرا در اینجا مدفون خواهد شد که امر بیک شیوند بشاعنا و مثل عدا ریغیر و مضر که در وفیله عظم انداز عرب حضرت فرمود که امر در امپنا بی گفت حضرت سهر مشیر فرمود که والله ان من من حضرت برخواست امر در دفن کرد کوسندان فیزی که در مقبره الصفا است که صفا صفا میگویند فیرا امر داشت

## فضیله ایحیاج بغداد و مسجد ع

<p>بأصاحب القبة البصيلة الخف          زوروا أبا الحسن الهادي فانكم          زوروا لمن يسمع الفوى لديمن          إذا وصلت فأحر من قبل ندخله          حتى إذا طفت سبعا حول قبته          وقد سلام من الله السلام على          ابن أنبيك بامولاي من بلدي          راج يا نيك بامولاي تشفع لي</p>	<p>من زار قبرك واستشفى لديك شف          يخطون بالأجر والأقبال والرف          برة بالفير مملوفا لديمن كفى          ملكتا واسع سبعا حوله وطب          تأمل الباب نلما وجهه وفيه          أهل السلام وأهل العلم والرف          منسكا بصال الحق بالطرف          وكيف من رجب فيك اللهم</p>
---	---

## سید محمد علی شیرازی علیه السلام

<p>این بارگاه کبک که گویند به هراس          آورده گو سواره زرین بر شو عرش          از بک که نوز بار د از او کز حوالش          گفت امغان مرا که بگو این چه منظر است</p>	<p>که اوج عرش سطح حضرت را مناس          کز وی علوشان بشاند بالتماس          خورشید و روشنی کند از پنا افتباس          کز رفعتش نه و هم نشاند از نه فباس</p>
--	---

گفت

# فضیلہ مجاہدین نجف شریف و ثنائی در بحال حضرت امیر

۱۱۴

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

گفتم که عرش نیست ز جاست قلب بگردد	گفتا نمود با الله از این طبع در این
شرعی بکن چهر عرش و چه کریمه نه باها	گفتم بصر حرف زن ای پایه ناست
این نصیر جاه واسطه افرین است	یعنی علی جهمان معالی امام ناس
الحاکم لطف او عمل کمینا کند	ز در ارم التماس طلائع از ناس

در ریاض المصابین از مدینه العلم صدوق علیه الرحمه روايت کرده که از حضرت صادق از  
مجاورت نجف نزد فیر حضرت امیر صلوات الله علیه و نزد فیر سید الشهداء سوال کردند  
انجانب فرمود آن مجاوره لیله عند فیر امیر المؤمنین علیه السلام افضل من عباد سبعه مانده  
عام و عند فیر الحسین علیه السلام من عباد سبعین عام مجاورت یک شب نزد فیر حضرت امیر  
افضل است از عبادت هفتصد سال و نزد فیر سید الشهداء از عبادت هفتاد سال و سوال کرد  
از فضیلت نماز نزد فیر امیر المؤمنین فرمود الصلوة عند فیر امیر المؤمنین علیه السلام  
ما انا الف صلوه یک نماز نزد فیر انحضرت معاد است و نیست هزار نماز

## ذکر قصه مرثیه بن قیس کافر

معلوم نصر الاسلام در دار السلام گوید که قصه مرثیه که چهره در کتب معتبره مذکور شده و لیکن  
در نزد شیعه بر تیره شهرت رسیده که بر احد نجف نیست بلکه که معجزه هست که در شیوع باین  
مرثیه رسیده باشد و حکیم سنائی غزنوی در حدیقه خود باین معجزه اشاره نمود و انرا از مشایخ  
مسلمه شمرده و او در حدود باند شجره بود

خواب و آرام مرثیه و عنبر	کرده در مغز عقل ز بر و زبر
و کذا حکیم فردوسی که در حدود چهار صد هجری بود گوید	
شهی که زد بدوانکشت مرثیه را بلندیم	برای قتل عدو ساختن و الما انکشت
و دیگری گفته است امام کز بدوانکشت	چون مرثیه کافر بکشت و مولی حسین
کاشی املی مخاصر علامه حلی در این باب قصیده مخصوصه سیاحتیه و ملخص این قصیده را عالم فاضل شمس الدین محمد رضوی از علماء دولت صفوی در کتب اجیل المنین فی معجزات	

## تفصیل قصیده بن فیس کافر

۱۱۵

قصیده بن فیس

قصیده بن فیس

امیر المؤمنین از کتاب نبض المؤمنین روایت کرده که شیخ معتمد موقوف شیخ عمران از  
 از بعضی علماء منفذین مفضلان نقل کرده و فاضل محمد صالح حسینی زمره متخلصین کتبی از  
 اهل سنت در کتاب مناقب گفته که ابن فضله با سنانید صحیح ثابت شده و آن حکایت چنان است  
 که آن مرز بن فیس کان رجلاً کافراً له اموال و خدم و حشم کثیره مرز بن فیس مرگ بود کافر و ضابط  
 اموال و خدم و حشم بسیار فدا کرد و مایه فوهمه با ثنه و اجداده و اکابر فوهمه فیلان علی بن ابیطالب  
 قتل منهم الوفا و ریشه با فوهمه خود از اباء و اجداد و اکابر فوهمه مذکور کرد گفتند علی بن ابیطالب  
 از ایشان هزاران کشته از مدفن انحصار سوال کرد بخت اشرف دلالت کردند فاحذره الفی  
 فار من من الرجال الوفا ان ملعون در هزار سواره و چند هزار پیاده با خود برداشت و بخت  
 بخت شافت و لما وصل الی نواحه اطلع اهله فحفظوا و قام الحرب بهم الی سته ايام و چون  
 بمحالی بخت پسند مردم اینجا مطلع شده ناش روز متخص کشند تا آنکه کفار موضعی از حصار  
 بلد را مهند کرد داخل شدند و مسلمین منهم کشند و از خبیث آمد ناد داخل روضه مطهره  
 شد و با بخت عتاب نمود گفت یا علی انت قلت بائی و اجداد و اراد از بنش القبر المطهر  
 که با علی گفتی اباء و اجداد را و خواست که قبر مطهر بشکافد و خرج منه صبیان کانهما ذوالفقار  
 فصر علی وسطه که ناگاه در آنکشت میناک مانند ذوالفقار از قبر بیرون آمد و بر گراوید  
 فقطعه نصفین و صار النصفان من حبه حجر اسود و او را بدو نیمه ساخت و در همان وقت  
 آن دو نصف دو سنگ سپاهی شدند و او را او مرده در پشت دروازه بخت انداختند و پیوسته  
 اینجا بود و هر که زیارت بخت میبامد پاته بران میزد و از خاصیت آن بود که هیچ جنوئی از آن  
 او عبور نمی کرد مگر آنکه بول میبرد بر او پس یکی از جهال آنرا برداشت و برد بمسجد کوفه که او  
 را سه ماه خود کرد و از کتابی که بنامش ای و میباید اشغای بود تا آنکه بمرو را تمام آن سنگ  
 از هم پاشید و مضمحل شد صاحب کتاب مذکور گفته که حدیث کرد از برای من شیخ  
 بوس که از صلح ۴ بخت است که من یک عضو از اعضای آنرا در انظار دیدم و از شیخ عالم  
 جلیل شیخ کاظم کاظمینی نجفی صاحب شرح استبصار نقل کرد که او بسیار بفرین می نمود

## تفسير سلاطين بني فارس

۱۱۶

تفسیر سلاطین بنی فارس  
 جلد اول  
 فصل اول  
 در بیان سلاطین بنی فارس

در حق آنکه این سنک را از نجف بیرون برده بود و میگفت خدا الله من اخرج هذا الملعون  
 من تلك الصبة المقدسة وابطل هذه المعجزة الباهرة خدار سواکذا آنکه را که این ملعون یعنی  
 مرثیه بن فیس را از نجف بیرون برد و این معجزه باهره را نابود کرد و ابصارا از جمل المنین از شیخ  
 الطغیة روایت کرده که گوید لما فوجیه السلطان مراد من سلاطین آل عثمان الی زیارة النجف  
 الاشراف وراى القبة المبارکة من مفلح اربعة فراسخ نزل عن فرس چون سلطان مراد خان از  
 سلاطین آل عثمان زیارت نجف اشرف متوجه شد و فیه مبارکه را از مسافت چهار فرسخ دید  
 از اسب پیاده شد امراء دولت سبب سبب شدند گفتند وفت عینی علی القبة المنورة ارتعت  
 اعضائي بحث لم استطع علی الوقوف علی ظهري چون چشمه فیه منورة ان حضرت افشار بدین لفظ  
 و نوالیم که بر سر اسب فرار بیکم پیاده شدم گفتند راه دور است گفت بکجا بختا فقال بکیم  
 چون مصحف شریف کشودند اول صفحه این بود فاخلع نعلک انک بالواد المقدس طوی بعض  
 طویر ایستاد و بعض دیگر اسوار آمدند تا بروضه مقدسه رسیدند

**تولفتی بکیم چو نیکو سنک از نجف حرامی کنی گفتند**

إنا كنا كالمفسر  
 نرى انما عشي بوايد مقدس

إذا نحن زمرناها وحدها ناسمها  
 ونمشي حفاة في نراها نأديا

رجعا الی الزواجر و چون صندوق مطهر را زیارت کرد و موضع معروف و مشهور در  
 عجم بجای دو انگشت را دید از حکایت می پرسید فضا مرفرا از بر ۴ او نقل کردند مری  
 گفت هذا من موضوعات الروافض ولا اصل له این از اکاذیب افضیه هاست و اصله ندانم  
 سلطان از حضرت علویه کشف صدق و کذب این واقعه را مسئلت نمود و چون روید بگوشت  
 امر کرد زبان این مرد را بریندند و ظاهر اینست که در عالم مقام کذب و عناد ان مرد بر روی ظاهر  
 شد علامه نومی رحمه الله گوید مذاکره شنیدم که چون سلطان با ارکان دولت خویش فیه  
 مبارکه را دیدند یکی از وزیران که در باطن شهر بود پیاده شد سلطان سبب پرسید گفت این  
 بزرگوار یکی از خلفا را شنیدم است از بر ۴ اجلال او پیاده شد سلطان گفت من هم از بر ۴

تعظيم

# ذکر دینیهائی و نجس از سبک بحر العلوم

۱۱۷

برنج

تعظیم و پیاده بشوم یکی از ناصبیان گفت اگر او خلیفه است تو هم خلیفه و وای مسلمان هین  
و احترام حی اتم و اولی از احترام مبت است سلطان منور دشت و بکتاب خدا نفاذ نمود این  
مذکوره امد امر کرد کردن آن ناصبی یازدند و این دو بیت انشاد کرد باین قصه اش را نمود

و تکرر عید الاستیلا از رجاها  
و ان هی لم تفعل برجلها

نواجم نجان الملوك بسایه  
اذا مارا انه من بعد نرجلت

و فایح اهل البیت بد بر روح القدس الملوك کاظم الاثر  
این و بدی را نجس کرده گویند

و جهه دار الملک دور عتابه  
نواجم نجان الملوك بسایه  
و رسل و املاک به قد تو سست  
اذا مارا انه من بعد نرجلت اه

و زر مرند اشمس الغل کتایه  
المرز مع عظم و سع رجا به  
بباطنه ابات و حی شرت  
لذک سلاطین لدیه نذلت

و این حکایت بعضی از علماء متبحرین مضامین از اهل هند در کتاب روح القرآن نقل  
کرده الا اینکه نصیر را سلطان سلیمان منسوب داشته و گفته که امر کرد کردن وزیر از هند  
و باین صفت منوچهر روضه مبارکه شد و در این حال موزب سلطان این دو بیت را به الحسن  
نهای را تراحم اه انشاد کرد و این دو بیت مطرح علماء و شعراء شده و جمعی از فضلا از  
تجسب کرده اند و از نفس تجسب است که سبب سند بحر العلوم مهمل طایر اه گویند

و سعی لکی محطی بلم شرابه  
نواجم نجان الملوك بسایه  
ملک کامیاب لفضل من نهلت  
اذا مارا انه من بعد نرجلت اه

طوف ملوک الارض حول جبابه  
فکان کبک الله بنت عتابه  
اناه ملوک الارض طوعا و امتا  
و مما دنت زادت خضوعا علیک

و ایضا بحر العلوم علیه الرحمه در تشطیر این و بدی گویند

برنج

## ابتدای مسجد اقصی از خیر خداوند

۱۱۸

توضیح

توضیح

تَزَاهِمُ بَيْنَ الْمُلُوكِ بِأَيِّهِ وَتَسْلِمُ الْأَرْكَانُ عَنْ طَوَافِهَا إِذَا مَا رَأَاهُ مِنْ بَعِيدٍ تَرَجَّلَتْ فَإِنْ فَصَلَتْ هَامًا عَلَى هَامِهَا عُلَّتْ	لِيَبْلُغَ مِنْ قُرْبَى لِسِيرِ سِلَاحِهَا وَتَكْثُرُ عِنْدَ الْأَسْلَامِ أَرْجَاحُهَا لِيَبْثُقُوا الْفَرْقَدَيْنِ مَقَامُهَا وَإِنْ هِيَ لَمْ تَفْعَلْ تَرَجَّلْ هَامُهَا
---	--

و تلمذ رشید این عالم فرید فاضل معاصر جناب حاج شیخ عباس قی سله الله تعالی  
 در کتاب هدیه الزائرین گوید که از کلام خام الفقهاء الفخام و شیخ العلماء العظام ضا  
 جواهر الکلام ظاهر میشود که این مطلب در زبانیان معتبر بوده و بسبب آنکه این موضع از  
 غیر مطهر محل بروز معجزه و کرامت صاحبان غیر منور است انموضع را از مکاتبات شریفه  
 این حرم شمرده چنانچه در کتاب لغان جواهر در شرح قول محقق ره و قد یغلط اللغالب القول  
 و المكان گفته که از امکان شریفه انمکانی است که معروف است بدو انگشت در مشهد امیر  
 المؤمنین در نزدیکی سر معظم انحضرت صلوات الله علیه قولش گوید ابضا مؤید  
 معتبر بودن این معجزه با هو است در نزد علماء و فضلا انچه مرحوم نور علی الله در  
 در فیض قدسی و نجم ثاقب و میرزا محمد باقر خوانساری در دروضات الجنات فرمود اند که میرزا  
 محمد تقی بن میرزا کاظم نوآره دخیلی مجتبی علیه الرحمة که از اکابر علماء و در عهد نادر شاه  
 در اصفهان امام جمعه بود ملقب است بالماسی بجهت آنکه پدرش که از اعاظم فضلاء و  
 منقول و با ثروت بود الماسی هدیه کرد بحضرت امیر المؤمنین ۴ درجه دو انگشت نصب کرد  
 که قیمت آن هفت هزار تومان بود و او را الی الآن در همان موضع مذکور موجود است

### فصل خصوص بیت المقدس

در ریاض الجنه گوید که بیت المقدس محیط وحی و محل نطق انبیاء بنی اسرائیل بوده و در  
 اخر الزمان تمام عالم خراب گردد الا مکه و مدینه و بیت المقدس و در قیامت خیر عالم از این  
 موضع کنند و اول مسجد که در عالم ساخته شده این مسجد است و در مقام مسجد اقصی بکشد  
 زمین نیست که در آن پیغمبر نماز نکند باید باشد با آنکه فرشته مقام نکرده باشد و بکشد



# انامر مسجد اقصی از حضرت کلمه

۱۱۹

در مسجد اقصی

بیست و چهار هزار پیغمبر در آن نماز گذارند و حضرت داود و سلیمان و یونس و شعبا و اخیال و عزیر و زکریا و یحیی و عیسی سلام الله علیهم جمله در بیت المقدس و مضافات

## بیت المقدس منوید شده اند ذکر بیست و چهار فصل از حضرت کلمه

در ریاض الجنة گوید و وارد شده است که وحی الهی پیش از بیست و چهار مسجد بدو رسید که اراده من متعلق گشته که بنی اسرائیل را بتلائے مبله سازم اکنون از سر خار می رانم و قبول کنند با غلبه بنی ناطا عون در سه روز بعد از اظفار طاعون را قبول نمودند در آن روز که طاعون بر ایشان نازل کرد انحضرت فرمود تا گفته بپوشند و باز آنان و اولاد در موضعی جمع شد بدعا و نضرة مشغول شدند در آخر همان روز دعا داده و انجماعت منجاری شد انحضرت سر از سجده برداشته مرده رفیع بلبله داد و در همان روز از طلوع مهر تا غروب صد و هفتاد هزار نفر مرده بودند و بعد مرده انحضرت جهت شکر این نعمت بنا گذاشتند که همان موضع را مسجد بنا کنند و قطعه از زمین از مرده بود که راضی نمیشد که داخل مسجد شود داود فرمود اگر خواهی زمین ترا بر از گویند و شتر نموده و ما اخبار انجا بدی ایمن در ارضی بان شد گفت بمقدار قامت من در کرد زمین که تعلق بمن دارد دیوار باید کرد و آن محوطه پر دینار کرد بمن داد ناراضی شوم انحضرت با فور در صد نذر انوجه بودند انمرد دین که مبدل هند پیش داده گفت یا بنی الله عالم الغیب و الشهاده مبدل اند که مغفرت یک جرور را دوست نردارم از گنجهای همه دنیا قصد من امتحان قوم بودند انحضرت اکون بیست و چهار مسجد مشغول باشند که من ارتقا انجور زمین در گذشتم بعد از آن حضرت داود بر بنا و عمارت مشغول شد و چون دیوار بقدر آمد رسید و وحی آمد که اکنون دست از انعام ان عمارت باز دارند که انمسجد با همام دیگری بیست

در مسجد اقصی

## انامر مسجد اقصی از حضرت کلمه خواهد یافت

خارج رین العابدین شهر وای در بنیان السباحه گوید چون سلیمان بن داود بر سر رحله پای عزت نهاد و بر تشریف اولی الحکمه و العلم مشرف و مفتخر گردید و جماعت انس و جان و شیطان

# فی مظهره و انکسره فی باب المقدس

۱۲۰

مظهره

و مظهره  
سال از امام  
مظهره

مظهره

مظهره

مظهره

و غفاربت و ظهور و جوش مطیع و صفاد المحض شدند لا جو در ماه ابان مخصد  
سوی سال از وفات حضرت موسی در گذشت بود که بیت المقدس را با انجام رسانید و در غایت  
وسعت و تکلف و مناسبت و عظمت تمام گردانید می هزاران بار چوب تراش بودند که  
در ماهی ده هزار چوب می تراشیدند هفتاد هزار سنک تراش که سنگها الوان می تراشیدند  
و سیصد اسناد بنا موافق عدد بنایان علمه بودند و هر روز کار می کردند بغیر از میخترین  
و شطابین و چندان زینت و طلا و جواهر و در و کوه و از انواع باقوت و ثوار و  
سوفنهای انوار صیغ نمودند که از لعلخان ان عقل دور بین در جبهه افتاد و صفاد از مخصد در  
شب نار حکم روز روشن داشت بعد از فراغت ان مسجد حضرت سلیمان ع جبهه عظیم نمود  
و احبار یهود و اشراف بنی اسرائیل را جمع فرمود و زیارت می کرد و شکار می کرد و گف که این  
خانه ایست خالصا و مخلصا جهت عبادت حق تعالی ساخته شده است باید که آن روز نماز علما  
رتبانه و طالبان نفع جا و دایه خالی نباشد و تعظیم و تکریم این خانه بر انات و ذکور و زواید  
دور واجب

در مظهره ان رض مظهره  
در بیان التباحه گوید در کتب مؤرخان مذکور است که از از ره الی بزره که طول از صوفی  
و فلسطین است هفتاد هزار میخبر مد فون است و در مدین سی نفر و در دمشق با نصد نفر  
از انبیاء مد خون شده اند و حضرت موسی ع در بیخ فریخی بیت المقدس و جناب عزیر در بیخ  
فریخی و حضرت یوشع در سه منزله و حضرت ابراهیم و یعقوب و اسحق و یوسف و سائر  
علمای در چهار فریخی مدفون شده اند و بر بر مادر عیسی سمیت شرق شهر فریب در روزه  
و حضرت داود طرف جنوب شهر و حضرت سلیمان سمیت مشرق مسجد الفصیه اسوده اند مختل  
که زیارت ایشان موفق شده و سر بر استان ملائک با سبیا ایشان سوژه عموئامرد مشغول  
نوار و همان دوست و سلیم نفس و خوشنوی و از صنایع حسن و خیال برخوردار مدینه  
ماه در ان دیار مکتب نمود و در ان مدت هرگز نزاع و جدال مشاهده ننمود

افکنش فرقه ان کفیه

۱۰۰

شیر الدین عبد اللہ محمد بن سید یوسف بن قاضی

وَلَمْ يَدْنُوهُ فِي عِلْمِهِ وَلَا كَرِمَ  
عَرَفًا مِنَ الْبَحْرِ أَوْ شَفَا مِنَ الدِّمْرِ  
مِنْ نَقْطَةِ الْعِلْمِ أَوْ مِنْ شَكْلَةِ الْحِكْمِ  
لَمْ اصْطَفَاهُ حَبِيبًا بَارِي الشَّيْءِ  
وَاحْكُمْ بِمَا شِئْتَ مَدْحًا فِيهِ وَاحْكُمْ  
كَاسِرَ الْبَرِّ فِي دَاجٍ مِنَ الظُّلُمِ  
مِنْ قَابِ نُوسٍ لَمْ يَذْكُ وَلَمْ يُرْمِ  
وَالرَّسْلَ يُقَدِّمُ مُحَمَّدٍ عَلَى حَيْدٍ  
فِي مَوَكِبٍ كُنْتُ فِيهِ صَاحِبَ الْعِلْمِ  
مِنَ الدُّنْيَا وَلَا مَرَّةً لِمُسْتَمِ  
نُودِيْتُ بِالرُّقْعِ مِثْلَ الْمُنْفَرِدِ الْعَلَمِ  
عَنِ الصُّبُورِ وَسَمَرَاتِي مُكْنَمِ

## حاجی سیدنا صبا کا شیئہ کوید

شیخ اندر ہر ۴۰ ہفتائی ہوگا سود	کہ سودت سربیا روح الامین و کفایت
شب و فصل استھان بر خیز خاوندانک	بی نظار و نو منظر در منظر اعلیٰ
زمین از زیر پانا چند فرقا سما سپر	بکام خاکبان ناکی دلا فلا کجا بنکشا
براق اور انک پش رکڑ جا بر پش	خداک داغ حشر نا ابد برافہ غضبنا
روی پیروز علم اختا بطا بفرور	شد پیغمبر از پیشوا در مسجد اقصیٰ
کشادند در هفت سما بر رو بکر شی	کشد از شرف دامن براوج سدا و طوبی
لھاد فیما چہ بر رکھ امین وحی بدو	هم از نک مانند اندر پیر خند ملک بہما
گرفی جا بر روف شد تارہ نمودند	بصد رباب فوسن ہزار زم اوادنی

قال الله تعالى سبحان الله استعبد لبنا من المسجد الحرام الى المسجد الأقصى الذي باركنا حوله  
لنزيه من باننا انه هو التميع البصير مرحوم فلا فقه الله كاشي در خلاصه المنهج كويد يعنى  
باك مبتدا من از هر عيوب ونقص باك و به عيب استن انكر را كه از رو كرامت بپوش خود را كه  
محمد است در اندك از ساعات شب از مسجد حرام كه بخط است مجرم كه صبح مسجد در روزان  
مكة بعينه بيت المقدس كه ما و را ۴۰ ان مسجد بنيت ان مسجد كه برکت كويد بر كودا كودان كه زمين  
شام است برکت دهن كه از امهبط وحى انبيا و بگو ساجدين و هم برکت دنيا بگرفت انهار و انبياء  
و نبيا و ثمار و فراخى معشيت بر انما محمد را بريدن ما بنمايم او را از دلائل فديت خواجه در  
انك زمان از مكة بشام و بيت المقدس را مشاهده نمود و انبيا را ديد و وفوف بر مقامات  
انبا حاصل كرد و بر عجائب غريب آسمان اطلاع يافت و اكثر علماء بر آنند كه معراج در سال  
دوازدهم اربعه بود بقول اشهر در شب بيست هفتم رجب بود و رفتن انحضرت از مكة به بيت  
المقدس بصر قرآن ثابت شد و منكران كافران و عروج بر آسمانها و وصول بر مراتب قوت  
ما خاديت صحیح مشهوره كه جعد نواز رسيد ثابت كند و هر كه انكاران كند ضال و مستدع  
باشد و باجماع اماميه و بقول اكثر محمور عروج انحضرت بسد و روح بود و در پندار بوده اند

# کفیت معراج حضرت رسول

۱۲۳

در معراج  
حضرت رسول  
صلی الله علیه و آله

علیه

هو التبع البصیر بدر سبکه خدای است شواله سفان کفار را در نکتب معراج و غیر  
ان بنیان و دانا باحوال مؤمنان در تصدیق و از غایت عباد و محو دیگر داشتند حق تعالی فرمود  
که من محمد را بمسجد اقصی بردم و نه گفت که باستان بروم چه اگر در اول بار چنین گفتمی تعجب  
انکار ایشان بیشتر بود و در نکتب مبالغه بیشتر کردند پس در اول این سوره گفت که او را  
بمسجد اقصی بردم و چون علامات راه بیت المقدس و خبر کاروان مکه را که بجانب شام رفته  
بودند فرمود بخویشان کردید و حق تعالی بیان حدیث معراج و او را بر عرش نزدیک کرد و اندک در  
سوره و التیم بیان فرمود قول الله فذلک نکاری فوسطن اراضی و در سادس بخار از کتاب صفات  
الشجره صدوق علیه الرحمة از حضرت صادق روایت کرده است که آنحضرت فرمود لبس من شیعیان  
انکار بعضی اشیاء المعراج و الممانه فی القبر و خلق الجنة و النار و الشفاعه از شیعه مانده است  
یکی از چهار چیز را انکار کند معراج و سؤال قبر و فریدن شدن بهشت و دوزخ و شفاعت و علی  
بن ابراهیم فی طاب ثوابه در تفسیر خود از حضرت صادق روایت کرده است که جاء جبرئیل و میکائیل  
و اسرافیل بالبراق الی رسول الله صلی الله علیه و آله فاخذوا حذی باللیام و واحد بالترکاب  
و سوا الاخر شابه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بران را بر او حضرت رسول آوردند و یکی لحام  
گرفت و دیگری رکاب نقد سبک اندازید و دیگری خامنه آنحضرت را بر روی زمین در شکم  
پس بران چو شوقی که جبرئیل طیارچه را آورد و گفت اسکینی یا بران فمارک یک بقی فیل و لا یرکبک  
بعن مثله ساک شوای بران که کسی از پیشینیان و اندکان بر نو سوار نمیشود که از او بهتر  
باشد پس بران پرواز کرد و جبرئیل در خدمت آنحضرت بود و عجاای مبین و اسما را با آنحضرت  
میتواند حضرت رسول فرمود که در آستانه راه مناد مرا از جانب راست ندا کرد که یا محمد و من  
ملئقت و ندم پس از جانب چپ دیگری مرا ندا کرد و ملئقت و ندم پس از پیش رو خود  
زنهار دیدم که دستها و ساعدها خود را کشود بود و با انواع زینتها دنیا خود را را سبک  
و گفت یا محمد نظر کن بسو من نا بانو سخن بگویم پس با و ملئقت نشدم و رفتم ناگاه صدای  
خسبی شنیدم که بسیار نوسید پس جبرئیل گفت فرودای بر من چون فرود آمدم گفتم را اینجا

## کتاب فخر الحج خیر سؤالات

۱۲۴

و فی حج

الحج و عمره

نماز کن که این طهر است یعنی مدینه و بیو این مکان تو هجرت خواهی کرد پس سوار شدم و  
 قدری راه رفتم باز گفتم فرود ای و نماز کن چون نماز کردم گفت این طور سبنا است که حق  
 تعالی بامو منی در اینجا سخن گفت پس سوار شدم و چون پاره راه رفتم باز گفتم یا بنی بیا و  
 نماز کن چون نماز کردم گفت این بیت لحم است که عبید را اینجا مولد شده است ثم رکت  
 فصبنا حتی استهینا الی بیت المقدس فریطت البراق بالحلقه التي كانت الانبياء تربط بها  
 پس مرا برد بیو بیت المقدس و براق را در حلقه بست که پیچیدان چهار پا بان خود را برانجای  
 بستند و چون داخل مسجد شدم و جبرئیل در نزد من بود ابراهیم و موسی و عبید را با پیچیدان  
 بسیار دیدم که بر من جمع شده بودند پس نماز بر باشد و شک نداشتم که جبرئیل مقدر خواهد  
 شد و چون صف بستند جبرئیل باز مرا گرفت و در پیش داشت و برایشان امامت کردم و  
 غفرتم بکم یا بنی پس خازن بیت المقدس آمد و سه ظرف آورد یکی از شیر و یکی از آب و یکی از شراب  
 و شنیدم که گویند میگفت ان اخذ الماء غرفی و غرفت امته و ان اخذ الخمر غوفی و غوت  
 امته و ان اخذ اللبن هلك و هلك امته که اگر ابراهیم او را امت او غرف شوند و اگر شرب  
 را بکند او را امت او گمراه خواهند شد و اگر شیر را بکند او را امت او هلاک خواهند  
 شد پس جام شیر را گرفتم و خوردم و جبرئیل گفت هدايت بافته و امت تو هدايت بافتد پس  
 از من پرسید که در راه چه دیدی گفتم کمی از جانب راست من ندا کرد گفت با جواب او گفتم  
 نه ملتفت بشو او نشد فرمود که او داعی بهود بود اگر جواب او میگفتی امت تو بهود میشد  
 بعد از تو دیگر چه دیدی گفتم بگویم از جانب چپ من ندا کرد پرسید که جواب گفتی گفتم نه ملتفت  
 نشدم بشو او گفت او داعی نصار بود اگر جواب او میگفتی امت تو نصار میشدند بعد از تو  
 دیگر چه دیدی از آنرا که دیدم بودم گفتم یا با او سخن گفتی گفتم نه ملتفت نشدم بشوی او  
 گفت او دنیا بود اگر با او سخن میگفتی هم امت تو اخبار دنیا میکردند و براحتی پس گفت ان  
 صد امه که شنید صد سیرنگی بود که هفتاد سال پیش از این از کنار حجه انداخته بودم امشب  
 حتم رسیده و این صد از آن بود پس بعد از آن حضرت رسول م هرگز نخندید

اَيْضًا نَمُجِّدُ وَنُفَضِّلُ بِكَ اِفْصَحَّ مَجَاجِ  
سَبِّحْ مُحَمَّدًا اَنْ تَنْفَعَنَا بِغَدَاةٍ نَعْمَدُكَ اللهُ بِرَحْمَتِكَ يَدُ

مَا نُنَاقِشُ عَوَالِمَ الْعِلْمِ اِلَّا اَيُّ خَلْقٍ يَدَّهِ اَعْظَمُ مِنْهُ فَلَبَّ الْخَافِقَيْنِ طَهْرَ الْبَطْنِ نَبْرَ الشَّكْلِ دَائِرَ فِي سَمَاءِ حَازِ مِنْ جَوْهَرِ التَّقْدِسِ دَائِمًا مَنْ نَسَى مَنْ الْبِرِّانِ لِيَطُوفِ وَيُزَيِّنَ لِقَابِ فَوْسِحِ حَيْ حَيْثُ لَا يَهْمُ لِلْعَادِ كَانَتْ ذَاتُ ذَاكَ الْبَاطِلِ مِنْ بَرِّهِ وَعَلَى مَنْبَدِ اللَّهِ مَدَّتْ وَأَرَاهُ مَا لَا يُرْفَى مِنْ كُوزِ لَبَّتْ شِعْرِي هَلْ اُرْفَى نِدْوَهُ	وَالِى ذَاتِ أَحْمَدِ مِنْهَا هَا وَهُوَ الْعَنَابُ الَّذِي اسْتَفْضَاهَا قَرَأَى ذَاتُ أَحْمَدِ فَاجْتَنَاهَا بِالْأَعَايِبِ تَسْدِيرُ رَحَاهَا نَاهَتْ لَأَنْبَاءُ فِي مَعْنَاهَا صَحَفَ فَلَا كِهَانَهُ قَطْوَاهَا شَاهِدَ الْفَيْلَةِ الَّتِي بَرَضَاهَا اللَّهُ مِنْ بَعْدِ حَلْفِهِ أَفْنَاهَا نَبْرَ كُلِّ سُورَةٍ نَعْلَاهَا فَالْفَضْلُ عَلَيْهِ رَوْحُ عِدَاهَا الضَّمَدَانَةُ الَّتِي أَخْفَاهَا الْأَفْلَاقُ أَمَّ طَاعَاتِكَ قَرَفَاهَا
--	---

فِي رَأْسِ أَحَدِهَا الْخَبْرُ بِرَأْيِ رَا كَوَيْدِ

شبی بروشنی از آفتاب و شن بر شبی بعبادت روز شباب و شبنم شبی بخجرتی از وقت خلده داشت رسول امی مشکوی امهانی را که جبرئیل امین فرخنده پند خد زبانک حلقه سر حلقه نام روشن	سهیل و پروین نامند اندرین منظر شبی بسپهرت صبح وصال جان پرور شبی بنارکی از نو بهار کرد گذر نموده از مرغ و لب شک جنت کوثر بامرا برد دادار حلقه زد بر در بسان حلقه ندانست پناه را از سر
---	---

# از قصیدای شهبازی

۱۲۶

بسم الله الرحمن الرحیم

خطاب کرد عجب پادشاهی امیر خدای	بگو پیام چه دارم که زاید داور
بگفت روح الامیر آینه بر نشین	کز انتظار تو بس دیده است در مصر
نبی بر آمد چون وحی بر بران نخست	به بیت مقدس چون سبک وحی کرد
و از آن بمحمد افضیه چندی و شد ز کرم	خجسته روح رسل را بسو حق و رهر
فرود پای و نجش و ما به داد فروغ	بهر فرشته بهر آسمان بهر اختر
بدمر ماند ریزه جبرئیل از انگونه	که باز ماند از پیک عقل پیک نظر
رسول گفتش کای طاهر حظ و قدش	سبب چه بود که کردی شایع سده مفر
جواب دادش کافی محرم حریم وصال	من از فراتر برم بسوزم شهباز
نویی که دارم در کاخ علی مع الله جا	نویی که دارم از تاج لایزال افسر
دو فوس دایره در ملتقا نقطه امر	سراز در سو بهم اورم چون خط پر کر

شیخ احمد طبرسی علیه الرحمه در احتجاج از ابن عباس روایت کرده که گفت خروج من از مدینه  
 اربعون رجلاً من الیهود قالوا نطلقوا بنا الى هذا الکاهن الکذاب حتى نوجه فی وجهه  
 و نکذبناه فانه يقول اننا رسول رب العالمین چهل مرد از یهودان از مدینه بیرون آمدند و گفتند  
 میرویم بنزد این دروغگو که میگوید من رسول رب العالمینم تا دروغ او را ظاهر گردانیم  
 چون خبر شد آنحضرت آمدند حضرت عبداللہ بن سلام فرمود من نوریه را میان خود و شما  
 حکم میکنم گفتند ما را چه هستیم بنوریه یهودان گفتند ادم از تو بهتراست لان الله عز وجل  
 خلقه من نوره من روحه ازیر انکه حق تعالی او را بدست قدرت خود آفرید و از روح خود  
 در او دمید حضرت فرمود ادم پیغمبر پدر من است و حق تعالی بمن داده است بهترا از آنچه با تو  
 داده گفتند و چیست فرمود انما انا بشر کما کنتم بشر من انما اختلف فی وجهه من انما یبکد  
 اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله و نمیگوید ادم رسول الله و لواء الحمد در  
 دست من است در روز قیامت و در دست ادم نیست گفتند راست گفتی ای محمد در نور خیرین  
 نوشتن است فرمود این یکی گفتند موسی از تو بهتراست زیرا که حق تعالی چهار هزار کلمه با او



## حاجه حضرت رسول با همی بقصه سراج

۱۲۷

قصه حضرت رسول با همی بقصه سراج

سخن گفت و با تو همی سخن نگفت فرمود من بهتر از این داده که فرمود سبحان الله است  
بعده لیل از من المسجد الحرام الی المسجد الأقصى الذی بارکنا حوله و حملت علی جناح جبرئیل  
حتی انصببت الی السماء السابعة فجاورت سدرة المنتهی عند حاجته المأوی حی تعلقت بلبان العرش  
و مرا بر بال جبرئیل نشاند و با نمان هفتم رسانید پس از سدرة المنتهی که نزد استخبره المار  
کنشیم تابسان عرش در او بنجم پس از سان عرش من نثار سبدا بی تا الله لا اله الا انا التلک  
المؤمن المحسن العزیز الخبار المنکبر الرؤف الرحیم و را به تعلی و ما را به بعضی و خدا را بدی  
دیدم نه بدیده پس این افضل است از آنچه موسی داده است گفتند راست گفتی ای محمد در نورینه  
چنین نوشته است حضرت فرمود این دو فضیلت و بعد از حاجه در فضیلت نوح و ابرهیم  
و علیه کشند یکی مانده است که این را بگوئیم و بر خیزم سلمان از تو بهتر است چرا که حق تعالی  
انس و جن و شیطا طین و مرغان و پادها و دزدان و کزاسخرا و گردانیده بود حضرت فرمود نفی  
سخن الله لی البراق و هو خیر من الدنیا بعد فبرها که خدا بر افرا از بر ۴ من سخن کرد پس که از دنیا  
و آنچه در دنیا است بهتر است و می دانه من دوات الجنة و جهنما مثل و جادی و حوافرها مثل  
حوافر المجل و ذنبها مثل ذنب البقر و فون الحمار و دوز المجل و ان چهار با تبت از چهار با تان  
بهشت رویش مانند رو انسان و شمش مانند سیم انسان و دیش مانند دم گا و واز دراز کون  
بزرگتر و از اسر کوچکتر و سرجه من با فون حمراء و رکابه من دره بیضاء مر مومنه تسبعین  
الف زمام من ذهب علیه جناحان مکملان بالذره و الباقوت و الزبرجد مکشوف بهشت  
لا اله الا الله و حده لا شریک له و ان محمد رسول الله و فیض از با فون و رکابش از مروارید و پهل  
هفتاد هزار رخسار دارد از طلا و دوزال دایره مکمل میروارید و با فون و زبرجد و در میان  
دو دیده اش نوشته است لا اله الا الله تا آخر بخودان گفتند راست گفتی در نورینه چنین نوشته  
است و این از ملک سلمان بهتر است یا محمد نه همدان لا اله الا الله و انک رسول الله و در  
سادس بخارا از ابوسعید خدری از حضرت رسول رواست کرده که فرمود ملک است بی الی السماء  
ما سمعت شیئا قط هو اخلی من کلام ربی عز وجل چون بمعراج رفتم همی سخن شیرین تر

## ذکر چند از خصایص حضرت رسول

۱۲۸

و خوش انده نواز منی پروردگار خود نشنیدم پس گفتم یارب! محمد بن ابراهیم خلیل و کلمت  
 موسی تکلیما و رفعت در پس مکانا علیا و انبت داود زبور و اعطیت سلیمان ملک الانبیاء  
 لاحد من بعد منی فانی یارب پروردگار ابراهیم را خلیل خود گردانیدی و با موسی سخن گفتی و  
 ادیس را بمکان بلند بالا برگزید و داود را زبور دادی و سلیمان را ملکی دادی که دیگر براسراوار  
 نباشد پس من چه عطا میفرمائی فقال جل جلاله یا محمد! انک خلیلک خلیلک انما انک ابراهیم خلیل  
 و کلمت تکلیما حق تعالی فرمود ای محمد ترا خلیل خود گردانیدم چنانچه ابراهیم را خلیل خود گردا  
 نیدم و با موسی سخن گفتم چنانچه با موسی سخن گفتم و اعطیتک فاطمه الکتاب و سورة البقره و لم  
 اعطها نبیا فیک و ارسلک الی اسواق الارض و احرمهم و انهم و جنهم و لم ارسل الی  
 جماعتهم نبیا فیک و فاطمه الکتاب و سورة البقره را بنودادم و هیچ پیغمبری دیگر نداده بودم  
 و ترا بهر سپاه و شرح از اهل زمین و جمیع جن و انس مبعوث گردانیدم و جعلت الارض  
 لک و لأمّک مساجدا و طهورا و اطهت امّک البقیه و لم احده لاحد قبلها و زمین را  
 برای تو و امّت تو نمازگاه و پاک کننده گردانیدم و غنیمت را بر تو و بر امّت تو حلال گردانیدم  
 و نصرک بالربع حتی ان عدوک لیرعب منک و انزلت سبیل الکتاب کلها مبینا  
 علیها و انا عبرت مبینا و رفعت لک ذکرک حتی لا اذکر شی من شرایع دینی الا ذکرک  
 معی و ترا بر ترسی که در دل دشمنان تو افکندم تا مرا بگردم و بچهره کنایها را بر تو فرستادم که  
 شاهد بر جمیع کنایها است بلفظ عربی است و نام تو را بلند گردانیدم که در هر جای که من  
 مذکور می‌شوم تو با من مذکور شوی **هو لک کوید** در جلاء العین کفنه و غنیمت کاغذ را  
 بر تو حلال گردانیدم و بر **احد** پیش از تو حلال نکرده بودم بلکه میبایست غنیمتها که از  
 کافران بگیرند جزو اند و بر **تو و امّت تو** جمیع زمین را محل سجده و نماز گردانیدم و بر **خدا**  
 امّتها **کند** شده که میبایست نماز را در معبدها خود بکنند و خاک زمین را بر **تو و امّت**  
 کند گردانیدم و در حق البقیه کوید که حق تعالی از حضرت رسول آیمایابی در دلها افکنده بود  
 که بان فواضح و شکی نیست و شفقت و رحمت که داشت کمی بر رؤسای کشت در دست غنیمت

نسخه خطی  
کتابخانه  
مخطوطات  
مکتب  
مخطوطات  
مکتب  
مخطوطات

نسخه خطی  
کتابخانه  
مخطوطات  
مکتب  
مخطوطات  
مکتب  
مخطوطات

# فصل ششم فائحه الكتاب

۱۲۹

کرد و هر کار و منافعی که انحضرت را مبدء بداریم بر خود مبلرزید و از دو ماه راه عرب  
آورد و لهذا کافران اثر میکرد

اَفَاَفْصَلْتُ الْكِتَابَ اِنْ يَأْتِيَنَّكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ الْكُتُبُ

فصل ششم

شیخ ابو الفتح را پنج مدت سه روز و رض الجنان از حضرت رسول روایت کرده که فرمود  
پس از آسمان صد و چهار کتاب فرستاد و از آن جمله چهار کتاب را اخبار کرد و علوم را تصدیق کرد  
و در آن چهار نهاد و آن نوریه و انجیل و زبور و قرآن است انکاه علوم و برکات و ثواب خواننده  
و داننده این چهار کتاب جمع کرد و در یکی نهاد و آن قرآن است انکاه علوم و برکات و ثواب جمع  
کرد و در سوره مفضل نهاد انکاه علوم و برکات و ثواب مفضل جمع کرد و در فائحه الكتاب  
نهاد و هر که فائحه الكتاب بخواند همچنان باشد که صد و چهار کتاب بخواند و در جمع  
البیان از انحضرت روایت کرده که بجا بر بن عبد الله انصار فرمود ایجا را با تعلیم نکند و افضل  
سوره که خداوند در کتاب خود نازل کرده عرض کرد بلی بای است و ای بار رسول الله صلعم  
بفرمائید حضرت رسول سوره حمد ام الكتاب را بر تو تعلیم کرد بعد فرمود ایجا را با خبرند هم  
نرا از این سوره عرض کرد بلی بای است و ای بفرمائید فرمودی شفاء من کل داء الا التام این  
سوره شفاست و فرمود مکرم و در روز الجنان از ابو سلیمان روایت کرده که بار رسول  
تقرائے بودیم مرتبه بعلت منع بفرماد یکی از جمله صحابه آمد و سوره فائحه در گوش او خواند و خوا  
ند رست شد ما رسول را بگفتیم فرمود ای ام القرآن و هی شفاء من کل داء خارجیه و صلت  
گوید من با عمر از نزد رسول میامدم فی سبیل از فابل عرب یکدشتم ما را گفتند چنان  
عید اینم که شما از نزد این مرد که دعوی پیغمبر میکند میاید و ما را امر کرده اند که دیوانه شده است  
و او را در بند کرده ایم نزد شما چه هست که او را در آن راحی باشد عظمه گفت بل ما را نزد  
آن دیوانه بردند عظمه فائحه الكتاب را میخواند و ابی بن در دهان جمع میکرد و چون  
چند بار خواند ابی بن در دهان او کرد و سه روز چنین نمود و فرما از خدا بخواهید

فصل ششم

فصل ششم

در فضیله

در فضیله

در فضیله

ایشان ما را چینی دادند ما کفیم بمغفوریم تا از رسول ما باز پرسیم که این حلال باشد ما را  
رفتم و بر پسریدم فرمود اگر کفی بفسون باطل چیزی خورد تو بفسون حق خواهی خورد و سبند  
هاتم بجای نه در فضیله برهان از حضرت صفای روانه کرد که فرمود کسی را که علقی برسد بر  
چین او هفت مرتبه سوره حمد بخواند اگر خوب نشود هفتاد مرتبه بخواند که من ضامن بشویم

### باری که در فضیله نبی الصخره و فضیله معراج است

در ریاض الجنه گوید که در صحن مسجد اقصی مصطبه است که ارتفاع آن پنج ررع است و در  
در میان مصطبه فیه عظیم است معتن که از اقبیه الصخره گویند و در روز فیه سنگی است که اثر  
قدم پیغمبر آخر الزمانست بر یک طرف آن و آنحضرت در شب نشأ از آنجا بمعراج رفت و بیک طرف  
آن سنگ بموافق رسول قرب ده ررع از زمین برخاسته بود که آنحضرت فرمود اندک ف  
همچنان بحال خود مانده و در شب از السباحه گوید بحجر که در لیل المعراج اراده کرد بود که از غیب  
حضرت خاتم الانبیاء روان شود و آنحضرت منع فرموده در هوا معلق ایستاد آنست که در ممر  
کعبه بالای سر زبران افتاد افتاد اما سوار سنگ زبران نهاده اند تا زان و کودکان  
نرس ویم نکنند و جهت فرش مسجد و صخره صد هزار ذراع حصار از لایب مصر حست  
الفرما بش سلاطین ال عثمان مقرر است

### فولف گوید در فضیله ابن صخره بعد از آنکه از عالم بر حمله

یکی آنکه با اتفاق هر دو فرقه حضرت رسول بعد از هجرت بمدینه بمو این صخره نماز خوانده  
ولی در مدت آن اختلاف است چنانچه شیخ ابو الفووح را بنی قدس سره در تفسیر روض الجنه  
گوید خلاف نیست که چون رسول بمدینه آمد در نماز رؤیه بیت المقدس میکرد خلاف در  
مدنست در اخبار چنین آمده که پیش از هجرت انصار دو سال در مدینه رؤیه بیت المقدس میکرد  
چون رسول بمدینه آمد سیزده یا شانزده یا هفده یا بیست و نه یا نوزده ماه رؤیه بیت المقدس میکرد  
اما ما را که آنحضرت در مکه بود در اخبار آورده اند که رؤیه بکعبه کردی و اخبار بر این مضطاهر

## فضیلت صحیحہ فہرست

۱۳۱

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بسم اللہ الرحمن الرحیم

است و مؤیدان کلام است انجمنی السنہ ابو محمد حسین بن مسعود یقوی از اعظم فقہاء  
و محدثین شافعیہ صاحب مضامین و شرح السنہ در تفسیر معالم السنن کہ کتب از رسول  
اللہ و اصحابہ کا نواصلون بمکہ الی الکعبۃ فلما ہاجر الی المدینہ امر اللہ ان یصلی نحو صحیفہ  
بیت المقدس لیکون اقرب الی صدیق الیہود اباءہ اذا صلی الی قبلتہم مع ما یجدونہ من نعمہ  
فی التورۃ و ایضا شیخ ابو الفوح از عبد اللہ بن عباس روایت کردہ کہ اول نسخی کہ در قرآن  
بود حدیث قبلہ بود حق تعالی ان حکم را منسوخ کرد اعنی توجہ بہ بیت المقدس در نماز بنوحہ  
بمسجد الحرام و کویدانانکہ اتفاق و اجماع ان مقام است کہ بدو قبلہ یا رسول اللہ نماز کردہ  
بلا شہد امیر المؤمنین علی بود کہ اورا المصلی قبلتین خواندند و ارشاد امیر منافیا و یکی است  
باتفاق مخالف و موافق شعبی کوید ما بصرہ آمدیم نزد حجاج و جماعتی از قرآن مدینہ و قرآن شام  
از فرزندان حجاج و انصار ہر کسی بر مہربہ خود بنشند در ان حال حسن بصرہ در آمد حجاج  
گفت تا برہ او گریہ با و زدند و در پہلو سر بر او بنشانند تا نگاہ رو با و کرد و اورا اکرام علی  
بنمود پس در میانہ حدیث امیر المؤمنین علی در آمد حجاج فرمود کہ کن کوفت و ما بنظر  
خوف و مساعده و مضروب را او مہر کردیم مگر حسن بصرہ کہ خاموش مینمود و هیچ نمیکفت  
حجاج رو با و کرد و گفت اباسعدہ علی چہ کوئی گفت چہ خواہی تا گویم گفت وای بر تو در  
او چہ گفت خدا مہر ما بد و ما جعلنا الضلۃ البقیۃ علیہا الا لعلم من یتبع الرسول  
من یقلب علی عقبہ و ان کان الکبر الا علی الذین حکم اللہ فعلی عن ہذا اللہ و من اهل  
الایمان و هو ابن عم رسول اللہ و خنہ علی ابنہ و احب الناس الیہ و صاحب سوائق  
مبارکات سفلی من اللہ لا نستطیع انت ولا احد من الناس یحضرہا علیہ ولا ان یحول  
بینہا و سہر چون خدا بشارت امتحان کرد خلق را بنحو بدل قبلہ تا کہ بر جا ماند و کہ از جا نہ شود  
او از انان بود کہ توفیق ہدایت و ایمان یافت و سہر عم رسول بود و اما ش بر خشت و سہر  
مردم با و اورا از خدا بشارت سوائق و نعمتہا بود کہ نہ توفیق هیچ کس از مردمانا از دفع نمواند کہ نہ

امان کہ قضا بد و کلمات از صحیفہ قبلہ کہ

## شرف قولف زیارت بیت المقدس

۱۲۲

در شهر

از کتاب

در خاشیه مقام التزل مستورا است منها مصعد الملائكة الى السماء ومنها مصعد  
النبی و منها القسطنطینیاء علی الارض کلها که از آن صخر ملائکه بوی آسمان صعود میکنند  
و حضرت رسول در شب معراج از آنجا عروج نمود و از آنجا ابوابها بنام روی زمین منضم میشوند  
و سیدنا شام بفرای رحمة الله در مدینه المعجزة از نصیر علی بن ابراهیم در خبر سوال ملک روم  
از حضرت حسن نقل کرده که تم سئل عن ارواح المؤمنین این نگویند اذما نوا ملک روم از  
انحصار رسیدن ارواح مؤمنین که بعد از مردن بجای باشند فرمود یجمع عند صخرة بیت المقدس  
فی کل ليلة جمعة و در شب جمعه نزد صخرة بیت المقدس اجتماع میکنند و هو عرش الله الاریة منها  
بسط الارض و البها بطوبها و منها الحشر و منها استقرت علی السماء ای استقرت علی التواء  
الملائكة و ان عرش زید بکرم خداست که از آنجا زمین را بسط کرده و بوی از سجده میماند و از آنجا کبر  
برایا میشوند و از آنجا خداوند بوی آسمان و ملائکه مستور میشوند و سئل عن ارواح الکفار این  
یجمع بعد از ارواح کفار برسید که بجای جمع میشوند فرمود و اذ حضرت مؤمنان شهر بمن تم  
بیعت الله نار من المشرق و نار من المغرب و یبعثهما بریحین شدیدین فیحشر الناس عند صخرة  
بیت المقدس پس از آن خداوند منعال انقی از مشرق و انقی از مغرب بر آن کبر و در باد شدید  
از غیب انهای فرستد که مردم نزد صخرة بیت المقدس حضور میکنند و اهل بیست از بمن  
صخرة محسوس میشوند و حجت در بار صخرة در هر زمین هفت فرار کرده ففرق الخلائق عند الصخرة  
فن وجبه الجنة و خلها و من وجبه النار و خلها و مردم نزد صخرة از یکدیگر جدا میشوند  
پس آنکه بحشت رحن او واجب شده داخل کرده و کسب که متحق حجت است میرو و ذلك قوله

فریق فی الجنة و فریق فی النحر

## شرف قولف حضرت زیارت بیت المقدس و مشهد خلیل

از الطاف حقیر و مواهب ستره خالق بر به جل ذکره که در سفر حج بیت الله الحرام باین اقل انام  
مروزن و مبر کرده در زیارت بیت المقدس و مشهد خلیل بود و تفصیل باین نحو است که حضرت  
ضیبت ان امکنه مشرف و کعبت صخرة معلقه و کثرت نور مطهر ان ارض مقدسه را در کتب اخبار



## تفصیل فرموده

۱۳۴

در این باب از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده است که

بعد از خلد بد وضو زیارت مسجد مشرف شدیم و تمام مساحت مسجد و محن و قباب بفاع  
 بنفیر بجای است که عنقریب از بنیان بنیان شد و کلبه بیوت و حجرات و اسوان و اینها امکنه قدس  
 شریف و بلد خلیل و محن و طاقها و مقامها و قباب بفاع و آثار عتیق و ماثر جدید مسجد اقصی  
 از اجار عربض و طویل است که در هیچ جا مثل آنها دیده و شنیده نشده و در بلد خلیل بنکیر  
 که در سنه ۳۵۰ بودیم بنی و پنج و جب بود و چون داخل مسجد شدیم اول در طرف راست حضرت  
 حضرت عیسی و اثر ظلم المحض را در اساس محراب زیارت کردیم و بقاصله بنکیر راع محراب حضرت  
 موسی را زیارت نمودیم و در سون بلند متصل بهم بقاصله بکو جب و نیم که بعد بکلیه بنکیر  
 بکلیه بکو بیوسیه بودند دیدیم گفتند سابق هر کس بوالدین خود عاق بدش از میان آورد و سون  
 نمیتوانست بکند و کسی که اطاعت میکرد میکرد شتابان مطلب ریمان مردم اسباب طعن  
 و نصیر میبود تا یکی از سلاطین این حدید محکم و مخصوص را بشکل عجب را اینجا درست کردند که بر  
 ممکن نشود و این عمل موفوق کرد و طرف چپ مسجد را بریزر که بود که در دیوارها و اکثر دیوارها  
 منجید خطوط مخصوص بود گفتند قبل از اسلام اینها صور و هیماکل و اشکال اصنام بود بعد از  
 اسلام همه را محو کرده باین خطوط تبدیل کردند و در طرف چپ مسجد محراب حضرت زکریا بود  
 و چند محراب دیگر بود که گفتند محراب امام شافعی و محراب امام حسن و محراب امام حسین علیهما  
 السلام است و در برابر مذکور محراب عمرو لی در نوار پنج و اخیار اسمی از این محراب بنکیر این  
 محرابها همه از سنگ رخام بود و مسجد مشتمل بر طاقها و سوننها بلند و شرف و غرفهها رفیع  
 و وسعت مسجد سوهی بنفیر بکو حفر خودیم پیوردم تقریباً صد قدم طول و صد قدم عرض در آن  
 مربع و خوش ترکیب و نقش و ارتفاع زیاد تر از بلند آبار صوفیه اسلامبول و قریب محراب  
 حضرت زکریا در بعضی داشت گفتند انطرف محن را یکی از سلاطین عثمانی مفضل تعمیر کرد  
 و همان سمت است که فرنگیان قدم از اینجا بر بیست المذتس آمد و این مکان شریف را منصرف  
 شده اند بهمان تفصیلی که در نوار پنج مضبوط است تا آنکه سلاطین عثمانی از ایشان انواع  
 کردند و آن طرف محن را زیاده از ده جاشبه محراب با حجار بزرگ بنا کرده و در وسط هر یک



## فَصِيلُ صَخْرَةِ مَقْدَسٍ وَمَحْرَابِ

۱۲۵

در این صخره

جای نوب در سنگ کوه بودند که وقت لزوم حفاظی از دشمن و سنگ کوه از لشکر بود باشد  
 و در طرف شرقی صخره جبل طور و مقام حضرت موسی واقع بود و در پائین جبل فیرا سینه  
 فرعون بود و از بد پارچه سنگ در هیکل مخصوصی علامت گذاشته بودند و ایضا در همان  
 طرف طایفه بود که صخره ایجا علامت صراط است و لوله از فولاد بقدر یک کوزه از آن طرف بود  
 سمت جبل طور قرار داده بودند که کو با صراط از اینجا می افتد خواهد شد ولی در اخبار این قهتل  
 نیست همین قدر وارد است که حشر خلافتی در زمین بیت المقدس خواهد بود و نزدیک او  
 جائی بود که صخره ایجا علامت شمال است و طرف شمال صخره ایجا بود که چند پله پائین می رفت مثل  
 بر صخره کوچکی و قبه که صخره ایجا باب التوبه و الرحمة است و ایضا بنای در سمت شرق نزدیک باب  
 الرحمة بود که صخره ایجا بر و بناط حضرت سلیمان بود و در علمها السلام است بعد از رو  
 و زیارت این بقاع مبارکه و امکان مشرفه منوجه قبه القصر شدیم و در وقت دلیل از عربی سینه  
 مقدس نزد ما بود و این قبه صخره الله المقدسه در وسط صخره شریف واقع شده و بنا بر تعلق و محلی  
 است و صخره یکبارچه سنگ سرخ و مستطی و بزرگی بود و نیمی قبه بعد از یک زن زمین  
 میشد که صخره در فضای آن واقع شده و ایضا ما برای العین دیدیم بدین نحو بود که دو  
 ستون نازکی از سنگ مرمر و پایه از طرف بصخره وصل کرده بودند و صخره انقدر از زمین  
 مرتفع بود که حفیر دست را از کمرم رسید و دست بر پایه زدم از صداش معلوم بود که پشت  
 نهی و پایه نازک است که صخره از میان محی الدین بن عربی از اعاظم علماء و عرفاء عامه که در  
 حد و خمها به بوده این صخره بدون علامت بود و زخمی که داخل تحت صخره شده و دیده کرد  
 معلوم است از خوف سقط کرده با محی الدین این دو ستون و پایه درست شده است چنانچه  
 اجمالا از زبان التباخه نقل شد و بعد از زیارت صخره مقدسه در صخره شریف محراب حضرت  
 رسول را که در شب معراج بانبیاء عظام امانت کرده زیارت کردیم و محل معراج انحضرت  
 قبه کوچک علامت بود و کفشد باب خطبه نبی شریف که در کلام شریف الهی مذکور است در  
 طرف شمال صخره واقع است باز بعد از زیارت این امکنه مشرفه و مقامات متبرکه که دشمنان و

در این صخره

## ذکر افضلین بن کر بلا

غازم بلد خلیل شدیم که در چهار فرسخی قدس شریف واقع است و یکجا غروب مانده حرکت کردیم چهار از شب فتر وارد بلد شدیم صبح بعمر زیارت بیرون آمدیم در مسجد که سور ان از بنه حضرت سلمان است فر حضرت ابراهیم واسحق و یعقوب و یوسف علیهم و فبر چنان ساره و چند از زوجات طاهرات بن ابیاء عظام که هر یکی علاحد مد فون بودند و فبر خیر داود که در اخر شهر فری ر واره واقع بود زیارت کردیم و گفتند که از بلد خلیل تقریباً نیم فرسخ است بکمان و در همان روز بنویسند بر کشتیم و بین راه از دو طرف جاده باغات و عمارات فبر بود که از یهود و نصاریج تزیین بنا کرده اند و فبر قدس در مقامی از دخی غریب از رجال و فوان خارج دیدیم گفتند فبر راجل مادر حضرت یوسف است امروز موسم زیارت است فباز اندرون مقام رفتر دیدیم هنگام غریب است فوان یهود و نصاریج بادیده گریان و خال پریشان دران بفره نزد فبر شریف تضرع و اتمهال میکنند و عرض حوائج و راز و نیاز می نمایند و ان بفره یا شباء فبره و اسباب شمس مرتب بود تا چون فبر قدس رسید باندل فاصله فبر فبر حرکت کردیم و رفقا در شام در ک نمودیم ایشان از محرومی این فیض عظمی بنهایت اظهار مذمت کردند و الحمد لله الله هد بنا لهذا و ما کتا لهذا لولا از هد بنا الله

۱۳۶  
 در شهر خلیل  
 و از شهر خلیل  
 خلیل

ذکر افضلین بن کر بلا از ابن بطایع اربعه مذکور  
 سید محمد بن علی خان مرجم کوئند

<p>فَالِئِكَ مَعْنَى مِثْلِ مَعْنَاهَا                  دَانَتْ وَطَاطَا أَعْلَاهَا لِأَدْنَاهَا                  مَا طَوْرُ سَبَاءٍ إِلَّا طَوْرُ مَسْبَاهَا                  صَفَاءُ دُرِّ الْعَرْشِ أَكْرَمًا وَصَفَاهَا                  وَتَزَهَتْ عَرْشِيهِ فِي مَرَابَاهَا                  مَا كَانَ ذَا الْكُونِ إِلَّا اللَّهُ لَوْلَاهَا</p>	<p>هِيَ الطُّفُوفُ قَطُفٌ سَبْعًا مَعْنَاهَا                  أَرْضٌ وَلَكِنَّا السَّعْيُ الشَّدَادُ لَهَا                  هِيَ الْمُبَارَكَةُ الْمَعْمُونُ جَانِبُهَا                  وَصَفْوَةُ الْأَرْضِ أَصْفَى الْخَلْقِ حَلَّهَا                  مَتْرُوقَةٌ فِي الْمَرَابَا عَنْ مَسَابِيحِهَا                  وَكَيْفَ لَا وَهِيَ أَرْضٌ ضَمَّتْ جَنَّتَهَا</p>
---	---

# افضلین مین کربلا از مکه معظمه

منها الحسن و هسان که بد لوا      فی الله ای نفوس کان گاهها

## وصال شهر آری گوید

حبذا الهاک پاک اسجد گاه مرد وزن کعبه ثانی مطاف یحجم و خلد نفهم ار ز خاکت بوی جان بدعجب بود مسکه کرد و کر خاکت بر رخ هفت جنت بدهند بر مشام از جامه صند و ف پاکت نکهی در نوای ارض مقدس ز ارباب باشند از نو دارم شکوه های بنوا و حق مراست کان چنان شاهنکه میزد دست و پا بر و شو چون هم باران وی کشند اسوددی چرا با بد از راضی شد کان کین را دارا شو	شهد پاک حسن آرام جان بوالحسن چرخ خورشید دوم مولای سیم را وطن بجز از ارواح پاک جناد هفتاد و دیون صد هزاران مشرک در پیکی زان حلقه من آیدم کاید سو بعبوب زار از پیرهن انچه موسی خواست در سبط پانچ یافتن گرچه حق باقت پنهان کرده در خوشتن فان لا تشران کرد خست چو با صد سخن خاصه چو نکشند بر کین خدا غارت فکن نافیامت چنیز ناشی مطاف مرد وزن
---	---

شیخ اجل جعفر بن قولوی فی طاب مضجعه در کمال الزبارة از برای جاور از حضرت علی بن الحسن  
علیه السلام نقل کرده که فرمود انما هذا الله ارض کربلا حرم ما امننا مبارک قبل ان یخلق الله ارض  
الکعبه و یختر ما حرم ما امننا مبارک ما باربعه و عشرين الف عام خداوند متعال زمین کربلا را  
حرم امن مبارکی قرار داد قبل از آنکه زمین کعبه را خلق بفرماید و حرم امن مبارک قرار  
بدهد بعد از بنیاد بنیست و چهار هزار سال و آنرا از زلزل الله الارض و سیرها را نصبت کجای  
بترنمایان و رانته صافه فجعلت فی افضل روضه من ریاض الجنة و افضل مکن فی الجنة لا یسکنها  
الا النبیون و المرسلون او قال اولو العزم من الرسل و چون خداوند زمین را بتولید کرد  
و زایل میکند از زمین کربلا با همان وضع با نور و صفا بر داشت و میشود و در افضل روضه  
از ریاض بهشت و افضل مکنه در جنت قرار داده میشود که ساکن نمیکرد در آن مکر انبیاء  
و مرسلین یا فرمود اولو العزم از رسل و آنها را فرمودین ریاض الجنة کما یزهر الکوکب اللؤلؤ

۱۳۲

در مکه معظمه  
در شهر آری گوید

فضلین مین  
کربلا

## ایضا فضیلت من کر بلا

۱۳۸

توبه

بین الکواکب لاهل الارض واو میدرخشد در میان ریاض بهشت چنانچه سناق  
 تابان در میان کواکب از بر ۴ اهل زمین میدرخشد یعنی نورها ابصار اهل الجنة  
 که نور از دیدگاه اهل بهشت ۴ کلا فرو میگردد و هي نثار انا ارض الله المقدسة الطيبة  
 المباركة التي تضمنت سيد الشهداء وسيد شباب اهل الجنة واوندا میکند که منم زمین خل که  
 مقدس و طیب مبارک و در بر دارم سيد الشهداء و سيد جوانان بهشت و ابصار و انکتاب  
 حضرت عا و آ و اب کر که فرمود ان ارض الکعبه فالت من مثلي و قد بنى بيت الله على ظهره  
 يا بنی الناس من کل فج عمیق و جعلت حرم الله و امنه زمین که کت کت مثل من کر بنا  
 شده بیت خدا بر پشت من و مردم از هر راه دویم بر باران من میبند و حرم خدا و محل امن او شده  
 ام فآوحن الله اليها ان کنی و فوری فو غری و جلالي ما فضل ما فضلت به فيما اعطيت ارض کر بلا  
 الا بمنزلة الابوة التي غسست البحر فخلت من ماء البحر من خداوند و می فرمود باو که باز دار خود را  
 و ثوار بکبر فم بعزت و جلالت خودم که نیست بود در جنب فضل کر بلا مگر بمنزله سورج که فرو  
 برده شود بدینا و از آب ریاض طوبی بر دارد و لولا ترب کر بلا ما فضلک و لولا ما فضل  
 ارض کر بلا لما خلقتک و لا خلقتک الذي تفخر به و اگر نبود ترب کر بلا ترا فضیلت  
 نمیدادم و اگر نبود انکبه که مد فو نیست در زمین کر بلا هر انچه ترا خلق نمیکردم و نه از خانه را که  
 بسبب ان فخر میما فوری و استغفر و کون دینا مواضع از لبلا محبتا غیر مستکبر و لا  
 مستکبر لا ارض کر بلا و لا استغفرک و هویت یک نه نار حتم پس فرار بکبر و مستغفر باثر موضع  
 و دلیل و خوار شوار برای زمین کر بلا و نکبر منما و کونم فرو میبرم ترا بر زمین و ناراه میگردانم  
 ترا در انش حتم و ابصار و کتاب مد کور نقل کرد که حصص با فو فرمود غاضبه بفعلة بخا نیست  
 که تکلم نمود در ان حق فاعا باموسی و مناجات نمود با فوج در ان زمین و او کرامی ترین زمین  
 است بر خدا و کونم اولیاء و فرزندان پیغمبر خود را در انجا و دعوت نمیکند است پس زبارت  
 کند فور ما را در غاضبه قال ابو جعفر غاضبه هی البغضة التي كلم الله فيها موسی علیه السلام  
 و ناجی نوحا فيها و هی اكرم ارض الله علیه و لولا ذلك ما اسودع الله فيها اولیاءه

۷ فضیلت

توبه

# تمهید از فضیلت تواضع

۱۳۹

تواضع

و ابناء نبیه فرور و ابورنا فی الغاضبه و در حدیث آمده است که جبرئیل مجرب  
رسول گفت و آن سبطك هذا و او می بید الی الحسن مفعول فی عصابه من ذریك  
و اهل بیتك و اخبار من استك بصفه الفرات بارض ندعی کربلا و این فرزند زاده تو است  
نمود بدست خود بسو حسن کشته خواهد شد در میان کوهی از فرزندان و اهل بیت تو  
و نیکان امت تو در کنار هرات در ریشه که او را کربلا گویند من اجلها بکثر الکرب  
البلاء علی اعدائك و اعداء ذریك فی الیوم الذی لا یغضیه کرب و لا نفی حسره و یسک  
اندوه و بلا بر دشمنان تو و دشمنان ذریه تو بسیار خواهد شد در روزی که کرب و شدت آن  
روز نهایت ندارد بجز روز قیامت و هی اطهر بفاع الارض و اعظمها حرمه و انها لم یطحا  
الحديث و ان رغب کربلا یا کثرین بفعله رغب و حرمه ان از هر امکنه بیشتر از هر جای است

نفا بر بقاء و قیامت بکبر و تواضع زین کربلا و تمهید از فضیلت تواضع

وَمَنْ حَدَّثَهُ بِالْكِبَرِ نَفْسَهُ	وَأَنَّهُ صَغِيرًا فِي الْعُيُونِ الْأَصَاغِرِ
وَمَنْ زَادَ فِي وَفِّ الْإِثْمِ تَوَاضَعًا	تَرَى تَمَكَّنًا لَمْ يَنْتَلِ الْأَكْبَارُ
زَخَاكَ أَنْ يَدَّخِرَ خِلَافَكَ	بِإِی سَنَدِ افْتَادِكِ كُنْ جَوْحَاكِ
تَوَاضِعَ مَرَرَفَتِ افْتِرَازِ	لِكِبَرِ نَحَاكِ انْدِرَا انْدِرَا زِدْ

قال الله تعالى و اخضع جناحك لمن ابغاك من المؤمنين بدانکه صفت تواضع و فروغی  
از بهترین صفات کمال است چنانچه صفت کبر از اعظم صفات ذلیل است در غیر الجوه  
از حضرت صادق روایت کرده که حقیقتاً دو موکل گردانیده که هر که از بر خدا تواضع و فروغ  
کند او را بلند میکنند و هر که تکبر کند او را پست و ذلیل کنند و در حدیث دیگر فرمود  
که حق تعالی نمود بجز موسی که احموسی میبانی که چو انرا از میان سایر مردم برگزید  
و کلام خود گردانیده موسی عرض کرد که بجز سبب حقیقتاً فرمود که در میان مردم مان نظر کرده  
نباشم کسی را که مذلت و شکستگی از نزد من زیاده از تو باشد احموسی و مشک که نماز میکند

تواضع

تواضع

# نواضع حضرت موسیٰ

۱۴۰

توبه نما

پهلوی رو خود را از دمن برخاک میکند و ایضا گوید که بسند معتبر از حضرت صادق  
منقولست که در هنگامی که جعفر بن ابیطالب رحبتر بود نجاشی پادشاه حبشه رو جعفر  
و بارانش را طلب نمود چون بر دوا آمدند دیدند بر رو خاک نشسته و جامها کهنه پوشیده  
است جعفر فرمود که چون او را بدین حال مشاهده نمودیم بر رسیدیم و چون دید که رنگهای ما  
از خوف منقرض شد گفت شکر و سپاس میکنم خداوند را که حضرت پیغمبر را بر دشمنان نصرت  
داد و بدین او را روشن گردانید میخواهد شما را بشمارانم که کتبم برای پادشاه گفت در این  
ساعت یکی از جاسوسان من از جانب ولایت شما آمد و خبر آورد که حق تعالی پیغمبرش را بر دشمنان  
بار داد و دشمنان او را هلاک کرد و فلان و فلان و جمعی از اسیران بدر نام برد که اسیر  
کشند و ملاقات ایشان در جائی واقع شده بود است که از ایدر میکنند و در خنک را که  
بسیار است و گویا انوضع الحال در نظر من است که افات داشتم و کوسفندان او را در انوات  
میرانند پس جعفر گفت که ای پادشاه برخاک نشسته و این جامهای کهنه را پوشیده گفت  
ای جعفر از جمله ادابی که حق تعالی بحضرت عیسیٰ فرستاده است که بدرستی که از جمله  
حقون الهی بر بندگان است که چون خدا بر ایشان نعمی نازد کرامت فرماید نواضع  
و شکستنی بدرگاه او بر نند پس چون حق تعالی چنین نعمی به پیغمبر ما کرامت فرمود من این  
فروتنی و شکستنی نزد خدا اظهار میکنم و چون این خبر بحضرت رسول رسید باصحاب خود  
فرمود بدرستی که صدقه باعث زیاده و کثرت مال میشود پس بسیار تصدق کند ناخدا شما  
را رحم فرماید و نواضع موجب باره رفعت میکرد پس نواضع و شکستنی را پیشتر خود  
کند ناخدا در دنیا و آخرت شما را بلند مرتبه گرداند و از مردم عفو کردن سبب پاکیزگی  
است پس از جریمه مردم عفو نمائید ناخدا شما را عزیز و غالب گرداند

توبه نما

پهلوی را غافل دیوانه نما گوید

وَحَسْبُ الْمُرُوءِ مَنْ دَنَاهُ قُوْتُ  
وَمُشَلُّ لَا يَقُومُ لَهُ النَّقُوتُ

حَقِيقُ بِالنَّوَاضِعِ مَنْ مَمُوتُ  
فَالِلِمْرِو بَصِيحُ ذَا الْهَمَامِ

# تفاخر ارض و ميثا بر بیکدیگر

۱۴۱

وَمَا أَرَأَيْتُمْ مَا تَقُولُونَ  
إِلَى قَوْمٍ كَلَامُهُمُ الشُّكُوتُ

صَنَعَ مَلِكُنَا حَسَنَ حَبِيلٍ  
فَمَا لَمْ نَسْرِ حُلَّ عَرَفَاتٍ

وَبَعْدَ ذَلِكَ فُضِّلَتْ تَوَاضُعُ رَاشِدِيكَ بِسَبِيلِكَ

که این صفت تواضع در چهاران نیز مؤثر و سبب فضیلت و اشراف و امتیاز است چنانچه در  
قصه حضرت نوح و فرار کردنش کشتی اخضر در کوه جود منقول است و چنانچه در معارف  
بطاع و مباح بر یکدیگر و معارف مکرم بر نفع کربلا و تواضع آن خاک پاک مذکور است  
در کامیل الزیاده با سند خود از صفوان جمال روایت کرده که گوید سمعتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ بَارِكٌ وَلَقَدْ فَضَّلَ الْأَرْضِينَ وَالْمَنَاءَ بَعْضُهُمَا عَلَى بَعْضٍ فَمَا تَفَاخَرَتْ وَمِنْهَا  
مَا نَفِثَ شَيْئُهُمْ أَرْضُ صَادِقٍ كَمَا فَرَمُودٌ بِدَرْسِيٍّ كَمَا خَلَدٌ وَنَدَّ مُنْعَالُ تَفَضُّلٍ دَارَهُ اسْتِ  
بَعْضُ الْأَرْضِ مِنْهَا وَأَيْهَا رُبُّ بَعْضٍ مِنْ بَعْضٍ مِنْهَا تَفَاخَرُ كَرْدٌ وَبَعْضُهُ مَنَافِثُ مُمُودٌ  
فَمَا مِنْ مَاءٍ وَلَا أَرْضٍ إِلَّا عَوَّضَتْ لِرَبِّكَ التَّوَاضُّعَ اللَّهُ حَتَّى سَلَّطَ اللَّهُ عَلَى الْكُفْرِ الْمَشْرِكِينَ  
وَأَرْسَلَ إِلَى زَمَانٍ مَاءٌ مَالِحًا حَتَّى اسْتَدْطَمَ مِنْ نَفْسِ آبٍ وَارِضٍ كَمَا مَعَايِشُهُ أُنْدُ مَكْرٍ  
أَيْنَكُمُ تَرْكُ مُمُودٍ أُنْدُ تَوَاضُّعٍ أَرْضٍ خَلَدٌ حَتَّى أَنْكُمُ مَسَلَّطٌ كُودَانِدُ بَرَكَةِ مَشْرِكِينَ رَافِقِ  
بِسْوَ آبٍ زَمَانٍ شَوْرَانَا أَيْنَكُمُ فَاسِدٌ مُمُودٌ طَمِ أَرْضٍ كَرْدٌ وَبِأَرْضٍ أَوَّلُ  
أَرْضٍ وَأَوَّلُ مَاءٍ فَدَسَ اللَّهُ بَارِكٌ تَعَالَى فَبَارَكٌ عَلَيْهِمَا وَبَدْرُ سَتِيٍّ كَمَا كَرْدٌ وَابْغَرَاتِ  
أَوَّلُ رَمِينَ وَأَوَّلُ أَمِيٍّ أَنْتُمْ كَمَا خَلَدٌ أَرْضٍ مَقْدِسٍ وَبَارَكٌ كُودَانِدُهُ فَتَالِ لَهَا تَكْلِيٍّ عَمَّا فَضَّلَ  
اللَّهُ فَتَالَتْ لَنَا تَفَاخُرَاتِ الْأَرْضُونَ وَالْمَنَاءُ بَعْضُهُمَا عَلَى بَعْضٍ مِنْ فَرَمُودٍ خَلَدٌ وَنَدَّ عَالَمِ بَانَ  
رَمِينَ كَمَا تَكَلَّمَ نَمَا بَانَ خَيْرٌ كَمَا خَلَدٌ تَفَضُّلٌ دَارَهُ اسْتِ بَرَايِشِ رَمِينَ كَعْتِ دَرْزَمَانِكُمُ  
رَمِينَهَا وَأَيْهَا تَفَاخُرُ مُمُودٍ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ أَنَا أَرْضُ اللَّهِ الْمُبَارَكَةِ الْمُقَدَّسَةِ الشَّعَاءِ فِي  
رُوحِي وَمَا فِي وَلَا فَرَجَ بِلْ خَاصَّةً ذَلِيلَةً أَرْضُ بِلْ ذَلِكَ وَلَا فَرَجَ عَلَى مِنْ دُونِ بِلْ مَكْرٍ  
اللَّهُ مِنْ رَمِينَ خَلَدٌ كَمَا مَقْدِسٍ وَمُبَارَكٌ وَشَفَا دَرْزَمِينَ مِنْ آبٍ مِنْ اسْتِ وَنَفِثَ خَرَجِي

تواضع و اشراف و امتیاز است چنانچه در قصه حضرت نوح و فرار کردنش کشتی اخضر در کوه جود منقول است و چنانچه در معارف بطاع و مباح بر یکدیگر و معارف مکرم بر نفع کربلا و تواضع آن خاک پاک مذکور است در کامیل الزیاده با سند خود از صفوان جمال روایت کرده که گوید سمعتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

یقول ان الله بارک و لقد فضل الارضين و المناء بعضهما على بعض فما تفاخرت و منها ما نفث شئهم ارض صادق کما فرمود بدرسى کما خلد و ندد منعال تفضل داره است بعض الارض منها و ايها رب بعض من بعض منها تفاخر کرد و بعضه منافث ممود فما من ماء ولا ارض الا عوضت لربك التواضع الله حتى سلط الله على الكفر المشركين و ارسل الى زمان ماء مالحا حتى استدطم من نفس آب وارض کما معايشه اند مکر اينکه ترک ممود اند تواضع از راي خلدرا حتى انکم مسلط کودانيد بر کعبه مشرکين رافق

# نَوَاضِعُ زَمِينِ کَرِّ بِلَا وَ مَرْدِ کَرَامَاتِ

۱۴۲

نوا

نوا

بلکه منم خاضع و ذلیل در نزد کسی که این شرافت را بمن داده است و فخری نیست برانکه  
 پست تر از من است بلکه شکر است از تر خدا فاکرمها و زاده نواضعها و شکرها لله  
 بالحسین و اصحابه پس خدا متعال کرامی داشت از زمین را و زیاد نمود فضیلت و کرامت  
 از اهل بیت و اصحاب و بیت نواضع و شکری که کرد از تر خدا ثم قال ابو عبدالله من  
 ضاع لله رفعة الله و من تکبر وضعه الله بعد از آن حضرت صادق فرمود کسیکه نواضع کند  
 از تر خدا بلند میکند او را خداوند عالم و کسیکه تکبر کند حق تعالی پست میکند او را و در  
 حدیث مفصل که در نظم روایت کرده مذکور است که حضرت صادق فرمود و لیصبرن الله کربلا  
 معطلا و مقامات مختلف فی الملائکه و المؤمنون و لیكون لها شان عظیم و بگرداند حق تعالی  
 کربلا را پناهی و جایگاهی که محل آمد و شد ملائکه و مؤمنان باشد و از تر خدا زمین شان  
 عظمی فرار دهد و لیكون فيها من البرکات ما لو رقت فيه مؤمن و دغا رت به بدعوا عطا  
 الله بدعونه الواحد مثل ملک الدنيا الف مرة و چند از برکات در آنجا باشد که اگر مؤمن  
 در آنجا بایستد و دعا کند خدا و ندید دعا وی مثل هزار مرتبه ملک دنیا را با عطا فرماید

فَصَدَّقَ بِرَبِّهِمْ رَئِیْسُ الْأَوَّلِ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ زَمِينِ کَرِّ بِلَا وَ مَرْدِ کَرَامَاتِ

چهار نفر از ائمه  
 اَوَّلُ مَرُورٍ دَرِ زَمِينِ کَرِّ بِلَا وَ مَرْدِ کَرَامَاتِ  
 شَبَّحَ عَلَی بَرِّ شَبَّحَ جَعْفَرُ رَحِمَهُمَا اللَّهُ تَعَالَى کَوْنُ

مَصَارِعُ نَبِّهِ غَيْرِ کَرَامِ	مَرَرْتُ بِکَرِّ بِلَا فَهَا جَ وَ جَدِ
أَمَّا جَدُّ بَرِّو مِنْ كُلِّ ذَا حِ	حَاهُ لَا بُصْنَامُ لَهُمْ تَرْبِلُ
كَأَنَّهُ نَطَقَ الْعَبْرُ عَلَى الْأَكَامِ	مُورِ نَطَفُ الْعَبْرَاتِ فِيهَا
وَنَجَّرَ عَنْهَا جَوْنَ الْغَمَامِ	فَلَيْلُ أَنْ نَفَادَ لَهَا الْخَوَادِی



# از فیصله شیخ علی و میرزا محمد علی حجازی

وَقَفْتُ بِهَا لِأَلِيمٍ مِنْ ثَرَاهَا وَقَدْ نَصَلْتُ دُمُوعَ الْعَيْنِ فِيهَا أَسَائِلُ رَيْعَهَا عَرَسًا كَيْفَ	أَرْجِعِ الْعَرَفَ مَقْضُومَ الْحَنَامِ نُصُولَ الذِّبْرِ بَيْلَ مِنَ النِّظَامِ وَأَلَا الْعَرَى وَالرَّيْبَ السَّوَايَ
--	--

## میرزا محمد علی رانی جاجرمی مختصر بجا کر گویند

گو یا سرشنه خاک نواز ناف خن که لاله را جو غارض عذر دهش غمان نه که هیچ صدف باشد کهر خود اسمان نه وز کلمه رنگ رنگ دوشیزه کان طارم افلاک روز مغار روزگار آباد است کربلا اغشته بخون که اینجا کز شرف اینجا کز بھر مثل جوانان فاطمه ایکربلا هنوز ز خونها محرم جسم حسین مگر بر تو گردیده آرم	سار د بکسبیل مرآت بر آری که داغها بھر دی چون لاله اوری لینکر ز نیشن نور و صد کوهراوری افروز نزار شماره ترا هست اختر بهر نظاره ات بکتابند منطری بکسوت از نعم جان کوشیا دری عود مجسمی و غیر مصوری روشن از زمین نوینکار خنجر همواره هست سطح نو چو لاله اختر از ستم اسبها که دمادم معطری
--	---

قال الله تعالى وقلنا اهبطوا بعضكم لبعض عدو ولكم في الارض مفقر ومناع الى  
یعنی وکفیم ای دم وحوارا بلبس فرور ویدار هشت بتر زمین در حالیه که برخی از  
شمار بعضی دیگر را دشمنید چرا بلبس و ذریه او دشمن ادم و ذریه او بند و بعضی عدو  
انها بجهت کفر و طعناست و عداوت آنها بجهت ایمان و اطاعت و شمار از زمین  
منزل و محل استقرار است بر ۴ تعبیر و منفعتی و ترخورداری تا وقت مرگ و هجوم عدا  
مجلسی در نجار از حضرت رضا رواست کرده که فرموده ۵ خیمه و عشرين من ذی الفعد  
ثرب الرخمة و دحب فی الارض و نصبت فی الکعبه و هبط فی الدم درینست و نیم زه  
الفعد رحمت الهی چن کشته و زمین کسود شده و حضرت ادم در آن روز هبوط کرد است

۱۴۳

توبه

جواب

## هبوط آدم و حوا بر زمین

۱۴۴

توضیح

توضیح

و شیخ اجل صدوق علیه الرحمه در علل الشرایع از حضرت صادق<sup>ع</sup> روایت کرده که فرمود که  
صفا را برای ابن صفا نامیدند لآن المصطفی آدم هبط علیه که مصطفی و برگزیده آدم بران فرود  
آمد پس از بر ۴۰ ان کوه نامی از نام آدم اشتقاق کرد بد چنانچه حی نقاش میفرمود از الله اصطفی  
ادم و نوحا و حضرت خوا بر کوه مروه فرود آمد و بر ۴۰ ابن ازامروه نامیدند زیرا که مره بران فرود  
آمد و از برای انکوه نامی از نام زن اشتقاق یافت مجلسی علیه الرحمه در حیات القلوب گوید احادیث  
در تعیین محل نزول آدم و حوا مختلف است بسیار از احادیث معتبره دلالت میکند بر اینکه  
بر صفا و مرو نازل شدند و بسیار از اخبار دلالت میکند که در هند فرود آمدند و محفل  
است اول در هند نازل شده باشند و بعد از دخول مکه بر صفا و مروه فرار کردند باشند و در  
بخارا از حضرت امیر<sup>ع</sup> روایت کرده که از حضرت رسول<sup>ص</sup> پرسیدند که حی نقاش سک را از چه  
آفرید فرمود خلفه من زبان ابلیس او را خلق کرد از آب هان شیطان گفتند چگونه بود یا رسول  
الله فرمود لا اله الا الله عز وجل آدم و حوا الى الارض هبطا کما فرخین المرتضین چون  
خداوند متعال آدم و حوا را بر زمین فرستاد بر زمین افتادند مانند دو جوجه که لوزند  
پس ابلیس لعین دوید و بگویند زندگان که پیش از آدم در زمین بودند و گفت از طبعین مذوقا  
من السماء لم یزلوا اعظم منهما لعلوا فکلوا منها و مرغ از آسمان بر زمین افتاد که از  
انها بزرگتر مرغی بدنه شده بیامند و خوردن آنها را پس در زندگان دیدند و ابلیس ایشان را  
مشرقی میگرد و صدا میزد و میگفت مسافت نزدیک است فوقع من فیه من عجله کلامه زبان  
و از بجهل گفتار شوابی از دهان وی بر زمین افتاد و خدا از ان اب و سک خلق کرد یکی زن  
و دیگری ماده و اما حوا را آدم و حوا الکلبه بیده و الکلبه یا لحد و زرد رهند زرد آدم ایشان  
و ماده در جنة نزحوا و نکو شدند در گنا که نزدیک ایشان بیایند و من ذلك البو الکلب  
عدو السبع و السبع عدو الکلب و از آنرو در زندگان دشمن سک و سک دشمن در زندگان  
گردید و در علل الشرایع از حضرت صادق<sup>ع</sup> نقل کرده که آدم را از بهشت فرود آوردند بر صفا  
و حوا را بر مروه و حوا در بهشت مشاطی کرده و کتوها خورد و با فتنه بود فلما فتنه الارض

# اقل خلیف کتب اقل ظهور عطر

۱۴۵

در بیان احوال و صفات آدم و حوا

فالت ما ارجوا من المشط وانا مسخوط علی و چون بزمن آمد گفت من چه امید دارم  
از این زینت و مشاطگی و خال آنکه من معضوب پروردگارم پس کبوهها خود را کشود  
و از کبوهها او عطر بکشد بان در بهشت مشاطگی کرده بود پس شد مطارت بر اینج  
اثوفا الهند و باد از آن برداشت و اثرش زادرهند انداخت پس بان علت عطر درهند  
هم رسند و در حدیث دیگر چون کبوه خود را کشود حق تعالی باده در سنا صسط به المشرق  
و المغرب که عطر کبوه او را برداشت بر مشرق و مغرب زمین و زیند و در خلاصه المعجم گوید  
آورده اند که چون آدم و حوا بر زمین آمدند حکم شد که ای آدم دست را حوا بدار و هر دو  
از یکدیگر مفارقت کنند و هر یک بخت دیگر بر وید پس آدم بستر کوه سترد و حوا  
بر ساحل دریاهند بموضعیکه از اجده گویند آدم در بیست سال بر سر کوه سترد و بکری  
ابن عباس روایت کرده که هرگاه آدم ترک مندوب خود را یاد کرد بهمهوش شد و در این وقت  
چندان باران حشر از آبرودین بر زمین نذاشت تا ایند که در هر چهار سال او در حوض  
بدید آمد و سید نعمه الله جزای رحمة الله در مقامات النجاه گوید یکی آدم علیه السلام اعلی  
ز لسمه ثلثمائة عام حتی مات الا و دین من موعده آدم بر خطبه خود سیصد سال گزینست  
تا آنکه سبیلها از اشک و جگر کرد بد و ایضا گوید که اسماء امته علیها در ساق عرش  
مکتوب بود و هی الکلمات الی ثلثمائة عام من ربه فذغاه بها ثواب علیه بعد از یک و خرج  
من احک عینیه مثل ماء دجلة و من الاخریه مثل ماء الفرات و انها همان کلماتی بود که تلقی  
کرد و قبول نمود آدم از پروردگار خود انها را و خدا را بان کلمات خواند و قبولی قبول  
شد بعد از آنکه انقدر گزینست که از یک دیدن اش مثل آب جلد و از دیگری همچون آب غرات  
جگر کرد بد و هر دو شیخ علم بن سبغ بن منصور بن حلی در منتخبنا و بدل الآیات الباقیه  
فی شان العز الطاهره که از موسوم بکثر القواید و دامغ المعاند کرده و هر دو در مقامه  
بخار و روضات الجنات مذکور و موصوفند از رجال شیخ طوسی و از ابن عباس روایت  
کرده لما خلق الله نعا آدم و نفخ فيه من روحه عطس فالحمد لله ان قال الحمد لله رب العالمین

## دینار دینار اشیاء خمسہ

۱۴۶  
 تفسیر جامع  
 تفسیر جامع  
 تفسیر جامع

فقال الله برحمتك ربك که چون خداوند متعال آدم را آفرید و نوح روح در وی بنمود عظیم  
 کرد پس خداوند او را الهام فرمود که گفت الحمد لله رب العالمین و خدا بیخدا فرمود خدا بزرگو  
 رم کند و چون پروردگار عالم ملائکه را مامور بسجد آدم کرد داخله العجب فقال یارب  
 خلقت خلقا هو احب الیک منی فلم یجب بکون عجب فی تخیر بحضرت آدم و وارد شد گفت ای  
 پروردگار من ایا مخلوقی آفریدی که او بر تو از من محبوب تر و عزیز تر باشد حق تعالی جواب داد  
 دوباره عرض کرد باز جواب بیا مدبتم یار گفت باز جواب شنید ثم قال الله سبحانکم و لا  
 هم ما خلقتکم بعد از آن حق سبحانه فرموداری اگر ایشان یعنی خمسہ النبیاء علیهم السلام باشند  
 ترا خلق نمیکردم عرض کرد یارب ایشان را من بنما خداوند بملائکه حجب وحی فرمود که بجا نیا  
 بردارید و چون برداشتند فاذا الخمسة اشباح فدام العرش ناکاه اشباح خمسہ را در فدام  
 عرش دید عرض کرد یارب اینها کیبند فرمود یا آدم هذا محمد نبی و هذا علی ابن عمه و  
 و هذه فاطمة امته نبی و هذا الحسن و الحسین ابناهما و ولدان نبی ای آدم اینها از نسل  
 تو اند آدم بدین نوید شاد گردید و چون مخاطبه مرتکب شده بود گفت یارب استلک محمد  
 و علی و فاطمه و الحسن و الحسین الا غفر لکم پروردگار اجماعی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین  
 که مرا بیا مرتبه پس خداوند او را امر رید و این است قول حق تعالی فخلق آدم من ربه کلک  
 فتاب علیهم فهو النواب الرحیم و در همان کتاب در ثواب و وصفا الانسان بوالدین کوید  
 و هما النبی و الوصی صلوات الله علیهما که مراد از این والدین نبی و وصی سلام الله علیهما  
 اند و باین سبب ز ایشان بوالدین کتابه و تعبیر فرمود که سبب نوح در انشاء و ولد و ولد  
 است و اکروا ولد نبی باشد و ولد نمیشود هم چنین محمد و علی صلوات الله علیهما لولاها لم یکن  
 انسان و لا حیوان و لا دنیا و لا اخره که اگر ایشان نمیشودند انسان و حیوان و دنیا و اخره  
 نمیشد و در دعا وارد شده سبحان من خلق الدنیا و الاخره و ما سکر فی اللیل و النهار  
 الحمد و الحمد و در حدیث قدسی آمده لولاک لما خلقت الافلاك و در حدیث دیگر وارد  
 شده که حق سبحانه بادم فرمود لولا شخصان اربدان خلقتهما منک لما خلقتک اگر ان

# دینار در صورت حضرت فاطمه را

۱۴۷

در حدیث

دو نفر یعنی محمد و علی صلوات الله علیهما که میخواهم از تو بدینا ارم بمبود هرانی  
 ترا خلق نمیکردم و شیخ ابوالفتح رازی قدس سره در تفسیر روض الجنان گوید که خدا  
 تو را در برابر قبول کرد بجا و بکار و غایتا احباب در خبر آمد از شهر بن حوشب که چنین  
 رسید بن کرام از شهر انکروه خود سصد سال سر باستان بر داشت و در دست سال  
 بر کنه خود نمیکوبت و چهل روز طعام و شراب نخورد و صد سال با خواخلوت نکرد  
 عجب از تو با فاعل که شوخ خدا بیک ترک مندوب بیک خالف فرمان ادم و حوا را که  
 بدو و مادر تو بودند با پدر و منزل ایشان بنزد خدا از بهشت بیرون کرد و سالها آنجا  
 از یکدیگر جدا بنمود و ایشان را در محنت بلیت افکند و نور شبانه روز بسیار ترک احباب  
 و از کتاب بحر مات کنی و اصرار کنی و نویسنکفی و انکاء این طمع داشت که در بهشت نشوی  
 و صحبت حورالعین نایب این است محال نمیشود و کج تقدیر و شیخ عبدالرحمن صفور مشافعی در  
 زهره المجالس در قول خدا و ند متعال قل فی ادم من ربه کلمات از حضرت صادق رواست کرده  
 که کان ادم و حوا جالبین فجاءهما جبرئیل وانی بهما الی قصر من ذهب فصره ثمان من ربه  
 اخضر ادم و حوا در بهشت نشین بودند که جبرئیل آمد و ایشان را بصره آورد که خشی از  
 طلا و خشی از نقره بود و کنکرها ان از شهرت سبز بود فیه سر بر من با فوئه حمراء و علی  
 السرب فیه من نور فیه صوره علی راسها تاج و فی اذنهما فوطان من لؤلؤ و فی عنقهما  
 طوق من نور و در آن تصویر نخی بود از با فوئ سرخ و بر بالای آن تخت فیه از نور  
 برافراشته و در روی تخت صورت در غایت حسن و جمال فرار گرفته که تاجی بر سر و دو  
 کوسواره از لؤلؤ در کوش و فلاد از نور در کپن دارد فتیحا من نورها حتی ان  
 ادم نمی حسن حوا از نور و خواهان صورت تعجب کردند حتی ادم حسن حوا را در  
 جنبان فراموش کرد فقال ما هذه الصورة قال فاطمه و التاج ابوها و الطوق زوجها  
 و الفرطان الحسن و الحسن فرمود چیست این صورت عرض کرد این صورت فاطمه است  
 و تاج نور بر سر پدر بزرگوارش و کردن بند شوهر غالی مقدارش و دو کوسواره و دو

در حدیث  
 در حدیث  
 در حدیث

# سُورَةُ اَزْوَاجٍ كَرِيمَا

۱۴۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَرَزِدَارِ جَنَدِشِ حَسَنَ وَحَسْبَنَ اِنْدِ بِرِ اَدَمَ سَر بِلَنْدِ كَرْدَ بِرِ بِالْاِیْ قَبْرَ نَظَرِ كَرْدِ دِلِ  
 پَنجِ اسْمِ اَزْ نَوْرِ مَكْنُوبِ سَتَا اَنَا الْحَمْدُ وَهَذَا مُحَمَّدٌ وَاَنَا الْاَعْلٰی وَهَذَا عَلٰی وَاَنَا الْفَاطِرُ وَهَذَا  
 فَاطِمَةُ وَاَنَا الْحَسَنُ وَهَذَا الْحَسَّ وَنَتٰی لَاحْسَانُ وَهَذَا الْحَسْبَنَ بِرِ جَبْرِ شَبَلِ كَفْتُ نَا اَدَمَ بِرِ  
 اسْمَاءَ مَبَارَكِ رَا حَفَظَ بَكِنِ كِهَ بَا نَهَا مَحْتَاجِ مَبْنُو وَچُونِ اَدَمَ بِتَوَزْنِ هَبُوطِ مَعُودِ بَعْدَارِ  
 اَنِكِهَ سَبْضِ نَهَالِ بِجَهْتِ رَتَكَابِ لَتِ كَرِسْتِ بَدْرِ اسْمَاءَ تَوَسَّلِ كَرْدِ وَكَفْتُ بَارِتِ بِرِ مُحَمَّدِ  
 وَ عَلٰی وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحَسْبَنَ بِاِ مَحْمُودِ بِاِ اَعْلٰی بِاِ فَاطِرِ بِاِ حَسَنِ اَعْفَرِ وَ تَقَبَّلِ تَوْبَتِ بِرِ حَدَّثِ  
 وَچُو فَرَمُودِ اِیْ اَدَمَ لَوْ سَأَلْتُ نَفِیْ فِیْ جَمِیعِ ذَرِّیَّتِكَ لَعَفَرْتُ لَیْمَ اِکْرَارِ مِنْ مَعْفَرَتِ ذُنُوبِ هَمِهَ رِیْبِ  
 خُودِ بِنَجْوِ اسْمٰی هَرَا نِهَ مَبَارِزِ بَدَمَ وَ مَرْحُومِ شَبَحِ طَرِیحِیْ دَرِ مَتَجَبِّ وَ اَبْتِ كَرْدِ اَنَ اَدَمَ عَلَیْهِ  
 السَّلَامُ لَمَّا هَبَطَ اِلَى الْاَرْضِ لَمْ یَرِ خَوَارِضًا وَ بَطُونَ الْاَرْضِ فِیْ طَلِبِهَا چُونِ اَدَمَ عَلَیْهِ السَّلَامُ بِرِ  
 رَمَنِ هَبُوطِ كَرْدِ وَ خَوَارِ اَنْدِ بَدِ دَرِ طَلَبِ وَ لَیْ طَرِیقِیْ مَبْنُودِ فَرِ بِکَرِ بِلَا اَعْلٰی وَ اَعْنَافِ وَ ضَا  
 صَدْرِهِ مِنْ غَیْرِ سَبَبِ بِرِ عَمُورِشِ بِرِ رَمَنِ كَرِ بِلَا اَفْئَادِ اَنِكِهَ اَمْرِهِ وَ اَفْعِ شُودِ وَ حَادِثِ فَرَمُودِ  
 بَا نَدَوِشِ بِرِ كَرِ دَرِ اَفْئَادِ سَبَبِشِ نَنَكِ كَرَفْتُ وَ عَثَرِ فِیْ الْمَوْضِعِ الَّذِیْ قَتَلَ فِیْهِ الْحَسْبَنَ حَتّٰی لَمَّا  
 الدَّمُ مِنْ رِجْلِهِ وَچُونِ بِمَقْتَلِ حَسْبَنَ رَسِیدِ لَعْرَشِیْ دَرِ رُكُودِ پَدِیدِ اَمْدِ كِهَ خُونِ اَزِ بَهِ وَ حَتّٰی  
 مَشَدِ بِرِ سَرِ بُو اَسْمَانِ كَرْدِ كَفْتُ اَلْهُیْ هَلِ حَادِثِ مَعِیْ ذَنْبًا خَرَقَا فَبَسْتِیْ بِرِ فَا نَیْ طَفْتُ جَمِیعِ الْاَرْضِ  
 وَ مَا اَضَافِیْ سِوَهُ مَثَلِ مَا اَضَافِیْ فِیْ هَذَا الْاَرْضِ اِیْ بِرِ وَرِدِ كَارِ مِنْ اَبَا مَرْئُكِ كَنَاهِ دِیْ كَرِ شَدَامِ  
 وَ اَبْنِكَ مَرَا كِفَرِ خَوَا حِیْ كَرْدِ بِرَا كِهَ مِنْ مَمَامِ اَرْضِ رَا طَوَافِ كَرْدَمَ وَ بِرِ چُنِیْنِ حَادِثِ كُو تَارِ شَدَمَ  
 خَدَاوِیدِ وَچُو فَرَمُودِ بَا اَدَمَ مَا حَادِثِ مِنْكَ ذَنْبٌ وَلَكِنْ فُضِّلَ فِیْ هَذِهِ الْاَرْضِ وَلِلَّهِ الْحَسْبَنُ  
 ظَلَمًا فَسَالِ دَمُكَ مُوَافَقَةً لَدَمِ اِیْ اَدَمَ جَرِیْ بِشَا رَهَ اَزْ نَوْ صَادِرِ نَكْشَةِ وَ لَیْ فَرَزِیدِ نَوْ حَسْبَنَ بِرِ  
 اَبْنِ سَرِ رَمَنِ بِطَلَمِ كَشْتِ مَبْنُو اَبْنِكَ خُونِ نَوْ مُوَافَقَةً رَجْمَةِ شَدَامِ عَرَضِ كَرْدِ بِرِ وَرِدِ كَارِ  
 حَسْبَنَ بِبَغْبَرِ اَسْتِ خَطَابِ مَدِ كِهَ بِبَغْبَرِ نَبِیْ وَلَكِنْ سَبَطَ النَّبِیُّ مُحَمَّدٌ وَلَكِنْ فَرَزِیدِ زَادَةَ  
 بِبَغْبَرِ مِنْ مُحَمَّدِ اَسْتِ عَرَضِ كَرْدِ فَا نَلِ وَیْ كَبِیْطِ خَطَابِ مَدِ فَا نَلِ بِرِ دِ لَعْبَرِ اَهْلِ السَّمَوٰتِ  
 وَ الْاَرْضِ فَا نَلِشِ بِرِ دِ كِهَ مَلْعُونِ اَهْلِ اَسْمَانِهَا وَ رَمَنِ اَسْتِ اَدَمَ رُكُودِ بِاِ جَبْرِ شَبَلِ اَوْرِدِ وَ كَفْتُ

# تفاوت مراتب انبیاء علیهم السلام

۱۴۹

در تفسیر

چه کار بکنم گفت لعن کن بر زید فلان رابع مراتب و مشی خطوات الی جبل عرفات فوجد حواء هناك پس ادم چهار کثرت بر زید لعنت کرد و جید ندی برداشت تا بکوه عرفات رسید

و حواری در تفسیر و حضرت ابراهیم خلیل از زمین دریافت  
کریلا و تمهید از فضیلت و خلقت انحضرت

قال الله تعالى ومن احسن دينا من اسلم وجهه لله وهو محسن واسع ملة ابراهيم خفيقا  
واخذ الله ابراهيم خليلا مرحوم علامه حلي در حق البقین کويد علماء اماميه اتفاق  
کرده اند بر آنکه انبياء و ائمه صلوات الله عليهم اجمعين افضلند از جميع ملائکه و برين مضمون  
اخاديت بسيار است و ادله عقلية نيز بسيار گفته اند و تفاوت در مراتب فضل ایشان بسيار  
است و افضل از همه پنج نفر اند نوح و ابراهيم و موسى و عيسى و محمد و ایشان را اولو العزم  
مینامند و شریعت ایشان تا نسخ شریعت پیش است و افضل از همه حضرت رسالت است  
و بعد از آن حضرت ابراهيم از سایر انبياء افضل است و شيخ اجل ابو الفتح راجع طاب  
مضجهم در روض الجنان در تفسیر تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض منهم من كلم الله  
و رفع بعضهم درجات کويد قدیم جل جلاله در این ایه باز نموده که اگر چه ایشان از روی  
پیغامیه یکسانند از روی درجه و پایه و منزلت متفاوتند با غما لیکه ایشانرا هست و مقامات  
و اجتهادانی بر فردان ایشان نیز من منزل و درجه است بعضی از ایشان مخصوص اند بر آنکه  
با ایشان سخن گفتیم بواسطه چون موسی و رسول ما صلوات الله عليهم و چون ابراهيم که  
او را بخت مخصوص داد و مراد بفضیل بیان درجات و استحقاق منازل ایشانست بعضی  
بر بعضی و ما را بفضیل این راه نباشد بر آنکه تفضیل مکلفان بجهت بر بعضی زیادت نوب  
باشد نیز خدا تعالی باین قول تعالی ان اکرمکم عند الله اتقاكم ذکر زیادت علم باشد لعل  
تعالی و الدین او نوال العلم درجات و قوله قل هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون بر  
آنکه ما را از روی عقلی باین نیست جز جمع ندانیم و کويد از انبياء بیست و هشت نفر مذکور

تفاوت فضیلت  
انبياء علیهم السلام

## فضیلت خلیفہ ابرہیم

۱۵۰

در صحیح بخاری

در فضیلت ابرہیم

در فضیلت خلیفہ

اند در قرآن با اسماء اعلام و با جماع پیغمبر ما مجزا است و فاضلتر و از او فرود ابرہیم علیہ السلام  
 فی الاخبار و خلیل را در معنی بود یکی دوست من الخلد و یکی محتاج من الخلد و خلد بضم خاء مؤنث  
 باشد و فتح خاء حاجت و چون از محبت کہند فاعیل بمعنی مفعول باشد و چون از حاجت کہند  
 فاعیل بمعنی فاعل و اهل اشارہ کنند خدا بفتح ابرہیم را بر ۴ ان خلیل گفت کہ اورا امتحان کن  
 بر تن و جان و مال و فرزند مال بممان داد و فرزند بفرمان و تن بہ نیران و جان بخدا رسان  
 پس خدا بفتح اورا خلیل خود گرفت و در علل الشرائع از حضرت امام محمد باقر روایت کردہ کہ لما  
 اخذ الله ابرہیم خلیلاً اناہ بشارۃ الخلد ملک الموت فی صورۃ شاب ابیض علیہ ثوبان ابیضا  
 بظہر رأسہ ماء و دہنا چون خاتم ابرہیم را خلیل خود کردہ اند بشارت خلد ملک الموت  
 آورد و در صورت جوانی سفید کردہ و جامہ سفید پوشیدہ بود و از سر شرب و روغن میبخت  
 شاید کہ نیاستادار حسن و طراوت و صفاء عزرائیل و چون ابرہیم خواست کہ داخل خانہ شود  
 دید کہ او از خانہ بیرون میباشد و ابرہیم مرگ بود بسیار با غیث و چون پی کار میبخت در رمای  
 بست و کلید را با خود بر میداشت و از زمین پی کار میبیرون رفت و در رایت و چون رکعت  
 و در را کوہ ناگاہ مرد برآید کہ اینستاد است در غایت حسن و جمال پس ابرہیم را غیث از پدر  
 و گفت ای بندہ خدا کہ ترا داخل خانہ من کردہ است کہت پروردگار خانہ مرا داخل کردہ است ابرہیم  
 گفت پروردگار من اینستاد است از من تو کہستی گفت من ملک الموت انحضرت و سپید و گفت آمدہ کہ  
 فیض روح من بجکی گفت نہ و لکن اخذ الله عزوجل عبد خلیل و محبت بشارتہ و لیکن خدا بندہ  
 را خلیل خود کردہ اندہ است آمدہ ام کہ این بشارت را با و برسانم ابرہیم گفت کہت از بندہ شاید  
 کہ خدمت او بکم نامی و گفت توان بندہ خدا علی بشارۃ فقال ان الله اخذ خلیلاً پس آمد بندہ  
 سارہ و گفت خدا را خلیل خود کردہ اندہ است و شیخ خلیل ثقف علی بن ابرہیم فی قدس سیرۃ  
 در تفسیر خود از حضرت صادق روایت کردہ کہ فرمود ان ابرہیم علیہ السلام ہوا اول من حول لہ  
 الرمل دفعا کہ ابرہیم اول کئی بود کہ از برای او ربکا شد در وقتی کہ رفت بنزد و شیخ  
 کہ در مصر داشت کہ از او طعامی فرست کند پس او را در منزل خود نیافت و نحو است کہ بار برد



## ارد شدن ربك از برای ابراهيم

۱۵۱

ترجمه  
 در بیان  
 ابراهيم  
 و  
 اسحاق  
 و  
 يعقوب

خود را خالی بگرداند همان خود را بر از ربك كرد و چون داخل خانه شد چهار بار  
 با ساره گذاشت و از خجلت بماند رفت و خواست قنطاریه عن دقن اجد ما يكون فخر  
 و قد مت الله طعاما طيبا چون ساره و همرازا كودار كرد در آن دید که از آن بخت نواند بود آن  
 ارد را نان بخت و نیز در ابراهيم طعام نيكو آورد ابراهيم گفت از كجا او كجا این را كفت از آن  
 که از نزد خلیل مصر آورده بود ابراهيم گفت اما الله خلیل و ليس بمصر فلذلك اعطى الخد  
 ف شكر الله و حمد و اكل اكله باش که او خلیل من است اما مصر بليست و بان سبب خدا و او  
 خلیل خود خواند پس خدا را شكر كرد و حمد نمود و آن طعام تناول كرد فقلت كويد ارجله  
 انبياء عظام که از زمین كریلا عبور نمود و حادثه رو داد و ملتفت بفضیله شهادت حضرت  
 حسین كودیدند یکی هم حضرت ابراهيم است چنانچه طریقی علیه الرحمه در منتخب كودید و رو  
 ان ابراهيم مرتفع ارض كریلا و هو راكت فرسا فغرت به فسط ابراهيم و شیخ رأسه و سال  
 مروست که حضرت ابراهيم و فقی سواره بصحر كریلا بگذشت استش بسودر آمد و انحناء  
 از پشت اسب بر روی زمین افتاد و سرش بشكست و خون از آن جگر كرد بد پس زبان  
 با ستغفار بكشاد و گفت الهی ای شئی حدثتینی ای پروردگار از من چه كراهی سزد چیل  
 نازل شد و گفت ای ابراهيم ما حدث منك ذنب و لكن هنا فضل سبط خاتم الانبياء  
 و ابن خاتم الاوصياء فإلّا لك موافقة لدمه كاهی از نوصاد رنگت و لیكن مقول  
 میشود در این محل سبط خاتم الانبياء و سرحاتم الاوصياء پس خون تو بموافقت خون  
 وی ریخته شد فرمود ابراهيم كریلا که خواهد بود قائل او كفت لعین اهل السموات الارضین  
 و العلم جرى علی اللوح بلفظه بغیر اذن ربّه فادعی الله تعالی الی العلم انك استخففت  
 الشاء بهذا اللعن قائل او ملعون اسمائها و زمنها و فلم جاز شد بر لوج بلفظ از پلید  
 بدون اذن پروردگار و خداوند بلفظ و حی فرمود که بنكارش این لعن مستحق ننا و ستش  
 كفی بر ابراهيم آدست برداشت و پزید پلید را لعن بسیار كرد و اسباب انحضرت زبان فصیح  
 امین گفت ابراهيم با و خطاب كرد و فرمود بر تو چه معلوم شد که امین كفی بر لعن من پزید

اهل

گفت

## سوره ابراهيم از سوره نبي کریم

۱۵۲

سوره ابراهيم

گفت ای ابراهيم انا افخر برکوبك على فلما عثرت وسقطت عن ظهر عظمي محلي وكان  
سبب لك من يزيد لصدا لله لعل من هميشه نحر ميگردم که تو بر پشت من سوار ميشوي و چون بر  
درآمد و نواز پشت من در افتاد و عجلت و شمس از من زياد شد و سبب بن از پند بود  
خداوند بر تو لعنت کند شوشنري عليه الرحمه در خضابص گويد اقول و لعل محل سقوطه عن  
العرس هو محل سقوط الحسين عليه من العرس فلاحظ الفرق بين السقوطين که شابد محل  
سقوط حضرت ابراهيم از اسب همان محل سقوط حضرت حسين باشد از اسب خود بغير درمغزل  
انجاب بر من افتاد باشد پس ملاحظه کن فرق اين دو سقوط را

## سوره حجره سوره ابراهيم از سوره نبي کریم

قال الله لعل فلما قضى موسى الاجل هذين وسار باهله ان من جانب الطور ثلث اقال  
لاهلهم امكوا اني انت نار الاله انكم منها بخبر و جذوه من النار لعلكم تضطلون بدانکه در قرآن  
مجد بشتر از قصص همه انبياء و مرسلين عليهم السلام قصه حضرت موسي مذکور است و بر  
محمد مقدمه هر طرف احوال انحضرت مناسب است و به چون بالمخصوص در اخبار وارد است  
که نداي ابي انا الله حضرت موسي که از درخت رسيد در زمين گريلا بود لهذا بندي  
از اين طرف مذکور ميآيد پس در خلاصه المنهج در تفسير اين ايات شريفه گويد چون موسي ده  
سال بشما شعب شغال نمود پس ان هنگام که بگذارد موسي مدت خود را که اقصي اجلين  
بود در چهل سال که با اجازه منصب موجه مصرکت بجهت زيارت مادر و برادر و خواهر  
و بهر گمان خود را با مواشي در شب برك و راه کم کرده ندر و نش را وضع حمل رسيد و  
کوشندگان از برف و باد متفرق شدند انش نبود انش زنه برداشت و چندانکه انش زنه  
بر سنك انش زد انش بيرون نهاد موسي سنك انش زنه از سر فهر پيدا خست سنك  
و انش زنه زبان آمدند که با موسي انش جز بفرمان خدا ميروند و هم انشهار انش  
فرو نشاندند موسي و کار خود چنان ماند که ناگاه بديد از جانب کوه طور انش گفت

سوره حجره

## مراجعت موسی از بدن

۱۵۲

در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب

رکنان خود را در نیک گنبد در همین مکان بدرستی که من دیدم انشی را شاید که یکی  
از برای شما از ان خبر بعضی از کسانیکه بر سر انش باشند خبر بگویم که راه از کلام  
جانب است باین ورم از ان پاره بر سر چوب گرفته شاید که شما کرم شوید بدان و چون  
چوب مطهر است خواه بر سر انش باشد و خواه نه بعضی چوب فوس را از انش روشن کنند  
و بیاورم تا بان کرم شوید فلما انما نودی من شاطی الواد الیه من فی البقعة المبارکة  
من الشجرة ان باموسی انا الله رب العالمین پس چون آمد بدان انش ندا کرد همدار  
کنار رود که از جانب راست موسی بود در جائی برکت داده شده یعنی از شاطی که در موضع  
با من و برکت بود از درخت سمر با عوسج با عتاب انکای موسی بدرستی که منم خدای که  
پروردگار عالمیانم و اسماع موسی ندا و کلام را از درخت با من و جبر بود که حق تعالی بفرمود  
کلام مردان و از آن محل که اندر کلام عرض است و هر عرضی محتاج است بحمل و اسماع  
کلام بدون واسطه اعلی صائر انبیا استخوان نداد و مضمون داشت یکی انا الله  
رب العالمین و دیگری و ان الق عصاک فلما راها هنر کانتا جان و لی مدبر و لم یعقب  
باموسی قبل ولا تخف انک من الامین و انک یفکن عصاه خود را موسی فی الحال عصا  
را بیداخت مازند پس ان هنگام که دید عصا را در حرکت تمام حرکت میکند کوبان  
مار پست جبرعت حرکت کنند که در عرف ترانیه مار کوبند برکت موسی پست کنند  
و جبرعت روند از خوف و باز نکشیدان و ادای بلکه از غایت دهشت روه بجایانی که بدن  
بود نهاده روان شد نداشتند که باموسی پیش ای و منترس از این جهت بدید که نو  
از امان با فکانه یعنی از جمیع مخاوف چه بفرمان مرسل را ترسی و هر اسمی نیست کما  
قال لا تخاف لدی المرسلون پس باین خطاب طمئنان فایم یافتند باز آمد و بفرمان تمام  
دست در دهن مار کرده ازادر پیش خود کشید همان عصا شد مؤلف کوبند این عصا  
بموجب بعضی از اخبار اعضای حضرت آدم بود چنانچه در همین خلاصه از کثافت نقل کرده  
که نزد شعبت عصاه انبیا جمع شدن بود در شب موسی را گفت که در این خانه رو بکن

## از دها شدن عَصَا وادی امین

۱۵۴

جمع

بنام

از دها شدن عَصَا

از آن اعضاها بردار موسی را اندرون خانه آمد و آن عصا که ادم از بهشت همراه خود آورده بود برداشت شعب چون مکشوف بود از او برداشت و مس کرد و دانست که عصا ادم است گفت بر زبانه و یکی دیگر را بردار موسی هفت نوبت با نخانه آمد و همین عصا بدست آمد شعب بداند که و شبانه است و را با و داد و گفت ای موسی چون بفرقی الطریقین رسی دوراه پدید آید بدست سنجید بر و اگر چه بدست است کجاء بیشتر باشد چه در امر غرار از عظم هست که مرد را با چخار یا بان فرو میبرد موسی چون انجار رسد گو سفندان مثل خنجر دست راست کردند و مید و بدند هر چند موسی خواست که باز گردانند نتوانست پس بالضرورت بر اثر ایشان برفت و غرار میدید که کجاء بسیار رسته گو سفندان مثل بان کردند و بچرخا مشغول شدند موسی بجهت آنکه تعب بسیار باور رسد بود انجا بخت و عصا بر زمین فرو برد از دها و اهنگ گو سفندان کرد عصا جانور شد و با از دها در او بخت موسی از خواب برخاست عصا خون الوده بود و از دها کشته شده شادمان گشت و شعب بان خبر کرد شعب خنجر را گفت شوهر تو پیغمبر خواهد بود که او را در این عصا نشانی باشد شعب چون دانست موسی مرثیه عظیم دارد نزد خدا بقا و برکت و بمن و حسن رغبان و در گو سفندان بدید خواست که با وی احسان نماید گفت ای موسی هر چه امثال این گو سفندان ابلق پدید آید یعنی سیم و سفید بنویسند من حق تعالی و حی بموسی کرد در خواب که این عصا را برای زن که گو سفندان از آن آب بخورند موسی چنان کرده گو سفندان آن ابراهوردند آن سال نناجی که از ایشان ضلالت شده همه ابلق بودند شعب بداند که آن روزی است که حق تعالی بوفورده

بَارِكْ كَلَامَهُمْ نَدَا لَهُمْ كَذِبًا إِنَّ قُلُوبَهُمْ فَاسِقَةٌ

شیخ اجل جعفر بن قولویه قمی در کامل الزیارات با ساری خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود شاطی وادی امین الذی ذکره الله تعالی فی کتابه هو الفرات و البغمة المبارکة هی کربلا و الشجرة هی محمده شاطی وادی امین که خدا یاد کرده است در قرآن و فرات و بغمة

بودن زمین کربلا بفعبار که

مبارکه که میلاست و درخت نور بخش که او بد نور محمد بود که در آن واد بر او ظاهر گردید  
مجلسی علیه الرحمه میفرماید بعد نیست که حق تعالی موسی را بطی الارض در یکشب از حوله  
شام بکربلا آورده باشد مؤلف گویند پس از این خبر معلوم میشود که حضرت موسی دو  
مرسبه بکربلا تشریف برد یکی در اینجا نهاد و دیگری با وصی خود یوشع بن نون چنانچه طریحی  
علیه الرحمه در منتخب گوید روایات موسی کان ذات یوم سائر او مع یوشع بن نون مرید  
که حضرت موسی با یوشع بن نون میفرستند فلما جاء الى ارض الکربلا اخرن نعله و انقطع  
سرا که و دخل الحسک فی رجليه و ساله مر چون بزمین کربلا رسیدند بند نعلین انحضرت  
بکسب و خاری میبرد دو پاره مبارکش خلبد و خون روان گشت ظال الهی ای ثقی حادث می  
پس عرض کرد ای خدا من چه کنایه از من صارا گشت که بدین کفر گمارشده فاعلی السرا هنا  
بفضل الحسین و هنا بسفک مر فقال ملک موافقه الله حق تعالی با روحی فرمود که در آن صبح  
خون حسین ریخته میشود و خون تو بموافقت خون وی جاری گردد بد عرض کرد خدا با حسین کسب  
خطاب آمد هو سبط محمد المصطفی و ابن علی المرتضی و فرزند زاده محمد مصطفی و سبط علی  
مرتضی است عرض کرد فانی او کسب خطاب آمد هو لعین التمسک فی التجار و الوحوش فی  
الفجار و الطيور فی الهواء و لعین ما هی در بار و وحوش صحراء و طيور هوا پس موسی دست  
برداشت و بر زمین پلید لعن و نفرین کرد و یوشع بن نون امین گفت

چهارم حضرت علی بن ابی طالب و محمد بن عبد الله و لا اخت که در همین

قال الله تعالى فحملته فانبثت **وافع شد** به مكانا فصبا فاجاءها المخاض  
الى جذع النخلة قالت يا بني من قبل هذا وكنت نيامنا در خلاصه المنهج كويد  
که مریم بنت عمران پوسنه در مسجد قدس بطاعت عبادت مشغول بود و بوقت عدم  
بخانه خاله خود رفتی و بعد از ناکی بمسجد باز آمدی و شبیکه بخانه خاله بغسل محتاج شد طلب  
موضعی کرد که از اهل خانه اش دور باشد تا در اینجا عیال کند و از پیش نظر اهل خود برده

# ولادت حضرت عیسیٰ

۱۵۶

و قیامت

و قیامت

بیت نامانع د بدن ایشان شود بعد از آنکه غسل کرد و جامه در پوشید جبرئیل بصورت  
 مرد صبیح الوجوه نزد مریم آمد فالتی فی اعوذ بالرحمن منك ان كنت نقیا از کمال ورع و عفت  
 خود ارضوئی چنین بخیل استغاث نمود و گفت من بجد پناه میبرم انوا اگر هستی برهنه کار  
 و گویند که تویی نام مرد شهر پری و فاسق بود در آن زمان که منعوض زنان میشد و بر عکس نام و بر آفت  
 نهاده بودند و مریم قصه او را شنیده بود کمان میبرد که مکر او سحرشیل چون اضطراب او را  
 بدید قال انما انا رسول ربك لاهب لك غلاما زكيا گفت من رسول پروردگار توام نابخشیم  
 ترا پس پاكيزه فالتی بكون لی غلام و لم یستی بر و لم الت بغیا گفت چگونه مرا پس بر و  
 انکه ادعی مرا مت نکوه و نبوده ام زنا کار جبرئیل گفت امر چنین است که تو کفنی که هیچ کس نتکاح  
 و سفاح ترا مت نکوه ولی پروردگار تو گفت اینکار که دادن ولد است بدر بر من اسانت  
 پس جبرئیل بنزد یک ویل مد و در کربان او پناستن پادشاهان او باد و میشد و ان باد بچو شد  
 در آمد و از حضرت با خبر روایت کرد که کریمان جبرئیل را بدست فرو گرفت و یاد در آن دمسد  
 و در همان ساعت ولد در رحم او بجد کمال رسید همچنان بچره که نه ماهه شده باشد در رحم مادر  
 پس از موضع غسل خود بیرون آمد و بجهت کرانه حمل بار از زمین می کشید خاله او چون در او  
 نگاه کرد و انحال را بدید بسیار پریشان گشت مریم بجهت حبا و شرمندگی از خاله و زکریا از منزل  
 بیرون رفت فخلت فالتی به مکانا فصبأا پس بار گرفت بعینی و بکوشه رفت بان حمل و مشر  
 شد در جایی که دور بود از شهر و از این عتاس روایت کرده که چون مریم از شهر بیرون آمد در صحرای  
 رفت درخت خرما خشک شده دید که شاخه او را بریده بودند و تنه خشک مانده بود و این  
 در فضل زمستان و سرما سخت بود پناه بان درخت او رده و پست بان باز داد انختی فی الحال  
 سبز شد و برگ او رخ و خوشه خرما گراز و او بخیر شد و از نرسد لسنکی و شرمش از فور منه  
 بجهت کرانست از حکم خدا گفتی ای کاشکی من مردی پیش از این خالت و بودی چنین حضرت فراموش  
 شد که هیچکس نام من نبوده و مرا شناختی فنادیها من فخلت الا فخری فمد جعل ربك خشک سربا  
 و صریح البک بیدع الخلة فاطم عليك رطبا جنبأا پس جبرئیل او را داد مریم را از زردم او

# عنايت فيوم بيمر و خطاب عيسى

۱۵۲

و في يوم

و في يوم

و في يوم

با فرشته ديكر از زبرد رخسار او را بخواند و نزد اكثر مفسران عيسى از شك ما در ندا كه  
 انكه اندوهگين مناش و غمشه مرك مكن بدرستيكه افرید پر و زخم كار نو در زير قدم تو  
 اب كه از ان پاشاي و بختيان بگو خود شمر خرمای خشك شد را تا فرورد پر بر نو خرمای  
 تر پس بخور از خرما و بنا شام از آب و روشن ساز چشم را يعني خواطر خود را خوشدل باز  
 حق تعالى جمعی رملانك را فرستاد تا كرده ام در آمدند و چون عيسى متولد شد او را فرا  
 گرفتند و بشنید بان چشمه آب در حور بهشت پیچید در كنار مريم نهادند و چون اهل مسجد  
 مريم را در محراب دیدند شفقش او در آمدند و از هر جا و هر كسی میبستند تا كسی نشان داد  
 كه او را در بيت اللهم دینم قوم او بداند بخارفتند و مريم چون ايشان را دید عيسى را برداشت و  
 متوجه ايشان شد و عيسى در راه با مادر سخن در آمد و گفت اماند من بنده خدا و رسول او  
 از قوم خود اندیشه مكی و در سخن كردن مرا با ايشان وا گذار و چون چشم ان گروه بر او افتاد  
 و كودك را دید بر روی بدند قسار عكین شدند فالتوا با مريم لقد جئت شيئا فريا با احت  
 هرون ما كان ابوك امره سوه و ما كانك ملك بعتا كفتند ايمريم بدرستيكه آمدی بخیر  
 عجب و بدیع كه در میان اهل بيت ما نماند این نبوده و از مثل تو نیز انصورت مصور نبود  
 ای خواهر هرون یعنی ای مانند هرون در صلاح و تقوی و هرون مرتبه صالح بود در نوازل  
 كه در صلاحیت و بهر كار به مشهور بود هر كه بصلاحت شمرت میافت و را بهر روز نسبت  
 میدادند بود پدر تو مریدك و نبود مادر تو زنا كار و فاجر بعضی نوار خا نوا دهستی كه  
 هرگز مثل این عمل از ايشان صادر نشده پس این امر عجب و غریب است كه از تو نطفه و رسيد  
 ما شار الیه فالوا كيف تكلم من كان في المهد صبيّا قال انا ابی عبد الله انانی الكتاب جصلى  
 بنیا پس مريم اشاره كرد بگو عيسى كه نا او سخن گویند و جواب زانو بشنود غضب ايشان  
 زیاده شد كفتند چگونه سخن گویم با انكه در امن است كه بمنابره كهوار است در خال شبكه  
 كودك است و اصلا فهم خطاب ندارد و در صدر رحم شدند كه ناگاه عيسى بفرمان خدا بپا  
 دهان از پستان برداشت و با ايشان كرد و زبان نصیحت گفت ايمريم بدرستيكه من بنده

## نَفِثٌ وَذُعَابٌ مَرَّ عَلَيْهِمَا النَّبِيُّ

۱۵۸

نَفِثٌ وَذُعَابٌ

خدا هم داده است خدا مرا کتاب بعضی حکم کرده در آن که انجیل بمن دهد و گردانیده است مرا پیغمبر و علی بن ابراهیم بنی رضوان الله علیه در نفس خود گوید ففتح فی جنبها انجیل بعینه باللیل فوضعها بالعداء بن جبرئیل کریم بن مریم با که در مبد پس در آن شب آمد شد بعضی و در بامداد وضع حمل او شد و مدت حمل او نه ساعت بود حق تعالی بعد ماه حمل زنان دیگر ساعت از بچه او مقرر فرمود و گوید و کان ذلك اليوم سوفی فاستقبلها الحاکم رکاب الحیا که اسبل صناعتی في ذلك الزمان و گوید آن روز که مریم بیرون آمد بچه در دراز شد روز بازار بنی اسرائیل و جمیع ایشان بودند پس رسید بچاهان و در آن زمان جولاهی شریفترین صنعتها بود و ایشان بر اسبها کبود سوار بودند مریم از ایشان پرسید که درخت خرمه خشک در کجاست ایشان اسبها را با و کردند و رج فرمودند و او را مریم فرمود خدا کسب شمار زبون کردند و شمارا در میان مردم غار کردند ثم استقبلها قوم من التجار فد ثوبا علی النخله البایس بنی جاعی از سوداگران را دید چون از ایشان احوال درخت پرسید ایشان نشان دادند فرمود خدا برکت در کسب شما فرار دهد و مردم را بگو شما محتاج کرد اند و مرحوم علامه مجلسی در خامس بخارا از فضیله الانبیاء از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که هفتاد زن بودند از بنی اسرائیل که افترا کردند بر مریم و با و خطاب کردند که لقد جئت شریفا فربا حق تعالی را بنی آورد و با آن زنان خطاب فرمود که و لیکن نفی بن علی ای انا عبد الله انانی الکتاب و اضم بالله لأخبرن کل امراه من کن حذا بافتراکن علی ای وای بر شما افترا می بندید بر ما در من منم بنده خدا که مرا پیغمبر گردانیده و کتاب بمن داده است سو کند منم و بخدا که هر یک از شما را حد خواهم زد بر آن شخصی که بخدا در من کشید حکم بن عیسی که راوی خبر است گوید حضرت باقر عرض کردم ابا علی بعد از پیغمبر با ایشان حد زد فرمود ای و لله الحمد و الله و ابضا در خامس بخارا و نفسی و نفسی برهان از نهضت شیخ طوسی علیه الرحمه از حضرت امام زین العابدین سلام الله روایت کرده اند که فرمود خرجت من دمشق حتی انک کر بلاه فوضع فی موضع قبر الحسین علیه السلام ثم رجعت من لیلتها یعنی آن مکان دور که خدا فرمود است که هر



## امد بن شیری سر را اعلیٰ

۱۵۹

در این کتاب  
 از حضرت علی  
 علیه السلام

بر ۴ ولادت عیسیٰ با نجار رفت کر بلاهی هعلاست که مریم بطی الارض از مشق بکر بلا  
 و حضرت عیسیٰ را نزد فیر حسین مولد ساخت و در همان شب بد مشق بر کشت و نیز در  
 از فصل الانبیاء از عیسی بن عبدالله روایت کرده که در حبه در خدمت حضرت صاف بود  
 و رویش با حضرت سوار شدم چون رسیدیم بفریه که محاذی سامه است و نزدیک بکار شط  
 فرات فرمود که است است پس فرود آمد و در رکعت نماز گذارد و فرمود اندک این ولد عیسی  
 ابامبدای که عیسی در کجا متولد شده است گفتیم نه فرمودی هذا الموضع الذی انما فی جالس در  
 همین مکان که من نشستم متولد شده است پس فرمود اندک این کانت الخلة ابامبدای ان الخلة  
 که مریم حرکت داد و خرما از آن ریخت در کجا بوده است گفتیم نه فمدیده خلفه پس دست مبارک  
 خود را بجانب عقب خود دراز کرد و فرمود که در اینجا بود ثم قال اندک ما الفرار و ما الما  
 المعین بعد فرمود ابامبدای معنی فرار و ماء معین را یعنی در این شهر که فرموده و اینها  
 الی ربوه ذات قرار و معین یعنی خادایم مریم و عیسی را بگو موضع بلدی که محل استقرار  
 بود بسبب بادای و وفور میوهها و اینجای بر روی زمین داشت گفتیم مبدایم فرمود هذا هو  
 الفرات او همین فرات است ابامبدای ربوه چیست گفتیم نه پس بدست مبارک خود اشارت  
 راست نمود بسوی بخاشرف فرمود که اینکوه است و فرمود که چون حمل عیسی از مریم ظاهر  
 شد آنحضرت در روایه بود که در آنوقت با نصد دختر باکره عبادت خدا میکردند و مثل  
 حل او نه ساعت بود چون او را در دراز شدن حرکت آورد از عراب بیرون آمد و زمین  
 که در ایشان بود و از آنجا رفت بسوی درخت خرما خشک و حمل خود را در آنجا بر زمین گذاشت  
 و از آنجا عیسی را برداشت و نزد قوم خود آمد چون قوم اهلان مشاهده کردند بر سر آمدند  
 و متعجب کردند بدین و بنی اسرائیل در باب عیسی اختلاف کردند بعضی گفتند که او پسر خدا است  
 و بعضی گفتند که بنده و پیغمبر و یهود گفتند که فرزند زنا است و آن درخت خرما عجز نمود  
 مولف گوید چنانچه موجب این اخبار شریفه مولد و مسقط الراس حضرت عیسی زمین کربلا  
 بوده و در اول ولادت قدم مبارکش بدینجا مسمی شده هکذا چند مرتبه دیگر هم در آیام حسنا

خدا است

فَصِيْلَةُ شَيْخِ عَبْدِ الْحَسَنِ عَسَمِيَّةٍ

خود از آن مکان شریف عبور کرده است چنانچه در منتخب گوید که رویان علیه السلام  
فی البراری ومعه الحواریون فخر و ابجریلا فزادوا سدا کا سواد اخذ الطریق روایت شده است  
که حضرت علی در ایام سیاحت خواریتین گذر شهر مین کرد بلا افتاد ناگاه شهر غرایه بر سر راه  
ایشان آمد و طریقا بر ایشان مسدود نمود علی پیش رفت و فرمود چرا سر راه بونا گرفت  
و نمیکند که ما عبور دهیم انشیر زبان ضعیف گفت ای لرداع لکم الطریق حتی نلعبوا برید  
فانزل الحسین یعنی نمیکذارم شما در گذرید الا اینکه برید را که کشده حسین است لعن  
کنید علی فرمود حسین چه کن باشد شهر گفت سبط محمد النبی الامی را بن علی الولی  
فرزند زاده پیغمبر امی و پس علی ولی است فرمود فاند او کبک شهر گفت فاند لعن الولی  
والذئاب والسباع اجمع خصوصاً ایام غاشوراء ملعون و وحش بیابانها و کراک و درندگان  
صحراها خاصه روزهای غاشوراء پس علی دست برداشت و لعن و نفرین کرد بر بزرگوارین  
امین گفتند و شر از طریق دور شد و ایشان بجان مقصد خود رفتند

مِفْصِدٌ جِهَارٌ مُرَدَّرٌ عُبُورٌ حِضْرٌ مَبْرُازٌ زَقَيْنٌ كَبِيرٌ لَادِيٌّ فِيهِ الصَّغِيرَانِ  
شَيْخٌ عَبْدُ الْحُسَيْنِ عِيسَى كَوْنِدُ

وَدَّعَ الْجَمْعُونَ بَحْودُ فِي عِبَارَتِهَا  
تَزَلُّوا صُوبًا عِنْدَ قُتَيْبٍ فَلَا يَنْهَا  
حَتَّى تَرَوْهُ مِنْ دِمَارِ مَبَايِهَا  
حَزَنَتِ الْاَلْ مُحَمَّدٍ كَرَّ بَابِهَا  
فَطَوَّيْنَهَا وَحَطَمَتِ لَدُنْ مَبَايِهَا  
أَمْسَتْ نَهَا بِأَصْبَحَ فِي حُجْرِهَا  
رَكَرُوا رِمَاحَهُمْ إِلَى حَنَابِهَا  
لَيْسَتْ عَلَى أَكْنَافِهَا وَفُرَاشِهَا

هِيَ كَرَبْلَاءُ فِيفْ عَلَى عَرَصَاتِهَا  
سَلَمُهَا بَاقِي فِرْقَى نَعَا جَلَبِ الْأَوَّلَى  
مَا بِالْهَامِ زَوْهَمِ مِنْ مَا فِيهَا  
إِيهِ مَصَارِعُ كَرَبْلَاءُ كَمِ غُصْنِهِ  
وَأَفْنَكُ زَابَهُ سِبْطُهُ مَشُورَةٌ  
وَكُرْبُ عَسْكَرِهِ فَيْلُكَ رِجَالُهُمْ  
أَبْنُ الْحِصَامِ نَذَبُ عَمَلِهَا فِيهِ  
أَبْنُ الصَّوَارِمِ كَالشُّورِ لِعِلْمِهِ

# خبر ابن عباس در طریق صفین

۱۶۱

در طریق صفین

چنانکه در حدیث آمده است  
که ابن عباس در طریق صفین

طَحَنَتْ عِدَاهَا فِي الْوَعَابِ رَحَائِمَهَا	ابن الفوارس من بني الكرار كره
سَمَاءَ عَرَّتْهَا عَلَى جَبْهَتِهَا	لِإِنَّ الرُّؤُسَ عَلَى الْأَسِنَّةِ أَشْرَفُ
أَدْلَاجَ عَجْفٍ تَشْكِي عَنَّا لَهَا	لِإِنَّ السَّيِّئَاتِ بِالْمُحَلَّاتِ ضَحْرَنَ مِنْ

شیخ اجل صدوق علیه الرحمہ در امالی با سند خود از ابن عباس روایت کرده کہ گفتند عند  
امیر المؤمنین علیه السلام فی خروجہ الی صفین فلما نزل ببینوا وهو شط الفرات قال با علی  
صویرہ بن عباس اعرف هذا الموضع در رکاب حضرت امیرم بودم در طریق صفین چون  
برینوا و شط فرات در آمدیم با و از بلند ندا در داد کہ ای پسر عباس میشناسی این موضع  
را عرض کردم نمیشناسم فرمود اگر بدانی چنانکہ من میدانم از اینجا عبور نمیدادی  
تا ما ند من بگویی منکی طویلا حتی اخضلت لجنبه و سالت الدموع علی صدره بن  
امیر المؤمنین چنان بگویی کہ اب چشمش از عباس بر نفس بر سبب مبارک سبلان نمود  
و ما بنز بکرتیم فقال اوه اوه مالی و لال ابی سفیان مالی و لال حرب حربا لشيطان و  
اولیاء الکفر صبرا با عبد الله فقد لقی ابوک مثل الذئب مع منہم پس حضرت فرمود ااه مرا  
کار است با ال ابی سفیان و ال حرب کہ لشکر شیطان و اولیاء کفرند بعد فرمود صبر کن  
ای ابو عبد الله کہ رسید بر پدر تو مثل اخیر بنو حواهد رسید انگاه فرمود تا اب حاضر گرد  
و وضو ساخت و مده نماز بکارد انگاه کلام تحسین را اعاده کرد و ساعتی بخواب رفت  
چون بیدار شد فرمود بن عباس عرض کردم اینک خاضر فرمود خواجه پدرم و اگر خواهی  
از بر او حدیث کم عرض کردم بخبر بده بانی فرمود اینک ابی بر خال ندرت لوا من التما معهم  
اعلام بعض فد نفقدوا سبوقهم و هی بعض نلمع و قد خطوا حول هذه الارض خطه در جواب  
دیدم کہ مردانی را امن از نزل کردند با علمه سفید و خمار بل کرد بودند نمشیرها درخت  
و در دوزخ زمین خطی کشیدند ثم رأیت کان هذه النخيل قد ضربت باغصانها الارض  
نضطر بهم عبط و کان بالحقین محلی و فرخی و مضغی و محی فد عرف فيه بنعت فلا  
بغات بعد بدیدم کہ شاخهها این درختان خرماسر بر زمین آوردند و این صحرا چون ناز

## بافان ابن عباس شکیل الهوازا

۱۶۲

بافان ابن عباس

موج میزند و گویا حسین که فرزند من و مضغه حیث من و جان من است در اندر پاهای خون  
 غرق شده است و استغاثه میکند و کف میزند و میگوید یا دا و میبرد و میبرد و میبرد که از آسمان فرو  
 آمد بودند و او را ندانیدند و میگویند بر شما باد صبر ای ال رسول که شما گشته میبویید  
 بدست شایران و اینک هشتاد و یک نفر از اهل بیت بودند که با او بودند و از ایشان  
 کثرت بودند و گفتند ای ابوالحسن بشاید ترا که خداوند چشم برار و روشن خواهد کرد و با و در  
 روز قیامت بر از خواب بیدار شود و فهم بانگ که جان علی در قبضه قدرت او است و است مضاف  
 مصدق ابوالقاسم خبر داد که هنگام خروج بقال اهل بخی این زمین را خواهد دید و هذه  
 ارض کرب و بلا بدین فیها الحسین و سبعة عشر رجلا من ولده و ولدناطمه و انها فی السموات  
 معروفة نذکر ارض کرب و بلا کما نذکر بقعة الحرمین و بقعة بیت المقدس و این زمین کرب و بلا  
 است که حسین با هفتاد و یک نفر از فرزندان من و فاطمه در این زمین مدفون خواهد شد و این  
 در آسمانها معروف و مذکور است که زمین کرب و بلا مانند چنانکه بقعه حرمین و بیت  
 المقدس معروف و مذکور است بعد فرمود باین عباس اطلبی حولها بعرا الطباء و الله  
 ما کذب ولا کذب و هی مصفرة لونها لون الرعفران طلب کن در اطراف این زمین بشکل  
 را بخدا که هرگز دروغ نگفتم و رسول خدا با من دروغ نگفته است و این بشکلهای برونک  
 زعفران است این عباس گوید رفتم و این بشکلهای را در جائی آبیاشه باقم و ندا کردم که یا ائمه  
 المؤمنین مبتلای بیافتم بدان صفت که فرمود حضرت بشاب برفت و مقدار یک برگ گرفت و  
 بپوشید و فرمود همانست که مرا خرداده اند باین عباس میدانی که این بشکلهای چیست اینها  
 را عیسی بن مریم پوشید در آنوقت که باین صحرا وارد شد و حواریون در خدمت او بودند  
 و کلاه اهوئی دید که در آنجا جمع بودند و میگریستند پس عیسی و حواریون نشسته گریستند  
 و گفتند یا روح الله سب کرمه نوحیست فرمود ایامیدانید که این زمین کدام است گفتند  
 فرمود هذه ارض یسئل فیها فرخ الرسول احمد و فرخ الحرة الطاهرة البیول شهباء و یلجد  
 فیها طین من المسک لانیها طین الفرج المستشهد و هكذا تكون طینة الانبیاء و اولاد

بافان ابن عباس  
 در اطراف این زمین  
 بشکلهای برونک  
 زعفران

## خون نازک شین تربت کربلا

۱۶۳

تربت کربلا

خبر عباس علیه السلام

الا نبیاء این زمینی است که کشته میشود در آن فرزندان رسول خدا<sup>ع</sup> احمد و فرزندان حمزه طاهر  
بنول که شبیه است بنادر من و در اینجا ک بحد مهر و در بوی ان اطباء زبوی مشک است  
چرا طینت پیر شهید پیغمبر است و چنین است طینت نبیاء و اولاد نبیاء و این اهلان  
با من سخن کردند که مادر این زمین ثبوت تربت فرزندان مبارک چرا گفتم و این زمین را ما من  
خوش میدانیم آنکه عین دست زد و این پشکلهها را گرفت و پوشید و فرمود که خوشبوی  
این پشکلهها بر<sup>۴</sup> خوشبوی کناهی است که در این زمین مهر و پدای پر و رخ کار من باقی بدار  
این پشکلهها را ناکاهی که علی پدر این فرخ مبارک از اینجا عبور دهد و از او بوی ناز بر<sup>۴</sup>  
او لغزب و شللی باشد پس حضرت امیر<sup>ع</sup> فرمود که این پشکلهها بد<sup>۴</sup> انحضرت نا این زمان  
بجا مانده و از طول زمان زرد کونه کشته و این مکان زمین کرب و بلا است پس با علی صورت  
در داد که بارت عیسی بن مریم لا مبارک فی قتلته و المعین علیه و الحاذل له اخذ<sup>۴</sup> عیسی بن مریم  
مبارک منما بر فائلان او و انکی که معین باشد بر قتل او و انکی که خدا ن او خواهد نگاه  
مذبح بکر بنسوان عباس و اصحاب<sup>۴</sup> او بکر بنسند نا حضرت بر روی در افتاد و مکه مدحش  
شد و چون بمحوش آمدند می از آن پشکلهها را بر گرفت و در کنار رد<sup>۴</sup> مبارک بست و مرا بر  
او فرمود لحنی بر گرفت و در کنار رد<sup>۴</sup> خود بست بعد فرمود باین عباس اذرا اینها انحر دما  
عبیطا و یسل منها دم عبیط فاعلم ان ابا عبد الله قد قتل فیها و دفن ای بر عباس کاهی که  
دیگر از این پشکلهها خون نازک میشود و سبلان کند دانسته باش که حسین را کشته اند  
و در اینجا ک سیر اند این عباس کوید سو کند باخذ<sup>۴</sup> که همواره آن پشکلهها را در اسب  
خود بسته میداشتم و زیاد از بعضی فرائض در حفظ ان سگا بودم ناکاهی که در مدینه در  
خانه خود خوابیدم بودم ناکاه از خواب بیدار شدم و اسبم خود را از خون سرشار یافته  
و خون ناز سبلان میشود پس نشستم و بکر بنس و گفتم سو کند باخذ<sup>۴</sup> که حسین کشته شد  
و هرگز علی بکر بنس نیاورده و خبر نداده الا آنکه واقع شد زیرا که رسول خدا خبر داد  
او را بچرخها شک جواز خبر نداد پس فرغ کردم و از خانه دویدم و هنگام صبح بود سو کند

## مَرَّاجَعَتِ امير بکر بِلَا

۱۶۴

مَرَّاجَعَتِ

باختل مدینه و احسان از دود سپاه اکنده دیدم که هیچ وجه از اعیان موجودات چپم مرئی  
 نبود انکاه افتاب مرا مشرف بیرون زد و مشکفت بود و حیطان مدینه را دیدم که بخون ناز  
 اعشقه است پس گریان فرو نشستم و گفتم فد فضل و الله الحسین و از ناحیه بدست فراق رسید  
 اصبر و ال الرسول قتل الفرج القتل نزل الروح الامین بیکاه و عویل انکاه با علی صوف  
 کر بیت و ما بن بکر بنیم و این واقعه در یوم غاشور آه هم محرم بود و چون انان که در رکاب  
 سید الهدایه بودند باز آمدند حدیث کردند که ما بن این کلمات را شنیدیم و جانمان را شنیدیم که

از خضر اخیلا در حضر امیر بکر بیلادر مرّاجعتی از صفین است

ایضا در اما به سند بھر بن ابی مسلم میبرد که گفت غرونا مع علی بن ابیطالب صفین فلما انصرف  
 نزل کربلا فضله بها الغداه تم رفع الیه من تربها فتمها در رفته صفین حاضر رکاب امیر المؤمنین  
 بودم در هنگام مراجعت چون بزمین کربلا رسیدیم و فرود شدیم انحضرت نماز صبح را با ما  
 بکذاشت پس دست فرار برد و باره از تربت از زمین بر گرفت و بپوشید و فرمود اها لک اثمها  
 الذین یلحقن منک قوم یدخلون الجنة بغير حساب خوشا بحالت ای تربت هانا انک حخته  
 میشود در مقام از تو جاعلی که به پرش داخل بهشت میشوند هر چه گوید مرا صحتی بود  
 از شب جان علی چون بدم امدم او را گفتم هیچ میخواهی جدا از مولای خود بشوی قصه را از  
 بھراوند که نمودم گفت امیر المؤمنین جز منی سخن نگوید این بود تا عبد الله بن زیاد علیهما  
 اللعنه لکربناخت و بسو حسن از کوفه بیرون نمود من نیز در آن جیش بودم چون بانمزل  
 رسیدم و اندر خان بدیدم سخن امیر المؤمنین میاد مرا مدد در زمان بر شو خوش نشسته  
 و نیز دامام حسن شتافتم و سلام دادم و ان قصه که از امیر المؤمنین شنیده بودم بقرض  
 رسانیدم فرمود تو با منی یا بر من گفتم نه با تو ام نه بر تو دخران چند در کوفه کذا شنیدم که از  
 عبد الله بن زیاد را اینها میبرد فرمود فامض حبلا نری لنا مفضلا ولا نسمع لنا صوتا  
 فوالله نفس الحسین بیده لا یسمع الیوم و اعیننا احد فلا یعیننا الا اکبه الله لوجه فی جھنم

مَرَّاجَعَتِ امير بکر بِلَا

# فَصِيحَةُ شَيْخِ كَاطِمِ بْنِ

۱۶۵

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

پس برو بمکانی که کشته شدن ما را نبینی و صدقه ما را نشو سو کند بان خدا که جان حسین  
بدست قدرت اوست هرگز استغاثه ما را نبشود و ما را امانت کند خداوند او را بر روی چشم

مَقْصِدُ تَجْمِيدِ رُوحِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ كِبَرًا أَفْكَدُ

سَيِّدِ شَرَاكَاطِ مَبْنِي كَوَيْدِ

مَنْعَا جُؤُنِي لَذَّةَ الْأَعْفَاءِ  
أَعْرَى دُمُوعَ الْعَيْنِ بِالْأَجْرَاءِ  
بِعِصَابَةٍ مِنْ رَهْطِهِ النِّجَاءِ  
وَالْقَلْبُ فِيهِمْ وَفَرْطُ عِنَاءِ  
بَعِي الْعِرَاقِ بِأَهْلِهِ الْخِلَاءِ  
أَرْضُ الْكَرُوبِ وَأَرْضُ كُلِّ بِلَاءِ  
فَقَدْ بَقُولُ لِيُصْبِحَ السُّعَاءِ  
فَالِ أَوْضَحُوا عَنْهَا بَعْدَ خِفَاءِ  
الصُّعْدَا وَقَالَ هُنَا خُلُودُ فَنَاءِ  
وَهُنَا تُكُونُ مَصَارِعُ الثَّمَاءِ  
وَهَيْدِ وَاللَّهِ سَبِي نِسَائِي  
تَعْلُو عَلَى قُبُورِ بَعِيرٍ وَطَاءِ  
لَهُدَى إِلَى رَبِّهِ الْكُفْرُ وَالْثَمَاءِ  
حَرَّ الظَّمَا وَحَرَارَةُ الرَّمْضَاءِ

ذِكْرُ الطُّغُوفِ وَتَوْمُ غَاثُورَاهُ  
وَذِكْرُ رِي رُزْمَةِ الْحُسَيْنِ بَيْنَهُ  
لَمْ أَنَّهُ لَمَّا سَمِعَ مِنْ تَرْبِ  
حَتَّى أَنَّى الْبَيْتَ الْحَرَامِ مُلْتَبَا  
فَقَضَى مَنَاسِكَ تَجْمِيدِ أَنْتِي  
حَتَّى أَتَوَا أَرْضَ الطُّغُوفِ قَدْ بَعَثَهُمْ  
وَبِلَاءَهُ إِذْ وَقَفَ الْجَوَادُ وَلَمْ يَسِرْ  
بِأَقْوَمُ مَا اسْمُ الْأَرْضِ فَالْوَأْبُ  
فَالْوَأْبُ حَتَّى كَرَّ بِلَا تُنْقَسَ  
حُطَا الرِّجَالِ قَدْ حَطَّ حَبَامِنَا  
حُطَا الرِّجَالِ قَدْ مَنَعَ رِكَابِنَا  
وَبَيْنَ الْأَطْفَالِ نَذِيجُ وَالنِّسَاءِ  
وَبَيْنَ نَعْدِ الرُّؤُسِ عَلَى الْفَنَاءِ  
وَبَيْنَ تَفَنُّتِ الْأَكْبَادِ مِنْ

حَاجِي هَاسِمِ كَبِيْرِهِ كَوَيْدِ

وَاطْمَنَّاوَانَا شَمَّ شَرَاهَا  
كَانَ فِي الْقَلْبِ مِنْ حَرْبِ جَوَاهَا

إِنْ نَكُنْ كَرَّ بِلَا فُجُورِ بَاهَا  
وَالْمَوَاحِشَ الْإِنْسِ عَلَى مَا

وَاغْمُورِ

فیه

فیه

فیه

وَاغْمِرُوهَا بِأَحْمَرِ الدَّمْعِ سَفَا  
وَنَبْشِي مَوْدِعِي فِي الْعَيْنِ  
مِنْ بُحُورِ تَضَمُّنِهَا قُبُورَ  
رُكْبَتَيْهَا وَالْقَضَا بِأَطْعَامِهِمْ بَر  
وَالْمَسَاعِي مِنْ خَلْفِهِمْ نَادِيَاتِ  
سَاكِنَاتِ الدَّمْعِ لَا تَمْلَأِي  
وَكَاثِي بِهَا عَشْتَهُ الْهَي  
بَسْدُ الْقَوْمِ وَهُوَ أَعْلَى حَقِّ  
أَنفَاسِ كَرَبَلَا فَقَالَ اسْتَغْفِرُوا  
فَلَدَيْنَا قُبُورُنَا بَلْ وَخُتَلَفَتْ  
وَبِهَاتِهِمْ الْكِرَامُ مِثْلًا  
وَتَبَدَّتْ سُورُغُ الْحَبَلِ وَالْقَمَرِ

فَكِرَامُ الْوَرْدِ سَفَهَا دِمَاها  
بُكَاهَا وَفِي الْقُلُوبِ لَطَاها  
وَبَدُورُ قَدْ غَبَّتْهَا رِيَاها  
وَحَارِي الرَّدَى أَمَامَ سَرَاها  
وَالْمَعَالِي مَشْغُولَةٌ بِشَاها  
بَيْنَ أَحْجَانِهَا وَبَيْنَ كَرَاهَا  
سَبَطَ حَرُّ الْوَرْدِ الزَّكَاتَ لَدَاها  
بَعْدَ لَايَ أَنْ صَرَ حَوَائِصَها  
فَعَلَسْنَا قَدْ كَرَحَكُمُ بِلَاها  
الرُّؤَا فِيهَا صَبَا حَا وَمَاها  
وَرُؤُسُ الْكِرَامِ تَعْلُو أُنْهَاها  
وَمُرْسَاتُهَا بَرَتْ لَوَاها

### سَبَّحْ شِعْرًا كَفَرًا وَلَقَدْ جَلَدُ

رُوزِ كَارِ بَسْتِ كَمَنْ مَسْطَرِ ابْنِ كَارِ  
وَفَتَانِ كَمَنْ اَزْ بَرْدِ بَرُوزِ ابْنِ دَارِ  
شَبَّ ظَلَمْتُ رُودِ وَصَبْحُ سَعَادَتِ ابْنِ  
رَعْدِ كَاهِ مِنْ مَعْشُوقِي بُوْدِ كَرِ بِلَا  
سَالِكِ رَاهِ حَفِيفِ مِنْ وَدَارِ مِنْ حَبِثِ  
يُوسُفِ مِصْرِ شَهَاتِ شَدَامِ رُوزِ زَلِ  
بِحِ خُودِ كَرْدِ خَانِ بَادِ وَحَدِ مِثْرِ  
سَرِخِ رُومِ مِثْمُومِ اَزْ رُوزِ كَمَنْ اَزْ خَبْرِ عَشْقِ

بوده این را ز مکتوبین من و سَنَامِ  
ز رُوحِ حَفِيفِ شُودِ زَا سَرَامِ  
زنده کرد در جهان از کرم و اَبْشَامِ  
خَلْقِ در خوابِ مَن عَاشِقِ رُوزِ بَدَامِ  
میکند منع از این راه جِرا اَعْبَامِ  
میسرد جلوه حق بر سَرِابِ نَا زَامِ  
بوده چون جامِ حُبِّ زَا زَلِ سَرِشَامِ  
ریش و کبوس شود از خونِ کَلو کَلَنَامِ



# اشعار سبک اشعار و جوهر خیرانی

۱۶۷

جوهر خیرانی

ای بنی عکرمه خواهم که بدوین همت کرد و صد خار خلد در بدتم هر فردی طالب کور نوحید و با خلاص یمن طمع و خوف ندارد ز بهشت و دوزخ نظم سبک پند مکران تبس و لب	در صف کرب و بلا بار بلا بردار بلبل کوی وفا عاشق این کلزار وصل حق خواهم و از ملک فانیزار من که در مملکت ملک فانیزار این را بنی که بشند نو بود اشعار
--	--

## جوهر خیرانی سبک اشعار و جوهر خیرانی

بشاه تشه د بار بلا جو منزل شد فکند بار چه اندر کنار شط فرات دران د بار جو فکند بار فکند فرار طلب نمود بر خوش ساریان که مرا شما بمنزل مقصود خوش برگزید بیا نمود سر پرده که برده کیش ولی رسیدنی مثلن ان چنان سبھی در بغ واه که شد زین نول نیز به سراد فیکه در او حیرت راه نداشت	بلا رسید بر ارجل مقابل شد زمین ما بره از اشد یکسان کل شد نو کفتی این رحمت بخلق نازل شد فنا د بار بمنزل مراد حاصل شد که بهر ماد کرای فور طی منزل شد درون برده سبغین الفکامل شد که کرد او بهر و افتاب خایل شد که مصری توان بار خشن مقابل شد افغان که از بی نراج شمر داخل شد
---	---

از اشعار جوهر خیرانی

سند و فطر در روضه الواعظین و منشا وارشید و کشف الغم و لهو و بجا و غیره  
که حضرت حسین در روز دهم محرم یوم چهارشنبه یا پنجشنبه وارد زمین کر بلا شد  
و روح حاجی شیخ جعفر در لغز تراش محرم گوید که انچه از حادث بر میاید عصر دهم  
محرم بود که اهل بیت رسالت وارد زمین کر بلا شدند و نصیب یوم و مسند در زمین  
مخفی روز عاشورا روشن و مبرهن خواهد شد ان شاء الله  
اما فیض فی فیه بنحو احوال و مخدب بنی اجل فیصد علیکم السلام

۲ شوشه

# رسید حضرت بنی حواریه کربلا

۱۶۸

رسید حضرت بنی حواریه

رسید حضرت بنی حواریه

فلما أصبح نزل فضلى الغداة ثم غل الزكوب فاخذ بنيا سرا باصحابه يريدان يفرقهم فبانته  
 الحزن يزيد فريده واصحابه يعنى چون از قصر بنى مغانل حرکت کردند شبیه جاسه پندارند  
 ناوقت صبح در جانی نزول اجلال فرمود غار صبح را گذارد بر عت سوار شدند و بطرف جب  
 طریق راه می پیمودند و هر چه میخواستند که اصحاب خود را از آن کمر جدا نمایند جز با لشکر آمده  
 منع میکرد و چون حرم میخواستند که ایشانرا بکوفه بردند بشارت ممانعت می نمودند تا باین زد و خورد  
 از طرف بنی حواریه میسر کردند و حتی آنها را به بنیو المکان الذی نزل به الحسن علیه السلام  
 فاذا راکت علی نجبه علیه السلام منک فوسا مقبل من الکوفه نار رسیدند بر من بنیو  
 همان مکان که انحصرت در آنجا نزول اجلال فرمود این هنگام مرد پراکنده شدند که شایکی  
 الصلاح بر شتر رهوار بر آمد و کانی از بردوش اندکند از طریق کوفه میخواستند میباید هر یک  
 لشکر بنظاره او ایستادند و چون رسید بر حواریه و اصحابش سلام داد و بخت فرساده امام  
 حسین را نادیده انگاشت و مکتوبی از عید الله بن زیاد بفرستاد که بدین گونه میفرمود بود  
 اما بعد بجمع بالحسن بن یبلغ کتابی هذا و تقدم عليك رسولی ولا تری الا بالعرأ  
 فی غیر خضر و علی غیر ماء و قد امرت رسولی ان یلزمک ولا یفارک حتی تابی فی ما یفارقک  
 امری و السلام هر جا که مکتوب من میبرد کار را بر حسن سخت بگردان و مکرار او را که فرود  
 شود خرد در زمین بی آب و علف و فرساده خود را بگویند که از توجها شود تا انفاذا امر مرا بمن یار و  
 حرام مکتوب را بر حسن و اصحابش نیز فرائض نمود و گفت اینک عید الله بن زیاد فرمان کرد  
 است که در مکانی که مکتوب او را مطالع منام بر شما سخت بگردان و در میان اصحاب حضرت بنید  
 بن مهاجر گفت فرساده این زیاد را بشناخت و گفت کلک امک ما ذا جئت ما ذر بر تو بگوید  
 چه نگویند رسالت بود که تو بر دمت نهاد گفت اطعت ما می و وفیت ببعی امام خویش  
 را اطاعت کردم و در تقدیم خدمت او فایز بیعت خود نمودم این مهاجر گفت بلکه عصیان  
 کردی برورد کار خود را و اطاعت کرد و امام خود را در هلاکت نفس خود و در تقدیم این خشت  
 غار و نار را کتب نمود و بدامامت امام توجها نکه خدا بیست مفرقا بد و جعلنا هم ائمه بدعون

## نامۀ ابن ابی حمزه بن یزید بن ابی

۱۶۹

در بیان

در بیان

الى الشار و يوم القيمة لا يصرون<sup>۱</sup> که کردندیم ایشانرا امامان که میخواهند مردم را بسو  
 اتش برور و روز قیامت با<sup>۲</sup> کرده نمیشوند و امام نواز ایشان است پس حرکت در این زمین بی  
 اب و علف فرود آید حضرت فرمود و<sup>۳</sup> بر تو بگذار در فریته بنوا با غاضبه با شقیه فرود آیم  
 عرض کرد لا والله از قدرت من بیرون است چه اینک فرستاده این زیاد نکرد است ناد<sup>۴</sup>  
 استال امر او چکن زهرین فلن عرض کرد سو کند با حد<sup>۵</sup> انچه از این پس بر ما در آید است از این  
 است که هسینم باین رسول الله ان قتال هو لاء الفومر الشاعره اهن علینا من قتال من یا نینا  
 من بعد هم افرزند رسول خدا بدرستی که مقاتلت ما با ایشان در این ساعت مان تراست  
 بر ما از جنگ نمودن بالشکرها<sup>۶</sup> بجد و احصاء قسم بجان من که از این پس لشکر بی در جنگ ما  
 جمع آید که ما را ناب و مفاد من<sup>۷</sup> حضرت فرمود من ابتدا بمقاتلت ایشان نمیکم بعد از آن ترول  
 اجلال فرمود و این در روز پنجشنبه دویم محرم سنه احد<sup>۸</sup> و ستمین بود و سید بن طاووس طیب  
 الله رقیه در خوف کوبد که بعد از وصول نامه این زیاد لعین حضرت حسین در میان اصحاب  
 برخاست و این خطبه را فرات کرد و بعد از حمد و ثناء<sup>۹</sup> الی و صلوات حضرت رسالت پناهی  
 فرمود ان قد نزل بنا من الانوار ما قد نزل و ان الدنيا قد تغیرت و شکرت و اذ بر معروفها  
 و استمرت حد و لم یبق منها الا صبا<sup>۱۰</sup> کصبا<sup>۱۱</sup> الاءاء و خیر عیش کالمری الویل الازول  
 الى الحق لا یعمل به و الی الباطل لا یستاهی عنه لیرغب المؤمن فی لقاء ربه محققا فی لا اری  
 الموت الا سعاده و الحیوة مع الظالمین الا برما بدرستی که نازل شده است بر ما از امر خیر<sup>۱۲</sup>  
 می بیند و دنیا تغییر یافته و از ما رو کرده اند و باقی نمانده از مکر بقیه مثل انچه در نه  
 کاسه مانده باشد و عیش خسبی مانند چراگاه زبون مکر می بیند که کس بسوی حق  
 نمیرود و از باطل دست بر میدارد با بد مردم مؤمن طالب ملاقات پروردگار خود باشد  
 در خالیکه حق است و من نمی بینم مکر را مکر سعادت و حیات را با ظالمین مکر محنت و ملامت  
 و چون کلام حضرت بدین مقام رسید زهرین فلن از جا برخاست و گفت قد سمعنا هذک  
 الله باین رسول الله مقاتلتک ولو کانت الدنيا لنا باقیه و کتابها غلظت لا ثریا الثوم<sup>۱۳</sup>

# کَلِمَاتُ زَهْرٍ وَهَلَالٍ وَبَرٍّ

۱۷۰

زهر

زهر و هلال و بر

معك على الاقامة فيما بيني وبين رسول خدا مقالات تراشیدیم اگر دنیا بنیامت  
 ما را باشد و مادر رو بخدا باشیم با این همه کشته شدن در راه ترا برقیق انداخته ایم  
 از بر او هلال بن نافع بجلی بر حست و گفت والله ما کرهنا لقاء ربنا وانا على تباشنا وضا  
 نوالی من والاک و نعاذک من عاداتک سوگند با خدا ما لقا برو در کار ما مکر و منبر  
 و مرک را بر خویشین ناگوار نمیشماریم و بر بنفشه ها و پیش رنای اسواریم و دوستیم و دشمنان  
 ترا و دشمنیم و دشمنان ترا انگاه بر برین خضر برخواست و گفت والله ما بین رسول الله لقد  
 من الله بك علينا ان نقاتل بين يديك ونقطع فبك اعضا شائتم يكون جرك شفيعا يوم  
 القیامه ای پسر رسول خدای سوگند با خدا که پروردگار بر ما منت عظیم نهاد که ما را درست  
 داد تا در پیش رو تو جنگ بنماییم و جان بازیم و تنهای مادر راه تو باره پاره شود انگاه جد  
 تو در فیامت ما را شفاعت کند و ابو مخنف لوط بن یحیی الازدی گوید و ساروا جميعا الى  
 ان انوارض کربلا و ذلك يوم الاربعاء فوقف فرس الحسين من مخنة فزل عنها  
 و ركب اخر فلم ينبعث من مخنة خطوة واحدة که همه رفتند تا بر زمین کربلا رسیدند و این  
 در روز چهارشنبه بود که ناگاه اسب مام از رفتار باز ایستاد از آن اسب فرو درآمد  
 با سب بکسواری شد آن اسب نزد من بر نداشت تا هفت سب سوار شد و هیچ يك  
 کلامی بر نداشت فلما رای الامام ذلك الامر العزيب قال يا قوم ما يقال لهذه الارض قالوا  
 ارض الغاصية و چون حضرت این امر عجیب را مشاهده نمود فرمود این زمین را نام چیست گفتند  
 غاصیه فرمود جزایش چه نام دارد عرض کردند بنوا فرمود دیگر چه گویند گفتند شاطی  
 القرات فرمود با جز این اسمی اورا نامی است عرض کردند کربلا فعد ذلك شقیر  
 الصعداء چون حضرت اسم کربلا را شنید اهی سرد از دل پرورد بر آورد و فرمود ارض کرب  
 و بلاه اینجار زمین اندوه و بلاه است ثم قال ففوا ولا ترحلوا فیهن و الله مناخ رکابنا  
 و هیهنا و الله سفک دما شنا و هیهنا و الله هنک حرمانا و هیهنا و الله مثل رجالنا  
 و هیهنا و الله ذبح اطفالنا و هیهنا و الله نزار فیورنا و هیهنا الزیر و عدج رسول

# وَرُوْدُ خَيْرِ حَسِبٍ بِنِزَمٍ كَرِيْلَا

۱۷۱

در بیان  
نیکو  
نیت  
و  
نیکو  
کردن

رسول الله ولا خلف لقوله بعد فرمود با پسند و از اینجاست که هر چه حرکت میکنند که اینجاست سو کنند بخدا خوا بگاه شتران ما و اینجاست بخدا که خونهای ما را بجهنم شود و اینجاست که سر حشمت و حرمت ما چاک کرد و این جاست قدر رجال و ذیح اطفال ما و اینجاست که شیطان ما فوراً از بارش کند و این همان خاك است که جد من رسول خدا وعده داده و هرگز دیگر کون نشود و معین الدین ملا حسین کاشفی در روضه الشهداء گوید انگاه حسین به از رکاب برگردانیده همانجا فرود آمد اما چون قدم انحضرت بجا کرد بکریلا خاک را رنگ زد شد و از او عبارت برخواست که سر و صورت انحضرت پر گرد شد ام کلثوم گفت ای برادر عجب جای مشاهده میکنم و از این باده هوای عظیم بدل من میرسد حسین خورشید را سلی داد و مرحوم علامه مجلسی در بحار اصفاف نقل کرده که زهر بن فین عرض کرد فسر بناحق نزل بکریلا فانها على شاطئ الفرات فكون هناك فان ما نلونا ما نلتا هم واستعنا الله عليهم باين رسول الله نيكواست که در زمين كریلا فرود ائیم و در كنار قز لشكركاه كبیم و از رحمتی بخواستیم انگاه اكر ائیم از ما بید فئال دهم و از خدا استعانت جوئیم فال قد معت عن الحسين عليه السلام ثم قال اللهم اني اعوذ بك من الكرب والبلاء چون حسین این کلمات شنید اب رحیم بگودانید و فرمود پروردگار پناه مبسم بنواز اندوه و بلاء پس انحضرت در همان مكان نزول اجلال فرمود و حرمین بزد نیز با هزار سوار در مقابل انجناب فرود آمد نا انجا شكه مبغوا بد جمع الحسين و ولد و اخوته و اهل بيته ثم نظر اليهم فبكى ساعه ثم قال اللهم انا عنق نبيك محمداً و قد اخرجنا و طردنا و اخرجنا عن حرم جدنا و نصرت بنوا امية علينا اللهم فخذ لنا بحقنا و انصرنا على القوم الظالمين پس حسین فرزندان و برادران و اهل بيت خود را جمع نمود و بنظر حسرت بر ایشان نگرست و ساعه بگريست بعد عرض كرد پروردگار ما غرت بغير تو هسيتم بغيري ما را بيرون كردند و طرد نمودند و از حرم جد خود دور انداختند و بغي اميه بر ما نهادند كه بندگان خداوند احي ما را از ایشان بگير و ما را بر گروه ستمكاران نصيب بد پس از اینجا

# ناثر انجمن از حقایق امیر

۱۷۲

در بیان حقایق

در بیان حقایق

در بیان حقایق

حرکت کرده روز چهارشنبه بایستغنیه دویم محرم سنه احد و سنین وارد گریلا شد  
سید بن طاووس قدس سره در ملبوف گوید و جل جلاله علیه السلام بصلح سبغه  
و بقول که این هنگام حسن بنشت و شمشیر خویش را اصلاح میکرد و میفرمود:

بَادَهُرَ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ	كَمْ لَكَ بِالْأَشْرَانِ وَالْأَصْبَلِ
مِنْ ظَالِبٍ وَصَاحِبِ قَبِيلٍ	وَالْدَهُرُ لَا يَفْغَعُ بِالْبَدِيلِ
وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكٌ سَبِيلِي	مَا أَقْرَبَ الْوَعْدَ مِنَ الرَّحِيلِ
وَأَمَّا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ	

و چون زینب بنت فاطمه سلام الله علیها این ایات را از برادر بزرگوارش شنید گفت  
باخی هذا كلام من افمن بالفضل برادر خان این کلام کسی است که مثل خود را بفن نماید  
فرموداری خواهر جان بن حضرت زینب گفت و انکلاه نبی الی المحسن نفسه قال و یکی  
التو و لطفن الحدود و شفقتن الجوی برادرم حسن خبرم که خود را بمن مبد هد و گز  
و سایر زبان و اهل حرم نیز گریستند و سبلی بر صورت خود زدند و گریان جاک نمودند و  
کلوم سلام الله علیها ناله و ایچله و اعلیاه و اماء برداشت بن حضرت و را نلی داد و فرمود  
با اخناه نعره بغراء الله فان سكان السموات یفنون و اهل الارض کلهم یهونون و جمیع البق  
یهلکون ای خواهر صبر کن که سکان سموات فانی میشوند و تمام اهل زمین میمیرند و جمیع  
مخلوقات هلاک میگردند بعد فرمود ایچا اهرای ام کلوم ای زینب ای فاطمه ای زیاب  
انظرن اذا انا فلتک فلا تنفخن علی حیبا ولا تمسحن علی وجهها ولا تفلن یحرا بنکرید چون من  
کشته شوم که میان درمک من چاک ترند و چهره بناخن خراشیده نکنید و حرف بهودیه  
مکشید و از طریق دیگر روایت کرده که چون حضرت زینب سلام الله علیها مضمون ایات را  
شنید درجا منفرد با زبان و اطفال نشسته بود خرجت خاسر فخر ثوبها حتی رقت علیه  
سر برهنه بیرون آمد و از اضطراب جامه بر زمین میکشید نا بجد میت حضرت رسید و گفت  
و انکلاه لبنا الموت اعد منی الحجو الیوم فانا انی علی و اخی الحسن یا خلیفه

## مثل لوزك لفظ البلاء للعل

۱۷۳

در حدیث

الماضین و شمال الباقین ای برادر گاش مرده بودم و اینچنان را از نو نمیدیدم امروز  
 پدر و مادر و برادرم از دنیا رفتند ای پادگار رفندگان و پست و پناه باز ماندگان پس  
 حضرت بنظر حضرت یحییٰ خواهر نکیر است و فرمود ای خواهر حلم و برد باز برایش کن عرض  
 بانی و ای اسفند نفسی لك الفداء پدر و مادرم بفریانت ایا ترا میکشد جام قدر تو باد  
 فرد غصه و زخوفت عیناه بالدموع حضرت کوثر خود را بر گردانید و آب در چشم مبارک  
 بگردانید و فرمود لوزك لفظ البلاء لنام اگر یکبار زنده قطار در شب همراه من میخوابد بنیب  
 کبره گفت یا و یلئاه افغضب نفسك اغضا یا فذلک افرح لعلی واشد علی نفسی ثم اهلوت  
 الی جنبها ففت و خوت مغشبه علیها ای و او بلاه ایا بجز و نقد باین بلا کفر نداشت این بر  
 دل من سخن و از همه مشکلتر است پس گویان خود را چاک زد و بهوش بر زمین افتاد حضرت  
 برخاست و آب بر رخو خواهرش پاشید و چون افاتمه حاصل گشت و را نشکستاد و مصیبت  
 پدر و جد بزرگوارش را ندیده نمود انتمی شیخ کمال الدین محمد بن موسی الدیمشقی الشافعی  
 در حوض الجنون گوید فطامه غلبت که در دنیا بان فقر مضری نهاد و بچه ها خود را در شب  
 و روز از دور آب ورده میفروختند و چون در شب تار یک در حوض خود را برای طفلانش  
 آب آورد و نزد یک اشانه خود رسد صبح میزنند فطامه میگوید و در میان عرب این کلمه  
 لوزك لفظ البلاء لنام از هر کس ضربی مثل میشود که بدون اراده و اختیار خود در پلینه  
 گرفتار آید رجعتا الی المفصد و در بختیم الأحزان و غرن البکاء گوید که بعضی از ثقات کفر  
 کرده اند که ام کلثوم عرض کرد ای برادر این چه بادیه هولناکی است که از آن خوف عظیم  
 بردم چرا کرده حضرت فرمود بدانند که من در وقت غریبت صفین با پدرم امیر المؤمنین و در  
 این زمین شدم پدرم فرود آمد سر در کنار برادرم گذارده ساعتی در خواب رفت و من  
 بر بالین او نشستم بودم ناگاه پدرم مشوش از خواب بیدار شد و زار زار میگفت برادرم  
 سبب از پرسید فرمود در خواب دیدم که این صحرا در پائین بود پر از خون و خشن من در  
 میان آنها افتاده بود و دست و پام من و کس نداشت و نمیدانید پس رو بمن گمزد فرمود

در حدیث

## خرید خیر حسنین زمین کربلارا

۱۷۴

در خیر حسنین

### نقصه ششم در خرید خیر حسنین علیه السلام زمین کربلارا

مرحوم عالم ربانی شیخ یوسف عراقی در انبیا المسافرين و مجلس الحاضر که معروف بکثول است  
گوید روایت الحسن بن اشعثی التوحی التی فی قبره من اهل بیتو و الغاضبه بنی النعمان  
و تصدیق بها علیهم و شرط ان برشدوا الی قبره و یضیقوا من زاوه ثلاثه اقام مریدیک چون  
حضرت حسنین وارد زمین کربلا شد نوحی قبر مبارک را از اهل نبیوا و غاضبه بنی النعمان  
درهم خرید بعد از زمین را با ایشان تصدیق نمود و شرط فرمود که زوار را بان قبر شریف رشتا  
و دلالت بکنند و ایشانرا ناسر و زمامان بنامند و قال علیه السلام حرم الحسن بن النعمان  
اربعه امباله اربعه امبال و انحضرت یعنی صادق فرمود حرم حسنین که ان بزرگوار خرید  
چهار مبل اندر چهار مبل است و ان خلال است با و لاد و دوستان انحضرت و حرام است  
بر غیر ایشان از خالفا و در حرم حسنین بزرگت خدا و سید جبل رضى الله عنهما بن طایف  
که چرا بر ایشان حرام شد بعد از صدقه کردن زیرا که ایشان و فاشیط نمودند شیخ بحرانی  
گوید مؤید این روایات است آنچه شیخ فخر الدین بن طبرج در کتاب مجمع البحرین در مآذ حرم  
نصبریه کرده و گفته که از حضرت صادق منقول است که حرم الحسن بن النعمان شریع اربعه  
امباله اربعه امبال فهو خلال لولد و موالیه و حرام علی غیرهم من خالفهم و ضلوا لبرکه و انچه  
سید محدث سید نعمه الله جزای فرست سده در کتاب هراربع ذکر کرده که سید بن طاووس  
از ابی حمزه ثمالی روایت کرده و خبر نقل نموده بعد گفته و روایت الحسن بن اشعثی التوحی  
و خبر منقذ را ناخر ذکر کرده دلیل است اینکه باین اخبار مذکور از مواضع معتد و ائمه

است  
نموده

در خیر حسنین

### نقصه ششم در خیر ابی بنی کربلا



# فصل ششم در شرح حدیث

از جمله خضای و فضایل آن ثواب مبارکه این است که وسیله قبولی اعمال است

## شرح حدیث بنیاد حدیث کوبد

لَمْ يَشْجُرْ رَنْمُ ذَارِ ذَارِ الرُّطَلِ وَلَا تَكَلَّفَ لِي صَبِيَّ الْوُفُوفِ عَلَى لِي شَاغِلٌ عَنْ هَوَى الْعَبْدِ الْحَسَنِ مُضَابِخِ الْوَرَى السَّيِّطِ الْحَسَنِ سَبِيلِ حَبْرَةِ الْهَادِي وَفَا طَعْنَهُ نُورٌ نَكُونُ مِنْ نُورَيْنِ ذَانَهُمَا سِرِّ الْأَلِهَةِ الَّذِي لَا زَالَ يَطْهَرُ بِالْأَلِ شَمْسُ الْهَدْيِ عَلَى الذَّنْبِ الْبِئْسَ صَدْرُ الْجَوْهَرِ السُّوَّى الْأَخْدَقِ أَبْوَالِ سَبْطِ النَّبِيِّ حَبِيبِ اللَّهِ أَشْرَفُ مَنْ بِرَّيْطَابِ دَعَا الدَّاعِي وَفَقِيلَ أَعْمَا	وَلَا جَرَّ مَدْمَعِي فِي إِثْرِ مَحَلِّ رَبِّ الْجَبِّبِ أَرْجَى الْبَرِّ مِنْ عِلَلِ أَوْ السُّبْطِ الْمَلَّاحِ بِذِكْرِ الْفَادِحِ الْحَلَلِ شَهِيدِ الْطَفِّ بِحَلِّ امْرِئٍ مُؤْمِرٍ عَلَى الزُّهْرَاءِ أَفْضَلُ سَبْطِي خَائِمِ الرُّشْلِ مِنْ جَوْهَرِ مَحَلِّ الْفَدْرِ مِنْ مُصَلِّ بَاتَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ الْأَعْصَرِ الْأَوَّلِ الْوُجُودِ مِنْ أَجْلِهَا عَنْ عِلَلِ الْعِلَلِ مَتْنِ الشَّادَةِ الْهَادِي لِلْسُّبْلِ تَمْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنْ خَائِفٍ مُنْعَلِ لِ الْعِبَادِ وَبُئْسَ مَنَ الْعِلَلِ
--	---

در رساله غایب الفصو کوبد بدانکه بعد از احراز مفدمات و اجراء و شرایط صحیح و رفع  
موانع نماز سزاوارست سعی نمودن در تحصیل شرایط قبول و رفع موانع آن زیرا که صحت  
غیر قبول است گاه میشود عمل صحیح است و تارک نماز و مستحق عقاب الهی نیست لکن از عمل  
قبول باریگاه احدیت نیست و شرایط قبول چند چیز است اول که عمدتاً آنها است اقبال قلب  
که بمنزله روح است پس اگر حضور قلب در تمام نماز داشته باشد تمام آن مقبول و الا  
مبغض آنکه حضور قلب در شریک آن مقبول است از نصف یا ثلث یا ربع نماز و معنی اقبال آنست  
که بدانچه میگوید و منذکر عظمت و الجلال که پائین جلست عظمت باشد که او مثل سایر  
مخاطبین نیست و تکلم کند با حضرت او سبحانه در خالیه که هببت و در دلش زایع باشد

## ذکر موانع قبول نماز

۱۷۶

در بیان موانع

در بیان موانع

و بدانند که در آداء حق او مقصود است و دوم از موانع قبول عمل عجب است پس باید از کبد  
 شیطان در حذر باشد مبادا در نفس او عجبی پیدا شود ستم از موانع قبول نماز ندادن  
 زکوة و خمس و سایر حقوق واجب است چهارم و پنجم و ششم حسد و تکبر و غیبت است هفتم خور  
 دن مال حرام و آشامیدن مسکرات است هشتم نشوز زن و گرفتن غلام و کشتن است  
 افای خود بلکه مقصود قوله تعالی انما یقبل الله من المتقین است که نماز و غیر آن از این اعمال  
 از غاصی و فاسق قبول نیست انهمی اما تربیت سبب التمهید آء رفع موانع و دفع حواس قبول  
 مینماید چنانچه در خضای الحسینیه گوید ان التیجود علی ترابها تحرق الحجاب السعیری معنی  
 هذا الحديث اما حرق التیجود للصعود او المراد بالحجاب المعاصی السبع التي تمنع قبول  
 الاعمال علی ما فی روایه معاذ بن جبل وان التیجود علیها تنورا الارضین و در رساله منجی  
 الرشاد گوید بدانکه افضل همه افراد ما بفتح التیجود علیه خاک و گل است و افضل آنها  
 تربیت سبب التمهید آء که در احادیث معتبره است که سجده بر آن خرق هفت حجاب سمعی  
 میکند یعنی موانع قبول که در هر یک از اسماء آنها است بر میآید و نور میدهد در محل  
 سجود تا هفتم طبقه زمین و اگر بر تربیت سبب التمهید آء که خاک باشد سجده کند فضیلت  
 آن از مهر ساخته بیشتر است و بعد از تربیت سبب التمهید آء که سجده بر گل و خاک از بانی چیزها  
 افضل است **قولت گوید** تا کی خبر معاذ بن جبل را که در خضای اشاره کرده نریبند  
 و صعوبت قبول عمل و اهمیت موانع و حجب سبعه را نفهمید عیالات امر سبب التمهید و فضیلت  
 این تربیت مقدسه ملتفت نشو و رضی الدین علی بن طاروس رضوان الله علیه در فلاح المسائل  
 و نجاح المسائل که در عمل بوم و لیل و وضع کرده نقل نموده که شخصی بمعاذ بن جبل گفت خدای  
 بحدیث سمعته من رسول الله ع حفظه و ذکر هر کل بوم من دفعه ما حدثتک به خبر ده مرا بحدیثی  
 که از حضرت رسول ع شنیده باشی که از حفظ کنم و بواسطه اهمیت آن هر روز تذکره خاطر میمانم  
 معاذ گفت بلی پیغمبر خدا بمن فرمود ترا خبر دهم از چیزی که ما حدیث نبوی آمده ان حفظته  
 نفعک عنک وان سمعته ولم تحفظه انقطعت حججک عند الله تعالی خبر نداد پیغمبر ترا مت

# خبر سادات جبل در قول نفع قبول

۱۷۷

فکر

در بیان  
الکرامه  
و  
الکرامه

خود که اگر حفظ کنی از آن حاصل عمر و نعمت باشد و اگر نشو و حافظ و عامل نشی  
انما تحت باشد در نزد خدا بعد فرمود ان الله خلق سبعه املاك قبل ان يخلق السموات  
خداوند هفت ملك افریده قبل از خلقت هفت آسمان و در هر یکی ملكی قرار داده و چون  
ملائکه حفظه عمل بند را از صبح تا شام مینویسند و شب و آسمان مینویسند که نور کنور الشمس  
حقی را ببلغ سماء الدنيا بنویسد که او را نور باشد همچون نور آفتاب تا با آسمان اول میرسد  
ان ملك او را نرکبه و نصفه مینماید و بدقت ملاحظه کند و گوید فاضل بهذا  
العمل وجه صاحب بابت و بن این عمل را بر روی صاحبش که من ملك غیثم هر کس غیثم  
بکند نمیکذارم عمل او صعود نماید پروردگار مرا چنین امر فرموده حضرت فرمود پس  
فرو باید و مع عمل صالح بهتر بنویسد و بکثره حق ببلغ السماء الثانية باز ملائکه حفظه عمل  
صالح دیگر را بنویسند صعود میدهند و چون بعد از نرکبه و رفت سنار از آسمان اول  
گذشته با آسمان دوم میرسد ملكی که در آنجا است گوید بابت و بن این عمل را بر روی  
صاحبش که باین عمل اراده کرده است بنویسد و من ملك صاحب غیثم نمیکذارم عمل او را  
که از اینجا بگذرد فرمود ثم یصعد بعمل الصید منهجا بصدقه و صلوة بعد از آن عمل عبد  
را بنویسند و لا میسرند که مستحج و مشتمل بشود بصدقه و نماز و ملائکه حفظه از وی تعجب  
میکند و از با آسمان ششم صعود میدهند ملك آنجا گوید فاضل بهذا العمل  
وجه صاحب و ظاهر انا ملك صاحب لکبر بابت و بن این عمل را بر روی صاحبش  
که من ملك موکل بر کبر غیثم و صاحب بن عمل بر مردم در مجالس کبر و بر روی جسد و خلعت  
مرا ما مورد نمود که نکذارم عمل او را از اینجا بگذرد و حضرت فرمود باز ملائکه حفظه عمل  
عبد را بنویسند انما میسرند که او را بر نویسند مثل سناره تا بان باشد و صدا نمیکند به تسبیح و صلوة  
و حج و چون با آنها چهارم میرسد ملك آنجا گوید بابت و بن این عمل را بر روی و شکم صاحبش  
بن که من ملك عجب غیثم و صاحب بن عمل در این امر عجب نمود و از خود راضی گشته حضرت  
فرمود و حفظه عمل عبد را مانند عروسی که بر اهل خود میسرند بنویسند انما صعود میدهند

# مردود بودن عمل بول سیطره خفاش

۱۷۸

توضیح

بجای آنکه

و بر آسمان بنیم مهر بسند و لذت آن رنن کرینن الا بل علیه ضوء کسوه الشمس و از رزق او صدائی مانند صدای شتر و نور همچون پر نور خورشید میباشد پس ملک اینجا کوید با بشت من ملک حسد هیم این عمل بر و صاحبش زن و بر شانه اش بگذارد که او بکمی که نعلم میگرد حسد میرد و بطاعت خدا عمل نمیکرد و چون از برای کئی در عمل و عبادت ضعیفی میدید بر و حسد میبرد و خیال خود را اعمال میگرد پس ان عمل را بردوش و حمل کند و آن بر و لغت میباشد حضرت رسول فرمود و حفظه اعمال عبد را بخواه آسمان ششم میبرد و ملک اینجا کوید با بشت که من صاحب حسد هیم و زن این عمل را بر و صاحبش و ضایع کن چنانچه او را که صاحب و بچهره رم نکرده و چون کنایه با صدمه دنیا در سینه از بندگان خدا دید بر و شمانت کرده و من مامور که نکند از این عمل از اینجا بالا برود و فرمود و حفظه عمل عبد را که مشتمل بفقیر و اجتهاد و ورع میشود له صوت کالرعد و ضوء البرق و معه ثلاثه الاف صدایه و او را صدایه مانند رعد و شغای همچون برق میباشد با سه هزار ملک بالا میبرد و چون با آسمان هفتم میرسد ملک اینجا کوید با بشت و این عمل را بصورت صاحبش زن که من ملک عجب هیم اعجب کل عمل لبس لله انه اراد رفعه عند الفواد و ذکر فی المجالس و صوتها فی المداش باز میدارم هر عملی را که از بر خدا نباشد این شخص اراده کرده با این عمل رفت در نزد بزرگان و شهرت در مجالس و شوکت در بلاد را و من از جانب حق مامور که عمل او را از اینجا نکند ارم ما دامیکه خالص نباشد حضرت فرمود و نصعد الحفظه لعل الصید منه حبابه من خلق حسین و صمت و ذکر کثیر تسبیح ملائکه السموات و الملائکه السبعه بحا عنهم فبطون الحجب کلها حتی بقومون بین یدیه فبشهدوا له بعمل صالح و دعاء و حفظه عمل عبد را صعود میدهند و بان مستخرج میشوند که مشتمل است بر خلق نیکو و صمت و ذکر کثیر و ملائکه سموات و ملائکه سبعه با جماعت خود از آما بشت میکنند و از هم عجب و مواعع گذرانند در پیشگاه خدا و ندا حدیث نکه میداند پروردگار منتقال میفرماید با تم حفظه عمل عبد و انا رفیع علی ما فی نفسه شما حافظ عمل

# نَحْسَرُ مَعْلَمَاتِ شَرَايِطِ فُتُوْلِ اَعْمَالِ

۱۷۹

در این کتاب  
چهار فصل است

بنده من هستند و من عالم قلب و دم بدن عمل مرا اراده نکرده و او باد لغت من آن  
ملا نکما گویند علیه لعنتك و لعنتنا بر او باد لغت تو و لغت ما پس معاذ کربت و عرض  
کرد یا رسول الله ما اعمل پس من چه کنم فرمود افند نبتك با معافی البقیین افندنا بما  
به بغیر خود ای معاذ در نقین عرض کرد تو رسول خدا هستی و من معاذ بن جهم فرمود اگر  
در عمل تو نقصی باشد فافطع لسانك عن اخوانك و عن حملة القرآن زبان خود را از اخوان  
دین خود و از حاملین قرآن کوناه بکن و ز نوب خود را خودت حمل کن و بر اخوان خود حمل  
نما و در عمل خود را بامکن و نفس مگو که مردم بسبب سوء خلق تو از تو بیترسند و ماکنی خود  
منما که دیگری نزد تو باشد و بر مردم برتری مغرورش که اجرا خرف از توفیق تو مردم  
مدد که سکهای جهنم تو امید بخداوند فرمود و الناس طاعت تطاعا با مبدا به ناشطان  
چیت سکهای جهنم است که کوشش و استخوان بند رند عرض کرد کدام کس طافت  
این حاصلها دارم فرمود ای معاذ اما انما یسر علی من یشیر الله علیه اکامه باش که این  
اما نبراست بر کسی خدا او را توفیق داده باشد را و گوید و ما را بت معاذ بکثر تلاوة القرآن  
کما بکثر تلاوة هذا الحدیث را توفیق که معاذ این خبر را از حضرت پیغمبر شنید و از آن تلاوة  
قرآن این حدیث شریف را تلاوت میکرد انتمی و از این خبر مطلع شد که قبولی اعمال بجز حد  
اشکال دارد و بیل ثواب عبادات و طاعات بجز انداره صنعت است پس ملتفت باش بر کار  
و خصایص تربیت مقدسه حضرت سید الشهداء که یکی حرف این حدیث بعد و رفع این موانع  
عمده است و علاوه بر آنکه در عالم علوی این اثری بخشد در عالم سفلی نیز نا هفتم طبع  
و من نور و ارحمه حصی الله بونی ان زیاده است که میده

از عذاب بیرون کرده شد در این باب

از بد عالم الی بومنا اینقدر اهل معصیت که آمده شنیده نشده که بعد از مردن بدن  
یکی از اینها را زمین قبول نکند و بیرون اندازد مگر در حق چند نفر از ایشان یکی در دنیا

## کشی بن محمد غامری بن ضبط را

۱۸۰

نسخه خطی

کتابخانه

حضرت رسول سید عطاء الله خال الدین عیسیٰ بن علی شافعی در روضه الاحباب گماز  
 اوثق کتب عامه است گوید او را اندک پیش از آنکه حضرت رسول بجانب مکه روان شود  
 در اول ماه رمضان سال هجرت ابوفیاض انصاری را با هشتصد کس بجانب مکه فرستاد تا  
 مردم را بخان شود که حضرت داعیه آن دارد که بر سران جماعت رود و محله جثامه لقی از انجمله  
 بود در راه غامری بن ضبط اشجعی بدیشان رسید و محبه بطریق اهل اسلام بجا آورد و قوم باین  
 مقدار حکم اسلام او کرده بوی تعرض نمودند و لکن محله بن جثامه لقی بواسطه عدالتی که در  
 جاهلیت باو داشت این معنی را از او بر ترس حمل نموده بر او حمله برد و بر او کشت و سلب شتر  
 و پراو متاع او را گرفت و اهل آن سیره نام بمقتدر رفتند و با دشمن ملاقات کرده مراجعت نمودند  
 و چون بموضع دفع حشبه رسیدند شنیدند که رسول از مدینه بجانب مکه تخطت فرمود از عقب  
 حضرت روان شدند و در منزل سقا بن عثمان سرور شرف شدند و این کرمه با آنها الدین  
 امنوا اذا صریم فی سبیل الله فلیقوا ولا نقولوا لمن الفی النکر التلام لست مؤمننا ینقون  
 عرض الجیو الذی انقذ الله مغام کثیره نا اتراب در شان علم بن جثامه نازل شد نقل  
 است که محله آمد و مقابل آن سرور بدو را نویشت و الناس کرم که آنحضرت بجهت طلب  
 امرزش کند رسول چون از استماع حرکت او با غامری کفره خاطر گشته بود فرمود لا غمر الله  
 لك علم کرمیان از مجلس حضرت برخاست و اشک چشم خود را بر آء خویش پاک میکرد و می  
 میخورد و گویند بعد از هفت روز از دنیا نقل کرم و چون دفن کردند زمین او را بیرون  
 انداخت خبر بر پیغمبر آوردند که زمین محله را قبول نمیکند فرمود بدرستی که زمین قبول  
 جماعتی کرمه که بدو بودند از محله و لکن خداوند تعالی میباید که شما را منعظ سازد و احقر  
 بنده مؤمن دانا گرداند و رواهی آنکه فرمود میباید که شما را الهی و نشانه بنیاد در نقل  
 بنده مؤمن و لهذا در حدیث وارد شده که لروال الدنیا الهون علی الله من سفک دم امری  
 مسلم بغیر حق الفضة محله را بمیان کوهی بردند و انداختند و کرد و پراست که چمن کرمند و  
 بعضی از مفسران در سبب نزول این آیه وجه دیگر گفته اند و الله اعلم و یکی از آنها خاثر

# فَبِئْسَ الْيَوْمُ الْحَاقِلُ

توضیح

توضیح

الحق

توضیح

ملعون بود که بعد از قتل محمد و ابراهیم پسرهای مسلم بن عقیل چون بدست مقابل ندیم این  
 زیاد که از موالبان دودمان نبوت بود مغلول شد در روضه التهدیه نقل کرده که بدن نجس  
 او را سه مرتبه در آب افکند آب ورا نپذیرفت و بکنار انداخت و سه نوبت او را در چاه  
 انداختند و با سنگ و خاشاک انباشته نمودند هم زمین او را نپذیرفت و بیرون افکند  
 انگاه زن او را سوختند و خاکسترش را در سنجوش صحرای ساجد و دیگر زن فاحشه بود در  
 زمان حضرت صادق چنانکه عالم زکی مهر را رضی فرمودی رحمة الله در نظلم الزهراء و امثال  
 سید محمد غاملی طاب مضجعه نقل کرده که آن امراء مذنها القبر مراراً لانهما کانت فی سخن  
 اولادها زنی وفات کرد و چون او را دفن کردند قبر او را بیرون انداخت و کتفها را برقصید  
 بحسب اتفاق افتاد زیرا که آن زن زنا میکرد و آنچه از زنا تولید میشد میبویخت آن امها انحراف  
 الصادق بذلت لاجرم مادران فاحشه بخدمت حضرت صادق آمدن این امرا اخبار کرد  
 حضرت فرمود آنها کانت لعن بخلق الله تعذاب الله این زن خلق خدا را تعذاب خدا معذب  
 میداشت اجعلوا معهما شیئاً من زینة الحسین علیه السلام فجعل فاستغفرت فذكر ان تربت حسین  
 با او دفن کند و چون ار خاک پاک بگذاردند زمین فرا گرفت و موشی بر علیه التهج در  
 خصائص الحسین گوید که از جمله خصائص تربت مقدسه یکی هم این است که ادا جعل مع المیت  
 فی القبر کان له اماناً فی القبر چون آن تربت مبارک را در قبر بامیت بگذاردند از بر او  
 امانی باشد در قبر بعد از آن فصره را بطریق احوال نقل کرده و مرحوم علامه مجلسی قدس سره  
 در مختصر الزائر گوید و از جمله فوائد تربت شریف است که مستحب است بامیت در قبر گذاشتن  
 و کفن را بان نوشتن چنانچه در حدیث معتبر از حضرت امام رضا منقول است که فرمود  
 چه مانع است از شما را که هرگاه میتی دفن کند در برابر رویش محراب خاک حضرت  
 امام حسین بگذارد و در زیر سرش نکند و بسند صحیح منقول است که چه می باشد  
 حضرت صاحب الامر علیه السلام بفرموده نوشت و سوال کرد که خاک قبر امام حسین را بامیت در قبر  
 میتوان گذاشت در جواب نوشتند که بامیت در قبر باید گذاشت و با حنوط مخلوط

# اَهْلُ بَيْتِ زَيْنَبٍ زَيْنَةُ الْعِلِّیِّ فَبِئْسَ

۱۸۶

در کتب معتبره

مخلوط باید کرد و ابضا نوشت که کفن را بان میوان نوشت نوشند که خودت جابر است

و از جمله حصا بصر بن زینب کما انست کما شفا ان نهر

در کتب معتبره بنفع رحمة الله علیه

جَدُّ الْحُسَيْنِ فَطَانَةُ الْمَوْضِعِ  
لَمَّا اعْتَدَّ لَكَ فِي ثَرْبِهَا مَضْجَعُ  
فِيهَا الدُّعَاءُ إِلَى الْمُهَيَّمِينَ رُفِعَ  
فِي الْحَشْرِ مِنْهُ شَافِعٌ وَمُسْتَعْفٍ

طَوَفِي لَأَرْضِ حَلٍّ فِي أَكْثَرِهَا  
فَدُفِنَتْ سَنَ أَرْضُ الطُّفُوفِ وَبُورِكَ  
لَكَ ثَرْبُهُ فِيهَا الشِّفَاءُ وَفُتِنَتْ  
هُمْ سَادَةُ الدُّنْيَا وَبُورَ مَعَادِنَا

شیخ خلیف بن عندیس رحمة الله علیه

وَلَيْ قَفَازٌ بَدُّ سِوَاهُ وَلَا عَمْرُو  
نَطُوفُ بِهَا حُرّاً مَلَأَ نَكْرَهُ عُرُ  
يُحَابُ بِهَا الدَّاعِي إِذَا مَسَّ الصُّرُ  
أَتَمَّتْهُ حَتَّى لَا يَمَانُ وَلَا عَشْرُ

حَتَّى يَبْلُغَ مَا أُحِيطَ بِمِثْلِهَا  
لَهُ الْقَبْرُ الْبَصَاءُ بِالطُّفُوفِ كَمْ نَزَلَ  
لَهُ ثَرْبُهُ فِيهَا الشِّفَاءُ وَفُتِنَتْ  
وَدُرَّتْهُ دُرَّتُهُ مِنْهُ لِنَعْمَةٍ

بر اهل خبر روشن و هویدا است که در میان بیست و سه خصیصه زینت مفاد حسنیه  
سلام الله علیه مسئله شفاء بودن ان بک امتیاز مخصوص دارد زیرا که یکی از ان چهار  
چیز است که خداوند احادیث در عوض شهادت با فخر عتاب فرمود پس مناسب  
دیدم که در خبر و در وصفه در این مقام مذکور باید شیخ جلیل ابوعلی حسن بن محمد طوسی  
قدس سرهما در اما به از خارش بن مغیر بصیر روایت کرده که حضرت صادق عرض کرد  
ان رجلا کثیر العلل و الامراض و ما ترک دواء الا نذابت به فما انفعبت بشی منه  
که مراد در و ریخ فراوان است و هیچ دوائی سوخته ندیدم فرمود این است عن طین فیر  
الحسین بن علی فان فیه شفاء من کل داء و امننا من کل خوف چرا از زینت فیر حسنین

در کتب معتبره



## خبر محمد بن مسلم در باب نیش

۱۸۳

نیش

غفلت داری که شقای هر دو امان از هر خوف است و گاهی که اخذ تربت خواهی کرد  
 این دعا را بخوان اللهم انی استلک بحق هذه الطیبة و بحق الملك الذی خذها و بحق  
 النبی الذی فیضها و بحق الوصی الذی حل فیها صل علی محمد و اهل بینه و افعل بی  
 کذا و کذا و یجاء کذا و کذا حاجات خویش را طلب بکن بعد حضرت صادق فرمود ملک کنان  
 تربت را اخذ کرد جبرئیل بود و از حضرت رسول آورد و عرض کرد این تربت فرزند تو  
 حسین است که امت تو بعد از تو او را خواهند کشت و پیغمبر که از اخذ کرد محمد تو وصی  
 که در آن حلول کرد حسین بود که با سایر شهداء در آن خاک مدفون شدند خارش بن معمر  
 گوید عرض کردم خان من فدای تو باد دانستم که آن تربت دو ۴ هر دین است ۶ چگونه  
 امان است از هر خوف فرمود هر گاه از سیل طانی یا دیگر کسی مرا سان باشی هنگام  
 بیرون شدن از خانه مقدار از تربت با خود حمل کن و این دعا فراغت بقا اللهم انی  
 اخذته من قبر ولیک و ابن ولیک فاجعله لی امنا و حرز الما اخاف و ما لا اخاف و اینکه  
 مبرم باشد از آنچه مبرم و از آنچه مبرم معنی چنان است که تواند شد که شخص از بعض  
 حوادث بفرست و خوف ندارد با از بعضی بلیات از در تحمل بهینا که نیست و آن تربت  
 مقدسه از همه آنها محفوظ میباشد با الحمله خارش بن معمر گوید با من حضرت امثال کردم و آنچه  
 را که فرموده بود که از ان الام و اسقام شفا یافتم و آن تربت مبارک که از هر چه مبرم و  
 نمبر سید بمن امان شد فمارب مع ذلك محمد الله مکررها و لا محذورا و دیگر بعد از  
 آن محمد الله مکرره و محذوره ندادم و شیخ اجل جعفر بن قولویه فی طبیب الله رسد رکاب  
 الزیاد با ستا خود از محمد بن مسلم روایت کرد که گفت رفتم بمدرسه و بیمار شده فرستد الی ابو  
 جعفر علیه السلام شربا مع الغلام معطی بمیدل حضرت امام محمد باقر و ابی بل غلام خود را  
 من فرستاد و دستم بالا ای آن بود چون غلام آورد و گفت که این را بخور که حضرت مرا از  
 کرده است که زهر فانیاشی این دوا را پس چون گرفتم و خوردم فاذا رایحه مشکینه  
 و اذا ابتزب الطعم بارد شرب سیر بود در نهادش خوش طبعی و نوبی مشک از آن ساطع

نیش

# شفایا فین مجل بشریت نبی

۱۸۳

در بیان

در بیان

۲۷

بود پس غلام گفت حضرت فرمود که چون بنام شای بخدایتش بروی من تعجب کردم که قادر  
 بحرکت بنسبم و بریا بملوایم بایستم فلما استغفر الشراب فی جوفی مکاتما نطت من عقال ولے چون  
 انشربت در جوف من فرار گرفت گویا از بسکه رها شدم بر خواستم و بدر خانه حضرت آمد و حضرت  
 طلبیدم حضرت فرمود صبح الجسم فادخل جسمت صبح شد است داخل شوم که میره کتان داخل شد  
 و سلام کردم دست و سرش را بوسید فرمود چرا که بر منبکی ای محمد عرض کردم فریاد تو ابکی  
 علی اغترابه و بعد الشفره فذلک القدیر علی المقام عندک انظر الینک میگویم بر عنایت خود و در  
 راه از خدمت شما و کی فدرت در ماندن در ملازمت شما که پیوسته نظر بر شما میکنم فرمود  
 اما کی فدرت خداوند چنین کرد اینده مشیجان و اهل مودت ما را و بلا را بخواه ایشان معظمت  
 مناختم و اما غریب نویس مؤمن در این دنیا غریب شک و ریشا این خلق منکوس نا از این دار  
 فنا بر رحمت خدا برود و در بعد مکان یا بعد الله الحسین تا بتی کرده که در رستگاری است که دور  
 است از ما در کنار فرات و اما ایچرا از محبت قرب ما و شوق دیدار ما ندانم نمود و آنکه بر این  
 مامول قادر نیستی پس خداوند از دلک گاه است و زار بر این بنیت جزا خواهد داد بعد فرمود اهل  
 نانی فیر الحسین علیهم السلام فلت نعم علی جوف و وجل ایا بر یارت حضرت حسین مبرک گفت بلی یا نیم  
 و نویس بسیار فرمود ما کان فی هذا اشد فالتواب فی علی فدر الخوف هر قدر که نویس بیشتر است  
 ثوابش عظیم تر است و هر کس در این سفر خوف بیند از خشیت روز قیامت امن باشد و بمقتضی  
 از زیات مضرب میشود بعد فرمود چگونه با فقی انشربت را گفت انکر اهل بیت الرحمة و انک و حق  
 الا و صباء گواهی میدهم که شما اهل بیت رحمت و نور و صفا و زو فی که غلام  
 انشربت را و در فدرت ندا شتم که بر یا بایستم و از خود نا امید بودم و چون ان شربت را نوشید  
 فما وجل مثل رجبر ولا اطیب من ذوقه و طعمه ولا ابر من مثل عطر و ذوق و طعم از این بزرگ  
 بودم غلام گفت که مولای من فرمود که بیا گفتن باین خال مبروم هر چند خاتم برود و چو زوایر  
 شدم گویا از بسکه رها شدم پس سپاس خداوند را که شما را رحمت کرد اینده است برای شما  
 شما فقال یا محمد ان الشراب الذی شربته فیه من طین فیر الحسین و هو افضل ما استثنی به

# از آب شفا و نیز بنار که

۱۸۵

در آب شفا و نیز بنار که  
در آب شفا و نیز بنار که  
در آب شفا و نیز بنار که

فرمود ای محمد ان شرب که خورک از خاک قبر حسین بود و در شتر دیگر فوراً بانی  
و برادران نیز قبر حسین است که در سطر دیگر از لفظ ظاهر ظاهر است و از برای  
شفا از آن چیز چوبه نمیشد فلا تعدل به فان نصفه صبیحاً و نصفه لیلته منه کل خیر و هیچ  
چیز را بان بر نمیکن که ما با لفظ و زمان خود میخوریم و از آن خبر بسیاری بنیم عرض کرد  
فرمانت بشوم تا بر میداریم و طلب شفا از آن میکنم فرمود شخصی تو را بر میدارد و از خاکی بر تو  
مبارک و ظاهرانی آنکه در چیزی به پیچید پس هیچ من و جانور و چیزی که درد و بلائی داشته  
باشد بنشیند مگر آنکه از آن استقامت میکند و برکش بر طرف بشود و برکش را دیگران می  
برند و آن ترب که بان مغالجه میکنند چنین نباید باشد و اگر این علت که گفتیم متأسفانه هر که  
از آن بر خود بمالد با از آن بخورد البتة در همان ساعت شفای باید و ماهی و الا کجرا الاستی  
اناه صاحب العاقبات و الکفر و الجاهلیة و کان لا یستجبه به احد الا امان قال ابو جعفر  
و کان کابضاً فافوتة فاسود حتی صار الى ما رايت و نبت و مکرمانند حجر الاستی که اول مثل  
با فونی بود در نهایت صفت و هر بیاض و درد ناک که خود را بر آن میمالد در ساعت شفا  
میافت و چون صاحبان در دها و اهل کفر و جاهلیت خود را بر آن میمالند سبب شد  
و اثرش کم شد عرض کردم جعلت فداک ان ترب بنار که را من چه طور بر میدارم فرمود تو  
هم مانند دیگران بر میدارم ان ترب را ظاهر و کشور و در میان خورجین و در خانه  
چو کین میافکنی پس برکش میبرد و کفتم راست فرمود جعلت فداک فرمود فدای از آن  
بنویسد هم چه طور میبری عرض کردم در میان ثواب خود میکنم فرمود فقدر جفت  
الی ما کنت تصنع اشرب عندنا منه حاجتک و لا یجده فانه لا یسلم لك برکتی همان فرار که  
بجمل مبارک میاشام از آن در نزد ما انقدر که میخواهی و محل ممکن که سالم بماند از آن  
برای توفیق ما من قرین و انحصار و کرب از ان شرب بمن نوشاند و دیگران و جمع که شنبه

اذا فیضیل در و فیضیل در آب شفا و نیز بنار که

متابع

## فصل بیست و نهم در فضیلت حضرت

۱۸۶

کتاب فضیلت ائمه

مرحوم شیخ طوسی طاب مضجع در امانی از مشایخ کرام خود روایت کرده که محمد از کفایت  
صلی الله علیه و آله جامع المدینه و الی جانبی رجلان علی حدیثا ثاب السقر در مسجد جامع مدینه  
نماز میکردم و من در بقلوی من دو مرد بودند بر یکی از آنها حاکم سفر بود یکی از آنها بزرگوار  
گفت که در ثوب قبر حسین شفا ی از هر درد است و من مرضی داشتم و لهر واکه مغالجه  
کردم غایت نفاقم تا آنکه خوف هلاک بر من مسیول شد و از خود نا امید شدم و کان غنیم  
امراه من اهل الکوفه عجز کبیره و نزد ما پیر زالی بود از اهل کوفه که بنزد من آمد در وقتی  
که علم نهایت شد داشت و گفت درد ترا هر روز در بر دانی می بینم گفت بلی گفت فهل  
لک ان اعالجک فنبره باذن الله عز وجل میخواهی ترا مغالجه بکنم که از این مرض نجات  
یابی گفت من بسی محتاجم بچنین چیزی پس ای در قدحی کرد و بنزد من آورد و چون آن آب را  
اشامیدم صحیح شدم که گویا هرگز از آری نداشتم بعد از چند ماه آن زن بنزد من آمد و  
سلمه نام داشت گفت با الله علیه با سلمه بما ذا داوینی ترا بخدا قسم مبد هم آن چهره را بود که  
بمن دادی گفت بیکدان از این ششیم که در دستم دارم ترا داد و اگر دم گفت این ششیم چیست  
گفت آنها من طین قبر الحسین علیه السلام خاک قبر امام حسین است من ما و کفتم  
با رافضیه داوینی طین قبر الحسین ای رافضیه مرا خجاک قبر حسین مدوا و میکر ازین  
خشمناک از پیش من بیرون رفت و در همان ساعت از من عود کرد و چندان شدت بهم  
رسانیده است که خوف هلاک بر خود دارم در این هنگام مؤذن بانک اذان برداشت  
و آن دو نفر نماز برخواستند از من غایب شدند و ابضا شیخ رحمه الله در همان کتاب نقل  
کرده است که موسی بن عبدالعزیز گفت یوحنا طبیب نصرانی مرا ملاقات کرد و گفت یوحنا  
بنبتک و دینک من هذا الله بزور فیه قوم منکم بنا حیره نصران هبیره یوحنا پیغمبر دینت  
که بگو کبیت انکی که مردم زیارتش و میروند در ناحیه نصران هبیره ابا از اصحاب عجمی  
شما است گفت نه و امام حسین پیغمبر خیر پیغمبر ما است من بگو که چرا این سوال کردی  
گفت عند حدیث طریقی در این باب خبر غریبی دارم شاید شما را رسید شیخ مرا طلبید

## فَصْرُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبُوحَنَّا طَبِيبٌ

چون بنزد او رفتیم مرا برداشت و برد بختانه موسی بن عبی که از خویشان خلیفه بود  
 دیدم که بیهوش افتاده است بر رخت خواب و از این بدیدم طشتی که حشو جوفه و در پیش  
 رویش طشتی بود که جمیع احشایش در آن طشت ریخته بود و هر روز التمشید او را در آن  
 اتمام از کوفه طلبیده بود شاپور پرسید از خادم مخصوص موسی و گفت این چه حال است  
 که در او دیدیم گفت بکناعت قبل از این در نهایت صحت و خوشحالی نشسته بود و باندۀ  
 خود صحت مند داشت و شخصی از بنی هاشم حاضر بود گفت من علت شدیدی داشتم و بهر چه  
 معالجه کردم فائده نداد تا آنکه گاش من گفت که از تربت حسین بردار و مداوا کن چنین  
 کردم و غایت یافتیم موسی گفت که هیچ از آن پیش تو مانده است گفت بلی پس فرستادند مرا  
 از آن تربت را آوردند موسی گرفت و از روی استخفاف از آن خود استعمال کرد پس در  
 ساعت فریاد گرفت که التماس التماس طشت بیاورید چون طشت آوردند آنها که در طشت  
 است از او جدا شد پس ندیمان پراکنده شدند و مجلس بمانم مبدل شد شاپور بمن گفت  
 که بنام ملا حظه کن ابا جاره در علاج این مرد مبنوئی کرد من چراغی طلبیدم و چون در  
 طشت نظر کردم دیدم که جگر و سپر و ریش و دلش همه در طشت افتاده است بسیار  
 تعجب کردم و گفتم ما لاحد فی هذا صنع الا ان يكون لعبی الله کان یحیی الموتی هیچ کس جز  
 این نمیتواند کرد مگر عبی که مرده را زنده میکند شاپور گفت که راست میگوید ولیکن اینجا  
 باش نامعلوم شود که خالش بکجا منتهی میشود من شب نزد ایشان بمانم و در صبح بحکم  
 واصل شد و گوشت بوحنا بادین نصرانیت میگذاشت و حضرت امام حسین را از باز  
 میکرد و بعد از آن مسلمان شد و اسلامش نیکو شد

در این کتاب  
 از کتب معتبره  
 است

در این کتاب  
 از کتب معتبره  
 است

وَنَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْقُدُسُ عَلَى قَلْبِ سَيِّدِ الْعَالَمِينَ لَعَلَّهُ يَذَكِّرَهُ بِالْحَقِّ لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ  
 اَخْبَارُ خَضِرٍ رَسُوْلٍ اِلٰى ظُلَمِ عَمْرِ بْنِ

## اخلاص رسول ز ظلم ابیجد

سند و فخر علاوه بر روایات کتب معانی و مضایف مضب که در رضا عیب و فخر منقول خواهد شد آنهم که کفایت میکند در این مقام روایت مقام که گوید ارباب حدیث و سیر متفقند که یک روز بعد از نزول امام که روز سیم محرم سنه شصت و یک هجری بود عمر بن سعد با چهار هزار منافق وارد صحرائی گردیدند

### و الله در الفنا مثل

فَلَعَنَهُ اللَّهُ وَالْأَمْلَاقَ فَاطِمَةُ	عَلَى ابْنِ سَعْدٍ وَأَرْيَابِ الصَّلَاةِ
فَأَسْتَبْدَلُوا بِعَلِيِّ بْنِ هِشَامٍ	وَالْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ ذَا الْغَوَايَاتِ
فَمَارَعَوْا فَاطِمَةَ فِي سَفْكِ مَجْهَاتِهَا	وَلَا رَأَوْا حَرَمَةً لِلْفَنَاءِ طِبْيَاتِ
بَلْ أَوْفَعُوا الْفَنَكَ فِي الْإِلْتِمَاسِ وَمَا	أَنْفَعُوا عَلَى الطِّغْلِ أَوْ سَجَى الْعَلِيَّةِ
وَأَبْرَزُوا الْحَاسِلَ مِنَ الْغَرَمِ مِنْ حُجُبِ	مَشْهُرَاتٍ عَلَى ظَهْرِ الْحِمَالِ
مَثَلٍ وَأَسْرَوْتْ نَسَبٌ وَمَسَّ أَدْفِ	مَوْرَعَاتٍ عَلَى خَبَرِ الْبَرِيَّاتِ
مِنْهُمْ مَنْ تَمَسَّ الْأَرْضَ وَجَنَّتْهُ	وَمِنْهُمْ خَائِضٌ بِحَرِّ الْمَنِيَّاتِ
فَصَاحَ هَاهُنَا أَهْلُ الْبَيْتِ وَلِي	هَذَا الْحُسَيْنِ عَرِيٌّ بِالرَّمَالِ
بِرَأْسِ رُمُحٍ سِنَانٍ رَأْسُهُ أَشْرَأُ	وَالنُّورُ يَطْعُ مِنْهُ أَيْ سَطْعَاتِ
تُرْعَزُ الْعَرْشُ مِنْ هَذَا الْمُضَا أَسْمِ	وَأَظْلَمَ الْحَقُّ مَكْسُوفَ الْمُنَرَّاتِ

شیخ فخر الدین بن طریح رحمه الله علیه در منتخب از ابن مسعود روایت کرده که گفت بینما نحن جلوس عند رسول الله في مسجد اذ دخل علينا فقيه من قريش ومعهم عمر بن سعد لعنه الله وخرجوا من مسجد بنجر ودر خدمت انحضرت نشسته بودیم که جماعتی از قریش داخل شدند و با ایشان بود عمر بن سعد لعنه الله ففعلوا بول رسول الله چون نظر رسول خدا بر ایشان افتاد و ابن سعد را دید رنگ مبارکش منقبض شد ما عرض کردیم یا رسول الله شما را چه رو داد فرمود ما اهل بیت خدا را الله لعنا الاخرة على الدنيا وانی ذکرتم ما یبلغ اهل بیتی من اثمی من قتل و ضرب و شتم و سب و ظرید و کشتن ما اهل بیتی که خداوند

## اخْبِلْ خَضِرَ رَسُولَكَ مِنْ ظُلَمِ ابْنِ جَدِّ

۱۸۹

خبر از حضرت امیر

خبر از حضرت امیر  
خبر از حضرت امیر  
خبر از حضرت امیر

آخر ترا بجهت ما بردن با اخبار کرده و من یاد کردم آنچه را که با اهل بیت من میسر از امت من از کشتن و زدن و ناسزا گفتن و راندن و منفرت نمودن و زود باشد که اهل بیت مرا از دبار خود دور سازند و با شما نرا طرد میکنند و میکنند و آن اول راس بمعدل علی راس ریح فی الاسلام راس ولد علی الحسین و اول سیریکه در اسلام بر سر نیزه میزنند سر فرزند حسین است خبر داده مرا باین چیز مثل از جانب بیت جلیل و در انوقت صبر کن نیز حاضر بود چون این را شنید عرض کرد یا جداه من بفراق من امتك مرا که خواهد کشت فرمود بفلک شرار الناس و اشار النبی الی عمر بن سعد بدین خلق ترا میکنند و اشار کرد بعمر بن سعد و این بود که هرگاه آن ملعون بمجد میامد اصحاب پیغمبر چون او را میدیدند میکشند هذا فائد الحسین اینست کشته حسین و آن ملعون بحضرت حسین عرض کرد یا ابا عبد الله ان فی قومنا انما سفهاء برعمون انی افکک جماعی از سفهاء قوم کمان میکنند که من ترا میکنم حضرت فرمود و الله انهم لیسوا سفهاء و لکنهم خلطاء یخذلونک که ایشان سفهاء نیستند و لکن مردمان حلیم و بردبار هستند و بدن من روشن است بیکه بعد از من بگذرد و انخواهی خورد مگر اندکی زرد کشته خواهی شد

فَقَصِدْ دَوْمَهُ دَاخِلَ خَضِرِ امْرِئٍ اَزْ ظُلَمِ عَمْرِ بَجَدِّ  
وَمَنْ هَبْدًا زَفْوَلْ سِلْوُنِي

سَبَّحْ فَرَجَ خَطِيئَةٍ دَاخِلَ جَضِرِ امْرِئٍ كَوْبِدْ

خَيْرَ الْهَبَا كُلِّ وَالْاِحْسَانِ اَنْ تَنْظُمَا وَلَا اَعْدِلْ لَهَا لَوْ حَاوَلَا فَلَمَّا وَلَا اَهْدُ أَحَدٌ مِنْ جَبْرٍ وَ عَمِي وَقَضِيهِ بَعْضُ مَا قَالَتْ بِرِ الْخَصَامَا	لِلَّهِ مِنْ نَوْرِ دَيْسٍ قَدْ تَجَسَّمَتْ فِي لَوْلَاهُ لَمْ يَخْلُقْ إِلَّا فَلَاحَ خَالِفَهَا وَلَا أَصَانَتْ لَنَا شَمْسٌ وَلَا قَمَرٌ بِكَيْفِ حَبْسِهِ عَنْ تَعْدَادِ سُودَةٍ
---	---

وَاتَّبَعُوا

# اختصاص کلمه سلوئی بمحضرات ائمه

۱۹۰

کلمه سلوئی

کلمه سلوئی

وَأَتَّبِعُوا جَمْعًا فِي صِحِّحَاتِهِمْ أَمَّنْ عِبَادَتِهِ الْأَصْنَامَ عَادَتُهُ وَصَانِمِ الْقَصَبِ نَدَا لَأَكْمَنَ شَرِّ وَمَنْ يَقُولُ سَلَوِي قَبْلَ مَقْصِدِ	فَاعْبُدْ لَا مَوْعِظَ بِهَرِّ الْحَكَمِ كَتَبْتُ قَدْ نَشَأْتُ فِي كَثَرَتِهَا وَتَمَنَّى الضَّمَمَاتِ نَهَارًا بَشَرَهُ اللَّهُ فِي النَّدَا كَنْ يَقُولُ أَفَسَلَوِي وَقَدْ تَحْمَلُ
--	--

از خصایص کرمیه و فضائل عظیمه حضرت امیر صلوات الله علیه یکی هم اینست که  
کسی از اهل اسلام در منبر و محضر نتوانسته که بگوید سلوئی قبل از آن تقدیر و اگر یکی  
از مخالفین و معاندین کفر فوراً ملزم و محموم شده و مجت و انفعال و کذب و بهتان  
بر همه مردم ظاهر شده مگر حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوٰه و السلام که در منبر و محضر نند  
و کوفه کرات این کلمه را فرموده و از دوستان و دشمن هر چه از مشکلات و مفاصد خود سؤال  
نمود بجا و بجا نابل شد و سرافراز اکابر علماء غامه بر این مطلب نقل اتفاق کرده اند چنانکه  
مرحوم شیخ یوسف بحرانی در این رساله کتب کوبد فائده سید محدث علامه نعمه الله جزایری  
در شرح کتاب توحید گفته که اتفاق علماء الاسلام کما قاله ابن عبدالبر فی کتاب الاستیعاب  
علی ان کلمه سلوئی قبل از آن تقدیر و ما قاله ابن ابی طالب الی ابن ابی طالب الی کان کادیا و شیخ  
زین الدین علی بن یونس غامی بیاضی رضوان الله علیه در کتاب صراط المستقیم الی مسخو  
التقدیم که اول کتابی است در امامت چنانچه در روضات الجنات گفته و در مقدمه عار  
فرموده که در غایت مناسبت و سداد است اگر چه از جمله کتب است که نقل از آنها از ۴۰۰  
مرحوم تقدیر ممکن نشد چنانچه در فیض فدایی ذکر کرده گوید و عن ابن شریکه ما قال احد  
علی المنبر سلوئی غیر علی و ابن حنبل در سند خود از سعید نقل کرده که گفت لم یکن احد من  
اصحاب النبی یقول سلوئی غیر علی پس مناسبت است که یکی از اخبار این کلمه مبارکه در این مقام  
مذکور آید و آنچه از تتبع اخبار و تصحیح آثار معلوم میشود اول مفاتیح که حضرت امیر صلوات  
الله علیه این کلام را فرمود بعد از نبی ظاهر بود که بمحمد تبریک ارج و بمنبر صعود داد  
فرمود یا معشر الناس سلوئی قبل از آن تقدیر و همان تفصیل که در جلد اول و فایع الآثار



## سؤال ابن کثیر از حضرت امیر

۱۹۱

سؤال ابن کثیر

سؤال ابن کثیر  
از حضرت امیر

در روز سیم شعبا از احتجاج طبریه ره از اصبح بن نبانه نقل کرده ام و ابضا درهما  
کتاب از همین شخص روایت کرده که گفت خطبنا امیر المؤمنین علی منبر الکوفه فحمد الله  
واثقی علیه ثم قال ایها الناس سلونی فان بین جوالهی علیما عمار و غیره حضرت امیر در منبر  
کوفه بجا خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود ای مردم سوال کنید از من که دارم  
سینه من است علم کثیر پس این الکوار برخواست و گفت یا امیر المؤمنین ما الذاریات را  
فرمود بادها است گفت فما الحاملات و فرمود برکت فما الحارثات نیز فرمود  
کثیها است گفت فما المفتحات و فرمود ملائکه گفت یا امیر المؤمنین و حدث کتب  
الله بعض بعضه بعضا و بعد کتاب خدا را که یا بکر بکر منافع است فرمود تکلک امک  
یا بن الکوار کتاب الله بصدد بعضه بعضا و لا بعض بعضه بعضا ما در بر تو بگردای بر  
کواکب جدا بکر بکر را تصدیق میکند و هرگز یا بکر بکر منافع نیست از هر چه میخواهی  
پرس عرض کرد یا امیر المؤمنین خداوند در جائی میفرماید رب المشارق و المغرب  
و در آیه دیگر رب المشرقین و رب المغربین و در دیگر رب المشرق و رب المغرب فرمود  
تکلک امک یا بن الکوار این مشرق و این مغرب است و اما قوله رب المشرقین و رب  
المغربین مشرق و مغرب است و مشرق تابستان و عید و ابایی بی این را از فرشت  
بعد افتاب اما رب المشارق و المغرب بملاحظه این است که از برای افتاب سبب صد  
و شصت حج است هر روز از یک برج طلوع میکند و در برج دیگر غایب میشود و دیگر  
بدانجا عود نمیکند مگر در مثل امروز از سال دیگر عرض کرد یا امیر المؤمنین از موضع  
قدم نو ناعرش خدا چه قدر منافع است فرمود تکلک امک یا بن الکوار سل منافعنا  
لا تسئل منغنا پس از روی تعلم نرا از روی نعمت و فساد از موضع قدم من ناعرش  
خدا منافع این است که کوی از روی اخلاص بگوید لا اله الا الله گفت یا امیر المؤمنین  
چبست ثواب کی که بگوید لا اله الا الله فرمود من قال لا اله الا الله مخلصا طمست  
ذنوبه کما بطمس الحرف الا سود من الرق الا بیض هر که بگوید لا اله الا الله بگوید

## سؤال از ثواب کلمه توحید

۱۹۲

این کتاب از  
 آیت الله العظمی  
 خراسانی  
 قدس سره

از رو اخلاص کناهاش میبود چنانچه خط سپاه از کاغذ سفید میگردید و هرگز  
 در مرتبه بگوید حرف ابواب السموات و صفوف الملائکه در ده اسمانها و صفوف ملائکه  
 را حرف میبکشد و میبکشد نه تا آنکه ملائکه بیکدیگر میگوید خشوع کند از رو عظمت خدا و در  
 سیم بار نقشه دون العرش مقبول الجلیل اسکنی نوعته و جلالی لا عقرن لفا ملک بما کان  
 فيه میرسد نزد عرش خدا پس خداوند جلیل میفرماید ساکن شویم بقرب و جلال خود  
 هر اسیر ما میزند و ثواب فائز را بعد از این ابر را بخواند الیه تصعد الکلم الطیب و العسل  
 الصالح بر نفع یعنی و شبکه عملش خالص شد قول و کلام او مرتفع میشود عرض کرد یا امیرالمؤمنین  
 خبرده مرا از نفوس و فرج فرمود کلک اتمک مکوفوس و فرج که فرج اسم سلطان است  
 بکوفوس الله اذا بدت بید و الحصبی الرفیع که هر وقت ظاهر میشود علامت رزاق و قزاق  
 است و بعد از آنکه چند از اجرام علوی برسند گفت از اصحاب پیغمبر من خبرده فرمود از کد  
 میبرد گفت از ابی ذر غفاری خبرده فرمود شنیده از حضرت رسول که فرمود ما اطلت الحضرة  
 ولا اقلت الغبراء علی کلمه الصدف من ابی ذر اسمان سبز ساهر بنفکند بر کوهی زمین  
 نوره بر داشتند سخن کوئی را که راستگوئی باشد از ابی ذر گفت از سلمان خبرده فرمود بر سلا  
 از ما اهل بیت است و بر شما مثل لقمان حکیم است علم اول و علم آخر را دانسته گفت از  
 حذیفه بن الیمان بگو فرمود این مرگ است که اسماء منافقین را دانسته اگر از خدا و خدا  
 از تو پرسند بر آنها عالم خواهد دید گفت از عمار بن یاسر بفرما فرمود این مردی است  
 که خداوند کشت و خون او را بر آتش جهنم حرام کرد و هرگز من نخواهد کرد تا آنکه بعد از  
 سؤال از بکر حضرت از منبر فرود آمد و دید ستمبارک خود از دوش آغوش زد و فرمود  
 یا بن الکوا و ما اهل النفران منهم یبصدا اهل نفران از آنها دور نیست عرض کرد  
 یا امیرالمؤمنین ما اريد غيرك ولا امثل ميواك من غيري را اراده نمیکند و از دیگر کن  
 سؤال نمیشام راوی گوید در يوم نفران ابن الکوار دندم که در لشکر خارج حاضر  
 است بکی گفت کلک اتمک که در روز امیرالمؤمنین مسائل سؤال میکردم امروز نبال

# سؤال سجد و قاص بعد از کلمه سئل

او حاضر شد پس مرچ بر روی علمه نمود و بر نیزه او را زد و بکشت

مقصود از این سؤال سئل و سؤال سجد است

شیخ اجل صدوق علیه الرحمه در امالی از اصبع بن نباته روایت کرده که گفت بنی امیه  
 علیه السلام بخطب الناس وهو يقول سلوني قبل ان تفقدوني فوالله لا تسئلوني عن شيء مضمی  
 ولا عن شيء يكون الا بناكم به ورویه حضرت امیر خطبه میخواند و میفرمود سؤال کنید  
 از من از هر چه میخواهید پیش از آنکه من از میان شما بروم و سوگند بخدا نمیرسد از من  
 چیزی ها گذشت و این را میگویند که شما را خبر میدهم پس سعد بن ابی وقاص برخاست و گفت  
 یا امیر المؤمنین اگر نمی رازی راجع به من شعری خبر مرا که چند مورد سرور من است  
 حضرت فرمود بخدا قسم که خلیل من رسول الله مرا خبر داده که تو این سؤال را از من خواهی کرد  
 و موافق در سرور من نویبت مگر آنکه شیطانی درین ان نشسته که ترا اغوا میکند و از حق بیگانه  
 لکن لا یفعل الحسن ابی و در خانه تو کوساله است که فرزندم حسن را میکشد و در آن  
 وقت پسر او عمر طفلی بود که پسر او راه میرفت و تازه قدم گرفته بود و شیخ طریقی علیه الرحمه  
 در منتخب گوید که آن ملعون پسر بد اصبحی بود و هوالدی طعن الحسن بر مخرج السنان  
 من ظلمه فسط الحسن علی وجهه بخور غریزه و شکوای ربه و همان ملعون بود که نیزه  
 بر سینه مبارک آنحضرت زد که از پشت سرش بیرون آمد و آن مظلوم بر روی در افتاد و بخون  
 خود سیل طبد و شکایت به پروردگار خود میکند

مقصود از این سؤال سئل و سؤال سجد است

در انفس و جلوس گوید در اثر وارد است که چون فناد از شام بکوفه آمد و در مسجد نشاند  
 بگفت که علی بن ابطالب را بن مسجد گفته سلونی قبل ان تفقدونی من فم مثل ان کلام را  
 میگوید بر روی گوید بانی خیفه خبر اندک گفت از فناد پیر سبدازان منله که با سلیمان تکلم

# سبحو کفشن قتل و سلمه

۱۹۴

نسخه

کردن بود تا ماده پس سؤال کردند جواب نداد و چون بابی خنجر رجوع کرد ند گفت از این  
بود زیرا که خداوند فرموده قاتل غلظ و نفرموده قاتل غلظ را قاتل غلظ است و باقی هر دو  
گویند مثل حمامه و شاه و غیره میان اینها بعلامت ثابت است این صاحب بعضی  
خود گفته که مثل شاه و غلظ و حمامه ثابت لفظی هستند و قول کسی که زعم کرده که غلظ در  
قول خدا بیعتا قاتل غلظ است بیجهت چون ثناء ثابت در قاتل غلظ است زیرا که جایز  
است که مذکور باشد در حقیقت و لذا قبل از انجام فساد خبر من جواب بابی خنجر رسید و حق  
الله عنه این کلام را نقویت کرده و علی هذا فقد اوضح المدعی و صاحب الجواب بالانجام  
والغلط و مرقوم مهر از حسن روزی در ریاض الجنة گوید که این خلکان گفته اند  
مقابل بن سلیمان که از جمله علماء واعیان ایشان است گفت سلوئے عمادون العرش  
پس شخصی باو گفت که چون آدم حج گذارد سرش را که تراشد مقابل محفل مانند گفت این  
سؤال را خدا بدل ثناء انداخت که من رسوا شوم بسبب عجبی که کردم سفیان بن عیینه  
گفت که روئے مقابل گفت سلوئے عمادون العرش پس شخصی گفت که بگو که روئے موزون  
در طرف پیش است یا در طرف پس این مقابل متحیر ماند و ندانست که چه بگوید و محفل شد  
و در صراط المستقیم گوید تمام سمعناه مذاکره ان ابن الجوزی قال علی المنبر سلوئے قبل ان  
تفقدو فی از جمله آنچه مذاکره شنیده است که روئے ابن جوزی در بالا می گفت سلوئے  
قبل ان تفقدو پس زنی او را سؤال کرد از آنچه مرویست که حضرت امیر صلوات الله علیه  
در یک شب از مدینه بمدین تشریف برد و بر سلمان فارسی را بجهنم فرمود و مراجعت نمود  
گفت روئے ذلك روايت کرده اند و این مطلب ثابت است گفت نعمان ثمر تلاثر انباء  
مستودا فی مزیل البقیع و علی حاضر بن جواد بن عثمان سه روز در مریه بقیع ماند  
و علی حاضر بود به بجهنم پس نیز داخست فقد لزم الخطا لاحد هما پس در این صورت یکی  
از اینها خطا وارد خواهد شد این جوزی متحیر ماند که بکدام یکی از اینها نسبت خطا بدهد  
گفت هرگاه بی اذن شوهر از خانه بیرون آمده لعنت خدا بر تو باد و اگر باذن زوج

نسخه

# مخار ابن جوهر در انواع علوم

۱۹۵

بسم الله الرحمن الرحيم

بیرون آمدن لعنت خدا با و بادان زن گفت خرجت غایبه الی حرب علی باذر النبی اولا  
فاقطع و فیما غایبه یقال علی بیرون شد با بادان پیغمبر بود بای اذن او ابن جوزی  
در جواب معطل مانده غل کرد بد قولف کو یکد ابن ابن جوهر ابو الفرج عبدالرحمن  
بن علی حبلی بغدادی علامه عصر و امام وقت خود بود و در انواع علوم از تفسیر و حدیث  
و فقه و تاریخ و طب و وعظ مخاریف تمام داشت و در فراز منبر سؤالات مردم را جوابهای  
حاضر و نادر می گفت و در این باب نوادر و حکایات ابرار کرده اند چنانکه در نامه دانشوران  
ناشر گفته اند که ابن خلکان گوید و فی در باب تفضیل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب  
و ابی بکر بن ابی قحافه مطابقه شیعیه و سنی نزاع کلی در پیوست بعد اللها و التی فریقین  
بمکومت ابن جوهر رضا دادند مجلس وعظ او در آمدند یکی از ایشان در برابر منبر ایستاد  
و سؤال کرد که افضل اصحاب رسول الله علی بن ابیطالب است یا ابوبکر چون رعایت حق  
فریقین در این زمان لازم بود ابن جوهر فوراً در جواب گفت افضل ما من سنی فی بدیع فضل  
ان دو کس است که دخترش در خانه او است این بگفت در الحال از منبر زیر آمد که میباید  
سؤال را اغادت کند پس سنان گفتند مراد ابن جوهر آنست که ابوبکر افضل است چه  
عایشه که دختر او است در خانه رسول الله بود کرده شیعیه گفتند که مقصود ابن جوهر آنست  
که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب افضل است زیرا که دختر پیغمبر در خانه او بود و حدیث  
نبتا بقر آورده که و فی او را از عده ائمه استفسار کرد ندانم خوف از فریقین بطور  
ابهام کلامی ابرار کردم و گفت الی کما قول اربعة اربعة اربعة تا چند از این مسئله جواب گویم  
چهار چهار چهار پس هر یک از فریقین ان کلام را بر معتقد خویش حمل کرده با طریقه خود  
مطابق بافتنمی بالجمله همچگاه از آراء جواب غایبها بدید چون اینجا از روی عجب و  
غرور ارخند و مقام خویش نفوذ خست و زبان جسارت دراز کرده گفت سلفونی بنید  
ان نقد رنی ابن حلیت و الفحام از روی زن شیعیه در ان مجمع عام بوقع پیوست

ای مکن عرصه سمرغ نه جولنکشت

عرض خود میبر و زحمتا مبدار بی

## بِفَضْلِ مِرْدَاسِهَا الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

مروم علامه مجلسی در غایت بخار گوید که چون حضرت حسین در زمین کر بلا منزل خشتا  
و حرین برید ریاحی در برابر و خیمه برافراخت این زیاده را مکتوب کرد که من حسین را بکربلا  
اوردم و امثال فرمان تو کردم دیگر بودایه بر این زیاده بگو حسین بدن رفم در فم او را  
اما بعد یا حسین فدای بلخی نزولت بکربلا و فدای کتب الی امیر المؤمنین برید الا انشد  
الوثر ولا اشع من الحنجر او الحفك باللطيف الحنجر و ترجع الی حکمی و حکم بریدن مغاویه  
و السلام من رسید ای حسین که در کربلا فرو دامت ها نا امیر المؤمنین مرا مکتوب  
کرده است که خوش بخواهم و سیر بخورم مگر آنکه ترا از لباس جناب عثمان سازم الا آنکه فرمان  
مرا پذیرد کفی و دست در بخت بریدن می و چون این مکتوب مشوم حضرت حسین رسید اینجا  
بر خواند از دست بیفکند و فرمود لا افلیح فوما شتر و امرضاة المخلوق بنمط الخالق رستگار  
نشوند جماعتی که برگزیدند خوش شود مخلوق را بنمط خالق فرستاده این زیاده عرض کرد کشتا  
امیر را جواب چه فرماید فقال ماله عندك جواب لا ادر فداحت عليه كلمة العذاب فرمود کتب  
او را در نزد من جواب نیست چه و مستحق کلمه عذاب است بن رسول این زیاده باز کتب و صور  
خال را بکشت این زیاده بنهایت در غضب شد و التفات عمر بن سعد و امره بقفال الحسين و فد  
كان ولاه الله قبل ذلك و عمر بن سعد بن الحی و قاص را که يك دور و از این پیش منشور  
ابالت ردا بود طلبید و گفت یا بن سعد اینک حسین بن علی در کربلا نزول کرد کبی  
باید که بجملت بجانب و برود و با او رزم زند امر و ز قدام این خدمت ترا میباید عمر  
گفت ایها الامیر مرا از این خدمت معفو دار و جز من کبی را بر کجا این زیاده گفت فارد  
البناء عهدنا فاستمهله ثم قبل بعد يوم خوافا عن ان يعزل عن ولائه الله اكرنا در  
امثال این فرمان کراهی است تا کی نیست عهد مرا با بید بکر کس بگذاریم و بین  
خدمت بکاریم این سعد استمهال نمود و بعد از بکر و زار خوف معزول قبول نبود و

نسخه

۷ برید

بیاست  
دین علی  
نسخه

## اخیر ایام از حال سید

۱۹۷

سید الشهدا

سید الشهدا

مرحوم ادبنا صد خاج فرهاد مهر را در مقام گوید در آن هنگام دیلمیان خروج کرده  
 بردشتی فروین اسبلا بافته بودند این زیاد عمر بن سعد را عهد حکومت می داد بدفع آنها  
 مامور نمود و این سعد نیز از کوفه بیرون شده در حاتم آغین معسکر ساخت چون حضرت  
 سید الشهدا بکربلا نزول فرمود این زیاد گفت نخست میناید ترا بکربلا روی و مهم  
 جگر گوشه حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها بکوفه نگاه بصوب مقصد شما این  
 سعد گفت چه باشد که مرا معاف دارید و دیگری فرستی گفت اری که عهد حکومت  
 ری نیز باری کفایت است بکند ما اندیشه جز کرده شود عمر باز گشته با هر یک از  
 دوستان و ناصحان خود که مشورت نمود او را نمی و منع کرده از و خامت عافیت و عذاب خویش  
 نبرد بر فرمود حمزه بن مغیره بن شعبه خواهر زاده عمر گفت اگر سلطنت همه زمین را دهند  
 و از آنچه دارم بکنم بی نیکی ترا بجزای بن برزگوار روی و خون او بر کردن نوباشد بخدا  
 تا قطع رحم نکشی و پیرامون این امر نکرد عمر گفت ای چنین کنم عمار بن عبد الله بن بشار  
 الجهمی از پدر خویش روایت کند که از روز نزد عمر رفتم گفت مهر مرا بچند حسین بن علی  
 علیهما السلام مامور نموده و من با کرده ام من او را با صاب و دعا کرده گفتم زینهار ما  
 این کار نکنی چون بخانه امدم مرا گفتند اینک ابن سعد عرض سپاه همید هد تا بقتال  
 حضرت سید الشهدا رود دیگر ناره نبرد او شدم چون مرا دید روی بگردانید دانستم  
 این بدبخت را حطام دنیوی دیدن بصیرت گرفته و دین خویش بدینا برید فروخته سخن نکشید

## قصه در اخیر ایام از حال سید و نصیحت کامل

شیخ جمال الدین یوسف سبط الجوزی در تذکره خواص الائمة گوید قال محمد بن سیرین  
 و قد ظهر کرامات علی بن ابیطالب علیه السلام فی هذا فانه لقی عمر بن سعد یوم و هو شاک  
 که محمد بن سیرین گفته که کرامات علی بن ابیطالب در این باب یعنی در اسنمهال عمر بن  
 سعد و اخبار نمودن آن حتم ظاهر شد زیرا که انحضرت پیش از آن از حال و خبر داد

# نصیحت کانیل بن عبد

۱۹۸

نصیحت

نصیحت

۷ بروم

۷ با عمر

بود که روزی بان لعین ملاقات کرد و فرمود و بچک باین سعد کف بک اذلت يوما  
مقامات غیره بین الجنة والنار ففخنا النار وای بر نوای پسر سعد چگونه خواهد بود  
حال تو در این روز که در مقامی یابستی که میان هشت و دوزخ محترمانی پس از چشم  
والخبار میبکند و طریقی علیه الرحمۃ بعد از این لفظ این کلمه را هم علاوه کرده که ابن سعد  
عرض نمود معاذ الله ان يكون ذلك بخلافه مبرکه همچون چیزی باشد فرمود سبكون  
ذلك بلا شك وافع خواهد شد این بلا شك و ابصار در منتخب روایت کرده و بجللی علیه  
الرحمة نیز در بخاری عیارت و جلی فی بعض مؤلفات المعاصرين از وی نقل نموده و حاصل آن  
این است که چون عمر بن سعد بکشتن از این زیاد استعمال نمود و جعل پیشتر فومر و اخوانه  
و من یقی به من اصحابه و با اخوان و دوستان خود شور کرد کسی بن امر اصلاح ندیدند  
در نزد او مرتد بود از اهل خبر که او را کمالی بکنند و باید بخش صدق بود و چون او را  
مضطرب بد گفت ترا چه میشود گفت مراد من لشکر را بمن داده اند که بحرب حسین و کشتن او  
و اهل بیته نزد من مثل لقمه طعامی یا شربت آب است و چون او را میبکنم بملاک میبرم  
پس کامل که مثل اسم خود مرتد صاحب را و عقل و دین کامل بود بدو گفت ای لک  
لديک یا عمر بن سعد بیدان تفعل الحسین بن بنت رسول الله ای لک ولدینک اسمهم  
الحق و ضللت الهدی اف بر تو و بر دین تو ای عمر بن سعد یا یا منجواهی حسین فرزند زخری  
رسول خدا را بکشی اف بر تو و بر دین تو یا با حق را فراموش کردی و کمره شد یا بنمیدانی خبر  
که میرد و یا کی جنگ میبکشی انا لله وانا اليه راجعون بخدا سوگند که اگر دنیا و مافیها را  
بمن بدهند که یک نفر از امت محمد را بکشم چنین کاری نمیکم و تو منجواهی پسر زخری پیغمبر را  
بکشی یا جواب پیغمبر را فراد چه خواهی داد که نور دیده او و صیوة دل او را کشته باشی و هو  
سید شباب اهل الجنة من الخلق اجمعین و او بهترین جوانان اهل بهشت است و در این روایت  
متموله حدیث بر کوار خود است و طاعنه فرض علیها کطاعنه و انه باب الجنة و النار و حطب  
الاطاعه و شیم بهشت دوزخ است پس هر چه منجواهی بکن و من شهادت میدهم که اگر



خبردار در باب افسوسهاست

باوی جنگ کنی با معین در قتل او باشی نمایی در دنیا مکر اندکی ان بد بخت گفت  
 ایا مکر مرا میترسند و من اگر از قتل و قمار و بوم امیر هفتاد هزار نفر و والی ملک  
 ری خواهم بود کاملاً گفت ای احذنک بعد بحدیث صحیح از جلالک فی الجاه ان وقت قبوله  
 من حدیث صحیحی بر تو بگویم امید که اگر بجمع قبول بشو منته باشی اعلم ای شافری  
 مع امیک سعدالی الشام من باید رت بشام رفتم و از قافله دور افتاده راه را گم کرده و در پشته  
 نشستی بدر راهی رسیدم و چون در زانرم راه بر نام امداب خواستم گفت انت من امه  
 هذا النبی الذی یقبل بعضهم بعضاً علی حب الدنیا مکالمه نواز امت بن پیغمبر هستی که بکن  
 را در محبت بنام میکنند گفت انا من الامه المرحومه امه محمد من از امت مرحومه هستم گفت  
 انکم اشر امته فالویل لکم یوم القیمه شما ندین امت هستید و شما در روز قیامت که شما  
 عزت پیغمبر خود را گشته باشید و ای احدی که ما انکم قتلون ابن بنتیکم و بنون نسائه  
 و نھبون اموالهم و من در کین خود دیده ام که شما فرزندان پیغمبر خود را میکشد و بیوان  
 او را اسیر کرده اموالش را غارت میباید گفت ابراهیم! اصبر و امیکم گفت بلی و چون  
 ابن فعل شیع از شما صادر شود سماء و ارضین و بهار و جبال و وحوش و طيور باله  
 در آیند و لغت میکنند فانی او را فانی او نمیداند مکر اندکی تو نظهر رجل بطالبیثاره فلان  
 بدع احدی شریک فی دمه الا فله پیش مکر ظاهر میشود که طلب خون او میباید و نکند از کین  
 که در خون وی شریک شده مکر انکه او را میکشد بعد راهی گفت بکلام که تو فراموشی یا فانی  
 ابن فرزند طبیب باشد و الله ای لو ادبرک ابامه لو فینه بغیر من حر السیف بعد از او کند  
 که اگر زمان او را میباید فتم خان خود را تار و میر کردم و از شهر دشمن نگاه میداشتم  
 و ان فانی علیه نصف عذاب اهل النار و ان عذابی شد من عذاب فرعون و  
 هارمان و نصف عذاب جهنم از تو فانی او شد و عذاب او بدر از عذاب فرعون  
 هارمان است پس در راه بر روی من بست و ابن را در داخل در شد کاملاً گوید پس  
 من با سب خود سوار شد بطافله ملحق شد و بدرت سعد از سبب اخیری رسید من را

## اجابت عمر بن سعد بن ابی بنیاد

۲۰۰  
نسخه

را نقل کردم گفت راست گوئی من هم بکوشیدم در ایند بر فردا مدر و راهب من گفت که  
توئی فائل فرزند پیغمبر و پدرت از این خائف بود که فائل او باشد پس بپرسی ای عمر که بحرب  
و بر و نصف عذاب جهنم بر تو باشد راوی گوید چون این خبر باین زیاد لعین رسید  
کامل را طلبید و زبان او را برید بکروز با کمر زنده بود و از این را قتل حلت نمود رحمه الله

### مقصود از اشعار اسعد بن جوافه ای غیبی

ابو مخنف لوط بن یحیی الانزی گوید ثم ان ابن زیاد لجمع مادی بکفره وقال من بائنی  
براس الحسین وله ملك الرقی عشر سنین که ابن زیاد لعین در میان اصحاب خود ندا  
در داد که هر که بحرب حسین برود ده سال حکومت ریی را بوی میدهم عمر بن سعد برخواست  
و گفت ایها الامیر من مبرو و گفت امض الله وخذ بكلمه وامنعه من شرب الماء وروان  
گرمیان او بکروز از اب فرات او را منع بکن ابن سعد بکراه اسمها مال نمود قبول نکرد ده  
روز باز بند برفت پس ان لعین بخانه خود آمد مدخل علیه ولا المهاجرین و الانصار  
و قالوا باین سعد نخرج الی حرب الحسین و ابوك سادس الانسلام و بیعة الرضوان و از جمله  
و انصار مبرو کرد آمدند و او را هدف ملائت و شاعت خانه کشند باین سعد بحرب  
حسین مبرو و حال آنکه پید نو شخص ششم است از اهل اسلام و بیعت رضوان از بند نه گفت  
لسان رج عن ذلك از این اراده نخواهم برکشت و بوسند ز ولایت و قتل حسین تفکر  
مبنمود نا آنکه شقاوت بران بد بخت مستوشد حرباً بخصم را اخبار کرد و این ابیات را انشأ بنمو

قَوَّاهُ مَا أَدْرَكَ وَإِنِّي لِحَاثِرُ	أَفَكُرُّ فِي أَمْرِهِ عَلَى خَطَرٍ
أَتْرُكُ مَلِكَ الرِّقَى وَالرِّقَى مُبْتَدِ	أَمْ أَرْجِعُ مَا تَوَمَّأْتُ بِفَتْلِ حُسَيْنِ
حُسَيْنِ بْنِ عَمِّي وَالْحَوَارِثِ حَمَّةَ	لَعَمْرِي وَلِي فِي الرِّقَى فِتْرَةٌ عَيْنِي
وَأَنْتَ إِلَهَ الْعَرِشِ بَعِيرُ زَلَّتْ	وَلَوْ كُنْتُ فِيهَا أَظْلَمُ الثَّقَلَيْنِ
أَلَا أَيْمَانًا الذِّهَابُ خَبَرُ مُحَمَّدٍ	وَمَا عَاقِلٌ بَاعَ الْوُجُودَ بِدَيْنِ

## مخذول بودن اسجد لعین

۲۰۱

نسخه

وَنَارٍ وَنَعْدٍ وَعِلٍّ بَدِ بْنِ النُّوبِ إِلَى الرَّحْمَنِ مِنْ سَبْتِ وَمَلِكٍ عَفِيمٍ دَائِمٍ الْحَجَلِينَ	يَقُولُونَ إِنَّ اللَّهَ خَالِقُ حَسَنَةٍ فَإِنْ صَدَقُوا فَمَا يَقُولُونَ أَنْفِي وَأَنْ كَذَبُوا فَرَأَى بَدِ سَبَا عَظِيمَةٍ
---	---

راوی گوید فاجایه هانف لا بیرون شخصه بقول هانفی در جواب بن سعد لعین بن  
ابیات را گفت که شخص او را ندیدند و صوت او را شنیدند

وَرَأَى مِنَ الدُّنْيَا بَعْضَهَا وَسَعْيِكَ مِنْ دُونَ الرِّجَالِ بَيْنَ وَأَنْتَ رَأَى أَشْرَفَ الثَّقَلَيْنِ نَفُوزٍ مِنْ تَعْدٍ مَثَلِ حُسَيْنٍ	أَلَا أَيُّهَا الثَّقَلُ الَّذِي خَابَ سَيْمٍ سَضَلِي حَجْمًا لَبِئَ بَطْفِي لَهَا سَهَا إِذَا كُنْتُ فَأَنْتَ الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمٍ فَلَا تَحْسَنَ الرِّقَ بِأَخْسَرِ الثَّوَرِ
--	--

ابو مخنف گوید اول را به سارث لی حرب الحسین را به عمر بن سعد لعنه الله و محملها  
سنة الف فارس اول علمیکه بجزیب حسین از کوفه بیرون آمد را به عمر بن سعد لعین  
بود که ناشش هزار سوار بجانب کربلا حرکت کرد و سید اجل رضی الدین بن طاهر و طاهر  
مضجیه در ملبهوف میفرماید و مذاب عبدا لله بن زیاد اصحابه الی فقال الحسن  
فانقبوه و استخف قومهم فاطاعوه و اشتری من عمر بن ابن سعد اخرته بد نباه و دعاه  
الی و لایة الحرب فلبثاه و خرج الی فقال الحسن فی اربعة الاف فارس که ابن زیاد  
لعین اصحاب خود را بجزیب حسین دعوت کرد و ایشان تبعیت نمودند و بسو ضلالت  
خواندا طاعت کردند و از عمر بن سعد اخرت او را بد نباخرید و بریاست لشکر طلبید  
لیک کفنه با چهار هزار سوار بجزیب حسین بیرون آمد

### نقص در مخذول بودن ابن سجد لعنه الله

در مقام رخا رکوبد آورده اند که عمر بن سعد در آن شب یعنی شب سیم مال در  
نهر بوده ابن اشعار هم خواند

# خسرو بن سید بدیخت

۲۰۲  
آن

کتاب

تاریخ

تاریخ

دَعَا نِي عَبْدُ اللَّهِ مِنْ دُونِ قَوْمِهِ إِلَى خِطْلَةٍ فِيهَا حَرْبٌ لِحَبِيبِي

بعد از اشعار سابقه را بنفایوت پیوسته ثبت کرده گوید با ممدادان نزد عبداللّه آمد  
گفت ایها الامیر مرا عهد و لایست می دادی و مردمان بشنیدند و بدان نفیست گفتند  
اکنون همه کوفی ما بکربلا برو و این نمکونیا شد در میان رؤسا و اشراف این شهر  
کسان هستند که از مهم حسین بن علی نقضی توانستند کرد که مرا در احسانت ندید و افتخار  
در مهالک بر اینها مرتب نیست ایها را بدین امر بجاری و مراد انصوب که گفت بفرست  
این زیاد گفت در فرستادن اشراف کوفه مرا از تو مصلحت نیاید خواست تا اگر بکربلا  
نروم مثال حکومت نیز باز پرسید و محذول را دل نداده غار و نار بر خویش بفرستند  
و بر این امر عظیم اقدام کرد و آخر چنان شد که بمقاد کرمه و العینا بینهم العداوة و البغضاء  
این زیاد از او بر نهید و از حکومت محروم ماند مردمان کوفه نیز با او دل بد کردند و چنانکه  
زمان و کودکیانش لعنت می نمودند و او را در هیچ مجمع و مسجد جای نشین نبود نا خداوند  
جلت عظمه بخار را تابید فرمود که او و پیروانش را با قی و حجه بکشت فاحذ الله نکال الاخر  
والاولی و لعذاب الاخوة اشد و ابی مؤلف گوید البته باید همین طور باشد مظلوم  
در زمین نمی ماند مظلوم کربلا حضرت حسین با مخصوص این مطلب را در حق ایشان  
نفرین کرده و خسران ایشان را از خدا خواسته بود چنانکه در اشد حالات خود در مبارز  
شاهزاده اعظم جناب علی اکبر فرمود اللهم امنهم برکات الارض و قمرهم نفرعتا  
ولا أرض الولاة عنهم ابدا و الیایان ایشان را از ایشان راضی مگردان پس در این صورت  
چهار طور خواهد بود که اقدامات شیعیان خبیث لعین منظور این زیاد بدینا دکرده  
پس بخدایان این بدیخت باید ملقب شد که بکروز و شب بکشتن آمد نمود و رشد را از ضلالت  
و حق را از باطل مبین نداد و در نزد بد مانده گفت و ان کذبوا و بشقاوت بد بکرم  
امد اشاعت برین بد ریاحی علیه السلام دود فیه در عرصه کربلا در آن کبردار تفکر و تامل  
بسیار نبود و گفت ای و الله اخیر نفی بین الجنة و النار فوالله لا اخار علی الحجة شیعیا

# وَحَافِئُ غَائِبِ ابْنِ سَعْدٍ

۲۰۳

بازگشت

و لو قطع و آخرت بر ناید نو فو د لیل طرفش شد بو حسین کشد و بعد از

سر مدیه  
اما تفصیل خیر از بند محبت

طریقی علیه الرحمه در منتخب کوبد عکلی انه لما فرغ عمر بن سعد لع من حرب الحسین علیه السلام و ادخلت الروس و الاساق الى عبد الله بن زياد جاء عمر بن سعد و دخل على ابن زياد برید منان بمکنه من ملك الروم چون ابن سعد از کوبلا بازگشت و روس و اسرار محضر ابن زياد وارد نمود مامول ان مخدول ابن بود که ابن زياد بر امارت او را نمکین دهد و جایزه که وعده داده بود عطا نماید عیضا الله گفت انمکوب که من در مثل حسین را ماریت که در فلم او دم مرا مار زده ابن سعد گفت والله انه قد ضاع منی و لا اعلم ابن هو عیضا سو کند انمکوب از من کم شده نمیدانم کجاست عیضا الله گفت باید مرا و زیبا و ز و کونه نوا هر که خبره بنست لانی کنش را ک میخیا معذ را فی ايام الحرب من غایب و پیش ز را که من نوا دیدم که در اقام حرب شرمناک و معذ بود از عجز هفت نریش ایا نوا بودی که میکنید

نوا لله ما ادری و انی لصادق	انکری امری علی خطر بن
انکری ملک الرقی و الرقی منین	ام ارجع ما نوما یفعل حسین

و این کلام معذرو و متردد در را خود میباید ابن سعد گفت والله یا امیر لغد نصحتك في حرب الحسين نصيحة صادقة لو ندبني اليها الى سعد لما كنت ادب حقه ايها الامير عیضا سو کند که من در حرب حسین ترا خد کردم که اگر پدرم سعد ترا بو این عمل دعوت میکرد اجابت نمیکردم و حق او را ادا نمیمودم عیضا الله گفت کشت بالکع دروغ گفتی ای لشم و فر و ما به برادر عیضا الله عثمان بن زياد حاضر بود گفت والله يا اخي لقد صدق عمر بن سعد في مقالته و انی لو دبت انه ليس من بني زياد رجل الا و في افه خرا منی الی يوم الفجر و ان حسينا لم یفعل ابدا سو کند باخذ عمر را

بازگشت

گفت

افزار این سعد بر خست از خود

گفت من دوست مبدل شدم که مرگم از اولاد زیاد نباشد الا انکه نار و ز فامی باشد  
اورا مهرا ر کرده باشد و حسین کشته نمیشد این سعد گفت بخدا باین زیاد هیچ کس از  
فانلان حسین چون من بشیر روزگار و بد بخت نزنند الا فی عصبت الله و اطعت  
عبد الله و خذلت الحسین بن رسول الله و نصرت اعداء رسول الله و زنا که من بخدا  
عاصی شده فرمان عبدا الله را اطاعت کردم و فرزند رسول الله را کشته و دشمن  
پیغمبر را نصرت نمودم و بعد از آنکه قطع رحمی و وصلت خصمی و خالف رفیق  
عظم دینی و باطل کریم فی الدنیا و الاخره و گذشتن از این که من قطع رحم و وصلت خصم  
و مخالف برادر کار خود نمودم پس از آنکه هر چه مر خود و طول حشر خود در دنیا و آخرت  
و معصیه ملول از مجلس برخاسته بیرون آمد و میگفت ذلك هو الخمران المبین ابن  
استان زبان کاری واضح و آشکار و در مقام گوید که دعا امام بارة او اجابت یافت  
ابن زیاد از او از نه کشت و از ابالت محروم ماند و هرگاه بخفیه اندر آمد که مرد  
برفتند و او خود تنها بماند و چون بمسجد شد هر جانبی مردمان از گردش برخواستند  
در هر کوی و برزنی که بر فیه کودکان با نکشت بیکدیگر نمود بکشتند هذا فائل الحسین  
از کیهان و مهان او را دشنام همیدند تا بحال آمد شدش نماند در خانه بنفشست  
و در بر خود بیست تا مختار بن ابی عبدا مارث کوفه یافت و پرا بکشت با اینکه عمر بن سعد  
از نابین بود اهل سنت و جماعت بدین امر عظیم که مرتکب شد روایت از او را منکر  
داشتند و چون در سینه اربع و ستین یزید راه نهران گرفت و معویه پیش از خلافت  
اعتزال جست عبدا الله در بصره خلع امویان کرده یزید را ست نمود اشرف بصره با او  
بعث کردند یحیی و بن حویث که عامل کوفه بود نامه کرد تا بیعت از کوفیان نیز بستاند  
چون فرستادگان ابن زیاد بیامدند یزید بن روم الشیبی بر خواسته گفت الحمد لله  
اراحنا من ابن سمیه اهن بنا بصره و الا کرامه لا حاجه لنا فی بنی امیه و لانی اماره ابن  
مرحانه امنا البصره لاهل الحجز یعنی الحجاز کوفیان این رای را پسندیدند و یزید بن روم

# ایمان شیخ را بشیر و ملک الشجره

۲۰۵

بسم الله الرحمن الرحیم

بدین سخن شرف یافت گروهی خواستند عمر بن سعد را امارت کوفه دهند مادر کار خوش نظریه کند گمان دیگر نیز متابعت ورزیدند زان همدان و بر سحر و خج و کهلای بشیدند گریان و نالان صبح میزدند و بر حسن صلی الله علیه و آله و سلم و ندای آغاز کرد جماع کوفه اندر آمده فریاد برآوردند مکر عمر را کشتن فرزند علی و زهر ایدین بود که اکنون صبحی همدان در کوفه امارت کند مردان همدان بدین سخن دل فوی کشته شمشیرها کشید کرد اگر منبر بگریزند مردان از آن مصیبت نازد شد بگریزند و از آن فصد کنند و در این حمله شیفان همدان را بود

مقصود و کوفی عمر بن سعد بکربلا و فرستادن رسول بکربلا  
شیخ را بشیر و ملک الشجره گوید

فَمَا كَانَ إِلَّا سَاعَةً ثُمَّ انْفَلَتَ وَخَاطَبُوا بِمَوْلَايَ الْحُسَيْنَ وَحَبِيبِي أَلَمْ نَكُنْكُمْ أَلَىٰ بِالسَّبْرِ الْبَكْمِ فَلَيْسَ لَنَا كَيْفُ الْبَيْتِ وَلَا أَلَىٰ فَقَالَ أَلَمْ تَرَ كَوْنِي مَوْثَرًا رَاجِعًا لَقَدْ عَلِمْتُمْ فِيكُمْ مُخْلَصِينَ فَلَا	جَبُوشَ ابْنُ سَعْدٍ حَفَلًا شَمْعًا فَقَالَ لَهُمْ مَا شَأْنُكُمْ أَتَيْتُمَا الْمَلَأَ فَمَا لَوْلَا دَعَا عَنْكَ هَذَا النُّطُوقُ رَسُولٌ فَأَفْضَرُ عَنْ كَلَامِكَ مَجْمَلًا فَمَا لَوْلَا هُنَّ هَاتِ لَنْ نَبْهَوُ لَا بَرَّاجَ إِلَىٰ أَنْ تَقْتُلُنَّ وَتُهْذِلُنَّ لَا
---	--

## محرمی شاه ملک الشجره گوید

در موفت حساب چو رفت جز شو از دی که پیش تر از عدل و داد دو رخ شود زان شب چو حمله کرد خبر ز خاک باین بر چو شادین	در پیشگاه عدل ندایم چها شو روز نشور عرض تو اب خطا شو نرم عنایت از کف مالک رفا شو بر باد و باره و افعه کربلا شو
---	---

ایضا در کتب معتبره

# پنج نامه ابن سید بسوی حضرت

۲۰۶

ترسم که روز خضر بیگانه از نگاه  
زهر اچودا دخواه شود نابینا عرش  
دست جهان ز دامن رحمت خدا شود  
روی زمین جو لجه خون از بکاشود

شیخ اجل مفید علیه الرحمه در ارشاد کوبد فلما کان من الغد قدم علیهم عمر بن سعد بن ابی وقاص من الکوفه فی اربعه الاف فارس یعنی چون حضرت حسین روز پنجم دوم محرم سنه شصت و یک هجری در زمین کربلا نزول اجلال فرمود فرمای آن روز عمر بن سعد لعین با چهار هزار سوار وارد صحرای نبوا شد پس بگفت بارها فرو نهادند و در برابر حسین لشکرگاه ساخت و خیمها برافراخت تخت عمر و بن فیس الاحمسی را گفت تا بخدمت امام رفته موجب چشم سفر باز پرسد چون عروه از آن انحصاص بود که خود عریضه نوشتن بود شرم نموده امتناع ورزید و رؤسای دیگر نیز به همین سبب با او شگفت نمودند از میان جماعت کثیر بن عبد الله شعبی که مرکز شجاع و دلیر و بغایت سخت رو بود چنانچه از هیچ چیز رو باز پرس نکردی گفت انا اذ هب الیه و والله لئن شئت لا فکتن به خالی که هیچکس نرود من خود بروم و اگر نیز بخوای امام را مبعثم عمر گفت فی این غی خواهم بلکه میر می تا آمدن حضرت او را سبب چه بود کثیر چون نزد یک شد ابو ثمامه صلوات گفت اصلک الله با ابا عبد الله فد جائک شر اهل الارض و اجرهم علی دم و افنک هم با بن رسول الله بهمانا کثر وجسور و بدترین اهل ارض میباشد این بگفت و بنزد کثیر رفت و گفت اگر بخدمت امام رو باید که شمشیر خود بکذارم گفت هرگز این نکم انما انا رسول فان سمعتم منی ببلغکم ما ارسلت به الیکم و ان ابیتهم انصرف عنکم من رسولی اگر گوش فرا دارید بلاغ رسالت کم و اگر نه طریق مراجعت کبر ابو ثمامه گفت باز من قبض شمشیر نو بدست دارم و نو سخن خویش بگوئی گفت فی این نیز نشود ابو ثمامه گفت نو مرد فاجر و نابکاری هرگز نزاراه ند هم رسالت باز نمائ تا بعضی رسانند جوابا بسانم هم بنزد برفت پس بیکدیگر را مست نمودند و آن ملعون باز کشت عمر بن سعد فتره بن فیس الحنظلی را نفرستاد چون فریب خدام جلالت رسید امام با صحاب

نسخه

نسخه



# پیغل ابن شعیب و حضرت

مضمون

۲۰۷

پیغل ابن شعیب

پیغل ابن شعیب

پیغل ابن شعیب

هیکس این مرد را پیش از جد جیب بن مظاہر گفت اری این مرد شک را و پسندید  
سپرت است و من بخان نداشتم که چنین موففا ندراید فرقه چون نزد یک آمد سلام داد  
و پیغام بگذاشت امام فرمود کتب الی اهل مصر که هذا ان افدوا ثانا اذا کرهتمو فاننا  
انصرف عنکم بکوی کوفتان نامها نوشتند و برآیدین شهر دعوت کردند من نیز بیامد  
حالبا اگر کراهی باشد باز کردم فرقه اهنک مراجعت کرد جیب بن مظاہر گفت و بجک  
بافرقة مکرو بکر باره زدا این ستمکاران خواهی رفت دست زبانه این بزرگوار بردار  
که خداوند بوجود مبارک بدران او ما و شما را بدین خوش گرای داشت و هدایت فرمود  
فرقه گفت تبلیغ جواب کم سبب ایضا صلاح باشد بظهور رسد فرقه آمد پیغام بگذاشت عز  
گفت آمد منبر ارم که خداوند از بخاریت و بخاریت لاجواب مرا غایت بخشد و بدین شرح  
عبدالله را مکوب کرد بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد فانه حبث نزلت بالحسن بن علی  
بعث الیرسلی فتا لیرغما افدوا ما اطلب فقال کتب الی اهل هذه البلاد و انتفی  
رسلم بسلوخی الفدوم ففعلت فاما اذا کرهتمو فبدا لهم غیرها انتفی برسلهم فاننا  
منصرف عنهم چون بر من کر بلا رسید کس فرستادم و از حضرت حسین موجب مدنی  
بر سپدم فرمود مردمان کوفه مرا بخوانند و نامها در سولان بفرستادند من نیز  
مستول انها پذیرفته اکنون که کراهی باشد و نیت دگرگون ساختند باز کردم حسن  
بن فائدا لعبی کوبد نزد زاده مرجانه بودم که مکوب بن سعد رسید چون بر  
مضمون واقف شد گفت

الآن اذ علفت خالینا به	ترجوا النجاة ولا تَجِبْ مَنَاصِ
<p>اکنون که چنکا لیا ما بد و فرود شد خلاصی همی طلبید و راه کز خلاصی بخورید بود انگاه جواب نامه این سعد بدینگونه نوشت اما بعد فقد بلغنی کنا یک و فتمت ما ذکرته فاعرض علی الحسن ان ینایع لیرید هو و جمیع اصحابه فاذا هو فعلت لك را بنار ایتنا و السلام مکوب ترا فرشت کردم و مقصود ترا فهمیدم باید که بیعت بربند</p>	

## نطق ابن زیاد در جامع کوفه

۲۰۸

نطق ابن زیاد در جامع کوفه

بن معاویه را بر حسین و اصحاب و عرصه دارم و چون بیعت کند بنویسی باز آنحضرت مصلحتی  
در کارها دیدن شود چون ابن سعد نامبر بخواند گفت من خویش همی دانستم که ابن زیاد غافل  
نخود و مضمون نام را نیز بجهت امام اشکار نکرد چه میدانست که فرزند رسول خدا سر  
به بیعت یزید نازد و یزید

## شیخ عبدالحسین عسکری علیه السلام گوید

إِذْ لَاحَظَ مِنْ لَمَزَلٍ بِالْعِزِّ كَوْرًا  
عَلَاهُ تَهْجَاتُ لَصَوْنِ الْعِزِّ مَا تَوْرًا

نَبَتْ بَدَا ابْنُ زَيْدٍ كَيْفَ جَمَعَ فِي  
هُوَ الْحُسَيْنِ الْآبِي الضَّمِّ مَرْتَعًا

## رو چهارم محمدرضا بن زیاد در جامع کوفه

مرحوم حاج ملا محمد حسین طهرانی در وسیله الهجاء گوید که روز چهارم محرم ابن زیاد  
ملعون مردم را در جامع کوفه جمع نمود و آنجا علامه مجلسی قدس سره در بخار گوید که  
جمع ابن زیاد الناس فی جامع الکوفه ثم خرج فصعد المنبر ثم قال ايها الناس  
انكم ببلوئنا الى سفيان فوجدتموه كما يحقون وهذا امير المؤمنين يزيد بن عبد الله  
حسن التبر في محمود الطريفة محسنًا الى الرعية يعطى العطي في حقه فلما سئل على  
عهده که ابن زیاد لعین مردم را در جامع کوفه فراهم کرد و بر منبر رفت گفت ایها الناس  
شمال سفيانوا از ما پیش کرده و بدان کوفه یافته اید که دوست میدانید و اینک یزید  
مردی نیکو سیرت و پسندیده طریقت و مهربان بر رعیت بذل کننده عطا پا و امن کننده  
راهها است و همین طور بود پدرش معاویه در عهد خویش و اینک پسرش یزید مرد مرا  
اکرام میکند و ایشان را از مال بناغی کرداند و جایزه شما را صد صد فروز کند و  
نیز از جانبی ما مورم که بفرایم و شما را جریب شمن او حسین بفرستم پس بشنویید و اطاعت  
نمائید و از منبر فرود آمد بر مردم عطا با بخشید و ایشان را بقتال فرزند پیغمبر فرستاد

نطق ابن زیاد در جامع کوفه

# از کلمات جابر انصاری

۲۰۹

در بیان حدیث

فاوَل من خرج شمر بن ذی الجوشن فی اربعه الاف پس اول کسبکه بیرون آمد شمر حرامی  
بود با چهار هزار سوار بعد از بدین رکاب کلنی داد و هزار و حصین بن نمیر سکوئی با چهار  
هزار نایب هزار نفر زد شیخ عبدالحسین بن عسمر گوید عمن سعد مع امد

شَفِیْ اِبْنُ سَعْدٍ وَاسْتَبَدَّ بِالْعَبْدِ	شَمَلَتْ ذَوَابْنَهَا اَسَاوَا صِ
بُرْجِیْ اِلَى حَرْبِ اِبْنِ سَبْتِ نَبِیْهِ	نَطَفَ لِرِزَاةٍ فِذَاءِ کُلِّ عِرَاصِ
نَشَبَ بِکُلِّ کَلِمَةٍ نَحَا لِهَمْ قَلَمٌ	تَمَكَّنَتْ مِنْهُمْ فَرْصَةً اسْتَخْلَاصِ

سبحان الله این قدر لشکر مجرب فرزند پیغمبر می فرستد و بقصد یک بدن مبارکی می  
آمدند که حضرت رسول از شهر جان خود او را بشتر داد و جبرئیل امین در محدث  
او را مناجات کرده و حضرت فاطمه در اغوش خویش پرورید و بود چنانچه جابر بن عبد الله  
انصار در روزار بعین بر مهر مطهرش گفت فاشهد انک ابن خیر البینین و ابن سید  
المؤمنین و ابن حلیف النعم و سلیل الهدی و مالک نکون هکذا و قد غدتک بد سید  
المرسلمین و ربیب فی حجر المنفین و رَضَعْتَ مِنْ ثَدًی الْاَیْمَانِ وَ طَمِئْتَ بِالْاِسْلَامِ

## شیخ عبدالحسین بن عسمر گوید

لِصَبِيَّةٍ اَوْدَتْ بِلَبِّ حَشَائِمِ	شُعْلًا يَطْبِشُ دُخَانَهَا بِدِ مَائِی
تَرَلَّتْ مِنْ طَه زَعِيمِ رِضَاعِهِ	طِفْلًا وَ جَبْرَيْلُ الْاَمِينِ مَائِی
مَنْعَنَهُ شَرِبَ الْمَاءَ مِنْ بَكْصَتِ عَلِی	عَفِیْبَ لِبَسْتٍ مِنْ اَمْبَةِ طَائِی
اَلَا سَاعَیْ وَرَدَ الْفَرَابِ وَلَمْ يَفْرُ	ظَائِی الْحَشَائِمِ وَرَدَ بِمَسَائِی

## رواینجم محمد ثمار ض شین ربیع

در وسيله النجاه گوید که روز یکشنبه پنجم محرم ابن زیاد علیه لعنة کس بطلب شین  
بن ربیع فرستاد که حاضر دارا الا ماره شود و او مارض کرده زوفت باشد که ابن زیاد

در روز چهارشنبه که در آن شب است بن ربیع فرستاد



## مُحْرِضُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ

۲۱۱

ششمین

نامتعالی  
بایست

عَدَرُوا بِهِ إِذَا جَاءَهُمْ مِنْ عَدَايَا	أَسَدًا وَالْبَيْرُ مَوَاتِقًا وَعَمَلُهُ
فَنَلُّوا بِهِ بَدْرًا فَأَظْلَمَ لَيْلُهُمْ	فَعَدَرُوا مَاءًا فِي الضَّلَالِ مُعَوَّلًا
فَحَمَّوهُ أَنْ يَرَدَّ الْمُبَاعَ وَصَبَرُوا	ظُلُمًا لَهُ ظَاهِي الرِّمَاحِ وَرُودًا

### در ششمین محرم حضرت ابن عباس علیه السلام

در بخار کوبید فمارال برسل البیه بالعنا کر حتی تکامل عنده ثلثون الفاما بهر فارس  
 وراجل که عبدالله لشکر همی فرستاد ناسی هزار سوار و پیاده نزد عمر بن سعد فراهم  
 شد انگاه بر او نوشتناتی که جعلی است در کوفه الحید و الرجال فانظر لا اصمیح  
 ولا امسئ الا و خبرک عندک عذوة و عشبته که نژاد و کثرت سوار و پیاده بفانته نکند ششم  
 میناید که در این کار بجد تمام اقدام نمائید و هر نامداد و شبانگاه خبر انجا نزد من فرستید  
 و کان ابن زیاد ببحث عمر بن سعد لسته اثام مضین من المحرم و در ششم محرم بود که عبدالله  
 الله عمر بن سعد را بر فئال حسین محرض مینمود و در مقام کوبید که ابن زیاد خود را کوفه  
 بیرون شده در فحله فرو داد و از روضه الصفا نقل کرد که مردم کوفه حریف حضرت ابو  
 عبدالله الحسین را مکر و مینداشتند چه هر کس را بجنب حضرت سید الشهداء روانه  
 مینمودند باز میکشت سعد بن عبد الرحمن را کشت تا فحش کند و از متخلفان هر کس بپند  
 نزد او برد سعد بنک نفر شامترا که بمقتی از لشکر گاه بکوفه آمد بود کوفه نزد عبدالله  
 برد گفت تا او را کهن زدند دیگر کفی را حرات تخلف نمادند

### شیخ ابراهیم غایلی کوبد

وَقَدْ أَظْلَمَ جَيْشُ بَيْرُهِمْ	بَاغِ بَرَى الْعَدْلَ ذُنْبًا عَمْرٍ مَغْفُورِ
مُضَوْنِ أَمْرٍ ابْنِ هَيْدِ بْنِ طَيْمَةِ	نَبَتْ بَدَا أَمْرٍ مِنْهُمْ وَمَا مَوْرِ
فَصَادُوا مِنْ غَابِ لَنَا اسْدَا	سَارٍ وَمِنْ حَوْلِ الْأَشْبَالِ كَالْتَوْرِ

## اسم‌دار حبیب مظهر از قبیل بنی سید

مِنْ كُلِّ مَعْصِيَةٍ بِالْحَقِّ مُلَازِمٌ      بِالصِّدْقِ مِنْكُمْ بِالْخَيْرِ مَذْكُورٌ

۲۱۲

وَفَعَلُوا خَيْرًا وَنَمَرُوا شَرًّا اسْم‌دار حبیب مظهر از قبیل بنی سید

بروایت بخارا لا نور و قفام زخار و مظاهرا لا نور و مصائب لا برار و غیر اینها در همین روز حبیب بن مظاهرا حضرت حسین ع اسبندان نمود و رفت از قبیل بنی سید اسمداد نمود و تفصیل در بخارا بدین پنج است و اصل حبیب بن مظاهرا الی الحسین ع فقال یا بن رسول الله ههنا حی من بنی اسد بالفرب متا ناذن لی فی المصبر الیهم فادعوه الی نصرک فعسی الله ان یدفع بهم عنک که چون کار بر حضرت حسین ع سخت کرد بد حبیب بن مظاهرا سید مجد متا مده گفت یا بن رسول الله طافعه از بخارا سید بدین نزدیکی فرود آمد اندا اگر اجازت باشد تا رفند آنها را بضر حضرت نو دعوت کنم باشد که خداوند شتر دشمنان از نوکها بکشد امام رخصت فرموده حبیب ازیم خالفا نیم شب منگرا نزد اسد باز رفت بشنا خند و حاجت پرسیدند گفت ای فدای بنکم بجز ما ای و افدای قوم ما ندیم که ادعوا الی نصر ابن بنت نبیکم فانه فی عصا بن من المؤمنین الرجل منهم خیر من الف رجل امده ام شمارا بدان نیک بخنی دلالت کم که تا کون هیچ کس این چنین نیکوئی قبیل خویشت را نخواسته اینک دختر زاده خاتم النبیین با معدود از مؤمنین بدین زمین فرود آمد اندا که بکن از ایشان از هزار کس بهتر باشد و ما چنان در بدن دارند از باری و دست ندارند و بد دشمنانش نیارند اینک عمر بن سعد بالشکر بسیار او را از هر طرف فرا گرفته اند و من اکنون شرایط نصیحت ع آورده شمارا بسیار ان امام مظلوم ههنا انما فاطمونی الیوم فی نصرتنا لو ابنا شرف الدنيا و الاخرة بلک امروز بند من بیدرید و از این پس شرف دنیا و سعادت اخراست شما راست فانی اقم بالله لا یقبل احد منکم فی سبیل الله مع ابن بنت رسول الله صابرا محسبا الا کان رفیقا لمحمد ص علی بن محمد انکس که در مرکاب دختر زاده رسول الله شهید شود و را علی علی بن

شیرین

نصف بن حبیب

# اطلاع ابرجد و انفاذ لشکر

۲۱۲

شیر

شیر

بجست باخاتم الانبیاء رفیع باشد چون این سخن بگفت فی الحال عبداللہ بن بشر  
الامسک از جگر خواست کہ سخن کئی کہ این دعوت را اجابت کند منم و این رجز بخواند

فَدَعَلَمُ الْقَوْمُ اِذَا تَوَاصَلُوا      وَاحْتَمُ الْقُرْصَانُ اِذَا تَشَافَلُوا  
اِنِّیْ مُجَاعٌ بَطْلٌ مُّضَائِلٌ      کَاَنْتَ لَعْنُ عَرَبٍ بِنَاسِلٌ

پس دیگر مردمان متابعت کردند تا نمود مرد مهشای روانه شدند بواسطه این سعد  
را آگاه کرد عمر ازین نامبر با چهار صد سوار بفرستاد تا سر راه برانها بگرفتند و نیم شب  
بر کنار فرات ثلاث فریقین دست داده کار بمناوشت کشید و حرب شد بدو پویشیب  
ازین را گفت تو بکار از ما دست باز دار و این شقاوت بد بکوی بکدار بخدول از قول  
سرازم و در غار بیت و ملافت سخن با شناسد آن که در خوشن تاب معا و ندیدند  
بخرمیت شدند و همان شب ازیم عمر بن سعد با جمعی بی سواران زمین رخت کردند و حجب  
بن مظاہر خدمت مده و افترض عرض کرد حصص فرمود لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم

رَفِیْهِمْ مَحْرُومًا نَعَاتِ سَعْدٍ اِنْ شَاءَ  
مَلِیْشُوْا اَبْرَیْضَیْبَ عَطِیْ رَیْخَیْ  
مَلِیْشُوْا اَبْرَیْضَیْبَ عَطِیْ رَیْخَیْ

مکسوف یاد اول یعنی که خلایق متعال از کم عدم بعالم شهود آورده و کتب  
وجود بجا هبت و نهاده نعمت با ست چنانچه شیخ جلیل ثمر مقبول عامه و خاصه  
علی بن حسین سعود رو که از مصنفین علماء امامیه است کما فی مقدمه بخارا الانوار  
و خاتمه مستدرک الوسائل در مروج الذهب زین عباس و غیره نقل کرده که از اول  
ما خلق الله عز وجل الماء و کان عرشه علیه و عرش خلایق بر آب بود چون خدا خواست  
که این خلق را بیا فرمید دخانه از آب بیرون آورده سماء نام گذارد پس ابراهیم را احشاکانند

## فضیلت سِفِّ مَاءِ

۲۱۴

نصف نخل

انبار

نصف نخل

زمین را افزودیم تنفیهاً فحاصلها سبع ارضین فی یومین الأحد والاثنين ودر عرض  
 دو روز ارض واحد را فاق کرده هفت زمین بیافزید بان فضیلتی که در روز دوم محترم  
 مبین گشت و شیخ فقیه رضی الدین حسن بن فضل طبرسی طاب مضجعه در مکارم الاخلاق  
 گوید روایتی عن امیر المؤمنین صلوات الله علیه انه قال اول ما یبدئ فی الآخرة صدقة الماء  
 یعنی فی الاجاز حضرت امیر مروت است که فرمود نخستین چیزی که در روز قیامت با جزو ثواب  
 آن ابتداء میشود صدقة آب است و اهمیت این نعمت عظمی بر همه خلق روشن و هویداست  
 که من الماء کل شیء حی زببت هر موجود موقوف بان است ولی بفضل خدا از هر نعمت  
 ازران و فراوان و سهل و آسان و حیوان و انسان دران شرع و یکسان است و اخبار کثیر  
 در فضیلت سِفِّ مَاءِ بل افضلیت آن از اهل بیت عصمت علیهم السلام وارد شده چنانچه علامه  
 مجلسی در بخار و ابوالموتید خوارزمی در مناقب و مثل خود از ابی علفه مولی بی هاشم  
 روایت کرده اند که روزی حضرت رسول بعد از نماز صبح بگو ما ملتفت شدیم فرمود معاشیر  
 اصحاب را بکتاب الله بنی حمزه بن عبد المطلب و اخیه جعفر بن ابیطالب بدینها طبق من بنوی ای  
 گروه اصحاب دیشب عمویم حمزه بن عبد المطلب و برادریم جعفر بن ابیطالب را در واقعه بدر  
 من باب لطف و مروت عنایت جعفر را برادر تعبیر میفرمایند و در پیش آنها طبع از موهبه  
 درخت سدر بود چون مقداری از آن میوه خوردند بنوی عنب شد و قد میسبیل کرده انکور  
 رطب کردند و قد نوشت منهما فقلت یا ای النما ای الاعمال افضل لیر من پیش شده کفر پدید رفت  
 شما از اعمال کدامین بهتر است گفتند و جفا افضل الاعمال الصلوة علیک و سِفِّ الماء حُب  
 علی ابیطالب بهترین اعمال صلوات بر تو و سِفِّ مَاءِ و حُبِّ علی بن ابیطالب است و نیز در بخار  
 که حضرت رسول فرمود افضل الصدقة سِفِّ الماء و افضل الصدقة صدقة الماء بهترین صدقه  
 سِفِّ مَاءِ و بهترین صدقه صدقه ماء است و از حضرت صادق علیه السلام افضل الصدقة ابراد کبد حار  
 و از حضرت رسول افضل اعمال سیراب کردن جگر نشسته است و در مکارم الاخلاق از حضرت  
 باقر علیه السلام که فرمود ان الله تبارک و تعالی یحب ابراد الکبد الحار و من سِفِّ کبد حاراً من محبهم و غیرها



# اخْبَارُ فَضِيلَةِ سِفْوِ الْمَاءِ

۲۱۵

هفتاد و نه  
مکان از سِفْوِ الْمَاءِ  
موضع از بوی و غیره  
از کتاب الخلیف

اَظْلَهُ اللَّهُ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ خَدَّوْنَهُ مِثْلُ سَبَابِ كَرْدَنِ جَكَوْنِشِ  
رَادُوسْتِ اِدْرَه و هر که جَكَوْنِشِ را سَبَابِ بَکَنَد از حِوَان و اِنْسَان خَدَّوْنِشِ را در سَبَابِ  
عَرْشِ خُودِ او رَا جَاهِ دَهَد در روزی که سَابِ غَمْبَا شَد مَکَرِ سَابِ اِن و از حَضْرَتِ صَافِی زَوَّارِ  
کَرْدَنِ مَن سِفْوِ الْمَاءِ فِي مَوْضِعٍ يَوْجِدُ فِيهِ الْمَاءُ كَانَ كَمَنْ احْبَا نَفْسًا وَمَنْ احْبَا نَفْسًا فَمَا تَمَّا احْبَبِ  
النَّاسِ جَمِيعًا هَر کَس در جَاهِ اِدْ هَد که اب پیدل مَبْثُودِ ثَوَابِ بَکَنَد اَز اَد کَرْدَن عَطَا  
مَبْثُودِ و هر که اب هَد در جَاهِ که اب پیدل غَلْشُود کُوبَا احْبَاءِ نَفْسِی نَمُود و هر که کَسِی را احْبَاءِ  
بَکَنَد کُوبَا نَمَامِ مَرْدِ مَرَا احْبَاءِ نَمُود و از اَن حَضْرَتِ خَمْسِ مَن اِلَى اللَّهِ يَهْتَمُّ اَوْ يُوَاحِدُهُ مِنْهُمْ جِبْ  
لَهُ الْحِجَّةُ بَيْعِ عَمَلِ اسْتِ هَر کَس اِنْهَا بِاِیْکِی اَز اِنْهَا و اَعْمَلِ اَرَبْشِ اَز هَر اَن و اَحْبِ نَمُود مَن سِفْوِ  
سِفْوِ هَامَةِ صَادِقِ اَوْ حِلِّ قَدَمًا خَافِیَهُ اَوْ اطْعَمَ کَبِدًا جَانِغًا اَوْ کَسِی جِلْدَ غَارِی اَوْ اَعْتَقَ رَقَبَةً  
غَايِبِ کَسِی کَرْدَنِ سَبَابِ کَنَد بِاِیْطَاهِ یا بَرَهْنِ را سَوَار کَنَد یا کَرَسَنِ را سَبَر کَنَد یا بَرَهْنِ را  
بِوَسْطَانِشِ اَز اَد کَنَد و کَلْبِی عَلَیْهِ لِحْزَمِ دَر کَاهِ اَز اَحْضَرِ مَن سِفْوِ مَوْثَمًا شَبْرَ مَن مَاءِ  
مَن حَبِثْ یَقْدِرُ عَلَی الْمَاءِ اعْطَاهُ اللَّهُ بِکُلِّ شَبْرٍ سَبْعِیْنِ اَلْفَ حَسَنَةٍ هَر کَس مَوْثَمِی رَا دَر کَاهِ  
که فَا دَر بَابِ شَتِ بَکَنَد شَبْرَ اِیْیِ بَدِ هَد خَدَّوْنِشِ هَر جَرِئَةً هَفْتَادِ هَر اَرَحْسَةً عَطَا فَرَمَا یَدِ  
و اَن سَفَاهِ مَن حَبِثْ لَا یَقْدِرُ عَلَی الْمَاءِ فَمَا اَعْتَقَ عَشْرَ رَقَبَاتٍ مَن وَلَدًا سَمَاءِ عِبَلٍ وَاکُودِ  
جَاهِ سِفْوِ کَنَد که اب مَعْدُورِ نَمُود کُوبَا دَه نَبَد اَز اَوْلَادِ سَمَاءِ عِبَلٍ اَز اَد کَرْدَه و وَجْهِ  
اِخْتِصَاصِ اَفْضَلِیَّتِ اَعْطَا سَمَاءِ عِبَلِ اسْتِ اَز فَا طِبِّ اَنْسَابِ و صَدُوقِ عَلَیهِ الرَّحْمَةُ  
دَر اَمَالِی نَبَر اَز اَحْضَرِ مَن اطْعَمَ مَوْثَمًا مَن جَوْعِ اطْعَمَ اللَّهُ مَن ثَمَارِ الْحِجَّةِ و مَن کَتَمَ عَمَلِ  
کَسَاهِ اللَّهُ مَن اسْتَبْرَأَ و حَرَّرَ مَن سَفَاهِ شَبْرَ عَلَی عَطَشِ سَفَاهِ اللَّهُ مَن الرَّحْبِیُّ الْحَنُومِ  
و مَن اَغَانَهُ اَوْ کَشَفَ کَرِهَهُ اَظْلَهُ اللَّهُ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ هَر کَس کَرَسَنِ را اَطْعَامِ  
کَنَد خَدَّوْنِشِ مَبْوَهَّ هَشْتِ عَطَا فَرَمَا یَدِ و بَرَهْنِ را اَلْبَاسِی بَدِ هَد اَز اسْتَبْرَأَ و حَرَّرَ  
جَنَّتِ عَنَابِ فَرَمَا یَدِ و نَشْتِ را شَبْرَ اِیْیِ بَدِ هَد اَز رَحْبِیُّ حَنُومِ سَبَابِ شُود و مَوْثَمِی را  
اَغَانَتِ بَارِغِ کَرِیْبِ بَکَنَد رُوزِ قِيَامَتِ دَر سَابِ عَرْشِ که غَبَرِ اَن سَابِ نَبَشْتِ سَاکَنِ شُود

## فضیلت شفیق

۲۱۶

و رجوع از اسماء خمر و مراد غم و حزن و اشاره باین شریفه است بسفون من رجوع نحو  
خاتم مسك یعنی نحو است و الله ان بمسك عوض طهر

و در اهمیت شفیق هم چنین که فقه فارض و الله علیه من از ضلع  
بهم کوی فوج خوف عطش را نیز شمرده اند

چنانچه شهید ثانی قدس سره در شرح لمعه میفرماید او خوف عطش حاصل او موقوف فی زمانه  
لا یحصل فی الماء عادة او بفراش الأحوال لنفس بخمره و لوجوه او در خاشبه منه کینه النفس  
الحمره فی النی لا یجوز انلا فیها او یلزم بانلا فیها علی ما لکها بغیر ذیه العوض مخرج بذلک لکلب  
العفور و الحزین و الکافر الحرب

نهی بدو هم نماز است بچون در صفت از شریفه و فوج بکلی و جند و

در نامح کوبید چون مضمونه ابوالاعور سلمی را با چهل هزار بن بر سر بعه فرات بگاشت  
و لشکر حضرت امیر در مسئله اب شکایت کردند سه نفر از اصحاب را نزد معویه انقاد  
داشت که مانع این راه دراز در نوردیدیم تا بر سراب ریزه دهیم بلکه از خبر ان امیدیه که در  
کار دین و امر امامت سخن کنیم و حق از باطل بدیداریم بعد از تبلیغ پیام و پس بدین عقبه  
گفت ای معاویه این جماعت چهل روز اب بر روی عثمان بنشد و در پایان امر او را نشنید  
شما نیز همچنان از ایشان اب باز گیر تا نشنید بجهند صمصاع بن صو خان گفت خداوند  
در قیامت کافران و منافقان را نشنید متکذرات مانند انکه که خمر میخورد و مست میشود  
و در مسجد مسلمانان امامت میکند و نماز صبح را در مسی چهار رکعت متکذرات و  
میگوید امروز نشاطی دارم اگر خواهد چند رکعت دیگر بکند از اینگونه و پس بد  
بن عقبه را صفت کرد عمرو بن غاص گفت ای معاویه دست باز دار تا هر دو لشکر اب بر گیرند

## الجزالة اشعث و شير در محراب لشكر

۲۱۷

مناظره اشعث و شير

علی بن یوطالب انکس بنسنت که با این لشکر از اسیر برب فرات نشسته بماند و فوسرا  
 باشی مکر این ان کس نیست که هنگام خلافت ابی بکر همگفت اگر چه دل کس با من باز بود  
 کس نوانست بر<sup>۴</sup> فاطمه در آمد اکون با صد هزار مرد لشکری بر آب فرات نظاره میکنند  
 و از فشکی جان مندهد مغویه در خشم شد و دستار بر زمین زد و گفت خداوند مغویه و  
 بدر او بوسفیان را از حوض کوثر آب مدها اگر علی و لشکر او را از جو فرات آب هفت  
 بالجملة بکروز و یک شب لشکر عراق از نا با من اب تر بے ثاب بودند تا اشعث بن قیس  
 و مالک اشتر از حضرت امیر اجازه گرفته<sup>۴</sup> هرب شدند و اشعث بن قیس مردم خویش را  
 مستاد کرد که هر کس بر جان خویش نرسان نیست و سوی ملک ایشان تواند رفت مباد ما بسند  
 دم است هم در انب در آورده هزار مرد اشعث و اشتر را اجابت کردند و صبحگاه شاک  
 السلاخ حاضر شدند اشعث نیزه خویش بپسند و بپادگان سپاراکفت بای نام وای غفلت  
 فاب سخی بدو میدادم<sup>۴</sup> شما باد فقدم بخوشد بر سواران یک نیزه بالا و پادگان چهار  
 هزارن بودند اشعث را در جنگ این کار و کفنا رستی بود و از انو اشتر مخفی سلاح  
 جنگ در پوشید و با اشعث پیوست و از بی مدح جماعتی درهم آورد و هر دو زن بر  
 نشیند و لشکرها<sup>۴</sup> در کباب کردند انو فاشتر بر اسبی سپاه که عجلت عفات  
 و کون غراب است سوار بود و چنان در اهن محفوف بود که جز دو چشم او و بداری  
 کشت پس خارث بن همام بخجی را پیش خواند و رایت خویش را بدو سپرد و گفت ای  
 خارث اگر ترا چنان نشاختم که بر روی ملک نوانی رفت هرگز این رایت با تو نکلشتم  
 و ترا دوست نداشتم عرض کرد اما ملک سو کند با حد<sup>۴</sup> که امروز ترا خور و خورسند  
 بدارم و همه جا را پیش رو بخورم اشتر را کلمات او خوشدل ساخت و او را پیش طلبید  
 و سر و چشمش را بپوشید و وعده<sup>۴</sup> نکوداد و اسبی رهوار بخشید و هزار درهم نیز  
 عطا کرد و از انو اشعث بن قیس چون این بدید از مردم خویش معاویه بن خارث را  
 پیش خواند و گفت ای پسر خارث دیدگ اشتر چه کرد هرگز مردم مخ از قبيلة کند بهتر

# مبارت اشعث و شمر در جنگ الشیر

۲۱۸

اشعث و شمر  
در جنگ الشیر

اشعث و شمر  
در جنگ الشیر

و بر نوبه اند بکرا بن علم را و سرعت کن و سبقت جوی معا و بر علم بگرفت و هم پرفت  
اشعث گفت ای سپه خارش اگر از این جنگ بسلامت بر شد منی شکوشتها از من بپا داش  
بپنی و اگر کار بروی و بکرا افتد از من روکات خوش در حضور موت فلان مرع را بعلما تو  
مفر را شتم بر اشتر نخعی رزم را نصیم داد و بالشکر بخاتب شریع رواز کشت چون صفوف  
سپاه از دست تو با هم نزدیک شدند ابوالاعور سلمی نیز بالشکر بدین بزه جنگ شد اشعث  
فلن است بر اینکشت و در پیش روی صفا استناد و مغفرا از سر برگرفت و مانسدر غدر بغربد  
و با علی صوفند در طرد که امردم شام اینک منم اشعث بن فلن نه انکه دست از مون شمشیر شود  
و اماج نبر کرد بد از شریع بیک سو روید از انخاب ابوالاعور فریاد بر داشت که هتای  
اشعث کرامت در هم میناف در میان ما جریغ بران و خد نک بران هیچکس حکومت نخواهد کرد  
اینوقت پیادگان دستگوش دادند و بدین بزه جنگ را پای پیش نهادند و سواران کرد  
بر انکچند اشعث حمله کران افکند و بسیار کس بکشت این هنگام صالح بن فہر و زاز لشکر  
شام اشتر را مبارزت خواست و هم بدستان شمر شمر بخاک هلاک افتاد ناار سر از سپاه  
هفت کس بدستان اشتر و بیخ بن شمشیر اشعث نابود کشت و مردم شام را از مبارزت ملاک  
و سبند هنگام شد که هم گروه رزم آغازند و با نبوه در هم نازند اشتر نخعی بانک در داد که  
امردم صفها را منت کنند و با صبر و سکون اسوار دارند و مانسدر غضبناک بجو شد  
و لشکر را فرمان کرد نا هم گروه از جا جنبش کردند و از انوسپاه شام چون بلند خون  
اشام بدین بزه جنگ شدند هوا از کرد فرا کین و زمین از خون رنگین کشت نفر مر و صهل  
اسب پرده گوش هم بدیدند اشتر و اشعث چون دوشیر شریع و دوازده کس از چپ  
راشت هم پنا خند و مردم مرکب بخاک انداختند و مغفرها بر گرفتند و سرها برهنه  
کردند و پیادگان و سواران حمله هتای متواتر کردند و بسیار کس بکشتند چند انکه یک نیمه  
لشکر عرضة هلاک و دمار کشت و نیروی در نک از لشکر شام برفت پس پست با جنگ کرد  
هر پست شدند و از شریع فرات پراکنده کشتند و لشکر امیر المؤمنین شریع بکرفتند

## انقاد معونہ در طلب خیرات

۲۱۹

و بفارہو از لشکر خویش کوچ داده در کنار شریعہ لشکر گاہ کرد و سپاہ معونہ  
دور از شریعہ ساکن شدند و آب مانند

### فتح لشکر حضرت امیر و نمالک ب شریعہ

چون لشکر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بمکہ رسید و شریعہ فراتر از فرود کردند و مردم  
شام را از اعتراف ممنوع داشتند عمرو بن غاص در معونہ نکرست و گفت نہ می کنم  
دست باز دارا نادر دولشکر اب معورند سخن مرا بچہ غریب و ساحل خویش لودہ غاری  
ساختی کہ نامی است سترہ شود اکنون اگر علی ابو طالب ترا بدهد چکنی عمر گفت تو بر  
چہ عیب معونہ گفت من چنان دادم کہ علی از هیچ افریدہ ای باز نگیرد بالجملہ دو روز کار این  
کوثر برفت و از جانبین فتح باب رشد و مسائل نکست روز سہم معونہ دوازده کس از  
شاخکان سپاہ را بلشکر گاہ امیر المؤمنین رسول فرستاد تا در طلب سخن کنند  
امیر المؤمنین فرمود تا بپرو خیمہ کر می و نصب کردند پس روزہ رسول خدا را بر روش  
افکند و از خیمہ بیرون شد و بر زر کر می چاک کرد و فرستاد دکان معاویہ را طلب داشت  
ایشان حاضر شدند و حوش و ظلم ابدان سخن کرد و گفت ملک فاسیح و جد علینا  
بالماء واعف عما سلف من معونہ اکنون کہ بفهر و غلبہ ای را ما بستہ نیکو کن و از این  
رفت معاویہ را معذور دار و ای را ما باز مکہ ایوسف مرکہ از مردم شام کہ او را مقابل بن  
زید گفتند برخواست و عرض کرد با امیر المؤمنین همانا معاویہ بدست او بر خون عثمان  
این مبارزت و ساجرت کند سو کند با خدا کہ از این کردار جز سلطت بخوبد و جز نداشت  
نخواهد خداوند کواه است کہ اگر چه من از مردم شام لکن دوستان توام و هر کس نیز دیک  
معونہ باز تو مرا خدمت نمودست نکر و اول کس باشم کہ در راه تو مثال دهم و  
ملازم خدمت اختیار کرد و حضرت خطیب خوانست کرد و فرستاد کان معونہ را فرمود تا از  
شاید و معاویہ را بکوشد هیچ کس در میان شما را با جاجر نبست می و بد و بی دافعی



## اخبار فضیل اکرامی

۲۲۱

هفتاد و یک

اخبار اکرامی

ابی الحسن بلی قدس سره که آنکا بر محدثین امامیه و معاصر علامه با شهید اول است  
در ارشاد القلوب گوید قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اکرم الضیف فقد اکرم  
سبعین نبیا و من اتقى على الضیف درهما فکما اتقى الف الف دينار فی سبیل الله پیغمبر  
فرمود هر که یک درهم نماز اکرام کند بتجفیف هفتاد پیغمبر را اکرام نموده و هر کس یک درهم  
بمهمان مصرف کند چنان است که هزار هزار دینار در راه خدا اتقان کرده و در جامع  
الاخبار از حضرت امیر صلوات الله علیه روایت کرده که فرمود ما من مؤمن یحب الضیف  
الا و یقوم من فیه روحه کالغیر لیلته البدر هر مؤمنی که مهمان را دوست دارد از غیر  
برخیزد و روشن چون ماه چهارده شبه میشود اهل محشر گویند ما هذا الاقی مرسل بنسبت  
مکر پیغمبر مرسل ملکی گوید هذا مؤمن یحب الضیف و یکومه این مؤمنی است که مهمان را  
دوست میداشت و اکرام مینمود و لا سبیل له الا ان ادخل الجنة و خراش نخواهد بود مگر  
آنکه او را داخل بهشت بکنم و در بخارا از حضرت است که فرمود اکلها با کلها اخی المسلم عند  
احتیالی من علق رفیه یک لقمه که برادر مسلم نزد من بخورد دوست تو دلم از یک  
سند زاد کردن و در معراج السعاده و بحر الجواهر روایت کرده اند که هر که برادر خود را  
اطعام کند تا سیر نماید او را و آب هد نام بر آب کند خدا او را هفت خندان از ان رجیم  
دور میکند که نابین هر چند منافق با قصد ساله راه باشد و در کتاب الاخبار از حضرت  
ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود مؤمنی در مملکت ملک جبار بود از تعد او  
بدار شرک که پنجه فزل بر جل من اهل الشرک فاطله و ارفعه و اضافه و بر مشرک پناه آورد  
و او اکرام نمود مهمان کرد و چون وفات اشک رسیده خداوند بر او وحی فرمود و عزیزی  
و جلالی لو کان لك فی جنتی مسکن لا اسکنتک فیها و لکنها محرمه علی من مانع مشرک  
بعزت و جلال خودم فهم است که اگر در بهشت مسکنی از برای تو بود تو اساکن میگردم  
اما حرام است بکسی که شرک ببرد و لکن با ناز خدیه و لا تؤذیه و یؤنی بر زنی طرفی  
النهار و لی ای اثر بکبر او را و ادب مرسان و زنی او در صبح و شام میباشد را و

## فَضِّلْ نِيكَ لِمَهْرٍ وَبِكْرٍ زَهْرٍ سِيَّالِ الْخَبْلِ الْفَرْقِ

۲۲۲

هفتاد و نه  
 و اینست که از شهرت و شهره  
 و اینست که از شهرت و شهره

عرض کرد از بهشت فرمود من جَست شَاءَ الله از جائے کہ خدا خواستہ مرحوم نوبختانی  
 گوید و قال في زهر الربيع بعد نقل هذه الفصّة واستناد الأمر الى ضيافة ليلة واحدة  
 واكتافه من خدمته فيها و صرف الخطاب من الله الى مالك بمثل ما تروى وكذلك ورد  
 في حال الملك العادل انوشیروان جزاء لعدله و في حاتم ايضا ثوابا لكرمه و ايضا گوید  
 کہ در خبر وارد است اکرموا الضيف ولو كان كافرا و نیز از حضرت صادق روايت کرده  
 کہ اسيران چنگ بخند حضرت رسول آوردند چون یکی را پيش کردند کہ کردن بنسب چير  
 عرض کرد ابن اسير را عقيب کن حضرت او را زد کرد و ديگر را آوردند و چون نوبت بروی  
 رسيد چير مثل گفت يا محمد ربك يفرئك السلام و يقول لك ان اسيرك هذا يطعم الطعام  
 و يفرّ الضيف و يصب على الشائبة و يجل الخالات خداوند ترا سلام مبرساند و ميفرید  
 ابن اسير اطعام طعام و افراء ضيف میکند و بر مضائيب و يجل الخالات مردم نعل مينمايد  
 چون آنحضرت ابن جمله را بان اسير خبر داد و فرمود من ترا ازاد کردم انمرد گفت مگر خدا  
 توانهارادوست مبدار و فرمود اری گفت شمدان لا اله الا الله و انتك لرسول الله  
 سوگند يا خداوند که ترا بچي مبعوث کرده من کسی را از مال خود ما بويش نکرده ام

## بِسْمِ فَضِّلَا ابْنِ الْخَبْلِ الْفَرْقِ الْفَرْقِ الْفَرْقِ

خواه مسلم و خواه کافر خواه صاحب شرف و خواه غير صاحب شرف چنانچه حکماء گفته اند  
 در مہمان منکر کہ کبت در کرد خود نکر کہ مضضیہ چبت

## وَمِنْ لَبِّ بَدْرٍ هَذَا مِنْ نَقْلِ خِيَا طَلْحٍ وَمَا لَكَ بَعُوثُ

ملا حسین کاشفی در اخلاق محسنی گوید و فی طلحہ را واقعاً فائدہ کہ منها فضیلتہ بنی  
 فیس نزول کرد سید فیصلہ مالک بن عوف و را شناخت و بر بر یکی و شرفها و اطلاع نسبت  
 در مہمان دار و اکرام او نصیب و افع شد طلحہ از جام زهر مذلت را بخرج کرد و ان بار



## حکایت طحطا مالک بن عوف

۲۲۳

صفتی

و مالک بن عوف

کرازا بقوت کرم جلی نخل نمود چون از آن بنبله رحلت کرد مالک را معلوم شد که همان چه کس بوده بجايت شرمند شد و از روی اعتذار بوی رفع نوشت مضمونش آنکه شما را شناختم و اسباب خد منکاری بروی که لا یق باشد بختنا ختم توقع آن دارم از نصیحتی که واقع شده مرا معذور دارم و در جواب نوشت که آنچه بمن توقع کرده از قبول عذر دفعه دیگر ممکن که مروت من انقضه آن میکند که هزار چندین کنایه بیک عذر خواهی در گذارم اما آن سخن که ترا شناختم سخنی نامستقیم است و از شوق کرم دور جفت آنکه در همه رتبه و اعرار و اکرام با شراف و اغاظم مخصوص داشتن فضیله مروت و شمه اهل قوت نیست شرط مینماید از آنست که چون افتاب بر همه کس بکشاناید و مانند باران بر همه جای یک طرفه نبارد اگر همان مرتبه بزرگ است حق بزرگی او بجا آورد باشد و اگر فرومایا بود احسان و کرم خود ظاهر کرده

مستغما ترا عزیز باید داشت	از ره مردی و جوا نمردی
که بزرگ است و لا یق خدمت	خود حق او بجای آوردی
در بود سفله کس نخواهد گفت	که چرا با وی این کرم کردی

**مؤلف گوید** در شرف و جلالت حسین بن علی علیهما السلام کسی از دوست و دشمن که حرفی نبود بسین اهل کوفه چه پدر مرده مان لشی بودند که باینهمین عزیز جلورا کرام نمودند و چه افراء فرار دادند

## شیخ عبدالحسین اعظم گوید

نَفْسِي مِنْ نَوَى ضَيْفًا بَدَارِ	فِرَاهُ بِهَا الْبَلَاءُ وَالْكَرْبُ
نَوَّهَ كَرَبْلَاءَ مَنُوعًا قَطَا	وَفَاعَ عَلَيَّ مِنْ مَنَوَاهُ طِبُّ
وَقَفْتُ بِهَا وَلِي عَيْنَانِ أَجْرَتْ	دُمُوعُهُمَا دَمَا كَيْدُ نَذْوَبُ
فَضَوَا عَطَشًا فَا حَضَبْتُ لِحَايَهُم	دَمًا حَتَّى نَفَسْتُ الْفُلُوبُ

# مِفْصِدُ دُرِّهِمُ دَرَانِصِیَا اَنْبِیَا وَ اَوْصِیَا بِصِفَاتِهِ وَ تَعْدِیَاتِهِ نَفَرِ اَزْهِنَا

اگر چه بمقتضا ما بعث الله نبیا و لا وصیا الا علی حسن الخلق و السخاء هم ابناء و اولیا  
علیهم السلام بصفت افراده از بناج کرم و ثمرات سخا است موصوف و معروف بودند و  
خالات بعضی از ایشان بالخصوص ما نور و در کتب اخبار مضبوط است بلکه در حق چند  
از آنها ذکر کرده اند که هرگز بدون مهمان طعام نمیخوردند و آنها مسر نفرا ند یکی حضرت  
ابراهم خلیل علیه و علی نبینا و الهی السلام بود که آن بزرگوار بسیار کرمها النفس و سخی  
الطبع و مهمان دوست بود و در لای الاخبار گوید چون میرد کسی را میخواستند از سخا  
ابراهم علیه السلام او را حدیث میکرد و چون بکسی میخواستند از زهد و قناعت علی علیه السلام  
خبر میداد و عرب چون خواهد از اسلام و التزام کبی میخواست اخبار دهد بلفظ اب و اخ  
و حلیف تعبیر نمیداد و آنحضرت را بواسطه التزام صفت افرآ ابو اصفاف میکشند چنانچه  
در بخارا حضرت صفای روایت کرده که فرمود آن ابراهیم کان ابا اصفاف و کان اذا لم  
یکونوا عند خرج بطلبهم ابو اصفاف بود و اگر مهمان حاضر نمیشد از خانه بیرون نمیکشید  
و طلب میکرد و در لای الاخبار گوید کان اذا دان وقت کله رسل الخدام من کل جانب  
فی طلب لصف لبا کل معه الی مثل چون وقت طعام میرسد خدام خود را بکشد راه که  
ثلث فرسخ است بلکه در معراج السعاده دو میل راه از هر طرف ارسال میکرد که مهمان  
پیدا کنند تا با او طعام بخورد و کان لا با کل الطعام الا مع الصف الا علی ضرور و بدین  
مهمان طعام نمیخورد مگر در صورت ضرورت بمشقت شدیدن و صیاف در میان اعراب زان  
جانب شایع شد و ایضا گوید که در تفسیر هل انک محدث صیاف ابراهیم المکرمین گفته  
اند انما وصفهم الله بکراهته با شر خدمت منهم بنفسه که خداوند صیاف ابراهیم را مکرم خواند و  
او خود مبایر خدمت ایشان شد و نیز روایت کرده که ان الخلیل لما کان من غارته الا

# طاهر بن حنیف از حضرت ابراهیم علیه السلام

۲۲۵

طاهر بن حنیف از حضرت ابراهیم علیه السلام

با کل طعامه الا مع الصیف ومضى علیه يوم وليلة ولم ينزل علیه ضیف چون از غایت حسنه حضرت ابراهیم خلیل ان بود که هرگز بدون مهمان طعام مخمور و یک روز و شب بر او بگذشت که مهمان وارد نشد پس بگو صحرایم چون آمد فاداری لا جلا کفلا بقیله فدی من مرد میانه نگاهد که میاید نزد او و فنه از خالش نفیص کرد و دید مرد بیت پرستی است ناسف کرد و گفت لو كنت مسلماً لأضفک اگر مسلمان بودی ترا منما میبرد پس انمرد رفت جبرئیل نازل شد و گفت یا خلیل الله خداوند مفرها بد از هذا الرجل کان مشرکاً کافراً فی منذ سبعین سنة فزفنه هفناد سال بود که این مرد مشرک و کافر بود من او را روزی مبدادم و قطع نمیکردم ولی تو او را یک روز طعام ندادی بواسطه انکه مسلمان نبود پس حضرت خلیل ع بجبرئیل از بی انمرد رفت و او را بضایف طلبید انمرد از ان دو خالت تعجب کرده سبب رسید حضرت خلیل نزول جبرئیل و خطاب عتابت جلیل را بر او خرداد انمرد گفت ما کان یخالفه هذا الرب من المروة والا نضاف فاسلم وکان من الاکلیر مخالف ان کونه پروردگار از مروت و انضاف نیست پس قبول اسلما کرد و از ازا کار بر شد

وَمَوْجِبَاتُ خُذُوا نَدْمُ خَلِّ بُولِ صَفْلُ بَكْرِ صَفْلُ بَكْرِ صَفْلُ بَكْرِ  
خِصْرُ بَكْرِ بَكْرِ بَكْرِ بَكْرِ بَكْرِ بَكْرِ بَكْرِ بَكْرِ بَكْرِ بَكْرِ بَكْرِ  
وَرَلَّ بَكْرِ بَكْرِ بَكْرِ بَكْرِ بَكْرِ بَكْرِ بَكْرِ بَكْرِ بَكْرِ بَكْرِ

چنانچه در علل الشرايع از حضرت صادق روايت کرده که فرمود اخذ الله عز وجل ابراهيم خلیلاً لا نرید احداً و لم یال احداً غیر الله عز وجل خداوند منعال ابراهیم را بدان سبب بر خود خلیل قرار داد که هرگز کسی را از خود محروم ننمود و از کسی غیر از خدا سوال نکرد و در خبر دیگر از جابر بن عبد الله انصار روايت کرده که گفت سمعت

## رسید از و منحصبت بنو الطاهر

۲۲۸

رسول الله يقول ما اتخذ الله ابراهيم خلیلاً الا لا طعاما الطعام وصلواته بالليل والنهار  
 تمام شنیده از حضرت رسول که فرمود خداوند عز وجل ابراهيم علیه السلام را بر خود خلیل قرار  
 نداد مگر باطعام طعام و نماز کردن او در دل شب در وقتیکه مردم در خواب بودند

### در مختصر بنو علی بنیفا الی و علیهم

که آن بر کوار نیز مثل حضرت خلیل بسیار همان دوست بود و هرگز بدون تمام طعام بخورد  
 چنانچه در الی الاخبار روایت کرده که حضرت ابوب گفت و غزوه که به آنکه لعل انی ما اکلت  
 طعاماً الا و بلیهم اضعیف با کل معی بعثت پروردگار خودم فهم است که او میدانند من هرگز  
 طعامی نخورده ام مگر آنکه بلی باضعیف در سفر من بوده و سید هاشم بحرانی ره در  
 تفسیر برهان از حضرت صادق روایت کرده که فرمود ابوب مرد غافل و حلم و حکمتی بود و  
 پدرش مشهور و کثیر المال و صاحب مواشی و اغنام و اسب است و در ارض شام کثی  
 غنی تر از من نبود و چون فوت شد ابوب در سن سی سالگی بک وراثت بک وراثت بک وراثت  
 مالک شد و رحمه بنت امراثم بن یوسف را بک و نکاح در آورد و رحمه دوازده بطن  
 در هر یکی یک پسر و یک دختر وضع حمل نمود تا خداوند انحضرت را بک وراثت بک وراثت  
 فرمود فتح لهم الشرایع و بنی لهم المساجد پس تبلیغ شرایع و بناء مساجد از بر ۴ نوم  
 خود نمود و کان له موائد بضعها للفقراء و المساکین و الاضیاف بضعهم و بکرمهم  
 و از هر فقره و مساکین و مهمانها سفره احسان و موائد طعام میبکشد و برایشان ضیافت  
 و اکرام مینمود و برار امل و ایام و ضعفاء مانند پدر شفیق بود و کلا و اماء خود را که  
 بود که احکام از رزق و ثمار و مانع نیابند و طوور و جوش و جمیع انعام در ملک او مستقیم  
 و مرزوق بودند تا ابله پس لعین بر او حسد برد بار بفضله که در تفسیر مذکور منقول است

سبحان الله رب العالمین صلی الله علیه و آله و سلم

## مِهْمَانْدُوسَنِي خَيْرُ سِرِّ الْأُمَرَاءِ عَلَيْهِ

۲۲۷

ضمیمہ

کتاب

مکتوف باد کہ هیچ صفت کریمہ و شہیرہ مرضیہ نیست کہ احد از انبیاء و مرسلین  
 اللہ علیہم اجمعین بان منصف و متغلی باشد مگر آنکہ حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ  
 والہ وسلم با فضل و اہل ان موصوف و معروف بود من جملہ این صفت کریمہ افاض  
 و طعام بخوردن بدون ہمان کہ در حق این دو پیغمبر محترم حضرت ابراہیم و ایوب سلام اللہ  
 علیہما مذکور شد در حق انحضرت نیز بلکہ مافوق از ان مافوق است زیرا کہ این دونی میل  
 در حال ثروت و دولت دارا این صفت حمیدہ بودند ولی حضرت خنی بر نبی در حال فقر  
 و بختی این طور بود چنانچہ شیخ حسن طبرسی رحمہ اللہ در مکارم الاخلاق گوید کہ از رسول  
 اللہ صلی اللہ علیہ والہ با کل کل الاصناف من الطعام حضرت رسول آفرسم طعام کہ ممکن  
 بود میل میفرمود و کان با کل ما احل اللہ لہ مع اہلہ و خدمہ و از انچہ خداوند مباح فرمود  
 بود با اہل و خدمہ خویش بخورد و ما اکلوا الا ان یزل ہم ضیف فبا کل مع ضیفہ و ہمیشہ وقت  
 بدون ہما طعام بخوردند و اضا گوید و کان لا با کل و حن ما ہمکنہ و حتی المقدور شہا  
 طعام میخورد و فرمود الا انت شکم بشاکم فالو ابی ابا از اشار شما چوندم عرض کرد ندید  
 فرمود من اکل و خدمہ و ضرب عبد و منع رفتہ آنکہ شہا طعام بخورد و غلام خود را بزند و عطا  
 و صلہ خود را منع بکند

وَهُكَذَا بَدُو حُلَامٌ تَحْصِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَمِيحًا زَلَمًا  
 وَافْرًا وَضَيْفٌ حَضْرًا مَبْرًا الْمُؤْنِبَرُ صَلَوَاتُ اللَّهِ

قال الله تعالى و يثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة ومن يوق شح نفسه فاولئك  
 المفلحون در جواب اہل اخبار گوید کہ از حضرت امیر پرسیدند ای الانبیاء احب الیک  
 از انبیاء کد مین خوشتر است ز تو فرمود اطعام الطعام للضيف والضرب بالسيف  
 والصوم بالضيف ہمان طعام دادن و در راہ خدا شہید شدن و فضل تابستان روزہ گرفتن

## غیر تابعی و غیر متعلق

۲۲۸

هفتاد و دو

در بیان احوال و عیال

گفت

و در ارشاد القلوب گوید که روش حضرت امیر گریست از سبب گریه اش پرسیدند فرمود  
مضی السبعه انام لم یأثنا ضیف هفت روز است که بر ما می‌آید و آمدنش و ما کانونا بینون هکذا  
الا و فی موضع الضیف و ضیف الکریم کریم و منزله بنا نمی‌کردند مگر آنکه در جزو انما یخل  
ضیفاً معین می‌کردند زیرا که همان شخص کریم کریم و محترم است و ملا فتح الله کاشفاره در  
خلاصه المنهج در تفسیر این شریفه گوید اخبار می‌کند یعنی مقدمه می‌دارند مهاجران را بر نفسیه  
خود و اموال و منازل از خود باز گیرند و با ایشان بدهند اگر چه در خالتی است که هست ایشان را  
احیاج و فقر با چنان می‌کند با ایشان را است از آنکه کسی محتاج باشد بچیز و دیگر را  
مسئول آن بیند از خود باز گیرد و بوی بخشد روایت است که شوی رسول خدا از نماز شام و خفتن  
فارغ شد مردم از میان صفوف برخاسته گفت ای مهاجر و انصار مر بچیز غریب مرا طعمای دهید  
رسول فرمود که ذکر غریب ممکن که دل مرا اند و هیکلین ساختن بعد از آن فرمود غریبان چنان  
اند یکی مسجد که در میان قومی باشد که در آنجا نماز نکنند و دوم مصیحه که در خانه باشد و  
از آن تلاوت نکنند ستم غالی که در میان جماعتی باشد و ایشان نفقار نکنند چنانچه است  
که از اهل اسلام در میان کفار باشد پس گفت کبشکه مؤثر این مرد کفایت کند امیر المؤمنین  
علی برخواست و دستش را بد بگرفت و بحجره طاهره فاطمه آورد و گفت ای دختر رسول در کار  
این همان نظری کن گفت باین غم طعمای ندک است و حسین و حسن گریه کردند و نوروز  
دچاره پس فرمود از حاضر کن طعام بپوش آورد حضرت طعام را پیش همان نهاد و با خود  
اگر من طعام بخورم همانرا کافیه نباشد و اگر نخورم سبب نفعال همان شود پس دستش را  
کرد و چنان باز نمود که چراغ اصلاح می‌کند و او را فرو می‌بندد و فاطمه را گفت در گرفتن  
چراغ نعلل تمامه و خود دهان مبارک می‌چسباند و چون فارغ شدند فاطمه علیها السلام  
چراغ را بپاورد و طعام هم چنان بر جا خود باقی بود امیر با انشخص فرمود چراغ طعام بخور  
گفت سه مرتبه پس امیر و فاطمه و حسن و حسین و فضیه و همسایه‌ها از آن طعام خوردند  
و هنوز باقی بود و زد بکران حضرت نزد رسول آمد و براکت با علی و سبب چون گذشت

گفت

# زَقُولِ بَرِّوْثُوْرٍ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ الْاَبَدُ

۲۲۹

صفحه شصت و نه

گفت بخبر و خوبی پس رسول آ حکایت شب جمیع با امیر المؤمنین ۴ باز گفت حضرت فرمود  
یا رسول الله که ترا اعلام کرد گفت جبرئیل و ابن ابی رزاعه که و بر و ثرون علی انفسهم و لو  
کان بهم خضاصه چون حقیقاً وصف پشامود در عقب و ترغیب بندگان مسلمانان  
و من یوفی شیخ نفس هر که نکه داشته شود از بغل نفس خود را یعنی منع کند نفس خود از آنچه  
طبیعت مستعدگان باشد از حب مال و بغض انفاق و اجبه و مخالفت نماید با نفس شایسته و انک  
هم المفلحون پس انکروه و سنگاراند جا بر انصار از رسول روایت کرده که فرمود از شیخ پرهیز  
که شیخ هلاک گرداند کفار را که پیش از شما بودند

و کای بود که حضرت امیر بنفس نفیس خود مثل خضر  
خلیل یحییٰ بن جلد میبوی

و نواضع

در پارتزم بخارا از حضرت ابو محمد عنکرم علیه السلام روایت کرده که فرمود اعراف الناس  
بجنون اخوانهم و اشدهم فضاء لها اعظمهم عند الله شاننا شان و منزلت ان کس نزد خدا  
عظیمتر است که حق برادران مؤمن خود را بیشتر شناسد و حرمت ایشان را بیشتر داند  
و کسی که فروتنی کند بر برادران خود او نزد حق تعالی از جمله صدیقین و از شیخ خاص  
امیر المؤمنین است بدو رسیده بدین و بپیر از مؤمنان بمقام حضرت امیر ۴ وارد شدند  
فقام الیهما و اکرمهما و اجلهما فی صدر مجلس و جلس بین بدینما حضرت برخواست و ایشان  
گرای داشته در صدر مجلس ایشان را جاداد و زرد ایشان بنشست و فرمود طعای بر ایشان  
حاضر کردند چون ناول نمودند فبرطشت و ابرین چوبی و دستمال خستند  
او رد فوثب امیر المؤمنین ۴ فاحذ الابرین لصب علی بدن الرجل فترغ الرجل فی التراب  
برخواست و ابرین را گرفت که آب بر دست او برزدان شخص برخاک افتاد و گفت یا امیر  
المؤمنین الله برای و انت نصب علی بدن من چون راضی شوم که خلایق ببند ثواب بر دست من

## مهمان بودن نیک و پست حضرت امیر

۲۳۰

هفتاد و سه

بر بزی فرمود بنشین و دست بشوی میخواهم که خدا ببیند برادر مؤمن تو خدا میبکند  
 ترا ناحق نگاه او را در بهشت کرامت فرماید مثل ده برابر اهل دنیا از خدا متکبران و غلامان  
 پس انورد نشست حضرت فرمود اقم علیک بعظم خطی الذی عرفه و غلبه فسمی مدیم ترا بنی عظیم  
 که بر نوذار مکه با اطمینان خاطر دست بشو چنانچه اگر فبر دست ترا میبست قطعش میبود  
 چون فارغ شد بر بنی را بخت خفت داد و فرمود یا بنی لو کان هذا الاثنی خضره دور ایسه  
 لصبی علی به انفرزند اگر این پسر یا پدرش همراه نبود اب برد سزا میفرستم و به خدا را بنی  
 که پدر و پسر را در حرمت شاه دارند چون پدر اب برد سزا میفرستم یا بد که پسر بر  
 پسر برزد پس محمد خفیه اب برد سزا میفرستم ثم قال الحسن بن علی العسکری فی اربع علیا  
 علی ذلک فهو الشقی حقا حضرت امام حسن عسکری فرمود هر که متابعت امیر المؤمنین نکند  
 در این باب شیعه است حقا

علی بن الحاکم جوهری را در جوابی که نوشتن این کتب

بجته الاشرف  
الصفی رب المیزان

و خدمه الاضیاف  
واعمل بقول الاول

و هكذا بود حال و لا اخبنا انما طاهر ادری اصیبت  
 افرام حصی جناب علی اکبر

در عرب سم است که در فبا بل در لبالی مظلمه انش مافروزند تا غارین و وارین بوا  
 روشنا انش راهی بد کرد و سمیوت بمقصد رسند برایشان همان شوند و شب و صبح  
 نماسند و ان انش را نارا الفری گویند و اگر احبانا فضل زمان باشد و باد بلند بود  
 که هیچ وجه انش افروختن ممکن نبود کلاب حق را در اطراف بیله متفرق کرد بونونه



# نار الفرافره حنیف علی اکبر

۳۳۱

نار الفرافره

حکم می بندند تا آن سکهها متوخش شد شدت بانگ بزنند و از نباح کلاب غریاء و  
کشتگان صحرا را می پندارند بجا می بندند و برایشان وارد شده مهمان بشوند از اولاد ائمه  
اطهار علیهم السلام چند نفر را که کرم و منی نوشته اند در حق هیچ یک از آنها این صفت نار الفرافره  
افروختن را ذکر نکرده اند مگر در حق شاهزاده اعظم علی اکبر علیهم السلام چنانکه در نامه  
دانشوران ناصر از سر اثر ابن ادريس حلی قدس سره نقل کرده که گوید ابو عبید و خلف  
الاحمر بصره کرده اند که از این آیات فصیح در مدح علی بن الحسین مقلو گفته شده

مِنْ تَحْتِ تَبَسُّمِي وَلَا تَأْكُلِ  
أَفْضَحَ لَمْ تَقُلْ عَلَى الْأَكِيلِ  
تُؤَدِّهَا بِالشَّرَفِ الْكَامِلِ  
أَوْ مَرَدِّي لَيْسَ بِالْأَهْلِ  
أَعْنِي بَيْنَ بَيْتِ الْحَسْبِ الْقَلِيلِ  
وَلَا يَبْنَعُ الْحَيَّ بِالْبَاطِلِ

لَمْ تَرَعِي نَظَرِي مِثْلَهُ  
تُعَلِّي بَقِي الْقَمَرِ حَتَّى إِذَا  
كَانَ إِذَا شَبَّ لَهُ نَارُهُ  
كَمَا بَرَاهَا بَائِسٌ مُرِيدُ  
أَعْنِي بَيْنَ لَيْلِي وَالنَّهَارِ  
لَا يُؤْتِرُ الدُّنْيَا عَلَى دِينِهِ

بعضی همانا در نمازات جهانبان هیچ دیده مانندت ندیده بر اطعام مسکین و اگر  
واردین چندان حرص و مولع است که پیوسته انواع لحوم و اطعمه با نفی کثافت  
کوان بخرد و در بازار مرگ و مصرت منبر ثابسی رزان بکار برد و همواره بر غارت شرب  
بهر بصره همت دارد و پیغمبر و زنا مردم نیازمند از هر طرف با مسان و بشامند و بر جوان  
نمیش کرد اینندان مدد و عظیم الشان فرزند لیلی که خود خداوند بود و بخاودست  
پرورد دایه حسب شرافت است همچو کادین بر دنیا نگرینند و حق بر باطل نفر و شد  
استلما نان چگونگی رواست یک بزرگواری که کرم و قوتش در سن جوانی در این پایه  
باشد که انواع و اقسام اطعمه و اغذیه بر ۴ اصناف و واردین خود ترتیب دهد و سرش  
بمغای برسد که از پدر بزرگواریش آب طلبیدن گوید یا ابی العطش قدس فلقی و ثقل  
الحدید فدا جهنم آه و فرزند خاتم الانبیاء کریمه خاتم خود را بدینان پدید دهد

نار الفرافره

# وَسَعَتْ رُضْوَانُ زَبْرِكَ مَهْمَانًا

کد فی الجمله سوز عطش نکین نباید بلی اهل کوفه عجب مهمان نوازی کردند

## مَحْشَرٌ عَلَى الرَّحْمَنِ كَوْبٌ

از آب هم مضایقه کردند کوفت	خوش داشتند حرمت مهمان گریزان
بودند بیورد و دهم سیزدهم کبک	خام ز خط آب سلیمان گریزان

## بَحْرُ الْعُلُوِّ عَلَى الرَّحْمَنِ كَوْبٌ كَفْتُهُ

صَبَّ الْقَرَارُ فِي رِزْقِهَا شَرُّ	فَضَى بِهَا وَهُوَ طَائِي الْقَلْبِ خَائِمُهُ
لَهْفٌ عَلَى مَا جِئَ رَبُّنَا نَامِلُهُ	عَلَى السَّحَابِ غِلَا سَقْبَاهُ خَائِمُهُ

## مَقْصِدُ تَهَادُّ فَوْضَائِهِ وَبَرَكَاتِ مَهْمَانٍ

باید دانست که مهمان یک هدیه سنبله و عطیه بهیه است که از جانب خداوند بوی  
میزبان نازل میشود که برکات کثیره و فوضات و فیروزه واسطه او بصاحب منزل و اهل  
بیت بی واصل میگردد و دیوان و چیز چنگ از آنها آمدن کوراید

## مِنْ جُمْلَةِ رُضْوَانِ

عالم بالا ندارد فیض از یاکان درین	فطره خود را ندانم از صد بیت درین
دامن دولت چو عرش است بکرات	دست نازک از سائیل مدار احسان درین
انکار ندان دهان ز کوه خشنه	بیت ممکن نال کور از نو دارد نان درین
رزق پیاپیای مهمان از خواجگی	بی نصیب آنکه که دارد نعمت از مهمان درین

در پانزدهم بهار از قرب الاسناد روایت کرده که شخصی خدمت پیغمبر آمد و عرض کرد  
یا رسول الله پدر و مادرم بفرمانت من اقامه صلوٰه و ایفاء زکوة و افراء صفت میکنم بطیب

۲۳۲

نصف

نکات از فوضات

مختصر نوں از قد و عمر ہمارا

۲۲۲

تکلف

بطلب بعض خود علیه بدلك ارجو اما عند الله وخو خود را از خدا رجا مبدل محض  
فرمود بیخ بیخ ما لجهنم علیه سبیل ان الله فذرک من الشیخ ان كنت كذلك  
به به به جهنم را بر نوراهی نیست اگر اینطور باشی و خداوند ترا از حرص و بخل پاک نمود  
بعد از مرود یعنی عن الکلف للضعف ما لا یقدر علیه الا بمشقة منہی است از هر چه بجز  
که مثل ورنه مکر بمشقت و ما من ضیف حل بقوما الا ورنه معه و ممما نیست که بر تو  
وارد اید مکر انکه روزی او را خود را باریز مشود

از انجمله غفره شریف

در چهار از محاسن از حسین بن نعم رواب کرده که حضرت صادق ع بمن فرمود ای حسین  
ایا اخوان دین خود را دوست داشته عرض کردم آری فرمود سزاوارست و سبب آن کوی را  
که خداوند او را دوست داشته عرض کردم ما اکل الاومعیه منهم الرجالان والقلبه وافتل  
واکثر طعام بمنحور و مکرانکه دو نفر با سه نفر کمتر یا بیشتر از ایشان با من باشد حضرت  
فرمود فضله علیک اعظم من فضلك علیهم زیاده ایشان بر تو بزرگتر است از زیاده تو  
بر ایشان عرض کردم من ایشان را بخانه خود دعوت میکنم و در روزی فروش خود میبخشام و سیر  
و سیراب میبخشام و یکونون علی افضل منها ایشان را بر ما زیاده میباشد فرمود آری انهم  
اذا دخلوا منزلك دخلوا بمغفرتك ومغفرة عیالک و اذا خرجوا من منزلك خرجوا بدیونک  
و دیون عیالک بواسطه آنکه ایشان با مغفرت تو و عیالت داخل میشوند و دیون تو  
و اهل بیت میبرند و در جامع الاخبار از حضرت امیر صلوات الله علیه رواب کرده که فرمود  
ما من مؤمن یسمع بمجلس الضیف و فرح بذلک الا غفر له خطایاه و ان کان مطبقه بین السما  
و الارض هیچ مؤمنی نیست که صدای همتا ترا بشنود و بان خوشحال شود مگر آنکه خدا  
وند همه گناهان او را ببخشد اگر چه میان آسمان و زمین را پر کرده باشد و در جواهر  
الانوار از حضرت رسول صلی الله علیه و اله رواب کرده که فرمود اخبرنی جبرئیل ان الضیف

میرزا محمد علی

## رفع بلاه از فردی مهمان

۲۳۴

تفصیل

اذا دخل بيت اخيه المؤمن دخل مع الف بركة جبرئيل مراخبره وادكره چون مهمانخانه برآید  
مؤمن داخل میشود هزار بركت و هزار هزار رحمت و درآی لاخبار هزار رحمت با وی  
داخل خانه میشود و خداوند ثواب اهل خانه را مینماید و لوكانت ثوبهم اكثر من  
زبد البحر و ورق الشجر اكثر چه كه اهلان ایشان از كف دریا و برگ درختان بیشتر باشد  
و ثواب هزار شهید برایشان عطا فرماید و كتب له بكل لغمة باكلها الصنف حجة و عمرة  
مقبولة و بنی له مدینة فی الجنة و بعدد هر لغمة كه مهمان بخورد ثواب يك حج و يك عمرة مقبولة  
میبود و شهر از برای او در بهشت بنا كند

## من جملہ رفیع بلاه

رفع بلاه

در آلی نقل کرده که در زمان حضرت رسول مردمی بود بسیار مهمان دوست و گمان  
له روزه بخبله کاره للضيف كراهه شد بدن وی زین داشت بخبل و از ضیافت كراهت  
شد بد داشت و هر وقت مهمان میاورد بد سلوکی میکرد و بدین سبب مردم نمیشناخت  
مهمانها و مردم روزی در خدمت پیغمبر از حال خود شرحی فرمود باو بگوید كه امروز  
رسول الله بر تو مهمانست و چون مهمان میباشد نگاه كن بشو او و بین چه میبینی و چون  
خارج میشود باز نظر كن و بین كم جعل الله الحبر والبر كذا في قدوم الضيف كه خداوند  
مثقال چه خبر و بركتی در قدوم مهمان فرار داده و مهمان آمد و گفت امروز پیغمبر با جمیع  
اصحاب بر ما مهمانست از تو توقع واستدعایم كه بخل و حسد نورش و مضایقه نذاریم  
و حضرت فرمود كه وقت ورود مهمان نظر كنی و بی بینی كه خداوند چه خبر و بركتی در قدوم  
مهمان فرار داده و چون حضرت با اصحاب تشریف آوردن بشت در آمدن فراتش ذیلهم اللحم  
والفاكهة الكثیره كوشته موه بسیار در ذیل ایشان زید و شاد كرده و چون بیرون  
آمدند باز نظر كرد فرات الحيات والعقارب لذعت با ذیالهم مار و عقربها زیاری دید  
كه بلباس ایشان چسبید بیرون میروند و ثوب كسان نزد شوهرش آمد نصبة را باز گفت

## نجات از صراط از برکت مهمان

۲۳۵

مهمان

رد روز دیگر خدمت پیغمبر آمد و نقل نمود حضرت فرمود ما جاء معهم من النعم  
كانت رزقهم و رزق صاحب البيت نعمها شيك با ایشان آمد رزق مهمان و میزبان  
بود و مار و غریبها شيك با خود بردند بلاء صاحب خانه بود پس زن بضایف را غش  
و در این باب شوهر ناکید و کید میکند

## از انجمله نجات از صراط

در لای الاخبار نقل کرده که اگر مهمان و میزبان جماعتی باشند در ممر صراط راست  
بگذرند هر چند سریع از برن لامع از صراط میگذرند و اگر در میان ایشان کسی نباشد که با عمل  
خود از صراط بگذرد با امر الله الملك الموکل بنفقة الضیفان باخذ بیدهم و يجوز بهم الصراط  
ولو كانوا مائة الف خداوند متعال بملکی که موکل است نفقه ضیفان و میفرماید که از دست ایشان  
گرفته از صراط بگذرانند اگر چه صد هزار نفر باشند

## و علاوة ان في ضا و برکات معنوية بسا از مهمان بفرستادن ظاهر نیز دفع بلیت است

ملا حسین کاشفی در اخلاق عسنی گوید در کرمان ملکی بود بغایت سخی و مهماندار  
پسوست در همه احوال و کثرت بود و خوان احسان او بر خاص و عام نهاد هر که  
بشهر او آمد بر سفره کرم او نان خوش و ناداران شهر بودی و طبقه چاشت و رانبره  
از ضیافه خانه وی بود و فی عضد الدولة لشکر کشیده قصد تسخیر و لايت و کرد ملک  
طاف حرب و نداشت بجزارد آمد هر روز لشکر عضد الدولة بدر حصا آمدند  
و جنگ سخت کردند و هر شب ملک کرمان انقدر طعام که لشکر عضد را کفایت بود  
فرستاد عضد پیغام داد که روز حرب کردن و شبان دادن چه معنی دارد جواب فرستاد  
که جنگ نمودن اظهار مرگ است و نان دادن و طبقه مرد می ایشان اگر چه دشمن اند اما

مهمان

# ناکبد اجابت عوف مؤمن

۲۳۶

مفصل

غریب شهر و ولایت من انداز مروت نباشد که ایشان در منزل من نان خود خوردند  
عضدالدوله بگریخت و گفت کی را که چندین مروت باشد با وی حرب کردن از بهر تو  
است لشکر باز گردانید و تعرضی در نماند نکرد سباز الله اهل کوفه چه قدر مودمان بی  
مروت بودند که فرزند پیغمبر را با اصرار تمام دعوت کردند و چون اجابت فرمود از مهمان  
محرم را غریب فرید در لب فرات بالبنه و شکم کر کشیدند

## مفصل چهارم در آداب مهمان

باید دانست که شارع مقدس از برای هر چیزی آداب و احکامی مقرر فرمود که باید شخص  
در حرکات و سکنات خود مرعی و ملحوظ بدارد که نزد عقل مذموم و مجتنب شرع انور شود  
مِنْ خَلْقِهِ سَائِلُهُمْ وَضَيْفٌ بَنَادٌ كَرَّمَ عَلَى رِصُولِ اللَّهِ عَلَيْهِمُ  
نَابِلِسْطِ چنانچه آداب حکام و حکام و مؤمنانند

و مناسب است در این مقام ذکر بعضی از آنها امثال آداب مهمان

## اولاً از فراست شخص بد عوف برادر مؤمن اجابت کند

اخبار کثیره در ناکبد این مطلب از اهل بیت عصمت علیهم السلام وارد شده در بخار از قریب  
الاسناد از حضرت رسول روایت کرده که فرمود ثلاثه من الجفا ان یصحب الرجل الرجل فلا یلبس  
عن اسمه و کتبته و ان یدعی الرجل الی طعام فلا یجیب و یجیب فلا یاکل و موافقه الرجل اهله  
قبل الملاءمه سچر است که از بغاقت شخصی با کسی مصاحب شود و از اسم و کتبه او نبرد  
و بطعای دعوت کند اجابت ننماید یا برود و چیزی نخورد و موافقه با اهل خود قبل از ملاعقه

و سید علی خان مرحوم در الهی معنی گفته

بجای

# افطار در دعوت برادر مؤمن

۲۳۲

صفتی که

از جمله این است که

إِلَى طَعَامٍ فَاجِبٌ  
فَرَضٌ عَلَى الْمُتَّقِينَ  
فَأَحْذَرُوا جَانِبَ جَمْعِهِ  
كَفَعِلِ أَهْلِ الْجَمَلِ  
إِلَّا لِلْإِسْفَامِ

وَأَنْ دَعَاكَ فَأَرْجِبْ  
إِجَابَةُ الصَّدِيقِ  
فَأَنْ أَحَبَّ دَعْوَتَهُ  
لَا تَحْشَشْ مِنْ أَكْلِ  
مُنَاجِبَتِي بِالطَّعَامِ

ابن ابی حنیفه از محاسن از حضرت رسول روایت کرده که فرمود اوصیای شایسته من این است  
و القای آن به عود المسلم ولو علی خمسة امیال فان ذلك من اللین خاضع و عبا  
امت خود را و صفت میبکند که دعوت مسلم را اجابت بکند اگر چه بدریج میل راه باشد  
که این از بن است و در مکارم الاخلاق در وصیت حضرت رسول روایت کرده که فرمود  
یا علی لو اهدک الی کراع لعلک ولودعیت الی ذراع لا جبت اکر یا چه کو سفید مرا هدیه  
بیا و رند قبول کن و اگر بیا زکو کو سفید مرا دعوت نماید اجابت میبکند و در معراج الشما  
و هجر الجواهر گوید که هرگاه روز شنبی داشته باشد او را عذر فرار ندهد بلکه اگر ببیند  
که او بچیز خوردن خوشحال میشود افطار کند و ثواب آن افطار پیش از روزه خواهد بود  
و از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده اند که هر که روزه باشد و برادر دینی خود وارد  
شود و نکوید روزه ام افطار کند خدا ثواب بکمال روزه بجهت او میبویسد و اگر بداند  
که میزبان از جمله فغان با ظلم است یا غرض او از ضیافت مباهاث و خود نمائی با طعام  
و خانه و فرش و حرام باشد یا در انموضع ظرف طلا و نقره استعمال کنند  
یا غیبت مستلی شود در اکثر این صور و عده دادن حرام است و در لای الاخبار از مکارم  
نقل کرده که حضرت امیر صلوات الله علیه فرمود فی السقی عن اجابة الفاسقین الی طعامهم  
بغير خدا از اجابت طعام فاسقین فی فرمود

از جمله این که کسی را با خود نبرد

## ولد بنی من و بی عدل ز فاش

۲۳۸

از ابراهیم  
بنی

والآخر اما خورده و غضبا داخل شده چنانچه در بحار و لاالی از حضرت صادق روایت کرده که فرمود قال رسول الله صلى الله عليه واله اذا دعى احدكم الى طعام فلا يستنبحن ولده فانهم ان فعل ذلك اكل حراما ودخل غاصبا مرحوم نويسر گاهی گوید ذکر ولد کنایه از کسی است که مضیف عوت نموده باشد از خدام و اصحاب و غیرهم و از مکالم نقل کرده که حضرت رسول را فوجی از اهل مدینه بطعام دعوت کردند که از برقه انحضرت و پنج نفر از اصحاب تهنیه کرده بودند و آن بزرگوار اجابت فرمود و در آستانه راه ساد بی ایشان ملحق شد و چون بجانه منبر بان نزد بد شد نزد حضرت شخص شاس فرمود بان جماعت تل و عدل نکرد اندانجا بنشین تا با ایشان بگوئیم و از برقه تو اسپندان بنمایم

## از حبله بیو عدل یس و

بر فتح این صفت خبیره عقل خاتم و در شرع مقدس نبوی در مذمت این فعل ناشایست که محراب هر حیثیت انسان است اخبار کثیر وارد است شیخ اجل صدوق علیه الرحمه در خصال و شیخ رضی الدین حسن بن فضل طبرسی طالب مضجع در مکارم الاخلاق روایت کرده اند که حضرت رسول در وصیت خود بامیر المؤمنین فرمود یا علی ثمانیه ان اهنوا فلا یلوموا الا انفسهم هشت گن اند که اگر با ایشان مذمتی و خواهی برسد ملامت نکند مگر خود را الذاهبه مایه لم یدع الیهما و المناقر علی رب البیت و طالب الحقی من اعدائهم و طالب الفضل من اللثام و الداخل بین اشیان فی سیرالهم لم یدخله فیهم و المستحق بالسلطان و الجالس فی مجلس لیس له باهل و المعقل بالحدیث علی من لا یسمع منه کسیکه بر سفر حلال شود که او را فطسیده باشند و کسیکه طلب خیر از دشمنان خود بکنند و آنکه طلب فضل از دشمنان بکنند و آنکه خود را داخل کنند در راهی که میان دو کس باشد بی خصمت باشد و آنکه استخفاف کند بپادشاهان و صاحبان حکم و کسی که در مجلسی بنشیند که سزاواران مجلس نباشد و آنکه با شخصی سخن گوید که گوش بان ندهد و در لاالی الاخبار گوید که در

از ابراهیم  
بنی  
از ابراهیم  
بنی



# مُحَمَّدٌ شَمْرُكَ مَا خَضَرَ فَنَبَاتٌ لَهَا وَأَبُو ذَرٍّ

۲۳۹

خبر وارد شد من اكل طعاما لم يدع اليه فكاثما اكل قطعة من الثار هر كس طعامی بخورد كه بآن دعوت نكرده اند كويابد قطعه اش خورده

از جمله ما خضر را محمدر شمر كن و بمنزله چتر نيكلف نكنند

چنانچه در بحار الانوار و الاثر الى الاخبار از حضرت رسول م روايت كرده اند كه فرمود كفى بالمرء انما ان يستغل ما بقرب الى اخوانه كهاب است شخص را از حب كناه كه فليل بشمر انچه را كه پيش اخوان خود مبادورد و كفى بالقوم انما ان يستغلوا ما بقرب اليهم اخوهم و كهاب است از مردم در باب اثم اينكه فليل بشمرند انچه را كه برادران شان پيش آنها مبادورند و از صنوف روايت كرده اند كه عبدالله بن سنان بر ما وارد شد و فرمود هل عندك شئ پيش خود چتر داريم گفت اري و بگذاشتم به پسر خودم دادم كه گوشت و تخم مرغ بگيرد عبدالله گفت پسر را بگذا فرستاد خبر دادم فرمود رقه رقه عندك خل عندك پت بر كردان بر كردان پيش خود سر كه و زيب داريم گفت اري گفت بياور كه شنيدم از حضرت صادق كه فرمود هلك امرؤ اخضر لا خضر ما خضر و هلك امرؤ اخضر من اخيه ما فدا الله هلاك شد كسى كه انچه حاضر كرده خضر شمرد و هلاك شد كسى كه انچه برادر ديني حاضر نموده محمدر شمارد

محمدر شمر كن  
محمدر شمر كن  
محمدر شمر كن

سند علي بن ابي حمزة عن ابي بصير عن ابي بصير

لَا تَأْتِ مِنْ كَرَامَةٍ	وَكُفْتُ عَنْ غَرَامَةٍ
إِثَالِكِ وَالْتَفَتِلَا	وَلَا تُكِبْ تَفَتِلَا
لَا تُخَفِّرْ مَا أَخْضَرَا	وَلَا تُبْ مَا خَضَرَا
قَالَ لَهُ لِلطَّعَامِ	مِنْ شَمْرِكَ الطَّعَامِ

فَنَبَاتٌ لَهَا وَأَبُو ذَرٍّ

## لرفع رفقن مِمِّمِلن بِلان طعام

۲۴۰

تفصیل

در بخارا آنوار از حضرت امام محمد ثقی روایت کرده که سلمان ابوذر را بمنزل خود دعوت کرد و دروغیف حاضر نمود ابوذر آن دو کرده ناز را برداشت و در دست خود برداشته نگاه میکرد سلمان گفت یا اباذر چرا این دو روغیف را در دست خود برداشته نگاه میکنی گفت میترسم که در دستم بماند سلمان از این سخن سخت خشمناک شد و گفت چه قدر رجز دار که این دو روغیف را در دست خود میگردانی فوالله لقد عمل فی هذا الخبز الماء الذی تحت العرش سوکند بخدا ای بکر ز بر عرش است در این نان عمل کرده و ملائکه و ابرو و عدل عمل کرده که فطرات باران را بحال خود رسانیده و باریده اند و عملت فی الارض و الحش و الحد و البهام و النثار و الحطب و الملح و زمین و جوب و آهن و بهام و انش و بهر و نمک عمل کرده و این ناز پخته شده و آنچه شمر دم از این بیشتر است پس تو چگونه این شکر را نوازی کرد ابوذر گفت از سخن خود توبه کردم و استغفار میکنم و عذر میخواهم از تو از آنچه مکرور داشتم و فرمود که هر شب دیگر سلمان ابوذر را بضيافت طلبید و یارۀ نان خشک چندان انسان خود بد راورد و از رکوة خود که حسینی کوبند اب بران باشند نزد ابوذر گذاشت ابوذر گفت ما اطیب هذا الخبز لو کان معہ ملح چه کوار اطعمای است اگر نایم نمکی هم بود سلمان رفت رکوة خود را رهن گذاشت و نمکی گرفت و آورد ابوذر نمک بران ناخت و بخورد و میگفت الحمد لله الذی رزقنا هذه الفنا عن محمد مرخدا فی را که این فضاغت را بر ما کرامت فرمود سلمان گفت لو کانت فضاغت لم تکن رکوفی مرهونه اگر فضاغت بود کوزه من

ترجمه

بگور از جمله آنکه بعد از صرف طعام بر باد برود

قال الله تعالى فی سورة الاحزاب یا ایها الذین امنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم الی طعام غیر ناظرین اناه ولكن اذا دعیتهم فادخلوا فاذا اطعمتم فانشرؤا الیه ای ان کما اینکه ایمان آورده اند بخدا و رسول داخل مشوید بجا نهایی پیغمبر مکرانکه شما را بخور بخوردن طعام در خانه ای که انتظار نبید و فت طعام را جمعی بودند که محافظت و طعام

## نزول به شهر بغداد و این باب

۲۴۱

حضرت

در این باب از کتب معتبره نقل شده است

میکردند و چون وفات آن میرسید و اثر دود از دولت خانه بنویسند ظاهر میشد میامند  
و میشنیدند ولیکن چون خوانده شوید پس در آنجا و چون طعام خورد بد پراکنده شوید  
و مکث میکند علی بن ابرهیم فی ره در نفس خود گوید لما تزوج رسول الله زینب بنت جحش  
و کان یجئها فاولم و دعا اصحابه چون حضرت رسول زینب بنت جحش را تزویج کرد اصحاب را  
دعوت فرمود و لیمه داد و اصحاب و مسند داشتند که بعد از طعام با انحضرت صحبت میکرد و رند  
کان یجئها فاولم مع زینب و حضرت دوست میداشت که باز زینب خلوت کند پس خدایوند  
این ایه نازل فرمود و شیخ ابو علی طبرسی در مجمع البیان از ابن رزین روایت کرده که گفت  
چون پیغمبر خدا زینب بنت جحش را تزویج کرد و لیمه داد پیغمبر و سوبی و گوشت کوفته انس  
گوید ما در ام سلمه ندیدیم چنانکه از خرماء و روغن و پیاز و سبزی میکنند در ظرفی از آن  
از پیغمبر فرستاد تا مرغی رسول الله ان ادعوا اصحابه الی الطعام و حضرت مرا فرمود  
که اصحاب را بطعام دعوت کنم چون دعوت نمودم جمعی آمد و خوردند و رفتند بعد جمعی  
دیگر آمدند تا عرض کردم یا بنی الله همه را دعوت کردم و دیگر کسی نماند فرمود بطعام را  
بردارید برداشته همه رفتند و بعد از آن سه نفر بنشیند ثوبان فی البیت مکرره نفر که در خانه  
صحبت میداشتند پس حضرت برخاست و من در خدمت او که ایشان هم بروند تا آمد  
بجرحه غایب و چون بعد از نماز برکت فاذا هم جلوس مکانهم دید که نیز از سه نفر در خانه  
خود نشسته اند پس این ایه نازل شد

### و حیرتی شش گفتند این باب

مهمان که چه عزیز است همچو نفس	خکی ارد اگر ابد بیرون نرود
-------------------------------	----------------------------

### ذکر بقایای مهمان بطور اجمال

در بخارا از حضرت باقره روایت کرده که فرمود اذ ادخل احدکم علی اخیه فیرحله

## بفتراذاب مهمان

۲۳۲

تفصیل

فلینعد حبث بامر صاحب الرجل فان صاحب الرجل اعرف بعوده بیده من الداخل علیه

چنانچه علی بن حنبل میفرماید هر که در خانه میماند

و اجلس یحبب جلتک و این به ما انک

و در عراجو هر کوبد و از جمله ادب است که چون داخل خانه میزبان شد مبل بصد نکند بلکه هر جا که اتفاق افتاد بنشیند و اگر صاحب خانه چاه یا فوایدی بخواهد بنشیند و بسیار نگاه موضعی که طعام از آنجا میآورند نکند و ابتدا بازگشاید که نزدیک او نشاندند و بخواه آورد و در پرتگاه میزبان نرود و ایشانرا انتظار دهند بلکه در پیش لیجلی کنند اما نه آن قدر که محل امایشان بشود و باید در وقت کار و تهیه برایشان داخل نشود و بعد از اکل طعام زود قیام نماید و مضمون اذا طعمتم فانثروا عمل کند و مادام که نشسته فضاوت نماید چه عزت در مجالست فلتکلام و سرعت قیام است چنانچه حکما گفته اند العز في المجالسة بقله الكلام و سرعت القیام و در مکالمه سخی نگوید که اگر جوابی دهند او را بداند و بزرگ بیرون چه بزرگان گفته اند لبس الماء الوجه من و سدا و صبا و علیهم میفرماید لا تقولوا ما یسوءک جوابه و هرگز مرا و جدال با کسی که لجوج باشد در محفل نکند چه اگر بگفته لا تمنا اللجوج فی محفل و از سبب بختاد زین العابدین مرویست من لزم الصمت فاسبه العیون و حسنه فیه الظنون و اگر در مجلس کسی نقص در تعظیم و تکریم او پیش از آنکه او را شناسد نماید نباید گذشت بکند و مغرور نشود و ملامت ننماید او را چه اگر بدین گفته اند من فصرک فیل ان یعرفک فلا تلمه

کرا از هر باد چون برکی ببلرزد اگر کوهی شود گاهی سپهر مری

و از کلام بعض حکماء است پسند علی عقل الرجل بقله مقابله و علی فضله بکثره احتمال و در مجلس با درغبه ان هر کسی از غنی با فقیرا کرد و از احتیاج او را تعظیم کند و احترام او را نماید البته حق او را رعایت کند و نیز کمال التفات و مهربانی در باره او بعمل آورد

از غنی و فقیر

# از باب نهمان بطور احوال

مضمون اربع من عظمك بغير حاجة اليك

## و از حمله از باب انكه ندادن از سب و زنا

چنانچه در حضال و بخار از حضرت رسول ۴ روایت کرده اند که فرمود الصبا فیه ثلاثه  
اول يوم حق والثاني والثالث وما بعد ذلك فانها صدقة فصدق عليه حد صبا فیه روز  
است و بعد از سه روز صدق و تبرع است که نسبت باو میکند و فرمود انقدر نماز کنید نزد  
برادر مؤمن خود که او را درهم شکند که دیگر چیزی نداشته باشد که خرج شما کند

## مفضل بزرگ از باب نهمان

عده در این باب تصحیح بنت و صدق فریب است که مفضو از این اطعام نفرت پیدا و قتل  
بنت پیغمبر و دلجو برادران و شاد کردن دل مؤمنان بوده باشد و صدق را با ستم و خو  
نمائی و افتخار و سنا بر اعراض فاسد و مفاصد باطله نداشته باشد والا این اطعام از  
بر ۴ او عذاب خواهد بود چنانچه در بخار از حضرت رسول ۴ روایت کرده که فرمود من اطعم  
طعاما ربا و سمعته اطعمه الله من صدق جهم و جعل ذلك الطعام نارا في بطنه حتى  
يقضي بين الناس يوما لقمة هر که اطعام کند از بهر آنکه مردم ببیند و بشنود خداوند از  
صدق جهم که چرك و خون و آن چیزی است که از جلود اهل نارسیدان میکند او را  
میخورند و این طعام را در شکم او انشی قرار میدهند تا اهل محشر از حسرت فارغ بشوند  
و باید در دعوت اختیار کند گناهی را که نفرت و خلوص بنت افریب است چنانچه در بخار  
از حضرت رسول ۴ روایت کرده که فرمود اصف بطعامك من تحتی الله طعام خود صبا  
کن کنی را که از بر خدا او را دوست میدارم و در مکارم الاخلاق از حضرت صادق ۴  
روایت کرده که فرمود ان الله عز وجل يحب الاطعام الله و يحب اليك بطعم الطعام في  
الله و البركة في بطنه اسرع من الشفرة في سنام البعير خداوند متعال دوست دارد طعام داد

## خلوص نیت در روزه

۲۳۴

و طعام دهند را که در راه خدا باشد و برکت بخانه آن شخص میرسد و روز را از اثر شمشیر  
 نهر نیکوهای شر و مرحوم حاج ملا محمد علی نیریز الشیرازی بفسیه در بحر المحاهر گوید از جمله  
 کسانی که بدل و عطا بآن بجز و ثواب مهمما ایشان بیشتر است کسانی هستند که اظهار احتیاج خود  
 را نکنند و ببرد بر روی کار خود فرو نهند و از آریاب برو و عرف باشند و از اهل بخل و استغنا  
 بوده باشند و خواهند مردم ایشان را غنی باشند و رفتار اغنیاء نمایند و از هر بزرگوار افارب  
 و خوششان و در آثار خاوند و اتفاق با ایشان صلوة و رحمت است و ثواب از بجز خدا کس نمیداند  
 و در بعضی احادیث وارد است که صدقه کبی قبول نیست که خویش و محتاج باشد و او بد بجز  
 دهد و از فسیه روایت کرده که افضل صدقات عطا کردن بخویشی است که عداوت داشته باشد  
 بر ادی که این موجب مخالفت نفس و بخلوص نیت افرباست و از این جهت در شرع انور  
 مستحب است که هر که مهمما کند خوششان و همسایگان را فراموش نکند و سزاوار است که کفر  
 و نیکان را همان کند اگر چه مهمما اغنیاء و مطلق مردم نیز ثواب فضیلت دارد اما در دست  
 کبره ضعیفایش از اغنیاء سعی کند و با وجود عضو مجروح مردم بعضی متعجبند

هفتاد و سه  
 نیت  
 احتیاج

## از جمله اظهار اشتغال و طواف جبر

لا ربه مهمما اند که آنکه محض ورود مهمما اظهار اشتغال و مشغول بکند و بشکفته رؤی و  
 خوش کلامی با وی صحبت ندارد و از قدوم وی اظهار اشتغال و اینست مضمود معذور و از  
 مغنم بشمارد و طوریکه نکند که مهمان مهم دلگرازی وی از صحبت خود بنماید و در وقت طعام  
 خوردن سخنان نیکو با او بگوید و با کمال ملاطفت و حسن خلق رفتار بکند چنانچه در  
 لای الاخبار از حضرت امیر صلوات الله علیه نقل کرده که فرمود با کبیل و اکل بالطعام ولا  
 یخل علیه فانک لن ترزق الشان شیئا والله یجزیک من الثواب بذلك و احسن علیه خلفک  
 و ابط جلیبتک ولا تنهرن خادمک ای کبیل اطعام بکن و بخل منما که تو مردم روز  
 روز نمیدهی ولی خداوند بدین مسئله ترا اجر میدهد و بایمان خود ملاطفت و جلیب

از آنکه  
 نیت

# حَسَنُ خَلْقٍ وَمِلَّةٍ لَطِيفٌ مِّمَّنْ

خوبن میناسط نبیا و بر خادم خود بانک بر مرز

و حَبِيبٌ شَرِيفٌ أَحْمَدٌ زَاهِدٌ رَاضٍ رَاضٍ

وَبَحْصٌ خَلِيٌّ وَالمَحَلُّ جَدِيبٌ  
وَلَكِنَّمَا وَجِبَةُ الْكَرِيمِ حَصْبٌ

أَصْحَابُكَ ضَعِيفٌ مِثْلَ أَرَاكِ رَجُلٍ  
وَمَا الْخَصْبُ لِلْأَصْحَابِ أَنْ يَكْتُمُوا الْفِرْ

و باید بدکر و اروات و فوائد خود عیش مهما از منقصر و خواطرا بشا از مکرر نماید  
چهره غرض اکابر و اشراف از ضیافت و مهما بودن صحبت امانت و افران است نه اکل و شکر  
و شکر بر نبی و لذت ضایع است در طعام است نه طعام چنانچه در بحار از حضرت امیر  
صلوات الله علیه روایت کرده که فرمود فَوَيْلٌ لِلْأَخْبَثِ الطَّعَامِ وَفَوَيْلٌ لِلْأَرْوَاحِ الْأَطْعَامِ  
و چون شخص کرم بطبع نفس و استغناء طبع طعام بنماید فلذا اطعام وی بدتر مهما  
عزیز دواء و بنشیند چنانچه ابوالعباس شیخ در طب النبی روایت کرده که طعام الجواد  
دواء و طعام البخیل داء و مرد سخی از طعام مردم میخورد تا از آن او نیز بخورد چنانچه در  
بخار از عبود الاخبار از حضرت زینا روایت کرده که فرمود النبی باکل من طعام النبی  
لبا کلو من طعامه و البخیل لا باکل من طعام الناس لئلا باکلوا من طعامه

و عَلِيٌّ حَامِلٌ خَيْرٌ مِّنْ رَّاهِبٍ مِّنْ كَوْنِهِ

خَيْرٌ مِنَ الضَّيَافَةِ  
وَلَا تُكْنِ عَشَا  
وَلَا تُكْدِ وَرْدَهُمْ  
بِالْسَّيْطِ فِي حُضُورِهِمْ  
فِي الْفَقْلِ وَالْكَلَامِ  
فَعْدُ الْكَرِيمِ الْحَزَلِ

فَالْبَشَرُ وَاللِّطَافَةُ  
وَأَظْهَرَ الْأَنَاسِ  
لَا تُشْكُ دَهْرًا عِنْدَهُمْ  
أَحْرُسٌ عَلَى سُرُورِهِمْ  
وَأَعْلَمُ عَنِ الْحَذَامِ  
أَسْمُهُ فِي الْأَكْلِ

هفتاد و چهارم

عالم و متفکر  
و خجسته

# عَدَمَ تَكْلِيفٍ وَإِنْ بَلَغَ أَحَدُهُمُ

۲۴۶

وَلَا تَكُنْ حَنِئًا  
مِنْ شَيْءٍ الْحَرَامِ

وَأَطِلْ الْحَدِيثَ  
فَاللَّبَثُ بِالْقَطْمَاءِ

## از حُبِّ کلامِ نکلف و اینست اما حذر

در بار زدهم بحار از عبود الاخبار روایت کرده که شخصی حضرت امیر مصلوات الله علیه را میخواست دعوت کند حضرت فرمود فلما حبسك على ان تضمن لي ثلاث خصال من هم اجابت بكم بضمائني شرط عرض كرد چه چیز است یا امیر المؤمنین فرمود لا تدخل على شيئا من خارج ولا تدخل عني شيئا في البيت ولا تخف بالعبال از خارج چیزی بر تو نرساند و در خانه داری اگر از ما مضایقه نداری و بر اهل بیت خود اجحاف ننمائی عرض کرد چنین باشد پس حضرت تشریف آورد و در خبر دیگر از خارج عورت روایت کرده که گفت انما في امير المؤمنين عليه السلام فقلت له يا امير المؤمنين ادخل فنتي روایت حضرت امیر المؤمنین آمد در آنجا عرض کردم یا امیر المؤمنین بخانه تشریف بیاوید فرمود علی شرط ان لا تدخل عني شيئا ثماني بيتك ولا تنكلف شيئا ثماني و آو بابتك بشرطه انما في در خانه داری اگر از ما مضایقه نداری و از بیرون در چیزی بر بیرون و از سر ترا حضرت صفا روایت کرده که فرمود ان من الحثمة عند الاخ اذا اكل على خوان عند اخيه ان يرفع يده قبل يده چون با کسی در مانند نشینی از حثمت و غرت است که قبل از او از طعام دست بردارد و فرمود لا تغفل لا حبك اذا دخل عليك اكلت اليوم شيئا چون برادر دینی بر تو وارد شد پس سر که چیزی خورده و لکن فربا لبه ما عندك فان الجواد كل الجواد من بذل ما عنده و له انما ذار به بیاورد که جواد و تمام جواد کسی است که آنچه دارد بذل کند

## امثل رهمان هو عو كيدن رائی الارضك

در بحار از حضرت صافی روایت کرده که فرمود اذا اناك اخوك فانه بما عندك و اذا دعوت



## نوع پذیرائی در مهمانی و عود

۲۴۷

فکلف له چون برادر دینی برآورد شد آنچه داری بیاورد و چون دعوت کرد پذیرائی کن و آرد

و هم برضمین را از عید خیار مرجمه بنظوم درکاشند

اِذَا صَدَّقَ طَرَفًا وَلَا تَرَمُّ نَكَلًا وَأَنْ دَعَوْتَ فَاحْضِلْ	مِنْ غَيْرِ وَعِدَ سَفَا خَبَرَ الطَّعَامِ مَا كَفَا وَلَا تَكُنْ كَنْ تَحِلْ	فَقَدْ مَنَّا حَضَرَ وَأَعْلَمَ بَأْرَ الْأَلْفَةِ وَقُمْ بَحْجَى الصَّبَفِ	فَلَيْسَ فِي الْبَرْخِ مُسْفَطَةٌ لِلْكَافَةِ فِي شَوْهٍ وَصَبَفِ
---	---	---	---

و نقل از حکایات ساینه مناجات از لطافت نیست

در لالی از بجا رفتن کرده که روزی هدی بخدمت سلیمان عرض کرد اربدان تکنون فضا  
معوام بر من مهمانی فرمود انا و احد من شما گفت لا بد است و اهل عنکوک جزیره  
کذا و بوم کذا نه بلکه نور تمام لشکر بود در فلان جزیره و فلان روز من مهمانی هستند پس  
حضرت سلیمان در بوم موعود با تمام جنود بدان جزیره حاضر شدند و چون هبت فضا تشکيل  
بافت قطار الهد هد فاصطاد جراده و خفها و ری بها فی البحر هد هد در این ضیافت  
همچ خود را بنکلف نینداخت بهوا طهران کرده ملخی را صید نموده و بکشت و بدریا بپنداخت  
و گفت کلو یا نبی الله من فانه اللحم ناله المرق یا نبی الله مبل فبر ما شیدا اگر گوشت نیست  
شور یا هست فضیحه سلیمان و جنوده من ذلك حولا کاملا حضرت سلیمان و لشکرا و  
یک سال تمام از این کلام خندیدند

از جمله آنکه خدایا بهم را رجوع نکند

چنانچه در لالی گوید و منها ان لا یستخذه بل بمنع اذا اراد از جمله ادا بخد می بهمها  
رجوع نکند بلکه اگر اراده کند منع نماید و آرد و در خبر وارد است که من الحق الخلد  
الضیف و زیات شده که مهمانی حضرت رضا وارد شد و شب رخصت حضرت مشغول

## خدمت رجوع نکردن بهمان

۲۴۸

نهی می کند

بود که چراغ منبر شد دست را زد که مضیاع را اصلاح بنماید نوبت به ابو الحسن علی (علیه السلام) آمد مادر بنی فاضل حضرت بانگ برآورد و نکذاشت و خود اصلاح کرد فرمود انا غول لا نخد اضیافا ما فوی هشیم که خدش بهمان رجوع نمیکنیم و ابن ابی یعفور گوید منما در خدمت صادق (علیه السلام) دیدم که روزی بر ۴ کاری را بر ۴ خواست حضرت او را نمی فرمود و خود از بر ۴ انتخاب میام نمود و فرمود بنی رسول الله از خدمت الضیف پیغمبر از خدمت نمودن منما نمی فرمود

### از انچه جمله طعام جید و کثیر می گویند

چنانچه در لالی گوید و منها اجاده الطعام و اکثاره للضيف مع الا مکان از ادب ضیافا آنکه میزان طعام جید و کثیر از بر ۴ منما در صورت مکان ترتیب هد و از کافه از ابی حمزه نقل کرده که گوید ما جماعی خدمت حضرت صادق (علیه السلام) بودیم فدعا بطعام ما لنا عهد بمثلہ لذات و طبایعای آوردند که مانند آن در لذت و طبیب ندید بودیم و اینها بنظر منظره و جوهنا من صفات و حسنه و خوما آوردند که از صفات و حسن آن ما بر ۴ یکدیگر نگرینیم و ابو خالد گوید بخد مت حضرت باقر (علیه السلام) وارد شد از نجای طعام خواست فاکلت مع طعاما ما اكلت طعاما فط انطف منه ولا اطلب طعامی آوردند که هرگز نطعم و پاکیزه تر از آن نخورد بود و ايضا از کافه از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود لبس الطعام سرف در طعام اسراف نیست و شیخ رضی الدین حسن بن فضل طبرسی در معارج الاخلاق از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود لو ان رجلا انفق علی طعام الف درهم و اكل منه مؤمن واحد لم یعد سرفا اگر کسی هزار درهم بطعامی مصرف کند و يك نفر مؤمن از آن بخورد اسراف نخواهد بود و مراد از این دو خبر شریف اسراف بودن در ضیافت و اطعام مؤمنین است نه مطلقا و مقصود اجاده و اکثارا است نه تضییع مال و نیز بر

نهی می کند

### میر جملہ طعام از وی حاضر کنند

## تَجْمِيلُ عَدْلٍ وَعَدْلٍ غَائِبٍ بِمَحْمِلِ حُلِّ

۲۳۹

تَجْمِيلُ عَدْلٍ وَعَدْلٍ غَائِبٍ بِمَحْمِلِ حُلِّ

در لالی کو بد از جمله اکرام ضیف تجمیل طعام است چنانچه حضرت ابراهیم خلیل علیهم السلام  
 آوردن فوله نقاشی غالبان جاء بجل جند و در معراج السعاده و بحر الجواهر گویند در  
 حدیث است که شتاب رهبر کاری از شیطان است مگر در پنج چیز که شتاب را خاطر بفرماید  
 پیغمبران است طعام آوردن از برادران و برداشتن مین و شوهر دادن دختر بکر و آدا  
 نمودن فرض و توبه از گناه

### وَصِيْبَةُ عَلِيٍّ خَامِرُ حُرِّ رَأْسِهِ كَوَيْدٍ

وَقَدِمَ الْخَوَاشَا وَكَرِيمَ الْأَخْوَانَا وَتَذَرُوا فِيمَا رَحِمَ أَكْظَمُ مَا بَصِيْبَةُ الْحَدِيدِ  
 سَائِدَةٌ مُنْتَظَرٌ بِأَكْلِهِمَا مَنْ يَحْضُرُ

### از انجمله و فرستادن مملکت محمیل حلل غایت نکند

شیخ ابو محمد حسن بن ابی الحسن دلی ره در ارشاد القلوب گوید از بعضی اشیاء لا یستغنی  
 للرجل ان یألف منها چهار چیز است که سزاوار نیست شخص از آنها استنکاف کند فلما  
 الرجل فی مجلسه لا یبهره و اجلاس منبه و خدمه الرجل لضیفه از جا برخاستن از برادر  
 و نشاندن او در مجلس خود و خدمت کردن از برادران و معلم و سؤال کردن از آنچه نمیدانند  
 و کانوا علیهم السلام بخد موم الضیف فاذا اراد الرجل لم یعینوه علی رحله کراهه و یزید  
 و معصومین علیهم السلام بهمان خدمت میکردند و چون اراده رحلت نمود بجل رحل اعان  
 نمیکردند بواسطه کراهت سخط او و در بخار از امانی روایت کرده که فوجی از جهنم  
 در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودند فلما اراد الرحلة زودهم و وصلهم و اعطاهم  
 ثم قال لعلنا نه فتوا لا نعینهم و چون رفت رحیل کرد بد خدمت زاد و نوشه و صلوات  
 بر او ایشان عجب نمود و بغلامان خود فرمود و در شوی و بجل رحل اغانت میکنند چون  
 هنگام رحلت آمدند که وداع کنند عرض کردند یا بن رسول الله فقد اضفت فاحسنت

تَجْمِيلُ عَدْلٍ وَعَدْلٍ غَائِبٍ بِمَحْمِلِ حُلِّ

## نقد مهر فاکه و تجبل سراج

الضیافه واعطيت فاخرت العطيه منا را باحسن وجه مهنا کردی و باکل طور عطیه دادی سیچ بود که غلامان را از اعانت رحل منع نمودی فرمود انا اهل بیت لا نعین اضیافنا علی الرحله من عندنا اهل بیتهم که مهنا خود را بجل رحل اعانت نمیکند

### از جمله نقد مهر فاکه

شیخ بهائی علیه الرحمه در کتابا ربیعین گوید و از جمله امور که کرامی داشتن مهنا در ضمن آن متحقق است حاضر ساختن میوه است نزد او قبل از اطعام بواسطه آنکه ببط موافق تراست و از ضرورت و در چنانکه گفته اند حضرت عتبه بواسطه تنبیه باین معنی در کلام مجید فاکه را بر طعام مقدم آورده است و فاکه مهنا بخیر و لحم طری مهنا بشهون

### عبد خلد مرخوم در اسجون فی الاغنیاء گوید

مِنْ طَرُونِ الْفَنَكِ  
فَاللُّطْفُ لَا يَسْتَفِيعُ

وَأَسْأَلُهُ عَمَّا بَشَنِي  
وَأَبِ بِنَا بَقْتَرِ

### من جمله تجبل سراج

شیخ صدوق رضوان الله علیه در خصال از حضرت باقر روایت کرده که فرمود لکن ثمره و ثمره المعروف الی سراج از بر ۴ هر چیز ثمره هست و ثمره احسان زود چراغ روشن کردن است در لای از سبع الاثرار روایت کرده که مرد بیکار و ثعلبی نزد کسی طولانی نشست و چون شب شد و خانه تاریک گردید صاحب خانه چراغی نیاورد مرد گفت چراغ بیاورند صاحب خانه گفت خداوند در کلام شریف فرمود وَاِذَا ظَلَمَ عَلَيْهِمْ فَاَمَّا مَرْدٌ بِرِخْوَانٍ رَفِيعٍ

### از جمله شایع نادری

۲۵۰

نقد مهر فاکه

نقد مهر فاکه

تجبل

## مُشَابَهَاتُ دَرْخَانِه

در بحار از عبود الاخبار از حضرت رسول روایت کرده که فرمود من حق الضیفه  
ان تمشي معه فتخرج من حرملك الى الباب از حق مهمان است مشایعت و همراهی  
نمودن با او هنگام رفتن تا در خانه

چنانکه علی بن ابی طالب گفت:

وَسَبَّحُ الْأَضْيَافَ ۖ اِزْطَلَبُوا الضَّرَافَ

ای مسلمانان اهل کوفه هیچ یک از این آداب میزیبایی را در حق مهمانان بر خود نمی  
و ملحوظ نداشتند و حال آنکه باضراف تمام دعوت کرده بودند باز تفصیله که در فیهند  
چهارم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و اهبت مهمان موعود معلوم کنم بدرگه  
خود هم وارد میبوی باز با اهل کوفه مهمان بود چنانچه در این باب حدیث مخصوصی نیز ما  
است در بحار از مرثیه و از فضل نام شخصی روایت کرده که گوید از حضرت ابو جعفر  
محمد بن علی علیه السلام شنیدم که از پدر بزرگوارش از حضرت رسول روایت کرده که فرمود  
اذا دخل رجل بیده فهو ضیف علی من بهما من اهل دینه حتی یرحل عنهم جوز کیم بیلد  
و ارد شد با اهل دین خود در اینجا مهمان است مادامیکه در اینجا هست ولا یبغی للضيف  
ان یصو الا باذنهم و سزاوار نیست بمهمان که روزی بکشد مکر یا دن ایشان تا فاسد  
نشود آنچه که از بر او گهیه کرده اند و سزاوار نیست با ایشان که روزی بکشد مکر یا دن  
مهمان تا از ایشان احتشام نکند و بعد نوزده بعد گفت کجا منزل کرده نشان دادم فلما کان  
من العدا اذا هو قد بکر علی و معه خادم لعلی راسه خوان علیها من ضر و یلطعام روز  
دیگر با مدد بمنزل آمد و در سرخار مش مانند مشمل با انواع طعام بود گفت ما هذا رحلک  
الله این چه چیز است خدا ترا رحمت کند گفت سبحان الله الی و لک الحدیث بالامس  
عن ابی جعفر علیه السلام ثم انصرف من دبر و حدیث از حضرت باقر علیه السلام نقل نکرد  
یعنی نود و این بلد مهمان را بعد رفت فی الواقع جای شکست و محل تعجب عمل اهل کوفه

# اشجار البحر العلوی و جود خرابی

بود ۱۵۲

هفتاد و نه

در این کتاب از خواص و اعیان و اشیای که در این عالم است و در این کتاب از خواص و اعیان و اشیای که در این عالم است

که بنا کبد اکبد و اصرار ببلغ از فرزند پیغمبر و عده گرفتند و بدل یکی از ادب منبرانی را در حق او مرغی نداشتند مگر مسئله مشایعت که بعد از حرکت از محل ضیافت که از طرف بود سر پر خون او را نا شام خراب مشایعت نمودند و با اهل بیت آن مظلوم در منازل شام همراهی کردند

نمهد چه هرگز که عراض اهل کوفه و نک عهده و فتح  
بحر العلوی و بدین چو سید طباطبائی رحمه الله

فَدَّ بَا بَعُوا السَّبْطَ طَوْعًا مِنْهُمْ وَ رَضُوا أَقْبَلُ فَإِنَّا جَمِيعًا شَبْعُهُ نَبْعُ أَقْبَلُ وَ عَجَلُ فِدَا خَضِرَ الْجَنَابِ فِدَا لَا رَأَى لِلنَّاسِ إِلَّا مِنْكَ فَائْتِ لَا فَأَمُّوهُ إِذَا لَمْ يَأْتِيهِمْ فَنَافِي فَوَمَا يَقُولُونَ لَكِنْ لَا فَيَسْأَلُ لَهُمْ فَعَادَ نَصْرُهُمْ خَذَلَا وَ خَذَلَهُمْ بَا وَ بَلَّغَهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ كَرَّمَ ذِكْرَهُ	وَسَبَّوْا صُحُفًا بِالْبَصْرِ نَبْدُ رُوَا وَكُلُّنَا نَاصِرٌ وَالْكَفُّ مُنْصِرٌ زَهَتْ بَصَرُهَا الْأَزْهَارُ وَالْقَمَرُ نَحْسُ احْتِلَافًا فَبَيْتِكَ الْأَمْرُ مُنْصِرٌ فَوَمَا لِي بَعْدَهُمْ بِاللَّيْلِ فَدَحْفَرُوا وَرَأَاهُمْ مِنْ قَدِيمِ الدَّهْرِ مُنْصِرٌ مَثَلًا لَهُ يَسُوفُ لِلْعَدُوِّ أَدْحَرُوا وَلَدَالَهُ وَ كَرَّمَ بَابَ لَهُ أَسِيرُوا
---	--

## جود خرابی اهل کوفه و جود خرابی

نامه بنوشند ناد در کوفه همانا کنند نامه بنوشند بران که بر رندش نما نامه بنوشند تا سا بند بر بر مقلد نامه بنوشند کاند به راه او جان سپردند	با بر او بندند با منع از ناشر کنند با صلوه جمعه جمع ایند و غیر ناشر کنند با بنوک بی سر چو شاه نا ناشر کنند با بنوک جان سپردن سنجبار ناشر کنند
--	--

# سَوَکَنْدُ خُرَاسَانَ کُوفَرِ دُرُوحِ احْسَنِ

۲۵۳

بامنا افساب کمره نایش کنند  
با که دَسَل و جَد از حیم بچاکش

نامه بنوشند نادر بنا بر سر کبریا  
نامه بنوشند نادر بر بعلش ارند

## اجمال مکان اهل کوفه و اهل کوفه

کمال الدین ملا حسین واعظ کاشفی که بنا به تحقیق عالم خبر میرزا عبداللہ اصغری در ریاض  
العلماء و میرزا محمد باقر خوانساری در روضات الجنات از کلمین علماء امامیه و دارای اکثر  
علوم بود در روضه الشہداء که نخستین کتاب است بطریق رسیده و مقل حسین و در روضه  
سبع و اربعین و ثمانه تالیف شد و بدین سبب اکثرین موسوم بر روضه خوان کشته و علما  
و ارباب معاند مثل صاحب منتخب و ناسخ و ریاض الشہداء و ریاض الاحزان و مقام و غیرهم  
از حق نقل کرده اند گوید چون خبر رفتن حسین بن علی و ابن زبیر به یزید رسید و یزید را  
به فتنه فتنه در کوفه نشان از امارت مدینه عزل کرد و ابن الاشدن را و الی ساخت اما  
و الی مکه مسجدین غاص بود و مؤذنه حسین بر پنج رفت بانکه نماز در غایت بیکد میگفت  
و قومی عظیم ناوی نماز میکردند مسجد بنو مسند که ناگاه در موسم حج که مردم از اطراف  
و جویب جمع شوند بهوادری حسین و او را هلاک کنند بکربلا و بعد از رفتن یزید بکوفه  
نوشت و از آمدن حسین بمکه و میل مردم بوی در اینجا یاد کرد اما چون اهل کوفه شنیدند  
که خاک شام وفات کرده و حسین بن علی از بیعت یزید امتناع نموده و چون اقامتی در  
مدینه منتظر بوده بمکه مبارک رفته و اینجا مقیم شد هواداران امیر المؤمنین علی در خانه  
سلمان بن صرد خراعی جمع شدند و سلمان گفت ای یاران یزید حسین را بر بیعت خود  
مجبورند و او با کرمه و بض و ریث از وطن خود جلالت بمکه رفته است و شما شیعه و مشیقه  
پدر او هستید بیا شد و بر پا کرد و دهد تا حق را در هر کس خود قرار دهد پس صفاد فقر  
از اشراف کوفه چون رستب فراموش و فاعنه بن شداد و حبیب بن مظاهر و محمد کثیر و ویراء  
عازب و محمد اشعث و عبدلله عقیف و مختار بن ابی عبیده و عمر سعد و امثال ایشان بر دست

شماره  
کتاب  
تاریخ

## اَجمال عَرایض اهل کوفه

۲۵۴

تفصیل  
در  
اَجمال  
عَرایض  
اهل  
کوفه

فاخی شریح سوکند خوردند که در هوا دار ال علی نفصیر تقابند و حسین را با ما  
بر داشت مال و جان فد کنند پس نامه نوشتند از روز بنابر منک مضمون انکه فلان و فلان  
نحبت و سلام بگایب میزناسند و میگویند که پیر دشمن پدرت میخواهد که بی مشاورت  
اهل ملت منصفه امر حکومت کرد و ما که دوستان و شجره پدر تو ایم با ما ملت و خلافت  
وی را ضعیفیم و داعیه آن داریم که در کتاب تو با دشمنان معاند کنیم و انفس و اموال خود  
را و فایده ذاتی بد تو کرد اینم پس بوجه اقبال مؤخره ما شو که تو امام سدید و سید مطاع  
و خلیفه واجب الاتباعی و خالا پیشوا و خاک ما نعمان بشیر مرگ ضعیف و حقیر است بر تو  
از اهل کوفه مجلس و میرود و نه کمی سخن او میشود و منها در فیض ما را نشنیده و غیر از عید  
و جمعه در راه منزل او بسته است اگر شما شریف قدم از راهی بفرماید ما نعمان را از کوفه  
بیرون کرده بالشکری ما خیر رو بشام میاریم پس نامه را بعد از الله بن سلع همگذاشت و عند  
الله بن سمع بکره داد بعد از حضرت فرستادند چون حسین نامه را ملاحظه فرمود بار خوار  
از لا و نعم هیچ نکفت و جواب نامه بن نوشت و بنا بر انکه رسولان ناخوار کردند اشراف رؤساء  
کوفه بشیر بن سهر صیدا و عبدالرحمن بن ارحی را انقاد داشتند و مصحوبان ایشان فرستاده  
مکوب بود و نور لائمه خوار زی آورده که اهل کوفه صد و بیست نامه همین فرستادند  
و هیچ کدام را جواب نوشت کوفیان دیگر باره هائے بن هائے سبجی و سعید بن عبدالله خشمی  
را با مکاتیب بسیار بمکه روان کردند و بعد از توحیر ابن جماعت شیب بن ربیع و عمرو بن  
فلس و عمرو بن الحجاج و جمعی دیگر که در کوفه اخبار را افکار تمام داشتند با اتفاق نامه نوشتند  
در صحبت سعد بن عبدالله الثقفی بجانب مکه فرستادند و این طایفه از پی بکر بن بقیل عسبه  
علیه و لایب پناهی مرا فرار گشته مکوبان را انسلم نمودند و مضامین همه مکاتیب فریب مضمون  
مکوب همین بود اما چون ارسال رسل و رسائل کوفیان بعد از اطرار رسید حسین در  
جواب ایشان نوشت که مکوبات شما رسید و بر مضمون آنها که مشتمل بر اظهار محبت و منصوص  
بر انار مودت بود نسبت بن اطلاع افکار و غایت شبان شما که بقدم من دارید معلوم



نام حضرت بنیسیه ابن جبریل

کشت بداند که من در اسغاف مطلوب و انجاح مقصود شما احوال و ناخبر جا بر نخواهم داشت  
و حالا برادر و پسر عم خود مسلم بن عقیل را بان صوب فرستادم تا کفایت خال و صدق مقام  
شما را معلوم کند اگر بر سر حرف سابق باشد یا او بیعت نکند و او مرا از بیعت شما اعلام دهد  
تا بروم منوچهر آن جانب شوم و بر شما باد که مسلم را باز بدهد و جانب در افر و مکن در بد که  
امای که بکجا بد عمل نماید و عالم و عادل باشد یا خاکی که مصدر ظلم و فساد بود و زیارت

نامہ خیر بن بسلام بن برہ در خرا و شہاد فیل اے

ابضاد در روضه الشهداء کوید نور لائمه آورده که انام حسین از کربلا رفته نوشت بلباس  
بن صرد خراعی که نو نامه نوشتی و مرا استدعا آمدن کردی و من اینک آمده ام اگر مرا با تو  
کنی و عهد خود را بوفارضا خود فاعل مروت بجا آورده باشی و اگر بیوفای کنی این صوفی  
از اهل کوفه غریب نبست که باید هر و برادر و پسر عم همین طور کردند حالا لنگر خالف سر راه  
بر من گرفته اند اگر با من کشیدند بگو الا من بن برضه خدا داده و بر مرصد الرضا بالقضاء  
الله الاعظم بقدم اطاعتا بناده ام در زمان ما حکم رضا دادند و بس و نامه را  
بفلس اعرای داد و فلس رو بکوفه نهاد و ما موران طرف او را گرفتند پیش پسر زیاد برین چون  
چشم بر پسر زیاد افتاد نامه را از بغل بیرون کرد و بدید عبد الله گفت این چه مکتوب بود  
که بدید میگفت نامه بود که من فاصدا بودم گفت از کجا آورده بودی گفت از پیش حسین علیه  
گفت چرا بدید میگفت تا تو بخوانی که اسرار محبتان بر دشمنان فاش کردن شرط و فایده پسر زیاد  
گفت ترا از دو کار یکی باید کرد تا از جنک من و هائے با به با اسامی ان کسان که نامه بدید  
آورده بودی با من بگو به با بر منبر رفته حسین و برادر و پسران را سزاگویی و مرا و پسر زیاد  
سناش کنی فلن گفت اظهار اسامی ممکن نبست و لای این کار دیگر بگویم نوم را در مسجد جامع  
حاضر کن و مرا بر منبر بفرست تا آنچه دانم بگویم پس منادی کردند ما مردم مسجد جامع حاضر  
شدند و منبر در مسجد نهادند و فلس بیا لای بر آمدند خدا ترا بصفت سزا سناش کرد و

## شهادت قبل اعراب فاضله

۲۵۶

هفتاد و پنج

بر حضرت رسالت درود فرستاد و از ابتلائی حق سبحانه و ربیباً و اولیاً را حیدر چند  
فرخواند پس گفت ای قوم بدانید که من رسول حسینم و مرا فرستاده نابزرگ حمایت کنید  
که شما از بزدل سزاوارتر است بخلافت زیرا که فرزند رسول خدا است پس بیارند و باری بخ  
کنند که در کربلا باندک مرگ چند فرو داده و لشکر مخالف بسیار است خوشحال صاحب  
سعادت که از هجوم بلا اندیشه ناکرده و بکربلا آرند پس در اینست و مدت بزدل و این زیبا  
آغاز که خروش از اهل کوفه بر آمد و خبر به پسر پادرسید کمی فرستاد تا او را از منبر زبر  
آورند بیا لای کوشک بردند و شربت شهادت چشانیدند و چون خبر قبل وی رسید  
رسید بسیار بگریست و او را دعا می فرمود

عولف کوید اجمال احوال سلیمان بن صرد و مستحب رفاعه را در مجلد اول و فایع  
الاثام در وفقه دوم و در سیم شعبان ذکر کرده ام فاطلب من هناك

نقص علی ایضاً اهل کوفه و فاضله که حیوان کلام علی اعلام

ایضا  
کوفه  
فاضله  
کلام علی

۱۷

ادب فاضل مرحوم حاج فرهاد میرزا در مقام زخار گوید در انوقت که جگر کوشه  
حضرت مصطفی امام حسن مجتبی بر باض رضوان خرامید شعبان کوفه حضرت امام  
حسین نامه فرستادند مشعر بر آنکه معویه را خلع و با انحضرت بیعت نمایند امام فرمود  
که ما را با معویه عهد و بیعتی است که تا هنگام ان بسر زود شکستن روا نباشد و چون  
او را اجل فرا رسد در کار نکر بسته شود در بر سال یعنی سنه شصتین هجرت که معویه هلاکت  
یافت کوفیان امتناع حضرت سید الشهداء و حرکت انحضرت بجانب مکه و فرار عبداللہ بن  
الزبیر بشبندند شعبان در خانه سلیمان بن صرد خراعی جمع آمده در هلاک معویه و  
ثعلب بزدل و اسبیلای و میخها کفشد و شکو و پیاس باقر عرق بکذا شدند پس سلیمان بن  
صرد گفت ان معویه هلاک و انحسبنا قد نقض علی القوم بیدعنه و قد خرج الی مکه و انتم شعبه  
و شعبه امیر نان کنتم لعلون انکرنا صروه و مجاهد و اعدوه فاکبوا الیه و انخضم الفیل

## تفصیل عرایض اهل کوفه

۲۵۷

تفصیل عرایض اهل کوفه

تفصیل عرایض اهل کوفه

الو من فلا نفروا الرجل في نفسه معاوية بن ابي سفيان بدار حبان شاف و حضرت  
 خامس ال عباد در حرم خدا اقامت فرمود اگر در خوشن با هم و حضرت امام هم ببند  
 نایاد نعمان بشرایط جهاد اقدام نمائید در طلب و نامه نویسند و اگر سستی و نوائی  
 و جبن دامن گیر شود بدار حباب ترك غذارا ولی ترك کنند بلکه مراسم بخاهد مبذول  
 داریم و از قدام جان خویش مضایقت نکنیم پس نامه بدین مضمون نوشته با عبد الله بن مسعود  
 همزانی و عبد الله بن وال فرستاد و انها را بفرست سراسرا و کردند بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحسن بن علی مرتضی بن علی بن ابی طالب و رفاعه بن شداد و حبیب بن مظاهر  
 و شعبه بن المؤمنین و المسلمین من اهل الكوفة سلام عليك فانا نحمد الله الذي  
 لا اله الا هو اما بعد فالحمد لله الذي قسم عدوك الجبارا لصيدا الذي انزل على هذه  
 الامم فابترها امرها و غصبتها فبها وناظر عليها بغير رضى منها ثم قتل خبارها و اسبغ  
 سراسرها و جعل مال الله دولة بين جباريها و اغنياؤها فبعد له كما بعدت ثمود انه ليس  
 علينا امام فاقبل لعلى الله ان يجمعنا معك على الحق الخ سراسر خدایا که معاویه بمرد و  
 و ارکان سلطنت ان ستمکار مخالف حق فرو شکست و او خود ان کس بود که بر این مبدون  
 حق برتر جست و امان بظلم و جور بگرفت و غنا نام مسلمانان غصب کرد و بغير رضای انها  
 امارت یافت بیکان بکشت و بریدان انها نموده نگاهدار کرد خواسته ابرو بنا واجب  
 بنوا نکران و ظالمان بقتل و نیز مکشوف نادر امانی و پیشوائی نداریم و نعمان بن  
 بشیر و دارا ال اماره نشسته در جمعه و نماز جماعت و عبد با او حاضر شویم و کو حضرت ترا  
 بد منصوب نموده اند و شریف مردم از زبانه شود لغا ترا اخراج کرده بشام باز فرستیم  
 فرستادگان روز دهم رمضان المبارک در مکه معظمه بخد مت بر رسیدند و نامه بر شما  
 دند و پس از دور روز بگرفت بن شهر الصیدا و عبد الرحمن عبد الله ارجی و عبد  
 الله بن عماره التلوین را با یکصد و پنجاه صحیفه که از یک مرد و دو مرد و چهار مرد بود  
 روانه ساختند و پیوسته اشرف کوفه و سابل تدبیر مضمون شرح کرده اند از ان جمله یکی

# مَذَرَجَاتُكَ ابْنُ اَهْلِكُ كُوفَةُ

۲۵۸

غنی

کوفه

ابن بود بسم الله الرحمن الرحيم الحسن بن علی من شعبه من المؤمنين والمسلمين اما بعد  
 فجهلا فاق الناس بنظره ذلك لا راي لهم في غيرك فالجمل الجمل ثم الجمل العجل ابن نامر  
 حسين بن علي عليه السلام راسه بي زود بن طرف بكتاب كه شيعه منظره  
 مبار كند و دكره جزو نوحوا هند باز در طی مكنوب بكر در فله اورده نذ اتا فذ حبسنا  
 انفسنا عليك ولنا محض الصلوة مع الولا فادم علينا فنحن في ما نذ الف ففدنا ففنا  
 الجور وعمل ففنا بغير كتاب الله وسنة نبه ورجوا ان يجمعنا الله بك على الحق وسيفي عنا  
 بك الظلم فانت احق بهذا الامر من يزيد وابيه لك غضب لامة ففنا وشرب الجور ولعب  
 بالفرود والطنا ببر وندلا عيا لدين ما جانهاي خویش را بر ۴ نثار نو باز داشتم و باز  
 كوفه نماز حاضر شو بر خالنا بكتاب كه باز ترا بكند هزارين امانه اند جور و ظلم در ميا  
 ما فاش شده احكام بر خلاف كتاب خدا و سنت رسول است امانه مبد و اتق است كه با وجود  
 شريف اجماع ما بر حق باشد و ظلم و ستم از بيان برخيز چه نكند امر امانت ترا سزا است  
 معونه و يزيد كه غيبت مسيلا انرا بظلم مبكره و پوسنه خرمي مجور و طنبور مبنواز و با  
 بور نيگان باز مي كند دين خدا را بنا زبحه كرده است رسا بل كوفيان با سنده قدس  
 الجنا ب موثر شد چنانچه دوازده هزار عرصه آمد كه از انجمله ششصد عرصه در بك  
 روز عزم و وصول بافت انحضرت جوابه منبر مود و ثاني مبنود اخير مكنوب ز شبت بن  
 و حجار بن ايجر و بن بدین الحارث و بن بدین روم و عروه بن فليس و عمرو بن الحجاج  
 الرسيك و محمد بن عمر التميمي بود كه با هائ بن هائ السبي و سعبد بن عبد الله الحنفه بفرشتا  
 اما بعد ففد انحضرت الجنا ب و انبث الثمار و اعشب الارض فاذا شئت فادم على جد  
 لك مجتهد و التلام عليك صراها سبز شد و موهها بر سيد اكون نوحه فرما كه لك كريان  
 نصرت ترا مستعند على الجملة انحضرت هائ و عبد الله را نوحه است و از اسامى ضاحا مكاتب  
 و خالك كوفيان استكشاف فرمود انحضرت مكه و مشعر الحرام مبان ركن و مقام و كعبه  
 نماز كذا شن از خدا و ند طلب خير نمود مسئول كوفيان را بشارت قبول داده ملتصق انها را

## رسیدیم و از ده هزار عرصه

۲۵۹

هفتاد و نه هزار و هشتاد و نه  
 هزار و هشتاد و نه  
 هزار و هشتاد و نه  
 هزار و هشتاد و نه

با سغاف مبذول داشت و مسلم بن عقیل را بر احوال اطلاع بخشید و جواب باها را  
 و عبد الله بن عباس را به اسم الله الرحمن الرحیم من الحسن بن علی الی الملاء من المؤمنین و  
 المسلمین اما بعد فانها بنا و سعیدا قدم ما علی بکبک و کانا اخر من قدم علی من رسلکم  
 و قدم من کل الذی فضضتم و ذکرتم و ماله جلک و ان لیس علینا امام فاضل لعل الله ان  
 یجمعنا بک علی الحق و الهدی و ابی باعث البکراخی و ابن عمی و ثقی من اهل بیی مسلم بن عقیل  
 فان کتب الی انما قد اجتمع رای ملاءکم و ذوی الحجی و الفضل منکم علی مثل ما قدمتم و رسلکم  
 و ثوانی کبک فانه اقدم البکم و شبکا انشاء الله فلعلم ما الامام الا الحاکم بالکتاب و القیاس  
 بالفسط الذان بدین الحق الحاکم بنفسه علی ذلك الله و فی نفسه علی ان الله و التلام هکذا  
 و سعید که اخرین فرستادگان بودند رسایل شما تقدیم کردند و آنچه درج شده بود مفهومی  
 افتاد مضمون آنکه امام و پیشوائی نداریم بدان طرف توجیه افتد تا اجماع مؤمنان بر حق  
 و راستی باشد اکنون برادر و پسر عم و موثق ترین اهل بیت خود مسلم را همی فرستیم اگر عقل  
 و افاضل قوم اکنون نیز برانند که نامت شما بدان شعر بود عن فریب بدان صوب پیام املا  
 انت که عادل و حاکم بکتاب خدا و مذهب بدین حق باشد و جان و خویش بر خدا باز دارد

## انتهی فی تفسیر اخبار و خصم صابنا

و احمد بن محمد مروری در ترجمه تاریخ احمد بن محمد معروف با علم الکوفی که در شهر دو بیت  
 چهار فالیف کرده گوید که جماعتی از مغارف کوفه زیاد از صد و پنجاه نفر بر سمتی روان  
 شدند و بعد از حسین آمدند و بنا هر کدام در سینه مهر بود از اعیان کوفه که جمله اسد  
 آمدن بکوفه کرده بودند نام نهادند و التماس کردند که بجانب کوفه اید بلکه با تقای ایشان  
 روان شود امام حسین توقف مبغر بود و در رفتن بکوفه اهمال مبغوث و جواب پشانی  
 داد و شیخ نجم الدین جعفر بن محمد بن نماد در شهر الاحزان از حصین بن عبد الرحمن روایت  
 کرده ان اهل الکوفه کتبوا الیه نامه مکت مائة الف سف که اهل کوفه حضرت حسین علیه السلام

# بِئْسَ أَهْلُ الْكُوفَةِ وَبِئْسَ الْمَوَاضِعُ الْمَسْكُونَةُ

۲۶۰

تقریر  
در بیان  
اهل کوفه

نوشته اند که ماصد هزار نفر با شمشیر بر صورت در خدمت فرستادند و از شعبی روایت کرده بنا بر  
الحسن بن اریعوز القاسم اهل الکوفه علی ان یجار یوامن خارب و یسالموا من سائر الکوفه چهل هزار  
نفر از اهل کوفه بحضور حسین بیعت کردند که بخار به کند یا کشتی که حرب کند و مسئله  
نماید با آنکه مسلم نماید فصد ذلک رد جواب گفتم بمشیم بالقبول و بعد هم بمشیم بالقبول  
پس بعد از این جواب مکاتیب ایشان را مشیر بر قبول و وعده سرعت وصول فرمود و مستبد  
احمد شافعی در نیر المذا بان شام بن محمد نقل کرده تم ان الکتاب کثرت و تواترت علیه الرسل  
انت ان لم تصل البنا فانک اثم لوجود لا تضار علی الحق و تمکنک من الفیام به فانک اصله  
و عموده و اهله و معدنه فرمود علی السیر که کتب و رسل بر تو منوات و منواتی کرده بد که اگر بدین  
صوب شرف بنابر مرسول هستی چه که انصاف بر رضایت حق موجود و متمکن بر اجراء و نشانی  
و نواصل و عمو و اهل و معدن حق هستی پس در این حال غلام شد مؤلف کوفه  
از بد و ظالم الی بومنا هذا از هیچ مملکتی بیادشاهی این قدر مکاتیب و عراض که بر تو  
ملفوظ و مشیر الاخران دوازده هزار نامه بود چنانچه از مقام منقول شدان هم از یک نفر  
و دویسه و چهار تا چهل هزار نفر در غیاب بیعت و صد هزار مرد اظهار رضایت بکند نبود  
مگر از اهل کوفه در حق حضرت حسین و هرگز در عالم انطور بیوفائی و نقض عهد اکبر  
سموع نشد که از اهل کوفه مشهور افتاد که از این صد هزار نفر جز چند بعهد خود وفا  
نمودند و در قول خود را منع نکشید و بر بیعت خود نمانع کردند و در این مسئله بر اهل عالم  
مثل شدند که مشهور است ان الکوفه لا یوفی چنانچه از رضایت حضرت امیر و نقاعد و رزید  
و فقه خوارج نولید شد و از حجاب حضرت حسن و خلف نموده قصه مصالحه فراهم گشت از مسلم  
بن عقیل نکست بیعت نموده تنها گذارند و از حسین بر علی نقض عهد کرده و در قتل ان سرور  
بیکدیگر سبقت بکنند بر بدین علی بیعت کرده باز نقض نموده و او را بدست دشمن دادند که  
کوبان غنای از این بیعت نداشتند جز قتل ان جناب مآثر بیعت اهل ضلالت استقامت کردند  
و در عهد و لایزال محکم ایستادند

بیعت  
اهل کوفه  
با حسین

## نَفْسِیْلُ عَمَلِ نَمَنكَارِ اِنْ دَرِ كِبَرِ بِلَا

۲۶۱

### چِنَا شَنِجِ عِبَادِ الْحَسِبِ اِنْ عَلِمَ مَرَّةً لَا كَوْبِدَ

<p>لَا اِنَّ الدِّعَى عَهْدُ مَرَا لَا سَكْتُ فَنَّا كَرُوْهُ كَا نَهْمُ لَمْ يَجْعَلُوْا شَعَاءَ كُلِّ نَمٍ مِّنْ يَّحْدَثُ فَكَانَهَا فِي كُلِّ اِنْ يَّحْدَثُ مِنْ شَوْهَا بَا اِ الْكُثَا يَ اَشَعْتُ اَضْحَى مَرَّةً كُلِّ كَلْبٍ يَلْمُثُ صَدْرًا غُلُوْمًا الْغَيْبَةِ يَّحْدَثُ بَضِيَا ثَمَّا لِلْيَتِيْرِ يَنْ شَلْتُ</p>	<p>يَكُوْا اَعْلُوْدَ اَبْنِ السَّيِّ وَ اَحْدُوْا لَعْنُوْا اِلَيْهِ يَكْنِيْهِمْ قَا نَا هُمْ كَرَجَرَعُوْهُ يَكْرُ سَلَاءَ مَصَابِيَا مَدُمْتُ وَ دَا شِمُ حُرْنَهَا مَجْدِدُ اَضْحَى لَهَا اَلْزَهْرَاءُ تَكْلَى وَ جَمْعُهَا لَهْفَى لِمَقْرِئِ اَصْرَا غَمٍ فِي الْوَعَى فَضَمُوْا بَدَ ظَهْرَ الْعَلَاءِ وَ رَضَضُوْا رَفْعُوْا لَهْ فَوْقَ الْعَوَاسِلِ طَلَعَهُ</p>
---	--

## نَفْسِیْلُ عَمَلِ نَمَنكَارِ اِنْ دَرِ صَحْرَا یِ كِبَرِ بِلَا

اکثر این اشخاص که این مکاتیب را بحضور اقدس فرزند پیغمبر افتاد داشتند و بمنتهی مذموم میمنت لزوم انحضرت شده بغایت اظهار اشتیاق و مودت نمودند و در صورت عدم قبول نسبت اتم و مسئولیت باز مضطرب عالم دادند بعد از نزول بناحت اینک در صحرا کربلا از روم ساء لشکر شدند و پیغمبر کین بر روی آن ماکشیدند

## اَوَّلُ اَبْسَا سَخِیْلِ فَرَفَرٍ ضَلَالَتِ عَمْرِیْ سَخِیْلِ

چنانچه از روضه الشهداء در عداد هفتاد نفر اشراف کوفه بشمار رفت که بدست فاسق شرع سوگند خوردند پس ما لایشرک ظلمت شد و با کسوت اسلام و نسبت فرمان رهنک حرمت و ابتلاء و ازیت در خصوص اهل بیت رسالت جبره ابفا نمود و هو ملک و مال طبعه جهاکم که حور و حقه ان خبیث مطرود و ظلم و ستم ان عنید ملعون بر همه اهل

بُوَ كَرِّ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ رَحْمَنِ بْنِ الْحُجَّاجِ اَزْ اَنَا مَرْحُومًا

عالم روشن و برگزیده دوست دشمن مبرهن است

۲۶۲

## از جمله عمر و بن حجاج مایه بی

که نوشته بود صحراها سبز شد و موهها مار سپید و ما منظر فردم هضم از روشا لشکر  
عمر سعد بود و آن حرامزاده او را در مینه لشکر خود فرار داد و عمرو بن الحجاج بود که با چهار  
هزار نفر بر اب فرات موکل نمود که حضرت با اصحابش از شهر منع میکردند و همین ملعون بود  
که نفی نمود شرط را که عمر بن سعد با انحضرت کرده بود که يك يك در مقابل انحضرت بنایند  
و این خبیث بنیاه خود گفت ای احفها مینداید با چار شتخا صی محاربه میکنید با شتخا غار و روزگار  
و اینا شتخا صی که مرگ را بر خود فرار داده اند يك يك در مقابل ایشان نروید اگر هبشت اجتماع  
سنگ باران کنید هر اینها را بقتل میآورید عمر بن سعد گفت که رای نیست پس منادی  
فرستاد که يك يك در مقابل ایشان نروید و این ملعون با لشکر بگو انست و رحله او در همین  
عمر بن حجاج بود که میگفت ای اهل کوفه اسوار یا شید بر جمعیت خود و شکی نداشتم باشد  
در جواز قتل کبی که از دین بیرون رفت و مخالفت امام نموده و مواد از امام بزد بود و خلفا  
حضرت حسین را انتخاب فرمودای بر حجاج ابا مردم را بر قتل من غریب میکنی ابا من از دین  
بیرون رفت و شما ثواب هستید زود است که خواهید دانست کدام يك از دین بیرون رفت  
ایم و کدام اولایم با نش جهنم پس همین عمرو بن حجاج با اصحاب خود حمله کرد و در کنار شهر  
حنك مغلوبه واقع شد و حضرت اسب خود را در میان فرات راند و بر مرکب خطاب کرد و فرمود  
انت عطشان و انا عطشان و الله لا دفت الماء حتی تقرب و همین عمرو بن حجاج بود در  
و فیکدان مظلوم از اسب ریغ لطید و در میان خاک و خون دست پامنه از اسب خود فرو  
آمد که سرش را انحضرت را از بدنش جدا کند چون به جریث در میدان گذاشت و فطرش  
بر چشمها آن مظلوم افتاد بر کشت و بر اسب خود شید شمر ولد الزنا گفت چرا بر کشتی گفت  
چشمها او مانند چشمها رسول خلاء بنظر امد فخواستم که خون او در گردن من باشد

از جمله عمر و بن حجاج مایه بی



# بُودَنِ شَبِی از بَنایِ نِگارِ اَن

۲۶۳

## از انجمنِ شَبِی از بَنایِ خَبِیثِ بُودَنِ

از عَمَدِ نَا مَر نِگارِ اَن که در کوفه افشار و اخبارِ نِگارِ اَن داشت از رُوسِ آءِ شُکَرِ شَفَاوَت  
 ترکشند اَفدام بر فُتْلانِ سَر و رُمُود و هِمین مَلعون بود که چون اَبوالفَضل بَعِیْنِ سَعَد  
 فرمود که اصحاب و اخوان و بَنی اَعمام فرزندِ پیغمبر را کُشد حال اهل بیت و اطفال و اَحمای  
 او نشاند و جگر ایشان از سوزِ عَطش کباب می شود بَکُشید اِی دِهید که عَجلو ایشان بر سَفل  
 اِین ظالمِ بِرِحم کُفت اِی پسر اَبو نَواب بَرادَرِ دِرت بَکُو که اَکَر هِم رُحی ز مِین اِی باشد و اَن در  
 بَید ما شود فَطْرَه بَهره شَما فَوَاحِش شد نَا بَید بَیعت بِنِما شد و هِمین خَبِیث بود در رُفِی  
 اَن اِمَام مَظْلوم در مِیَان خَاک و خُون دِست و پا مِیزد با شَمِشِ بَرانِ نِزْدانِ غَیْرِ سَیَا مَد که  
 سَرا طَهرِ شَرا از بَید ز جِلد کُند حَضَرِ نَظَرِ بَرُو نَمُود که بَا نِکاه شَمِش از دِستِ اَفشار و  
 شَرُوع کرد بَکَرِ بَیخَن و بَصَد بِلَند مِی کُفت مَعَاذِ اَللّهِ بَا حَسَن که مَلَا فَاث نِگارِ پَد  
 زَا و خَال نِکَرِ بَیخَن نَوا لودِه بَا شِیم و هِمین بَیخَا بود که بَعْد از فَضِیله کَر دِل بَکُرا نَ مَثل  
 حَسَن در کوفه مِجَد مِیَا کَر دِ چَا نَظَر در مَجمَعِ اَلبَیْرُوت کُودِ مِجَد شَبِی رُبعی هُو اَحد  
 المَسْجِدِ اَلقِی بِنِیْتِ فَرخَا اَبَدِل المَحمِین و در خِبرِ دِ بَکَرِ نَقل شد که چَهار مِجَد است بَر  
 اَنفَا اَلنِصَب و اَر دِ شد و هِمین مَطْرُود بود که اَر سَید مَظْلوم بَعْد از اَحْجَاج بَا اَن نَوم بَیخَا  
 فرمود اِی شَبِی رُبعی اِی حِجَارِ بِنِ اَجمَرای فِلس بِنِ اَشعَث اِی بَر دِ بِنِ خَارِثِ اَلزَکَیو  
 اَلی اَن مَد اَبَیْتِ اَلنَّار و اَخْصَرْتِ اَلجَنَاب و اَمَّا اَقْدَم عَلَی جِندِ لَک مِجَد نِیْس بِنِ اَشعَث  
 کُفت مِی دِ اِیم که چَهر مِی کُوتِ و لَی در حَکَم بَی عَمَت نَا زَل شُو که اِی اَن بِنِو نِکی خَوا هَند کَر حَضَر  
 فرمود لَا وَاَللّهِ لَا اَعْطِیْکُم بَیْکَ اَعْطَاءِ الدَّائِل وَلَا اَفْزَا فَوَارِا اَلعَبِید

و اِیْن جَماعَتِ سَیَفَا کَر بُو دِ بَیخَرِ دَ سَولَ اِیْن خَدِ عَر نَمُودند  
 عَا جِلادِ اِیْن غَا لِمَ بَیخَرِ اَعْمَلِ خَی رَ سَیدند

## انقل حنبل از نقل نگاران

۲۶۴

نقل حنبل

انقل حنبل از نقل نگاران

نقل حنبل

مخاراجی عبیده ثقفی رحمه الله علیه برایشان مسلط شد و ماز از روزگار ایشان بر  
 آورد و کفر اعمال ایشان را داد در سخن الکاء و کوبیدن که خارش را بنزد مخاراج و در گفت  
 الحمد لله که بدست من امثال ای عدو الله خدا را خوب کرفت خارش گفت من چه کرده ام  
 که خدا مرا کرفته است مخاراج گفت لاحول ولا قوة الا بالله املعون چه نکردی نامه محبت بن  
 علی بن موسی که بنام موهار سیده کردم و جوراخر من کرده ام چون ان امام مظلوم آمد  
 انکار کرد که من نامه ننوشتم و سر کرده و دهن را رشک و بکر بلا رفتی و باوی جنک کرده و را  
 شهید نمودی از این بدتر در جهان بک باشد پس گفت کوان ز ره می که پوشیده بود در وقت  
 مخاراج و امثال فوی را میخواند املعون انکار کرد امر کرد تا او را باین گرفتند تا اقرار کرد  
 و رافقت و ان زره را فرستاد و خود را جمع کردن مال او مشغول شد امیر فرمود تا ان زره  
 را بانش سرخ کرده و او را برهنه نمودند و اطراف زره را باین برداشته در گردن او انداختند  
 و فریاد میکرد و میدوید و بر زمین می غلطید و ان زره در بدن او چسبید و کوشش و پو  
 او را بخت پس پیر او را آوردند در غایت حسن و جمال مخاراج پیش طلبید و از خنجر پهلوی او  
 را بشکافت و دهن خود را بخون او آلوده کرد پس هشت نفر از جماعت که شمشیر و نیزه بر حشر  
 حسین زده بودند نزد مخاراج آوردند مخاراج گفت ای زاده هخام چرا بکر بلا رفتی کشند  
 ما را بجز بردند گفت چرا نگر بچسبید در صحرا و بیابانها گفتند طرف منسود بود از ترس  
 نگر بچسبیم که مبادا کشته شویم فرمود چرا نامه بحضرت حسین بن نوشتید که بیاطرف عرا و  
 چون آمد چرا ناکش او نکردید و بعوض حضرت مخاراج بنمودند جواب دادند فرمود معلوم  
 شد که شما خدا و رسول و روز قیامت اعتقاد ندارید جلادها را فرمود تا کازها را ضربه  
 را در انش سرخ کردند و بدنه ایشان را از هم دریدند پس آنها را آوردند که اخر زرافه است  
 بود از اهل کوفه حضرت حسین بن مخاراج گفت لعنة الله عليك نه تو فاصد بود و نامه بکر  
 نزد حسین بن باقی بن مسهر صیدا و و قنبر که زمین کربلا آمد چرا انکار کردی که من خبر ندارم  
 ها بن گفت امیر فریب شیطان خوردم احمر بن نسط در کلاهی سرخ را بپا نه بود مخاراج

گفت

## فصل اعزله و فارسی در منع آب

۲۶۵

گفت با احرار ثواب بن را بنویشد کار و بر تمام کن از خوشحالی چنان دو بد که  
افراد امرویان خندید پس احرار خواست و شمشیر کشید و او را بار باره کرد

ذکر فضیله از مصیبت عظمیٰ فضیله منع آب ال ان یؤثر علیهم  
السلام که در روز هفتم محرم واقع شد  
شیخ عبدالحسین عسکری کوبد

<p>ذَابَ لَهَا الْأَحْسَاءُ فِي طَرَفِهَا مَنْعَهُ سَبْعَةٌ وَرُودَ فُرَاتُهَا سَخَّرَ الشَّقِيانَ دَمَ صِنَايَا أَرَوْنَهُ قَبْلَ الْفُلِّ مِنْ فُطْرِهَا الرَّهْرَاءُ فِي بَنَاتِهَا وَبَنَاتِهَا وَبَكَتْ نِسَاءَهُمْ عَلَى وَبَنَاتِهَا هَنَكُوا حَبَابَهَا بَعْدَ قُلِّ حَبَابِهَا وَصَعَتْ نَامِلُهَا عَلَى رَجَائِهَا</p>	<p>اللَّهُ أَكْبَرُ يَا لَيْلَا مِنْ رَفَعِ بَابِي وَغَيْرِي آمُرَ ظَالِمًا حَتَّى قَضَى عَطْشًا قَبْلَ أَرَادِ بَنِي السَّمَاءِ دَمًا عَلَيْهِ وَلَبَنُهَا بَالَيْتَ شِعْرًا مَا اعْتَذَرَهُمْ إِلَى سَفَكَتَ رِجَالَهُمْ دِمَاءَ بَنَاتِهَا أَصْبَحْنَ فِي الْأَعْدَاءِ بَيْنَ مَرُوعِي وَسَلَبَنَ بَيْنَ الْحَبَابِ حَبِيَّة</p>
--	---

شیخ محسن قرچک ره کوبد

<p>وَالْمَاءُ صَدَّرَ عَنْهُ الْوَحْشَ رَبَّانَا وَرَدَّ وَارِدُهُ بِالرَّغَمِ ظَمَانَا حَتَّى قَضَى فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَطْشَانَا اللَّهُ أَكْبَرُ مِثْلَهُ الْجِسْمُ مَبْدَانَا عَنْ جِسْمٍ مَنْ كَانَ لِلْمُخَارِ رَجَائَانَا</p>	<p>فَصَرَ أَنْ تَلَطَّى بَيْنَهُمْ عَطْشَانَا وَبَدَّ الْفَرَاتِ أَبَادَ اللَّهِ نَحْمِيسُهُ لَمْ يُطْفِ حَرَّ غَلْبِلِ السَّطْرِ بَارِدُ أَنْدَى جَرَّ بَعَالِي الرِّمَاءِ وَخَلَّتْ مَا كَانَ قَرْنَهُمْ لَوْ أَنْتُمْ صَفْحَانَا</p>
---	---

با عذر

# فصاید عربی و فارسی در معنی

۲۶۶

هفتاد و ششم

بَاغِيَّةٌ اللَّهُ غَارَا الصَّبْرَ فَانْتَهَى  
هِيَ الرِّجَالُ بِمَا نَأَى بِهِ قُلْتُ  
مَا نَأَى أَطْعَمَ لَهَا صَرْغِي وَتَوَهَّأَ  
فُتَيْدٌ وَهَرَجَ كَرِيمًا لِسَيِّئِي إِلَى  
وَالْمُسْلِمُونَ يَمُرُّونَ لَا تَرَى أَحَدًا

هَذَا النِّسَاءُ وَمَا فِي كَرِيمًا كَانَا  
وَأَنْ تَكُنْ قُلْتُ ظَلَمًا وَعَدُوا نَا  
أَسْرِي بِحَابٍ بِهَا سَهْلًا وَآخَرَانَا  
مَنْ كَانَ أَغْظَمَهَا لِلَّهِ كُفْرَانَا  
لِلَّهِ أَوَّلَ رَسُولٍ لِلَّهِ غَضَبَانَا

## جودی خراسانی کوبد

با آنکه هست آب نوجوان پرورای فرات  
سیراب از نوحه عالم و اندر کنار نو  
بی مهریست بن آنکه حسرتیست نو  
از آب تو مضایقه کردی و آب داد  
با نورسان شا کوثر از این عمل

دلها بود ز آب نو در ازای فرات  
خان داده نشسته خسر و جان پرورای فرات  
بود بمهر دختر پیغمبرای فرات  
نیر حفا بخلق علی اصغرای فرات  
انوشکند بدل کوثرای فرات

## قلیاضاد در همین معنی

ای بخون غره ز غم غره بخورین دلدار  
نوشه کثور ایجاد و شهامت کدایت  
ماند بدم بغیر از تو بمیدان محبت  
اب بخره زهرا و نوب نشسته بی جا  
از چه کشند از نشسته اند لب دریا

سو ما بین که سو تو ببینم خدای  
چشم امتد سو تو بود شاه و کدایت  
کشد از بد و بر سینه بند شیر بلارا  
مصلحت بود ندانم چه در این کار رضارا  
ای لب لعل تو بخشد حیات اب بقارا

بروایت نامح الفوارنج و غریز البکا و وسیله الفجاء و غیر اینها که در روز هفتم محرم  
عمر بن سعد بعد از ورود نامه این زیاده میان حصین و اب فرات خابل کش و معتدل  
علیه الرحمه در ارتش کوبد و در کتاب بن زیاد فی الاثر الی عمر بن سعدان حل بن الحصین

## منع از حسنین

۲۶۷

منع از حسنین

واصحابه و بین الماء فلا بد و فوا منه فطره كما صنع بالنبي الزكي عثمان بن عفان و عتب  
 نامه نخستین که مذکور شد کتاب بکر بن عمر بن سعد رسید که میان حسین و اب فرات  
 حابل و خاجر باش فطره از اب بخند بکفر کرد که با خلیفه تقی زکی عثمان بن عفان  
 کردند پس در ساعت عمر بن سعد عمرو بن حجاج را با با نصد سوار بر شریع فرات بکشت  
 و حالوا بین الحسين و أصحابه و بین الماء از فوا منه فطره و ذلك قبل قتل الحسين  
 ایام و فرمان کرد که حسین و اصحاب حسین را از برداشتن اب مانع و دفع باشند و راه  
 شریع نکند ازین و این سه روز قبل از شهادت آن حضرت بود و ابو مخنف لوط بن یحیی  
 الاثری که از فدا ماء مؤرخین امامت است و جمع کثیر از علماء رجال به تشیع و نصیح  
 نموده چنانچه در نامه و انوران ناچیز گفته ولی از علامه مجلسی ره بس شکفت است که با  
 کمال بیخبری و نهایت فضل و بزراد و معتد به بخار در رسدک علمای غایب معدود داشته اند گوید  
 که ابن زیاد نوشت فانی حلتک علی اليهود و نصاک و حرمتک علیه و علی اهل بینه من اب  
 فرازا بر یهود و نصاک حلال کرده ام و بر حسین و اهل بیت او حرام نموده ام **تولفت**  
 گوید ای مسلمانان بر بینید که هو را باست و خود بینی این خبیث را بجه انداز مغرور  
 کرده و این بدین بجه حد از حد بفرستد علاوه بر اینکه با حسین متانله میکند با خدا هم  
 مخارضه می نماید و در احکام دینیه و فو امین شرعیه با خدا و رسول مقابل و مخاربه میکند  
 و خود را صاحب حلال و حرام قرار میدهد و میگوید من اب فرازا بر یهود و نصاک و دشمنان  
 دین حلال و بر عزیز رسول و ذریه سید المرسلین حرام کرده ام اف باد بر نوای دنیا و  
 نف باد بر حسین طایعین

شمانت و نفر در منع از عنون از اعظم بود  
 شمانت لعل الاثرانی لک نشیا کر

كل المصائب قد تمر على الفنى	فيهموز غير شمانية الحساد
-----------------------------	--------------------------

# اعظم بود در مصیبت شمانت

۲۶۸

مفید

از این کتاب

ان المصائب تنقض ايامها وثمانية الأعداء بالموصل

## وقيل في ربي الصبر والبلاء الا شين

فل للذي بصروا لذم عثرنا  
امانهم الحذر بعلو فوقه جيت  
وفي السماء نجوم غير ذي عدد  
هل غاند الذم الامن له خطر  
وتسفر يا فضي فعره الدرر  
وليس تكيف الا الشمس والفر

مکوف باد که در این عالم بلاء محبتی شد از شمانت دشمن و مصیبتی بخوار منیر  
اعداء نیست و عقل و نقل خاکم برین است بواسطه آنکه همه مصائب و الایم بر جسد اعضا  
انجا وارد اید اما شمانت بر قلب که سلطان بدن و حکمران کل اعضاء و جوارح است  
وارد میشود فلهم در ادعیه کثیر استعاذه از این نازل و وارد شد حضرت زین العابدین سلام  
الله علیه در صحیفه کامله که انجل اهل بیت و زبور ال محمد است در اخوند عاشر  
مبصر ما بد اللهم ان الشيطان قد شتم بنا اذ شابهنا على مصيبتك فصل على محمد واله  
ولا تهنمنا بعد تركنا اباة و رغبتنا عندك و در ملحفات صحیفه در اول دعاء کرب  
و اقاله مبصر ما بد الهی لا تمیت بحد و لا تنجیح بجمعی و صدیقی الهی هب لی الخلة من  
لخطائك تکف بهما عقی ما ابلستنی به و نصیحتی الی احسن غاد انک عندک و در مصائب  
الابرار از کافیه از حضرت ابی عبد الله روايت کرده که فرمود پدرم چون صباح میشد در دعا  
خود می گفت اللهم انی اعوذ بک من درک الشقاء و من ثمانه الأعداء و لا رمة امان  
انکه چون نعمت و رخاء در اخوان دین خود ببیند بر کس و در زمان سخت و بلاء بر او  
شمانت نکند نه مثل اکثر ناس

## چپا ابو بکر الرضا منظر مرز اسینه

وايني بلوت الناس اطلب منهم فلما رفقنا شاني غير شاني

# عَدَمُ نَصْرِ نَبِيٍّ أَوْ وَلِيٍّ بَرٍّ شَمَائِلُ شَيْئَيْنِ

اخْتِصَارُ عَدَمِ غَيْرِ احْتِصَارِ الشَّدَائِدِ      وَلَمْ أَرَفِي مَا سَمِعْتُ غَيْرَ خَاسِدٍ

۲۶۹

والأخذ وند من قال أربابان بلبته كرفنا رمنها بد چنانچه علامه مجلسی در دیار  
بهار از کافه از ارباب بن عبد الملك از حضرت صادق روایت کرده که فرمود لا ینبذ الشیطان  
الأخیر فی رحمة الله ویصبر فایک به برادر بدینی خود شمانت مکن که خداوند بر تو رحم منماید  
و ترا مبتلا نمکند و فرمود من شمت بمصبیه نزلت باخبر لم یخرج من الدنیا حتی یفتن من  
هر که بمصیبت برادر بدینی خود شمانت بکند از دنیا نرود مگر آنکه بر تو شود و در اخبار آمده  
که انبیاء و اولیاء علیهم السلام بنیر بر شمانت صبر نکردند و منحل شدند چنانچه در تفسیر صحاح  
از حضرت صادق روایت کرده که ان الله ینارک و لعلنا ابتلا ایتوب بلاد نب نصبر حتی غیر  
وان الانبیاء لا یصبرون علی النصیر خداوند من قال ایتوب را بدو زکناه مبتلا کرده اند  
پس صبر نمودنا آنکه بر تو نصیر و سرزنش نمودند و انبیاء بر سرزنش و شمانت دشمن متحمل  
نمیشوند و علی بن ابراهیم فی ره در تفسیر خود گوید و سئل ایتوب بعد ما هانا فاه الله ای  
شیء کان اشتد علیک تمام علیک که از حضرت ایتوب پرسیدند بعد از عافیت و خلاصی  
از بلاها که از جمله آنها فدا و لا در تلف موال و وقوع آفات بود بدین مبارک او کدام  
یک از این واردات بر تو صعب فناد قال شمانة الأعداء فرمود شمانت دشمن و مرجوم رسید  
نعم الله جوارک در مقامات التجاه گوید و فی المحدثات ان اهل النار یصبرون علی العذاب  
خوفاً من شمانة اهل الجنة در حدیث وارد شده که اهل جهنم بر عذاب ناش نصبر و متحملی  
کنند و از خوف شمانت اهل بهشت عذاب خود را اظهار نمینمایند فنکون عذابهم اجمع  
لقلوبهم من عذاب النار و شمانت نزد ایشان اوجع میشود بر قلوب آنها از عذاب رنج  
و لعل و حیران است که شمانت عذاب روحا است و از اشتد است از عذاب جسمانی و شد  
بر آنکه شمانت اعظم مضایبات است که هر کدام از ظالمین و جائزین ائمة هتک و اهل  
بیت رسالت علیهم السلام علاوه بر جور و ستم زبان شمانت کثرت و بر طعن و شتم جفا  
کرده غالباً گرفتار شده و ایشان علیهم السلام با اینکه معدن صبر و منبع کرم اند در حق

صفتی که در این کتاب  
در باب شمانت  
در باب شمانت

در باب شمانت  
در باب شمانت

## شما عبد الله بن حصین بن نضر بن حنظل

۲۲

عبد الله بن حصین

عبد الله بن حصین بن نضر بن حنظل

انها نفرین کرده و عذاب از خدای آنها را خواسته اند چنانچه از حضرت حصین از برای  
 انکس که بجهت منع آب شماست نمود نفرین کرد چنانکه مفید علیه الرحمة در آنجا گوید  
 و ناگه عبد الله بن حصین از آنجا که در عداوتی بجهت با علی صومره با حصین الا نظر الی  
 الماء کانه کبد السماء والله لا ندرون منه فطره واحده حتی تموتوا عطشا انوقت عبد  
 الله بن حصین از آنجا که بجهت بجهت فریاد برداشت و با علی صوت گفت ای حصین نظار  
 نمیکنی اب فراز که کو با نزال باران و حکو باره استما است سو کند با خدای از این اب فطره  
 فخر اهد چشیدن نا اینکه از شدت عطش بمیرد فقال الحسن علیه السلام اللهم افله عطشا  
 ولا تغفر له ابد حضرت گفت ای پروردگار من عبد الله حصین را بکش عطشا نا و او را میانی  
 ابد احمد بن مسلم گوید و الله لعذر بعد ذلك فی مرضه فوالله انک لا اله غیره لغدرانه  
 بشراب الماء حتی یغیر ثم یغی و یصبح العطش العطش سو کند با خدای که جز او خدای نیست  
 عبد الله حصین را دیدم که از تاب نشکی فریاد العطش بر میداشت و با حاضر میگردند  
 و چند که نوانست شکم خویش را نا کلوگاه از آب سرشار میگرد آنگاه انچه از آب شامیده بود  
 فی میگرد و همچنان تشنه بود و فریاد العطش بر میآورد و دیگر باره ابی اشامیده و فی می نمود  
 بدینگونه کار داشت نا کاهنکه میبرد و شمس الدین ابو المظفر یوسف خنجر معروف بسبط  
 ابن الجوزی در تذکره الخواص و سید شافعی در تیر المذاب گویند که عمرو بن قحاح بن نضر بن  
 بر آورد با حصین هذا الماء نلغ فیہ الکلاب و شرب منه خازن اهل السواد و الحمر و الذناب  
 و ما ندون من و الله فطره حتی ندون الحیم فی نار الحیم گفت ای حصین اینک اب مرا  
 است که سگ بدان زبان میزد و جانور را زبانی از خون و حمار و کرک از آن میآشامند  
 و فطره بیره تو نخواهد گشت نا کاهنکه عجم حیم را بیاشامی مکان سماع هذا الكلام علی  
 الحسن است من منعم اباه الماء و اینک سلام بران جناب سخن بود از منع اب

و فخر سبب ثم حرق حرقا حار و ریش خیمیکال و تمهید معجزة



# معجزة فلاح صخره در قیام صفین

## فلاح صخره

۲۷۱

صخره

معجزه

در ارشاد کوبد از اباب امامت حضرت امیر صلوات الله علیه یکی هم معجزة فلاح صخره است که اهل سهر و ارباب خبر را غامه و خاصه از ارباب کرمه و شعراء و علماء ارباب سطر و مذکور داشته اند و شهرت و معنی از تکلف اسناد است و تفصیل بدین نحو است که کتب روایت کرده که چون حضرت امیر المؤمنین عیضا بن صفین توجیه فرمود و روی در ارض کربلا ایستاد باب شده اصحاب سخت تشنه شدند فاخذوا مینا و شمالا بمله من الماء فلم يجدوا له اثرا و از زمین و بار بهر مورد دیده اثری از آب نیافتند پس حضرت ایشانرا از جاده بگردانید و چون اندکی راه پیویدند از دور صومعه را هلی پدیدار گشت امیر المؤمنین مرکب برانند تا بیایند صومعه رسید و فرمود ساکن دیو را صد از بند راهب برب بام آمد حضرت فرمود هل ضرب فاممك هذا من ماء بنعوت به هؤلاء القوم نزدیک بوا کرا از آب نشانی بازگو گفت همهات بنی و بنی الماء اکثر من فرسخ و ما بالقرب منی شی من الماء میان من و آب زیاده از دو فرسخ راه مسافت است و در این نزدیک آب نیست و ماهی بکریه مر آب و رند و فیض آب کما نیست بکند حضرت با صحاب فرمود شنیدید آنچه راهب گفت عرض کرد بدار اجازت فرمات تا بروم بدان مکان که راهب اشارت کرد قبل از آنکه از طافت و اما هم حضرت فرمود حاجت نیست و عثمان اسیر را بجانب فله معظوف داشت و فرمان کرد تا موضعی نزدیک در بگاوند فکشفه بالمساحی فظهرت لهم صخره عظیمه تلعب چون از زمین را بارو بکنند سنگی بر مثال سنگ اسپا سفید و روشن بادید آمد فرمود اگر این سنگ برداشته شود آب خواهد یافت گروهی اجتماع کرده نتوانستند حرکت دهند پس حضرت از مرکب بر آمد ثم حصر عن نداعیه و وضع اصابعه تحت جانب الصخره فحرکها ثم قلعه بایده و دخی بها اذ رعا کثیره و استن خولش را بالا زد و انگشتان خود را بر صخره گذارد و حرکت داد و از سنگ را برداشت و ذراع کثیره بیک سو پرتانید از زیر سنگ بے عدل و خوشگوار شود

## اسلام را الهاب بر دین خیر

۲۷۲

درین صفت

چنان پاک و ضاکه مانندان ندیدند پس فرمود نزد او و رفو و بردارد و بیا  
شامبد لشکرا بکر کنند و چهار پا یا از استراب کردند نگاه بدست مبارک سنک را  
بر گرفت و بر سر چشمه نهاد و بفرمود تا با خاک انباشند کردند و چون راهب زبالای بر  
این کرامت بدید گفت ایها الناس انزلونی از لونی امردم و از فرودار بدینجو و از فرود  
اورج ندیدند حضرت آمد و گفت ای شخص با تو نبی فرمود نه گفت ملک مغربتی فرمود  
نه گفت یز که باشی فرمود انا وصی رسول الله محمد بن عبد الله خاتم النبیین صلی الله علیه  
واله وسلم من وصی خاتم الانبیاء عرض کرد دست باز و تابعت کم و مسلمان شو حضرت  
دست مبارک بکشد و فرمود شما دین بگو گفت اشدان لا اله الا الله و احد لا شریک  
له و اشدان محمد عبده و رسوله و اشدان تک وصی رسول الله و احی الناس بالامرین  
و حضرت شرایط اسلام را بر او اخذ نمود و فرمود سبب سلام توجه بود بعد از طول اقامت  
در دین نصرا نیت گفت یا امیر المؤمنین این دین بر تو دین فالح این صحفه و بدیدار و  
این انباشند و قد مضی غالمضی فلم یدر کواذلک و خلق کثیر در این ارز و مر و با این  
سعادت کبریا نایل شده اند و خداوند این فضل عظمی را بمن مرز و مبر کر داند و در کتب  
ما مذکور و از علماء ما نور است که در این ناحیه چشمه میباشد که صحفه در روز اوست و جا  
از انبیا ندید مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر و لا بد ولی اللهی که صاحب حق حقه میباشد و حضرت  
موضع صحفه و قدرت فلع ان بر عطا شده بدینجا خواهد آمد و چون من بچشم خود این  
کرامت را رؤیت و این صفت را درایت نمودم ملزم اسلام شدم حضرت از کلام راهب  
بگریست تا آنکه خامن شریف را شک چشم تر شد و فرمود الحمد لله الذی لم اکن عند منبأ  
الحمد لله الذی کشف فی کسبه مذکور حمد مر خدا را که نزد او مننی نشد ام و حمد خداوند بر  
که در کتب و مذکور گشته ام و اصحاب خویش را طلبید فرمود به بیند این برادر مسلم شجاع  
میگوید ایشان همه مغالیه ورا شنید و بر معرفت امما امیر المؤمنین و سبل این نعمت عظمی  
حد و نشانها کرده از انجا حرکت نمودند و راهب هم ملزم کتاب ما شد بود تا آنکه در صفت

درین صفت

# ارفضید بابت شهداء علیکم السلام

۲۷۳

تفسیر

در صف شهداء منظم گردید و حضرت خود منوی نماز و دفن و کردید در حق او استغفار  
کثیر بنمود و چون مندرگرا و میشد میفرمود ذاک مولای بن ازاد کرده من است مغبده علیه السلام  
بعد از نقل خبر گوید که در این خبر انواعی از معجزات هست یکی علم غیب و دیگر بی فوت خانی  
عادت و بیوت بشارت در کتب سماوی و بر این مصداق قول خداست که میفرماید ذلک مسلمین فی  
النور و مسلمین فی الانجیل و متدا سما علیهم علیه السلام در این باب دو فصد بابت شهداء

وَلَقَدْ سَبَّحْنَا بِسْمِ اللَّهِ  
حَتَّى آتَى مُنْبِلًا فِي مَوَاصِيحٍ  
بَابُهُ لَبْسٌ حَيْثُ بَلَّغَ عَامِرًا  
فَدَفَنَ قَضَاحٍ بِمَا شَرَفَ مَاثِلًا  
هَلْ قَرَّبَ فَأَمِثَكَ الَّذِي بُوْثَنَهُ  
الْأَبْنَاءُ بِرَفْرَفٍ مَخْفَيْنِ وَمَنْ لَنَا  
مَنْحَى الْأَعْيُنَ نَحْوُ وَعَيْتٍ فَاجْتَلَى  
فَالْأَفْلِسُ وَهَذَا أَنْكُمُ أَنْ تَقْلِبُوا  
فَاعْصُوا صَبْرًا فِي فَلَعِيهَا تَنْتَعَتِ  
حَتَّى إِذَا أَعْيَنَهُمْ أَهْوَى لَهَا  
فَكَانَهَا كَرَاهٍ بِكَمِّتٍ حَزْرٍ  
فَسَاغُمْ مِنْ لَحْنِهَا مَنْسَلَسِلًا  
حَتَّى إِذَا سِرُّوا جَمِيعًا رَدَّهَا

بَعْدَ الْعِشَاءِ يَكْرُ بِلَا فِي مَوَكِبِ  
الَّتِي قَوَاعِدَهُ يَضَاجِعُ مُحْدَبِ  
غَيْرِ الْوَحْشِ وَغَيْرِ أَصْلَحِ أَشْبِ  
كَالْفَرْقُونَ مُطْبِعٍ مِنْ مَرْثَبِ  
مَاءٍ بَصَابٍ فَقَالَ مَا مِنْ مَرْثَبِ  
بِالْمَاءِ بَيْنَ نَفْعٍ وَفِي سَبَبِ  
مَلَأَتْ نَلْعُ كَاللَّحْنِ الْمَذْهَبِ  
رُزُوا وَلَا تَزُودُوا زَلَمَ تَقْلِبِ  
مِنْهُمْ تَمْنَعُ صَعْبَةٍ لَمْ تَرْكَبِ  
كَمَا مَنَى تَزِدُ الْمَعَالِبِ تَغْلِبِ  
عَبَلِ الدَّرَاعِ دَحَى بِهَا فِي مَلَبِ  
عَذَابًا تَزِيدُ عَلَى الْأَلْزِ الْأَعْدِ  
وَمَضَى فَخَلَّتْ مَكَانَهَا لَمْ يَفْرِبِ

فصد بابت شهداء و هفتاد و بیست و نواست شیخ مفید و چهار و بیست و نواست نقل فرمود و شهد  
مرضی علم الهدی و تمام ابیات را در مجموعه شرح کرده و چند قبل در مرضی طبع و نشر گردید

نقل قصیده بابت شهداء علیکم السلام

بعد از

## معجزة از تافیل المناف

۲۷۴

شماره

تافیل المناف

بعد از نقل این کرامت عظیمه از ارشاد ابن معجزة را در ماخذ معتبره بنویسید که  
تفاوت کثیر داشت و دوست شتم که اجمال آن روایت نیز در این مقام بدو ترجمه لفاظ  
عربی مد کوراید شیخ ضمیمه علامه حجة الاسلام عماد الدین محمد بن علی الطوسی المشهد  
قدس سره که از قلماء فطماء امامیه و مشاهیر محدثین اثنی عشره است در تافیل المناف که  
از احسن کتب مناف و تافیل نالیش چنانچه خود در باب معجزات حضرت امیر گفته سینه سنین  
و خمینا نیز از جمله کتب است که محمد بن ثلاثه و اخیر بر وی و اف نکشته ولی دیگر محدثین  
مثل سیدها شمر بحران و شیخ یوسف بحرانی و ثقفی الاسلام نور و صاحب و صفا و دمع و  
ناسخ مایل و نافل شده اند گوید که حبیب بن الجهم گفته که حضرت امیر صلوات الله علیه در  
سفر متعین درجه بیاب و علفی زول اجلال فرمود مالک اشتر برخواست و گفت یا  
امیر المؤمنین منزل الناس علی غیر ماء فرمود ای مالک ان الله عز وجل سبغنا فی  
هذا المكان ماء اعذب من التمد والبن من الزبد و ابرد من الثلج و اصفي من النافوث  
پس ما نغیب کردیم و ان بزرگوار تشریف آورده در ارض بلقیع توقف نمود و فرمود ای مالک  
این زمین را حفر کن مالک گوید چون حفر کردیم فاذا نحن بصخرة سوداء عظیمه فیها خلقة  
نیری کالبحرین فرمود این سنگ را بردارید پس ما صد نفر بودیم هر چه خواستیم که آن صخره  
را از جا خود حرکت بدهیم نتوانستیم پس حضرت امیر تشریف آورد و دست مبارک خود را  
بجانب آن نهاد بلند فرمود و کلمات خفیه بگفت و دست را زکرمه آن صخره را برداشت و  
چهل ذراع دور انداخت قال الا شرفطهر لنا ماء اعذب من التمد والبن من الزبد و ابرد  
من الثلج و اصفي من النافوث تشریف ما مندر و سقیما بعد از آن صخره را ایجا خود بکنداشت و  
ما را امر فرمود خاک بریز که از ایجا حرکت نمودیم و چون فدی راه بر فیم فرمود من منکم  
بصرف موضع العين فقلنا کلنا یا امیر المؤمنین و همچون کان کردیم که عطش با فطر غالب  
شده پس ما بر کشته و هر چه چشم را تفحص کردیم هیچ وجه را نمی یافتیم که ناکاه صومعه  
را هیچ نمودار شد چون نزدیک آن رفتم فاذا نحن بالتراب قد سقط حاجبنا علی عینه

# امثال مرقد شهادت راهب بركه

۲۷۵

شماره پنجم

مجلس پنجم  
در بیان فضیلت حضرت امام رضا علیه السلام

من الکبر کفیم ای راهب با نزد نوابی هست که صاحبنا را سرباب بکفی کتایب خوشکواریم داشتیم که دور و روز قبل آورده بودند و به تماشا کفیم نوان ابر و وصف کفیم فکفیم لوشیت من الماء التک سفانا مضی حنا و انچه بدروز واقع شده بود برو نقل کردیم با انکه ارفا میباید نزد ما آمد و گفت مرا ببرد نزد صاحب خود و چون او را آوردیم و نظر حضرت امیر المؤمنین بر او افتاد فرمود شمعون گفت ای شمعون هذا اسمی ستمینه بر اخی و بجز خدا خود کوی یابن اسم مطلع نبود نو چطور شناختی پس نوبا عمام برسان من هم با عمام برسام فرمود چه میخواهی ای شمعون گفت از این چشمه واسم ان را خریدی فرمود اسم این چشمه را حور است و همی من الجنة شرب من ثلث ثمانه و ثلث عشر حصتا و انا خیر الوصیین شرب من ثلث لاهب کفیم هکذا و حدث فی جمیع کتب الانجیل و انا اشهد ان لا اله الا الله و حده لا شریک له و اتحد رسول الله و اتک وصی محمد صلی الله علیه و اله و سلم بعد حضرت امیر از انجا حرکت فرمود و راهب در خدمت حضرت بودند و او را در صفین شد و چون صفین نور و طلعت بیکدیگر نلایه کرد کان اول من اصابته الشهادة الراهب پس حضرت از رکب برآمد و اشک از چشمها مبارکش سبزان میگرد و میفرمود المرو مع من احب الراهب معنا یوما القیمة و رفیع فی الجنة ثولفت کوید چه شبیه است این است حضرت و لایب علیهم بکرامت فرزند مظلوم خود سید الشهداء که او نیز در همین ارض کربلا اصحاب خود را در شدت عطش از چشمه غیب سرباب کرد و بکرامت بروایت و سبیل النجاه در شب هشتم محرم و بروایت روضه الشهداء در روز هشتم اتفاقا افتاد

## و تفصیل چا و سقی اصحابین الحج لیت

ملا حسین واعظ کاشفی در روضه الشهداء نقل کرده که راوی گوید در روز هشتم محرم در لشکرگاه حضرت حسین اب نماد و ان لشکر به تشکی سبلا شدند و اطفال فراطا العطش بر کبند حسین برخواست و بموضی شرب آورد و فرمود این زمین را بکشد و مرحوم علامه مجلسی در بخار کوید که چون لشکر این سعاد از شرب فراط مانع شدند

## حَفَرُ جَادِ رِيشِ خَمِيكَاه

۲۷۶

در این باب از حفر جاد

واضراً العطش بالحسین واصحابه فاخذوا الحسین فاساً وجاءوا الى وراء خیمه النساء  
فخطا في الارض نبع عشر خطوه نحو القبلة وعطش برحمن واصحابه ومنوا في كشتان  
بزرگوار كلنكي بر كرفت وار دشت خیمه حرم نوزده كام بجانب قبله برفت ثم حفر هلك  
فنبعث له عين من الماء العذب فشرب الحسین وشرب الناس باجمعهم وملاوا السقيهم انكاه  
زمین را حفری حفر کرد تا گاه ابی زلال و گوارا بچو شد واصحابان حضرت بنو شدند  
و مشکها پر آب کردند ثم غارت العين فلم ير لها اثر پس آن چشمه فرو شد چنانکه اثری نماند  
نماند چون این خبر باین زیاده رسید عمر بن سعد را بدین گونه مکتوب کرد اما بعد بلغنی  
ان الحسین یحفر الابار و یصیب الماء فبشر بهوا و اصحابه بمن رسید که حسین حفر چاه و کند  
واب و متابع و او واصحاب و سیرا میشوند فانظروا و اورد علیک کتبا و امنهم من حقیر  
الابار ما استطعت و ضیق علیهم و لا ندعم بذوقوا الماء و افعل بهم كما فعلوا بالزکی عما  
نبک نظر کن چون مکتوب را فرست کردی چند که استطاعت داشتم مکنار که حفر چاه  
کنند و بابت سبب بند و سخت بکبر بر ایشان بدانسان که بر عثمان زکی سخت گرفتند  
فصدها ضیق عمر بن سعد غایب الضیق چون عمر بن سعد این مکتوب را فرست کرد در شد بد  
امر برید اهتمام نمود و در منع آب حکم بآب رساند

وَقَعْدُ دُعَايِهِمْ رَيْبُ مَحْجَرٍ مَرُّ مُلَا فَاِنْ خَضِرَ حَسْبُ بَا ابْنِ  
سَعْدٍ لَعِبُ فِئْمَهْدٍ اَزْ مُلَا فَاِنْ خَضِرَ اِبْرَاءُ بَا فَعَوْنُ عَمْرِو  
عَاصِرُ رَقٍ فِصْفِ بَيْنِ

قال الله تعالى رُسُلًا مبشرين ومنذرين لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل  
وكان الله عز وجل حكيمًا خادراً وند منعال بافضا حكمت بالغفر و مصلحت كما مله خود در حق  
بدكانش اما مبحث و اكمال بيشه نما تا بنده را بر خلد حجتی نباشد و عرض از بندگان

## احیای حج حشره با معصومین

۲۷۷

و اما در این باب

و نصب و صبا علیهم السلام همین مطلب است فلذا در هر مقام که تمکینی پیدا کرده و قد  
بدست آورده اند از راه اهل کفر و ابواب ضلالت انعام تحت کرده اند چنانچه حضرت  
امیرالمؤمنین در رفته صفین چه قدر با معویه بواسطه رسل و رسائل احتجاج فرمود  
و مواجهه حاجه نمود چنانچه مرحوم میرزا محمد حسن بزرگ در سیف لوا عظیم گوید هنگامی  
که در صفین منار که بود قبل از محرم سنه سی و نه شیعی معویه بعروین غاص گفت ای عمرو  
دلشک شده ام بنا امشب برویم نزد ابوالحسن و با او صحبت بداریم عمرو گفت سبحان الله  
چه قدر که استغیر می شود و عقل تو این قتال بجهت کشتن من و توانست چگونه میتوان این شد  
و نزد او رفت معاویه گفت ای عمرو کجای تو این است که او را ما عا جرات نه بخدا قسم اگر  
زمین را بکوفتن ما امر کند البته ما را میبکشد و اگر کوهها را امر کند ما را درهم می شکند  
و اگر هر بهمه ما را امر کند بدفع ما در وقت جنگ همه بجانب ما میبکشد و اگر مکرر کشتا  
ما را امر کند ما را اهلک می نمایند بعلاوه از خانواده طهارت و نجاست و مروّت کرم  
و رحمت و جلالت و سخاوت است و از این جلیل تر است که کوفی را از بت کذب  
او وارد شود عمرو غاص قصد حق کرد معاویه را و راضی شد پس هر دو ملتزم بلباس  
اهل عراق شدند و آمدند در اردو امیرالمؤمنین و کوفی فرستادند خدمت حضرت  
که دو عرب آمد و میخواهند خدمت تو مشرف شوند ولیکن نمنا دارند که کوفی نزد شما  
باشد حضرت یکتبی فرمودند و این امر را خواندند و از احد من المشرکین استخبار ک  
فاجره حتی بجمع کلام الله یعنی اگر یکی از مشرکین طلب پناه کند پس ثواب پناه بدو نا  
است که بشود کلام خدا را و حضرت امیر در خیمه نشسته و اعظم اصحاب رخصه منان سر  
بودند فرمودند که باید هر کس که در خیمه است بیرون رود پس کلاً از خیمه بیرون  
رفتند و آن سرور را تنها گذاشتند اوقات ایشان آمدند و نشستند زمانه درخت  
حضرت بودند و در آخر کار حضرت فرمود یا معیا ویران الدنيا عنک وائله وائله و اجمع  
الى الآخرة و الله بما زلت بملك ما بعضی فان سبعة بغير الله ای معویه بدست

## احیای حشر امیر باطل است

که دنیا از نور ابل میشود و دخل ترا بعلت جزا میدهد پس با این دست بیعت کن که بیعت  
با این دست بیعت با خدا است آن ملعون قبول نکرد و چون خواستند بر کردند حضرت  
کمیل بن زیاد را طلبید و فرمود کمی را با این دو اعرای همراه کن که ایشانرا از طلائفه لشکر  
نا بکنند و بطلایفه لشکر مغیره برسانند و بیزد من بیا پس اطاعت کرد بخدمت مامور و  
چون آن مرد مراجعت کرد حضرت امیر حسن بن علی علیه السلام را با مالک اشتر طلبید و بحسین  
فرمود با این دو اعرای را شناختن عرض کرد ندخل و رسول و امیر المؤمنین بجهنم میباشند  
پس مالک فرمود نوشتاخذ عرض کرد امیر المؤمنین بجهنم میباشند فرمود معونه و عمر غاصب  
پس مالک بخزون شد و گریست عرض کرد فدای تو شو مرا همراه ایشان کرده بودی و میباشتم  
که مغایره و عمر و غاصب ایشانرا بطلایفه لشکر شام میبرسانند ما اطاعت تو کردیم باشم لیکن  
در اینجا کردن هر دو را میزدیم حضرت فرمود اما مالک من از ایشان عاجز نیستم و لیکن خدا  
وند امر را که مقدر کرد البته باید بشود مؤلف گوید بعینه همین خالت و نلاف نور و ظلمت  
و نظیر این امام هجت در صحرای کربلا میان حضرت حسین و عمر بن سعد اتفاق افتاد و این مطلب  
در همه کتب مغایله و مؤلفات علماء مذکور و مضبوط و در کتاب مصائب الارباب و غیره  
بر نصبین هشتم محرم منقول است

## اما الفضیل الافاضل بن عمر سعد

مروم علامه مجلسی در بحار کوید تم ارسال الحسین الى عمر بن سعد لع انی اربدان  
اکلمک فالقی اللبله بین عسکره و عسکرک حضرت حسین کس فرستاد نزد عمر بن سعد  
بر واپس مقام عمرو بن کعب فضا یز اتفاق داشت که شبانگاه بین العسکرین میباشد  
و املا فاف غای فخرج النهر ابن سعد فی عشرين و خرج البه الحسین فی مثل ذلك جوز شب فرا  
رسید عمر بن سعد با بیستین از عسکر بیرون آمد و حضرت نیز با بیست نفر از اصحاب  
از خیام حرم بیرون خوا آمد چون نزدیک یکدیگر رسیدند حضرت امر فرمود اصحاب را



## ملاقات حضرت با عمر بن سعد

۲۷۹

حضرت با عمر بن سعد

عقب روند خود با عباس و علی اکبر پیش رفتند و او نیز همراهان را دور کرد و با  
پسرش حفص و بك غلام باي ماند فقال له الحسين و بك باي سعد ما شقي الله الذي  
البت معادك انما نلتني وانا ابن من علمت بن حضرت فرمود و برواي پسر سعد با عمر  
از خد و ند بگو باز گشت نوبت او سلك با با من قال و جدال ميكني و ميدي كه فرزند كيم  
ذر هو لآء و كرمي فامر الرب لك الى الله بكذا اين جماعت را و با من باش كه اين موجب فريب  
و شرف است در نزد خدا عمر گفت اخاف ان لهدم داره هب نرسم نا خانه من و بزار گشت  
حضرت فرمود انا ابنيها لك من خانه ترا اين كيم باز گشت اخاف ان تؤخذ ضيعتي بيم دارم نا  
ضباع و عفار من بناسند فرمود انا اخلف عليك خبر امنها من ماله بال حجاز از مال خوش  
كه در حجاز دارم ترا بجز عوض دهم و بزار است منتحب فرمود انا اعطيك من مالا البغية و هي  
عين عظمه بارض الحجاز و كان مغايرة اعطاء في ثمنها الف الف دينار من الذهب بعه  
اهاها من از مال خود چشمه بفيض را بوميد هم و از چشمه عظمي بود در حجاز كه مغويه ترا  
بهر از هزار شرف بغير بد حضرت نفر و خند و در غرر البكاء و نحة الحسبة نیز همين طور  
است كه مغويه هزار هزار شرفي طلال در فستق ان داد بود اما در حبيب الاحزان  
كه مغويه ترا هزار شرف بغير بد باي در حجاز فقال لي عبال و اخاف عليهم گفت بر عبال  
خود از پسر زيارت مسير هم اما م خوا موش شد باز گشت و همي فرمود ما لك في بحك الله علي  
فراشك عاجلا ولا غفر لك يوم حشرك فوالله اني لارجوا ان لا تاكل من بر العران الا  
بسر اخذ ترا برون در فراشت بگشدد و روز خشر ترا نبا مرند سو كند بعد امتداد و امر  
كه از كند عران ستر بخورج عمر از روي اسهراء گفت في الشعبو كاهن عن البراكر كند  
نباشد در جوبنر كه ايت است و در حبيب از ميخو ان بزرگوار است كه او را از ابراهيم طامض  
شد كه نان كندم و هموار نميوانست غما بد تا بدرك و اصل كرم بد و روز عا شوراء و نیز  
چنين نفر بن در حق ان لعين كرم در مزارع علي اكبر عليهم فرمود و سلط عليك  
من يدحك بعد في علي فراشك

مَلَا فَا حَضَرَ حُسَيْنٌ بِأَعْمَرِ بْنِ عَبْدِ بْنِ أَبِي عَمْرٍاءَ

۲۸۰

مَلَا فَا حَضَرَ حُسَيْنٌ بِأَعْمَرِ بْنِ عَبْدِ بْنِ أَبِي عَمْرٍاءَ

سبط بن جوزی در تذکره الخواص و سید احمد شافعی در تیر المذاب گویند و کان عمر بن سعد بکوه قال الحسن فبعث الله بطلب الاجتماع به فاجتمعوا خلوة چون عمر بن سعد مکروه میداشت که با حسین بمثلک غارزد و خود را مطرود و ملعون دارین سازد آری هم ز دنیا جلیه انکیزد باشد که این کار را از در مسالمت بخانت رساند پس بکن از مردم خویش را بجهت حسین فرستاد و پیام داد که از جو تریف ملاقات ترا ادراک نمائیم و صفی چند در مجلسی که از یکانه برداخته باشد بعضی رسانم و پاسخ بشو حسین علیه السلام مسئلت او را با جابت مفروز داشت و در خلوتگاهی او را دیدار کرد ابن سعد آغاز سخن نمود و گفت چه چیز ترا بدین جانب جلیش داد فرمود رسل و رسائل اهل کوفه و خوا هند که وینا هند که ایشان در طلب طریقت و شریعت ابن سعد گفت اکنون دانستید که اهل کوفه عهد بشکنند و همتها بخصی نود هم بسند فقال من خادعنا في الله اتقنا له فهو کسی که در راه حق با ما خدع میباید بدین خدع او میبویم چه بصورت ظاهر طریقت حق می طلبد ابن سعد گفت اکنون که کار بدین صورت آمده چه بفرمای و چه را بمن فرمود دعوت او فافهم بمكة او المدینة و اذ هب الى بعض الثغور فافهم به بعض اهل دستباز دار بدینا جرات کم و در مکه اکون در مدینه ساکن شوم یا بشعرا از ثغور روم و چون دیگر مردم روزگار بسپر سبط بن جوزی گویند و اینکه در بعضی از کتب حدیث کرده اند که حسین با ابن سعد گفت دعوتی امضی الی المدینة الی یزید فادع بدی به مراد دستباز دار بدینا جرات روم با بد مشق شوم و دستباز بدیدم ابن سخن از در کتب و کوافه است چه عقیقه بن سنان گوید صحب الحسن من المدینة الی العراق و لم ازل معه الی ارضه و الله ما سمعته قال ذلك من امر صحب الحسن بودم از آن روز که از مدینه بیرون شد تا کاهیکه در عراق شهید گشت هرگز چنین سخن از او نشنیده هو لفت گوید علاوه بر اینکه خاصه و عامه

بجای این که در کتاب

بجای این که در کتاب

# بیعت کدر خضر بن یزید و یزید بن

۲۸۱

در بیان بیعت کدر خضر بن یزید و یزید بن

در بیان بیعت کدر خضر بن یزید و یزید بن

ابن یزید را نکذیب نموده و از مغزبان شمرده اند از خصما بص حضرت حسین هم منکر واجب نبود بر حضرت قنبره از طاعت زمان خود لازم نبود نمکین و انبساط بر سلطان خود عهد خویش چنانچه بر سایر ائمه دین سلام الله علیهم اجمعین واجب و لازم نبود مگر حضرت جنت عجل الله فرجه و بیعت نکردان بزرگوار ابدان بر یزید و بن بر مغزبان چنانکه در نصبه مصاححه چون حضرت حسن با معاویه صلح نمود و بیعت کردان لعین از حسین نیز تظلمیست نمود حسن فرمود لا نکرهه فانه لا باع ابدا و بقتل و لن یقتل حتی یقتل اهل بینه و لن یقتل اهل بینه حتی یقتل اهل الشام و خودش در مجلس ولید فرمود ایها الامراء انا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائكة و بافتح الله و باختم الله و یزید رجل فاسق شاربا لخر فائل النفس المحترمة معین بالفضون و مثله لا باع مثله و در جواب محمد حنفیه فرمود یا ای والله لولم یکن فی الدنیا ملجأ و لا مأوی لما باعیت یزید بن مغزوبه و در فریب کربلا مثل کرده فرمود

سأصفي وما بالموث غار على الفلأ	إذا ما توفى خطا وجاهد مسلما
و فرمود فانی لا اری الموت الا سعادا	و الحیوة مع الظالمین الا سمرنا
برقی الموت اخی من رکووت منیه	ولا یفتک للثاقصین عذیلا
و یعدی لثقیب قیما یفید	ترأضه عن ان یتکور ذلیلا

و دشمن هم ابن یزید را از حسین بن علی شایسته بود چنانچه عمر بن سعد در عصری با سواته گفت لا یسلم والله حسین و ان نفس ابیر لبیر خلیفه و چون نامه ابن زیاد را بخد مت حضرت فرستاد فرمود لا والله لا وضعت یدک فی ید ابن مرجان و در روز عاشورا چون فلبن بن اشعث گفت مانند ما نقول و لکن انزل علی حکم بنی عمک فانه لم یبر و الا ما تحب فرمود لا والله لا اعطیک یدک اعطاء الذلیل و لا افر فرار العبد و ایضا فرمود الا و ان الذی ابن الذی فدر کثیر اینست بین الیله و الذله و هی هات ما اخذ الذیته و ترجمه عبارات عربیه در محل خود مذکور خواهد شد ان شاء الله

# کلمه خیر بر منافع اینست

## شیخ عبدالحسین بن عسمره کوبی

۲۸۲

هشتاد و یک

وَهَمَّاتُ أَنْ يَرْفَعَهُ الْحَبْنُ بِذَلِكَ	أَبْنَاهُ أَصُولُ زَكَاةً لِمُعَارِسِ
فَخَلَقَ عَنْهَا وَأَمْنَى صَبُوحَ التَّرَدُّ	بِرَقَى ذَلِكَ آخِرَى وَتَمْنَى فِي الْمَطْلَعِ
وَزَامَتْ لَهَا الْوَيْلَاتُ إِذْ غَاثَتْ لَهُمْ	وَكَيْفَ نَسَّالُ لِمَنْ أَبَدَ اللُّوْاسِ

و در احوال که استبد مظلم و بیادشاهی بار و انضاد بران قوم اشار رحله مبارود  
و جهاد مبکر و مسفر مؤد

الْفَقْلُ أَوَّلَى مِنْ رُكُوبِ الْعِلَا	وَالْعَارُ أَوَّلَى مِنْ دُخُولِ الشَّارِ
--	---

اشاره بشجاعت حضرت که در جبهه خود مذکور خواهد شد انشاء الله تبارک و تعالی

## ابن صالح عبدالحسین بن عسمره کوبی

سَفَى إِلَى الضَّمِّ فَرَأَى تَرَاخُفَ	جَمُوعَ أَعَادِيهِ عَلَيْهِ نَكَاحُ
تَمَسَّعَ عِزًّا أَنْ يُصَاحِبَ ضَارِعًا	بَرِيدَ وَلَوَاتِ الشُّبُوحِ نَضَائِحُ
فَجَاهَدَهُمْ فِي اللَّهِ حَتَّى نَضَّائِفَتْ	بَسْلَامُ هَضْبُ الْقِلَادِ وَصَحَائِفُ
بَصُولَ وَبُرُوحَ سَبَقَ مِنْ دِمَائِهِمْ	وَلَمْ تَرَوْ مِنْ حَرِّ الظَّمَاءِ جَوَائِحُ
إِلَى أَنْ هَوَى رُوحِي فِذَا عَلَى التَّرْمِ	لَقَى مُخَنَّبَاتِ بَايَجَرَاجِ جَوَارِحُ

## و فخر در روز هشتاد و یکم از نامه نوشین بن جید بصبی

مرحوم حاج ملا محمد حسین طهرانی در وسيله النجاه بعد از ذکر ملاقات حضرت حسین  
و عمر بن سعد بنما بین العسکری کوبید روز چهارشنبه هشتاد و یکم بود که ابن سعد بن  
عبدالله بنید بن نوشت و معبد علیه الرحمة دارنشا کوبید که عمر بن سعد بدین شرح مکتوب  
باب زبانه نکاشت تا بعد فان الله قد اظنن الشاوه و جمع الکلمه و اصلح امر الامة هذا

## مَا نَشْتُمِرُ لِحَبْنٍ اَزْ اَصْلَاحِ امْرُ

۲۸۲

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

حَسْبَنَ مَا عَظَانِي عَمْدَانِ اِنْ رَجَعَ اِلَى الْمَكَانِ الَّذِي هُوَ مِنْهُ اَوْ يَسِيرَ اِلَى ثَعْمَرٍ اَوْ يَنْفِرَ  
فَيَكُونَ رَجُلًا مِّنَ الْمُسْلِمِينَ لَهُ مَا لَهُمْ وَعَلَيْهِ مَا عَلَيْهِمْ اَوْ يَأْتِيَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدُ فَيَضَعُ يَدَهُ  
فِي يَدِهِ فَيَقْرَأُ بِهَا بِبَيْنِهِ وَيَبْنِيهِ رَأْيُهُ فِي ذَلِكَ لَكَ رِضَى وَلِلْأَمَةِ صَلَاحٌ يَعْنِي خِدَاوَتَهُ  
بِأَنَّهُ اِنْ فَتَرَ اَوْ مَنَعَهُ مَا خَافَ وَكَلِمَةً تَخْلُفُ رَأْيَهُ جَمْعُ كَرَمٍ وَامْرَأَتُ رَأْيِهِ اَصْلَاحُ اَوْ رَحْمَةُ اَبْنِكَ  
حَسْبَنَ اِسْتِغْنَاءُ مَنِ عَمِدَ اَيْ سَوَارِ فَرَسٍ مَّوَدَّ مَرَّاجِعَتُ كَسَدَ بَدَنِ بَلَدٍ كَمَا اَزَاخَا بِتَرْوِثِهِ  
بِاشْفَاءٍ اَزْ ثَعْمَرٍ سَفَرُ مَا يَدُورُ مَا تَدُورُ اَوْ مَا تَدُورُ زَيْبَانِ  
بِأَيِّ كَيْفِيَّةٍ مُّسْلِمٌ هُمَا تَدُورُ وَكُرْمٌ يَزِيدُ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدُ رُودَ دَسْتِ دَرْدَسْتِ هَذَا  
ثَاوِي حَرِّ مَا يَدُورُ اِنْ جَمْلَةُ صَلَاحِ امْتِ وَمَوْجِبُ شَوْكٍ خَاطِرُ نَسْتِ قَوْلُكَ كَوَيْدُ  
اِنْفَا تَكَا مَشْنُودُ كَمَا حَسْبَنَ هَيْجَا كَاهِ نَفْسٍ مَّوَدَّ يَزِيدُ يَزِيدُ بَرُومٍ وَدَسْتِ بَدَسْتِ وَبَدَسْتِ  
بِأَنَّهُ اِنْ سَعْدَانِ كَلِمَةً اَزْ جَانِبِ حَسْبِنَ اَوْ مَكْنُوبٍ خُودِ اَوْ رُودِ نَا جَانِبِ اِنْ زِيَادِ اَوْ  
دَرَا جَانِبِ مَسْلُكُ لَبَرِ الْعَرَبِ كَمَا دَارِدُ

## جَوَابُ مَكْنُوبِ ابْنِ سَعْدِ بْنِ اَبِي سَعْدٍ

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بِرَوَايَتِ رِثَا چُونِ اَبْنِ مَكْنُوبٍ رَا اَبْنِ زِيَادِ فَرَاثُ كَرَمُ كَفْتُ هَذَا كِتَابًا نَاصِحَ مَشْفُوعٍ عَلَيَّ  
فَوَمَرُ اَبْنِ مَكْنُوبٍ نَاصِحٌ وَمَهْرِيَّةٌ اِسْتِ بِرُغْمِ خُودِ چُونِ شَمْرِي زِيَادِ لُجُوشِ عَلِيٍّ لِّلْعَنَةِ  
اَبْنِ بَشِيدِ بِرُخَاوَسْتِ وَكَفْتُ اَلْقَبْلُ هَذَا مَسْنُودُ نَزَلِ بَارِضِكَ وَاِلَى جَنْبِكَ وَاَللّٰهُ لَشِ  
رَحْلٍ مِّنْ بِلَادِكَ وَلَمْ يَضَعْ يَدَهُ فِي يَدِكَ لِيَكُونَ اَوَّلِيَّ بِالْفَوْزِ وَلِيَكُونَ اَوَّلِيَّ بِالضَّعْفِ  
الْجَمْرُ فَلَا تَطْعَمُ هَذِهِ الْمَنَزِلَةُ فَاَنْتَ اَمِنْ الْوَهْنِ وَلَيْسَ لَكَ لِيَنْزِلَ عَلَيَّ حَكْمُكَ هُوَ وَاصْحَابُهُ فَاِنْ  
عَاقَبْتُ فَاَنْتَ اَوَّلِيَّ بِالْعَفْوَةِ وَاِنْ عَفَوْتُ كَانَ ذَلِكَ لَكَ اَبَا مَسِيْدٍ اَزْ اَبْنِ سَعْدِ اَبْنِ  
كَلِمَاتٍ رَا وَاَخَالَ نَكَمَ حَسْبِنَ دَرَزِيْنِ نُوْزُولِ كَرَمٍ وَدَرَكْنَارِ نُوَامِدِ اِسْتِ يَعْنِي اَسْبَرُ  
دَسْتِكُزِ نُوْشِدِ سُوْكَندِ بَاخَلْدِ اَكْرَا اَزْ بِلَادِ نُوْكَوْجِ دَهْدَا اَزْ اَنْ پِلَشِ كَمَا دَسْتِ دَسْتِ  
نَهْدِ رُوْشَا رُوْزِ بَرِ شَوْكُ وَفَرَسُ اَوْ بَقَرَا يَدُ وَاَسَاعَتْ نَا سَاعَتْ ضَعْفُ وَبَعْرِ نُوْزُولِ

## جواب مکتوبات سید علی

۲۸۴

شماره

عش

م

کبر و عطا ممکن تا و این منزلت را که عظیم و هفتی است مرسلطت را واجب میکند که  
 حسن و اصحاب و فرمان ترا کردن هفت انگاه اگر خواهی عفو کنی و اگر نه معفو دار  
 این زیاد در پاسخ شمرکت سخن است که براسی تو کردی و را است که تو هم اکنون  
 با سپاه خویش بشاب و کتا بهو بعمرین سعد رسان و او را بجوی تا بر حسن سخن بگرد  
 چند که بر فرمان من کردن لهذا اگر فرمان پذیر شد او را سالما بسو من فرستد و اگر سران  
 فرمان من بر نداشت با او قتال دهد اگر از این جمله را این سعد بزد مت کرفت او را اطاعت کنی  
 و اگر کار بمباح و محاطه گذاشت کردش را برین و سرش را برین فرست و امیر جیش تو باش  
 و عمرین سعد را بدینگونه منثور کرد ای لمر ابصک الی الحسن لنکف عنه ولا لفظا طر ولا لفسه  
 التلازمه والبقاء ولا لغدر عنه ولا لنكون له شافعا مگوید ای پسر سعد من ترا بسو حسن  
 نفرستادم که از جنگ او خویشی داشته کنی و کار بد را از او کنی و نوید سلامت و بفاش داده  
 عذر او بچو و شفاعت کنی انظر فان نزل الحسن واصحابه علی حکمی و استیلموا فابصت الی سلمه  
 وان ابوا فاحفظ لهم حتی تغلبهم و تمثل بهم فاتهم لذلك مستحقون وان قتل الحسن  
 فاطم الحید صدمه و ظهره فانه غان ظلم و مرسد ای ان هذا بضر بعد الموت شبا و لکن  
 علی قول فذلک لو قد قتلته لفعلت لهذا به نکران باش اگر حسن و اصحاب و حکم مرا کرد  
 خدا ان جمله را سالما از من فرست و اگر امتناع کند بر او و اصحاب و جمله کران امکان نا  
 همکارا با تیغ در کد زنی و مشله کنی چه ایشان سزاوار این گونه کفرند و چون حسن را مقول  
 شاحی البه بر سبک او است بیا که چنانکه سینه و پش و خور شود و بیک میدانم که این بعد از  
 قتل از این نرساند و لکن چون بر زبان من رفته است که اگر او را کشتم است بر کشته او و بران  
 این حکم باید بفاذ شود اکنون ای پسر سعد اگر آنچه گفتم پذیر فی ترا جفا شوند پذیرند و حوام  
 داد و اگر سر بر نماند عمل ما را باز دار و از لشکرها بر کنار باش و کار را با شمرین و الجوش  
 فیصله بگذارد که گفتی یا او کشته ام و السلامه علیه السلام  
 مسئله کردار شبا

# نُصَيْحَةُ رَسُولِ اللَّهِ إِذَا جَاهَدَ

## مَسْئَلَةُ رَجُلٍ يَلْدَرُ رَجُلًا

٢٨٥

مشقه

در انفسه و در اهل خانه و در اهل شهر و در اهل دیار

مسئله مشقه کرده من مَقُولُ اَرْجُلُهُ امُوْحِي اَسْتُ كِه دَر مَرْحَمَةِ مَقْدِسِ نَبُوْتِ هُوَ اَزَانِ وَاَحْمَدُ  
وَاَحْبَابُ كَثِيرٌ دَر اِيْنِ بَابِ نَقْلِ كَرْدَنِ اَنْدِ چَا نَجْدِ دَر مَدَارِ سَبْعَةِ اَرْكَانِ اَرْحَضُ صَافِ اَوْ رَوِي  
كَرْدَنِ كِه مَوْجُودِ كَانِ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ اِذَا الْمَرْءُ اَزْبَعَتْ شَيْئًا رِغَاهُ فَاَجْلَسَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ جَوْزِ حَضَرِ  
رَسُوْلِ ﷺ لَشَكْرِهِ بِجَانِبِ شَمَنِ مَبْعَرِ سَبَا اَبْنَانِ اَمْبَلِيْدُ رِيْثِ خُوْدِ مَبْنِيْ اَسْتَدْتُمْ بِقَوْلِ سَبْرٍ  
بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَفِي سَبِيلِ اللهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُوْلِ اللهِ وَمَبْعَرِ مَوْجِبِ وَبِدَبْنَامِ خُذْ وَاسْتَعْمَلْ  
جَوْبِدِ بَعْدُ وِدِرْ رَاهِ خُذْ وَبِرْمَلْ رَسُوْلُ خُذْ وَلَا تَقْلُوعُوا وَلَا تَمْلُؤُوا وَلَا تَغْدُرُوا وَلَا تَقْتُلُوا  
شَيْخًا فَاَبَا وَلَا مَبْنِيًّا وَلَا اِمْرَأَةً وَلَا تَقْطَعُوا شَجَرًا اِلَّا اَنْ تَضْطَرُّوا اِلَيْهَا وَعَشْوَ وَكُفْرًا وَكُفْرًا  
وَكَا فَرَا اَبْدَانِ اَكْشَنِ دَسْتِ بَا وَكُوشِ وَخَيْمِ وَاَعْصَاهُ دَبْكُورِ اَمْبَرِدِ وَبِرَانِ وَاَطْفَالِ وَ  
زَنَانِ اَمْكَبِدِ وِدِرْ خَنَانِ اَمْبَرِدِ مَكْرَانِكِه بَا بِنَهَا مَضْطَرُّ شُوَيْدِ وَاَبْمَارِ اَجَلِ مَرَاتِ الْمَيْلِ  
اَوْ اَفْضَلِهِمْ نَظَرِ اِلَى رَجُلٍ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ فَمِنْ خَارِجِ دَبْعِ كَلَامِ اللهِ وَهَرْمَرْدِ اَرْسَلْنَا اَنْ  
اَعْلَى وَاَدْنَى كِه نَظَرُ كَنْدِ بَسْمِ مَرْدِ اَزْكَافَرَانِ وَاَوْرَا اَمَانِ بَدِ هَدِ اِيْنِ وِدِرْ اَمَانِ سَلَامَانِ  
اَسْتُ بَكْدَارِ بَدِ اَوْرَا نَا كَلَامِ خُذْ اَبْنُو فَا زَنْجَمِ فَا خُو كِمِ فِی الدِّیْنِ وَاَزَالِیْ فَا بَلْعُو مَا مَنَهِ  
وَاسْتَعْمِلُوا بِاللهِ عَلَيْهِ اَكْرَابِ دَبْنِ ثَمَا كَرْدِ دِرْ دَبْنِ ثَمَا اَسْتُ وَاَكْرَا بَا كَنْدِ تَبْرَا وَا  
بِمَا مَنَشِ بَرِ سَابِدِ وِبَعْدِ اَبْمَرِ جَوْبِدِ رَكْشَنِ اَوْ وَشَخِ اَجَلِ اَمَالِ الدِّیْنِ سُلْطَانِ الْمَفْزَرِ  
اَبُو الْفَتْوَحِ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَرَّاشِيِّ الرَّائِضِيِّ قُلْتُ سَمِعْتُ رَجُلًا يَقُولُ رَوْضُ الْجَنَانِ وَرَوْضُ الْجَنَانِ  
كِه اَوَّلَتِنِ نَفْسِهِ اَسْتُ اَرْسَلْتُمْنِ وَمَا خَرَبِنِ اَزْ فَاطِمَةَ فَرِيقَتِنِ وَاَرْجُلُهُ كَفِيْ اَسْتُ كِه  
اَزْ اَحْمَدِ بْنِ وَصَاحِبِ سَائِلِ وِبَا رَفُوْتِ شَدِ كُوْبِدِ كِه رَسِيْعِ بْنِ اَنَسِ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ بَرْدِ  
كَهْنَدِ اَوَّلِ اَبْنِیْ كِه دَر قَتَالِ فَرُو دَا مَدِ اَبْنِ اَبِهْ بُوْدَا عِنْدِ فَوْلِهِ نَقَا وَفَا نَلُّوْا فِی سَبِيلِ اللهِ اَللّٰهُ  
يُفَا نَلُّوْكُمْ چُوْنِ اَبْنِ اَبِهْ اَمْدِ رَسُوْلِ ﷺ قَتَالَ كَرْدِیْ بَا اَنَانِ كِه بَا اَوْ قَتَالَ كَرْدِیْ نَدِ رِغَا كَرْدِیْ  
اَنَا اَزْ كِه بَا اَوْ قَتَالَ نَكْرُ دَنَدِ نَا اَنَكِهْ اَبْنِ اَبِهْ فَرُو دَا مَدِ كِه وَفَا نَلُّوْا الْمُشْرِكِيْنَ كَا قَتَرَانِ اَبِهْ مَبْرُوْخِ

اکثر

## نهی حضرت رسول از شلر کفار

۲۸۴

شلر کفار  
 از شلر کفار  
 از شلر کفار

شد و معنی و لا تعدوا الزنا لله لا یحب المعتدین بر این قول آن باشد که ابتدا مکین  
 بقال انکس که شما قتال نکند و ناگاه سوا ایشان نزد پیش از آنکه ایشان را با سلام  
 دعوت کنند و بعضی دیگر از مفسران گفتند بر حکم است و از احکام او هیچ منسوخ نیست و آنکه  
 خدا بیخدا در این امر که در کار زار کفی با آنان که با شما کار زار کنند منع نکند از وجوب قتال  
 آنان که با ما قتال نکند بر آنکه این دلیل الخطاب باشد و آن معتمد نیست اما قوله لا تعدوا  
 برین قول نیست که تعدد مکین را بجز شروع است در باب جهاد و زنان و کودکان و بر  
 ضعیف را مکیند و آنرا که دست بصلح شما دهد و دست شما دراز نکند اگر چنین کنی تعدد  
 کرده باشی و این قول عبد الله عباس است بریده اسلی روایت کند که چون رسول سرتی  
 را بفرستاد بر ایشان امیر کردی و او را وصیت کردی بنفق و ترسکاری در خاصه و  
 خود و در زردستان خود و کفنی غرا کند نام خدای در راه خدا و کار زار کند با کافران  
 و بعد غلو نمکند و از حد شرع نکند و غدر مکن و مشد مکن و کود کار مکن و عطا  
 ابن ابی رباح روایت کند چون ابوبکر الصدیق نزد بن ابی سفیان را بعد شام فرستاده  
 مشایعت او بیرون آمد نزد سوار بود و ابوبکر پیاده بود با او مرفت و او را وصیت میکرد  
 بزیادت گفت یا خلیفه رسول الله یا بر نشین با من نیز پیاده شو مگفت بر نشینم و تو پیاده  
 نشو من این کامها در سبیل خدا بر میدارم و تو را وصیت میکنم بوضا بانه با بدنا نگاه  
 دار در این راه که میر و صومعه است و جماعتی در اینجا خود را محبوس کرده دعوت میکنند  
 که بر خدا میکنند ایشان را را ها کن با انچه در انداز ایشان بگذر جماعتی را یعنی میان  
 سر باز تراشیده و موها دراز باز گذاشته با ایشان شمشیر زن برانجا که از سر باز تراشیده  
 اند نکرنا هیچ زن و کودک و پیر ضعیف را نکش و هیچ درخت نبری و هیچ درخت خرما  
 نباه نکنی و نور و هیچ کاو و کوسفند نکنی مگر بر خود و هیچ آبادانی را در بران نکنی

۷ آنکه

و دعا غفره احدی و حضرت رسول مد فی حق حبیب



## نہی حضرت امیر از مسئلہ ناکہ بن

سید الشہداءؑ و دید کہ شکم مبارکش را دریدہ و جگرش را بیرون آورده و بدن او را مسئلہ کردہ اند کہ بیت و فرمودہ اللہ ما وقت موففاً غبطاً علی من هذا المكان بعدا سو کند کہ ہرگز در مکانی نایستادہ بودم کہ بیشتر از این مقام مرا بخشم آوردنش امکیہ اللہ من فریش لا مثلن بیتمین رجالاً منهم اگر خدا مرا نمکین نہد بر فریش ہفتاد نفر ایشان را بعوض حموہ چنین مسئلہ کنم و اعضا ایشان را بر من جیر شیل نازل شد و این اہر را آوردہ و از غافبیم قفا بمثل ما عوفیم و لیس صبرتم لہو خیر للصابرین یعنی اگر عذاب کند بن عذاب کند بمثل آنچه عذاب کردہ شدہ اند و اگر صبر کنند البتہ بہر است بر صبر کنندگان بن حضرت گفت صبر خواہم کرد و انتقام خواہم کشید

## وَدَرَوْفِعُ جَمَلٍ جَوْ حُجْرًا مَبْرُءًا بِالسَّيْرِ طَلْحًا بِنَبِيٍّ مُقَاتِلًا

صفوف خویش را غلطی شد فرمود لا تقاطعوا القوم حتی یبذل و کہ ما نکر محمد اللہ علی جملہ و لکم عنہم حتی یبذل و کہ حجۃ اخری شما سبقت حاجت جو شد تا ایشان مبارک بنما بندہ را کہ این جماعت نکست بیعت کردند شمار را در مقابل ایشان حتی است و کہ ہیکہ دست باز دارند تا ایشان مبارک بنما بندہ از ہر شما حتی دیگر باشد و اذا فاللہم فلا تجھزوا علی حربہ و اذا ہر منہم فلا ینبغوا مدبراً ولا تکشفوا عورہ و لا تمثلوا بقبل و چون مدافعت برخیزد ہیچ جراح نہ دہ و دیگر بارہ رحمت مَد ہند و از دنبال ہیچ ہر غیب شدہ منازید و از ہیچ کن کف عورت مکنید و ہیچ مقتول را مسئلہ نہمائید

## وَلَعَلَّ الْبَصَلَ بِلِجْلِ لَحْظَيْنِ حَصْرٍ امیر المؤمنینؑ یا یا حسنؑ یا حسینؑ فیروز

بجئے علیک فاطمہ بانہی تا نا کل و اسقہ تا شرب و لا تقبلہ فدا و لا تفلد لہ بدل ابغیر ترا بحق خود سو کند مہدم کہ ابن ملجم را از انجہ خود منجور و میاشای طعام و آب بن و در شرب و بہ اوراد در نجہر مکن و با اورق و مدارا کن و چون من از دنیا بروم و از اہلک صبر

محمد بن عبد اللہ  
محمد بن عبد اللہ  
محمد بن عبد اللہ

چون

محمد بن عبد اللہ  
محمد بن عبد اللہ  
محمد بن عبد اللہ

## نهی حضرت امیر از قتل بنی حنیف

۲۸۸

فصاح کن و جد او را بانس نوزان و مثله مکن او را که دست و پا بر اعضا او  
را ببر که حضرت رسول فرمود که زنهار مثله مکنید اگر چه سگ در زند باشد و اگر شفا بیایم  
من سزاوارترم بانکه از او عفو کنم زیرا که ما اهل بیت کرم و عفو و رحمتیم

نهی حضرت امیر از قتل بنی حنیف

اَوْصِيْكَ فَقَدْ خَضِرَ سَوْدُكَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ  
اَسْنَدُ بَابِ كِفَارِ قَوْلِ هَلْ ضَلَلْتُ

ای کاش نا ناکه از عدا سلام میکردند با اولاد پیغمبر خود چنان رفتار مینمودند که از دو  
بزرگوار با کفار جرعه و اهل ضلالت میکردند چه ایشان علیه السلام مینفرماید که بدن هیچ  
کافر و ضال را بلکه جسد هیچ دینی روحی را مثله مکنید اگر چه سگ کمرند باشد اما ابن زیاد  
لعن بعین سعد مینویسد حتی تغلیم و تمثل بهم فاتهم لذلك استخفون حضرت امیر مینفرماید  
و اذا فاندوهم فلا تجهموا علی جرهم اما ابن زیاد مینویسد و از قتل حنیفا و طحی الحبل  
صدره و ظهره فاته غات ظلوم

## شیخ عبدالحسین اعظمی کوبک

<p>لَمْ تَبْقَ عَدَاؤُهُ مِنْهُ الْقَتْلُ فَأَبْدَتْ بِأَعْقَرِ اللَّهِ يَلَاكَ الْحَبْلُ إِضْجَلْتُ وَبَلَّ ابْنُ أَكَلَةِ الْأَكْبَادِ كَمْ حَلَبْتُ لَمْ تَكْفِهِ قِتْلُهُ أَبَاءَ فَا طَمَعَهُ لَهْفَ عَلَى خِفَرَاتِ الْمُصْطَفَى هُنْكَتْ بَطْنُ أَرْوَسٍ قَتْلَاهُنَّ سَائِرُ مَنْ مُبْلَغُ الْمَرْضَى أَرَأَيْتَ عَدْتُ</p>	<p>مَجْرَمٌ عَلَى جِسْمِهِ الْحَبْرَ الْخَاصِبُ أَعْضَاءُهُ لِعَوَادِئِهَا مَصْنُومُ بَدَاهُ لِلدِّينِ كَمَا لَبَسَ مَجْبُورُ حَتَّى سَبَا الْفَاطِمِيَّاتِ الْمَافِصُورُ أَسَارُهَا بَعْدَ مَا عَوْدَ رَهْخَدُورُ أَمَامَهَا بَيْنَهَا التَّحَادُ مَا سَوْرُ أَهْلِيهِ نِصْفَيْنِ مَقُولَا وَمَا سَوْرُ</p>
---	--

نهی حضرت امیر از قتل بنی حنیف

# روایات عن محمد بن یحییٰ

۲۸۹

روایات عن محمد بن یحییٰ

روایات عن محمد بن یحییٰ

## وَقَوْلُهُ شَيْبَانُ سَوَّاءٌ رَوَى بَاءُ مِرْجَانِ بْنِ وَتَفْصِيلُ كَرِيمَةٍ وَفَالْحَمْدُ لِفَاطِمَةَ

مروم علامه نور محمد دارالسلام از مجموعه بعضی از مناخرین و از مرآت اهل بحر  
روایت کرده و اجمال قصه اینست که گوید کنت ملازم و موافقا علی اسماع مرآت الحسین  
والتوردد علی المأم لیل و نهارا و لا یغفل فی شغل و لا یمنعه عنها مانع من باسماع مرآت  
حضرت حسین طالب و راغب بودم و روز و شب مجلس غزا حاضر میشدم و چیزی از این  
عمل مرا شغل و مانع نمیداد اتفاقا فاشی در مجلس غزای نشسته و کانت لیلۃ الثانیة من المحرم  
و شب نهم محرم بود و انقدر بر مضایب حضرت کریم که خسته شده از جاده برخواستند ملول  
و محزون در کنت نشستم در انحال مرا خواهی بود فراغت طبعا عظمی مکات فی بیان عظیم  
کا لجنه و فیها من انواع الاشجار و الثمار و الطور علی اغصانها ثمره و تغریبها کانتها  
ساحل التواکل و رؤیاء عظمی دیدم که کو باد ریاح بر یکی مثل روضه جنت هم و افوا  
و اقام اشجار و اثمار در اینجا میباشد و طهور در اعضان مانند زینت کلی فوخر میکنند  
کنم سبحان الله این طهور چرا ناله میکنند و این ندید میباشد مکر از بر مولایم حسین  
پس بناگاه بکاء و غیغی بلند شنیدم که نزدیک شد دلم شکافه بشود چند قدم از بی صوت  
رفتم بکنار حوضی رسیدم دیدم زنی مثل اقیاب نابان در کنت را بنشسته و بی صدا توپ  
ابض ضاف البیاض و فی ذلك التوب تمزین کثیر من اثر التوب و طعنان الریح و جامه  
سفید و پاره پاره در دست گرفته خون جامه را میپوید و باثر جراحات نکر پشه صرصر میزد  
و از خون خشکیده اینجامه را چسبه خوشتر از غیر ساطع میشود و نزدیک است از اثر فوخر نکر  
اش صخره صماء منقوش و آسمان بر زمین متصل بشود و میگفت و اعوانه بك یا ایاه اما انی  
ما فعلت منك نبنا پدر بخان میبخی امت تو بما چنانکه انکه من بودم حق مرا ضایع کردند  
و از جلوم زدند و مرا را گرفتند فصل شعبی از مضایب خود و این غمش امیر المؤمنین

## خطاب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

۲۹۰

شاهنشا

تو ای که در این دنیا  
بسیار از من در دنیا  
بسیار از من در دنیا

بیان کرد تا گفت اینها هم بر نشد رسول و رسا مثل بسوی فرزندم فرستادند و شرح مکتوب  
از فرزند مظلوم خود ذکر فرمود تا گفت یا اولاد که لا سمیت لهم یا سمک فلعلمهم ما عرفوک  
ولا عرفوا من جدک و ابوک فلهذا من الماء منعوک ای فرزند چرا از اسم خود خبر نداد بلکه  
ترا وجد و پدر ترا نشناختند فلذا ترالب تشنه بکشند دیدم از طرف شریف شخصی گوید و حلت  
یا امه ما ترک تشکر رسول الله و لا یمن الانبیاء من قبله سوگند بخور تا مادر جان من از  
طرفه جدم رسول خدا و سینه انبیاء سلف فرو گذارم نکردم از این سخن دلم چسبید و عقلم پرید  
کشت و ملتفت شد دیدم یک بدن بی سر جبهه خرمی درین از کلو بر بند اش خون ناز سبلان  
میکنند و میگویند مادر جان کفتم و از جد و پدر و مادر و برادر و خبر دادم سخن مرا نشنیدند و  
مقام مرا نمی دانستند اب فراتر برویم بسنه بر کلاب و خاز بر میباح نمودند و دل غن کردند که  
کسی با ظرف آب بر نهد مبادا یکی وقت کرده باهل بیت من ای رساند تا مغلدر کشته از مصیبت  
خود بیان فرمود من از کلام و تعجب نموده با خود گفتم کاش این زن و این بدن بی سر مرا میشناخت  
و هبند جلالت و مانع از قتل بود تا از خدا استعانت خواهم و قدم جبار پیش نهاد سلام  
کردم جواب رد فرمود گفتم ترا بخدا تو کبیتی و این جامه پاره پاره پر خون چیست و این بدن تیر  
کبت یک ناله جان سوز از دل کشیده فرمود منم مادر این شهید مظلوم و دختر پیغمبر امت  
و فاطمه مادر حسین که امت جدش او را بکشند در این خالی زنا خنجر از جانبان اشعاع مانند  
افتاب تابان طلوع کرده مویر کنان و نوچه کنان آمده در اطرافان بدن بی سر نشینند من گفتم  
ایخافون من این جامه چیست فرمود این جامه فرزندم رحمت است هر وقت بخوام که بروی  
بگویم این جامه را حاضر میکنم و چاه بنه و شمشیر را نظار کرده میگویم و خال من تا قیامت این است  
و روز محشر در موقف حساب سر خود را کسوده و بخون فرزندم را لوده نموده از ظلم بخواسته شکار  
خواهم کرد و ملک مغیره و نبی مرسلی نماید مگر آنکه بر روی خود مباد و خدا بسبب غضب من  
بظالمین اهل بیت غضب میکند و زبانه ازانش بیرون میبارد که ابش را از هر طرف فرا گیرد  
گفتم ایخافون من ان ابی کارا ثیبا لکم خصوصاً لولدک الحسن بنی فدا ذاصنع الله به پدر مرا

مغامرات کی قرانی و خادِ محبس غناء

رائی شما بود خدا با و چه کرد که فرمود نصیر بخازی لفظ نور یا نصیر بخاوی تصور ما است  
و او نیست که گفته

أَيُّهَا السَّعِيُّ إِيَّاكَ لِلشَّهَدِ الْمُسْتَضِي

كهنه ایچوانون من ما جوامن بیکی لکدر و بیف من ماله فی عرا الحسین حبیب خن<sup>4</sup> انکه بر شما  
بگریه و از مال خود در عرای حسین آفاق بنما بد و در مجلس غم خدمت کند و بد شمت  
شما لعنت بنما بد فرمود لهم الخن و کل ذلك اغانی لنا فابشر و بشیر هم بجوارنا فوق ای و بعلی  
و حق و لد و شما دانه لا ادخل الخن و منهم طفل لم یدخلها فبشرهم و بلغهم ذلك عنی المحدث  
الله رب العالمین از بر<sup>4</sup> ایشان است هشت و اینها هم اغانی است بجا مرده باد ترا و ایشان  
ده ایشان بجوار ما که حق پدر و شوهر و فرزند و شما هشت فرزندم که بر هشت داخل نمیشود ما  
دامیکه طفلی از ایشان باقی است پس بشمارش و و ببلغ کن این را با ایشان از من

رضنا ناسو عاء  
سيفي امر و محاضره لشكر ابن زحاح الطبري

انچه از اخبار و روایات مستفاد میشود اینست که در مثل امروز عصر با اهل بیت سالک  
خبر نیک و امر بسیار سخت شده و دشمن اجتماع کرده و از هر طرف حسین و اصحاب او را محاصره  
موده اند چنانچه در خبر عبد الملك که در طابع غاصور آء مذکور خواهد شد ان شاء الله منقول است  
که حضرت صادق علیه السلام فرمود تا سوعاء بوم حوصی فی الحسین و اصحابه بکربلا و اجتمع علیه خیل  
اهل الشام و انا و اعلیّه تا سوعاء و نوحه است که حسین و اصحاب او را در کربلا محاصره کردند  
یعنی دیگر و ارجی و فاری و نقل از وفای از جانبی مقدور شده و از هر طرف راه چار و طرف  
بجای مسدود شده و لشکر اهل شام بر حسین اجتماع کرده و اقامت انداخته اند چو این  
حکم مرسوم از طرف شام و بزرید ملعون بود لذا منسوب بدعا جاشده و کربه لشکر اهل شام  
برسانند و این کلام منشا آن روایت نخواهد بود که لشکر کربلا کلام از اهل کوفه بود چنانکه

# مخاضه كره لشكر ابنه الى طبرستان

۲۹۲

تاريخ طبرستان  
جلد اول  
صفحه ۲۹۲

در محل خود منقول و مبرهن خواهد شد انشاء الله تعالی و فرح ابن مرجانه و عمر بن سعد  
بنو افرج خلد و كثر نها و ايضا حقا فیه الحسین و اصحابه كرام الله تعالی و جوههم و ابنا و اولاد  
الحسین ناصر و لا یمده اهل العرفان بای ذاك المستضعف الغریب و پسر مرجانه و عمر بن سعد  
بسبب نوافر خلد و توانا لشكر فرحناك شدند و حسین و اصحابا المحضر تراضعف شمرند و  
بفین کردند که دیگر بر حسین ناصر و معینی از اهل عرفان خواهد آمد پدرم بفرمان این ضعیف

## ایضا از وفات ناسو عطاء شد عطش اهل بیت علیهم السلام

از مصائب مخصوصه امروز یکی شدله محاصره بود که مذکور شد و دیگر شدت عطش اهل  
بیت مرثیه علیهم السلام زیرا که در روز هشتم باز بواسطه خفجاء و منع ماء فدر اب  
ندارند کردند اما روز ناسو عطاء از اوانه و ظروف تمام شد و علامت تیرگی و آثار عطش  
در وجان اهل حرم هویدا کرد بد چنانکه مرحوم فاضل درینک در اسرار التهاذ گوید  
که شیخ اجل ابن نما علیه الرحمه از سبب شدت الحسین و روایت کرده که گفته عزما منافی السع  
من المحرم حتی كظنا العطش و قد قعد الماء كله و خلت الاوانه و جفت الفیاب التي فیها الماء  
در روز هفتم محرم اب و خیام حرمنا باب شد و عطش بر ما غالب کرد بد طرفها خالی و مشکها  
خشک شد و قوت غروب عطش بر من و دختران حرم مستولی کرد بد فتمت الی عتی زینب  
اخبارها ببطنا العالما از خربت لنا ماء پس برخواسنه بجمعه عمام زینب رفتم که از عطش خود  
خبر بدهم شاید او از بر ما ابی ذخیره نماید فوجدناها فی خمسها و فی حجرها الحی الرضع  
و هی ناره تقوم و نار ف تقعد و هو یضطرب اضطرابا لثمة فی الماء و یصرخ و یدم در  
خم نه نشسته و برادرش خواره ام را در اغوش گرفته کاهی بر میخیزد و کاهی میبشند و علی  
اصغر مثل ماهی در میان آب است و یا میزند و صرخه میزند و عمام گوید صبرا صبرا  
با بن اخی و انی لك الصبر و انت علی هذه الحاله المشؤمه صبر کن صبر کن ای پسر بر ادم و

# شَدِّتِ عَطَشِ اَهْلِ حَرَمِ

۲۹۳

در این کتاب  
در باب عیال  
شماره ۷

و چطور صبر خواهی کرد و خال آنکه نو در همچون حالت مشغول هستی گرانست بر عتبه تو  
که بشود صرخه ترا و تواند نفی بنور ساند سکنه خوانون کوید از ناله برادرم کریم  
عمرام فرمود سکنه است عرض کردم ای فرمود چرا کریمتی گفتم بحال برادر دگر از عطش خود  
خبر ندادم که مبادا سبب مزید غم او باشد بعد گفتم عمر جان کاش بفرستی بخیام اصحاب شاید نزد  
ایشان ای پیدا شود پس برخاست برادرش را و ام در اغوش و آمد بخیام عمو هام ای پیدا  
شد برکت و سعی از اطفال عقب افتادند که شاید بایه باید و آمد بخیمة اولاد عمو  
حسن و انجانش بخیام اصحاب فرستاد لعل ای پیدا شود و چون ما پوش شد بگو خیمه خود  
برکت و قرین بخت خود و پیرا او بودند فاخذت بالصویل فخص نضار خ بالفری منها  
و شروع کرد بناله ماهم با وی صرخه میزدیم در این حال بر بر همدی که او راستد الفراء می  
کنند بر ما بگذشت و از شنیدن ناله ما خود را بر زمین نزد و خاک غم بر سر ریخت و اصحاب خود  
را اندا کرد و گفت ایست که ان نمون بنات فاطمه عطشا و فی ابدنا فواثم سوفنا لا والله لاخیر  
فی الخوف بعد هم بدل نزد فلیهم حاض الموت یا بر شما کوار می شود که در خان فاطمه از عطش  
میرند و دست فلیهم ما بغضه شمیر برسد نه والله بعد از ایشان خبر در زندگانی دنیا  
نیست و ما قبل از اینها باید بمولک افتخام بکنیم ای اصحاب من باید هر یک از شما دست بجای از  
این اطفال را بگیرد و بجای شریع برید قبل از آنکه از عطش هلاک شود و اکثر لشکر عیال  
بکشد ما هم بدل فست بر خیز بر پستی ما زنی گفت البته موکلین فراث بر قتال اصرار خواهند  
کرد و بسا مکر و حی با اطفال وارد اید که اسباب بدست ما بشود بجز این است که خودمان  
مشکی برداشته روانه شریع بشویم و در صوبت معانله مجاریه برداریم و اگر یکی از ما کشته شود  
نزد بنات فاطمه علیها السلام خواهد بود بر برکت چنین باشد پس مشکی برداشته روانه  
شریع کشند موکلین فراث کشند من هؤلاء القوم شما کبکشد بر برکت من بر و اینها  
اصحاب اسناد از آب عطش آمدن ام که اب بردار هر کسند مکان که حق فخر و ثبات خبر که هر جا  
بابسند نار بلس خود را خبر بدیم و میا بر و ر بلس ایشان فرائی بود چون خبر دادند

در این کتاب  
در باب عیال  
شماره ۷

## رفائن بر ريسق شير لبر

۲۹۶

روزنامه علمي

فصل في علاج  
الربو  
الربو  
الربو

گفت مانع نشويد و چون شير لبر وارد شدند و سرگ ابر احساس نمودند بر بر و اصحاب  
صدا بگريه بلند كرده گفتند لعن الله ابن سعد و هذا الماء بخره و اكباد ال رسول الله  
لا يبل منه قطرة خدا لعنت كند بر ابن سعد كه ابغرات بخار ميشود و لي جكرال مصطفى  
از عطش بپوشد بر بر كهتاي اصحاب من اطفال حرم را فراموش ميكند شكرا پر كرده بجهل  
روانه شويد و از آب نوشيدن تا اكباد بنات فاطمه سيزايشود گفتند نه والله اي بر ريسق  
نوشيد تا اطفال حسبن نوشيد بكي از موكلين بن سخن راشيد و كهت ما كه اكرا الورود  
حتي تلجوا الى هذا الخراجي با بر نشد كه خود نان و ابر شير لبر ميشود ميخواهد با بن خراجي  
اب بر ويد والله با مني خبر ميدهم اكرا و اغماض كند خود مدافعه مينمايم ناخبر با من ابن سعد  
برسد بر بر كهت بن امر را پوشيد بدار و افشا نما و زديك رفت كه او را بگريه ان ملعون  
كرد بخت و با مني خبر داد اصحق گفت مگذاريد و ايشان از دمن بياوريد همراه بر ايشان كنند  
و گفتند اي بر ريسق اجازه نميدهد كه حمل آب بنمايد بر بر كهت تم ما ذا اكر حمل كنيم چه خواهد  
شد گفتند ارافه و ما نكه خون شما را خواهم رخت گفت ارافه الدماء اشهي الى من ارافه الماء  
و بختن خون ما الذاس از بختن اب و بر شما كوي از ما اي بخشيد همتا اطباء عطر  
اهل بيت سو كند خدا تا جان در بدن دارم دست و شك بر نميدارم بكي كهت مانع  
نويد اين شك از مولك ايشان ايجاب نخواهد داد ديگري كهت مبر خود را مخالفت ميكند  
از هر طرف حلفه و ارا خاطره نمودند بر بر و اصحاب شكرا بر زمين كذا رده و زانو بر زمين  
نهادند مدافعه ميگرددند بر بر كهت و كهت و الهفناه على اكباد البنات صدا لله و حسنه  
عن صدنا عنك و نا سفين بر عطش اهل حرم رحمت خدا ميناد بر كوي كه از اين اب مانع  
ابد و بكي شكرا بر دوش كشيده روايه خيام شد موكلين اخاطره كرده انمودند لبر را اماج شير  
نمودند فاضل جبل الفريه سهم حتى خاطره الى عاتق الرحل و سال اللم على ثوبه و قدميه  
شير امد و بيد مشكرا بدوش مود بدوخت و خون بر لباس و با پهاش بر بخت و چون ديدند  
كه اب سالم است گفت الحمد لله ال جبل رفعتي و فاء لفرقي حمد مر خدا شير كه رفته مراد



# مَدَامُ فِضْرُ بَرِّ يَا مَوْكَلِينَ فَرَكْ

۲۹۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَرِيَّةٌ مِنْ كَرَامَتِهِ وَجَوْنِ بَرِّ دَهْدِ كَهْ فَوْرٍ دَر مَدَامُ فِضْرٍ هَسْنَدُ صَاحِ بَا عَلٰی صَوْنِهِ  
وَبَلَكُهُ بَا اَعْوَانِ بَنِي سَفِيَانِ لَا شَرَّ وَالْفَنَةِ وَدَعَا اَسَافَ بَنِي هَمْدَانَ فِي مَقَامِدِهَا بَا وَانْ  
بَلَدِ صَدَا بَرِ دَاشْتِ وَاِی بَرِ شَمَا اِی اَعْوَانِ اَل سَفِيَانِ فَنَسَبُ مَنَكَبُهُنَّ وَنَسَبُ اَل هَمْدَانِ اَزَادِ  
غِلَافِ خُودِ بَكْدَارِ بَدِ دَر اِنْ خَالِ جَمْعِ دَر خَدِثِ حَضَرِ حَسْبِ بَنِ بُودِ نَدِ بَكِ كَفْتِ مِنْ صَدَايِ  
بَرِ بَرِ دَاشْتِ شُومِ كَهْ بَرِ فَوْرٍ نَصَبِ مَنَكَبِ حَضَرِ فَرَمُودِ اَلْحَوَا بِدَرِ بَا بَدَا وَرَا جَمْعِ سَوَارِ شَدِ خُورِ  
بِهْ بَرِ بَرِ سَا بَدِ نَدِ مَوْكَلِينَ مَنَهْمُ شَدِ بَرِ بَرِ اَبِ رَا بَحْمِ رِ سَا بَدِ وَكَفْتِ شَرِ بَا اَلِ الرَّسُولِ  
هَسْنَدُ مَرِ شَا بُو شَدِ اِی اَلِ الرَّسُولِ كَوَا رَا نَادِ بَرِ شَمَا اَطْعَالِ حَرَمِ اَزْ هَرِ طَرَفِ دُوبِدِ صَدَا بَلَدِ  
كَهْ نَدِ كَهْ هَذَا بَرِ بَرِ جَا شَا بَا اَلْمَاءِ اِنْ اَسْتِ بَرِ بَرِ قَارَا اَبِ وَرِدِ وَرَمِنْ بَا نَفْسِ بَنِ عَلٰی اَلْفَرِ وَخُورِ  
رَا بَرِ شَكِ اَنْدَا خَنَدِ بَكِ مَشْكُرَا بَا عَوْشِ مَبَكَشِدِ وَبَكِ رُوْ خُودِ رَا مَبَكْدَا شَدِ وَدِ بَكِرِ  
فَلَبِ خُودِ رَا مَبَكْدَا اَزِ بِنِ كَهْ اَزِ اَلْمَاءِ اَبِ عَطِشِ اَزِ حَامِ وَاَضْطَرَا بِنِ بُودِ نَدِ اَنْفَلَكِ لَوَكَا وَاَبِ بِنِ  
اَلْمَاءِ مَبَدِ شَكِ كَفْتِ وَاَبِ بَرِ بَحْتِ بِنَا طَاهِرَا بِنِ صُورِ زَدِ نَدِ وَصَحْمِ خُودِ نَدِ اَرِ بِنِ اَلْمَاءِ بَا بَرِ  
اَبِ رَضِ بِنِ بَرِ بَرِ بَرِ سَبَلِ بَصُورِ نَدِ وَكَفْتِ وَاَلْفَنَاءِ عَلٰی اَكْبَادِ بِنَا اَلْمَاءِ رِ سُولِ اَللّٰهِ  
وَای سُوْنَدِ بِنِ رَحْمَتِ شَدِ اَطْعَالِ الرَّسُولِ

ذِكْرُ وَفَاتِ عَصْرِ رُوْزِ طُلُوعِ  
وَرُشْمِ زَمَانِ لِحِشِّ بَكْرِ بِلَا اَفْرَاقِ  
سُبْحِ عَجَبِ بِنِ اَعْمَرِ كَوْنِ

سَلَبَا بِالْحَدِيثِ غَيْرِ فَوَادِي	يَمْ يَسْلُو عَنْ الْوُرُودِ الصَّادِي
بِرَجَائِي حَذْوَةً سَلَطِي	مُحَجِّي قَوْنِ جَمْرَهَا الْوَفَادِي
أَبْنِ مَنَّمَا الْخُودِ هَمَاتِ إِلَّا	يَلْفَا تَرْلَفَاءَ أَفْصَى مُرَادِي
مُسَبِّهِ الْيَقِينِ أَنْ نَأَى عَنِ	مَوَدِّ الصَّبْرِ لِمَنْ بِنِ عَنْ سَوْدِ الْفَوَادِي

# وَرَدُ شَمْرِ بَصْرٍ كَرِيلاً

٢٩٦

وَرَدُ شَمْرِ بَصْرٍ كَرِيلاً

وَرَدُ شَمْرِ بَصْرٍ كَرِيلاً

حَبَا سَاعَةً الْأَمْنِ فِيهَا  
وَنَلَا فِي عَيْتِهِ مِنْهُ حَسَا  
مُضِلْنَا عَضْبُهُ لِصَالِحِ هَذَا  
كَمْ رَزَا بَا فِي كَرِيلاً كَسَا الْأَمْنِ  
فَلْ فِيهَا الْبُكَاءُ بِاللَّهِ لَا إِلَهَ  
يَوْمَ ذَلِكَ إِلَّا سَلَامٌ وَانْتَفَعْنَا  
وَسَدَّتْ أُمِّهُ مُتَعَاَصَا  
أَدْرَكَتْ بِالْحَسْبِ بَارِئَ بَدْرِ  
طَمَعَتْ مِنْهُ أَنْ سَالِمَ لَكِنْ  
أَرَاهُ يُعْطَى ابْنُ أَكْلَةٍ الْأَكْبَا  
كَيْفَ يَسْتَسْلِمُ الْحُسَيْنَ وَنَعَا  
أَخْوَفَ الرَّدَى وَلَيْسَ لَدَيْهِ  
أَمْ حَبَّتِ الْحَبْوَةُ بَيْنَ مَرَاخِلِكِ  
حَاشَ لِلَّهِ أَنْ يَجُومَ عَلَى مَرَعِي  
فِيهَا كَأَنَّكَ عَلَى فَاؤِ السَّيْفِ  
أَبْهَامَا الصَّعْبِ لَيْسَ لِلْفُؤْمِ قُضْدُ  
فَأَجَادُوا الْجَوَابَ أَخْرَطُوا الْبِضْ  
وَأَنْشَوْا لِلْوَعَا غَضَابَ السُّودِ  
أَوْرَدُوا الْبِضْ دُونَهُ مِنْ نَجْمِ

مَا لَذَّ السَّلَالُ فِي فَلْيَصَادِ  
بَيْنَ عَيْتِهِ نُورٌ أَحَدٌ يَأْدِي  
أَلْكَونَ بَعْدَ امْتِلَافٍ بِالْفَيْ  
أَحْرَانُهَا شَبَابَ حُدَادِ  
وَعَطَا الْأَكْبَادِ لَا الْإِبْرَادِ  
أَوْجُهُ الْمُسْلِمِينَ كَثُرَ رَمَا  
دَيْتُهُمَا مِنْ بَيْنِ السَّيِّئِ الْهَادِ  
وَسَفَتْ مِنْهُ سَالِفَ الْأَخْطَا  
دُونَ ضَمِّ الْأَيَّاهِ خَرَطَ الْفَيْ  
كَفَّ الْمُسْتَسْلِمِ الْمُنْفَا  
لَضَمِّ وَهُوَ الْأَيْتُ الْفَيْ  
الْمَوْتُ لَا هَوْمَةً عَنْ سَهْمَا  
عَلَيْهِ بَرْدٌ وَأَبْنُ زَيْدَا  
أَبْنُهُ شَهَامَةُ الْأَجْحَا  
وَنَادَى فَدَيْتُهُ مِنْ مُنَادَا  
غَيْرُ قَسْلَى فَلْيَعُدْ مِنْ هَوْنِ غَا  
أَخْبَا جَا إِلَى جِلَادِ الْأَعَادِي  
عَصَفَتْ فِي الْعَدَا بَصْرَ صَرْعَا  
الْهَامِ وَالْيَمْرِ مِنْ دِمَا الْأَكْبَا

جون عمر بن سعد مناخره خضر حسين را مكروه مبداشت وحقى المذود را بن عمل  
استنكاف مبنود لذار بن باب رسول وكتاب بعيد الله بن زياد انقاد مبدل  
فانوا ذرا بن كار خود را بمسالت برهانند حتى ابوالفرج اصغرها على بن حسين مروا

# وَرُوْدِ شَمْرِ بَصْرَایِ کَرَبَلَا

۲۹۷

عصای کربلا

عصای کربلا  
عصای کربلا  
عصای کربلا

در مقابل الطالبین گوید که ابن سعد رسولی بشو پیرزاد فرستاد که حسین  
بروم بشو بزد با برکردم بدانجا که آمد با در یکی از ثغور مسلمین ساکن شوم و مظلوم  
بود که عید الله از وی قبول خواهد کرد و بقول لوستك هذا بعض الذبلم ولم نقبل ظلمه  
و گفت اگر یکی از اهل دلم این را از تو مسئلت بنماید و تو قبول نکنی بروی ظلم کرده یعنی  
این حسین فرزند پیغمبر است البته از وی قبول خواهی کرد فوجیه البیان زیاد طمعت بان  
سعد فی التراحز و رکت الی عهنا جزا الرجل و فائده ولا ترض منه الا ان یزل علی حکمی  
عید الله بگرام فرستادی پس سعد میل با ستراحت و رکون بکون کرده البته با حسین  
مناجزه و مخاریه یوی و بحر انقباض حکم من چیزی دیگر از وی قبول نخواهی کرد چون این  
مطلب را بحضورت عرضه داشتند فرمود معاذ الله ان ازل علی حکم ابن مرجانه ابد حاشا  
که من تحت فرمان پسر مرجانه بروم و شیخ اجل معبد علیه الرحمه در ارشاد گوید فاقبل شمر  
بن ذکوان بکتاب عید الله الی عمر بن سعد فلما قدم علیه و فراه قال له عمر مالک بلك  
لا قربا لله دارك و ففتح الله ما قدمت به علی چون شمر بگریلا رسید و نامه عید  
الله که مشغول بمسئله شده بود باین سعد برسانید عمر از مضمونش مطلع شد و گفت  
بر تو خد و ند خانه ترا از ابادا نهاده و را فکند و رشت کند چیزی را که نوآورده سوگند  
باخذ چنان میدانم که تو بازداشتی این زیاد را از قبول آنچه من بدو نكاشتم و فاسد کرد  
امر را که اصلاح آنرا امید میداشتم لا یسلم والله حسین ان نفسا بیهلین حنیبه  
خدا که حسین بن علی بد آنچه عید الله بن زیاد گفته کردن نهاده و همان نفسانی که امر  
المؤمنین علی را بود اکنون حسین راست شمر گفت این سخن بگذار و بجوی ناچه خواهی  
کرد اگر امر امیر را با مضامینش با بد ناخک ساز دهی و گرنه لشکرنا من بگذار و خود  
کناره کوین عمر گفت لا ولا کرامه لك من امارت بنو ندیم و خود کفایت بن مهم کم نباید که  
نوسر هتک پادگان باشی و حال الدین یوسف سبط الجوی در زندگم الحواص گوید  
قال الوافد و لما وصل شمر الی عمر بن سعد ناداه عمر بن سعد لا اهلا و الله بك ولا سهلا

# تونیج و نفره عمن بن شد شمر

۲۹۸

تونیج و نفره عمن بن شد شمر

تونیج و نفره عمن بن شد شمر

با ابرص لا قرب الله دارك ولا ادع في مزارك وفتح الله ما حبست ثم قرأ الكتاب قال  
والله لقد شئته عما كان في عزمه ولقد اذعن ولكحك شيطان فعلت ما فعلت واقد كنه  
چون شمر بعمر بن سعد رسيد عمر گفت سوگند با خدا سزاوار هیچ نوحب و نوحب نیایی امیر من  
خدا خانه ترا از بادا بنهاد و راف کند و فر ترا از نظرها محو و مسور دارم و زشت کند چهره را  
که تو او را در فم بخله نورای و را بر نافتی و عمر را و را دیگر کون ساختی تو شیطان مردودی  
کردی ای چهره کردی و در روضه التمهید گوید چون شمر به الجوشن شود که عمر بن سعد در شب  
رفته با حسن بن مخنف گفته که الحال بکوفه رفت و با پسر زیاد گفت میان حسن و عمر بن سعد  
رسل و مرامله واقع است و شب پسر زیاد بکوفه ملاقات نموده ندیده ها می کند و حقیقت این  
خال معلوم نیست ابن زیاد در غضب شد و نامه نوشت بعمر سعد که من ترا بخار ب حبس فرستادم  
نه مضاحبت و مبنی که با هم کلام و پناهی دارند اگر این کار از دست تو نباشد من تو را که بکوفه  
نو نوشتم باز فرست و سیدها لاری لشکری با شمر به الجوشن گذار چون نامه رسید عمر  
سعد اند و ضناک شد و دل بر خورج حسن نهاد و از روایت کاشف مکتوف بشود که شمر را  
تقریباً در واسطه محرم بکربلا آمد بود چون در شب هشتم عمر از ملاقات حضرت حسن  
با عمر بن سعد مطلع شد بجهت نقاب و شیطنت در الحال سوار شد بکوفه آمد و دیار  
با ان خصمه مشوم در روز نهم عصر ناسوعاء بکربلا عودت کرد و در مقام گوید منقول است  
که عبدالله از مطاوت عمر بن سعد با حضرت سید التمهید و بفرستد جو پیر بن بدر القبی  
را که یکی از سرهنگان بود بکربلا روانه کرد و گفت اگر ابن سعد را ببینی که در کار حرج  
اهمال می کند یا بدنا او را بند کنی که امیر بکوفه لشکر را نفرستد چون جو پیر به نزد  
عبدالله رسید که او عمر را حبس کند و لشکر ضایع ماند شمر را با ان نامه از پس او روانه  
نمود سعد بن عبدالله گوید از حواری هوا با عمر بن سعد باب اندر آمد بودیم مرا آمد بکوش  
او گفت که ابن زیاد جو پیر بن بدر را فرستاده که اگر در کار جنگ اهمال و ترشی ترا کرد زیند  
چون ابن بشیر بر حینه سلاح جنگ بر خویش راست کرد و بر اسب برآمده صدای کارزار

## تمثيل حسين بفتح

۲۹۹

عمر بن عبد الله

در داد علی الجمله شمر بن ذی الجوشن لعنه الله تعالى ان صحبه مشومر بسند و همی آمدن اروز  
پنجشنبه هم محرم و اربعه صحر ۴ کربلا شد و ابضا گوید که عمر بن سعد ان نامه بخد مت امام انا  
فرستاد حضرت فرمود لا والله لا وضعف یکتا فی بداین مر جانم بخداوند که بحکم پسر مر جانم بن  
درند هم و این دو شعر ان مفرع تر خواند

لا ذِعْرَبُ السَّوَامِ فِي غَلَسٍ يَوْمَ أَحْقَى حَافِئَةُ الْمَوْتِ ضَبًّا	الصَّبِيحُ مُعْبَرًا وَلَا دَعْبُ بَرْدَا وَالْمَنَا يَا بَرُصْدُ نَبِيَّ أَنْ أَحْبَلَا
--	---

محقق نماید که این کربت ثانی است که انحضرت شعر برید بن مفرع که شاعر مشهور است تمثیل  
جست و در فصل اول در مدینه انشاء کرده چنانچه در تذکره الخواص از ابو سعید مفرع روایت  
کرده که گوید سمعت الحسن علیه السلام یتمثل تلك اللبلة وهو حاج من المسجد يقول ابن مفرع

لا ذِعْرَبُ السَّوَامِ فِي غَلَسٍ يَوْمَ أُعْطِيَ مِنَ الْمَهَانَةِ ضَبًّا	مُعْبَرًا وَلَا دَعْبُ بَرْدَا وَالْمَنَا يَا بَرُصْدُ نَبِيَّ أَنْ أَحْبَلَا
---	--

چون مختلف نقل کرده بودند لذا هر دو تمام نگاه شد آمد بعضی شنیدم از حضرت حسین  
که در ان شب تمثیل میکرد بقول ابن مفرع و تنبکه از مسجد پیغمبر تشریف میاورد فقلت لعمری  
ما تمثیل یحذرن البینین الا بشیء برید فرج بعد البینین الی مکه در خاطر خود گفتیم که  
البته بجهت غرض مخصوصی باین دو بیت تمثیل جست پس بعد از دو شب بمکه گفتم حضرت فرمود

## انكذاري عبيد الله حبيب يا ولدا امر البينين

در نامه گوید نگاه که این زیاده از مما طله ابن سعد در جنبك حسين بر صید و او را  
مکتوب کرد و شمر بن ذی الجوشن را فرمان داد که ان کتاب را ما خود دایم و یا لشکر خود  
بجانب کربلا روان شود چو بر بن عبد الله بن خالد الکلابی بر پا خواست و گفت ایها الثیر  
راستخفی است اگر فرمان رود بعضی را بنظر این زمانه دگفت بگو تا چه دایم گفت علی ابوطالب  
کاهی که در کوفه مکنون اخبار فرمود دختر عم مرا که ام البینین نام داشت بجهالت نکاح خویش

عمر بن عبد الله

# سؤال و جواب شمر با حضرت ابوالفضل

۳۰۰

عرفان

در آورد و از او چهار پسر مولد گشت نخستین عبد الله دوم جعفر سه دیگر عباس چهارم  
 عثمان و این هر چهار بن عم زادگان من باشند اگر اجازت فرماید ایشانرا منسوب کنم و حکم  
 امان فرستم و این بزرگ عطای است که در حق ما کرده باشد این زیاد گفت ایشانرا امان داد  
 صورت خال را در من کن و بدیشان فرست تا از هول و هرب بر آسایند جریر بن عبد الله بن  
 محمد بن خلد بن صورت را نامه کرده و غلام خویش را که نام داشت طلب نمود و گفت باید که بنجد  
 کرد بفرست و این نامه را بدست عبد الله و عباس و جعفر و عثمان داد و نگران باش که خراز  
 این چهار بن کس از این نامه آگاه نشود پس عرفان اممکوب را مآخوذ داشت و شایزه طی طریق  
 کرده بکربلا آمد و آن نامه را بعباس و برادران ادبشان اممکوب را فرست کرد و صورت  
 خال را بدستند عرفان را گفتند باز شو و خال ما پسر عبد الله محمد را بگویم که ما انکس نیستیم  
 که دست ز بل امان پسر زیاد زیم امان خداوند فاجر غالب زهر ما نکو تر است از احمق  
 که خدای خواهد لا جرم عرفان باز شد و آنچه شنید مولای خود را باز گفت جریر بن عبد الله  
 سخت بیایند چه میدانست که در پایان کار ایشان عرض هلاک و دمار خواهند گشت و چون  
 شمر بن الجوشن چون نسبت از قبیل پسر عبد الله داشت هنگام پیرویشان از کوفه ما را از ایشان  
 را از این نهاد خواستار شد و او بدین قرار گشت و چون بکربلا وارد شد از لشکر کاخ خود بیرون  
 شد و با مصکوح حسین راه تودیک کرد و با علی صوت ندادند که این بنواحق عبد الله  
 و جعفر و عباس و عثمان پرها خواهر من بجا بند مرا با ایشان میخنی است حسین را و را اخذ  
 فرمود ایشانرا گفت شمر بن فاسق است لکن یک تن از احوال شماست جواب را باز دهد  
 ایشان و را پاسخ دادند و گفتند بگوی تا چه دایم گفت ای فرزندان خواهر من شما در مقابل  
 بایر در خود ریز میزنید و خود را به پیوره بکش میزنید و مصکوح حسین کناره که برید  
 و سر در اطاعت امیر المؤمنین بزد در آورید عباس بن علی علیهما السلام بانکه در داد  
 و فرمود نبوت بدک و لکن ما جنبه من امانک باعد و الله انما نرى ان نترك اخانا و سبب  
 نا الحسین بن فاطمه و ندخل فی طاعة النساء و اولاد اللعناء انؤمننا و ابن رسول الله لا

ببین  
 که گفتند  
 و او را  
 از کربلا  
 آمد  
 و با مصکوح  
 حسین  
 راه تودیک  
 کرد

## هَضْبُ عَمْرِ بْنِ سَعْدٍ لِسُوقِ خَبَامِ

۲۰۱  
 عَمْرِ بْنِ سَعْدٍ

امان له فرمود دستهای تو مبطوع باد و امانی که تو اوردی ملعون باد ابد دشمن خدا  
 ما را امر میکنی که برادر خود و مولای خود حسین پسر فاطمه را دستباز داریم و سر در  
 چنبر طاعت فاسق فاجر زنا زاده گذاریم ابا ما را امان میدهی و از برادر پسر رسول خدا  
 امان نیست شمر را اصغارا بن کلمات دشمنان شد و بشکرگاه

خوش باز      هَضْبُ عَمْرِ بْنِ سَعْدٍ لِسُوقِ خَبَامِ جَلَّالَتْ  
 شامت

عَمْرِ بْنِ سَعْدٍ  
 هَضْبُ عَمْرِ بْنِ سَعْدٍ

در ارشاد گوید و هضبن عمر بن سعد الی الحسین علیه السلام عشبه یوم الخنجر لنع مصعب  
 من المحرم عصر یخشیه هم محرم عمر بن سعد لعین از خدا وند شرمنه کرده گروه مخالفان را محرم  
 فرزند رسول مختار را بنکشت و خود بر اسب برآمد با علی صوت ند در داد با خدای الله و  
 وبالجنه ابشر ای لشکر خدا سوار شوید و بر هشت برین سبزه باشد سپاهیان سلاح  
 جنگ در بر گرفته و سوار شده و بمصکر سعادت اشر نهادند و حسین علیه السلام جل  
 امام بدنه محبها بسینه از حق بر اسب علی رکبند در آن هنگام امام مظلوم در پیش جلال  
 جلال زافوان برداشته و شمشیر هر دو دست مبارک گرفته سر بر زانو نهاده اند که خواست  
 در ربود فسمعت اخرا الصیحه فذنت من اجنها فقال يا اخي انا نسمع الاصوات فذا فبرئت  
 چون همهمه مردان غار و محمدا اسبان ناخبر که گوشه اهل بیت رسالت کت رنید ظاهر  
 سلام الله علیها بدوید و برادر را از خواب را بنکشت و عرض کرد برادر چرا مکر صدای  
 دشمن را نمیشنوی اینک دشمن در میرسد حسین سر برداشته فرمود ای رایت رسول الله  
 صلی الله علیه و آله الشاعره فی المنام فقال له انک بروح البنا هم اکنون جد خویش رسول  
 مختار را با خواب بدید که من میکنم بزد ما خواهی آمد و در روایت سیده فرمود با اخلا  
 ای رایت الشاعره جلد محمد و ابی علیا و ابی فاطمه و اخای الحسن و هم بقولون یا حسین  
 رایت البنا غفیر و فی بعض الروایات غدا قال الراوی فلطمت رنبت وجهها و ضلحت  
 و بکت فقال لهما الحسین علیه السلام مهلا لا یثمینی لغوم بنا و در روایت مفید علیه السلام

# بی نابی جنایند ق نسلک

۳۲

بنا بر این که

و این است از  
مقاله امام  
عزیز بر سر

بنا بر این که

فلطمت اخبر وجهها و نارت بالویل فقال لها الحسين عليه السلام ليس لك الولد  
 يا اختي مكني رَحْمَةً لِّكَ اللهُ عَفِيْلُهُ بَنِي هَا شَمِ چون این سخن بشنید بر رخ خوش سبیل زده  
 بانك با و بلباه برداشت امام فرمود ای خواهر ترا و بِل بخت ساکت شو خد ترا رحمت  
 کند این ابوالفضل عرض کرد یا اختی اناك القوم برادرانك لشكر در رسید حضرت فرمود  
 باعتبارك ركب بنفسك انت يا اختی حق نفاهم برادر تو خود نزد این جماعت برو و موجب  
 آمدن پیرم عباس سلام الله علیه با حبیب بن مظاهر و زهر بن قیس و هبید و نفر سوار  
 دیگر نزد آنها رفت سبیل از جست کشتند فدا جاء امرا الامير ان تعرض عليكم ان تنزلوا  
 علی حکم او بنا جو که امیر ما عبید الله را امر چنین است که حکم او را کردن هبید و یا پیکار  
 را آماده شوید ابوالفضل فرمود اکنون در این جا باشید تا از مصدر امامت جواب باز  
 امر عباس مجد متامل و منافقان بپسندادند و اصحاب حسن موعظه و نصیحت میکردند  
 و تفصیل موعظت در مقام بدین نحو است که حبیب بن مظاهر زهر بن قیس را گفت اگر  
 خواهی تو این قوم را موعظت و نصیحت کوی و اگر کوئی نامن سخن کند زهر گفت نخست تو  
 بنده حبیب گفت و چه زشت بندگان خدا که شما شید هیچ نپند بپند که علی الصباح محشر  
 خداوند خوش را ملاقات کنید که عزت و اهل بیت پیغمبر او را بشهادت رسانیده منتهی بدین  
 و اخبار و ابرار و مجتهدین امت را کشته باشند عروه بن قیس ملعون گفت تو تا بتو هیچگاه از  
 سناش و ترک خود دست باز نداشت زهر گفت و خوش را نمپسندید خداوندش پسندیده و شود  
 و شاهراه هدایت بدو باز نمود آنها از بار نیچا بر سر و باور کراهان مباح بر بخش خوزناك  
 این نفوس زکته معاونه مکن و نصیحت من بپذیر عروه گفت ای زهر نوراهموا عظمای  
 دانستم و در شمار شیعیان اهل بیت بود گفت مکر از موضع من این مسئله نتواند دانستند  
 عراسمه گواه است که من بدو نامه نکردم و وعده نصرت ندادم بیش از این نبود که در راه انجمن  
 افتاد چون عروه را و بدانستم و غدر و مکر شما بنی نکو میباشم خدا طهرش رسول الله را بینا  
 او ردم و حق او را پاس داشتم تا جان خوش و فایز ذات مقدس او کم تا انچه را که از خود خدا



# اسمهال خیر و توفیق امجد

۲۰۳

عنه

عنه

و رسول ضایع خواسته اید محفوظ دارم و دیگر اصحاب نیز گروه شفا و شایسته  
 داده از قتال باز میباشند و در اثر همدان فحشاء العیاس الی الحسن فاجره بما قال القوم  
 فقال علیه السلام ارجع الیهم فان استطعت ان تؤثرهم الی غده و ندفعهم عنا العثبه  
 لعنا فضلی لربنا اللیل و ندعوهم و نسفهم فهو یعلم انی قد کنت احب الصلوة له و لا ذوقنا  
 و کثرة الدعاء و الا سغفارا ابو الفضل پیغام بکذا از امام فرمود ای برادر اگر بنوازی بجو  
 شان تا بک امشب را مهلت دهند و کار خبک بفروا گذارند چه بار شمع خود میدهند که من  
 پیوسته نماز و تلاوت قرآن و کثرت دعا و استغفار و دست میباشم تا امشب نیز بوظایف  
 طاعت و عبادت قیام میبود ابو الفضل باز گفته فرمان امام برساند بر او استبد علیهم  
 فوقف عمر بن سعد لم یجد له عمر بن الخطاب الحاجج الرئیس و الله لو انهم من التورک و الذین  
 و سئلوا مثل ذلك لاجبتناهم فکف و هم ال محمد عمر بن سعد فوقف فمرد عمر بن حجاج کف  
 سو کند باخذ اگر مردم ترک و دلم این مهلت از شما خواهند دعوت بشانرا اجابت نمودند  
 نه اخرا بشان ال محمد نزد آمدند و توانی چپت ابو ف عمر سعد رسولی در خدمت ابو  
 الفضل روان کرد و پیام داد انا قد اجلناکم الی غد فان اسلمتم مرتجناکم الی امیرنا عبید  
 الله بن زیاد و ان ابکم فلنا نارکم و انصرف کربک امشب شما را مهلت است اگر صبح  
 هان بحکم ابن زیاد سراندر آید شما را بکوفه فرستیم و اگر امتناع و نه زید دست باز نداشت  
 و فصل امر بر دست شمشیر خواهیم گذاشت این هنگام هر دو لشکریار امکاه خود باز شدند

ویناز  
 شروع بوفایع شیع شوارک  
 و اکفایم و دیکر چند و قصه و فخر  
 در کتب و الشکر خیر بن  
 و وفای صفا و شغل مشهور بر فاعش

# ابنک در بیوفای احببت

۳۰۴

عبدالرحمن بن ابي بکر

مفسد اول در فضیلت صفی و فایده  
میسوی حضرت ابراهیم علیه السلام

وَلَكِنْ لَا يَدْرُكُمْ كَهَ الْوَفَاءِ  
وَسَبْقِي الْوَدَّ مَا سَبَقِي الْوَفَاءَ  
وَأَعْدَاءُ إِذَا نَزَلَ السَّلَاحُ  
بِأَوْزَارِهِمْ أَرْضَهُ وَصَفَا  
يَبْدَأُ نَدَاءَ خَانٍ وَغَيْرِهَا

وَرَبَّ آخٍ وَفَيْتَ لَهُ وَفِي  
بِدْمُومِ الْمَوَدَّةِ مَا رَأَوْنِي  
أَخْلَافُ إِذَا اسْتَعْنَبَ عَنْهُمْ  
بِسَارِكِي كَهَ كَرْدِ عَوِي وَفَا  
لَكِنْ جَوْرَ سَبْدِ وَفَيْتَ كَرْدِ

ابولحسن اشعری بن فاسم کوبک

عَنِّي أَدُمُ أَهْلُ زَمَانٍ  
مِنْهُمْ قَلِيلُ الْوَفَاءِ حُلُوِّ الدِّينِ  
وَقَلَّ الْوَفَاءُ فِي الْأَخْوَانِ

بِأَخْلَافِي لَا أَدُمُ زَمَانِي  
لَسْتُ أَصْحَى كَهَ مِنْ آخٍ كَانَ لِي  
أَحْمَدُ اللَّهِ كَيْفَ قَدْ فَدَا لَنَا

ابولحسن اشعری بن فاسم کوبک

خواجہ عیاد نقیہ کرفانی کوبک

رحمت خود مدد ابدل کرد و فایده  
هر که شد کشته شد بر غمت حرم است

طلب بار وفادار ممکن در عالم  
نرسد آن دوزخ به بدغم دوزخ

قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا اوفوا بالعقود ان جملة صفات حميدة و اخلاق پسندیده  
که عقل و نقل حاکم بحسن است بقی هم وفا به عهد است که خلایق متعال در چنگ از ایا که  
بان امر نموده چنانچه در این مذکور بر مؤمنین خطاب کرده و مراد از عقود عهود است بلکه  
عهد مشتمل بر استیثاق است که متفق نمیشود مکرار متعاقبین و در سوره مؤمنین از علای  
ایمان شمرده و الذین هم الاماننا هم و عهد هم راعون و اخبار کثیره نیز در فضیلت صفت وفا به عهد

خواجہ عیاد نقیہ کرفانی کوبک

## فضیلت صفت فایده

۲۰۵

بسم الله الرحمن الرحیم

وارد شد در حال از ابو مالک روایت کرده که بمنشبت بنیاد علی علیه السلام عرض کردم ای خیر  
 بجمع شرایع الدین فرمود قول الحق والحکم بالعدل والوفاء بالعهد وایضا از ابی جعفر  
 روایت کرده که فرمود اربعه اسرع شیء عفو بن چهار چیز است که عفو است و مکافات افعال و  
 ترخیص میرسد رجل احسنک لیس و یکامک بالاحسان البه اساتر کسبه برو نکوئی بکنی  
 او در عوض برو نیک نماید و کسبه نوبه برو رسم نکوئی او را جو رسد بکند و رجل غاهد  
 علی امر من امرک الوفاء له من امره الصدق و کسبه در امر با او عهد بنما نوبه وفا بکنی او  
 ترا عذر و مکر بنماید و کسبه او صله رحم بکند و ایشان از تو قطع بنماید در اخلاق بخشنه  
 گوید خواجه غلامی داشت پارسا و خدایس ناکاه این خواجه بیمار شد عهد کرد با خدا که اگر  
 از این بیماری خلاص شود این غلام را آزاد کند حق سبحا او را شفا داد و خواجه دل در غلام  
 بسته بود و را آزاد نکرد و دیگر بار بیمار شد غلام را گفت برو و طبیب بیمار را معالاج کند  
 غلام بیرون رفت و در آمد خواجه گفت طبیب کو غلام گفت طبیب میگوید که او مخالف من  
 میکند و بدل بچه میگوید و فامی نماید من او را علاج نمیدانم خواجه مشتبه شد گفت ای  
 غلام طبیب را بگو که از مخالف باز کنم و از عذر نوبه کردم غلام گفت ای خواجه طبیب  
 گوید اگر تو صفت وفا پیش از ما نبر شربت شفا از زانوی ما بر خواجه غلام را آزاد کرد و  
 در حال شفا یافت

و غلام و فایده

چو محتاج خواهی شد از خرید و	مناب روفا دار خوش رو
کیا آنکه فغان روا کشد اند	مکرم و حسن وفا کشد اند
وفا دارا این شاه شهبخت	غم عهد خوردن ز کار اکثرت

فصل دهم در اهمیت وفا به عهد و لا یکن خذیبان عالم الدن

قال الله تعالى و اذا خذرتك من بني ادم من ظهورهم ذرتهم واشهدهم على انفسهم  
 ان يقيموا لى الاية بموجب اخبار کثیر چنانچه خداوند متعال از بنندگان خویش در عالم

# اهم عهد و لایت

۳۰۶

در کتب معتبره

در کتب معتبره

در کتب معتبره

ذکر و غایب ارواح بر بویقت خود و نبوت حضرت رسول <sup>ص</sup> عهد و میثاق گرفته بولایت  
 ائمه علیهم السلام نیز عهد و میثاق گرفته است چنانچه نفع الاسلام محمد بن یعقوب کلبی قدس  
 سره در کتابی از حضرت ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود ان الله اخذ میثاق شعبنا  
 بالولایة لنا وهم ذکر يوم اخذ الميثاق على الذی بالافعال بالربوبیة و الحمد بالتوفیة خداوند  
 من قال میثاق و لا یثارا در عالم نذر شیعیان ما گرفت در آن روز که بر بویقت خود  
 نبوت حضرت رسول <sup>ص</sup> اخذ میثاق کرده و شیخ جبل نقی محمد بن مسعود عثمانی رضوان الله علیه  
 در نفس خود از جابر روایت کرده که حضرت یافز علیه السلام فرمود ای جابر لو تعلم الجهاد منی  
 سبی امیر المؤمنین علی لم یکن و احبته اگر این جهال بدانند که کدام وقت علی با امیر المؤمنین  
 موسوم گشت حق او را انکار نمیکند من عرض کردم فریانت بشوم کدام وقت بود فرمود  
 قوله و اذاخذ ربك من بنی ادم الی السیرتکم و ان محمد رسول الله و ان علیا امیر المؤمنین  
 بعد فرمود ای جابر هکذا و الله جاء بها محمد علیه و آله السلام سو کند با حله که پیغمبر  
 امیر را بنظر آورده است و مرحوم حامی دین مبین و ماحی بدع ملعون میر حامد حسن همدانی  
 بنیابوشر قدس سره که ترجمه او در نجوم السماء و نجوم ثواب و شفاء الصدور و ماثرواشار  
 مذکور است در مجلد نور از عیفات الا نوار فی امامة الائمة الاطهار کوید شهر وید بن  
 شهر دارد بلی در کتاب الفردوس و حدیث روایت کرده که گفته لو علم الناس منی سبی علی  
 امیر المؤمنین ما انکروا فضل سبی امیر المؤمنین و ادم بین الروح و الجسد قال الله  
 تعالی و اذاخذ ربك من بنی ادم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم السیرتکم قال  
 الملائكة بلی فقال انار بکم و محمد نبیکم و علی امیرکم و بعد از نقل خبر کوید مخفی نماید که  
 از اکابر محدثین ثقات و اجله حفاظ اثبات سیرت و کتاب فردوس الاخبار تصنیف  
 ان علامه روزگار کاظمی فی راجع التمار و راجع اشهره امینا شد خود دلی در اقول  
 فردوس الاخبار گفته اثبتی کنا فی هذا اثنی عشر حديثا و نفا من الاحادیث الصغار  
 علی سبیل الاختصار و شهره یار پیر شهر وید دلی گفته هو کتاب نفیس عزیرا لوجوه مقنونه

## نَبِيٌّ وَفِيهِ هَدًى

جامع للغير والدرد البنوتة والفوائد الجمة والمحاسن الكثيرة لم تصنف في الأندلس مثل

### رَحِمْنَا إِلَى الْمَفْصَلِ

و در مجمع البحرين گوید در حدیث وارد است آن لکل امام عهدا و شفا فی رفا ب و لبائهم  
ای ضمنا ناسن تمام العهد زیاده و فورهم و ایضا گوید در حدیث حجر الأسود وارد است  
فا شمهده بالموافة ای بالاثبات النبک و افرایه بالعهد لکن و عندک اباه و ایضا در  
حدیث است الحجر ینهد لمن اسل بالموافة ای بالمحضور عند و المجئ الیه و در حدیث است  
علیه السلام امد ان الله لفا اخذ من شعبنا الميثاق كما اخذ على نبي ادم السب بكم فمن وفي  
لنا وفي الله له بالجنة که خداوند متعال از شیعیان ما بولايت ما ميثاق گرفت چنانچه در  
خود در عالم ذر از نبي ادم ميثاق گرفت است فمن وفي لنا وفي الله له بالجنة پس هر که وفا کند  
بر ما خداوند وفا کند بر او و بهشت و بعضی زمين بصرين گفته و رفع النصيح عنهم  
علیه السلام بان فعل الارواح في عالم الايدان موافق لفعلمهم في يوم الميثاق که ائمه  
علیهم السلام نصيح فرموده بر اینکه فعل ارواح در این عالم ابدان موافق فعل ایشان  
است در يوم ميثاق و مراد از کلمه وفي لنا اینست که هر که وفا کند در عالم ارواح و عالم  
ابدان آنچه را که خداوند بر او تکلیف فرموده از تسلیم امر ما و قبول ولايت ما پس  
خداوند وفا میکند و را بهشت

### تَحْقِيقُ مَبْنِي رَأْسِ عَالَمِ ذَرِّ

از اکابر مجتهدین و متکلمین امامیه مستد مر فنی علم الهدی قدس سره ابن عالم ذر را  
انکار کرده و اشکالاتی در تحقیق آن وارد آورده ولی در رفع استبعاد ابن عالم و اثبات  
آن عالم فقط ابن خیر شریف علاوه از اجوبه بنا فیه که از اکابر محققین گفته اند کافی است  
در تفسیر عتباتی از ابو بصیر روایت کرده که بحضرت صفای معروض کردم اخباری عن الذر

اثبات عالم مذکور و جواب علم الهی

وحيث شاهد هر على انفسهم السب بربكم فالوا بلى عز ازنا لدر تخرجه که خداوند چه طور  
از بندگان خود شما دگرفت و فرمود با من بر ورده کار شما نبستم کفند بلى تو بر وجه کاف  
ما بى و استر بعضهم خلاف ما اظهره وبعضى را ببيان خلاف اينچه اظهار نمودند اختيار  
کردند و ابيان چه طور در آن عالم اين خطاب السب بربكم را فهميدند تا جواب بى دهند  
فرمود ان الله جعل فهم ما اذا سألهم اجابوه خداوند استعداد در آنها فراهم کرد که چون  
سؤال کرده شدند فهميدند و جواب بى دهند و هر حور مېرزا محمد باقر نواب ر شرح فح البلاغه  
بعد از نقل نلبسه شجاعت از اصلا ب و ارحام بعد از دعوت حضرت ابراهيم گويد مراد از  
جواب مرونان در اصلا ب ظهور استعداد و قابليت طبيعت لها است در وقتيکه در اصلا  
بااء علوه موجود بودند و سيد جلبل سيد على خان حوزي رضوان الله عليه که از اجله علماء  
اماميه و صاحب قضا بنف کثير و زعيم اوردي پراض العلماء و سلافة العصر و کلمه طيبه و ر  
ضات الحيات مذکور است در نکت الالباب و ادب الاعيان کيفيت الامر در امفصلا بيا کرده  
و بما لا مزيد عليه شرح داده و شبهات و ايرادان علم الهدى عليه الرحمه را بعد از نقل عبر القاط  
و عبارات نفص و رده نموده و از اخبار عهد و لايت و نلبسه اجابت موبدا ورده که نقل آنها از  
وضع ابن نجاشه خارج و بلا خطه ان رساله شريفه محول و راجع است

مَضْبُكُم دَرِ اَفْسَا وَلَا تَبْكُوا نَبِيًّا  
وَمُسْلِمًا هَؤُلَاءِ الْفِتْنَةُ وَقَدْ طَلَحْتُمْ وَاَنْتُمْ  
وَمَلَاحِيَهُمْ لَا تَصْبِرُونَ  
بَيْنَ الْحَبِيبِ وَبَيْنَ الْأَشْيَرِ لَكَ رَكْعَتَانِ

در این مدتی که نورانی ده هفتصد ۴ که کنج خانه عشق است و عرش رحمت

## از فصاید فیانی شریف

۲۹

شماره پنجم

<p>که کج را نتوان با فخر بو برای سکه بر آید چون حلقه را یخنا بی ز جمل کافیه و غوث میلانی که بر زمین و زمان است بر افشا خلاص بود رفیق و صدق سلسله که فوت شان هم جوع است و جاعه که در ولایت جان میکند سلطه ولی خالق اکبر علی عمرانی اگر بر افکند از رخ حجاب مکار بود چو چشمه نوزد ز شک مبدل جز این صفت که بگویم بگویند که کرداش سوزان بر او گلستان هنوز بودی در صحرای زندان بدست سبزه و نا بجز طوفان اگر نکرد بر در که نو دربان</p>	<p>بکنج دل روی آنکه که بن شو و بران بکوب حلقه دورا که غافل میران ولی بکنج دلت راه نیست تا مرهی براسته عشق از میان دهند با مقام بود و سلمان کرب بود مفضو برهنه پا و سرانند در ولایت عشق غلام در که شاه و لا نیست همه کمال فدی و دور و صی پشیم شهنشاهی که رواج کش ندان باز بخص فدی رشیده هر را غالر صنع شها نوبی که ندانم بدهر مانست نیم خلعت نور دل خلیل و زبید شدار ولای نو و سغیر مضر نه که چو کج جودت بنه بر کج نوح امیر خیل ملایک کجاست جبریل</p>
---	--

قال الله تعالى واذا خلا الله بيننا ما اتيناكم من كتاب وحكمة ثم جئناكم رسول  
مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرته مفضل اذله فطعت وبراها من ساطع عرض افضي  
و غابت فصولا و افرقت ما موى و تكون ما موى و ما لا موى بعد از معرفت الهی و عهد  
توحيد عهد ولایت و معرفت محمد و آل محمد صلوات الله عليهم اجمعين است چنانچه این  
مسئله بالخصوص ما نور و در اخبار کثیره منصوص و در تحقیقات علماء رضوان الله عليهم  
مذکور است مرحوم شیخ علم بن سبغین منصوص بحقی حلی در منتخب و قبل الایات الطرفه  
فی شان العرفه الطاهره که از موسوم بکثر القوائد و دافع المعاند کرده و هر دو در مقدمه

تأليف الشيخ الفاضل  
المرجع الميرزا محمد باقر  
الاصفهاني

## اخذ ميثاق الانبياء من سبلان

۳۱۰

عبد الله

عبد الله

بهار و مدع الشاكبة و روضات الجنات مذکور و موصوف اند كويد كه حسن بن علي الحسن  
 ديلمی در كتاب خود از فرج بن ابی شبيب روايت كرده كه كويد سمعت ابا عبد الله عليه السلام  
 يقول و قد نزل هذه الآية شنبه من رخصت صادق كه فرمود و قنكاه ابن ابر را خواند و اذا اخذ الله  
 ميثاق النبيين لما اتيتكم من كتاب و حكمه ثم جائكم رسول مصدق لما معكم للمؤمنين به  
 يعني رسول الله و لتضيقه يعني و صيته من المؤمنين الآية مراد ايمان او و بن بر بغير و تضر  
 كردن بوصف اخضر امير المؤمنين است و لم يبعث الله نبيا و لا رسولا الا و اخذ عليه  
 الميثاق لمحمد بالنبوة و لعلی بالامامة و خلد و ند بنی و رسولی را مبعوث نكره مكرانكه از ميثاق  
 محمد صلى الله عليه و اله و اما من علي عليه السلام اخذ ميثاق كره است و رجم افقه الحدیث  
 ملا ابو الحسن بجه اصغرها از فاضل نلامه علامه مجلسی قدس سرهما كه ترجمه او در خانه  
 مسندك الوسايل و فضل القدسي و مقدمه مدع الشاكبة مذکور است در تفسير مراد الانوار  
 و مشكوه الاسرار كويد في نفس الامام عليه السلام انه قال ان ولايته محمد و آل محمد صلوات  
 الله عليهم هي الغرض الاقصى و المراد الافضل ما خلق الله احدا من خلقه و لا بعث احدا من  
 من رسله الا ليدعوهم الى ولايته محمد و علي و خلفائهم و باخذ عليهم العهد ليقبوا عليه و يعلموا  
 به سائر عوام الأمم الخيرة در تفسير امام و ارد است كه فرمود غرض اقصي و مراد افضل از  
 افرينش عالم و لايت محمد و آل محمد سلام الله عليهم است و خلد و ند احدی را خلق و انبأ فر  
 و بغير بر مبعوث نكره مكرانكه ايشان را بولايت محمد و علي و خلفاء او دعوت نموده و ايشان  
 عهد و پيمان كرفته كه در ان ميثاق مستقيم باشند و ان عهد را بانشاء عوام الناس اعلام  
 بنمايند و ايضا كويد در سراسر اين ادريس از جامع بزنطی از سلیمان بن خالد روايت كرده  
 كه كنت سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ما من نبي و لا من انبي و لا حق و لا ملك في  
 السموات و الارض الا و نحن الحجج عليهم شنبه من رخصت صادق كه فرمود هيچ بغير و بشرا و انس و جن  
 و ملكي در اسمها نبست مكرانكه ما بايشان حجت هشتم و ما خلق الله خلفاء الاولاد عرض  
 و لا بقاء عليه و احيى بنا عليه قوم من بنا و كافروا و خلد حتى السموات و الارض و الجبال و



## اخذ من كتابنا انما يخرج من ولسر وملك

۳۱۱

خداوند خلفه نبی فرید مکرانکه ولایت ما را بر تو عرض نموده و با ما بر تو حجت  
گرفته پس قبول و ولایت ما مؤمن و با نیکاران کافر و ملحد شده حتی آسمانها و زمین و کوهها  
و مروج و حاج سید حسن بر تو در حق منشور و تفسیر این التور که از کتب طریقه و نقل است  
و در ۲۸۹ مالف کرده بعد از نقل اخبار در این باب گوید و با جمله فاذا تا ملک فی الکتاب  
المعتبره لا کابر الشبهه و رؤساء الطریقه علمت ان الله لیس دعا عباده و تمام خلفه علی  
محمد و اله الطاهرین و دلائلهم و ارشیدهم الیهیم فلم یبق من الموجودات العلویه و الغلبه  
ذروه الا و قد كانت فی هذه الدعوه فهداهم بفضلهم و توفیقه ففهم من الهدى و منهم من استجبت  
العنی علی الهدی

### مفصل چهارم مذکور بود که عهد ولایت ما بر کتب است

قال الله تعالى والذين يؤمنون بما انزل اليك وما انزل من قبلك وبالآخرة هم  
يؤمنون اولئك على هدى من ربهم و اولئك هم المفلحون از اتم مواثیق الهیه و اشراف  
مقاصد نبیه که خداوند عزوجل در همه کتب سماویه نازل و واجب کرده از عیان و غیر  
بولایت امیر المؤمنین و اولاد طاهرین و علیهم الصلوٰه و السلام است چنانچه مرحوم  
شیخ علم نجفی در کتب الغوابد درنا و بل این آیه شریفه از حضرت حسین عسکری علیه السلام  
روایت کرده که فرمود من دفع فضل امیر المؤمنین صلوات الله علیه فقد کتب التوریه  
والانجیل و الزبور و صحف ابراهیم و سائر کتب الله المنزله هر که فضیلت امیر المؤمنین  
علیه السلام را انکار بکند بختیق توبه و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و سائر کتب  
استغاثه را نکند بکرده فانه ما انزل شیئ منها الا و اهتم ما فيه بعد الامر بوجه الله و اقره  
بالنحو الاعراف بولایه علی و للطیبین من الدنیا که هیچ کتابی از کتب سماویه نیست  
مکرانکه اتم آنچه بعد از توحید و نبوت دراز است اعراف بولایت علی و اولاد طاهرین  
او علیهم السلام است

و این کتب در کتب معتبره و در کتب معتبره و در کتب معتبره

و این کتب در کتب معتبره و در کتب معتبره و در کتب معتبره

# از این شایسته

۳۱۲  
از این شایسته  
از این شایسته

مفصله در ناکید جابر شل جهمد غیل  
سیت محیل سدی مرا کوید

وَلَا عَمَلَهُ يَوْمَ الْقَدَرِ مُؤَكَّدَا نَضْرَمِنْ بَعْدِ الشَّقَى أَوْ تَهْوَدَا أَوْ لَوْ أَنْفَعْنِي فِي اللَّهِ مِنْ آلِ أَحْمَدَا وَلَيْسَ صَلَوَاتِي بَعْدَ أَنْ أَتَهَدَا وَأَدْعُوا لَهُمْ رَبًّا كَرِيمًا مَحْمَدَا	إِذَا أَنَا لَمْ أَخْطُ وَصْنَاهُ مُحَمَّدَا فَإِنِّي مَنِ بَشَرِ الصَّلَاةِ الْهَدَا وَمَا لِي وَبَيْتَا أَوْ عَدِيَّتَا وَآمِنَا نَسْتُمْ صَلَوَاتِي بِالصَّلَاةِ عَلَيْهِمُ بِكَا مِلْكِي إِنْ لَمْ أَصِلْ عَلَيْهِمُ
---	--

## حکیم فای شایسته

هست ط کیمبا کو کرد احمر داشتن نا توانی عرش را در بر شمع داشتن رسنگا به چپست ردل هر جلد داشتن نا توانی امثال حکم دار و داس داشتن از چهارا داشتن ناچار منبر داشتن رو بهار را که از مهمل غصه داشتن ناج را توان شبر بر چه کوه داشتن خضر اکبر را چه سعد اکبر داشتن وانکه از این بستاند بوا بذر داشتن دیده بر رخسار دل در بغی و منکر داشتن نا توانی روی کیمی را منور داشتن چند با بد منت از خورشید خاوردن	ای که جوی کیمبا عشق پر خور کن خوش ظل بزدان با بدت بر فزون نه ظل هم را سنگاری جوی ناد در حشر کرد رسنگا همچو احد به ناسر کوش با بد منت را اگر حق نور دین با بد مصطفی را در عید با بدش دست خدا را فاش بگرفتند ذات حیدر افر لولا که وارند کهر ار نصیب چند خواهی بر سپهر افتخار جلیلت نابدر بودن خام از انکسار چون صراط المستقیم هستی تا کی ز بلای شمع بودن شود ندمش شوار محراب ذره او منمرا و روشن کند افانی را
--	--

از این شایسته  
فای شایسته  
از این شایسته

## ناکد جبرئیل بعد غدیر

۲۱۲

شعبان

<p>خوبش را در عین درویشی نوا نکرده          در لای و زخون در دست غریب          لبک با بد شو انش سینه مجروح داشتن          کافیش را زشت این زینت و فر داشتن          تا تواند ملک معنی را مستخر داشتن          بنشانی شدن صورت مجد را داشتن          کاهی از مهر نوبان که برابر داشتن</p>	<p>محر و سر مایه امال کن کربا بد          طبع خوبش را حسن خواهی باید چون          محر و عود بدست کن بویش خود کبر زکا          ای خلیفه مصطفی ای سحر ای بین          چرخ هشم خواست بد حاج فانی شو          عقل گفت این خورده کو که بهار شست خود بشو          کبوتر اگو می شود از جرم با الله بدنو</p>
--	--

قال الله تعالى واولوا بهد الله اذا عاهدتم ولا تنقضوا الايمان بعد توكيدها وقد علم الله عليكم كفيلا در دفعات عدیده که حضرت سول صلی الله علیه و آله بعد ولادت امیر المؤمنین رضی الله عنه فرموده هیچ یکی مثل غدیر احم و اوفی نبود و علاوه بر اینکه حضرت رسالت بناهی در این عهد الهی تبلیغ بلیغ کرد جبرئیل امین نیز ناکد اکید نمود چنانکه در مبرخامد حسین هند در مجلد ثانی غدیر از مجلدات عیقات الانوار کوید که سید علی همدانی در کتاب مودة القرین گفته عن عمر بن الخطاب قال نصب رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا علما فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واخل من خذله واضر من ضره اللهم انت شهيد عليهم از عمر بن خطاب منقول است که گفت چون رسول خدا آ علی التخلافت نصب کرد و فرمود هر کس من و را مولی هیم یعنی اولیا بن علی مولا است و در حق او دعا کرد و خداوند را شاهد گرفت قال وکان فی جنبی شاب حسن الوجه طیب التریج فقال با عمر لقد عهد رسول الله صلى الله عليه وآله عهدا لا یجمله الا منافق فاحذر ان یخلفه یزد من جوان خوش رو و معطر بود من تلقیت شد گفت ای عمر پیغمبر با شما عهد است که نقض نمیکند و را مکر منافق مبادا توان عهد را حل بکنی قال عمر فقلت یا رسول الله انک جئت فی علی کان فی جنبی شاب حسن الوجه طیب التریج قال کذا وکذا عمر کوید من حضرت رسول عرض کردم انوفی که شما در باب علی عهد خلافت گرفتید

تفاتیح الجنات

## ناکده عهد غدیر بن ابی بکر

۳۱۴

تکلیف

ز من جوان خوش رو و معطر بود من چنین گفت فقال باعمرانه لبس من ولد ادم  
 لکن جبرئیل اراد ان بگوید علیهم ما قلته فی علی فرمود ای عمر از اولاد ادم نبود بلکه جبرئیل  
 بود خواست و باب انچه من در حق علی گفتم بنما تا بگوید مؤلف گوید ابن سید علی  
 همدانی از فاضل علماء و عرفاء عامه است و صاحب عیفات در جلد تشبیه در زهد گوید  
 عبدالرحمن بن احمد الحجازی در نقحاش الاثن من حضرات القدس گفته سید علی بن شهاب  
 الدین الهمدانی جامع بوده است مباح علوم ظاهره و باطنی و صحبت هزار و چهار صد  
 و بیست و هفت و سید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل او را بدین القاب ستوده  
 الشیخ الامام العارف القوی السید شرف الدین الهمدانی در وصف موده الفری گوید که  
 رشد الفضل در ابضاح گفته که ان از جمله کتبی است که عظمای علمه اهل سنت در مقابله  
 اهل بیت تصنیف کرده و بان افتخار نموده و اثبات محبت اهل سنت با اهل بیت علیهم السلام کرده  
 اند استغنی سبحانه الله باوجود که این عهد عظیم را بغیر خدا نبلغ و جبرئیل امین ناکد  
 نموده و بر وایت و افراز عالم خود شان عارف بخدا فی مثل سید همدانی منافی  
 ان عهد را منافق شمرند باز این قوم ضلالت رشد را بغیاب و نور را بظلمت و حق  
 را باطل اختیار نموده بخلاف چنین منافق موافقت کردند فبذره و راء ظهور هم  
 و اشروا به ثمننا فلبسنا فبشرونا

علیه السلام  
 فی حق اهل بیت  
 علیهم السلام

مفصل شریف در تبلیغ عهد موده و سید محمد  
 بحر اعلی علیه الرحمه گوید

هُمْ أَهْلُ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ جَدُّهُمْ هُمْ الْأُمَّةُ ذَاكَ الْعَالَمُونَ لَهُمْ سَعَتْ أَعْيَادُهُمْ فِي حَقِّ قَدَرِهِمْ	أَجْرُ الرِّسَالَةِ عِنْدَ اللَّهِ وَدَهُمْ حَتَّى أَفَرَّ لَهُمْ بِالْفَضْلِ ضِدُّهُمْ فَأَزَادَتْ نَأْوَمِنَهُ زَادَ حُدُّهُمْ
---	--

## ابن کلدیسی در تفسیر قرآن

۳۱۵

شعبه علمیه

كَانَ مِنْهُمْ مِنْ حَذَرِهِمْ سَبَبٌ لَوْ أَنَّهُمْ أَمَرُوا بِالْبَعْضِ مَا صَنَعُوا أَوْصَى السَّبِيَّ بِرَفْدِ الْأَلَامَةِ	لِلْبَيْدِ عَنْهُ وَأَنَّ الْفَرِيدَ لَهُمْ فَوْنٌ الَّذِي صَنَعُوا لَوْ جَدَّ لَهُمْ فَأَسْنَا صَلَوَهُمْ فَبَيْسَ الرِّفْدِ لَهُمْ
---	--

## و در فضیله دیگر کهنه

سَلُوا عَلَيْهِ سَوْفَا كَانَ أَرْهَفَهَا عَدَّتْ عَلَى أَسْدِ الْغَابَاتِ أَضْعَافًا فَالْحَيُّ مُغْنَصٌ وَالْأَرْضُ مُنْهَبٌ وَالظَّاهِرُونَ وَلَا أَمْرَ تَحْكُمُ وَبَصِيرَةُ الْمُصْطَفَى لَمْ يَرَعْ جَانِبَهَا فَدَا بَدَلُوا الْوَدَّ فِي الْفَرْدِ بَعْضَهُمْ	لَهَا مِصْنَاءُ إِذَا سَلَتْ وَامِصْنَاءُ وَفِي الرِّعَاةِ لَهَا مَدَّ غَاثِ الشَّاءِ وَفِي أَلِ رَسُولِ اللَّهِ أَفْكَاءُ الْأَرْجَاسُ فِيهِمْ بِمَا اخْتَارُوا وَفِي حَقِّ فَضْلٍ وَهِيَ عَضِيَّةٌ وَهَادَةٌ كَأَمَّا وَدَّهِمْ فِي الذِّكْرِ بَعْضَاءُ
--	--

## و از اکابر عظام نیز این معنی را منطوق داشته اند محمد بن ادریس شافعی گوید

بِأَنَّكَ رَسُولَ اللَّهِ حُكْمُ كَفَاكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْقَدَرِ تَكْمُ	فَرَضَ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ مَنْ لَمْ يَصِلْ عَلَيْكُمْ لَا صَلَوَةَ لَهُ
---	--

## محمد بن ادریس شافعی گوید

رَأَيْتُ وَلَا فِي أَلْهَةِ فَرِيضَةٍ فَمَا سَأَلَ الْخُنَّارَ أَجْرًا عَلَى الْهَدْيِ	عَلَى رِغْمِ أَهْلِ الْعُدُوِّ فِي الْفَرْدِ بِتَلْبِغِ الْأُمُودَةِ فِي الْقُرُونِ
---	--

فَاللَّهُ لَعَلَّ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْدِ وَمَنْ يَفْتَرِ حَسَنَةً نَزَلَتْ  
فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ مَكُونٌ بَادِكُهُ بَعْدَ رَحْمَتِ الْهَبَةِ حَسَنٌ كَسَى اعْظَمَ أَزْجِي

شعبه علمیه

اعظم بولص حق پیغمبر

۳۱۵

سید

جاءه في ذلك اليوم الغدير

صلى الله عليه واله نبى زيرا علاوه بر اينكه المحضرت وسيله رحمت و سبب نزول بر كفا  
است واسطه خدا شناسي و حق پرستي خلق گردد و در زماني مبعوث شد كه مردم بجز  
عبادت اصنام چيز نمي دانستند و بغير از كف و شرك طريقي نمي شناختند و در عهدش دعوت  
كرد كه شيراؤه علم كنجش و فوايد عدل مندرس و معاليم معرفت منطس گردد بده بود پس بجز  
رحمت مردم را از سبب ضلال بصراط المستقيم نجات رسانيد و بساط معدن را بكشيد و ايند  
چنانچه امير المؤمنين صلوات الله عليه در خطبه خود مي فرمايد الى اربعه الله سبحانه و تعال  
لا تجاز عدله و تمام بنو نه ما حوزا على النبيين مبشرين مشهوره سما نه كرمها مبلاده و اهل الارض  
بومند ملل منقره و احواء منشره و طوائف منشئه بپر مشبه الله بخلفه او ملحد اسماء او  
مشير الى غير فهد هم به من الضلاله و انقذ هم بمكانه من الجهالة

وصباحا كان في ارضهم را منظر خراب و خرابی

گرفت بود بکسر کز رو صفحہ غبار  
رخا لوقلو بیکانہ چدر شرابہ دشت  
یکی راروغو رشده یکی را چمن شراب

نوکسزدی بساط پرستی در جهان  
مقابل جلد و بران حریم کعبه تجان  
یکی رافله رؤیت یکی رافله رؤیت

و با وجود این رحمت و ثواب عظیم اگر مردم به مبلغ رسالت خود تقواست مگر چیزی که به صبر  
و ضعیف و شریف و غنی و فقیر ممکن بود و آن عبارت است از مورد ذی القرب و محبت اهل  
بیت خود سلام الله علیهم اجمعین و خداوند متعال از این حسن فرزند در بهار و آن  
حضرت صادق را و این کرده که چون حق تعالی بر حضرت رسول ابن ابی رافساند فلان اشکم  
علیه اجرا الایم حضرت برخواست و فرمود ایها الناس خضعوا واجب کرده اند از بر من  
بر شما فرضی با اداء آن خواهد کرد احکام او را جواب نکشت و حضرت بر کشت و روزی دیگر  
آمد و در میان ایشان اینناد و آن سخن را اعاده فرمود و از کسی جوابی نشنید و در روز  
سوم نیز آمد و همان سخن را اعاده نمود و چون کسی جواب نکشت فرمود یا ایها الناس انه

# نزول ابروئیات

لبس من ذهب ولا فضه ولا مطعم ولا مشرب ای مردم این تکلیف غلق بطلا و نقره و نقره و طعام و شراب ندارند گفتند پس بگو که چیست فرمود خداوند این ابر را فرستاد و مرد رسالت مرا محبت اهل بیت کردانید گفتند این را قبول می کنیم حضرت صادق فرمود بوالله ما و فی بها الا سبعة نفر بخدا قسم که وفا نکرد با این مکرهفت نفر الحديث

نصفه نفر در خطبه حضرت حسین و از ترا خبر شد  
شیخ علی عیبد الحمید لا کوندا

فَلَمَّا رَأَى أَنْ لَا يُحْضِرُ مِنَ الرَّدَى فَقَالَ لَا ضَلِيلَهِ وَبَاقِي صَحْبِهِ عَلَيْكُمْ بِهَذَا اللَّيْلِ فَا سْتَرُوا فَمَا تَنْصِبُوا إِلَّا رِجَالًا غَيْرَ وَخَالِئٍ فَقَالُوا مَعَاذَ اللَّهِ تَسْلُكُ لِلْعَدُوِّ وَأَيُّ خَوْفٍ بَعْدَ فَتْرِكَ تَرْجِي وَلَكِنْ نَفَى عَنْكَ الرَّدَى بِسُوفِنَا	وَأَنْ مَرَادَ الْقَوْمِ مِنْهُ كَبِيرُ أَلَا أَرَأَيْتَ فِيكُمْ لَبَّاسُ وَقَوْمُوا وَجَدُوا فِي الظَّلَامِ وَبُشْرًا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ يَنْصِبُهُ فَدَبَّرُ وَضَعُفَ عَلَيْنَا لِلْحَيَاةِ سَيُورُ وَأَيُّ قَوَادٍ تَعَزَّيْهِ سُرُورُ وَمَسَحَ جَنَابُ النِّعَمِ وَحُورُ
--	--

عالم را این است که این محمد محمد است که این کوندا

چون دران دشت بلا افکند بار عاشق ماه محرم شامگاه باورانش کرد او کشند جمع خواهران شاه نظاره ز پی رو بپاران کرد و در کشتار شد	کرد از بیکانگان خالی دبار شد بمنبر باز شاه کمر سپاه راست چون پروانگان بر دشت چون بیانات لغش بر کرد جعد حفته با فووت کوه را شد
--	---

بعد

۳۱۷

فصل فی شرح خطبه حضرت حسین و از ترا خبر شد

# ابن فارس در لغت

۳۱۸

شماره

از ابن فارس

واقف

بعد محمد و درود ان شاه را	گفت باران مرك رو بر ما نه
ابن حُسن و این زمین کربلا	سوئ ما سونر باران بلاست
بوی خون ابد ازین کسارود	باز کرد دهر که خواهد باز گشت
هر که او را تاب تیغ و نیز نیست	باز کرد پای در زنجیر نیست
ابن شب و این دشت پهناور	باز کرد ای رفیقان زخویش
کار این قوم جفا جو یا من است	هر که جز من زین کساکن امن است
پس رویدای همزهان زین بزم	بزم جانان خلوت ز اعتبار به
رفت چون بر سر حدیث شهریار	شد برون اعتبار و باقی ماند بار
عشق از اول سرکش و خونی بود	تا کرد دهر که بسرونی بود

قال الله تعالى الذين يفضون عهد الله من بعد ميثاقه ويفطعون ما امر الله به ان  
 يوصل ويفسدون في الارض اولئك هم الخاسرون بعد از این که فضیلت صفت فا  
 بعد ولایت و مودت و نقض عهد اصحاب حضرت رسالت را شنید پس بدان چنانچه  
 اصحاب رسول خدا در حق علی مرتضی نقض عهد نموده و ميثاق الهی را شکسته طریق  
 بیوفا را سلوک داشتند مکرهت نفر همچین بودند لشکر حضرت حسین علیه السلام  
 در شب شورا که نکست عهد نموده فرزند پیغمبر را در میان اعداء آنها گذاشت و فرزند  
 مکر جمع قلبی که از هشتاد و نه زاده از هفتاد نفر که در نصرت و حمایت آنحضرت متبا  
 قدم و سرزده طریق و فایده بودند و کوی سبقت از همگان را بودند چنانچه حضرت حسین  
 در خطبه خود میفرماید شیخی اجل مقبل علیه الرحمة در ارشاد گوید مجمع الحسین  
 اصحابه عند قرب المساء قال علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام قد نوبت  
 منه لا سمع ما يقول لهم وانا اذ ذاك مريض فسمعت ابي يقول لاصحابه چون شب نزدیک  
 شد حضرت اصحاب خود را جمع نمود زین العابدین سلام الله علیه میفرماید من باشد  
 مرض نزدیک شد مرا گوش دارم چه فرماید شنیدم که پدر بزرگوار مرا با اصحاب خود



## بیوفائی لشکر حضرت حسین

۳۱۹

لشکر حسین

کار ولا اهل بیت  
اصل من اهل  
بیت هان اهل

میکنم انی علی الله احسن الشاء واحمد علی الشراء اللهم انی احمدک علی  
ان کرمتنا بالنبوۃ وعلمتنا القرآن وفقهنا فی الدین وجعلت لنا اسماعاً وابطصاراً  
وامثالاً فاجعلنا من الشاکرین ثنا میکنم خداوند را به نیکوترین ثناها و حمد میکنم او را  
بر شدت و رحمت و نعمت بلا ای پروردگار من سپاس میگذارم ترا که ما را به تشرف نبوت  
نکرم فرمودی و قرآن را بنا تعلیم نمودی و دین خود را مفہوم داشتی و ما را کوشش و شوار  
دیده ببینا و دل انا کریم کردی پس بگردان ما را در شمار سپاس گذاران اما بعد فانی  
لا اعلم اصحابا باوفی ولا خیرا من اصحابی هدی و یا وفای از اصحاب خود و اهل بیتم نیکو  
تر از اهل بیت خود نمیدانم خداوند شمار اجرای خود را در آگاه باشد که زیاده از یک  
روز و از عمر ما نماند من امشب شمار مرخص کردم و ذمت شمارا از حمل عهده و بیعت خود  
سبکار من اخیتم اینک ظلمت شب غلام را فرو گرفته بهر جانب که خواهد کوچ دهد  
و سید این طاوس مر در ملکوت کوید که فرمود و لا یخذ کل رجل منکم بسید رجل  
من اهل بیتم و تفروا فی سواد هذا اللیل و ذرونی و هؤلاء القوم فانتهم لا یریدون  
غیر من و هر یک از شما دست یکی از اهل بیت مرا گرفته در این ظلمت شب بروید و مرا با این  
گروه ستمکاران بگذارید همانا این جماعت را میجویند چون مرادست بازند بغیر  
من نیز دارند

کلمت بی شلم و اصحابی را ظهار و فاداری و جان شلم

ایضا از کلام میرزا محمد تقی حجت الاسلام

گفت باران کای جان جان ما	دردهای عشق نود و زمان ما
رشته جانهای ما در دست	هستی ما را وجود از هستی
ماند از خور چون تواند شد جدا	با خود از صوفی جدا افتد جدا
زند بجان چون تواند کرد پست	زندگی را بی تو خون نابد گشت

# کلامی هاشمی و اصحاب

۲۲۰

مجلس

از مشایخ

در مقام الطاهر  
لین مقام الطاهر  
بن علی بن ابراهیم  
ابن زینب و غیره  
قالوا له السلام  
الله والصلوة

ما باحل خضه و فوغرف خونه	لا وحق البیت هذا لا یكون
کاش ما را صد هزاران جانی	تا فشار جلوه جانان بدی
در بروی ما میندای شهریار	خلوت از اغیار با بدنی زیار
جان کلافه ما مجوز عشق کیش	بوسفا از مگردان رخ خویش
ما باه خشک و چشم تر خوشیم	بوسفا از مگردان رخ خویش
اندرین دشت بلا ما پنا سریم	بوسفا از مگردان رخ خویش

دیر ارشاد چون حضرت حسین علیه السلام با ولاد هاشم و اصحاب باذن انصاری  
فقال له اخوتی و ابناؤه و بنوا اخیه و ابنا عبد الله بن جعفر برادران و فرزندان و برادر  
زادگان و پسران عبد الله بن جعفر اعاز من کردند و گفتند لم نفعل ذلك لیسف بعدك  
لا ارانا الله ذلك بل ما بدین کار کردن بنهم و بعد از نوزندگانی خواهیم و خداوند  
ما را هرگز بدین نرسد کردار بدیدار نکند تخمین عباس بن علی علیه السلام اغان  
معنی کرد و دیگران متابعت کردند پس حضرت فرمود یا بنی عقیل حسبکم من القتل  
بمسل فاذهبوا انتم فقد اذنت لکم ای فرزندان عقیل قتل مسلم شما را بر است من شما  
را مرخص کردم که از این داهیه خونخواره بیایید کناره بگردید عرض کردند سبحان الله  
فما يقول الناس يقولون انا نرکنا شیئا و سیدنا و بنی عموست اخرا لامع مردم با ما  
چه گویند و مانا چه با می دهیم کوئیم سید خود و مولای خود و پیر عم خود و در میان  
دشمن گذاشیم و دستیار داشتیم بی آنکه خدا کی ببیند ازیم و بزخم نوزه کی را دفع دهیم  
و شمشیر از بنام بکشیم و دشمن بکشیم لا والله ما نبراریم از چنین کردار الا آنکه جان  
و مال و اهل و عیال را در راه نوزند بکشیم و در سرکاب نوباد دشمن رزم زیم تا بر ما  
وارد اید هر چه بر سر نوازید فقیر الله العیش بعدك خداوند زشت کنادان زندگانی را

که بعد از کلامک مسلم بن عوف مجری علیه السلام نخواستیم

## کلمات اصحاب و فادایان کوار

۳۲۱

منه بجز

کلمه و کلمه

منه بجز

ابن وفت مسلم بن عوسجه برخاست و گفت اخن غلی عنک و بما تعذر الی الله  
 فی اداء حقک اما والله حتی اطعن فی صدورهم برمی و اضربهم بسیف ما تبک فامه و یک  
 و لولم یکن منی سیلاح افا لئلم یبلغ ذلهم بالحجارة ابادست زیار به نو بردار برین کلام  
 حجت در حضرت اله ادای حق ترا عذر خواه شویم نه بخدا از توجدا نمیشویم تا نه زها خود  
 را در سینه دشمن فرو بریم و اندام اعدا را بنام شمشیر سازیم و اگر ما را اصلاح جنک  
 نباشد بزخم سنک قتال دهم سوکند با خدا که ما از خدمت خود دست بر نمیداریم  
 ناد در حضرت حق مورد طعن و دوا نکردیم اما والله لو قد علمت انی افل ثم احیی ثم  
 احرن ثم احیی ثم ادری بفعلی سبعین مرة ما فارقتک حتی الی حمای دونک و کفلا  
 افضل ذلک و اما فی قتل واحد شرهی الکرامه الی لا انفضاء لها ابدا سوکند با خدا  
 اگر بدام که کشته میشوم انگاه زنده میگردم انگاه مرا زنده بوزانند و خاکسروا بر باد  
 دهند و این کردار هفتاد بار با من بکار بیندند هرگز از توجدا نمیشوم تا کاهی که در  
 در حضرت تو مرگ را ملاقات کنم همانا این شهرت کفر و احدی هلاکتی است  
 و ازین ان جا و دانه کرامتی است که هرگز بنهایت نخواهد رسید

## کلمات زهیر بن زینب رضوان الله علیه

چون مسلم بن عوسجه سخن بد بجا آورد زهیر بن زینب برخاست و گفت والله لو  
 انی قتلک شر شرف ثم قتلک حتی افل هکذا الف تره و ان الله عز وجل بدفع بذلک  
 الفل عن نفسک و عن انفس هؤلاء القبا من اهل ببلک سوکند با خدا دوست  
 دارم که کشته شوم انگاه زنده کردم بدینگونه تا هزار مرتبه مرا بکشند و زنده گردانند و  
 از ای ان خداوند ترا و جوانان اهل بیت ترا مقول و مظلوم نگذارم و هر یک از اصحاب  
 بدین منوال شبیه بیکدیگر سخن کردند و حسن همکارا بدعاای خیر باد فرمود

## کلمات محمد بن بشیر حضرت محمد رضا علیه

## کلام محمد حشر و عطاء حشر بن

۳۲۲

شجره

شجره

سید مرحوم در مملوف کویت این وقت محمد بن بشیر حضری را آگهی دادند که پسر ترا در  
 نفع ملک و اسیر گرفتند گفت عند الله احسنه و نفسی ما کنت احب ان یوسر وانا انی  
 بعد عوض جان و و جان خود را از خدا میبخواهم و من دوست ندارم که او اسیر شود و  
 من بعد از او بانی بنامم چون حضرت کلمات ورا شنید فرمود رحمت الله امتی فی حل من  
 بعضی فاعمل فی تکلیف ابنک خداوند ترا رحمت کند من بیعت خویش از دست تو برداشتم  
 یو فرزند خود را از بند اسیر برهان محمد بن بشیر عرض کرد اکلتنی السباع جانا انک  
 مرا جانوران در تنده زنده پاره پاره کنند و طعمه خود سازند اگر از خدمت تو دور شو  
 حضرت فرمود پس این جامه را برد بپاشی را با برادرش گذار تا فدیہ برادر کند و او را از  
 بند برهانند و پنج جامه برد و او را عطا کرد که هزار دینار بها داشت

نفسه  
 در ذکر خبر سکینه خولای فضل رضای  
 افضل و یوقا لشکر و ثبات و اصفی  
 شیخ محمد رضا الانیری کویت

إِلَى الْمَوْتِ زَفَالِ الْحَمَامِ لِيُؤَيِّجَ  
 وَجَلَ وَجَلِي فِي مَدَى كُلِّ سُوْدٍ  
 مِنْ جِلْهَا جَا سَوَا لَطَا هَا مُحَمَّدٍ  
 مَدَى فَصْبَاتِ لَسُوْ مِنْ عَمْدَا عَدٍ  
 وَمَرَّ الرَّدَى فِي اللَّهِ أَعْدَبَ مَوْرِدٍ  
 بَرَفَ رَفِيفِ الْبَارِقَاتِ مِنْ عِدٍ  
 فَصَدَّ عَنْهَا صَدْعُ الرَّجَاحِ الْمَمْرِدِ  
 سَلَامٌ عَلَى أَضَارِدِ بْنِ مُحَمَّدٍ

وَاللَّهُ حَيٌّ مَا هُنَا لَكَ أَرْقَلُوا  
 فَأَعْظَمُ بِهِمْ حَسَا تَهَاطَمَ سَائِمُ  
 قَوَارِسُ صِدْفٍ كُلَّمَا جَاسَتْ لَوْحِي  
 مِنَ الْمُجِدِّ الدِّينِ الْقَوِيمِ وَخَرَدُ  
 بَرَوَرِ الرَّدَى فِي اللَّهِ أَعْدَبَ مَوْرِدٍ  
 قَلْبُهُمْ جَبْنُ الْعَدُوِّ جَبْنُ جَبْنٍ  
 مِنَ اخْتَلَفِي نَا مَوْرِدَا خَرَا لَفْنَا  
 أَوْلَيْكَ هُمْ أَضَارِدِ بْنِ مُحَمَّدٍ

# اَبْنِیْ رَقْ صُلْفَ صَحَابِیْ خَمْرِیْ اَضْرَیْ

## شیخ علی پیر شیخ البکر مرزا گوید

<p>را خواهند و دیگر کس نخواهند هی سیم که شاه شهر عشقم بروز شد هر که همچون بوسه بود چه شد تا عمر از آن محفل راز و وفات از هر چه چون شد که ماند چه باشد جان که هر جنبند و نماند</p>	<p>سرمو زخم کس نکاهند نماند ما را به سر درد میغم برفت انکس که دنیا دوست بود و اگر نطفی نمودی عشق آغاز مگر بگو کرده اید از عشق جاوید شهادت مرد را از زند دارد</p>
---	--

قال الله تعالى والذين يفتنون عباد الله من بعد ما آتوا الله به ان  
يوصل ويفسدون في الارض اولئك لهم اللعنة ولهم سوء الدار مرحوم حاج ملا باقر  
بهمنی در معنی الشاکبه از نور العیون از نسکبه دختر حضرت حسین رواست کرده  
که گفت کت خالسه فی لبه مغر و سطر الخمره شباهه ثانی بود در میان خیمه نشین بودم  
که از پشت خیمه صد گریه میشنیدم از ترس اینکه منادا ساز اهل حرم مطلع شوند هیچ  
نکتم و از خیمه بیرون آمدم و دلم گواهی خبر نمیداد و در راه پا برداشتم و میافتم  
و بر منجا شدم چون بیرون رفتم دیدم پدر بزرگوارم نشسته و اصحابش در دور او نشسته  
پس شنیدم که پدرم باباشان مفرودا علموا انکم خرجتم معی لعلمکم انی اقدر علی قومی  
با بعونی بالنهم و فلو بهم که شما آمدید با من بخبال اینکه من بوجها عینی مهر و کرم  
بعث کرده اند بدل و زیان و فدا نعلک الامر لآتهم استغوذ علیهم الشیطان فانهم کرم  
الله خال میدانند که کار منعکس و شیطان برایشان غالب شده و خدا را فراموش  
کرده اند و الان لیس لهم مفصدا الا فتلی و قتل من یجاهد بین یدک و سبب حریمی  
بعد سلمهم و الان ابشارا مفصدا نبست جز کشتن من و پا وران من و اسیر کردن  
زنان و غارت نمودن ایشان و من میترسم که شما ندانید باید اند و شرع نماید و

۳۳۳

خبرنامه

خبرنامه

# اخبار از شهادت خود و اصحاب

۳۳۴

فردا در این روز

در این روز

در این روز

و مکر و خدعه در نزد ما اهل بیت حرام است من کوه منکم ذلك فليضر فان  
 اللیل سنبر والسبیل غیر خطیر والوقت لبس لیس المجیر پس هر که از حضرت ماکراست  
 بر کرد که شب پرده است و کی بجای نیست و گویا که روزی و هر که ماکراست از عدل  
 خدا بجای نافر در درجیات نبیه جان با ما خواهد بود و جز بزرگوار خود را که و لکن  
 الحسین یقتل بارض کر بلا غریبا و حبلا عطشان با فریاد من خیره فطد ضر فی و ضر ولد  
 الفاشم عمدا لله فرجه فرزندان حسین در زمین کر بلا غریب و بی کن و تشنه کشته خواهد  
 شد پس کنی که او را ناله کند مرا و فرزندانم قائم علیکم را ناله کرده و هر که بزبان ما را  
 ناله کند در غربت خواهد بود در قیامت سکنه خوانون گوید فوالله ما اشم کلامه الا  
 و تفرق القوم من عیثه و عیثه بن جدام که کلام الفحش تمام نشد بود ان جماعت یوفا  
 که طمع دنیا ابد بودند و نفر و بیست نفر متفرق شدند و ناله می نمودند در خند من الفحش  
 مکر هفتاد و یک نفر و پدر بزرگوارم را دیدم که سر برانداخته در خون و اندوه بود  
 پس گریه در گلویم گره کرد اما خود را حفظ کردم و رو با سمان نمودم گفتم اللهم انهم خذلونا  
 فاخلهم ولا تجعل لهم دعاء مسموعا و سلط علیهم الففر ولا ترزهم شفاعه جدهم و الفهمه  
 خدا با ایشان ما را باری نکردند نو ایشان را و گذار و دعای ایشان را اجابت ننهاد و ففر  
 را بر ایشان مسلط کن و از شفاعت جدهم ایشان را بی نصیب گردان پس برگشتم به بخیمه و اشک  
 از دیدن آنها من میریخت عمه ام ام کلثوم مراد بد و گفت نورا چه میشود قصه را نقل کردم از  
 برایش و چون شنید ناله و اجده و اعلیاه و احسنه و افله ناصره را آورد و گفت این  
 الخلاص من الاعداء لبهم یفغون بالعداء منبر انم چگونه از دست شما خلاص خواهیم  
 شد ای کسانی ایشان را ضعی میبندند که عوض برادریم را بکشند ترک جوار جک و لیک  
 بنا بعد المک ای برادر جوار جدهم را و گذاشی و ما را بولا بی غریبانداخته و صل  
 گریه از خیمه بلند شد چون پدر بزرگوار مرصد گریه ایشان را شنید برخاست و بوی  
 خیمه آمد پادشاه زن و اشک از دیدن و بران و فرمود این صل گریه چیست عمه ام پیش

## تفصیلی از احوال سکینه خاتون

۳۲۵

تفصیلی از احوال سکینه خاتون

آمد و گفت با اخی ردنا الی حرم جدنا ای برادر ما را بعد بنه برگردان فرمود با اخشا  
 لیس الی ذلک سبیل خواهر جان چگونه میتوان با این گروه دشمنان عرض کرد جلالت  
 جد و پدر و مادر و برادر خود را بیا کن شاید ترا شناسند فرمود ذکر نفسه فلم یذکرها  
 و وعظمتهم فلم یعظمو و لم یسعیوا فلی کفتم بابشان کوش نکردند و موعظه کردم نپذیرفتند  
 و سخن مرا قبول ننمودند و ایشان جرگشتن من چیزی در نظر ندارند و لا بدان بر تو علی الترتیب  
 جد بلا و لکن اوصیکن بنفوس الله ربنا لبریه و الصبر علی البلیة و کظم نزول الترتیب  
 و چاره نیست مگر اینکه مرا بر خاک افشاده بیهوش کنی و من را و صبت میبکند بنفوس و صبر  
 و تحمل و جد شما این را خبر داده و خلف نمیشود و عداوت و شما را بخدا و بند بکشی سپار  
 بعد از آن ساعی با هم گریه و امام علیه السلام میفرمود و ما ظلمونا و لکن کانوا انفسهم  
 بظلمون بر ما ظلم نکردند و لکن بر نفس ما خود ظلم میکنند انشی و این خبر را در استرار  
 التهماء و تهمیج الآخران و حزن البکاء منقولاً از نور العیون روایت کرده اند

## تذییل کاملی در احوال جناب سکینه خاتون سید المراد علیها

چون در اکثر کتب اخبار و مقاتل احوال سعادت اشمال سکینه خاتون سلام الله  
 علیها که راوی این خبر شجاعه و شورا و بعضی از اخبار طفت و فایع شام است منقول  
 بوده و ضمناً بآیه اشباهات و غفلتی از بعضی اهل منبر مسموع میباشد که محل ابراد  
 ذی جرئت و بصیرت و مورد طعن و اعتراض اهل غرض کرد بد است لذا لازم دید که  
 در این مقام این جمله و افیه در احوال آن خاتون معظمه مذکور باید مخفی مباد که این سکینه  
 خاتون سلام الله علیها از جمله بنات کریمه هاشمیه و صفوة نوان طاهره فاطمیه  
 سلام الله علیها است و شرح مجاری احوال نفیته و تفصیل مراتب فضائل و جلال  
 آن عدیه زلفان در کتب معتبره خاصه و عامه مشغول و مضبوط است مرحوم محمد  
 حسن خان اعلم السلطنة در خیرات حسنان گوید حضرت سکینه سلام الله علیها از

تفصیلی از احوال سکینه خاتون

# ابیان حضرت صاحب سکنه و رباب

۳۲۶

بسم الله الرحمن الرحیم

بنوان اسلام و پرندگان خانه نبوت و پروردگان حجر عصمت شناشته افضلیا  
و منافقان افتخار را باطل طلب ما بین المشرق و المغرب را گرفته بر قیبه گوید و لیس  
الیه المجهله و الکوم الوافر و العفل الشام و فاضی حمدین خلکان اربلی منوبند  
کانت سیده نساء عصرها و من اجل النساء و اطرفهن و احسنهن اخلافا و محمد بن  
یعقوب فیروز آبادی ضبط این اسم را بر خلاف آنچه ما بین العوام اشهر و در بعضی  
و فتح کاف نموده است میگوید سکنه بر وزن جینه نام دختر حسین بن علی علیه السلام  
است مادر حضرت سکنه رباب خرازمی و الفلبس بود و ابن امیر و الفلبس غیر شاعر مشهور  
از ملوک عرب صاحب قصیده [فنا نیک] از سبع معلقات میباشد چنانکه عوام اهل  
بر این عقیده اند وی گفت که از شعراء جاهلیت بوده و ابن کلی و از خضر مین محسوب  
است و سید الشهداء او را حاله الفداء سکنه و مادر شراببار دوست میداشت چنانکه  
که آن بر رکوار و در شدت محبت ایشان اعراض نمودند و حضرت در جواب اعراض  
و عنایت این سه شعر مشهور را بنظم آورده است

لَعَمْرُكَ إِنِّي لَأَحِبُّ دَارًا	نَکُوزِهَا سَکِنَةً وَ الرَّبَابَ
أَحَبُّهُمَا وَ أَبْذُلُ جَلَّ مَالِي	وَلَسَّ لَعَابِ عَشْدِ عِشَابِ
قُلْتُ لَهُمْ وَارِثًا بَوَامُضِيْعًا	حَبَوِي أَوْ لَيْسَتْنِي التُّرَابِ

و عوام اهل مسرور معنی بیت اول میکنند حضرت ابی عبد الله میفرماید بصر خانه و  
کاشانه که سکنه نام و رباب نام باشد من انجارا دوست میدارم و ابن صحیح نیست چنانکه  
معنی غادر علم الاثنی عشر و تکلف استخدا در ضمیر اجماع لازم میباشد بدون هیچ گونه  
ضرورت و هم در حق سکنه و رباب است بیت مشهور دیگر آنحضرت که فرموده

كَانَ لِلْبَيْتِ مَوْصُولٌ يَلْبَسُ	إِذَا زَارَتْ سَکِنَةً وَ الرَّبَابَ
-------------------------------------	--------------------------------------

چون رباب بر ۴ صله ارخام و احباب میفرستد و دخترش سکنه را نیز همراه میبرد  
و مفارقت و انظار ایشان موجب ضحرت خاطر مبارک حضرت ابوعبد الله صلوات الله

در این کتاب از حضرت سکنه و رباب



من ابك ملا خنا مسكنه

عليه مېگرد بد است این بیت را فرموده و اسانید فن شعر و علم ادب در معنی طول  
لبل این مضمون بلاغت شیون را بسیار پسندیده اند همانا حضرت سبکینه سلام الله  
علیها از غریزه بلاغت و ملکه فصاحت نصیبیه عظیم داشته است در معنی سنجی و شعر  
شناهی که صناعت نقد شعر میگویند از اسانید زمانه بوده بچندین روایت بنظر رسید  
که مشاهیر اهل سخن و کبراء شعر آن عصر نتایج طبع خود را با طر شریف انحصار عرض  
میداشتند و با نقاد و داوران بزرگوار متعادی کشیدند زیرا بکار از عین فصیح  
روایت کرده است که گفته کانت سبکینه سله برزه من النساء بحال الاجله من  
فرس و مجتمع الیهما الشعراء و کانت طریقه مزاحه در نزد کفر الحواص است که و کانت انا  
الی منزلها الادباء و الشعراء و الفضلاء ففیهم علی مقدار هم و از هشام بن محمد منقول  
است که گفته اجتمع علی بابها جامع من الشعراء لئلا یرینهم و کانوا یرضون بحکمها لما یرفون  
من ادبها و بصائر فیما بالشعر یاری نوبی چنان افاد که جمعی از مشاهیر حضوران صدر  
اسلام و مشاهیر امراء کلام که از آن جمله بود فرزندان و جبر و کبر و نصیب و جمل بزرگوار  
سر قدس انما حضرت سبکینه مجتمع کرد بدیندهی خواستند که آن بزرگوار در اشعار  
ایشان امعان نظر و آخالت خاطر فرماید و اشعار ایشان را تشخیص دهد و آنکه بر همه معقد  
است به تصدیق و معلوم کرد پس چند روز در مضامین آن بزرگوار بزم کرد که در آن  
روز مطهر و مسجع مقدس را بار بار یافته بودند تا یک روز بر بارگاه نشست و برده  
از پیش روی فرو گشته شد و از کسب آن خاصه یکی که بزرگوار و نوحه آن مختصر  
عطی را و به اشعار و حافظه اخبار بود و کمالی فایز و جمالی را این داشت بیرواند  
و شعر را احضار کرد و موقت کرم آنحضرت تجا بود که انجمن حاضر میباید و سخن ایشان  
میشنید پس آن جاریه از جانب مولای بزرگوار خود آغار سخن نمود گفت ابا از شما فرزند  
کلام است ابو فراس بنیاسخ بر خاست و گفت ها انا ذاکمست ابا نوبی گویند این شعر و  
بعد از نقل اشعار و ابیات دیگران و ذکر ایرادات و ارده بر ایشان و انتقام هر یکی از

## فصاحت بلاغت کتب خجانی

۳۳۸

دینار و نهجد و بن حجاج شاعر جبل و صله و انعام بر و چهار هزار دینار گوید حضرت سکنه  
 بنی مزاح و سبک روح بود وقتی از زینب و بر حید مبارکش کردند آمد چون مادرش دینار  
 ملقب حال شد بانکه زد که هان ای سبک من ترا چرا افتاد در جواب گفت لَسَعْنِي دِيْبَرَةٌ  
 مثل الأَيْبَرَةِ أَوْ جَعَنِي فُطَيْرٌ یعنی مرا زینب و کی با ندانم سوزنی بگرد و مکی بدید و او مرد  
 و ایضا گوید که حضرت سکنه علیها السلام در مقامی حضور داشت یکی از دختران عثمان  
 بن عفان هم در آنجا بود دختر عثمان از در افتاد رکعت انا بنت لثمد حضرت سکنه خواست  
 بود تا وقت اذان رسید همی که مؤذن بانکه شهادت محمد رسول الله بر کشید سکنه فرمود  
 هذا ابی و ابوک عثمانیة انما خوفت خوفا ظاهرا و ندامت کرم و کنت لا تفخر علیکم ابدا و هم از  
 کلمات بلاغت بانان مخدوم عظمی است که فرمود ادخلت علی مصعب و انا احسن من النار  
 المؤمنة فی اللبلة الفراء یعنی مرا بشرط زنی بر مصعب بن زبیر وارد ساختند در حالی که من از  
 انشی که در شب سرد افروخته باشند بنکو نرودم و هم این مضمون فصاحت شحون از اسرار  
 خاندان عصمت و جلال است که در صفت حسن دختر خویش که او را مر و اید پوش ساختند  
 و بر پیرایه بسیار آراسته بود فرمود ما البینه ایاها الا لفضه یعنی مر و اید بر و پوشانید  
 مگر بر ۴ آنکه مر و اید را مضطجع کند و رؤسا سازد کنایه از آنکه دانه مر و اید بر و پوش  
 و بر این دختر مانند اختر است که از قرآن آفتاب در تاب بر فتنه اخراج پذیرفته باشد علی  
 التقریب از مضمون مسطور است شعر مشهور

نورها مبارک را بند رویت خور و ناله	نوسیمین بن چنانجو که ز نورها مبارک
ما اینجا که گوید راجح در نظر نگارند	که حضرت سکنه سلام الله علیها معارف و صفات
که بلا از جمله زبان بزرگ اهل بیت بوده	چنانکه از خطاب مبارک امام علیها السلام که فرمود
است باخبره القوان بر این معنی روشن و هوید	است و خطاب بر این اشعار
سَبَطُولٌ بَعْدَکَ يَا سَکِنَةَ فَا عَلِمِي	مِنْکَ الْبُكَاءُ اِذَا الْحَمَامُ دَهَانِي
ما اخرا بیات ثلاثه و این اشعار را بعضی از امام علیها السلام نمیدانند	میکویند زبان حال

این اشعار از کتب معتبره است  
 و در بعضی کتب دیگر  
 نیز آمده است

## از احوال سکینه خاتون

۳۲۹

راجم  
سکینه خاتون

سکینه خاتون

سکینه خاتون

است از جانب آن حضرت و شیخ جلیل القدر الدین طریقی در مقتل مشهور فخر فی قصیده  
نقل نموده است و اشارت بر آوردن میان آن قصیده بنظر رسیده اگر چه احتمال تضمین می‌رود  
لجر حال در نظر نگارنده است که آنحضرت معارف و فقه طفت در سن جوانی بوده و شوق و  
بزرگان تاریخ ابن عمش عبد الله بن الحسن بوده چنانکه در غالب آثار تصریح گردیده است  
و در اخبار و فائش گوید و حدیث قوی آنکه حضرت سکینه را تقریباً هشتاد سال زندگانی افتاد  
انداخته است و ایضا گوید از اخبار حضرت سکینه که از آثار علوه تمت است آنکه سفیاء ثور  
در منافق حضرت سید بن جناد علیه السلام گفته است علی بن الحسین علیه السلام بر حج با عمر از مدینه  
بمکه که برآمد خواهرش حضرت سکینه بنت الحسین را از ذوق سفر سفاک ساخت که یک همراه  
در هم صفا ن کرده بود و آنرا نزد برادرش علی فرستاد ولی آن بزرگوار همینکه بر ظهر حرم رسید  
بفرمود تا آن سفور را بدان تکلف نام از هم بپراکنند و بر فطر و مساکین بخش نمودند و بگو  
از اخبار بزرگ و شکوه وی آنست که سفیان بن حرب گفته سکینه بنت الحسین را در موسم دیدن  
که از فساد حج بری حجاز مشغول بود همین که شجره بیفکند هفتمین از دستش بر زمین  
افتاد و آن خوانون بزرگوار از برداشتن سکه دیگر بار چون غار می داشت انگشت خویش  
بجای جرمه تا بهر بیفکند آنشهی و مؤید حدیث ضائب این معفورا است در مبلغ سن شریف  
سکینه سلام الله علیها تصریح مرحوم حاجی ملا محمّد نظام العلماء در شهاب ثاقب که سکینه  
در روز غاصور آه بیت و دو ساله بود و در آن روز هزار قصیده گفته بود سو غزل و رباعی  
و قطعه و غیره و غنای الدین خواندا میرا الشیخ الامامی در حبیب السیر که در عصر  
شاه اسماعیل صفوی از بزرگان خواجه حبیب الله وزیر نالیف کرده گوید که سکینه بنت  
الحسین بیحال ظاهر می و کمال باطنی و حسن خلق و جود طبع موصوف بود بنا بر آن  
اورا عقیله فرزین می‌گفتند و نخست ضعیف بن زیر سکینه را بجای آن خویش در او حرم و چون  
عالم را بدرود کرد عبد الله بن عثمان بن عفان او را بخواست و پس از فوت عبد الله بن عثمان  
عمر بن عثمان بمصاحبت آن سیده غایبه مشرف گشت و فاته سکینه در زمان حکومت

## از آثار و منافات کبیره خانیون

۳۳۰

این کتاب در کتابخانه  
 مجلس شورای اسلامی  
 تهران

هشام بن عبد الملك في سنة سبع وعشرو مائة اتفاق افناد وسيد مؤمن بشيخ شافعي  
 در كتاب نور الايضار في مناقب آل النبي المختار گوید كه كانت كبرية رضي الله عنهما من الجمال  
 والأدب والفضاحة بمنزلة عظيمة وكان منزلها ما ألفا لأدباء والشعراء ومن وجبت عبد الله  
 بن الحسن السبط بن علي كرم الله وجهه فقتل عنها بالطف قبل ان يدخل بها ثم تزوجت  
 بن الزبير وأمهها الف الف درهم وحملها السبط علي بن الحسين رضي الله عنهما فاعطاه  
 اربعين ألف دينار وولد له الزيات وكانت تلبيها اللؤلؤ وتقول ما لبثنا اباه الا  
 لتقصير ودرنا صبح التوابيح اراغاني ابوالفرج اصفهاني روايت کرده كه چون مكبره در  
 جاويدا انتقال نمود خالد بن عبد الملك خاكه مدینه بود كه بدو فرستادند و اجازت بخشید  
 تا اجازه واحمد هند خالد در ناسخ كهت بناسبد نامن حاضر شود و بدو نماز گذار و بنی هاشم  
 از نقش مبارك رادر موضع مصلي بنهادند و در پیرامن آن بنشند و زامداد هنگام اقبال  
 انتظار بردند و زامداد خبر رسید بود ندانما نماز عشا بگذراشتند و شب از نیمه در گذشت و در  
 را خواب فرا گرفت لاجرم برخاستند و گروه گروه نماز بگذراشتند و طریقی انصواف گزیدند  
 محمد بن عبد الله محض كه معروف است بنفس زكبه چهار صد دينار عطار بر داد كه عطر و عود  
 داشت عطر تان بخرد و در پیرامون سر بر يكینه مجمرها بنیاست ابن بود تا صبح برآمد و  
 مردمان نماز صبح بگذراشتند ابن هنگام خالد بن عبد الملك كس فرستاد و رخصت كرد و  
 نماز گذارید و بجاك سپارد شبی بن نطاح و لخصت نماز گذارست

فصدقهم خير خضر شجار عليهم السلام  
 ابصار اذن انصر و ثباتك اهل صحاب و اشيا اشتهار  
 بن الحبيب عبد الله بن خنوع  
 حاشا لم كبري كويد

## روای حصینی که بابا سمر و عبد الله وضع

۲۳۱

روای حصینی

<p>فَسَمَرْتُ لِلوِغَا فُرْسَانَهَا طَرَبًا قَوَارِسُ أَخَذُوا سَمَرًا لَنَا سَمَرًا يَسْتَجْعُونَ الرَّدَى سَوَاقًا لِنَابِهِ وَأَسَانُوا بِالرَّيْزِ مِنْ دُونِ سَيْدِهِمْ حَتَّى إِذَا سَمُوا ذَا رَاسِلَا وَبَدَتْ فَقُودِرُوا بِالْعَرَبِ صَرَعَى نَلْفَهُمْ</p>	<p>وَأَمَّا زَبَالُ السَّبَكِ عَادُونَ الدُّهْبِ فَكَلَّمَا سَجَعَتْ وَرَوَّاقَا طَرَبًا كَأَمَّا الصَّرْبُ فِي وَاهِبِهَا الصَّرْبِ فَصَدَا وَمَا كُلُّ أَشَارِيهِ الْأَدَبِ لَهُمْ عِبَانَاتُهَا لَهَا خَرَدُ الْعَرَبِ مَطَارِفُ مِنْ أَنَابِيبِ لَقْنَانِ</p>
---	---

## ایم خلیل بر و جرک منجی صبرنا کو بد

<p>گر بیت بدنه انجم بهالت هرا سحر ز بدنه بر خون عینی گردون پی ز بارش و فدایان عالم جان چو سجده گاه ملک جمله گش بر شد</p>	<p>شبکه بود طلوعش رصیح غاسورا نشست همجو شفق آفتاب در گردون و آسمان بر زمین آمدند نوحه گشان طواف در که او رشک حج آکر شد</p>
--	--

عالم خبر حسین بن حمدان حصینی که بنا به تحقیق شیخ یوسف بحرانی از احادیث علماء امامیه و ثقات فخره خرد و کتاب و تصدیق علامه نور محمد در غایت مناسبت و اتفاق است در هدایه از ابو حمزه ثمالی از حضرت سجاد علیه السلام روایت میکند که فرمود لما کان الیوم الذی استشهد فیہ ابی علیه السلام جمیع اهلہ و اصحابہ فی لیلۃ ذلک الیوم در شب زور که پدر بزرگوارم شهید شد اهل و اصحاب خود را حاضر ساخت و فرمود یا اهل و شیعه اخذوا هذا اللیل جلاکم فانجوا بانفسکم فلیس یطلبون غیرہ ای اهل و اصحاب من این ظلمت شب را بر خود شمر و اخذ کنید و خودتان را از این ورطه هلاکت نجات دهید که مطلقاً این قوم کسی جز من نیست و چون مرا بکشند در فکر دیگری نباشند بر و بد خدا شما را رحمت کند فانتہم فی حل و سعة من یربیبی و عہد الذی غاهد نموی علیه که من بخت خود را و عہد که شما با من اسوار دیندار کردن شما ساخط ساختم چون انجاعت این کلمات را

## کَلَامِیَ هَاشِمِیَ وَصَحَابِیَ

۲۳۲

توکل علی الله تعالی

شنیدند همگان بیک زبان ندادند و دادند که ای ابو عبد الله ای مولای ما سوگند بخدا  
که هرگز دست از ما نمی‌دارد و باز نداد و لا والله جز این نیست که در کتاب تو کشته شویم و فرمود  
یا قوم فابی غداً اقل و تقتلون کلکم معی و لا یبقی منکم احد ای قوم من مرا کشته مینویس و  
مما همگان کشته میشوند و بکن از شما باقی نمی‌ماند گفتند الحمد لله الذی اکرمنا بالفضل  
معک و شرفنا بنصرک و لا ترضی ان نکون معک فی درجک باین رسول الله سبنا  
خدا را که گرامی داشت ما را بنصرت تو و مشرف کرد ما را بعبادت شهادت در حضرت فای  
پیر رسول خدا یا انصواهی که ما نیز در درجه تو باشما باشیم فرمود جزا که الله خواحد و بد  
جزا خود هاد شما را در این حال فایم بن حسن علیه السلام عرض کرد و انا فین یقتل عموجان  
من نیز کشته می‌شویم فاشفق علیهم و قال فابی کیف الموت عندک دل حضرت از شنیدن این سخن  
بدید آمد و فرمود یا فرزندان من مرگ در نزد تو چگونه است عرض کرد یا عمر احمی من العسل  
عمو جان از عسل شیرین تر فرمود ای والله فذلک عمتک انت لا احد من یقتل من الرجال  
معی بعد ان یلبوا بلاء عظیم بلی والله عم تو فذلک نوشود تو نیز بعد از ابتلائی عظیم کشته  
شوئی و فرزندان من عبد الله نیز کشته شود گفت اعم این لشکر تا نیز در زمان ناخن کنند  
و عبد الله شهر خواره را بکشد فرمود عم تو فذلک نو نداد یقتل عبد الله اذا جفت روحه  
عطشا و صرنا الی خیمنا فطلب ماء و لبنا فلا احد فاقول نا و لونی ابی لا شرم من فی عبد  
الله را میکشد گاهی که از عطش مشرف بر موت باشد و چند که من در خیمها طلب آب  
و شهر می‌کنم چیزی نمی‌یابم می‌گویم پیر ما بمن آرید نا او را شربت از دهان خود بچشانم چون  
او را بمن دهند فاحمل لادن من فی فیر می‌بهر فاسق لعنه الله بهم فبخره و هو بنا غی ففیض و  
فی کفی برگیم و گاهی که نیز بیک دهان او را فاسق نیری بخواه او را دهد و او را بخر کند  
و دست من از خون او سرشار میشود و بخواه اسمای افشانم و می‌گویم ای پروردگار من ضارب  
بر بلائی تو و احتساب از تو می‌جویم ایوقت لشکر تا تیغ و سنان بر من حمله می‌افکند و انش از  
خند که در پشت خیم است تا نیز در ضعیفم و من حمله می‌کنم در لحظه و قتی از او فانی نیما

انصار و صحابه

## تذییل فشنیل بر رد و تحقیق

و این چنین خدا خواست سید بنجاد علیه السلام مبعوث باشد چون این کلمات را فرمود  
بگرفت و ماهمکان بگریه بپایانید و صرخه از دیر رسول خدا <sup>ص</sup> بالا گرفت این وقت زهرین  
فین و حبیبین مظاهر خوانند بدانند که سید بنجاد نیز شهید میشود عرض کرد نداستند ما  
چون استخال مولا و ماعلی با دیده اشک اود فرمود ما کارا از الله لقطع نلی من الذبا فکیف یصلو  
الیه و هو ابونما نمة خداوند نسل مراد دنیا منقطع نمیکند از چگونگی با او دست توانستند  
و حال آنکه او پدرش امام است <sup>آ</sup>

## تذییل فشنیل بر رد و تحقیق یکی از صحیح متعلق بلفظ خبر و دیگر یکی از صحیح متعلق بمعنی از انا اول

پس میگوئیم که این خبر حصصی را سید جلیل علامه سیدهاشم بحرانی قدس سره در مدینه  
المعاجز و محدث ماهر و فاضل معاصر جناب حاج شیخ عباس فی اطال الله بقاءه که در  
سنه ۱۳۲۸ در بلد طبرستان و پارسال در مثل همین ماه جمادی الاخره ۱۳۲۹ در ارض قدس <sup>قدس سره</sup>  
علی سنا کهما الاف الصلوة و السلام با ایشان ملاقات اتفاق افتاد و چند مجلسی استفاضه  
حاصل شد و الحق در حکم امروز وجود ایشان مطمئن و در معرفت خال و علم حدیث مظهر  
اشکاکا مل خود علامه نور نور الله مرقد منبأ شد در کتاب فی المهور فی مقتل الحسين  
المظلوم و مرحوم خاتم المورخین میرزا محمد تقی لسان الملك در تاریخ التواریخ روایت کرده  
اند و بجز برای آن دو بزرگوار بواسطه غلط بودن نسخه ایشان اشیاء عظیمی واقع شده  
که مطلب منعکس کرده اند لا غرید که بان اشاره شود تا توضیح گردد و از اینست که سید مرحوم  
و صدیق زکی فی سکر الله نقل خبر را از هدایه نقل میکنند تا آنجا که حضرت فرمود فذاك  
عمك یقول عبد الله اذا جئت و حی عطشا و حرقا لی خیمنا فطلبنا ماء و لبنا فلا احد یط  
فاقول نا و لوفی ابی لا شرب من فیه در این کلمه فرائض طبعه چند هست که نسخه غلط است  
اولا آنکه حضرت خال عبد الله رضع و شدت عطش و رایان منفرها بد نر حال خود و شدت

## نصیب عبارت خصلتی

۳۳۴

کتاب التوحید  
 جلد اول  
 باب اول  
 فصل اول

عطش خود را و ناسا لفظ و لیسافریه معین است که عبارت چنین است اذ جفت و  
 عشا گاهی که عبد الله از شدت عطش مشرف به لاکت میشود من بختها حرم میام و از  
 بر او ای و شکر میجویم نه اینکه از بر خود شکر میجویم و هرگز نمیبایم و میگویم ناوونی  
 ابی لا شرب منی یارب طفل شرب خوار را لا محاله او را شرب از دهان خود بچشام نه اینکه  
 من از دهان او استغاثم البتة از مریت و فوت از معدن رأفت و رحمت من بعد بل بعد  
 است که در چنین حکا بخواهد از دهان طفل شرب خوار خود استغاث کند علاوه بر اینها  
 نفع صحیح جلد خستین نافع هم حاضر است که عبارت اذ جفت و روح عطشا آله لا شرب منی  
 است و عمارت رب ز نفع دیگر نیز منقول خواهد شد انشاء الله تعالی که عبارت اذ جفت و  
 است محض از بر توضیح مطلب و تصحیح عبارت این جمله نگارش یافت و گونه این گونه  
 اشتباهات و غفلت هیچ وجه از بر عالم و مؤلف محل ابرار و بحث نیست هرگز خیره و عا  
 این کار است میدانند که این امر چه قدر مشکل و اهم است بچاره مؤلف چه بکند تا این کتاب  
 بی سواد و بد خط خصوص فضول و منصرف که یکی هم در زمان رسول بوده و در باب فرانیه  
 و کلمات الهیه دخل و تصرف و ترفیع میکرد لا سبعا نفع منصرف نباشد ان هم خط عرب  
 مفسو این است که توقع توجه جمیع اطراف مطلب را از کسی از پیغمبر و پیغمبر بعضی از باب  
 عرض و بی اطلاعی از فن نالیف و بیگانگی از این صناعت است از ما استفراغ و سع و بدل  
 جهد و طلب اجر و مزد است از خداوند مهربان و احد بد و در خوف از اهل عرض و بد و از غنا  
 بلا طائلان و نفو هات ایشان

### اذا تحقیق بکر که توضیح متخلف بمعنی خبر باشد است

که با معنی اذن انصراف و رفع بیعت از ذمه اصحاب که در چند روایت و اخبار شایع است و  
 وارد شده چپست و با حاذلین و مضروبین از حضور انحضرت که در چنین حاله فرزند پیغمبر را  
 نهاده اند و قتل متول نبودند در این باب تحقیق علی در کتابی مذکور نبوده مگر او را غایب



## تحقیق اذن نصرت

۳۳۵

توضیح

توضیح  
در بیان اذن نصرت

علماء و فضلاء عصر ما مرحوم غلام حلیل صاحب نصاب نفیر فامیرزا یوسف افای  
 مجتهد تبریزی قدس سره که غلام جامعی و نفیر یارعی بود و اهل بلد ما از منبر و محضر او بقی  
 نبوضات کامله را نابل بودند و چنانکه قبل در مشهد کاظمین علیهما السلام در ماه صفر ۱۳۳۸  
 در گذشت بشعور خود که در باب ابتلاء معصومین علیهم السلام تالیف فرموده در ذکر خصایص  
 حضرت حسین گوید و بواسطه ضیق مقام بعین عبارت بدون ترجیح اکفا میرود بعد از ذکر  
 فضیلت جمیع در میان امتیاز و خصوصیت جمیع حضرت حسین علیه السلام و تحقیق رخصت انصاری  
 و کف حقیقت امر گوید و کان هذا المعنی ایضا اما بختخص به الحسین فانه قد کان مع ابیه امیر  
 المؤمنین علیه السلام فی صفین اصناف من الناس و اخلاط منهم حب خرج جمع منهم بضو انصاری  
 و لکنهم علی حسب الباطن کانوا لذلک کارهین و لم یجتس علی علیه السلام عنهم و لا امر کار  
 الجهاد بالانصراف بل کان یجت الناس علی الفضل فی سبیل الله و بذتهم علی نهایم فی ذلک  
 فکل من قال علی و الحسین علیهما السلام و ان کان اقامه لعقود الدین الا انهما باعتبار  
 اختلافهما یجب للمقام اختلافاً یحسب لا تاروا الاحکام و حب لمر الحسین مناص عن الشما  
 و کان نصرت علیه السلام لدین الله لا یغلبه علی العدو بل بکونه مغلوباً و مقولاً کان ذلک  
 الموقوف و المقام تماماً لا یلحق الا لمن اخلص فی طریق الدین و طاب له الموت فی سبیل التوحید  
 مرفعه البیعة عن اصحابه و جعلهم فی حل من ذلک اما کان من ضیل البیعة التي كانت مرسومة عند  
 الناس و معهود عندهم حب کانوا یفعلونها من عند انفسهم و ان كانت علی خلاف الدلائل  
 الالهیه كما كانت هی الحال فی البیعة التي انقضت بالاجماع بعد النبی علی نصب لاجنبی  
 و عزها لوصق و اما البیعة الالهیه التي لزمتم للامام علی المسلمین فی غیر فابله للحل و من  
 هذا طریق کان الواجب علی الناس نصرت فی ذلک البور و ان کانوا من رفع عنهم بیعته  
 و جعلهم فی حل منه اقول ان الذين اقاموا معه لو انصروا عنه بعد ما جعلهم فی حل من  
 ذلک لم یکن علیهم حرج عند الله عز و جل و کانوا فی ذلک غیر مسئولین کلا کانوا اسلماً  
 عدا هم لا ما هم خاذلین و لذا قال مسلم بن عویجه حين اذن لهم بالانصراف و بما انقضت

## سلف من بولس بن خضر بن

٣٣٤

سلف من بولس بن خضر بن

الى الله في اداء حقله وكذا سائر اصحابه واهل بيته وحيث ان موقف الحسين عليه السلام  
موقفا خالصا به لم يبق معه الا عصبه من اصحابه الذين قد اخلصوا دينهم لله واهل بيته الاقران  
فكانوا يلقون السوف والرماح وفاء منهم بما افترض عليهم من بيعته الله واداء لما عليهم من  
حق الله فكانوا كما نعمهم رسول الله صلى الله عليه وآله لا يمتهمهم المحدثين فكان يعلمهم بضوء  
امامهم عن الالتفات الى المراجيح بل كان ذلك عندهم احلى من العسل كما قاله فاسم الحسين  
وقد كان غلاما لم يبلغ الحلم انتهى وجون مطلب شريف ونفيسه بود بالتمام مفقود كريد

ايضا تحفيق بنكلى بد تصحيح لفظا و توضيح معنى خبر و شرح  
سؤال وجوب فاسم بن حسين

عالم مذكور مغفورا سكنه الله في روضات التورود رهران بمجموعة خود بعد ارجل معنى  
حل بيعت وخصت انصراف كويد وقد استلفنا رواية التمال في ذلك فعا كان اعظم من بلاد  
الحسين عليه السلام حيث يثقل ابن اخيه الحسن عن قتله وهو غلام لم يبلغ الحلم فلا يخبر في  
اول الامر بكونه من المفقولين لما اشفق عليه ورق له بل سئله عن منزلة الموت عنده فاجاب  
بانته احلى من العسل فاخبره بعد ذلك انه من يقتل معه واعلم ان ذلك بعد ان يتجلى بلاء عظيم  
الى ان قال وفكانة اراد ان ينجح له ذلك ولا يثق عليه فقال واني عبد الله فذوق القتل  
من كلامه لا مرين احدهما قتل الرضيع والاخر هجوم الجبل على خيم النساء حيث رأى ان مثل  
عبد الله لا يقتل في المعركة فقال مدعشا ومنجبا باغم ويصلون الى النساء حتى يقتل عبد الله  
وهو طفل رضيع فلما انتهى الكلام الى هذا حادثة الامام عليه السلام مضائب حجة له ولا يسه  
الرضيع احدهما انه قد اخبر عن عطش ولد الرضيع وان يبلغ من العطش مبلغا فنجح عند ذلك  
روحه فقال فذاك غمك يكون قتله في تلك الحال وثابتها ان استبداء العطش لاهل الحجر يكون  
بما لا ينجح الرضاع في الموضعات وثالثها قتل الرضيع على يدهم مخورا بالهم مبرق وبمطر  
من النساء واهل الحجر ورابعها انه اخبر بان بلاءه يشند بعد قتل الرضيع فيستجلبون في قتاله

سلف من بولس بن خضر بن

## شرح کلام خیر حسین

۳۳۷

خبر از کلام خیر حسین

فجلمه الأسنه و الثار للنهب حول الخندق فيكون هذا الوقت تراوفاً عليه الدنيا  
وإيضاً در بیان اعظمیت مصیبت ابن طفل شیرخوار گوید فی روایه ای حمزه الطائی المقد  
فذا خبر الحسین عن عطش هذا الطفل لابن أخيه القاسم بأنه قتل إذا جف دمه عطشاً و  
بعضی دیگران من شدۀ العطش بصیرکامو البابی پس فی هر کجایی معلوم شد که عیبات اذا  
جست روحی عطشاً از تصیف و غیره تا می رسد و کانیست نه لفظ را و فلان

مقصود هم ایضاً خبر خضر سجاد علیه السلام در این خبر  
و رفع نکاشف از بر اصحاب و تمهید از حقیقت نکاشف

محمد طیفی علی الرحمن کوبد

وَذَرُوا الْمُرُوءَةَ وَالْوَفَا انْصَبَا طَهَرَتْ نَفُوسُهُمْ لِطِبَابِ صُلُوبِهِمْ عَشَفُوا الْعَنَا لِلدَّغِ لَا عَشَقُوا فَتَمَثَّلَتْ لَهُمُ الْفُصُوفُ وَمَا يَدْرِي	لَهُمْ عَلَى الْجَنَّةِ الْكَوَامُ زَبِيرُ فَعَنَا صِرْطَانَتْ لَهُمْ وَخُجُورُ الْعَنَا لِلدَّغِ لَكِنْ أَمَضَى الْمَدُورُ لَوْلَا تَمَثَّلَتْ الْفُصُوفُ فَصُورُ
---	---

رضا فلی خان ابر الشیراز کوبد

بیک اشارت و امپه ۴ تا بحد یکی بهیشت بدیدند و وضو وضو یکی مقام کردند بر تراز ادراک یکی مطابق بدیدند بر تراز اوها از این سبب مرخج و سنا و صفا گرا نبیاء سلف این شرف بدیدند	مقام خویش بدیدند حاضران بکبر که زشت باشد اگر اندر در اندر که جبرئیل در آنجا است فاصدا کمال که عقل را نبود نیز کس در آنجا نام نبود خوف کسی را بر او مهر انعام غلامی در احمد بخان کوبد بدیدی
---	---

از این سبب مرخج و سنا و صفا

## از ایضا نکا شفعه اصحاب حضرت

۳۳۸

شعبه ششم

### ایضا نکا شفعه اصحاب کفیره

<p>برداشت پرده آری پرده حجاب بر هر یک نمود که این نصرت بجا داشت یکی به تشکی بار خود بکف خامش یکی اشاره که آن نازه سر و بار من است همه فکند براه وصال دوست نگاه در انتظار که کی بارشان رسد از راه</p>	<p>حور و فصوص خلد عیان نشو افتاب وین حور و وین فصوص یکین خوشبخت یکی مکتا وصال نظر بر اندامش یکی بغیره که آن فوجان نگار من است در انتظار که کی بارشان رسد از راه</p>
--	---

محقق می باد که بعضی از اصحاب خاص ائمه سلام الله علیهم را عالم مکاشفه و مشاهده حور و  
فصوص حبشیه انقادی افتاده و حقیقت مکاشفه این است که اولیاء خدا ناظر در نفوس بعضی  
از مردم بکنند و بیوعی نصرت در آنها نمایند که عالم دیگر در نظر آنها مکشوف و حور و غلله  
حبشیه از پرده ایشان مشهود باشد چنانچه حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بقوه نفس مدینه  
خودان جاریه را که هرون الرشید بر ندان فرستاده بود بعالم دیگر برد تا اینکه بحشم  
حقیقت حبشت و عالم بالا را مشاهده کرد و این نصرت در نفوس مخصوص اولیاء است  
چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در پشت کوفه عالم برزخ را با حقان خود نمود و  
این نیست مگر آنکه نصرت فرمانا بد در نفس آنها جاریه از این قوه نباشد و اهل مکاشفه  
نیامند که خودشان بتوانند مشاهده کنند و این نصرت در نفوس چند نفر از اصحاب ائمه  
علیهم السلام واقع شد یکی ابو خالد کاتبی بود که حضرت شجاع فرمود اربابان ارباب الجنة و هی  
مسکی الذی اذا شئت دخلت فیها منی و ارباب الجنة کم و مسکن خود را بنو نشان  
بدیم که هر وقت بخوایم بدانجا داخل می شویم عرض کردیم بلی نشان بدید فسیح بد علی صبی  
حضرت فای الجنة آنحضرت بدست مبارک خود بیچثمان من مسخ کرد خود را در حبشت بدیم و نظر  
الی فصوصها و انهارها و بر فصوص و انهار حبشت ما را کردیم بان تفصیلی که در مدینه انوار  
از محمد بن جریر طبری روایت کرده و یکی هم عبدالله بن سنان بود که حضرت صادق ع عرض کرد

## مکاشفه اصحاب حضرت حسین

۳۳۹

کتاب بیاض

و بخار

و حوربان هشت را بر وی نمود و از آب کوثر او را نوشانید چنانچه در او اهل این کتب  
مذکور شد و یکی هم صالح بن سعد بود که حضرت فاطمه علیها السلام و صفات جفا و خوار ساختن  
و ولدان هشت را بر وی آشکار کرد و بنحوی که در مجلد اول و فایع الايام مسطور است و بعضی  
از اصحاب معصومین علیهم السلام بودند که بر افاضت اطاعت پروردگار و بدین مقام  
رسیده بودند چون سلمان فارسی و ابوذر و مقداد و محمد بن ابی بکر و سبئ و قمار و او پس  
فرقی و زرارۀ و داور و رضوان الله علیهم اجمعین که اینها خودشان از هفت تنه علیهم  
السلام صاحب مقام شده اند

و جو حقیقت مکاشفه بعضی از اهل انرا دانسته پس بدین از جمله  
اشخاصی که در حق آنها مکاشفه اتفاق افتاده یکی هیمه صحاب  
حضرت حسین است

مرحوم علامه مجلسی قدس سره در غار شریف از خواجه قطب راوندی علیه الرحمه از ابو حمزه  
ثمالة از حضرت شیخاد علیهم السلام روایت کرده که گفت فال علی بن الحسین علیهما السلام گفت  
مع الی فی اللیلۃ البقی فتل فی صلیحها حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود که باید در مریز  
در شبی که در روزا شب را کشند با احتیاط خود فرمود هذا اللیل فاقبضوه جملا  
این شب را سپر خود قرار دهید و سلامت بروید که مقصود این قوم من هیمه چون مرا  
بکشند بدینگونه که نبرد از من بیعت خود را از شما برداشتم و شما را بجل کردم تا هر که خوا  
برود فقلوا والله لا یكون هذا ابدا کفشد بجل هرگز این نتواند بود که از دامن نود  
باز دارم فرمود انکم تقتلون غدا کلکم ولا یفلت منکم رجل چون فردا شود هیچ کس از  
شما سلامت نرهد و این کافران جملگی را بنهادت رسانند کفشد الحمد لله الله شرفنا  
بالقتل معک زهی شرف و سعادت که خون ما در راه نوربخش شود فرمود انک سر بلند  
کنید و منازل خویش در هشت بنکرید فاجعلوا بنظرون الی مواضعهم و منازلهم من الجنة

کتاب بیاض  
حضرت حسین

## خبر علك الشرايع كسيف عطاء

۲۴۰

شهاب

خبر علك الشرايع

وهو يقول هذا منزلك يا فلان ان سرفرازان سر بر داشتند و جا بهای خویش بر آه العین  
شاهده کردند و آنحضرت مکان ایشان را نشان میداد و میفرمود این ضرورتی فلان و کان  
الرجل بسفیل الرماح و التیو صیده و وجهه یصل الی منزله من الحجة از این بود که چون ضحاک  
قتال و جدال گمراه شد بر یکدیگر در مقابلت مسابقه جُستند و بنزد و تمشیر دشمن را بسینه  
و تن مقابلت کرده و زخم خیم بجان میزدند تا زودتر مقام خود برسند و مؤبد این خبر شریف  
است که صدوف علیه الرحمه در علل الشرايع از محمد بن عماره نقل کرده که عرض کرد بحضرت  
صادق علیه السلام اخبرني عن اصحاب الحسين و اقدمهم علی الموت خبرد مرا از اصحاب حضرت حسین  
و اقدم ایشان بر موت فرمود اتم کشف لهم العطاء حتی راو مناز لهم من الحجة بذر سبکه پرده  
از پیش چشم ایشان برداشته شد و ایشان مقامها و ضررها خود را در هشتک بدیدند و کان الرجل  
منهم یقدم علی القتل لیبادوا الی حوراء بغانفها و الی مکان من الحجة پس هر یکی از ایشان سبقت  
بر شهادت تا برسد بمغانفور العین و مکان خود در هشتک

و فصره ذو قمر ارق فایع علیهم  
الحیابی حضرت زینب سلام الله علیها  
شیخ حسن صاحب عالم قدس سیر کوبید

السله الحشر لا بل لبل غا شور	انفخر الصور لا بل نفث مصدور
لبل به حفت بد را لهد اسقا	واضح الذرف فيه كاسف التور
تومر به هسنا آباء فاطمة	للبن ما بین مقبول و ماسور
فاقی دمع علیهم عبر منهمل	و آئی قلب علیهم عبر مفطور
یا و فصره الطیف خلدین الغلوب	کامن اکل یوم یوم غا شور
یا و فصره الطیف هل ندر بر آئی فنی	او فصره رهن تعفیر و تعفیر
هذا الحین فیبلا رهن مصرع	بکی له کل تهلیل و تکبر

ان فصره الطیف

# از بیاض جوئی و ملک لشترآه

## جود خراش را که گوید

در شب قتل چو بینک طفلان را دید باش آگه که اجل دست گریبان من است این مبادا که نو فرزندها هوشنا اندرا ندیم که مرانگروی اغشیر چون غرفه در خون نگری اکبر مہ سہارا حلق اصغر شود از تیر خاچون سہارا اندرا ندیم که مرانگروی اغشیر چون	رنیب غم زوہ را شاہ شہید اطلبید این شب آخر عمر من و یار ایمن است دست سہیلہ فی برکشی از قلب فغان خراش ریخ و از خمیرہ بیجا بہرون بابدا از گریہ نو خوا موش کفی لبلا را نگذاری کہ بر آرد ز جگر بانک رطب خراش ریخ و از خمیرہ بیجا بہرون
--	---

## محمود حاکم الشیراز کوید

اے ازدمیکہ باغم دل شہر یار دین ای خواہرا ز برت چو بفر جا دنا شو چون گل مکن زد و بر من جا و بپوش خراش روی خویش و مکر بو خود گن رفسند مادر و پدر و جد من پیش رنیب چو این شنید بتر شاند خاک	گفتا بخواہرا زوہ مہر و وفا چنین در خون خویش غم فرید شد بلا شو چون از برت روانہ چو باد صبا شو شہر مند پیش بارگہ کبریا شو موسمی ز بار قشان از فغا شو زد دست کرد برین خود جامہ جالپا
---	--

شیخ اجل مفید علیہ الرحمہ در ارشاد از حضرت سجاد علیہ السلام روایت کرده کہ فرمود این  
جائے فی ملک العتیرہ البقی فی فی صبیحہا و عند عقی رنیب ترضیہ مرا شعا شو  
بہتار مکتب بود و رنیب طاہرہ سلام اللہ علیہا بر سناہ مہمود پدر بزرگوارم کنان  
فرمودہ پنجمہ خویش اندر رفت و چون مولی ابوذر غفاری در خدمت امام اصلاح سلام  
او می کرد و امام ابن اشعار می خواند

۳۴۱

از بیاض جوئی و ملک لشترآه

از بیاض جوئی و ملک لشترآه

از بیاض جوئی و ملک لشترآه

# نالماطل از جمر منقله

۲۴۲

بجای خود

در این کتاب

مشابه است به  
در آیه شریفه  
مذکور است از  
و در حدیث  
که در حدیث  
(کتاب)

بَادَ هَرَأَيْتَ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ	كَرَّ لَكَ يَا لِأَشْرَافٍ وَالْأَصْبَلِ
مِنْ صَاحِبٍ وَطَالِبٍ قَبِيلٍ	وَالَّذِي لَا يَفْنَعُ بِالْبَدِيلِ
وَأَمَّا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ	وَكُلُّ عَمِّي سَالِكٌ سَبِيلِ

امام ابن اشعارد و یازده بار تکرار فرمود مرا که پدرم در کلوگره شده خوشتر نگاه دارم  
و بنشینم کردم که بلا فرو دامن و شاعری فاتها سمعت ما سمعت و هی امراه و من شان النساء  
الرقه و الجرج اما عمه ام زینب که این بنشد و ارشاد فلان رقت و جرج است زیاد و تابش  
فما نذا زجا جسته با سر رهنه دامن همبکشد تا بخندد اما بانك و انكلا بر او رفته گفت  
لب الموت عدمی الخوف کاش مرك من در رسد و این زندگانی ناگوار و بیادند هم روزگوش  
که جدم خاتم انبیاء و مادر زهرآ و پدر مستبد و صباء و برادر هم حسن مجتبی بدرود این  
جهان که ندای خلفه رفتگان و پناه زندگان از این سخن امام را که هرگز نشنیده اشک در  
چشمان مبارک بگریاند خواهر را گفت و بنهار که فضیلت حلم نگذارم لوزنك القطا لثا  
اگر مرغ قطار بگذارد آسوده بخوابد یعنی اگر بنی امیه قصد من نکند از حرم خدا و حرم  
جد خوش بیرون نیامدی زینب سلام الله علیها گفت همانا که دشمنان را چهره و خوشتر  
مطلوبه دیده من بکشته شدن در یاد مرا این مصیبت سخت تر و جوارح این دل زار را امام  
نراست شمع لطمت وجهها و هوای جیبها فشنه و خوت معشبا علیها انکاه سبلی بصور  
خود زده دست فرآورده گریبان چاک کرد و بهوش بیفتاد امام بر روی خواهر آب می  
فشاند تا بچویش باز آمد فرمود ای خواهر اتقی الله و تعز به بعز الله و اعلمی ان اهل الارض  
همونون و اهل السماء لا یبقون این گریه و زاری من کن و صبر و شکایت پیش گیر و بقیه بدان  
که اهل زمین بمیرند و اهل آسمان باقی بمانند و بقا ابد خدا و ندا حد راست که بقدرت  
خود مردمان بیا فرید و یازده بار تکرار اند جگر خرمی و ای خرمی و ای خرمی  
ولی و لکل مسلم رسول الله صلی الله علیه و آله اسوه جد و پدر و برادر و مادر همه از من بگو  
تر بودند و باید هر رسول الله ناسی بنمایم یعنی در رفتن از دنیا و یا این گونه کلمات خواهر



# کَرِیْمٌ جَالٍ کَرِیْمٌ خَیْرٌ زَیْنَبُ

۲۴۲

شماره ششم

راستی داد و فرمود با اختیار اینی افتت علیک فابری فی لا تشقی علی جیباً ولا تخشی  
علی وجهها ولا تدعی بالویل والشورا اذا انا هلك خواهر اخی من بر تو که چون شهید  
شوم روی بخراشی و گریه کن و واد بلاء و ابورا نکوئی انگاه خواهر را اورش بر بالین  
حزین شجاد علیه السلام بنشانند

زَیْنَبُ لَمْ تَرَ حَالَ كَرِیْمٍ تَمَّالٍ خَیْرٌ زَیْنَبُ لَمْ تَرَ حَالَ كَرِیْمٍ  
سَیِّئٌ مَرِیضٌ بَلَنَجٍ فَتُحَادِرُ نَفْسُهُ لَاصِبُهُ كَوَيْدٍ كَمِ شَرِیْحٍ  
عَبْدُ خُرَاجٍ جَوْرٍ مُصَرِّدٍ مَرِیضٍ مَشِیْءٍ الْاَنْوَاكِهِ

در سال هزار و یکصد و هفتاد و هجری کرب شد بد برای من بد بد کرد بد این قصیده  
را نوشتند بحضرت سیده زینب بنت امیر المؤمنین سلام الله علیهما انشاد کردم حق تعالی  
بر این بندگان بزرگواران بلیته سخت متخلص ساختم قصیده است

<p>اَلطَّه لَكُمْ عَلَيْنَا الْوَلَاةُ مَدَحُكُمْ فِي الْكِتَابِ وَ مَدِينَا حُكْمُكُمْ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ شَخْصٍ اِنْتَبِهْنَا سَطِيعُ امْتِلَاحَا كَيْفَ مَدَحِي بَنِي بَيْلَانٍ قَدْ مَدَحُكُمْ اَمَّا بَرْدٌ بَلِغٌ مِنْكُمْ بَضْعَةُ الْاِمَامِ عَلَى حَبْرِهِ اللهُ اَفْضَلُ الرِّسَالِ طَرَا زَيْنَبُ فَضْلُهُ عَلَيْنَا عَمِيمٌ كَمَبَةِ الْفَاصِدِينَ كَنْزُ اَمَانٍ</p>	<p>لَا سَوَاكُمْ بِمَا لَكُمْ الْاَوَّلُ اَسْبَابُ عَنْهُ مِلَّةٌ سَحَابُ حَدَّثْنَا بِضَمِّهِ الْاَسَاءُ لَعَلَّكُمْ وَاسْتَمْرُ الْبُلْعَاءُ عَجَزْتَ عَنْ بُلُوغِهِ الْقَضَاءُ وَقَفْتَ عِنْدَ حَدِّ الشَّعْرُ سَبَفَ دِينٍ لِمَنْ يَرِ الْاَهْدَاءُ مَنْ لَهُ فِي يَوْمِ الْمَعَادِ الْوَأْءُ وَحَمَانَا مِنَ الْبِقَامِ شِعَاءُ وَفِي فِينَا الْيَتِيمَةُ الْعَصْمَاءُ</p>
--	---

فقال ان نفسي  
انزلت فيكم  
شماره ششم

## از قصیده شیخ عبدالحق بنصره از غامد

وَهِيَ بَدْرٌ يَلَاخُوفٌ وَنَسْرٌ وَهِيَ ذُرْبِي وَمَلْعِي وَأَمَّا فَدَأَمْتُ لِحَطُوبٍ عِنْدَ حَمَاهَا مِنْ كَرَامَاتِهَا التَّمَوُّضَاتُ مَنْ أَنَا هَا وَصَدِّقًا ذَرَعًا جَلَبْتُ لِحَطُوبٍ مُرَّعًا وَجَلَبْتُ لَا بَضَائِي أَلِ التَّيِّبِ وَصَبَّ تَوَرَّوْا لَكُونُوا بَعْدَ كَانِ ظَلَامًا لَهُمُ الْفَضْلُ مِنَ السُّفَاتِ إِنْ هَلْ تَبَوُّوا الذِّبْنَ دَلِيلُ لَسْتُ أَخْتِي الضَّبَاعَ وَالْحَبَّ عِنْدُ بَيْتِكُمْ مَهْبُطٌ لِحَبْرٍ بَدَلٍ وَحَبَّ مَنْ أَلَى حَبْكُمُ وَكَانَ أَسْبَرًا بَا كِرَامِ الْوَرَى أَعْبَسُوا تَرَبَّلَا	دُونَ كَيْفٍ وَالضَّعْفُ الرَّفْرَاءُ وَرَجَائِي وَنِعْمَ ذَاكَ الرَّجَاءُ فَقَعْنِي بِحُلِيِّهَا الصَّرَاءُ أَبْنَسِيهَا الشَّمَا وَأَبْنَسِيهَا مِنْ عَسِيرٍ أَوْضَاقٍ عَنْهُ الْقَضَاءُ فَالْحُلِيِّ عَنْهُ عُسْرُهُ وَالْعَسَاءُ لَا يَتَوَقَّى كَمَا لَهُمُ أَدْبَاءُ إِذَا ضَائَتْ دُرَاهِمُ الْفَتَاءُ مَنْ سِوَاهُمْ يَكُونُ فِيهِ اسْتِوَاءُ وَلِنَظَائِرِهِمْ بِذَلِكَ أَقْفَاءُ طَبْتُ فَلَنِي وَمَغْلِبِي وَحِيلَاءُ فَبِهِ تَعْدُوا الْمَلَايِكُ الْكُرْمَاءُ لِدَوَاعِيهِ زَالٍ عَنْهُ الشَّغَاءُ أَجْمَعُهُ الْخَطُوبُ وَالْأَدْوَاءُ
---	---

## وَفَالِي شَوْشِي رَجِي عِلْبِ الْحَمْرِ كَوَيْدُ

مَبْدَأُ مِمْ جَبْرٍ سِرْخَامَةٍ عَنِ قَانِ بَاهُنَا حَسْبِي مَدْحُ خَوَانُونَ حَازِرَا چرخانوارانکه اورا فوسخو ریشین بنا عَصَمَتَا کَرِ که از بصر خود را تکلم کردنش را هر که دیده فاسر می کنی نگویم من بودیم هرگز نماندش ز هوا	که خواهد سر از سران بختان داد بصد شورتو خواهد بغال را بکاف داد چرخانوارانکه بجز بختش براند استاد داد در این بازار بوسه هم کلافه ریمان داد لنا حیلکم گوینا که در طی لسان را داد اگر راضی شود او بر من سنجان داد
--	---

## دو قصیده غزل در وصف پندگی

۲۲۵

شعرهای پند

<p>زنی با این همه مطون بقاله کی نکند          مینا کوچه و بازار در هر سو عینا دارد          که زینب در پیش و کوفه چشم خورشید دارد          بزیر بار سخت هر وقت چو کمان دارم          که اطفال صغیر تشنگ بک کاروان دارم          هر یک دانا از غم مرا از دستان دارم</p>	<p>زنی با این همه شوکت بدیده کرد          چرا با این همه شان و جلال عصمتش دارد          صبار و در نجف بر گوهر از شیر بر دارد          بگوارش دایغ فوجانان پیر شد دارد          در آن قل صبر نایک جهانم چو کشت دارد          اگر خواهم ز غمها برین بکدک سازم</p>
<h3>بیتها که در وصف منجلیج صفت گوید</h3>	
<p>کز خفا بدین عشق صفت اندوام خوب          کن نمیکرد خوش این شعله انشایاب          مرغ دل را حکم میداد خود سازد کیاب          هیچ کس از غش دنیا نکرد دهرم ناب          هر کجا بیدار بشی داردش بر کمانب          خورشید باشد که همیشه میباید درخشا          در مدح زاده زهر او دخت بو تواب          عصمت صغرا که مهر از شرم جگرش رجا          همجو او شهر آید در زبر این طبع حبیب          شد ز ظلم کوفه و کجا حکم خون دل کین          بیکو صد چاک شاد افتاد بر درو تراب          کرده از جور لبان سبزه از خوشبخت          شد ز کین غلطان بخور خوش و عینب          ماه رخساش نهاده در خون نهفت</p>	<p>شکوه دارم بی از جور جرج بخت          انش ظلمت چنان کردید بر کمان عدل          پس که ناهنجار بود که در میان دهر          بکن از غش زمار هرگز نباشد دهر          هر کجا بیدار غم بخسازدش از کین و لیل          افتد در غما جوانا کشته است بر چرخ لیل          خنک طبع مرا دم جولان بختان سخن          کوکب برج حیا و گوهر درج عفاف          زینب کرم که چشم بر اعظم ندید          با چهر شوکت چه آمد در زینب کربلا          دید فرزندان خود را کشته از شمع ستم          فاسم نوکد خلدادید بر خاک بلاء          سر و اندک بر شرا دید کربا اوفاد          بکطرف عینک را میدید کز نهر جفا</p>

اشاره بمفاخر و مناقب بزرگوار

د پد کز کېد مشاطین عمر سلطان  
عابد بهار را در چنگ اعداوار بند  
دل و اسوز که بیا این غز و پناه و شرف  
شد مشک استیما جشم از نوک شهاب  
هیو شهاب بجنگال غم چند بن غراب  
دنبه سر شکسته رونق زخم شراب

الحی از اکثر مؤلفین و ارباب معانی و صورت نام و غفلت کلی واقع شده که از بزرگان علمای اجنب  
حضرت زینب سلام الله علیها اینقدر رخصت عظیمه و ثواب جسمه که عفل دور بین از  
نصورت محلی یکی از اهل مختبر و منتخب است ضبط کرده اند ولی در ذکر مذاقب جلیله و مفاخر  
جمله ان پرورده و عرصت رخصت و مفاخر کرمیه ان بانوی عروم عفت عنوان  
مستقلی وضع نموده اند و حال آنکه مثل انوران مشکوه محفل رسالت و مصباح ثبوت  
ولايت در امان رفت و جلالت کائنات کواکب در پی بودند من شجره مبارکه زیتونه لا شرقیه  
ولا غربیه بکار دینیه باصتی فلذا با این ضیق مقام و کثرت وقایع این ایام لازم دید که مبلغ  
معتبر از رایج اجناس این اختر برج علم و حکمت و فضل مشعی از رایج اناران کوهر درج حیا  
و عصمت در این جزیره درج شود و چند از رخصت و مفاخر و مراتب ان خاوا و عظیمه مذکور

يَسْجُودُ لِلَّهِ الْمَلِكِ الْحَمْدُ لَهُ كُلَّ يَوْمٍ كَذَلِكَ خَلِصَ  
كَرْهُنَا يَا نَوَافِلَ مَكْرَهَاتِنَا

که در هیچ زنی از نوان عالم حتی مرید علیها السلام که سبک نشاء العالمین بود نبود  
 کیفیت ولادت آن بانوی معظمه است که خارق عادت و مشتمل بر کرامت بوده یعنی شبیه  
 بلکه نظیر ولادت امام علی علیه السلام بود چنانچه حسین بن محمد از خضیبی که نوشقی و سابقا از  
 دو نفر عالم ربانی اعیان علامه نور محمد و شیخ بحرانی نقل می فرمایند در حدیثی که گوید  
 ولدت فاطمة الحسن والحسين من فخذها الايمن وزينب وام كلثوم من فخذها الايسر  
 انهم اما سال ولادت آن حضرت معین شد چنانچه روح اعقاد السلطنة در خبرات  
 حسان گوید حضرت زینب دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است و از بن مطهر

۳۴۶

اسکے

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از خصایص و مفارقت هر مرتب

سیدہ فاطمہ زہرا سلام اللہ علیہا بوجود آمد و بزینب کبریٰ مشہور شد  
جلالت قدر و عظمت منبر و رفعت شان و مقام و کمال عقل و دانش و علو منزلت و روح  
جان و طلافت لایان و فضا حسیان و سایر بخامد و محاسن حضرت زینب کبریٰ سلام  
اللہ علیہا رادوست و دشمن معترف میباشد و بطون صحف و دفاتر متواتر اخبار داده اند  
سال ولادت آنحضرت احد ثین و ارباب سیر تعین نکرده جز اینکه گفته اند قبل از رحلت  
رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم قدر مبرصہ عالم نهاده لکن از میان کلام مصنفین  
معلوم میشود کہ حضرت زینب کبریٰ فرزند است کہ بعد از جناب سید الشہداء<sup>ع</sup> منولد  
گشته و اول خوارا منبر المؤمنین<sup>ع</sup> است

وَأَرْحَمُهُمْ فَأَخْرَجَ لِي خَصْرَ زَيْنَبَ لَأَمْرٍ اللَّهُ عَلَيْهَا

انکہ ان خزانوں معظمہ ارحمت حسنہ نسبت بہ نواز عالم است

نَسَبَ كَانَ عَلَيْهِ مِنْ شَمْسِ الضُّحَى  
نُورًا وَمِنْ فَلَقِ الصَّبَاحِ غَمُودًا

اگر مریم بعد از حضرت فاطمه سلام الله علیها افضل نساء عالمین است این با نوری  
حریر عظمی زینب کبریہ سلام الله علیها بواسطه رفعت نسب و علو حسب مرید محبت  
و اختصاص اصالت از مرید و هم نوان عالم ممتاز و اشراف است

الْأَمُّ فَاطِمَةُ وَالْأَبُّ الْكَرَّارُ

و مرید شرف غیر از مرتبه فضیلت است کما اینکه برادر بزرگوارش حضرت حسین  
در طبقه رجال ارحمت حسب و نسب اشرف اهل عالم است چنانچه عجل العلو و علیہ  
الحکمہ در اینان خود با بن مطلب نصیریم کرده گوید

سَبَّ النَّبِيَّ ابْنَ الْأَطْفَارِ وَاللَّهَ  
صَبَّوْا الرِّكْبَى حَتَّى فَلَبَّ الْبَوْلُ لَهُ

بلکہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام ارحمٰ حبیب نسب ازید بر کوارش امیر المؤمنین علی

## احوال حضرت زینب

۲۴۸

نیز اعلیٰ شرفا و احرسنا مینا شد چنانچه در حدیث مفاخرت عرض کرد یا ایها مرکان  
اعلیٰ شرفا کان احب الی النبی و اقرب الیه منزله و بعد از بیان نسب و حسب خود گفت یا علی  
اشهد عند الله افضل منی و انا افر منک بالآباء و الامهات و الاجداد

### از جمله مناقب اعالی حضرت زینب سلامه الله علیها

آنکه در وفعه طف شریک مضائب حضرت حسین و سهم و اودان کربلا و برستانار  
بفیه الله فی الارضین امام زین العابدین علیه السلام و سرخیل ان کاروان غم ام المصائب  
عصبله العرب حضرت زینب سلامه الله علیها بود چنانچه فاضل معتمد اعتقاد السلطه در  
خبرات حسنا گوید در سفر عراق و واقعه کربلا زینب کبری یا برادر خود حضرت سید  
الشهداء علیه آلاف التحية والثناء همراه بود و همیشه مختص ابن خواهر را زیاده از حد خود  
مینمود و در حقیقت بعد از شهادت سید جوانان بهشت از کربلا تا شام و از شام تا  
مدینه طیبه برستانار اهل بیت سید الشهداء علیه السلام را زینب کبری مینمود  
و میتوان گفت احدی از زنان عالم بعد از این زن منحنی و مصیبت ندید و رنج و محنت  
نکشید علاوه بر برادران و برادرزادگان دو پسر نیز از او در وفعه یوم الطف شریک  
شهادت نوشیدند در هر حال و هر جا از این کرامت و گوهر حلم یعنی حضرت زینب  
صبر کرد و جز کلماتی که دلیل بر رضا بقضا خدا و تسلیم بامر او باشد بر زبان نیاورد  
و مرحوم عالم جبلیل میرزا یوسف فارضوان الله علیه در مجموعه مذکوره بعد از  
ذکر تعب و مشقت و شداید حضرت حسین علیه السلام در روز عاشورا و حمل  
اجساد شریفه شهداء از مقلل بوجهایم گوید و قد ثار کف فی هذا البلاء اخبر زینب  
علیها السلام نکات فل تخرج من الحجام نحو المعركة حتی تلحق بابن اخیه عبد الله بن الحسن  
لثروه الی الحجام و قد تخرج مسرعة الی المعركة حیث قتل علی بن الحسین فنکب علیه  
فباخذ الحسین برأسها و بردتها الی الفسطاط فان الطاهر من الروایات ان حمل علی

احوال حضرت زینب  
کبری  
ع  
علیها السلام  
در وفعه کربلا  
و مدینه طیبه

## مصابف شهاب حضرت زینب

۳۴۱

در بیان فضائل حضرت زینب

در بیان فضائل حضرت زینب

بن الحسین من مصر عداً تماماً کان بعد رد الحسین اخذته الى القسطنطينية وقد كانت بغداد  
ولم يبق حتى تناول اخاه نوحاً خلفاً ليجعله تحت يده وناولوه سلاطین فان الله بظهر من قضا  
الروایات ان الحسین لم یلبسها فی الحجام واما البیهما بینها و بین معركة القتال وان  
من ناوله ذلك هي اخذت زینب وقد كانت تخرج من الحجام وتاتی الى معركة القتال لتضر  
اخاهما بلانها ونسبته بالانجاء الى الاعداء وذلك حين سقط اخوها الحسین عن جواده  
على الارض وخبر محمد بن مسلم وانقل كرهه رحمه الله علیه

### از جمله مراتب حضرت زینب علیها السلام

فضاحت و بلاغت ان بانوی حرم عصمت طهارت است در جنات الخلود و بعد از  
اولاد حضرت فاطمه صلوات الله علیها گوید سیم زینب کبری سلام الله علیها که در  
فضاحت و بلاغت و عبادت زهد و تدبیر و شجاعت شبیه پدر و مادر خود بود و بعد از  
شهادت حضرت حسین همگی امور اهل بیت بلکه فاطمه زهرا و بنی هاشم بر او تمسک یافت  
و خطبه ها و گفتگو ها او با ابن زیاد و یزید علیهما اللعنة و العذاب الشدید و غیرهم در  
کتاب احتجاج مذکور است و در خبرات حاکم گوید و عبارات و خطبه های بزرگوار محمد بن  
و مؤلفین زینب و راف خود ساخته و آنها را که در دقایق خطابه و حقایق بواعث و بیبا  
نظر و معرفت دارند زاید الوصف نموده و تمجید نموده اند و از جمله عبارات و اشعار  
محدوده علیها خطبه مختصر است که در و صول بکوفه بعد از واقعه جان سوز کر بلا بیافزود  
و این در وقتی بود که اهل کوفه اظهار ندامت از کار زشت خود میکردند و ناسف  
مینوردند بعد خطبه را با ترجمه نوشته تا گوید و خطبه دیگر حضرت زینب کبری است که  
در شام در مجلس یزید ارجال فرمود و صورت آن بر چند روایت مختلف رسیده است  
و ما بر روایت ابن طاووس علیه الرحمة اعتماد کرده خطابه آنحضرت را بطولها ابراد می نمایم  
و این است آن روایت پس خطبه را با ترجمه نوشته و بعد از اتمام گفته مؤلف گوید

## فصاحت بلاغت حضرت زینب

۳۵۰

مجلس ششم

دو خطبه قدرت بیان و میزان طلاقت کلام و درجه قوت ایمان حضرت زینب کبری سلام الله علیها را می توان یافت و من را که من التفت اثره قدره اکثره تا گوید با جمله جلالت شان و عظمت منزلت و علو مقام و رفعت قدر حضرت زینب بنت امیر المؤمنین سلام الله علیها و علی اینها و امثالها مسلمین است و از براهین فاطمه و حجج فاطمه ابن سنان نص صریح امام معین است که در حق آن بزرگوار فرموده و است بهذا الله عالمه غیر معلومه

### از جمله آثار شریفه حضرت زینب کبری سلام الله علیها

نقل خبر مانده است که از آن محدث روایت کرده اند چون ابن خبر شریف در ثواب المناقب مذکور است و آن از جمله کتب است که از محمد بن ثلاثه و آخر یعنی صاحب وافی و بحار و وسائل فوت شده مناسب بدو که در این مقام میطوراید شیخ فقیه علامه عماد الدین محمد بن علی طوسی طاب مضجعه که ترجمه و در نفس الرحمن و روضات الجنات و گنج دانش و مقدمه مدغیه الشاکیه مذکور است در ثواب المناقب گوید عن زینب بنت علی علیها السلام قالت صلی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صلوة الفجر ثم اقبل علی امیر المؤمنین فقال هل عندک طعام فقال له لم اکل منذ ثلاث ايام طعاما و ما ترک فی منزلها طعاما از زینب خنر علی علیه السلام مرویست که فرمود روزی پیغمبر خدا نماز صبح را گذارش منوچهر حضرت امیر شد و فرمود تا بآورد شما طعامی است عرض کرد سر روز است که طعامی بخورده ام و در خانه هم طعامی ندارم فرمود ما بفرماید فاطمه علیها السلام بن آن دو بزرگوار داخل شدند دیدند فاطمه از شدت گرسنگی بیای است و حسین نیز نزد او هستند رسول خدا فرمود ای فاطمه پدرت را بگو که طعامی دارم از سرگشتگی و بزرگواری و دوری که بگذارد انگاه صدای احساس نمود و ملتفت شد و بد فاذای بصحیفه صلی شد و لرحماتک کاسه مملو از نیکو گوشت بجهت حاضر شدن برداشته و در خدمت پدر بزرگوارش پیغمبر خدا علی و فاطمه و حسین و حسین علیهم السلام را طلبید و حضرت امیر علیهم السلام

نقل خبر مانده است که از آن محدث روایت کرده اند چون ابن خبر شریف در ثواب المناقب مذکور است و آن از جمله کتب است که از محمد بن ثلاثه و آخر یعنی صاحب وافی و بحار و وسائل فوت شده مناسب بدو که در این مقام میطوراید شیخ فقیه علامه عماد الدین محمد بن علی طوسی طاب مضجعه که ترجمه و در نفس الرحمن و روضات الجنات و گنج دانش و مقدمه مدغیه الشاکیه مذکور است در ثواب المناقب گوید عن زینب بنت علی علیها السلام قالت صلی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صلوة الفجر ثم اقبل علی امیر المؤمنین فقال هل عندک طعام فقال له لم اکل منذ ثلاث ايام طعاما و ما ترک فی منزلها طعاما از زینب خنر علی علیه السلام مرویست که فرمود روزی پیغمبر خدا نماز صبح را گذارش منوچهر حضرت امیر شد و فرمود تا بآورد شما طعامی است عرض کرد سر روز است که طعامی بخورده ام و در خانه هم طعامی ندارم فرمود ما بفرماید فاطمه علیها السلام بن آن دو بزرگوار داخل شدند دیدند فاطمه از شدت گرسنگی بیای است و حسین نیز نزد او هستند رسول خدا فرمود ای فاطمه پدرت را بگو که طعامی دارم از سرگشتگی و بزرگواری و دوری که بگذارد انگاه صدای احساس نمود و ملتفت شد و بد فاذای بصحیفه صلی شد و لرحماتک کاسه مملو از نیکو گوشت بجهت حاضر شدن برداشته و در خدمت پدر بزرگوارش پیغمبر خدا علی و فاطمه و حسین و حسین علیهم السلام را طلبید و حضرت امیر علیهم السلام

نماز ۷



## خبر نائله از حضرت زینب

۳۵۱

شماره پنجم

منجماً بنو فاطمه نظر کرد و گفت باینکه رسول الله من اینی لك هذا فالت هو من  
عند الله ان الله برزق من بشاء بغیر حساب فضحك النبي وقال الحمد لله الذي جعل في  
اهلي نظير زكريا و مریم از قال لها انی لك هذا فالت هو من عند الله ان الله برزق من  
بشاء بغیر حساب ای حنی بغیر این طعام از کجاست گفت از جانب خدا که پروردگار هر کرا  
خواهد عطا کند بدون حساب رسول خدا خداید و فرمود حمد مر خدای را که در اهل من  
نظیر زکریا و مریم قرار داد که زکریا پیغمبر گفت این از کجاست گفت از جانب خدا که پروردگار  
هر کرا خواهد عطا کند بدون حساب و در آن اشاکه مشغول خوردن از آن نائله بودند  
سائلی بدر خایه آمد و گفت السلام علیکم یا اهل البیت اطعمونی ثمنا نأكلون سلام باد بر  
شما ای اهل بیت من هم بدید از آنچه میخوردید پیغمبر خدا گفت احسأ احسأ سه مرتبه  
اودا زجر کرد امیر المؤمنین عرض کرد ما را امر فرموده که سائل را رد نکنیم این کیست  
که مثل سب میراث فرمود با علی ابن ابی طالب است فهمید که این طعام بهشت است در حق  
سائلا مده از این طعام میخواهد پس رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم الصلو  
و السلام آن طعام خوردند و سبوشند و کاسه مرتفع شد و در این عالم از طعام  
بهشت میل فرمودند

## از جمله کرامات باهرا صید حضرت زینب کبری علیها السلام

مرحوم علامه فخریه طاب مضجعه در دار السلام گوید حدیثی است بسند السند و الخبر المعتمد  
العالم الغامد و قدوة ارباب الفضائل البحرا لزاخر عمدة العلماء الرا سحن السند محمد  
بافر السلطان ابانق الله به الخاضع و الباد قال عرض لي في انام استغاليه ببر وجود  
مرض شديد سيد محمد بافر سلطان ابانق مرا خبر داد و گفت در انام استغال که در بروز  
فحصیل میکردم مرض شدیدی بر من عارض شد از بروز وجود بن سلطان ابانق برگشتم و بواسطه  
مساعدت حرکت مرض شدت کرده مواد بر چشم جفت منصب شد و رمد شدیدی و سفیدی

## نقل کرامتی از خازن السیاه

۳۵۲

فیضیه

پدید گردید و بنحوی وجع غارض شد که خواب از چشم ربود والد من الہباء بلد را حاضر  
کرده اسعلاج نمود یکی گفت باید شش ماه دوا نمود و دیگری گفت چهل روز قضا  
خلی و کز فی من سماع کلماتهم لکرم ما شرب من الدواء فی تلك المدة از شنیدن کلمات  
ایشان خلم شک و پریشان شد از یک در آن مدت دوا بسیار خورد بودم و کان لایخ  
ضالح نفی اراد السفر الی المشاہد العظیمة و زیارت سادات البیہ برادر صالحی داشتم در آن  
ایام اراد زیارت عینات غالبات نمود شوق من ہم بخیان آمد و گفتم من نیز با تو مصیبت  
میکم و مشرف مینویسم خود بصیبت سنان ملائک پاسبانان بزرگوار که تربت و  
شفاء هر دگر و دواء هر ضعیف است مسحکم و شفا یابم برادرم گفت نوبا این مرض و وجع  
چطور حرکت خواهی کرد و الہباء از شنیدن این عمر بطور حیرت گشتند در منزل اول یاد و نیر  
کور خواهد شد پس برادرم حرکت کرد و من در ظاهر بغیر مشایعت بمنزل اول آمدہ مردی  
ارضیاء اخبار انجا بود چون از حکایت ما مستخضر شد مرا زیارت شریض کرد و گفت شفا  
نبئت مگر نزد خلفا خلا و حجج الہی فابی کتب تبلی بوجع فی القلب فی مدۃ تسع سنین و کنت  
الاطباء عن ندایہ فزیت ابا عبد اللہ الحسن فغٹانہ بعد اللہ من غریب و مشغہ من ہم  
مدت نہ سال بوجع قلبی مبتلا بودم و اطباء از معالجه عاجز شدند زیارت حضرت حسین  
مشرق شدم بعد اللہ بد و زنجب و مشغہ از ترہ من شفا حاصل شد البتہ باین خرافات اطباء  
گوش مکن و متوکلا علی اللہ زیارت مشرب باش پس من غارم شد و چون بمنزل دوم رسید  
شب مرچم من شدت کرد اشخاصی کہ مرا منع میکردند زیارت ملامت کوندند و متغفا گفتند  
باید برگردی گفتم صبح معلوم مینویس فلما کان وقت التجر و سکن الوجع قلبلا روند فی ارب  
الصدقة الصغر زینب الکبریہ بنت امام الانبیاء علیہ الاف النعمۃ و الشفاء فلما دخل علی واحد  
بطرف مقنعہ کانت فی راسها و ادخلتہ عقی و مستحبابہ و آخر شب وجع چشم من فکرم ساکت شد  
مراخوانی بود در واقعہ دیدم کہ صدیقہ صغریہ زینب کبریہ دختر امام الانبیاء علیہ الاف النعمۃ  
و الشفاء تشریف آورد و بمنزل من داخل شد و گوشه معجز خود را کہ در دست بدست گرفته

## حکایت حضرت زینب

۳۵۳

حکایت حضرت زینب  
 از کتاب تاریخ طبرستان

بچشم من داخل کرد و مسح نمود من از خواب بیدار شده و جوی در چشم خود ندیده چون صبح  
 شد برضا گفتم من در چشم خود المی نمی بینم مرا مانع نشوید اول باور نکردی بجله و چاره حمل نمود  
 من موگند یاد کردم و روانه شدم چون راه رفتم دست دراز کرد خرفه و دستم را از  
 بلد چشم خود بسته بودم کنار نمودم و در بیابان و صحرا بنگاه و کوهها نگاه کردم ابد انظار  
 بین عین راست چپ نفهمید یکی از رضا گفتم نزدیک بیابان گاهی چشم من بکن چون نگاه  
 کرد گفتم بخدا زنده و مدد و شفقت و اثر مرضی نیست و فرقی بین عین راست و چپ ندارد  
 و من توقف نموده هر روز را صبر کردم و رؤیاء خود و کرامت حضرت صدیق صغری سلام الله  
 علیها را با ایشان بنا کردم ایشان نشاء و مسرور شدند و بوالد و اهل بلد بشاء و نند  
 و در بدنه ایشان روشن و خاطرشان مطمئن گردید و حدیثی بلك الكرامه شیخ الجبل  
 التبلد العالم الذی عدله الظبر و البدل الموی فحق على السلطان انما الذی بان  
 الاشارة الى نظره من ضامه و عالم جلجل بدیل ملا فحق على سلطان انما الذی بان  
 از ضامه و ایشاره خواهد شد این کرامت را بمن خبر داد و فرمود که انوقت من در سلطان  
 اباد بودم و این حکایت من خود مشاهده کردم

## اذا کفبت قلبی تعین عرفی مطهر حضرت زینب علیها السلام

اهل خبر و اصحاب سیر در تحقیق مضیع منور و تعین مرقد مطهر حضرت زینب علیها السلام  
 علیها اختلاف کرده و بهر محل نسبت میدهند ولی اجماع آنها همین است که در یکی از فرقه ها  
 مشهور و بنا بر نگاه و مطاف خاص و عام و بر بنیست معروف است و در آن مکان شریف بقصر  
 و مقبره مجلی و صحن با صفا و مفصلی است که حجاج راه پیوسته زیارتنا حضرت  
 شریف میشوند و در آنجا تجدید نام و عزاداری میکنند و بعد از آن حضرت نیز در سفر  
 حج باین سفارت عظمی مایل کرده و بنا بر غیرتی در آن مکان شریف بدمر حرم اعتماد  
 السلطنة در حجر احسان کوبد اما نزد منور حضرت زینب با صحن روایات در یکی از فرقه ها

## تعیین مرقه حضرت زینب

۲۵۴

زینب بنت العاص بن زبیر

۷۱۸

وفاقی که از کلام صاحب

شام و اینک آن مصحح مشهور و زیارتگاه است و بعضی از متبعین اهل خبر در این باب میگویند سال مجاعه در مدینه الرسول اتفاق افتاد عبد الله بن جعفر با عیال بیعت شام روانه شد تا بعد از انقضاء زمان محصره مراجعت نماید در ایام توقف در ضعیفه و فیه که اکنون مزار زینب سلام الله علیها اینجا است آنحضرت را مزاج شریف از استقامت منحرف گردید و بان مرض درگذاشت و هماجا بجاک رفت و مؤید این کلام متین و صحیح است آنچه ثقة المحدثین فاضل مفاصل خاج شیخ عباس نقی احوال الله بقائه در مدینه الزبیرین گوید اگر گوئیم این مزار یک در شام است البتة حضرت زینب کبری است باید اعقاد کنیم بان مطلبی که پاره ار متبعین اهل خبر نوشته اند و حقیر نیز از ایشان مرحوم ثقة الاسلام نوکری طاب ثراه شنیدم و حاصلش آنکه هنگامی چنان افتاد که در مدینه طبعه خالنه خط و غلاز و داد عبد الله بن جعفر زوج حضرت زینب علیهما السلام با عیال خود رو بطرف شام نهادند و اینجا ماند و بعد از فحطی عبد بن الرسول باز نشود در ایام که در شام توقف داشتند ضعیفه و فیه که اکنون مزار منور حضرت زینب در اینجا واقع است آنحضرت را حال استقامت از مزاج عصمت امزاج بگشت و بان رنج درگذاشت و در هماجا جاک رفت و اما آنحضرت را گفته اند که اهل بیت در باره اسیر کردند و بشام آورید در دفعه دوم حضرت زینب وفات کرد و سبب وفات آنحضرت را نیز بطور مختلف ذکر کرده اند و اشاره بمصنعه عظیم نموده اند تمام از درجه اعتیاد سافط و لها بط است و محل اعقاد نشا بد آنحضرت و بعد از کلام این دو نفر فاضل موزع و محدث دیگر و نقی و وحی بکلام صاحب طراز المذهب مظهر که گفته در مدینه است و کلام صاحب شارح الانوار که گفته در مصر است بمنماید و بهیچ وجه محل اعتنا نخواهد شد زیرا که فاضل ماهر میرزا عباس قلی خان بهمه گفته آنحضرت صحیح بمنماید این است که حضرت زینب بعد از مراجعت مدینه طبعه وفات کرد و در مدینه مدفون شد دیگر و فاقش چه وقت بوده است خدا میداند چه بدوز دلیل ادعا کرده و سنگ هم ذکر نموده و شیخ عبد الرحمن مصری از غامه بنا و بلات عرفانه نمک جسته چنانچه در خبرین

## خبر هلال بن نافع بجلی

۳۰۰

از فضیلت حضرت زینب علیها السلام

خسان گوید صاحب شارق لا توار که کنایه است مشتمل بر غث و سمین مغیره متورختر  
زینب و مغیره حضرت سکنه و فاطمه بنتی الحسین و جمعی دیگر از اهل بیت صلوات الله علیهم  
که هم نامرشد ایشان در جاهای دیگر است همه را در مصر میداند و در این باب صورتها و بیلا  
عرفانی مستلک میجوید انچه و ما نا و بیلا این جماعت را تو بیلا شیطانی میدانیم

و حضرت برادر و فایح شاعر  
ابضانی ثانی حضرت زینب کبری سلام الله علیها  
و خبر هلال بن نافع علیه السلام  
حسین بن برصید مهند طباطبائی کو بد

<p>بیمتها الله فيها شر حبيها كان منتها أقصى ما بينها تجلو ببص الطلي فمرا د باجها دارت عليها نغمها الباس حبيها نلقها محذو من مواضيتها ابت بغر كوش الموت بروبها نفسا الكاف بذاك الو نفديها</p>	<p>تفتي الوغي يا ودا و نوديان مبدل المظاطف في الهجاء من طرب اساد حربا ذا السورت ملا حبيها تجول ان شمسها جالت واز رفعت فكلما ضالت الافوام وازدلفت نكر ظامية الاحساد و غلل لو نملك كن بداها غير انفسها</p>
--	--

بن رافقون علیه السلام محمد کو بد

<p>روشن شود مصیبت فوای اهل بیت پارت بهانه کن رخ اعدا اهل بیت در فیلکه اگر برسد پاه اهل بیت</p>	<p>امشب زنا لهای غم افرو اهل بیت فرده اهل بیت ترا مشبه تراست فرده فایم می توان ز ناله اشکار</p>
--	---

## نمّه خبر هلال بن فح

( ۲۵۶ )

شعبه

خبر هلال بن فح

غش کرده کویکان و عطش گریختن و بر جا بود باز و سقای اهل بیت  
 روح خارج ملا با فریبهای درد منشا کبیر از مؤلفات بعض معاصرین از مفید علیه ترجمه  
 روایت کرده که کوبد لما نزل الحسین فی کربلا کان اخن اصحابه به و اکثرهم ملازمه له  
 هلال بن نافع ستمای مظان الاغشیال لانه کان حارفا بصیرا بالنسبه چون حضرت  
 حسین در زمین کربلا نزول اجلال فرمود اخن اصحابا و محرم اسرار انحضرت هلال بن نافع  
 بود خصوص در موارد حرم زیرا که او عارف با موریسات بود پس شوق انحضرت از خیم حرم  
 بیرون شافت و شها مافت بعد طی فرمود هلال ملتفت شد نمشیر خابل کرد و خود را  
 بر عت مجتهد رسانید فراموش خبر الشایا و العفبات و الاکامات المشرفه علی المنزل دید  
 انجاب کودا لها و لها شک مشرف بخیم طاهرات است اخبار و ملاحظه می نماید هلال  
 کوبدان نزو کوار ملتفت شد مراد بد فرمود من الرجل هلال گفت هلال است عرض کرد  
 ای فریانت شوم این دل شب زخروج شما بجانب معکورد شمن نگران شدم فرمود اهل  
 خوجت انقصد هذه الساعه خافه ان تكون کما لجمو الخجل علی مجتمعا يوم تحلون و یحلون  
 بیرون امدم نا این کودا لها را نقیض کم مباد از دشمن بکن بنماید و چون قتال خیم حرم  
 خیمه آورد انگاه برگشت و از ذات البیارت شریف وارد فرمود هی هی والله وعد لا  
 خلف فی انک انت سو کند با خلد و عد است که خلف نداده بعد فرمود ای هلال  
 الا سلت ما بین هذین الجبلین من وقتک هذا و انج بنفک چرا این دل شب میباید  
 کوه نمبر و نا از دشمن بجانب هلال خود را بقدمها حضرت انداخت و گفت ایا کملت هلالا  
 امه ما در هلال بغیر این بنشیند اگر این بیوفائی را بکند سید است یعنی بألف و فرسی مثله  
 ای مولای من این نمشیر و اهرارد هم واسب خود را نیز بهزار درهم خریدم ام سو گدبان  
 خدا شکم معرفت حق تو مرا منت گذارده از حضور تو نخواهم برگشت نا شمشیرم از بریدن  
 و اسیرم از دیدن باز میماند انگاه از من گذشت و نیمه خواهرش زینب داخل گشت من  
 در خارج خیمه مرصد استادم که شا بد از خیمه نیز باز آمد پس خواهرش بر جایست و متکانه

# اضطرار حضرت بنیاد

۲۵۷

کتاب

اضطرار

از برادر بنهاد و مخفی مشغول صحبت شدند تاگاه صد روز بنید شد و گفت و آخاه  
 شاهد مصرعك برادر جان من چطور ترا کشته بینم و بر غایت بن زبان و اطفال مبتلا نشو  
 و تو خود مبتلائی که این گروه جفاچه قدر حد فدی و کینه بر سینه در سینه دارند بر علی مصرع  
 هؤلاء الصفوة و افکار و بنی هاشم دشوار است بر قتل این جوانان فاشی و افکار ذلك  
 رسالت بعد عرض کرد برادر جان ای این بقتل صحاب خود را اخبار و امتحان کرده من می بینم  
 که وفایال و اشتغال ناپرو حرب ایشان نیز روند و تراشها بگذارند حضرت بکریست و فرمود  
 ای والله لقد لحنتم و بلوتم و لیس فیهم الا شومن الا فسن یسئرون فی المنبر و فاستبکنا  
 الطفل بلین امه اری سوگند با خدا اخبار و امتحان کرده ام ایشان را و بنید در میان ایشان  
 مگردید و شجاع که مشافند بر مرکب نزد من مانند ایشان طفل بشیر و مادرش هلال از  
 شنیدن این مقال از غم بر گریست و بجهت حبیب بن مطهر آمد و بدید حبیب شمر بر صند در دست  
 نشسته سلام داد و بدید خیمه نشست حبیب گفت ای هلال چرا از خیمه خود بیرون آمده هلال  
 ماجرا را که خبر بنا کرد حبیب گفت ای والله لولا امطار امروعه لعاجلهم و عالجهم هلاله  
 اللیله یسعی اری سوگند با خدا اگر منظر اجازه او نبودم امشب با این شمشیر بمناجرت  
 سفت بچشم هلال گفت ای حبیب من حال خواهرش زینب بسیار پریشان و مضطرب  
 دیده و گمان میکنم که دیگر زبان و اطفال نیز با خبر باشند و با و جرع و بی ثانی بنیاد با  
 میوانی که اصحاب جمع بکنی و ایشان را بجای مطمن و اسوده خاطر بشما حبیب گفت سمعنا  
 و طاعة حبیب زینب طوط و هلال از یکطرف اصحاب طاعت اندا کردند پس ایشان مانند کواکب  
 نابان از افق جلال طوع کردند حبیب و اولاد هاشم گفت برگردید بجهت های خودتان خدا چنانچه  
 شما و اگر بان نکند اندگاه با اصحاب خطاب کرد و گفت با اصحاب الحبه و لبون الکرمه هلال  
 هلال بچرخه الشاعره بکبت و کبت ای صاحبان محبت و شیران بوم کر بهت این هلال است  
 که از اضطرار مثل بنید سالت خبر میدهد و گویند که خواهر مولای شما از فاندن ما  
 نیز مطمئن بنیاد خبری و بی عیانت غم علیهم فخر و اسوار مهم و بر عوام غمهم بگویند بیدم کرد

## اجتماع اصحاب قردار

۳۵۸

شعبه ششم

انظار در بیان

نساء

فصرت او چه حال دارد ایشان تمام شمشیرها از بنام برافراشته و غما مرز سر برداشته  
گفتند ای حبیب سوگند بان خدا بجهاد که ما را توفیق موفقت این مقام شریف داده اگر یکی  
از این قوم حرکتی بکند سر از بدنش برگیریم و بیدارن خود ملحق میکنیم و وصیت رسول خدا  
را در حق در تیره او حفظ میکنیم گفت پس بامریا شد حبیب ز پیش و اصحاب ز عقب میدید  
نامیان طایفه خدام حرم را بنادند حبیب ندانید ای بانوان حرم عصمت وای پرورگیا  
و دایع رسالت هذه صوارم فبا نکر انوا ان لا یعدوها الا فی رقاب من یتبعنی التوفیق  
و هذه استر غلما نکر افهموا ان لا یرکضوها الا فی صدور من یتفرق نادی بکر این شمشیرها  
اعوان شماست که عهد کرده اند در غلاف نگذارند مگر در رقاب شما و این بزرگها  
غلامان شماست که سوگند خورده اند در مگر کسی فرارند مگر در سینه ها اغدا شما  
چون از شاه کمر سپا صید اصحاب را شنید با اهل حرم خطاب کرده فرموده اخرجن علیهم بال  
الله ای الی الله از خیمه بیایید چو اهل بیت سالت از خیمه ها دویدند و ایشان را با رخت  
دیده اند بصورت غریب کرده فرمودند خاموا ایها الطیبون عن الفاطمیات ای مردان پاک  
سرشت حمایت بکنید بفاطمیات و هاشمیات و اگر کونا می نباشد عذر شما نزد جد مباح  
رسول خدا خواهد بود و گوید سوگند بخدا لا یرکضنکم الا فی صدور من یتفرق نادی بکر  
که اصحاب ز شنیدن این کلام چنان ناله و فحیه نمودند که زمین کربلا به لرز لرز در آمد  
و مرا که اصحاب بصیر و شجاع آمدند که گو با صاحبان خود را صید کنند

و فقیهها فراق فایع شعبه ششم  
در عیادت بجهاد حضرت حسین و اصحاب این بزرگوار  
شیخ محمدرضا بن فقیه رحمة الله علیه

بَدْعُوا إِلَى اللَّهِ الْعَلِيِّ بَصْرِعْ

فَاسْفَهَلِ السَّيْطَانُ الطَّغَاةَ لَعَلَّه



عبدالله بن محمد بن حسن بن واجبا

فَاَقَامَ لِبَلَدِهِ نَجِي رَّبَّهُ

طُورًا وَبِجُدٍ فِي الظَّلَامِ وَتَرْكُ

ابن السَّيِّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرَّحْمَنِيَّ

وَابِ إِلَىٰ أَنْصَارِهِ بِطَلْبِ الرَّحْمَةِ  
يَقُولُ الْبَشَرُ وَأَنَا لَمُورٍ مِنْ بَعْدِ هَذِهِ  
وَهُوَ حَيَّانٌ مَا لَهِيَ مَنَاطِرُ  
وَيَا نَوَافِثَهُمْ ذَاكِرٌ وَمُسْتَحْمٌ

وَبُوعِدْ اِنْ حَسَنَ لَدَيْهِ وَعَوْدُ  
مُعَدٍّ وَعَبْنٌ فِي الْجَنَانِ رَعِيدٌ  
بُضَائِي وَفِي ذَارِ الْخُلُودِ خُلُودٌ  
وَدَاعٍ وَمِنْهُمْ رُكْمٌ وَسُودٌ

بَابُ إِتْمَانِ الْمَرْمَلِ فِي اللَّيْلِ

لا نصفوا انقص منه قليلا او زيدا

نُورِیلاً مراتب عبان و طاعت و

خبر تبر و مقام المحمد و ریاضت و صلوة

وضبط محمود اندر استدخال رضی ال

ما بين طائوس واذن تسمى درمل هوف

قال الله تعالى يا ايها المرتفل قم الليل الا قليلا بضعاً واعف عنه قليلا او زهد عليه ورتل القرآن ثواباً ربنا عباد وطاعت واقل خبرته ومقام تحمد ورباضف وصلوه ليلته حضرت حسين عليه السلام را علماء وموزعين خاصه وعامة در كعبه ثار واخبار بفصيل ثبت وضبط نموده اند سید اجل رضی اللہ عنہ علی بن طاووس مذکور است در ملهوف گوید که ابن عبد و تبر در جزء رابع از کتاب لعقد گفته قبل لعلی الحسن ما اقل ولد ابیک فقال العجب کیف ولد له کان یصلی فی الیوم والليلة الف رکعة ففی کان یفرغ للنساء یحضر سجاده علیه السلام عرض کردند چه اندک است فرزند پدر بزرگوارت فرمود شکفت میباید مرا از این پرش چگونه بسیار خواهد بود فرزندش که در شبانه روز شصت هزار رکعت نمازی گذارد پس کی فراغت حاصل بد که باز نان خلوت کند و فاضلی الفضا زین الدین ابو الولد محمد بن شهر بابین النخبة الحلبي الخفیه که ترجمه او در مجلد منزله عبادت الا نوار مذکور است در نارنج روض المناظر فی اخبار الاول و الا و الا و الا در احوال حضرت حسین گوید و الصحیح از عموه کان خمسا وخمسين سنة قبل حج خمسا وعشرين حجة وكان یصلی فی الیوم والليلة الف رکعة وغاله من حج ملا جدر علی مجلی رضوان الله علیه در رسائل عشره از اسبغاء یوسف بن عبد البر نقل کرده که و کان الحسن فاضلا و دینا کثیرا الصوم و الصلوة و الحج وقال مصعب المبروری حج الحسن بن علی خمسا وعشرين حجة ما شایا وعمر الدین علی بن

## مرآة عباد خضر حسین

۳۶۰

حسین بن علی

بیاض و زرد

محمد المعروف بابن الأثیر در اسد الغابہ فی معرفۃ الصحابہ گوید کان الحسن رضی اللہ عنہ  
فاضلا کثیر الصور والصلوۃ والحدیج والصدقہ وفعال الجرحیہما ورشد الدین محمد بن علی  
بن شہر آشوب ما زید را بنی فدر سن ۴۰ در منام اب زعبون المجالس روایت کرد کہ انس بن مالک  
گوید من در ولائت حسین علیہ السلام بودم گاہیکہ بر سر فرخندہ رسید سخت بگریختہ قال  
اذهب عتبی قال انس ما ستخفیت عنہ بعد فرمود درویش از من لا جرم من سکو شدم وانحضرت  
بنام از پناد و زخمادر پیر شد پرسید کہ ہی گفت

بَارِيتَ يَا رَبِّ اَنْتَ مَوْلَاهُ	فَارَحِمَ عَبْدَ الْبِكِّ مَلِجَاهُ
بَاذَا الْمَعَالِي عَلَيْكَ مُعْتَدِي	طَوْنِي لِمَرَكَبَتِ اَنْتَ مَوْلَاهُ
طَوْنِي لِمَنْ كَانَ خَائِفًا اَرْمَا	بَشَكْوِ الْاِلَى ذِي الْجَلَالِ بَلَوَاهُ
وَمَا بِهِ عِلَّةٌ وَلَا سَفَمٌ	اَكْثَرُ مِنْ حُبِّهِ مَوْلَاهُ
اِذَا اشْكَيْتَهُ وَعَصْنَهُ	اَحَابَهُ اللهُ شَمَّرَ لَنَاهُ
اِذَا ابْتَلَى بِالظَّلَامِ مُسْهِلًا	اَكْرَمَهُ اللهُ شَمَّرَ اَدْنَاهُ

چون حسین ابن فطراف را بنیای او را از حضرت کبریا بدین کلمات سئلت او را اجابت

لَيْسَ عَبْدٌ عَيْدٌ وَاَنْتَ فِي كَيْفِي	وَكَلِمَا نَلْتَ فِدَ عَلِمْنَاهُ
صَوْنُكَ تَشْنَاهُ مَلَا تَكْفِي	تَحْسَبُكَ الصَّوْنُ فِدَ مِمَّنْ نَاهُ
دُعَاكَ عَيْدٌ يَهْوِي فِي حُبِّ	تَحْسَبُكَ التَّوْفِ فِدَ سَفَرْنَا
لَوْ هَبَّتِ الرِّيحُ فِي جَوَائِبِهِ	حَرَّ مَرْتَبًا اِلَى تَعْنَنَاهُ
سَلَوِي بِلا رُعْبِهِ وَلَا رَهْبِ	وَلَا حَيْلَ اِلَّا بِتَى اَنَا اللهُ

و این طور بود سیم مرتبه حضرت حسین علیہ السلام در کثرت صلوۃ و کمال صفات خود چنانچه  
حضرت محمد بن علی الله فرمود در چند جا از زبان ارباب حقیقه مفید سربا بن معنی اشاره نموده میفرماید  
وَقَدْ لَدِمَ رَحْمَتِي الشَّيْخُ ظَاهِرُ الْكُرْمِ مِنْجِيًّا فِي الظُّلْمِ وَبِهِ مِفْهَرُ مَا يَدُ وَالْعُرْآنُ سَنَدٌ وَالْاَمَةُ  
عَصَا وَفِي الطَّاعَةِ مَجْمَعٌ خَافِظُ الْعَهْدِ وَالْمِثَاقِ نَاكِبٌ عَنِ سُبُلِ الْفِتَنِ بَاذِلٌ لِلْمُيُودِ



# عبدالله بن عباس رضی الله عنهما

۲۶۲

عبدالله بن عباس رضی الله عنهما

## ابن عباس رضی الله عنهما

شیخ اجل صدوق علیه الرحمه در ماله مسند از حضرت تاجار علیه السلام روایت کرده که فرمود  
 وارسل علیا ابنه فی ثلثین فارسا و عشرين رجلا لیسقوا الماء و هم علی رجل شدید حضرت  
 حسین علیه السلام در شب عاشورا علی اکبر با سی سوار و بیست پیاده فرستاد که چند مشک آب بیاورند  
 خوف و بیم او بدند شرفال لأحیاء فو موافا شربوا من الماء یعنی آخر زاد کم و فوضوا و اغیلوا  
 و اغسلوا بآبکم لکنون اکھانکم بن حضرت با صبحا خود فرمود که از این آب بیاشامید که آخر نوشه  
 شماست و وضو بناز بدو غسل کند و جامهها خود را بپوشید که کفنها ی شما خواهد بود  
 مؤلف گوید این هم يك اخبار مخصوص بود از آن ملك علام از شهدا و اولاد  
 و اصحاب یعنی فرط شما مغلول خواهد شد و این جامهها کفنها ی شما خواهد بود اینها را بشوید  
 تا پاکیزه شود اما چه گوید این جامهها شکم پوشیده و بجا که من خود اخبار کرده بودند در روز  
 غامورا با اینکه از چوبی و شمشیر و ناولک پیر پاره پاره شده و بخون و خاک آغشته شده بود از  
 بدن مجروح ایشان گذراند و از این لطف و اجساد شریفه را عریان و برهنه بر روی خاک انداختند  
 خند چنانکه موحوم عالمه فقه حاج شیخ جعفر شوشتری طاب مضجعه در سئاله منہج الرشاد  
 گوید کسی که در میدان جهاد کشته شد بعضی روح هماغها از او مفارقت نمود با تجمید او در میان  
 داد در بر و رسیدن و هنوز حرب برقرار باشد غسل میخواهد و کفن هم میخواهد بلکه در همان  
 رخنهها خود ناخون پیچیده میشود و بر او نماز کرده و دفن میشود چنانکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه  
 و آله در شهداء احد فرمود و قتلوه بدمائهم بلی مثل شهداء کربلا را کفن لازم بود چونکه لبتلا  
 بر ایشان نگذاشتند که درین منزل شوند فرستادند بدمائهم در حواشی از خارج نیست

ما تترها الأمثار غبار

بابي الجسوم العائيا على التري

ما أسفها الأوحوش ففشار

بابي الجسوم الضالعات وجد

و مصرا شراف فابح غلب شرف

# خرفند در در و خیمگاه

۲۶۲

شیخ شریف

خرفند در در و خیمگاه و شفاست و ابواب جوی و شفا  
در صبح عاقل را و مؤمنان و نیکو خندان

شیخ اجل مفید علیه الرحمه در ارشاد گوید تم خرج الی اصحابه فامرهم ان یقرب بعضهم  
بعضهم من بعض وان یدخلوا الاطباء بعضهم فی بعض وان یكونوا بین البیوت یتقبلوا  
القوم من وجه واحد والبیوت من ورائهم وعن امامهم وعن شمائلهم فحدث بهم الای  
الوجه الله بانهم من بعد و هم که خرفند در شب عاقل را و مؤمنان و نیکو خندان  
بکد بگریزند و طنابها بهم بپوشند ناخپام حرم عصمت و طهارت در پشت و قال ان  
مکسوا باشد و شیخ صدوق رضوان الله علیه در امانی از حضرت زین العابدین علیه السلام  
روایت کرده که فرمود شتران الحسین امیر مجتهد فخرت حول عنکوه شبه الخندق و امرت  
حلباً حضرت حسین علیه السلام امر کرد تا گرد خپام جلالت خندق مانند جوی کند از  
و جوب تا شتر و اماده داشتند که لشکر مخالفان زینت خپام حمله نمایند نمود انچه دید  
صبح عاقل را چون انحضرت صبح خنک شد فرمود تا ان حطب و قصب که در خندق است  
داشتن در زمین نامباد در غلوه خنک پاره از پناه کوفه از جانب بگریزد لشکرگاه  
در ایند در ارشاد گوید و اقبل القوم یحولون حول بیوت الحسین علیه السلام فیرز الخندق  
فی ظهورهم و النار تضطرم فی الحطب القصب الذی کان فی فیضه چون لشکر این سعد  
جلبش کردند و گردا گرد خپام حرم برآمدند بدان خندق نگرینند که انرا ندیدند و انچه  
بودند شکفی گرفتند شمرین ذی الجوشن لعنه الله بآنک برداشت با حسن الفیجک النار  
قبل يوم الغیمه ای حسین مگر پیش از روز محشر با ان شایع امام فرمود این گویند  
کبت مگر شماست گفتند جز او نیست فرمود با بنی اعبه المعمرات اولی بها صلیا ای بر  
زن بزچوان نوزاد او با ان فرزند مسلم بن عوسجه خواست ناخنکی بسو او بگشاید  
حضرت مانع شد عرض کرد دعی حق ارمیه فانه الفاسق من اعداء الله و عظماء المجتارین

شیخ شریف  
عن محمد بن اسحاق  
الوفی و الصبیح  
راعی المهر  
او المهر

## شهادت ابن حویریه المزی

۳۶۴

شیخ

ابن ۷

شیخ

شیخ

شیخ

و قد امكن الله منه اجازت فرما ۴ ابن فاسق را كه از عظمای جبار و منكرين است  
 بدن بر نر نما مام فرمودني چمن مكر و مبدار و كه با ابن جماعت ابتدا بمقتل كنم  
 و صدق عليه الرحمه در امانه گوید انگاه ابن ابی حویریه المزی اسب بكار خدن راند  
 چون ضعیف خدن و نیز از لیس را نظاره كرد در عجب شد و دست بر هم زد و نداد و ای  
 حسین و اصحاب حسین ایستاد و بالتار فقد تعجلتموها فی التار بشارت باد شما را بآنش كه در  
 دنیا بر ۴ خود افر و خند حضرت فرمود كه گفت گفند ابن ابی حویریه المزی حضرت نفرین كرد  
 اللهم اذفر عذاب النار فی الدنيا ای پروردگار او را در دنیا عذاب آتش بچشان  
 در زمان اسب و بر مید و او را از پشت خویش بخدن در انداخت و در آتش بوخت و در  
 ناسخ گوید چون گفند ابن ابی حویریه المزی حضرت فرمود ان تعبرني بالنار و انا فادرك  
 علی ربكم بهر ایا ما را بآنش تعبر میکنی و حال آنكه من بحضور پروردگار و كرم مبرور انگاه بفرست  
 كرد و اسب و بر مید و آغاز حقوفی نهاد و او را از پشت خویش در انداخت چنانكه يكپایش  
 در چپ ركب مقید گشت هم چنانش همی كشد تا بخدن در افكند و در آتش بوخت اصحاب  
 حسین علیه السلام چون این بدیدند بانك تكبیر را و دیدند فاضالوا بالها من دعوه ما استرجع  
 اجابنها و از سر اجابت این دعوت بشاد و شاك شدند و ندائی از امپایان بر برآمد كه  
 نه شك الا جابز باين بخت مول الله كوار اباد و الا اجابز عوب ای پر رسول خدا ۴ از لشكر  
 ابن سعد مروان بن وائل حدیثی كند كه چون من این صوت دیدم از قتال با ابو عبد الله  
 پای در كشیدم ابن سعد گفت چه افتاد ترا كه از خبك حسین دست باز داشتی گفتم بگوید با خدا  
 كه من دیدم چهره از اهل این بیت كه نوند بتك و الله هرگز با حسین قتال نخواهم داد انظر  
 آتش در همان خدن همچنان بود تا عصر غاص و چون لشكر بمقتلها هجوم آوردند آتشها  
 خدن بر آتش نهادم حرم عصمت طهارت دند و اموال صطفی را بغارت بردند

شیخ عبد الله بن عسمر علی فافیه حرف الطایف و كید

اِسْمَاۤءُ لَاۤ اِسْمَ لَیْسَ بِخَیْرِ لِّشَرِّكَ خَلَدٍ حَرَمُوا

مَا أَتَى لَا أَتَى الْجَمَاعَ فَإِذَا  
أَخْرَجَ مِنْهُ وَالْهَائِ تَشْكِي  
صَبَغَتْ رَأْسَهَا وَمَا إِذَا هُيَا  
حَسْرَ رَضَاعَ فِي الْهَاءِ شُجُوها  
مَالِخَالُ نَبِيَّ مُحَمَّدٍ لَوْ شَهِدَتْ  
وَرَوَى كَرَمِهِ جَلَّهَا مَحْضُوَّة  
شَعْلُوهُ عَنْ تَرْجُمَاتِ حَتَّى خَطَّتْ  
بِأَوَّلِهِ لَمْ تَضْبُطْ نَجَاتِهَا

فَجَبَّتْ خُولُهُمْ عَلَى الْفُطَايِلِ  
تَعْدَاثُهَا كَلِ السَّرْصَبِ سَبَا  
إِذْ حُرِّمَتْ بَنَاهُ الْآفَارِطِ  
وَوَدَّ اسْرَاعَ الظَّلَامِ الْفَالِطِ  
مُبْنُوهُمْ عِلَا شَمِ الْأَوْسَاطِ  
يَدْمَاهُ تَوْنُ عَوَايِلِ الْأَشْرَاطِ  
أَبْدَى لِنَمِ بَرِّ عَنِ الْأُمْسَاطِ  
هَبَّهَا تَدَاعَيْتْ عَلَى الضُّبَاطِ

عَالَمِ اِيَّاكُمْ بِمَحَبَّتِهِ مُحَمَّدًا اَسْلَمَ بِنَبِيِّكُمْ يَدَا

شد چو خورشید امامت و جفا  
سوی خروگاه امامت ناخند  
خفته کنار زلف عبیرین  
زاطلس عرش معلّا شفاش  
قبّاش کو برده از اوج سپهر  
پوش زرین فلک پیرایش  
او فکند در بطن نبوی  
شمس پر جبریل جا روی رش  
فرقه نمرود بار بجای  
خانه دین شد از انش بباد  
آن یکی انش گرفته دامش  
شد بسا از بانوان ناج و ر

سر بر او بند خفاشان ز خواب  
کافران دین از حرم نشا خند  
در جنان ششم طنائش حور عین  
سرا از اعرف نهان و حقه اش  
خبره از نورش در چشم ما و هر  
حقه صد غورش در بر پستانش  
صبت الرحمن علی العرش استو  
جلوه گاه طور سبنا منظرش  
سوخندان بارگاه کبریا  
پرده پوشان رؤ در صحرایها  
راز دگر خاکی از جنای پیرانش  
گوشوار از گوش و معجزه هایش

## مطلع حضرت در آخر شب

۳۶۰

شماره

عاشق

و فیه هیثم از ق فایع شب عا شواء  
منام حضرت حسین علی بن علی در آخر شب رؤیا و انجیز

مرحوم علامه مجلسی طب الله رسد در عا شواء از کتاب منام روایت کرده فلما کان وقت التوحف الحبی براسه خفقتم استبقت فقال تعلمون ما را فی منامی الشاعه چون آخر شب عا شواء شد حضرت حسین را الخطه خواب بود استفسر از خواب بیدار شد و فرمود میداند که در خواب چه دیده گفتند باین رسول الله آنچه در خواب دیده باین نفرها فرمود و اینک آن کلابا فد شدت علی لشهشی و فیها کلب یقع را باشد ها علی در خواب دیده که سگی چند بر من حمله کردند و در آن میان سگ ابله بود که زناد از دیگوان بر من حمله کرد و کمان دار مرا کشید که مرا میکشد پس باشد بعد دیدم که جد حضرت رسول م با جمعی از اصحاب خود نزد من آمدند و حله فرمود باینکه شهیدال محمد و فدا شدت بک اهل السموات و اهل الصغ الا علی فلیکن افطارک عند اللیلة عجل ولا تؤخر ای فرزند کرامی تو شهیدال محمد و اهل اسمانها و ساکنان ملاء اعلى را بعد از شریف تو بشا رت ده اند و انتظار روح مقدس تو میکشد تعجل کن که امشب نزد ما افطار بخور و اینک ملکی از اسمان نازل شد و شیشه شیر آورده است که چون نوش شهید شوی خور ترا در آن شیشه کذ و یا اسمان برد این است خواب من و فدا نف لایم و اقرب الی جمل من هذه الذی لا شک فی ذلك و کار من با خور رسیده و زمان کوچ از این عا شواء ترا نزدیک شده و شکی در آن نیست

شیر عا شواء فایع رؤیا شواء

چون رفایع این یوم مصیبت کبر و فجا یع این روز داهیه عظمی خارج از حد احصا



# شروع بوفایع روزه عاشورا

۲۶۷

روز عاشورا

از فضیلت روزه عاشورا

و بیرون از اندام استضاء بوده و اگر بخوابیم با ارنسبک و زینبی که از اول محرم تا آخر شب عاشورا و نالیف شده مسطور گردد البسه مجلدات عذبه کفایت خواهد کرد فلذا از این مقام تا آخر کتاب بطریق اجمال مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

وَقَبْلَ الْخُرُوجِ وَتَابِعِ رُوزَ عَاشُورَاءَ لَا زِلْخَالَ بَيْنِكَ مَعْنَى  
عَاشُورَاءَ وَنَقَلَ بَعْضُ أَهْلِ تَأْلِيفِ بَارُونَ  
سَيِّدِ حَيْدَرِ كَلَّارِ اسْتَدْرَاجَ نَوَائِبِ عَاشُورَاءَ كَوَيْدُ

عَجَبًا لِبَيْتِكَ كَيْفَ يَصْبِحُ عَمْدُهُ لِلَّهِ فَلَيْتَكَ وَهُوَ غَضَبٌ لِلْفِتْنَةِ فَمِمَّا عِنْدَ رَيْكَ فِي الْمَهْوُوسِ وَفِيمِ أَهْمِيَّتِكَ فَقَدْ تَوَاضَعَتْ بَعْضُهَا لَا مِثْلُ يَوْمِكُمْ بَعِثْتُمْ كَرِيمًا يَوْمًا إِلَى الضُّمِّ صَارَ مَحْنَةً سَلَبَتْ أَلْفَافُ الْأَسْتِ مَحْنَةً وَقَفَتْ لَهُ الْأَفلاكُ خَيْرٌ هَوْنِي وَبَهَانَعَاءُ الرُّوحِ نَهَضَتْ مُنْشِدًا أَصْبَحَ رَعْبُ اللَّهِ كَيْفَ لَكَ الْفَنَاءُ	وَسَيَّاهُ كَأَيْدٍ وَرَكَ الْمَضْمُونُ مَا كَانَ أَصْبَرَ لِهَيْتِكَ الْدِّينُ لِلضُّمِّ وَتَمَّ قَوْفُ كُلِّ حَسْبٍ أَمَّ حَبْلَكُمْ أَصْحَبَتْ بَعْضُ مَوْنُ فِي سَالِفَاتِ لَذَّةٍ يَوْمَ شَجُونِ غَضَبَ الْإِلَهِ لَوْ فَعَلَهَا فِي الدِّينِ نَقْدُ مَجْلَمَةِ عَالِمِ النُّكُونِ وَسَلَبَتْ حَرَكَاتُهَا بَكُونِ عَرَفَتْ وَالْهَيْ بِصَوْبِ حَرِينِ نَقْدَتْ وَرَأَى حَاجِبِ الْخَزُونِ
---	--

خُصْرُ سِتِّ طَامِرِ جِجِ الْأَحْكَامِ حُجَّةُ الْأَسْلَمِ فَأَمَّا بَعْضُ  
أَقْلَامِ كُنْهٍ بَرِيدِ زَانِ كَانَتْ دَرَاهِمُ بَعْضِ بَهْمَيْنِ فَأَمَّا كَرِيمُ

## خبر طریحی در منا جنگ می شوی

۲۶۸

درین روز

افانیا که در آن روز  
جنگ شد

<p>مَا لِلْكَرَامِ إِلَى الطَّلِي عُدْرًا إِذَا وَالْتَفَتَ مَا وَجَى الظَّنَّ فِي غَمَاهُ خَاشَاكَ يَا مَوْلَى الْأَنَامِ وَسَيِّدُ أَنْ لَا يَهْبُجَكَ عَمَّةٌ قَدْ عَمَّتْ مِنْكَ نَهْوَى لِلْحَمَا وَتَسْتَفِي خَاشَا التَّقَاعُ عَسْ مِنْ خُشَاكَ أَفَلِ فِيمَ الْوُقُوفُ وَقَدْ رَفَى السِّلَ الْوُجُ قَدْ سَبَدَ أَعْمَدُ الصَّلَالِ سَوَاعِيَا وَالْكَفَرُ قَدْ شَمِلَ الزَّمَانُ وَأَهْلَهُ أَنَارَكَ نَاعِيَةُ الطُّغُوفِ لَتَعْلَمَ يَا وَفَعَهُ مِنْ هَوْلِهَا ثَابِتًا وَنَهَارُهَا نَحْوُهُ أَبَانُهُ</p>	<p>فَعَدَّ وَأَوْفَاهُمْ سَبْعَهُمْ يَمِينِ وَإِذَا سَلَّكَ أَرَاكَ كُلَّ يَمِينِ الْبَيْتِ الْمُعْظَمِ وَالصَّفَا وَحُجُونِ الَّذِي نَشَبَ رَأْسَ كُلِّ جَنِينِ صَفْحًا كَمُعْتَدٍ لِعَبْرِ آمِينِ لِنَفَادِ أَمْرِ لِّلَالِهِ مَصُونِ فَأَنْصَحُ فَإِنَّ الصَّدْعَ غَيْرُ مَهِينِ يَا وَجَى اللَّشَامُ بِهَا قِرْبُ عُبُونِ يُخَالِفُهُمْ شَاخُ الْعَرِينِ لَمْ يَخْرَأْ قَدْ غَانَ غَمَضُ جُحُونِ يَكُ لَيْلَهَا وَالنَّجْمُ مَعْرِ مُسِينِ كَالْجَلِيلِ مَدُّودُ الظَّلَامِ دَجِينِ</p>
---	---

شیخ فخر الدین طریحی علیه الرحمہ در مستح و جمیع البحرین گوید کہ در منا جانشین  
موسی علیہ السلام وارد شد کہ عرض کرد یا رب! تو فضلک منہ محمد <sup>ص</sup> علی سائر الانام برتر  
کار ایچہ جفت منہ محمد <sup>ص</sup> بر سائر امتها تفضیل داده نداری سبب فضلک منہ لشخصی که بجنت  
ده خلعت عرض کرد و ما ندانک الخصال التي يعملونها حتى آتوني اسرا بثل يعملونها  
چیتان خصال عشره نافی اسرا بثل یزیدون بجا اورند نداری سبب الصلوة والركوة  
والصوم والحج والجهاد والمجعة والمجاعة والقرآن والعاشوراء عرض کرد یا رب! وما  
العاشوراء خذا يا عاشوراء چیت ندانمدا لبكاء والنباكی علی سبط محمد والمرثية والغزل  
علی مصیبة ولد المصطفی کریمین والظهار کریم کردن و ذکر مصیبت و غزل داشتن بر  
سبط محمد مصطفی ای موسی بنی از بندگانم نیست در آن زمان کہ بگرد باظهار ملال و ملال  
و نغمه فرزند محمد مصطفی را بداد مگر آنکہ بهشت زنده او بر فراست و کمی نیست

و العلم

# فصا بد عمر به در اعظم بودن مصیبت کنایه

۲۶۹

روز عاشورا

صحنه شهادت ائمه اطهار

که صرف کذا ز مال خود در محبت فرزند پیغمبرش طعانی با غیران بقدر دردی ناپیدا  
مگر آنکه برکت دهم هر درهم را به فناد برابر و گناهانش از برده شود و داخل محبت گردد  
و غیره و جلالتی مان من رجل او امرئ سال دمع عینیه یوم عاشوراء و غیره فطره واحده  
الا و کتب له اجر مائتة شهید بعثت و جلالتی سوگند که نیست بی یارم که فطره اشک از  
چشم بریزد در روز عاشوراء و غیران مگر آنکه اجر صد شهید را از بر او نویسم

خبر عبد الله بن فضال شهادت اعظم بر کوه مصیبت عاشورا اجماع  
شیخ مفید صیمری را گوید

وَأَعْظَمُ مِنْ كُلِّ الرِّثَاءِ بِأَرْزِيهِ فَمَا أَحَدٌ لَا يَأْتِي مِنْ يَوْمِ انْشَأَتْ بِأَعْظَمِ مِنْهَا فِي الزَّمَانِ رِزْيَةً وَلَمْ أَنْشُرْ بِطِ الْمَضْطَّعِ وَهُوَ طَائِفٌ وَقَدْ صُرِعَتْ أَنْصَارُهُ وَهُوَ مُغْرَمٌ أَلَسْنَا أَوْلَى الْفَرْجِ بِاللَّهِ أَوْ جَبَلْنَا تَمُوتُ عِطَاسًا أَلَيْسَتْ مُحَمَّدٌ	مَصَارِعَ يَوْمِ الطِّفَا دَهَى وَأَعْظَمُ وَلَا خَادِثٌ فِيهَا إِلَى يَوْمِ تَقَدَّمَ بُعَاثُ لَهَا حَتَّى الْيَتِيمِ مَا نَمُ يَذَا عَنِ الْمَاءِ الْمُبَاحِ وَحَجَرُ بُنَادِي الْأَهْلِ رَاحِمٌ يَرْحَمُ مُودِنًا أَوْ لِكُنَابِ عَلَى حَكْمِ وَيَتَرَبُّ هَذَا الْمَاءُ زُلْفَى وَدَبْلَمُ
--	--

شیخ علی بن جعفر رحمهما الله گوید

وَأَعْظَمُ أَحْدَاثِ الزَّمَانِ رِزْيَةً وَزَاهِيَةً دَهْشًا غَمَّ نَهَارُهَا بِهَا رَفَعَتْ عَنِ الضَّلَالِ وَسَهْدٌ سَلَامٌ عَلَى الْأَسْلَامِ مِنْ بَعْدِ يَوْمِهَا سَهْدٌ وَقَدْ نَامَتْ عَجُوزٌ كَثِيرَةٌ	بِكَلِّهَا الصَّخُورُ الصِّمُّ وَفِي جَلَالِهَا وَطَارَ بِهَا نَفْعٌ إِلَى الْأَفْقِ صَاعِدُ عَبُونٌ حَمَاهُ الْحَقُّ وَهِيَ رَوَافِدُ فَلَيْسَ لَهُ رَاجِعٌ عَنِ الصِّمِّ ذَا شِدْ وَمَا أَنَا لَوْلَا يَوْمُ غَاوِرِهَا
--	---

# خبر عبد الله بن فضال هاشمی

۳۷۰

روزگار شوم

سَلِّ لِلْبَلَدِ عَنِّي هَلْ مَلَكَ سُهَّاءُ وَلِي مَقْلَةٍ تَحُولُهُ الْجَحْضُ بِالْبُكَاءِ وَفِي الْقَلْبِ آخِرَانُ وَفِي الْقَدْرِ عِلَّةُ أَتَمُّنِي حَسْبُ يَاطْفُوفُ مَوْزِنَا وَتَبْقَى صِرْعَا بِالْعَرَاءِ عَلَى الثَّرَى فَلَا عُدْبَا لِمَاءِ الْمَعِينِ شَايِبِ	وَهَلْ أَلَفْتُ حَبِيَّ فِيهِ لَمَّا فِدُ وَقُلْتُ عَلَى قَرِطِ الصَّائِبَةِ عِلَّةُ إِذَا رُمْتُ بَرَادًا لَهَا شَرَابِدُ وَطَرَفِي رَبَّانٍ مِنَ الْأَمْنِ رَاوِدُ وَتَوْضَعُ لِي قَوْنُ الْحَشَا بِالْوَلَدِ وَقَدْ مَنَعَتْ ظِلْمًا عَلَيْهِ الْمَوَارِدُ
--	--

## تا و بختیاری شایسته گوید

در نه فلك تزلزل و در شش جهشت	از بهر چپت گشته مگر ملك بن خورشید
دارد جواب ثابت و سبب اضطراب	گوینا طلوع میکند از مغرب فلك

کا شوبه رنمای زانگاه لایت

شیخ اجل صدوق علیه الرحمة در علی الرابع با سناد خود از عبد الله بن فضل هاشمی روایت کرده که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم یا بن رسول الله کبف ضاربوم غاسورا بوم مصیبه و غم و جزع و بکاء چه فساد که بوم غاسورا که بوم شهادت حسین است بوم اعظم مصائب است و خال آنکه روز وفات رسول خدا و روزی که فاطمه علیها السلام و داع جنانا گفت و روزی که امیر المؤمنین علی علیه السلام شهادت یافت و روزی که حسن بن علی علیه السلام شهادت یافت و روزی که مصائب بن ابیام بر گزید باشد فرمود آن بوم الحزن علیه السلام اعظم مصیبه من جمیع سایر الا بام و ذلك ان اصحاب الکساء الذین کانوا اکبر الخلق علی الله عزوجل کانوا خمسة بزرگتر است مصیبت روز قتل حسین از جمیع ابام زیرا که اصحاب کساء که در روز قتل و فساد بن امیرش اند افزون از پنج تن نباشند و آن محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است و سوره سلوت غالمیان منوط بوجود ایشان بود چون حضرت رسول صلی الله علیه و اله جهان را و داع گفت مردم مان در غرای

چشمه شوم

# نَمَتِ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ هَاشِمِي

۳۷۱

در این روز

در این روز

اودست فرمود محسن و محنت شدند لکن بیفای چهار تن دیگر قرین سور و سلوت  
آمدند و چون فاطمه از جهات بر رفت مردمان بوجود علی و حسن و حسین علیه السلام  
نسلت میباشند و چون علی را شهادت میباید نمودند حسن و حسین علیهما السلام  
بجای او بودند و بعد از شهادت حسن نسلت آن غریبها حسین افتاد لکن چون حسین را  
مفوق ساختند کس از اصحاب کساء باقی نماند تا مردم را در سوگواری آنحضرت مورد ملوک  
باشد مکان زهرا به کد حجاب جمعیم کما کان یفاؤه کفاه جمعیم فلذلک صار یوم عظم  
الایام مصیبتی لاجرم شهادت حسین چنان بود که پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین  
همگام از شهید گشته باشند چنانکه بیفای او چنان بود که همگان باقی هستند از اینجاست که  
مصیبت یوم شهادت حسین بزرگترین ایام و بزرگترین مصائب است عبد الله بن فضل  
گوید عرض کردم یا بن رسول الله علی بن الحسین علیهما السلام را چه افتاد که از بزرگان  
سور و سلوت نداشت که پدر آن برگزیده بودند و باشند فرمود بلی از علی بن الحسین کان  
سید العابدین و اماما و حجة علی الخلق بعدا باثر الما صین و لکنه لم یلق رسول الله صلی  
علیه و آله و لم یجمع منه بلی علی بن الحسین سید العابدین و امام و حجت خدا بود بر خلق  
بعد از ابا کرام خود ولی آنحضرت رسول خدا برادر نکرده و کلمات آنحضرت را اصناف فرمود  
بلکه علم او بقرائن پدید و جلد بود اما امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین خاصترین  
رسول خدا بودند و مردمان هر وقت نظر در ایشان میافکنند بیاد میآورند و در حقیقت  
ایشان را بار و سؤل خدا و کلمات سؤل خدا برادر حق ایشان پس و قتی که ایشان در گذشتند  
مردمان از مشاهده اکرمین علی الله فادگشتند و لم یکن فی احد منهم فقد جمعیم هم  
الافی فقد الحسین علیه السلام لانه مضی اخرهم فلذلک صار یوم عظم الايام مصیبتی  
واحد نبود در میان ایشان که فضل او شامل فقد جمع اهل کساء باشد مگر حسین لاجرم  
چون حسین در گذشت یوم مصیبتی عظمایام مصیبتی افتاد الحسین

بِحَسَنِ الْخَلْقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

## از فضا بدعا شورا

۲۷۲

توضیح: این شعر در کتاب «تذکره» آمده است.

وَجَعَلَهُ مَا لَهَا فِي الدَّهْرِ نَائِبَةً وَلَوْ عَدُوٌّ أَضْرَمَتْ فِي قَلْبِ كُلِّ نَبِيٍّ لَا الْمَعِينُ حَبَّتْ بَيْعُ النَّارِ مَدْمَعُهَا كُلُّ الرِّزَابِ أَوَّارٍ حَلَّتْ وَقَائِعُهَا	هَامَتْ لَدَيْهَا وَأَرْحَلَتْ نَجَائِعُهُ نَارًا يَلْدَنَّ عَنْهَا صَائِبَتْ مَدَامِعُهُ وَلَا الْفَوَادُ خَبَا بِالدَّمْعِ سَائِعُهُ لَسْتُ سِوَى لَطْفٍ لَا لَسْتُ وَفَائِعُهُ
--	--

خبر عبد الله بن سنان که در پیشگاه احوال و کربت حضرت  
صلوات الله علیه در روز غاشوراء  
ابو الحسین علیه السلام فرمود: هر که در این روز  
بگوید: **صَبَّاحًا كَأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ**

بِأَهْلِ غَاشُورٍ بِالْهَيْفِ عَلَى الدِّينِ الْيَوْمَ سَقَى حَبَّ الدِّينِ وَأَنْهَبَتْ الْيَوْمَ قَامَ بِأَعْلَى الطُّغْيَانِ الْيَوْمَ خَضَّ حَبَّ الْمُصْطَفَى يَدَهُ الْيَوْمَ خَرَّ جُحُومُ الْفَخْرِ مِنْ مَضَرٍ الْيَوْمَ نَالَ بُوْحَرْبٍ طَوَّاءُ يَلْهَا	خَذَّ وَاحِدًا دَكَمَ بِأَلِ بَابِ سِنِ سَنَاتُ أَحَدِ تَهَابِ الرُّومِ وَالصِّينِ يَقُولُ مَنْ لَسْتُ أَوْ لَسْتُ كُنْتُ أَمْسَى غَيْرَ نَحْوِ الْحَوْرِ وَالْعَيْنِ عَلَى مَنْ خَرْتُ لَيْلٍ وَتَوَهَّيْنِ مِمَّا صَلَوَهُ بَدْرٍ شَمَّ صَفِينِ
--	--

صَبَّاحًا كَأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ

افئاد را بصف پیکار گریلا ان روز روزال نبی نه شد که ناف پرموده غنچه لب بگونش از عطش لخت جگر نواله طفلان ز پی پدر شد کار این جهان ز کاشف دگر گویم چه سرگدشت شهید که در سنج	لب تشه صبد را که خوار گریلا چون مهران سنان سر سردار گریلا وز خوشن اب خود رخسار گریلا وز آب ده شربت پیمار گریلا در کاران جهان چه کند کار گریلا از خون نوشنه برود بوار گریلا
---	---

# خبر عبد الله بن سنان دروغا شوال

۲۷۲

روای شوال  
خبر عبد الله بن سنان

مرحوم علامه مجلسی طاب ثراه دروغا شوال از مصباح شیخ رضوان الله علیه از  
عبد الله بن سنان روایت کرده که گفت در روز غا شوال بعد از نماز صبح حضرت صادق علیه السلام  
در آمد و قال فی نفسه کاسفا اللون ظاهر الحزن ودموعه یغیر من عینیه کاللولؤ المنفطر  
والمحضرات را اشقیه رو و اندوهگین و محزون دیدم در حالیکه اجیم مبارک کن مانند  
مرور بد بر چهره منافط بود عرض کردم یا بن رسول الله خداوند چشم ترا نگر بانداز که  
چیت فرمود اونی غفلة انتا ما علمت ان الحسین بن علی علیهما السلام اصیب مثل  
هذا اليوم مگر نبدانی در مثل امروز حسین بن علی ۴ شهید شد عرض کردم ای سید من  
در صوم امروز چه میفرمائی فرمود صم من غیر یسبیت و افطر من غیر قسبیت ولا یفعله فی  
صوم کلاما منک یا بنی انک نبت و یوم یبکی و افطار یبکی نیاز رو نعمات و این روز را  
کاملایوم صوم قرار دهم و لیکن افطارک بعد صلوة العصر یا عزی میفرمائی فانه  
مثل ذلك الوقت یجلی الهیاء عن الرسول الله و انکشف المیمة منهم و فی الارض من  
ثلثون صریحا فی موالیم و یا بد افطار تو یک ساعت بعد از نماز عصر باشد بشری از اب  
چرا بنوقت مفاتلث ال رسول نهایت شد و معرکه جدال فروشت و سی بن زنی شاه  
و موالیان ایشان در میدان مفاتلث بخاک افتادند که قتل ایشان بر رسول خدا عظیم  
دشوار بود و اگر حجاب را بن جهان بود از بر ۴ هر یک دو گواهی نشی این کلمات ایگفت  
و سخن بگرفت چند که محاسن شریفش با سرشک مبارک کن الود گشت و فرمود که خداوند  
مغال با فرید نور را در روز جمعه اول شهر رمضان بود و یا فرید ظلمت در روز جمعه  
یوم غا شوال در مثل همین روز و از بر ۴ هر یک طریقه باز شد

خبر حسین بن ابی عیسی دروغا شوال  
و بنی ابی قیس من الله بصوایب و غدا و ان یسبح  
سید رضی علیه السلام و الرضوی کوبد

# از فضايد غاشوراء

۲۷۴

از فضیلت  
سید محمد علی  
الکلی

<p>كَانَتْ مَا يَمُرُّ بِالْعِرَاقِ تَعْدَهَا نَدَى النَّبِيِّ عَلَى صِغَابِ طَبِهَا وَالْهَفَاةُ لِعُصْبَةٍ عَلَوْتَهُ إِنْ تُوصَتْ نِلَاكَ الْغَابِ بِطَبِهَا بَرَوَى مَنَابِتَ فَضْلِهَا أَعْدَهَا طَلَبْتُ نَزَاتِ الْجَاهِلِيَّةِ عِنْدَهَا زَعَمْتَانِ الَّذِي سَوَّغَ قَتْلَهَا بِأَيُّومِ غَاشُورَاءَ كَمْ لَكَ لَوْعَةٌ مَا عَدَّتْ الْأَعَادَ فَلَيْبِي عُذَّةُ</p>	<p>أَمَوْبَهُ بِالشَّامِ مِنْ أَعْبَادِهَا وَدَمُ الْحُسَيْنِ عَلَى رُؤُسِ صِغَابِهَا نَعْنَأُ مَبَّةَ بَعْدَ ذَلِكَ مَبَادِهَا خَرَبَتْ عِمَادَ الدِّينِ قَبْلَ عِمَادِهَا أَبَدًا فَكُنْدُهَا إِلَى أَضْدَادِهَا وَسَقَتْ فِدَيْمَ الْعِلِّ مِنْ أَحْضَادِهَا أَوَّلِي هَذَا الدِّينِ عَزَّاجِدِهَا تَرَقَّصَ الْأَحْشَاءُ مِنْ بَقَائِهَا حَرَّأَوْ لَوْ بِالْعَفْ فِي بَرَادِهَا</p>
---	--

مرحوم غلامجليل افشاري بن سقا محمد بن محمد بن محمد طبرستان  
در هيچ بجهت فاي فكيو بد

<p>كَمْ فِيكَ بَاغَاثُورُ نَالَ لِفَا طِيمِ فِيكَ اسْتَجْتِ لِلنَّبِيِّ تَحَارِمُ فَلَا كَارَ فِيكَ مَا يَمُرُّ لِبَنِي الْهَدْمِ كَمْ فَرَعَيْنِ لِلْأَيِّ وَنَسَالِ بْنِ يَوْمُهُ لِلْكَفَرِ دَارِدَ وَاشْرُ وَبِلَاةٍ مِنْ يَوْمِ بَرَأْسِ الْحُسَيْنِ سَارُوا بِرَأْسِ بَرَأْسِهِ هَدَيْتَهُ أَسْرَبَاتِ الْوَحْيِ نَا وَبِلَاةِ حَرْبِ</p>	<p>رَزَمَ بَدْبُ الصَّخْرِ فِي وَلاَدِهَا وَسَوَّالَ مَبَّةَ أَدْرَكَتْ عِمَادِهَا أَخَذَتْكَ أَلِ الْحَرْبِ مِنْ أَعْبَادِهَا أَجْزَا فَا طِيمَةَ دِمَاءُ فَوَادِهَا وَمَعَا فِلَ الْأَسْلَمِ خَرَمَادِهَا مِنْ الرِّمَاحِ عَلَا عَلَى مَشَادِهَا فَوْقَ الْغَنَاءِ لَبِزَتْهَا وَزَبَادِهَا بَنِي الطَّلِيحِ وَصَفَرَتْ بِقَادِهَا</p>
---	--

از فضیلت  
سید محمد علی  
الکلی

مرحوم علامه مجلسی در بخارا از املای طوسی رحه از حسین بن ابی عنبر از پدرش روایت کرده که گفت از حضرت صادق رضی الله عنه غاشوراء سوال کردم فقال ذاك يوم قتل الحسين فان



## خبیہ حسین بن ابی عیسیٰ

۲۷۹

خبیہ حسین بن ابی عیسیٰ  
 در روز غاصور و روز کربلا  
 و روز عاشورا و روز دینار  
 و روز جمل و روز نهضت  
 و روز بدر و روز خیبر  
 و روز حنین و روز تبوک  
 و روز بدر و روز خیبر  
 و روز حنین و روز تبوک

گفت شامی فاصم فرمود غاصور را روز قتل حسین است اگر نواز کف هفتی که شاد خاطر  
 و در فتنه نافع و از کف شامی یعنی اگر از مردم شامی روزی بگریز شرفال ان الله  
 و من اعانهم علی قتل الحسین من اهل الشام نذر و اندما از قتل الحسین و سلم من خرج الی  
 الحسین و صار بالخلافه فی الابی سفیان از نخل و از ذلك اليوم عبد الله بصوم و نذر  
 انگاه فرمود الی امته و انما کرا عانت کرم ندا بشان و در قتل حسین از مردم شام بر زمین  
 واجب باشند که اگر حسین کشته شود و لشکریان نصرانی بد و خلافت را الی ابی سفیان  
 مقرر کرد و روز غاصور را عید بگیرند و روزی بدارند در آن روز از در سپاس خداوند  
 فی الابی سفیان سنة الی البو فی الناس و افک بهم الناس جمعا لذلك و این کردار ناگون  
 در الابی سفیان سنگت و مردم از ایشان افتد باشند فلذلك بصوم و نذر و بدخلون علی  
 عبالانهم و اهلهم الفرج فی ذلك البوم از این روز در این روز دارند همگان با اهل  
 و عیبت ملازم فرجه و غیر بنایند مؤلف گوید در اخبار کثیره می از صوم بوم  
 غاصور و این شد و در خبر عبدالله بن فضل هاشمی که آنرا از علل الشرایع منقول شد  
 مذکور است که گوید بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم یا بن رسول الله فکیف تمت العامة  
 بوم غاصور بوم برکت چگونگی است که عامه بوم غاصور را بوم برکت میا مندا حضرت بگریز  
 انگاه فرمود لما قتل الحسین علیه السلام تقرب الناس بالشام الی یزید فوضعوا له الاحبا  
 و اخذوا علیه الجواثر من الاموال و قتی که حسین کشته شد مردمان طریقی شام گرفتند  
 ما با یزید ملعون تقرب جویند و از براه اخذ جوایز و عطا با وضع اخاریت محموله و احبا  
 کار نبهاردند و بوم غاصور را بوم برکت نامیدند تا مردم در مصیبت حسین آغاز غیب  
 و ناله نکنند و بدین روز تبرک جویند و ساخته سور و سرور شوند حکم الله بفساد و بنهم  
 خداوند در میان ما و ایشان حکم کند بخر و در خبر عبدالله الملك با ابن عبد الملك چنانچه  
 در بخارا از کافی منقول است و اول آن در و طایع روز غاصور مذکور شد و از آنست که  
 حضرت فرمود و اما بوم غاصور و بوم صیبت فی الحسین صریحا بین اصحابه و اصحابه

# اخبار الهی از صوفی غاشو

۲۲۶

لا اله الا الله

و لا اله الا الله  
و لا اله الا الله  
و لا اله الا الله  
و لا اله الا الله

و لا اله الا الله

صرعی عراة اضموم بكون في ذلك اليوم كلاً وربنا لبنت المحرام ما هو يوم صوم وما  
هو الا يوم حزن ومُصيبة دخلت على اهل السما واهل الارض وجميع المؤمنين ويوم  
فرح وسرور لابن مرجانة وال زباد واهل الشام غضب الله عليهم وعلى ذريتهم وذلك  
يوم بكى جميع بفاع الارض خلا بغض الشام من ضامه وبرك به حشره الله مع ال زباد  
مُسوخ القلب مَحْطَا عَلَيْهِ وَمَنْ اتَّخَذَ فِي نَفْسِهِ ذَنْبًا عَصَا اللَّهُ نَفَا فِي قَلْبِهِ يَوْمَ يَلْقَاهُ  
وَانْفَرَعَ الْبَكْرَةُ عَنْهُ وَعَنْ أَهْلِ بَلَدِهِ وَلَدَهُ وَشَارَكَ الشَّيْطَانُ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ وَدَرَزَاتُ  
عَاشُورَاءَ وَارَادَتْ اللَّهُمَّ أَنْ هَذَا الْيَوْمَ تَبَرَّكَتْ بِهِ نِوَامَتُهُ وَابْنُ كُلَّةِ الْأَكْبَادِ اللَّعِينُ بْنُ  
اللَّعِينِ مَا لَمْ يَجْعَلْهُ مَقْبُورًا يَوْمَ هَذَا الْيَوْمِ فَرَحْتُ بِهِ الْ زباد وال مروان بصلتهم المحسن صلوا  
الله عليهم اللهم ضاعف عليهم اللعن منك والعذاب ويزدجر عبد الله بن سنان وارد  
است اللهم واهلك من جعل يوم قتل ابن نبيك عبدا واسهل به فرجا ومرحاً وخذل اخرهم  
كما اخذنا ولهم الخير

نَيْلِ دَرْصِ قَوْسٍ وَطَبْرِ قَمِيلٍ يَوْمَ غَاشِو  
انزمت سوگواری و غدا را  
ملا از آتش می بخشد و میزد

ان ظلمها كشد بود در شکر بلا	هم دوست گریه کرد و هم اعدا گریسته
ابن بن برادر قنای باغ نبات	گم و یهود و قوم نصاری گمینه
هم ساکنان معبد و هم واقفان بر	هم جا تلوق پیر کلینا گریسته
برگشته نوای شرع و غسل و باغ کن	مجنون و از زنب و لبلبا گریسته
حوران باغ خلد بر 4 توان بهید	اند جهان به جمیع لعینا گریسته
ای مجرود بهر بود هر چه بود	از وحش و طهر و ما فی دیا گریسته

# در برهان الدین جللی

۲۷۷

فصل در برهان

بعض

فصل در برهان

شیخ کمال الدین محمد بن موسی الدیمه الشافعی در جوده الجوان گوید قال البیضی  
فی الشعب وکان عدی بن حاتم الطائی فیما الحزب للقتل وبقول انهم جارات وهر علیها  
حق الجوار وقال بضائی باب لواء قال ابو القاسم الاصبهانی الترغیب والترهیب قال فی  
بن عباده بلغنی ان الوحش کان فی صوم غاشورا وقال فی بن شریف وکان من الزناد  
کنت افنت للقتل خبر فی کل یوم فاذا کان یوم غاشور آله ناکله ورحمه علامه نور  
نور الله مرقد در کلمه طیبه در باب ترغیب صدمه بر جوانات گوید در میشتا فی نقل کرده  
که عدی در حاتم که از خواص امیر المؤمنین بود نان خورد میگوید مؤید و میگوید  
اینها همنان مانده و بر ما حق همنانی دارند و در کتاب سیره حلبی از  
زناد نقل کرده که او هر روز نان بجهت مور خورد میگوید و چون روز غاشور آمد نان  
مورها از نان نمخوردند و از غراب مورانکه مور کوبه شعور در نزد جمهور و عوام  
نگاه میداد و انسان مدعی شعور چون برهان الدین حلبی صاحب سیره مذکور چون  
خواتم بر او مشکو شده که این حکایتی مؤید بر استجاب روزه روز غاشور فرماید  
که اعتقاد اهل سنت است و حال آنکه اگر بر این بود در روز ماه رمضان نمخورد که روزه  
اش واجب است و رحوم علامه جللی در عاشقها از زوای روایت کرده که گوید از فیض بن  
شعیف غابد شنیده که گفت افت الحزب للمصافیر کل یوم مکانت ناکل فلما کان یوم غاشور  
فتلها فلم ناکل فطعمنا منها امسخت لفضل الحسن بن علی و در نایم ترجمه این روایت  
را بدین عبارت آورده که از فیض بن شعیف غابد روایت کرده اند که گفت همه روزنان  
ریشه از بر عصافیری نشانده نامخوردند و بدان معاش میگردند چون روز  
غاشور فرا رسید از نان ریشه که افشانده نمخوردند دانستم که خبر قتل حسن علی  
بر ایشان الهام شد و اینک آغاز سوگوا و زامیه نموده اند مؤید گوید این فیض  
بن شعیف غابد همان است که در جوده الجوان نقل کرده و این روایت عظیمه را  
که در بخار و نایم منقول است نیز از روایت غامضه است و چون راوی علت امتناع عظیمه

# نَوْلِ مِلَّةٍ لَكَ دَرِ يَوْمِ غَاثٍ سَوَاءٍ

۳۷۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

را از خوردن نان در روز عاشر بیان نمود و گفت که فعلمت انها امنعت لفلن  
الحسن بن علی معلوم شد که استنباط برهان الدین حلبی بدون برهان و غلط محض  
و خرافت صرفست چنانچه مرحوم علامه نور محمد بیک کلمه طیبیه ملزم و مخم کرده اند

إِضًا نَدْبِلُ مَحْمِلِي دَرِ نَاصِبِ يَوْمِي كَيْتِي كَرِ طَلَوِي عِلْدِي  
كَتَبَلَا غَيْرَ فَاغَاثِي

مرحوم سید اجل علامه میرحامد حسین هندکنش بوشه قدس سره التکی در مجلد نوران  
کتاب عقبات الافوار گوید که نور الدین شریف حسنی علی سمهور شافعی در کتاب  
جواهر العبدین گفته که جمال الدین محمد بن یوسف زریحی در کتاب در التمطین گوید  
هر روز یک معتمد غامه است بعض افعال که مردم در یوم غاثر واء بعمل میاورند تا قبل  
هذا اليوم عید و اخذوا في اظهار الفرج والسرور اما لكونهم من التواصب المنغصبين على  
الحسن رضي الله عنه واهل بيته واما من الجهال المبذعين ويزعمون ان ذلك من  
السنة المعنادة والسنة ترك ذلك فانه لم يرد في ذلك شيء يعتمد عليه ولا اثر صحيح جج  
الیه وماروی عن بعض المتأخرين في ذلك اي من الاكتمال في يوم غاثر واء ولا غلظا  
والحناء وطبخ الحبوب ولبس الثياب الجدة واطهار التور وغیر ذلك فكله كذب موضوع

انتهی ملخصاً

خبر منتهی در نَوْلِ مِلَّةٍ لَكَ دَرِ يَوْمِ غَاثٍ سَوَاءٍ  
رُفْعِ عِلْدِي شَيْخُ عَبْدِ الْحَكِيمِ بْنِ أَحْمَدَ كَوَيْدِي

أَخْرَأَ نَهَايَاتِ حِدَادٍ  
وَعَطَّ الْأَكْنَادَ لَا الْأَبْرَادِ  
أَوْجِرَ الْمُهِنِ كَتَبَ رَمَادِ

كَمْ رَا بَاقِي كَمْ بَلَا كَيْتَ الْأَمْنِ  
فَلْ فِيهَا الْبُكَاءُ بِاللَّيْلِ الدَّمْعُ  
يَوْمَ دَلَّ الْأَسْلَامَ وَأَمْنَفَتِ

# نزول ملائکه در یوم عاشوراء

۳۷۹

لا یزالون

وَأَسْطَأْتُ بِاللَّيْلِ جَالِ عَصَى	الَّتِي تَعْلُو عَلَى سُبُوفِ الرَّشَادِ
وَأَسْخَأْتُ حُمُرَ الْمَرْغَى لِيَتَوَقَّى	أَوْثَارَهَا مِنْ الْأَسَادِ
وَبَدَّدْتُ أُمَّتَهُ تَقَاظًا	دَبَّهَا مِنْ بَيْتِ النَّبِيِّ الْهَادِ
أَذْرَكَ بِالْحُسَيْنِ ثَارَاتِ بَدَدِ	وَشَقَّ مِنْهُ سَائِلَ الْأَحْفَادِ

شیخ غایب ذاهد فخر الدین طریحی رضوان الله علیه در منتخب میرا از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرموده اذ کان یوم العاشر من المحرم نزل ملائکه من السماء ومع کل ملک فاروق من البلور الابيض وید ورونی کل بیت و مجلس سیکون فیہ علی الحسن علیہ السلام فجمعون دموعهم فی تلك الفواریر چون روز عاشورا باشد ملائکه از آسمان نازل میشوند که با هر یکی شیشه از بلور سفید میباشد و میگرددند در هر خانه و مجلسی که در آنجا حضرت حسین علیه السلام گریه میکنند و اقامه عز می نمایند و اشک دیدگان ایشان را در آن شیشه جمع کنند فاذا کان یوم الغیمه فلتذهب رجعتهم فضر یون من تلك الدموع قطرة علی النار فخرج النار عن الیاسکی علی الحسن مسبوقة ستمین الف فرسخ و چون روز قیامت شود و آتش جهنم شعله میکند از این اشک ملائکه قطره بآتش میزنند آتش دوزخ شعله را فرو میبرد از یاسکی حسن علیہ السلام دور میبرد

وَهَا أَنَا أَسِيرُ فِي ذِكْرِ وَفَايَعِ يَوْمَ الْعَاشُورَاءِ وَأَسْبِغُهُنَّ  
 مِنْ اللَّهِ الْمَلِكِ الْوَهَّابِ ثَمَامَ الْكَلْبِ  
 وَشِمْلَ مِلْشَوْ بِرْ خَدِّ وَفَعْدِ وَفَعْلِ  
 نَعْبِي ضِعْفِ وَجَانِبِي وَتَعْيِي رُفْعِ عَيْبِي  
 شَيْخِ عَبْدِ الْحُسَيْنِ أَعِمْ كَوَيْدِ

# از اینک الحالی منظره را بشکلا

۲۸۰

روزگار

شملت دوايشها آيا و فاص  
نطفنا لزنه فداء كل عراض  
مكنه منهم فرصة استخلاص  
للدن والارواح غير خاص  
بطون هاهم التبر بالاحص  
لهم افاصهن غير آفا صي

شفي ابن سعد واستبد بلمنة  
برجى الى حرب ابن بكتيبة  
نشت بكليلة خالهم قلم  
نصرته قوم ارحصوا ارحمهم  
فموايد لك رقة كادوا بها  
وحصوا باصفي كل مكر من عده

## بهر از محمدی حجرا لاسلم در لک منظره هر کوی بد

صبح میا می توان گفتش که چون  
روز و لی چو روز دل افردگان ز نو  
لبر شد ز خون شوق طشت بگون  
شیراز و صحیفه اوراق کاف و نو  
خو چون سر برده بچی طشت خون  
بگرفت راه باد بهر زین خرکه بگون  
بار بار از سنان بهر اشد لاله گون

چون ز در سر از دل جلایا بسلگون  
صبحی ولی چو شام شد بدگار سبا  
ترك فلك ز جبین شب از بن بریدس  
گفتی زهم گنجینه اشوب سیخبر  
اسبه سر نمود سر از پرده شفق  
لبلا ی شب ربه گریه بر بدو  
دست فلك نموده گریه با صبح چاک

## ایضا در شوقی سو بر با شکلا کوی بد

شد ز پشت خیمه نیلی بد بد  
در فراوان تاب تابناک  
چون سر بچی میان طشت خون  
همن برون ناز بد سو ز زمگاه  
خوبش را مسانه برد ز باز بند

چون سحر که چهره صبح سفید  
امسان گفتی گریه بان کرد چاک  
خور ز مشرق سر برهنه شد برو  
پس ندا آمد که ای خیل اله  
بر رکاب با بر کرد پیاز بند

# از اینک لکھا منظر و الشکر

۲۸۱

لکھا منظر

از اینک لکھا منظر

از اینک لکھا منظر

از اینک لکھا منظر

<p>هین برون نازیدای شیران خنک چون شنیدندان بلان رزم کوش محرمان کعبه دبدار مرتب بهر فریا نگاشتن ارمقان شوق</p>	<p>عرصه را بر رویان دار بدینک از فراز عرش پیغام سیروش حمله بر لبیک بگشاد ندلب هنگام جنبه های جان کردند یوق</p>
<p>مرحوم فاضل ادب حاج فرهاد میرزا در مقام گوید چون صبح روز غم اندروز عاشورا از مشرق مصیبت بدید منظره انام با اصحاب کرام فریضه صبحیه او در بعد از اذان رو بپارایان کرد فرمود استعداده فدا زن فی قتلکم با قوم فاقوا الله واصبروا و فی روایت ان الله فدا زن فی قتلکم فعلیکم بالصبر نقد بر خد و ند چنین است که امروز جلگی را را شهید کند باید ناصبر و شکبانی پیش نهاد کید از نطمان عرش ندر رسد با خیل الله ارکبی ای لشکر خدای بر اسب سقا بر آید و در میدان شهادت در آید این بعد شوهر صفوف کرده عمرو بن الحجاج الزبیدی را بر میمنه و شمر بن ذی الجوشن الضببا الکلا را بر میسر و عروه بن قیس الاحمسی را بر سواران و شبت بن زبجی البربوعی القیمی را بر پنا گان نگاشت روایت بدید غلام خود داد بر ریح کند و ریح فیس بن اشعث بن قیس و بر ریح اهل مدینه عبدالله بن زهرا لاری و بر ریح مدیج و اسد عبدالرحمن بن ابی مسرور الجحفی و بر ریح فیم و همدان حر بن یزید التمیمی البربوعی القیمی را بگذاشت ابن ابی کمال النایف میگوید فهمد هولا کلام مقلد المحسن الا الحر بن یزید فانه عدل الی الحبر و قل مع ما مظلوم نیز صفوف اصحاب را ارانند زهیر بن قیس الجلی را بر میمنه و جبیب بن اسد را بر میسر بداشت و علم بابوا الفضل کرامت کرده صدر کاپنا خود در قلب یا پنا</p>	
<p>نیز بن ابی اخلاف افعال در عید عسکری و نقل روایات ثقیف شیخ عبدالربی الحلی رضوان الله علیه گوید</p>	

# نفل اقبال در عدد عسکری

۳۸۲

کتاب الفوائد

وَأَنْتَ يَا أُنَى الْحَسَنِ وَقَدْ غَدَاةً فَأَصْبَتْ عَلَيْهِ كُلُّ مُشْرِعٍ غَدَاةً خَاصَّ غُبَارِ النِّفَعِ مُبْدِلٌ غَدَاةً حَثَّ بِرٍ مِنْ رَهْطِهِ نَفَرٌ أَقْوَامٌ مَجْدٍ رَكَّ أَطْرَافُ مُخَدِّهِمْ	أَنَاخَ يَا لَطْفَ رُكْبَانِهِمْ بِكُلِّ حَبَشٍ كَمَوْجِ الْبَحْرِ مُلْطَمٍ كَالْبَدْرِ رَبَّيْ فِي خَجٍّ مِنَ الظُّلَمِ سُمُّ الْأَنْوْفِ أَنْوْفُ الْعَرَبِ نَمٍ مِنْهَا شَيْءٌ وَرِجَالُ السَّبَقِ وَالْفَلَمِ
---	---

## محمد و در خان ملک الشیراز و عمر الله گوید

در رکاب بلا جو وقت جهاد و غزاسید از کوفه خیل فتنه گروه از پس گروه لبریز کرد شفا دوران بیابان را از غاشقان نکشت کوی در که الت در خیمه حرم زجا آتشی زدند فریاد العیاش همیشه زخمگاه	دور طرب سر آمد روز غزاسید بر ضد کینه خلف من رضی رسید چون دور غم بخامس ان عیالید چون او بدو قبول بلا رسید کز صحن ارض دو بفتنا رسید تا پیش پرده حرم کبریا رسید
---	---

ایضا در مقام گوید در عدد اصحاب حضرت حسن علیه السلام اختلاف است چنانچه  
بروایت ملهوف از حضرت امام محمد باقر علیه السلام چهل و پنج سوار و یک صد پیاده و بقول  
مشهور سی و دو سوار و چهل پیاده بودند هشاد و دو تن پیاده نیز گفته اند و مسعودی  
در مروج الذهب و برده که هشاد و هفت تن شهید شدند که از جمله چهار تن از  
انصار بودند و مرحوم میرزا حسن یزدی در مجمع الاحزان گوید محمد بن ابی طالب و یونس  
که یکی از علماء ثقات است میگوید که فاضل بن ابی السباعی که حقی تکامل عنده ثلثون  
الفاما بین فارس و راجل پیاده عساکر شقاوت اجتماع نمودند ناسی هزار سوار و پیاده  
جمع شدند و این قول مشهور و موافق بسیار از اخبار میباشد و بروایتی بیست و دو  
هزار نفر بودند و محمد بن اسماعیل بخاری که امام اهل سنت است میگوید که چهل هزار

نفل اقبال در عدد عسکری





## فصل فارسی حاج حشر

۲۸۴

در بیان فضیلت حضرت علی

<p>وَلَهْفِي لَهُ بَدْعُوا لِلشَّامِ نَامَلُوا أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنِّي أَبْنُ بَنِي تَيْمِ فَهَلْ سَنَنْتُ غَيْرَ نَهَا أَوْ شَرِيعَةً أَحَلَلْتُ مَا قَدْ حَرَّمَ الظُّمْرُ أَحْمَدُ فَقَالُوا لَهُ دَعْ مَا نَقُولُ فَإِنَّا كَفَعَلْنَا بِكَ الْمُتْرَفِي بِشَوْحِنَا</p>	<p>مَعَالِي بَاشِرَ الْأَنَامِ وَأَرَدْنَا وَوَالِدِي الْكَرَّارِ لِلدَّيْنِ جَمَلًا وَهَلْ كَسَفِي دِينَ إِلَّا لَمْ يَدَلَا أَحْرَمْتُ مَا قَدْ كَانَ قَبْلُ مُحَلَّلًا سَنَفَيْكَ كَأَسْرِ الْمَوْتِ عَضًا مَجَلًا وَنَشْفِي صُدُورًا مِنْ صَعَائِكُمْ مَلَا</p>
---	---

### وصلات شریف علی مرتضیٰ کرمه کو بد

<p>بسکه از دست فلک جوین دل شویند چون موافق بنیت اختران موافق بنیت در زوال است آنچه دید از بد و از خوب گیت باد افروز نام ال احمد چون شنید بادم امدان بر شهر رفتش در صف هجا ان بزاری کردش افغان بر اصحاب عدو گو با حمد اغنای هستان او را سپهر کر کتاب الله و عرب باد کا را حمد بدعی نگذاشتم در دین که قلم واجامد نه خدارا دشمن ناهو خللا قید حرام من چنین بیکس نبودم کا ندرین واک رسد وحش و طهر این بیابان جمله سپر اند چون</p>	<p>بوی خون اندر مشام ابد از خوانی مقام چون و گوی نه سگینی زان گوی نه خالم ز بنید ل منکر ابد سوی ملک زواله به که از شاه شهبان گویم چندی بظلم ان زبان در کام خشک ای زبان در کام کای گویه آخر تر اهل بغی و اصحاب کلام و رفیقان اغنای هستان او را خالم هم کتاب الله و هم عرب از مشالم سرور دهم که اندر چنگ عدوان نامالم نه هوارا تابع ناهر حرام ابد خللا بیکم کرد بد و چشم از چشم خون مالالم من که ازال رسول نشن آید ز لالم</p>
---	---

در بیان فضیلت حضرت علی

شیخ اجل مصلی علیه الرحمه در ارشاد گوید تم دعی الحسن علیه السلام برا حلت  
فر کبها و نادى باعلى صوته با اهل العراف و حکم بمعون پس حضرت حسن شتر خوش

## خطبه حضرت حسین

۲۸۵

خطبه حضرت حسین

خطبه حضرت حسین

را بخواست و بدان برآمد و از برداشته فرمود ایها الناس اسمعوا فولى ولا یجملو  
حقاً اعظم من اینکى لکم علی وحقاً اعذر الیکم ای مردم گوش فرادارید و شنایید  
ناشما را بدینچه سزا باشد موعظی گویم و عذر خویش را مکشوف سازم اگر انصاف من  
بدید بدین شکبختی و سعادتی در خور و سزاوار باشد و اگر نپزید آرای  
پراکنده خود را فراموش کنید لا یکن امرکم علیکم غم شرفضوا الی ولا منظر یحزن  
ولی الله الذی نزل الکتاب و هو یولی الصالحین و آنچه بر شما مکشوف است مسنون  
مگذارید از پس آن بر آنچه میخواهد اقامت کند و حکم برانید و مهلت مگذارید همانا  
ولی من خداوند است که فراتر از فرستاده و اوست ولی صالحان در مقام گوید در  
این مقام بخیر از اهل بیت عصمت و طهارت را از شنیدن این کلمات تاب نمانده  
و از شان بگرم بلند شد امام علیهم السلام با الفضل و علی اکبر را فرمود بیام حرور فند  
و گشتند امام هم فرمود که شما را بعد از شهادت من بی مینا بدگر بست اکنون صوری  
پیش نماز چون ساکت شدند امام این خطبه برخواند و بخواند و ند سپاس گفت  
و بر انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین صلوات درود فرستاد و در ارشاد گوید  
فلم یجمع من کلمه قط قبله ولا بعد ابلغ فی منطی منیه که هیچ کس خطبه بدان فصاحت و  
بلاغت نسیده بود پس فرمود اما بعد فان یجوز فانظر و امننا شتم ارجوا الی انفسکم  
و غایبونها فانظر و اهل بصرکم فقلی و انشاک حرمی ای مردم الحقیقت پند بشنید و بشنید  
بنگردد ناخود مرگیم انگاه با خویش باشید و خویش را ملائمت کنید بکدام حجت و بجه  
نا و بل خون من حلال خواسته قتل من روا داشته بد و پاس حرمت من نمیدارید مگر  
دختر زاده پیغمبر شما و پیرو صبی و بنیم پدر من امیر المؤمنین فحش کن بود که بخواند  
ایمان آورد و نبوت رسول را تصدیق کرد حمزه سید الشهداء عم پدرم و جعفر طیار عم من  
من است با سید انبیاء در بار من و برادرم فرمود هذان سیدان شباب اهل الحجة  
اینها دو سید جوانان اهل هجرت انداگر بعضی مرا از در صدق میدانند اصلاً حق کرده

باشد

## خطبه حضرت حسین

۳۸۶

روز پنجشنبه

کرده باشد و الله ما تعدیت کذباً منذ علمت ان الله یحقق علیه اهلہ سوگند باخدای  
ازان روز که باز یافتیم بار بخت دروغ را دشمن داریم جز براسیتی سخن نرانده ام با این همه  
اگر نکند بیست و یکسند مراد میان شما بسیار کن باشد که آگهی دارد و گواهی دهد از جابر بن عبد  
الله انصاری و ابوسعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک  
بپرسید تا شمارا بگویند اما فی هذا خاخر لکم عن سفک دمی ابا انبها که گفت کافی نیست  
شمارا از یحیی بن خوی من و شمیل الدین یوسف حنیف سبط بن الجوی و در تذکره الخواص گوید  
و قال هشام بن محمد لما را آثم الحسین مصر بن علی فله اخذ المصحف و شره و جعله علی رأسه  
و نادى یهیی و بینکم کتاب الله و جعل محمد رسول الله با قوم به شعلون دمی الساب بن بنت  
نبیکم الم یبلغکم قول جلی فی و فی اخی هذان سید شباب اهل الجنة ان لم یصدقونی فقلوا  
جابر و زید بن ارقم و ابوسعید الخدری و جعفر الطیار عی و در ارتقا گوید شمر شریز  
گفت هو یعبدا الله علی حرف از کان بدی ما بقول خدا و نذر از در شک و رب پرستید  
اگر بدام توجه میگوئی حبیب بن مظاہر گفت و الله انی لأراک یعبدا الله علی سبعین حرفاً  
سوگند با خدا تو خدا را یقیناً داشتی و رب همی پرستی و من گواهی میدهم که این سخن  
بصدق گفتی بار بخت دل سپاه ترا انجام خشم مهور داشته و بغاوت غضب مهور گذاشته این  
سخنهایم نتوانی کرد باز امام سخن آغاز کرده فرمود اگر شما را در اینها شبهه باشد درین  
بیشک همی کنید که پیر دختر پیغمبر فوا لله ما بین المشرق و المغرب بنی نبی غیره و لاقی غیره  
بخدای که در مشرق و مغرب عالم دختر زاده پیغمبر جز من نیست و بحکم اطلبون یقبل قتلته او  
او مال لکم استهلکته او بقصاص جواحه وای بر شما کی نکند امر که خون او بطلبید مالی از  
شما نبرد ام که از من همی خواهید جانی برسانید ام که فضا ص همی جویند هیچ کس انحصار  
پاسخ نکند بگو باره نذر دارد که ای شبت بن ربی وای حجار بن ایجر وای قیس بن  
اسعث وای یزید بن خارث مگر شما نبودید که بتو من نامها نوشتید که فلان بیتا الثمار  
واخضر الحجاب و اما تقدم علی جلد یجند موهالی شجار ما رسیده و ساحتها برشیده

روز پنجشنبه

## فصاید احتیاج حضرت

۲۸۷

در بیان فضایل حضرت

تجمل کن بسوی ما که از بزرگواران است و این وقت نفس بن اشعث آغاز سخن کرد  
و گفت ما نمیدانیم چه میگوئی هم اکنون حکم بنی عم خود بر پدیدار و او ترا جز بدخواه نو  
دیدار نخواهد کرد فرمود لا والله لا اعطیکم بهیچ اعطاء الذلیل ولا افرزوا العبد نه  
والله هرگز دست خود از در ذلت بدست کسی ندم و از شما نگویم چنانکه عبید گویزند  
بعد ندادند با عیثا الله اتی عذت ربی و ربکم من کل منکر لا یؤمن بיום الحساب ای بندگان  
خدا من پیروم کار خود و پیروم کار شما پناهنده ام که شما وانا پدید کنید و بخت خداوند  
گیرنده ام از هر منکری که ایمان برون حساب ندارد انکاه از احوال خود فرود آمد و عقبه  
بن سمعان را بنمود نا ان شر افعال بنمو **تو لایکوی یک** امام علی علیه السلام بنی را بگویند  
خطبها کرد و موعظتها و امام تحت فرمود بدان سنگدلان که مصداق فی کالجاره  
اواشد قوه بود ندالبته مؤثر نیفتاد و بر قتال و جدال مصمم شدند و نادان این و چنین  
فقط بدگر این خطبه شریفه انکفا کردیم ولی از بزرگواران حضرت را که بن و فقهیم الله تعالی و فصبه

مذکور آمد

**ملا ارضنا رشی فی تلخیص فرقی بد**

دیگری

در بیان فضایل حضرت

<p>از آن سبب جستم زو قلب مکن دار زانکه بخون صفتم عشق برابر دار اول دفتر عشاق از و بردارم مقصود است از و شود این بردارم گفت با قوم که چنگ چو پیوسته دارم خود حسین بدیدم جده صفه دارم دیده بر من و هم قلب پرا در دارم همرازی تشنه لبان ز آب روان بردارم زانکه در دل غم داغ علی اکبر دارم</p>	<p>باز در دل غم ایام سرا در دارم جوشتم نیست که ارم بزبان شود خوش بود آنکه روم بار شو کربلا عاشق دشت بلا کبست چنین بر علی بند تو میباید احباب گورم و شیدا مادر من بنت رسول است بر او حق ای جماعت من بیکس زغم بارانم خالها دست بدار بدروم و موفق پا گذارید و نا بروم بن وادی</p>
--	--

که بنابر

## از فضا بد نزول نصرت

۳۸۸

کفر و کفر

گرمبار در بزم نیز چو باران بجا ز قفا گرم بر دشم سر از خنجر	بنیبت تا که که من غمزه بگو دارم باز در دل هوس خنجر بگو دارم
لبك نابرتن مجروح بر لجام است	داغ باران و غم ز بنب مضطرب دارم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مُحَمَّدٌ تَحْجِزُ الْأُمَمُ فَتُخْلِصُ بِهٖ بَرَكُوتُ

استاد در برابران لشکر عوس گشت بگروه هین منم آن نو جوان	چون شاه نهروز بر این نوسن شو تا بنشد بر سجن جل صبح ازل عکوس
برد که جلال من ارواح انبیا افند ز بیم لرزه بر ارکان کن فکان	بنهاد بر سجود سرازیر خاکبوس ارم چو حیدرانه بر اورنگ زین جلوس
بر خاکپای نوسن گه در نوسن لبکن نموده شوق لقا خور و نوش	ناکرده تیغ راست بچو او در و س سهرم ز زندگانی این سر چالوس
تسلیم حکم عهد ازل را چو احتیاج	غوغا عام و جنبش لشکر غر بکوس

وَحُجَّتُهُمْ نَزُولُ نُصْرَتِنَا إِلَى حَضْرَتِهِ خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ  
سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٌ كَاطْمِنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَوَيْدُ

لَمْ أُنْزِ بِخَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ مُنْزَرًا رَأَى فَنَا الدِّينَ مِنْ بَعْدِ أَنْبِيَائِهَا	صَفَرًا لَا تَامِلَ مِنْ خَلَامٍ وَنُصِيرَ مَعْمُورًا وَعَلَيْهَا صَدْعٌ مُنْكَسِرَ
مَا مَسَّهُ الْخَطْبُ إِلَّا مَنْ حُتِّبَ وَأَقْبَلَ النَّصْرَ تَبَعِي نَحْوَ عِيَالِ	فَمَا رَأَى مِنْهُ إِلَّا أَشْرَفَ الْحَيَرِ مَسْعَى غُلَامٍ إِلَى مَوْلَاهُ مُسْبِدِ
فَأَصْدَرَ النَّصْرَ لَمْ يَطْمَعِ بِمُؤَيِّدِ	فَعَادَ حَبْرَانِ بَيْنَ الْوَيْحِ وَالصَّدِ

مَلِكِ الشُّعْرَاءِ سَيِّدِ مُظْفِرِ عَلِي خَانِ مُتَخَلِّصِ بِلَاسِ كَوَيْدِ

کفر و کفر

## از ابیات سید ظفر علی خان

۲۸۹

از اشعار سید ظفر علی خان

گفتم شاهان من فرشته نصرت آمد از درون گرهون بطح هر مجاهد را که من باشم پناه گفت رو اسپد باد روی تو ناصر حق و مملکت ما اهل بیت اخبار ابرها در دست ما است عاشقان گاهی زبون که چهره اند	کامه مؤنوا از آن حضرت که منم نصرت من الله وفتح بکشته خود بشکند سجد سنا نیست ما را حاجت بر روی تو نیست ما را عجز و این را که نیست سید و انتم که پیشان که بر است عقل مندان اند و اینها خبر اند
---	--

### بسمنا عجمه ای حجاز الاسلام من خالص بسمه بر کوی بدین

از اشعار سید ظفر علی خان

بسم فرشته نصرت از امر فد بر هست شاهان جهان محتاج من هر کرامت ما به اندازم بفر گردیدن کافر دلاان خواهی ظفر گفت رو بادا مبارک فال تو گریه بود سایه من بر سر بر سر بر ملک هستی شه منم من ز سایه غم کی جویم نجات هستی از فرشته از هست من است ای فرشته شهپراز من باز گبر	شد فرو باز درو بالا بر سر آید نصرت من الله حاج من بکنه از غرب شازد نابشر حکم کن تا گستریم بالک بر کز من است این سایه اقبال تو سوختی برف بجای شهرت بال خود بر چینی که ظل الله منم سایه پرورد مندا این ممکن دست ملبوط خدا دست من است نابارم بر سر باران شهر
--	--

سید اجل رضی الذین علی بن طائوس قدس سره در ملهوف از حضرت طایف علیهم السلام  
 روایت کرده که فرمود سمعت ابی بکر لما قال الحق المحسن وعمر بن سعد لعنه الله وقت  
 الحرب انزل الله تعالى النصوحی رفوف علی راس الحسن ثم خرجت بین النصیر علی اعدائهم

# وَفُوعَ جَنكِ مَغْلُوبِ اِقْل

۳۹۰

مغلوب

و بین لغاء الله فاخار لغاء الله از بد بزرگوارم شنیدم که چون ثلاثی فریقین دست  
و هنگام کارزار گرم کرد بد خدا عز و جل حضرت و پیروان و فرزندان چندانکه فراز سر  
بنا برک امام بابیناد و در میان ظفر بر اعداء و ملاقات خدا بخت گشت امام لغای  
خدا بر آنها دارد و بنا اختیار فرمود

وَفُوعَ جَنكِ مَغْلُوبِ اِقْل  
جَنكِ مَغْلُوبِ اِقْل  
جَنكِ مَغْلُوبِ اِقْل

وَضَعْنِي فِي التَّيْمَةِ الْأَمْلَأُ صَغِيرًا عَلَيْكَ وَجَدَكَ الْمُخَارِ أَشْجِي عَلَيْكَ لَوْ هُم بَنِي الرَّحْمَنِ خُرْجًا يُرْسَاءُ النَّبِيِّ وَسَرَّ عَلِيًّا ظَلَمْتُ فَلَيْتَ ذَاكَ الْعَدُوَّ لَخَا تُرْفِرُونِ شَاطِطًا وَارْتَمَجَ لُجَا	لِفَتْلِكَ رَحْبًا لَا رِصُونَ رَحْمًا وَبَاتَ أَبُوكَ حَذَرُهُ نَجْمًا سَقُوا قَدْلَهُمْ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ نَفَذَهُمُ الْبَيْتُ بَرِي سَهْمٍ حَمَوُا عَذْبًا لَفْرَابٍ عَلَيْكَ حَزْمٍ فَضَبَتْ عَلَيْهِ ظُمَانًا شَرَاهُ
--	--

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جز نبیر خان شکار نداردش کوی جوی از است کلشی فلک مانند است کرد و نکل که چید زبان بوز بامیغ جان نمود بصد و دل خطا ای جان بولب آمد لحنی بدست کرد از سمن باد به پناهی رکاب	لحنی نمود با سپه کینه زین خطا از غنچه زخم تن نازنین او بالله که جز در همان بولب خوردند چون پرگشود درین او بپنج شکار پیک پنا دوست بدو حلقه بندید چون تیر کین عنان فرارش رکعتی
---	---

مغلوب



رسم عربی کے کیفیہ الابد

امد ندا زپردہ غیبش بگوش جا  
مقصود ما ز خلق جهان جلو نو بود

کامداد ای مثل بلارا ز خورج  
بعد از نوحاک و سر این عالم خراب

مکتوف باد که رسم عرب در کتبت بخاری بر دو طرف است یکی طرفی مبارک است یکی  
بمیان حرب است و در هر یک که کار از هر خوانند نام و نسب معلوم است و حسب خویش را  
مذکور دارند و در جنگ معلوم شود و مرد از نام و وی هزار هنر از هنر مند مبارک گردد و در  
جاس و محافل ذکر کنند و نسب نامی بجهت خود حاصل نمایند و نیز در هر غرضه و دفعه  
رسم ایشان بر این بوده که نخست بطرفی مبارک رزم دهند پس بطور جنگ معلوم بخند  
این مراتب از ملاحظه غزوات بدر واحد و جبر و خندق و صفین و غیرها معلوم و معین  
است ولی روز عاشورا ابن سعد این خلاف رسم عرب قبل از شروع مبارزت مبارک  
جنگ معلوم نمود و آنچه از کلمات و مقاتل کاتب بر علماء رضوان الله علیهم بدست میباشد  
است که ناظر عاشورا سه مرتبه جنگ معلوم واقع شده یکی قبل از مبارزت حر علیه السلام  
و دوم قبل از شهادت مسلم بن عقیل و سیم قبل از نماز ظهر و عصر بخاری بطرفی مبارک  
واقع شده و تفصیل در سیم و سیم درجاً خود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی اما  
تفصیل جنگ معلوم اول مرحوم علامه مجلسی در عاشورا گوید که حضرت حسین علیه  
السلام در آن روز عمر بن سعد را میخواند و آن ملعون ملاقات امام را خوش نمیداشت  
و بحث گریزان بود پس فرمود ابیهرات ثعلبی نزع از بویک الدعی بن الدعی بلاد  
الربیع و جرجان و الله لا یتھمتا بذلک ابلعها معهودا فاصنع ما انت صانع بامید و  
دعی و جرجان که این نزاراده بوداده و اقبل میباش سوگند یا خدا که هرگز حکومت  
دعی نزارهت و متنا شود و در دنیا و آخرت روی بکنجی نه بدی پس آنچه خواهی بکن  
و من می بینم که در کوفه سرزبان بر کرده کوهکان باز چه خویش و هدف نبر و سنک کنند  
ابن سعد در ختم شد و در بگو دانند و سپا خویش را گفت چندین انتظار چیست حمله بر  
که ایشان لغمه پیش نباشند و در بد غلام خویش بانک زد تا عالم پیش آورد و خود نیز

روزگار

تاریخ حیات و سیرت امیر کبیر  
پیش ازادہ

## وَفُتِحَ جَنَّتُكَ مَغْلُوبًا

۲۹۲

فَقِيحٌ  
جَنَّتُكَ مَغْلُوبًا

بر کمان گذاشته بمسکرامام افکنده لشکروا گفت اشهدوا انی اول ریی تم ارنی انشا  
فری اصحابه کلام گواه باشد نخست کس که بیرون انداختن بودم لشکریان نیز منابعه  
بر مسکرامام بیرون انداختند و کسی از اصحاب بخاند که از آن تیرها برو نرسد و در این جمله  
پنجاه نفر از اصحاب بد جبهه شهادت فایز شدند و سیدین طاوس ره در مله می گوید  
واقبت التهام من القوا کانتها الفطر که تیرها لشکر مثل طرات امطار بر مسکرامام  
فرو بارید و حضرت فرمود قوموا بحکم الله الی الموت لکن لا بد منه فان هذه التهام رسل  
القوم الیکم ابهار سولان ابن قومند که بجانب شما هیئت چون از ترک گریز نیست  
ان مبادرت و لیتر فقتلوا ساعه من النهار حمله و حمله حتی قتل من اصحاب الحسین  
جامعه اصحاب نیز مشغول جهاد شدند و ساعه فیما بین جنک مغلوبه واقع شد و جماعه  
از اصحاب امام شریک شهادت نوشیدند

وَفِيهِمْ نُوَيْرُ شَهَادَتِنِ بِرِجَالِهَا وَفِيهِمْ خُصْرُ  
از سیدین ملسون بخضر ابهر علیها السلام

الهِ لَيْزَ جَلَّتْ وَجَبَتْ خُطْبَتِي	فَعَفْوِكَ عَنْ ذَنْبِي أَجَلَ وَأَوْسَعَ
الهِ لَيْزَ أَعْطَيْتَ نَفْسِي سُؤْلَهَا	فَمَا أَتَانِي رَوْضُ التَّدَامِزِ أَرْعَ
الهِ نَجَّيْ دَكْرَ طَوْلِكَ لَوْ عَنِي	وَذَكَرَ خَطَايَا الْعَيْنِ مِنِّي بَدَّعَ
الهِ أَقْلَنِي عَشْرَتِي وَأَمَحَّ حُوبِي	فَإِنِّي مُفِرٌّ خَائِفٌ مُضْطَرِعٌ

وَفِيهِمْ نُوَيْرُ شَهَادَتِنِ بِرِجَالِهَا وَفِيهِمْ خُصْرُ

وَدَرِ ابْنِ بَعْنِي بِنَارِ سِي كَفْتَانِد

هر چند که ما گناه کاریم همه	و زکرة خوش شماریم همه
چون فیض الهی همه جای بینم	از رحمت او امید داریم همه
ناکی ز گناه خود مشوش باشم	و زنده و دل باب و آتش بینم



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۲۹۳

کتاب التوبه

توبه

وفي اصطلاح اهل العلم الذنب على الذنب لكونه ذنباً ودر ارشاد اهل توبه گویند  
 ندامت بر فعل گناه و غیر بر توبه عود است و فقط استغفار الله ربی و توبه لبه گفتن  
 بدون اداء حق خدا و رسول و امام و حق الناس بر خود استمهرا کردن و سبب ذنب بگر  
 بودن است بگفتن این کذب چنانچه شخصی بدگری گذشت که میگفت استغفر الله و شتم  
 میکرد مردم را و مکرر میخواند استغفار و شتم را تا مع گفت استغفر الله من هذا الاستغفار  
 و ترجع استغفار کن بر خدا از این استغفار و برو تو استمهرا میکنی بر خود و در ثالث  
 بجا از حضرت صادق روایت کرده که فرمود اللهم على الذنب وهو من استغفر كما استغفر و در  
 فیه البلاغه گویند قال امير المؤمنين با ثل قال بحضرة استغفر الله تكلتك امك اندری  
 ما الاستغفار ان الاستغفار درجة العلبين وهو اسم رافع على ستمائة اولها الذنب على  
 ما مضى والثاني العزم على ترك العوا اليه ابد والثالث ان تؤدى الى المخلوقين حقوقهم  
 حتى يلقى الله وليس عليك تبعه والرابع ان تعمد الى كل فريضة عليك ضيعتها فتؤد  
 والخامس ان تعمد الى اللهم الله ثبت على التبت فذهب بالاحزان حتى يخلص المجلد بالعظم  
 وبنهايتهم ما لم يجدوا الناس ان تذيق الحزم الم الطاعة كما اذقته خلاوة المعصية فعند  
 ذلك تقول استغفر الله مرحوم علامه مجلسي بعد از نقل خبر گویند بنا ما سوا الاولين عند  
 جمهور المتكلمين من شرائط كمال التوبة كما استغفر و در ارشاد اهل توبه گویند انوقت که  
 ابلش لعبر گفت بعزت نوسو کند که اولاد آدم را اغوا و بسو محصيت عوفت میکنم ما دام  
 که روح در بدن دارند خداوند متعال فرمود بعزتي و جلالي لا امنع التوبة حتى يغرب روح  
 و ما يقض الله عبد الا بعد ان يعلم انه لا يتوب لو اتيه بعزتي و جلالي خودم سو کند که  
 توبه ايشان قبول میکنم ما دام که روح در بدن دارند خداوند روح بند را قضا میکند  
 مگر بعد از آنکه میدانند که دیگر توبه نخواهد کرد اگر بدانند چنانچه خودشان از جواب اهل  
 دوزخ که گویند ربنا ارجنا فعل صالحا خبر داده و بوردوا الطاء و انما هو اعترافهم  
 لکاذبون و در بخار روایت کرده که اعراب حدثت حضرت رسول صلى الله عليه واله امد عرض

## از فضایل مشیر عزربن بدیع

۳۹۵

مشیر بن بدیع از فضایل

که خبری عن التوبه من قبل خبرده مرا که توبه چه وقت قبول میشود فرمود ان تا بهما  
مفروح لا بن ادم لا یسد حتی تطلع الشمس من مغربها باب توبه مفروح است از بزرگوار  
ادم و مسدود نخواهد شد تا الوقت که افتاب از مغرب طلوع یکدزد این است قول خدا  
لنظا هل یظرون الی ان یاتهم الملائکه او بانی بعض ابان تک وان طلوع افتاب است  
مغرب بوم بانی بعض ابان تک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن امن من قبل او کسب فی الجاهلیه  
خبر و در این عالم بسیار کسی از گناه کاران و ظالمان توبه و انابه کرده و بتوختن باز گشت نموده  
مثل ضحیح که توبه اش ضرب المثل کلام خدا بوده و جوان هبلول بنی

### وَلِیُّ نُوْبِ عَزْرَبِ بْنِ بَدِیعٍ بِكَ اِهْمِیْ خَاصِّیْ دَارِیْ

که از همه علائق ملک و مال و اولاد و عیال و پیامت و اعتبارات صورت و جاه و  
جلال در گذشت و در رعایت حرمت رسول و اعانت فرزند رسول از تمام انفرادت  
برداشت و بواسطه تفکر بک ساعت بل که بک لحظه بعادت ابدیه و بجا آمدن نابل گشت

### شیخ عبد الصمد از جمعه خانی گوید

<p>ابن الحماة حماة آل محمد صرعى بلا عسل على وجه الفلا اجسادهم تسقى عليهم الصبا ابن الحب حب بن مطاهر ابن ابن فبن من عند عرض الزكي ابن ابن عوسج الطير على الترس كل مصفى يسيل طامى الحشا مانوا عظاما بالطوف وبقدم</p>	<p>يا لطف ابن شباهم و كهول رضنهم بالخافرات خبول ورؤسهم نلهويفن شمول من راسه للمبغضين مبدل و بجمع دود الامام فطول او ابن خزب بالدم المغسول كل لذي نهر القرايت جديل لي ما حيت بكاهم وعوبل</p>
--	---

اَيْضًا اَزْ فُضَايَ شَيْخِ حَرْ عَلِيٍّ رَحِمَهُ

بِهَذَا مُحَمَّدٌ حُجَّةُ الْاِسْلَامِ تَبْلِيغُ كَوْنِهِ

۳۹۶

بِهَذَا مُحَمَّدٌ

بِهَذَا مُحَمَّدٌ

از ندامت دست بردندان کردند	از جدبش شاه حر بن بزد
گفت خواهی راند با این شنبود	باره راند و فصد پور سعد کرد
ناپرد سرها زن کهنها از زند	گفت اری جنکهای پرگزند
روی فوبه سوی وجه الله کرد	این بگفت و خواست صد شاه کرد
ی نداسم ز انعی با انبی	خود میان نار و جنت بستی
چون نلزم در میان این دو ضد	نور و نارم در میان طایع بجد
اتم سوزد و با اتم برود	ناکدامین زین دو یا با نام برود
گفت نفروشم بدینا بار را	این بگفت و کرد بکوکار را
با نضیع گفت کای باب اله	عاشقانه راند باره سوی شاه
زود بخشا گرچه بر دیر آمد	با امید عفو نقص بر آمد
هین بگماز عفو ما خط جواز	گفت باز که در فوبه است باز
شد در این ظلمت مرا خضر و لیل	شکر الله که شهنشاه بنیل
خورد مرا بنزدگی از جوار	بخت بردم تشنه لب ناگویار

شَيْخُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَحِمَهُ

بخت پیوست و با حق گشت ملحق	روان شد سوی جنت رحمت حق
گنار بنده و عفو از خداوند	خطا هم بخشای شاه عدو بند
گنار کرد بداران نامور گم	بهم عفو از شد در نلاطم
که گشتم لا یق فریانی دوست	ز خوشبود می گنجید در پوست
روان شد مو میدان فلان رخ	چو بخشیدش خطا شاه خطا بخش

بِهَذَا مُحَمَّدٌ

## نویسندگان بنیاد بنی

۳۹۷

نویسندگان

بگفت ای قوم بد کیش زنا زاد امیری برگزیده در دو عالم بود حق آشکارا از خیمه برش بیا این شد شتر آخر و فغانش غبار از چهره رفتش در لاله	همان حرم و لیکن گشتم آزاد که باشد بنیاد بن فرزند آدم بنی پید از سینه منبرش پذیرا گشت از نو سینه مناش چهره بود آردی من جا ان خاک
--	---

### امام خرمین بنیاد بنی بنجد من خضر حسین علیه السلام

است حاج علی بن طاووس قدس سره در ملهوف گوید شرف صاحب علیه السلام اما من نعت  
بیتنا لوجه الله اما من ذات باریت عن حرم رسول الله که حضرت حسین نداده داد ایاپنا  
دهنده نیست که بجهت تقرب بپناهد بدهد ما را ایا کسی بهم نمیرسد که دفع شر از  
حرم پیغمبر بپاید چون خرمین بنیاد بنی این نداری شنید ز دایم سعد پیداید و شیخ  
مفسر رضوان الله علیه در ارشاد گوید فلما رای الحرمین بنیاد ان القوم قد صمموا علی  
قتال الحسین چون خرمین بنیاد بدید که ان قوم ضلال بر قتال و جدال حسین علیه  
مصمم شدند در ان اثنان نزد عمر بن سعد آمد گفت مگر با ابو عبد الله جنگ خواهی کرد  
گفت ای والله فالا تشدیدا بمر ان نقتل الرؤس و تطعم الایم اری سوگند با خدا  
چنانکه سرها از تن جدا و دستها از بدن بپند گفت چه باشد تا از ان خصال که القاصه  
یکی بیدرید گفت اگر اخبار مرا بود سپید برفتی و لکن عیبد الله سر باز نمید خرباز گشته  
در موفقی با پست و قریب بن قریب که بکشتن از خویشاوندان او بود گفت امروز است خود  
را ابداده گفتی گفت مگر این نخواهی داد قریه گوید خرمین بگفت و از موفف خود در  
ترشد و ضد خویش از من میسور داشت سوگند با خدا من همچون گمان کردم که میخواهد از  
میان حربگاه کناره بکشد و قتال ندهد و اگر اراده او را نبینی شرایط من با بجهت او رد  
خراندك اندك اضلك مصکرامام نموده و من لوزان بود مهاجرین اوس و راد بگفت

## نوبت مرتبین بنیله برناجی

۳۹۸

نوبت مرتبین بنیله برناجی

گفت ای جزا و زار کار تو بشک اندر ما اگر از شيطان کوفه باز پرسند نخست ترا بر شمرد  
 و از نو در نکریم از حیث که مشاهده میشود گفت ای و الله اخبر نفسی بیه الحزنه والنار  
 و الله لا اخار علی الحزنه شبا و لو فطمت و حرق خود را در میان هشت روز بخ هنی  
 بنیم و بخدای اگر بپوند من یک بند و باقم بوزانند عذاب بد بر نعم سرمد احبنا نکم  
 و در مملوه فگوید شمره فیروزه فاصدا الی الحسین علیه السلام و بد علی را سه هو  
 بقول اللهم البک انبت فطرا عیقلوب و لبانک و اولاد بنبتک انکاللب  
 بناخت و یوحسین شافت و دست برگرفته گفت بار خدا با نوبه کردم که دلتها دوتا  
 خدا و عتق رسول رسانیدم و در مقام در این مقام گوید اسبناخت و سپر روی  
 کشید چنانکه گفتمی حمله خواهد کرد چون نزدیک معسکر امام رسید سپر پششت انداخته  
 دست بر سر گرفت و در ناسخ گوید و چون با حسین راه نزدیک کرد از اسب پیاده شد  
 و زمین بوسید و پیشتر خاک نهاد فقال له الحسین من نکون ارفع راسک حسین علیه  
 فرمود چه کنی بانی سر از خاک بردار و در ارشاد گوید عرض کرد جعلت فداک باین رسول  
 الله انا صاحبک لک حبسک عن الرجوع و ما یرتک فی الطریق و جمعت بک فی ذلک لک  
 جان من فدا تو باد ای پسر رسول خدا من آن کم که تحت راه بر تو برستم و کار سخت کردم  
 و نکذاشتم تا بحرم خدا و رسول او نیاورم و هرگز گمان نداشتم آنچه تو فرما کردی و کند و معنا  
 تو با ایشان بدین جا کشد و اگر اینها در گمان بود بدان کار قیام نکردی فانی نأب الی الله  
 فما صنعت فرستی من ذلک نوبه اکنون از آنچه کردم پشیمان نادم و ناسب بعضی خداوند  
 ام ابا نوبه من مقبول میباشد حضرت فرمود نعم نوب الله علیک اری خداوندان تو میباید  
 و ترا معفو میدارد حالبا فرود ای گفت خدمت ترا سعی سواره بنکونم تا پیاده و پابان  
 کار فرود خواهم آمد و شیخ نجم الدین جعفر بن نما از اجله امام سیه و مشایخ علامه قدس  
 سرها در مشیر الاخوان گوید که حتر عرض کرد باین رسول الله لما وجهتی عبدا لله البک  
 من الغصه فودبت من خلفه ابشر با حتر با حیران روزی که ابن زیاد مرا جرب شما فرستاد چون



## اغذار حریر خلد حضرت

۳۹۹

در این شب پدید آمدن رسول خدا  
 و در این شب پدید آمدن حضرت  
 و در این شب پدید آمدن حضرت

دارا لاماره پیروز شد از پیش خود ندانی شنیدم که بشارت یابد و ای حرم بوصول  
 خبر رو باز پس کردم هیچکس ندیدم با خود گفتم والله ما هذه بشاره وانا اسیر الى الحسين  
 وما احدث نفسي يا بئس لك سوگند با خدا این بشارت نیست چه من بمقتضای بی سبب  
 میروم و در خاطر نداشتم که بجز نوانابت خواهم جست حضرت میمود لعل صلیب اجرا و  
 بتقصی اجرا و خبر را نابل شد و در روضه التهدیه و در باض التهادیه و بهجج الاحزان حرم  
 کرد در این شب پدید آمد در خواب دیدم که نزد من آمد و گفت ای فرزندی در این روزها بجای  
 رفتم بودم گفتم رفتم بودم سر راه بر حسین بگریه دیدم فریاد بر آورده و گفتم وای ایله ای فرزند  
 ترا چه کار است با فرزند رسول خدا اگر میخواهی در جهنم محلد باشی با او حرب کن و اگر نخواهی  
 در قیامت رسول خدا شفیع تو باشد و در بهشت هم با او باشی برو و مرا با هم کن و با دشمنان

بما

## اخرج احمرین بنید باحی بان فی ماله

او جهات

در ارشاد گوید پس حرم پیش ناخنه کوفیان را مخاطب ساخته گفت یا اهل الکوفه لا کم  
 الهبل و العبراد عوم هذا العبد الصالح حتی اذا جئکم اسلمتموه ای اهل کوفه ما در بر  
 شما بگو یا در این مرد صالح را دعوت کردید چون ملأش شما را با اجابت مغرور داشتند  
 را دست باز داشتند و با دشمنانش گذراشتند و حال آنکه بران بودند که در راه او جهاد  
 خواهند کرد و از بذل جان در بیغ نخواهند خود هما نا غدر کردند بدنا او را بقتل رسانید  
 و همچنان گریبان گیر شدید و پای بر خا بدل مشید و مانند حلقه بر او احاطه کرده اید  
 نا هیچ مصیبت و بدی سفر نتواند کرد ضار کالاً سیر فی ابدکم لا یملک لنفسه نفعاً ولا  
 بدفع عنها ضرراً و اکنون در دست شما با سیر مانند که جلب نفع و دفع ضرر از خود نتواند  
 نمود و اب فراوان که دام و در و بهود و نصایق از آن مینوشیدند از اهل بیت و اطفال  
 خورد سال او در بیغ دارند که از تشنگی جان هبند دهند و چه زشت است خاتم الانبیاء را  
 که بوده اید و به پاداش رسالت که او داده اید خدا بشان در روز تشنگی سیراب میکند

در این شب پدید آمدن رسول خدا  
 و در این شب پدید آمدن حضرت  
 و در این شب پدید آمدن حضرت

## مبارزه حُرین بنِ یزید با حِی

۴۰۰

کوفه

این فصل فرو خواند گروهی از لشکر کفار بر او حمله آوردند و از هر طرف بر او انداختند  
حُرین یزید بازگشته در پیش روی امام بر جا خوشن بایستاد و در مله هوش گوید شعر قال  
فاذا كنت اول من خرج عليك فاذن لي ان اكون اول قبل بين يدك لعلى اكون ممن  
بصاح جلك محمد اعذا في القميه که حُر عرض کرد با بن رسول الله تخت کن که بخصم تو خروج  
کرد من بودم مسئول آنکه برخست تو اولین کن که در سر کتاب نوشم شد شود نیز من باشم امید  
است که فردا مابست از کشتا کردم که با جد بزرگوارت مصاحه خواهند نمود سید بر حُر مقرر شد  
اما اراد اول قبل من الان لان جماعة قتلوا قبله كما ورد حُر از این سخن صبیحی است که فتنه  
مبارزه باشد چو از پیش جماعتی در جنگ مغلوبه مقول شده بودند

## مبارزه حُرین بنِ یزید با حِی علیه السلام

علامه مجلسی گوید اول کس که مبارزه نمود حُر علیه السلام بود که بمیدان  
اندر آمد و این رخ می گفت

إِنِّي أَنَا الْحُرُّ وَمَا وَالِ الصِّفِّ	أَضْرِبْ عِزِّي أَعْنَا فِكْمُ بِالْصِّفِّ
عَنْ خَيْرٍ مِنْ حَلِّ بِأَرْضِ الْحَفِّ	أَضْرِبْكُمْ وَلَا أَرَى مِنْ حَفِّ

و چون حُر بمسکرامام پیوست یزید بن سفیان تمبی افوس خورج که اگر قصد او داشت  
بدین نبره اش از سب بر بودی در آنوقت که حُر جهاد میکرد و مبارزه می انداخت و آن  
فرسده مضروب علی از نهنه و خاجیه و از آلهام و تسهل و دو گوش و دو خاجیه سب  
برخم اعداء مجروح شده و خورسلاان مینمود حصین بن عمر گفت ای یزید بن سفیان هذا  
الحُر الذي كنت تشناه اینک حُرین یزید است که از روی منید و او یورجی گفت ای یزید  
حُر ناخست حُر امانش نداده بدوزخ فرستاد و در فاسخ التواریح و روضه الشهداء و در  
التهمة گویند که حُر بمیدان آمد مبارزه طلب نمود این صورت بر این سعد قبل افتاد  
صفوان بن خطله را که بیاعث و شهادت در میان لشکرنا مور بود طلب کرد و گفت ترا

مبارزه حُرین بنِ یزید با حِی

## شهادت حر علی بن محمد

۳۰۱

من شهادت حر علی بن محمد

مبارزت حر بادر رفت لکن نخستین نهران کید و کین او را بزلال نصبت فرودنا  
و بمقام خویش بازار و اگر میفرستاد کندی توانی بروی بنواز و سرش از تن باز کن صفوان  
شاکل التلاح ناخن کرد و بر روی حر در آمد و گفت ای حر تا سوده کاری که نوکر بی  
از نزد که خلیفه زمان است رو بر ناصبی و نیز حسن بشاکل حر گفت ای صفوان نودانو  
مردی بود ازین سخن نا پخته مرا شکست مباد مرا گوئی جانب حسن را فرو گذارم و بید  
شراغوار زنا باز را فر اگر صفوان در خشم شد و بوی حر حمله کرد و نیزه بر انداختم  
او را بگردانید و سینه او را با سان نیزه بکوفت چنانکه از پشتش برید رکب صفوان را  
سه برادر بود همدست و همداستان بنحو خواهی برادر بر حر بنا خند حر دست رکب  
بکتن کرد و او را از زمین برگرفت و بر زمین کوفت چنانکه جان بداد و بیکرا نایم در  
کنار بند سه دیگ ریخت با جک داده روی بفرار نهاد و حر از قنای او بناخت و او  
را بر خم نیزه با برادران ملحق بناخت

## شهادت حر بن بدیع بن علی بن محمد

من شهادت حر بن بدیع بن علی بن محمد

سید بن طاووس قدس سره در مکتوف گوید فجعل بقائل احسن قتال حتی قتل جماعه  
من شجعان و ابطال ثم استشهد حر بن بدیع بمطالک پرداخت و با حسن و حمزه جلال در  
داد و جمعی از شجعان و ابطال عرب را بجاک هلاک در انداخت تا او را شهید کردند  
و در نایم گوید هشتاد و اندک را بضرب سیف و شان عرضه هلاک و دمار خست  
کار بر کوفتهان صعبان تا ابن سعد نداد در داد که هان امشکر جلدی کشید و او را بر تیر  
باران بکشد پس کاندازان فراهم آمدند و کجانه باز کردند و تیر ازین تیر روان داشتند  
چند که جوشن خرچون جلد تغذی گشت و در بجار کومد چهل سواره و پیاده بکشت فلان  
بقائل حتی عوف فرس و بقی را جلا و مقاتله میکرد تا اسبش را بی کردند لکن پیاده رزم  
داد و این رجز میخواند

## شهادت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام

۴۰۲

کتاب الفوائد

اِنِّیْ اَنَا الْحُرُّ وَتَجِدُ الْحُرَّ وَلَسْتُ بِالْحَبَانِ عِنْدَ الْكَوْرِ	اَتَّبِعْ مِنْ ذِیْ لَبِّدٍ هُرْبُ لَكِنِّیْ الْوَفَا فِیْ عِنْدِ الْقَرِّ
--	---

وچندان مفاد آنست نمود که از به در افتاد و حاصله اصحاب الحسن بن علی و صفوه بن ابی طالب الحسن و بر موی اصحاب حسن با خند و جد و زاحل داده بنزد آنحضرت نهادند هنوز حاشا شر از جان در تن داشت فجعل الحسن یسبح وجهه و هو یقول انت الحر كما یتملك امك وانت الحر في الدنيا وانت الحر في الآخرة امام علیه السلام چهره خون الود او را میخ میگرد و میفرمود تو حرقی و ازادی چنانچه مادرش ترا حرق نام گذارد و تو آزاد دزدی و تو از آنکه در آخرت و یکی از اصحاب و را را گفت و اگر نه علی بن الحسن علیهما السلام فرمود

اِنِّیْ اَنَا الْحُرُّ حُرٌّ بَنی رِبَاجٍ وَنِعَمَ الْحُرُّ اِذَا دُفِیْ حُسْبًا قَبَارِیْ اَضْفِیْ فِیْ حَبَانِ	صَبُورٌ عِنْدَ تَخْلُفِ الرِّمَاحِ فَحَادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصَّبَاحِ وَزَوْجُهُ مَعَ الْخَوَرِ الْمِلَاحِ
--	--

و صدق علیه السلام در امالی گوید فانه الحسن و دمر یثرب فقال یج یج انت حر كما یتملك امك و انت الحر في الدنيا و الآخرة ثم انشأ الحسن یقول لنعم الحر حرق بنی رباح

تسبیب قتل حضرت حسین بن علی علیه السلام  
 و ظهور کرامت امیر مومنان علیه السلام

مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنه که از عمه ارباب و فضلاء دوره ناصر بود و بالقاء انبیه نقیبه دارد در کتاب حجة العادة فی حجة الشهادة گوید شیخ عالم غامل عماد الدین حسن بن علی الطبرسی طاب ثراه القندی که از معاصرین شیخ ابوالقاسم محقق حلی و خواجه نصیر الدین طوسی و من فی طبقة ما بوده است در کتاب کامل البهانی فی التفسیر که بنام خواجه بهاء الدین محمد بن الوزیر شمس الدین محمد الجونی صاحب الذبوان فی

کتاب الفوائد

نصیب بن قرفلہ علیہ الرحمہ

هلا کو خان ناحیه مختصه از ماجربان بوم الطف را مطورا شناسانست و مخصوصا  
فضلی از بزرگه بواجب بعد الحرب منعقد نموده گوید عمر بن سعدان روز آنجا بود تا روز دیگر  
بوقت زوال و جمعی معتمدان بر امام زین العابدین علیهم السلام و دختران امیرالمؤمنین و دیگر  
زنان موکل کرده جمعه بیست زن بودند و امام زین العابدین آن روز بیست درو ساله  
بود و امام محمد باقر چهار ساله و هر دو در کربلا حضور داشتند و حق نشانی ایشان از حرات  
فرمود چون عمر بن سعد از کربلا رجعت گزید ضحی از بنی اسد کوچ کرده میرفتند چون  
بکربلا رسیدند و آن حالت دیدند امام حسین را شهید دفن کردند و علی بن حسین  
علیهما السلام را پانزین پناه او و عباس را بر کنار فرات جاشکبه شهید شده بود و باقی برافراشته  
بزرگ کردند و دفن کردند و حرمین بریدند اغریاء او در جاشکبه بنهادند رسیده بودند  
نمودند و قبرها را شهید آیه معتبر نیست که از آن هر یک کدام است الا آنکه لا شک ظاهر بحبط  
است بر جمله و بنو اسد بر قبایل عرب بفرار کردند که مانع از امام حسین نگذاریم و دفن را مثل  
واصفیاب نمودیم **قولی** که در این از جمله دلائل معینه بر تعیین سرفد حتر علیه السلام  
روایت مرحوم سید نعمه الله خواجه است در انوار لغائبه که گوید و لقد حدثني جتاه  
من الثقات ان الشاه اسمعيل بن لما ملك بغداد وافي الى مشهد الحسين فجمعنا عن انفسنا  
مراجعه دادند که چون شاه اسمعيل صفویه بغداد را گرفت و محبطه نصرت خود در آنجا  
بکربلائی معلا مشرف شد و قبض علیه بوسی ان شفیع مذنبین را دریافت و چون از بعض  
روم طعنی درباره حتر علیه السلام شنید بود میرفت از بغداد آمد و بجهت رفع شبهه امر  
کرد فبر او را بنشیند فنبشوه فزأوه ناگهان کشته لما قتل چون فبر او را باز نمودند دیدند  
سرفد خود خوابیده است مثل همانا حالیکه شهید شده بود و رأی و علی رأسه عظاما مشدود  
بها رأسه و دیدند که بر سر او دستمال بسته بود و چون شاه اسمعيل شنید بود که در کتب  
نوارنج و سپر منقول است که از دشمنان حضرت حسین است که بدست مبارک خود بر حرات  
سرجه کشیده و بان حالتی فن شده خواست آن دشمنان را از سران بغداد نمیدانند باز نماید فلما

## ابيلك مرثيد بن جنيبر

۴۴

سوزن

حلوا تلك العصابة عن راسه حتى املا منه لعن و چون دستمال را از سرش باز نمودند خون از جواحت سر و جاری شد و انقدر آمد که قبر ملو گردد بد و چون دستمال را بستند قطع شد و چون باز نمودند خون جاری شد و هر چه خواستند بغیر آن اعضا چاره بکنند ممکن نشد فتنه لهم حسن خاله فامرفنی علی فیه بناء و عین له خادما یخدمه فبینه و حسن حال حر علیه الرحمه بر شاه و سایر ارا و رعا با ظاهر گردد بد و امر نمود بر سفره او بنفشه زدند و خادما را از بر او مرفدش معین کرد

و قهر ششم  
شاهان بن بر جنيبر همدانی را  
شیخ علی شیر شیخ البیقلی را گویند

بر بر بن خنبران خضر پیمان سمند افکند در ظلمات پیکار به تیغ تیزان بر شوروی ناک گزش از خویش و این عین مکر	سکندر سان روان شد مو جوان دلش گشت شمشیر گهر بان گروهی را فکند از باره بر خاک گرفت از دست خواجه خضر غنا
--	---

ملک الشمر او یطفر علی خلیه پرا گویند

بر بر بن خضر خضر ارشاد نصیح و مناره فران مبارک چو رخصت یافت شد و این عین مکر منم از نیش کن مثل پراهم	که بکنا بود در زهاد و عباد بسی محکم براه حق گذار زمین از نور رویش گشت تابان رفر جمع بنان مبلرز از بیم
---	--

مرحوم علامه مجلسی در بحار گوید ثم برز بر بن الحضر الحمدانی ثم بعد الحز و کان من عباد الله الصالحین بعد از شهادت حرمین برید بر بر بن خضر همدانی که از عباد صالحین خداوند بود بیرون آمد و در ریاض النهاذ گوید که بر پرا جمله زهاد و عباد و پرا

و این عین مکر

## شجاع بن برنج خنجره

۴۰۵

کتاب الفوائد

در فضیلت شجاع بن برنج

با کبریا اعتقاد و از اکابر اصحاب امیر المؤمنین بود و در جمیع غزوات خدمت  
بزرگوار بوده پس اجازت خواسته قدم بمیدان حرب نهاد و در بخار گوید که این جز خوند

اَنَا بَرَبْرٌ وَ ابْنُ حَضِرٍ	لَيْسَ بَرُوعُ الْأَسَدِ عِنْدَ الرَّبِّ
بَعْرِفْنِيَا الْحَبْرَ أَهْلُ الْخَبْرِ	أَضْرِبْكُمُ وَلَا أَرَى مِنْ ضَبْرِ

كذلك فعل الخبر من برنج

و پس سه حمله میکرد و میگفت اقتر بوا متی با قتل المؤمنین اقتر بوا متی با قتل  
اولاد البدرین اقتر بوا متی با قتل اولاد رسول رب العالمین و ذریه الباقین  
نزدیک من اشد ای فالان مؤمنین و اولاد بدلت نزدیک من اشد ای قتل ذریه  
رسول رب العالمین و کان بربر افرأ اهل زمانه یقاتل حتى قتل ثلاثین رجلاً و بر  
فاری ترین زمان خود بود پس از چپ و راست همی ناخ و مرد و مرکب بخاک انداخت  
نامی نفر شجیم فرساده و ثقه الحدیث صدیق زکی حاج شیخ عباس فتی اطال الله یغنا  
در نفس المموم فی مقتل الحسین المظلوم از نارنج طبره از عقیق بن زهر که خود حاضر  
و ثقه طق بود نقل کرده که گفت در آن گیر و دار بنید بن معقل اسب ناخ و گفت ای بر  
بن خنجر کف زوی الله صنع بك چه طور دیت قدرت خداوند را که با توجه کرد فرمود صنع  
الله والله بخبر و صنع الله بك شرا سو کند یا خدا خبر را در خود و شر را در تو میدهم گفت  
دروغ گفتی و ازین پیش هر کذاب بود ابا فحاط را که که با نود و بی نودان من میمیرم  
نوگفتی ان عثمان بن عفان کان علی نفسه مسرفاً و ان معویه بن ابی سفیان ضال مضل و  
ان امام الهدی و الحق علی بن ابطالب که عثمان بن عفان بر نفس خود مسرف و مذنب و  
معویه بن ابی سفیان ضال و مضل و امام هدی و حق علی بن ابطالب است بر برگشت  
اشهد ان هذا را بنی و فولی گواهی میدهم که این رای و قول من است بنید بن معقل گفت  
اشهد انک من المضلین من گواهی میدهم که تو از جمله مضلین باشی بر برگشت حل لك  
فلا باهلك و لیدع الله ان یلعن الکاذب و ان یقتل الحق المبطّل ابا ناس من مباهله

# مَجْدِ اَهْلِ مَحَبَّةِ بْنِ خَضِرَةَ

بدست  
۳۰۶  
کتابخانه

کتابخانه

میکنی خدا را بخوانم و از تو بخواهم تا هر که بر باطل رود بدستان دیکر کشته شود این  
بگفت و بر روی آن بناخت و در صورت در میان برفت غنچه فرستی کرد و ضربتی بر  
پیشانی زد و مؤثر بنفاد بر پیشانی زد و مغفرت بدید و بر دماغ وی رسید بر خاک افتاد  
که گوید از کوه بلند بفتاد و شمشیر همچنان در کاسه سر او بود عقیق گوید گویای بنم  
که بر پیشانی خود را از سر زد میبکشد در این حال رضی بن منفذ عیال حمله آورد و بپای  
در او حجت و ماعتی با یکدیگر نبرد کردند تا بر بر زمینش زده بر سینه او نشت رضی  
فریاد زد این اهل المصارع والدفاع کجا بند اهل جلال و دفاع کعب بن جابر از کجاست  
حمله کند من گفتم آن هلا بر برین خضر الفاری الله کان قبرا القرآن فی المسجد این بر  
بن خضر است که در مسجد قراش قرآن میکرد کعب عشا نکرده نیزه خود را بر پشت بر سر نهاد  
چون بر پرست سنان احسان کرد صورت رضی را بدندان گزید و طرف بینی او را برد و برین  
آمد کعب بن جابر که نیزه را در پشت بر فرو برد و شمشیر بر کشته آن پسر سپردا شهید کرد  
عقیق گوید گویای بنم که عیال صریح بر خواسته خاک از جبین خود پاک میکرد و می گفت  
ای برادر از دی بر من مشت کزادی بر نهی که هر که از او فراموش بخواهم کرد یوسف بن زید  
راوی خبر گوید من به عقیق گفتم تو خود این را دیدی گفتاری با بن دو چشم خود دیدی و در  
گوش خود شنیدم و چون کعب بن جابر بخانه برگشت زنی با خواهرش نوار بنی جابر او را  
گفت اعنت علی ابن فاطمه و قتلت سید الفراء لقد اتيت عظيمًا من الامر والله لا اكلملك  
من رأسی ابدا باری دشمنان فزید فاطمه کردی و بر پرست الفراء را شهید ساختی امیر  
عظمی و شهنشاهی را مرتکب شدی که دیکر با تو سخن نگویم و در بخار گوید مجرب بن اوس ضعی  
از اصحاب این زیاد بر ترا شهید کرد و آن لعین بگرد میدان درآمد و بدین شعر مبارزه

سَلِّ خَيْرِي عَنِّي وَانْتَ دَمِيمَةٌ	عَدَاةُ حُسَيْنٍ وَالزَّمَاعُ شَوَارِعُ
وَالْعَدَاةُ جَدِيدِي كَدَّرَ بَخَارَ وَغَيْرَ مَذْكَورٍ اسْتَكْهَتْ	
هَلْ قَتَلْتُ بَرِّرًا ثُمَّ جَلْتُ لِهَمِيمَةٍ	عَدَاةُ الْوَعْيِ لِمَا دَعَى مِنْ شَوَارِعِ



# شهادت بن حبیره

۴۰۷

بنی حنیف  
بنی قریظ  
بنی نضیر  
بنی سکنان  
بنی قریظ  
بنی سکنان  
بنی قریظ  
بنی سکنان

انگاه اورا گفتند ان بر اکان من عباد الله الصالحین بر ازا عبادنا الحین بر و درگاه  
بود و بر عقی داشت گفت و بخت با جبر قتل بر بر بن حبیره فباقی وجه نلفی ربك عدل  
وای بر نوای مجبر بر بر امبکشی و بر قتل او مفاخرت میجوئی فردی فباست چگونه بر و مرد کار خود  
را ملاقات خواهی کرد مجبر از کرده پنهان شد و سوگند داشت چند شعری خواند از جمله لها اینست

مَا لَيْتَ ابْنِ كَيْتٍ فِي الرَّحْمِ حَبِيرٌ	وَيَوْمَ حُسَيْنٍ كُنْتُ ضَمْنًا لِمُفَارٍ
مَا سَوَانَا مَاذَا أَقُولُ لِحَارِ لَيْ	وَمَا حُجَّتِي يَوْمَ الْحِسَابِ لِفَاطِرٍ

و در روضه الشهداء گوید فائل بر بر بر عقی داشت که اورا عبد بن جابر گفتند پیش  
وی آمد و گفت ای مجبر بر بر اکتی و بخدای که او از جمله مفریان درگاه خدا بود مجبر  
پنهان شده از نگر برون رفت و هولی بر او غالب گشته فریاد میکرد نامبرد و چنان خون  
ناحیه بر صرگاه فباست میزد

## و شهادت بن عبد الله کلبی شیخ علی پیر شیخ القلین گوید

پس از او نو جوان و نو مسلمان رجز بر خواند و گفت ای قوم خود عنان پیچید سوی رزمگر رست نبردی کرد کلبی غاشفانه چوان شیر که باز آمد ز فخر با استقبال مرد نیک فرجام عروین از شور و غوغا گشت بدل چو کردی سرخ رو پیش پیر	و صبا ز شیر کلبی شد بمیدان نضاری بودم و شد نصر باز مدد از جدد رزم افزین خوا پس آنکه مو محمد ارشد روانه پنجاه اندرش خون الوده شمشیر برون از خیمه آمد جفت با مام گرفتش دامن و گفت ای دلدار فراموشم مکن فردای محشر
---	--

بنی سکنان  
بنی قریظ  
بنی سکنان  
بنی قریظ  
بنی سکنان  
بنی قریظ  
بنی سکنان  
بنی قریظ

# ابی‌الحال وهب بن عبد الله کلبی

بمیدان اندر آمد شهر کلبی ز خود بگذشته بودی گم می‌گای مشک شد تن آن نازده امش	نبرد آورد با کفار حریف که ناکه دست بهش رفت از کار نگون آمد زین بر خال مشک
ملک الشعراء فطین	علی خان کوبند
دل من باز در جوش و خروش است چو در صحن گلستان پرورد کل در آن صحرای بود او هم شاه بشون خنک مانند شربت	که در هر دین بحر خون جوش است چو شبنم چون نگردد چشم بلبل زن او مادر او بود همسراه سلاح اوست بر جبین کرب
از زبان فمین مادر وهب بن عبد الله	
من اوردم بر پشت گوهر خویش گلی بهر که باشد نذر شاهی با فواج مخالف شور برخواست ز ضرب تیغ رود هر طرف کند سرا عذار دندان بیدست ز خون حال سپرد و بان دگرگون باب تیغ تیره روزگار ان چنان در بحر هجرت افتاد تن مجروح او خاک فنا شد	که مریبانارش بر سر و خویش نثار فروق شاه دین پناهی که آبراف از کوه خطر خواست چو شخص و پناهی صفت و صف چو دلو چاه که بالا و که پست سمند عمرشان گم بد گلگون چو زاغ بسنه پردر جوش باران که مایه پدای بید فنا شد سرش فند بل در گاه خد شد
در بخار گوید شمر بر ز من بعد وهب بن عبد الله کلبی و فدا کا متع امر بموشن بعد از بر وهب بن عبد الله کلبی بعفر مبارکت بیرون آمد و مادر او نیز همراه او بود	

# وَدَاعُ وَهْبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ كَلْبِيِّ

۴۰۹

الروایه

الروایه

و رأيت حديثاً أن وهب هذا كان نصرانياً فأسلم هو وأمه علي بن الحسين <sup>ع</sup> وحديثه  
 ديدم که وهب نصرانی بود و خودش و مادرش بدست حضرت حسین <sup>علیه السلام</sup> مسلمان شده  
 بودند و در تحفه الحسبیه ظاهر این است که وهب همان شخص نصرانی بود که در منزل  
 ثعلبیه با مادر و زن در خدمت سید الشهداء روحی القدا مسلمان شدند و در روضه الشهداء  
 و تحفه الاحزان و ناسخ التواريخ که او جوان نازده داماد بود و هفده روز از داماد او گذشت  
 و هنوز بناط عشرت و کامرانی در نوشته و مادرش بروایت روضه و ناسخ قرنام داشت  
 چون جمعی از اصحاب بغض شهادت اهل بیت شدند مادرش بنزد او آمد در بخار فطالت فتم  
 بابن فاضل این بیت رسول الله ای نور دیده من برخیز و بارگ کن فرزند دخیل بنیسمبر  
 گفت افضل با اقامه و لا اصرای مادر بارگ میکنم او را و در جان با خن تقصیر نخواهم کرد  
 و در تحفه و مخزن وهب خواست بجهت سحر لال و وداع بنزد زنش برود مادر گفت ای فرزند  
 مادر من اما هوش باش که زنان فاضل العقلند مبدا گول زنند و از سعادت بد با رخصت  
 چون بنزد زن آمد گفت فرزند فاطمه در این صحرا غریب و تنها مانده دلم میخواهد که جان  
 خود را فدا کنم او بنمایند زن گفت کاش من هم جان خود را فدا کنم او کرد بی اما میخواهم که شرط  
 کنی در قیامت مرا بنزد جوی و مرا با خود بیهشت ببری وهب قبول کرد هر دو بنزد امام  
 آمدند وهب عرض کرد با بن رسول الله مرتضی بفرما تا جان خود را فدای تو سازم زن  
 پیش آمد و عرض کرد با سید این نوجوان که شوهر من است میخواهد در راه نوجوان در  
 باز و حاجت من از او اینست که در خدمت تو شرط کند که در قیامت مرا باز طلبد و مرا  
 با خود بیهشت ببرد از شما الناس ان دارم که مرا بخوان و اهل بیت خود بپای که  
 در سلك کبران و خدمت گذاران ایشان باشم تا در هر پرده عصمت دست نامحرم بدان  
 عفت من نرسد انحضرت بگوید مرا آمد وهب گفت شرط کردم که روز قیامت بی او بپای  
 بهشت ننگدارم و او را بشمارم که بجز من بپایارد در بخار و هب است بمیدان  
 راند و این رجز بر خواند

# ارجح وجملا و هب عبد الله كلبه

۴۱۰

لحمه و عظمه  
و عروق و عروق

<p>ان شكر وني فانا ابن الكلب و حلق و صولتي في الحرب و ادفع الكرب امام الكرب</p>	<p>سوف تروني و تروني ادرك شاري بعد نار صبي لبي جهادني في التو باللب</p>
---	---

و ناخن که بر لشکر کوفه و جمعی از انگروه را بر خاک هلاک انداخت بجانب دروزن  
برگشت گفت با اقامه ارضه طراد را من خوشتر شد که گفت ما راضی است و تقدیر یونیک الحبر  
راضی شویم جز اینکه در پیش روی حسن کشته شوی زن و هب گفت با الله لا تفجعی فی نفسك  
را بخدا مرا عصبیت خود گرفتار مکن و مرا سوه مگذار مادرش گفت با بنی لا تقبل قولها و  
ارجح فغانل بین پدر ابن رسول الله فیکون غدا فی القهقهه شفعا لك بین پدر الله ای فرزند  
منی زنی از پس گوش گذار و از ضرر حسن دست باز مدار تا فرزای قیامت از شفاعت حسن  
بر خوردار شو و هب باز گشت و این رجز میگفت

<p>انی رعبکم لک ام و هب صرب غلام مؤمن بالرب انی امرؤ و مره و عصب</p>	<p>بالطعن منهم ناره و الضرب حتى یذیق القوم مر الحرب ولست بالخوار عند التک</p>
--	---

## حسبي الله من عليم حسبي

و در ناسخ چون پلنگ دهنده و نهنگ دهنده خوش را بر صفوف کوفیان افکند و از  
بین و شمال قتال مبتدا چندانکه دوازه پیاده و فوزه تن سواره را عرضه هلاک و  
ناخنا این وقت مرگ از لشکر کوفه فرستی بدست کرده دست راستش را با تیغ از تن با بر کرد  
و هب شمشیر را بدست چپ مأخوذ داشت و پای از تقدیم جهاد فرونگ داشت مردی از قبیل  
کند نیز تیغ نزد دست چپش را قطع کرد در تحفه الحسبه و هب همنا دفر از ان اشعار  
بقتل رسانید و ان گروه دورا ورا گرفتند و همنا دضرب شمشیر و نیزه و نیزه بر او زدند  
و از کثرت تیری که بر او نشسته بود مانند ققذ پر بر او ریخته بود پس ان مظلوم از کثرت  
جراحات بمحال شده و بخاک افکند در بخار فاخذت امة عمودا و اقبلت نحوه و هي تقول فداك

# شهادت فاطمه بنت عبد الله علی

۴۱۱

وفاقی فاضل دون

ابی وافی فاضل دون الطیبین حرم رسول الله مادر سون خیمه برداشت و پیرا  
 همی گفت جان خویش فدای این پاکان از درت طاهر همیکن و هب خواست نامادریا  
 خیمه باز گرداند فاخذت بجانب ثوبه و قالت لن اعود اوا موت معك از دامن و هب گفت  
 و گفت فی باز نکردم تا با توجان سپاه حضرت فرمود جزیم من اهل بیتی خبر ارجعی الی  
 النساء رحمك الله از اهل بیت من جزا خبر هر شما باد بر ابرده زنان مراجعت کن برکت  
 و هب مغالت میگردد تا بدرجه شهادت رسیدند هب امرانه فتح الدم عن وجهه فصر بها  
 شمر فامر غلامه فصر بها بعدو کان معرفه دشمنها و قتلها و هی اول امراه قتلت فی عسکر  
 الحسین علیهم السلام زن آمد ناخون از تو شوهر تا که کند شمر غلام خویش را بفرستد ناگه  
 بر او زد و بگوید ملحق باخت اضا در بخار و هب رنبار رفت خود بخت و چهار پیاد و دو  
 سواره بدار البوار فرستاد چون از سپاه نهم از کار ماند او را دستگیر کرده بنزد ابن سعد  
 آوردند گفت ما اشد صولک چه بسیار سخت و صعب است حمله تو و فرمان دادنا سر  
 از تن بر گرفتند و بمسکرامام انداختند مادران سر بر گرفت و میوسید در ناسخ و گفت  
 الحمد لله الذی یجن و یجی بشهادتک بینک ابی عبد الله ثم قالت الحکم الله بامر الله  
 اشهد ان النصار فی بیها و الجوس فی کنا شها خبر منکم سپاس مر خدا را که رؤی مرا شهادت  
 نو در پیش رو حسین سفید داشت نگاه رؤی با کوفیان آورد و گفت ای امت نکوهید گواهی  
 میدهم که نصار در کلینا و جوس در کنبه بر شما شرف دارند در بخار شمر ریت بالراس الی  
 عسکر ابن سعد و از رؤی ختم سرو هب بوی سپاه ابن سعد بر نایب کرد از صدمه آن غزو  
 را بکشت و خود عمو خیمه برگرفت و در نفر دیکر را بیجان کرد امام فرمود ارجع بام و هب  
 امت و ابنک مع رسول الله فار الحجهاد مرفوع عن النساء باز گرد ای مادر و هب و فرزند  
 بار رسول خدا در هشت جای دارند که بر زنان جهاد نباشد عجز خیمه خویش آمدن همی گفت الهی  
 لا تقطع رجائی خدا با امید مرا قطع مکن امام فرمود لا یقطع الله رجاک بام و هب خدا  
 قطع نکند امید ترا ای مادر و هب

وفاقی فاضل دون

اینها کبریا و شکر بنوعی بحمد الله

۳۱۲

لوزن کبریا

و فیه شکر جنک علی و فیه شهادت بنوعی بحمد الله  
ملک الشراء فظیف علی خلیف الخلیفین

با فواج مخالف قصد ناورد  
با اصحاب پیوسته بود ممتاز  
بزرگ قوم در دروغت بگانه  
بسی معصوم شد در فرقت او  
زن توصیف شد مظلوم حرم زن  
فکند آوازه جرأت به کرسو  
که میدان پر ز لاش کشکاشند  
ز هر رک خون جم او روا شد  
بیا لبش رسید افسرده خاطر  
مرتابان بگو کب اشک بارید

از آن پس مسلم بن عوسجه کرد  
بزه و طاعت و تقوی سرافرا  
بعلم و فضل مشهور زمانه  
امام دین ز شرط الفنا و  
بصیرت سعادت چون قدر زن  
ز ضرب تیغ و زور دست بازو  
چنان از برون تیغ الش فاشند  
بجاک افتاد آن بمل طپاشند  
شردن با حبیب بن مظاهر  
چو ابر رحمت رب اشک بارید

در بحار و غولم گویند بعد از مبارزت نافع بن هلال بجلی عمرو بن حجاج بانک برد  
با حنفی اندرون من قتلون قتلون فرسان اهل المصر و اهل البضا و فیه شکر بنوعی بحمد الله  
لا یبرز الیه احد منکم الا قتله علی قلمهم همان ای احفان مکرند اندک که با چهر کان کار  
زار میکنند ایشان که شما هم نکرید شجاعان عرب هستند که جان بر کف دست نهادن  
بمیرک داده اند ما نئی از ایشان فوجی از ما نکشد خود کشته شوند ز نهان مبارزت مرید که  
که نئی چند پیش نباشد و با سنگ شان نیز توانید کشت عمر بن سعد چون این کلمات از  
عمرو بن حجاج شنید گفت صدق الرای ما رأیت رأی محکم جز این نیست که نو مینمزد و فرما  
کرد نامنادی نداد در یاد که هیچ کس از لشکر و اجازه نمیرود که بکشد مبارزت بیرون شود

خیزد زین کبریا

## حملة عمرو بن حجاج اذ طرقتك

چرا اگر کسی و حدانا بمیدان جنگ رود البته بدست یکن از این جماعت با جمال اهل کت  
 خواهد گشت بنوقت عمرو بن حجاج لحقی پیش شفاف و با اصحاب حسین نزد یک شد  
 انگاه روی بر تافت و گفت با اهل الکوفه الرمو اطا عنکم و جماعتکم ولا ترنا بوائی قتل  
 من مرفی من الدین و خالف الامام امیر مردم کوفه بر طاعت خود ثابت شوید و تفرقه جست  
 بگویند و شک میکنند در قتال کئی که از دین بیرون شده و بازید که امام امت سخیف  
 و مرزیه است حضرت فرمود باین الحجاج اعلیٰ مخرص لتاس الخن مرقاس الدین و ام  
 ثبتم علیه ای پر حجاج مرد مانرا بر کشتن من هم اغالی اباما از دین بیرون شدیم و شما  
 ثابت ماندید سوگند با خدا چون بدانجهان روی بدانی کی از دین بدرفته و در خواتش  
 باشد شمر حمل عمرو بن الحجاج لعنه الله فی مہمنه من یخالف الفرات فاضطر بوا ماعز ابر هنگا  
 عمرو بن حجاج لعین از کثافت بر مہمنه سپاه حسین حمله آورد جنگ مغلوبه در پیوست  
 و غبار شد بد برخواست و عمرو با اصحابش برگشت چون کرد فرو نشست مسلم بن عوسجه است  
 را دیدند که بر زمین افتاده و دست پاهایند و هنوز رمقی اندرین بود اما مام حلیب  
 بن مظاہر بن ابی النضر و ثیریف قدوم ازانی داشته فرمود رحمتک الله یا مسلم منهم من قضی  
 غیبه و منهم من یبصر و ما بدلو تبدلا خدا ترا رحمت کناد ای مسلم و این ابر نالوت نمود  
 یعنی بعضی از ایشان هست بگذارد عهد خود را و در راه خدا شهید گشت و بعضی انتظار  
 شهادت میکنند و تعبیرند از عهد خود را تعبیر دانی حبیب بن مظاہر نیز فرمودند  
 گفت بعز علی مصرعک یا مسلم البشر بالجنه ای مسلم مصیبتی بر من نخت شد بد و ناگوار است  
 و اکنون ترا بشارت بر بخت جاوید ای مسلم بیا نکی نخت ضعیف گفت بترک الله بخیر خداوند  
 ترا بخیر و سعادت بشارت دهد از حبیب گفت ای مسلم اگر دانستی که پس از تو زمان است  
 خواهد بود میگفتم ترا وصیتی کن نادرا انجام ان اهتمام کم لکن میدام که در میان غلبه تو  
 ملحق خواهم شد مسلم گفت ای اوصیک بهذا و اشاری الحسین فنانل دون حق نمون ترا  
 وصیت میکنم باین مرد و اشاره کرد بو حسین و گفت نا جان درین دایره دست زبانه این

۲۱۳

الحج بن حجاج

الحج بن حجاج

۷۰

## اجملا از احوال مسلم بن عوف حبه

(۴۱۴)

کتاب الفوائد

بزرگوار برندار حبه گفت لا نعمتك عينا اری جز این نکم و ترا سرور و فرخاک  
مازم انگاه مرغ و وحش بشاخار جان گزند کینک او فریاد و امسلاها باین عو سجنه  
بر او بد منافقان کوفه اظهار سرت و فرح کردند شبت بن ربعی گفت نکلمک امهاتکم  
اما انکم تقانون انفسکم یا بد بکر و ند تون عرکم مادره ۴ شما بر شما بکر بد خوش تن بدست  
خود می کشد و خود را خوار و ذلیل میدارید ابا بکشتن مسلم شاد شای می کند بجز ۴ سو کند  
که مسلم را در اسلام محلی منبع و موقفی رفیع است در یوم از برای جان بد بدش که ضو صفت  
مسلمانان اراستیه بود که او شکر از شرکان بکشت

## ایضا ذکر شهادت مسلم بن عوف حبه با بطریق مبدل و اجملا از احوال بنحبه

مصطفی

کتاب الفوائد

مرحوم فاضل بطای در تحفه الحسبه گوید چون خبر ورود مسعود حضرت حسین  
بکربلای پر بلا در کوفه منتشر گردید و آن خبر سعادت اثر بحیب بن مظاہر رسد و بدین  
فوج لشکر از کوفه بجانب کربلا بچک فرزند امیر و ندی اخبار شده بشون تمام نصبه  
سفر شهادت دیده عازم کوی سعادت گردید و چون خواست بند پیچ از کوفه بیرون شود  
و خود را بکربلا برساند در این اندیشه بود که ناگاه مسلم بن عوف را در بازو بدید که مشا  
او خردار مناع شهادت است و بر در کانی پشاده قدمی رنک و خا خردید اراده تمام  
دارد چون نظر حبيب بمسلم افتاد گفت ای مسلم چه اراده داری چرا با بطریق نصرت و یاری  
فرزند پیغمبر نمیکذاری مسلم گفت ای حبيب حنا بجهت ان خردید ام که چون در راه سرو  
شهداء جان خود را فدا سازم اراسته بگلشن جان فرین و صلح و بران گردم پس حبيب  
مسلم بشون بکند بکر مهتابه سفر خراش گردید نقد جان برکفت و خردار مناع جان شاکر  
فرزند شاه نجف گردید بد قوت گوی بد کفیت شهادت مسلم بن عوف حبه علیه الرحمه  
را در کتب معانیل بد و طریق روایت کرده اند یکی آنکه در جنگ مغلوبه دوم که عمر و حجاج



## از احوال عیسی علیه السلام

لعین از کنار فرات بمیمنه سپاهین حمله آورد و جنگ مغلوبه در پوست مسلم در آن حمله بدرجه شهادت فابزگشت و دیگری آنکه بطریق مبارزت بعد از کشتن جمعی از ابطال عرب فیض شهادت را نابل آمد و در هیچ الا حزان گوید مسلم بن عویصه است از اکابر لشکر حضرت حسین و از شجاعان نامدار و مشاهیر و زکات و اصحاب امیر المؤمنین بود و در خدمت آنحضرت جهاد کرده و مردانگیها نموده بود و بعضی گفته اند که امیر المؤمنین او را برادر خود خواند و چند مرتبه فرات را در ترزا حضرت گذرانیده بود و در فیض الممهور گوید و کان مسلم بن عویصه رحمه الله و کبل مسلم بن عقیل فی قبض الاموال و بیع الاسلحه و اخذ البعنه و در خاصه گفته اند فالنفس معقل مسلم بن عقیل حتی دخل المسجد الاعظم و جعل لا یدری کیف یجاء للامر ثم انظر الی رجل یبکثر الصلوة الی سائمه من سواهم المسجد فقال فی نفسه ان هؤلاء الشیعه یبکثرون الصلوة و احب هذا منهم و کان الرجل مسلم بن عویصه رحمه الله فظهر انه کان کثیر الصلوة من عباد الله الصالحین و در بحار و عوالی چون مسلم بمیدان آمد

این چیز خواند

اِنْ تَسْلُوا عَنِّي فَاِنِّي دَوْلِيدٌ فَمَنْ نَعْنَا نَا حَائِدٌ عَنِ الرَّشِدِ	مِنْ قَرَعِ قَوْمٍ مِنْ ذُرِّيَةِ بَنِي آسَدٍ وَكَافِرٍ بَيْنَ جَبَّارٍ صَمَدٍ
--	---

و در نامه گوید خویش را چون برقی خاطف و صرصه غاصف بر سپاه معاویه زد و طعن و ضرب نور حرب را نقه ساخت مردی از سپاه ابن سعد بر او در آمد و الحقی با او بکشت مسلم پهلوی راست او را با نیزه زد چنانکه سنان نیزه از پهلوی چپ بدر شد از پس او دیگری با خنجر او را نیز از اسب را انداخت و هم چنان مبرم و مبهکت نا پیچاه تر قمر رزم آورده و با خنجر انداخت چون نیزه را مناجرت از او گرفت از کثرت جراحت بجا افتاد و هنوز شانه چنان چهره در تن بود حسین چون این بدید مانند عقاب که از فراز بهشت آید بر سر او حاضر شد و حبیبین مظاهر نیز بملازمین خدمت آنحضرت شتاب گرفت تا آخر آنچه در روایت بگردد کور گردد

۴۱۵

شکر حضرت حسین

و در این کتاب از احوال حضرت حسین

# شهادت خلف بن عوف

۴۱۶

## و فی هجری شهادت خلف بن عوف

ایضا در تاریخ النوارین از کتاب روضه الاحباب که از اوثق کتب عامه است نقل کرده که مسلم را پس جوان بود چون پدر را کشته دید مانند شیهه شتر بر دهنش او را از آن شک خویش باز داشت و فرمود ای جوان پدرت شهید شد و اگر تو نیز کشته شوی مادر در این بیابان قفر در پناه کدام کن کرد پدرم خواست طریقی مراجعت نماید مادرش شبانه زده سر راه بر او گرفت و گفت ای فرزند سلامتی را بر نفس پدر پیغمبر اخبار میکنی هرگز از نورضا نخواهم شد پدرم عنان بر ناف و حمله کران افکند و مادر از قفاش فریاد می کرد که ای پسر مادر باش که هم اکنون از دست شای کوثر سپهر آگاهی شد و او مردانه همه کوشید تا پس از نقل سی بن از شرکان شربت شهادت نوشید کوفیان سراور برده بود مادرش افکندند مادر سر را برداشت و پیوست و چنان بگریست که همگان همگان بگریستند و در مصائب الابرار از کتاب کل و ریحا که بخلد ستم ابواب الحجامان است همین تفصیل را در باب پسر مسلم بن عوف بن نفل کرده و گوید که نام آن پسر خلف خلف بود

کتاب النوارین

کتاب النوارین

## و فی هجری جنات خلو پسر بنی ظهیر شیخ علی بن شیخ جعفر

فَكَانَ لَهُمْ عِزٌّ عَلَى الدَّهْرِ خَالِدٌ  
أَسْوَدٌ رَعَتْ أَشْبَاهُهَا وَأَسَاوِدُ  
بَلَا لَهُمْ فِي اللَّهِ عِزٌّ أَمَّا حِدٌ  
فَقَا هَا لِأَجَالِ الرِّجَالِ مَفَاوِدُ  
وَلَا كُلَّ سَامٍ فِي السَّمَاءِ فَرَاوِدُ  
إِلَيْهَا وَلَا لِبَرٍّ نَفْخَ الْحَامِدِ

وَلِلَّهِ أَقْوَامٌ قَدَرَهُ نَفْسُهُمْ  
كَأَنَّهُمْ وَالْحَبْلُ نَعْرُ بِالْفَنَاءِ  
بِهَذَا بَلِّ مَتَاعُونَ لِلصَّبِّ أَحْسَنُوا  
وَفُرْسَانُ مَوْتٍ مُقَدِّمُونَ كَأَمَّا  
وَمَا كُلُّ مَقْصُولٍ إِلَّا عِزٌّ بِالسَّيْلِ  
قَوَّالُهُمَا كَمَنْ نَفْسُهُ كَرِيمٌ

کتاب النوارین

# شد جنگ مغلوب شد

۴۱۷

کتاب الفهرست

کتاب الفهرست

نَسَبُ عَلَى زُرِّي لَا سَنَ وَالظَّنَّ  
يَنْفِي فِي ذَلِكَ الْجُودُ كَأَمَّا  
تَوْفُوا عَطَا يَا لِمَرِّ كَأَمَّا  
وَبَيَّتْ فِيهَا مَبْعُصٌ وَمَعَانِدُ  
عَلَيْهِنَّ مِنْ مَبْصُ الدِّمَاءِ حَاسِدُ  
لَهُمْ يَا لِمَنَا بَاقِي الطُّغُوفِ مَوَاعِدُ

اینچه بر حسب فخص اکید و دقت شد بد معلوم کرد بدانت که در یوم عاشورا سحره  
و سر جنگ مغلوبه در طرف چند ساعت فيما بین عسکری و افع شده اول قبل از یزید  
حربین یزید رباعی دوم قبل از شهادت مسلم بن عوسجه ستم بعد از شهادت مسلم علیه السلام  
و این جمله اخیر که فربظ ظهر بوقوع پیوسته شد حملات و معائنات لشکر ضلالت بود  
و شجاعت و جان نثاری اصحاب حسین در این غلوی بر همه اعداء روشن و هویدا گشت  
و نا این ساعت اهل بیت رسالت را این فدر خوف و هراس وارد شده بود در بحار و عوالم  
گویند شتم حمل شمر بر دی الجوشن فی المبرق مقبوله و فالتهم اصحاب الحسین قنالا شد بد  
که بعد از شهادت مسلم بن عوسجه شمر حرامزاده بر مبداء امام حمله کرد و اصحاب شایسته درین  
و جنگی صعبه در گرفت و اصحاب را از نوقت کروهی پنا دکان دسی و دوس سوار بودند  
سواران اسب برانگیختند و تنهها را از انگشتند و مانند شعله حواله حمله افکندند و سپاه این  
سعد را از چپ و راست پراکندند این صورت بر این سعد عظیم ناگوار افتاد حصین بن  
نمبر را پیش خواند و فرمان کرد تا پنا نصد کماندار که در تحت فرمان داشت بر اصحاب حسین  
حمله و مرکز کرد و او پنا را از رخ پیکان در هم شکند فامتلوا حتی دنوا من الحسین و اصحاب  
فرستوه بالنبیل فلم یلبسوا ان عفر و اخبرهم و فالتوهم حتی انصف النهار و اشدا لکنا  
پس حصین که خیمه ما به کید و کین بود با جیش خود خد نکما در رز کمان بشا خند و اصحاب  
امام را هدف پیکان شاخند و اسبان اصحاب را از پای را و مردند همچنان ناهرب حرب  
مشغل بود نا افتاب بنصف النهار رسید و لشکر ضلالت را زباده از یک جانب بحال حمله  
نبود چه خیمه را از تحت نزد یک بیکد پکر زده و با هم در پیوسته بودند فارس عمر بر سعد که  
الرجال لبفوضوها عن ايمانهم و شما تلهم لیهبطوا بهم عمر چون این بدید فوجی از پنا دکان

## قتل ابو عذره از اصحاب شمر

۴۱۱

لشکر شمر

روانه کرد که از راست و چپ خمها بیفتند تا لشکر را راه عبور و امکان افتخار پیدا  
 شود ناکان در آمدند و خمها هم انداختند و اصحاب از خلل و فرج خدام آنها را به نبرد  
 از پای در میاوردند و عمر گفت ناد رخمها آتش زنند امام فرمود بگذاریدشان که چون چنین  
 کنند پس نتوانند اندر آمد و چنان شد که امام فرموده بود و قبل از آن شب بن ربیع و قال  
 افرعنا النساء مکتلک امک و در روایت دیگر شب بن ربیع باخت و بانک بر عمر سعد بن  
 که مادر بر تو بگریه زن و کودکی را بفرغ آوردیم فاستجابواخذوا الایمان و هم الامن و  
 واحد بن سعد از سر زشت و ملائمت و شرمگین شد و لشکر طریقی مراجعت کردند لا جرحک  
 بر وجه واحد مفسد افتاد و ابو مخنف گوید و حمل الثمر حتى طعن فطاط نساء الحسن و نادی  
 علی بالنار لا حرق بیوت الظالمین شمر بعد جمله افکنده با نیزه نجهت امام برد و گفت آتش را بر  
 تا بیوت این ظالمین را بوزانم اصحاب یکدیگر فعه حمله آوردند آن پلید را دور کردند و حضور افتاد  
 و بیک با شمر ترید محرق حریم رسول الله و ای بر تو ای شمر مغواهی حرم و سالک بوزانی  
 ان یحیا کفاری حضرت سر خود را بطرف آسمان بلند کرد و گفت اللهم لا یجزک شمر ان تحرقه  
 بالنار يوم القيمة خداوند بجز شما و رد شمر را که جسد او را در روز قیامت باقی بوزان  
 خبیث در غضب شد و بانک بر لشکر زد که بیکدیگر فعه حمله برید و همه ایشان را از میان بردارید تا  
 کسان از راست و چپ اصحاب را بپایان کرد و بعضی مجروح و برخی مطروح و بزرگ خالفتا

فاقتل الامام حقا على ما بالجملة

جاءوا يا نفسهم في حبسهم و الجود بالنفس افضى غايه الجود

و در محار و گوید اصحاب شهر بن العین حمله افکنده ابو عذره ضیقا را که از اصحاب شمر بود بکشد  
 با این همه اگر بکشتن و دو تن از سپاه حسین کشته گشتی چون عذره قتل بودند شمر و کثیر  
 مبنی و اکواز کوفیان ده کس مفلول شدی از کشتن مقابل ناپدید بود مولف گوید  
 روز عاشورا سه مرتبه لشکر ضلالت بوی خدام طهارت حمله آورد و اول در خیل مغلوثر  
 سیم که اصحاب فاداران اشار را دفع دادند و دهم حضرت خود ایشان را ملائمت کرد و فرمود  
 و بیکه با شیعته الابی سفیان فجاء اما دفعه سیم گوی نبود که بفریاد دنیا فاطمه برسد

لشکر شمر

# کلمه ابو ثمامه صید کرد در بیابان

۴۱۹

و فرمود

و فرمود

و فرمود

و فرمود باز در هم نیکو گذارنی خست بآن صفت باری و اظهر حاجی هاشم کعبی رحمة الله علیه

وَاسْبَأَنَّ عَلَى الْوَفَا نَوَاصِيَا نَهَا دَنِي إِلَى الْطَعَانِ اشْبِإَا وَلَقَدْ أَخْبَرَ الرَّوَاهُ حَدِيثًا إِنَّهُ لَمْ يَصِبْ حُسْبًا مِنَ الْقَوْمِ لَمْ تَكُنْ تَرْتَقِي إِلَيْهِ سِهَامٌ مَنْلَفٌ تَحْوَرُّهَا الْبُصُ وَالْقَمَرُ ذَلِكَ حَتَّى تَوْتِ مَوْزَعَةَ الْأَ	وَاصْفَتْ كَمَا نَوَاصِيَا فَهَآ لَبَسَ شَعْرِي هَلْ لَمْ فَنَاهَا بَقَاهَا صَحَّ لِي عَنْ طَرِيقِي وَهَذَا هَا جِرَاحُ الْأَعْيَبِ فَنَاهَا دُونَ أَنْ تَفْتَدَ حَاشَا حَاشَا وَمَقْصُودُهَا لِتَحْرِ سَوَاهَا شَلَاءُ صَرَعِي نَحَا الرِّيَاحِ سَفَاهَا
--	---

مرحوم علامه مجلسی در غار شرجار کوبد در آنوقت فرضیه ظهر رسید ابو ثمامه صید کرد  
عرض کرد یا ابا عبد الله نفسی لفسک الفداء هولاء اقم بوا منک لا والله لا تنقل حتی اقل  
دونک و احب ان الفی الله و قد صلیت هذه الصلوة جان من فدا تو باد این قوم بخص  
تو نزدیک آمدند و بجدای این جان که مراست نخت در مقدم نوشتار کم و بدان سر  
ازان پیش که خون من برزند با تو نماز گذارده باشم امام سرباسمان بلند کرد و فرمود ذکر  
الصلوة جلل الله من المصلین نعم هذا اول وقتها نماز را اندک کرده ای خداوندت از نماز  
گذاران حساب گذاری اینک اول وقت نماز است اکنون از این جماعت بخواهد اندکی دست  
دارند تا از فرضیه کنیم و ابو مخنف گوید ابو ثمامه صید کرد و عرض کرد یا مولای انا مقبولون  
لا محالة و قد حضرتنا لصلوة فصل بنا فی اظنها اخر صلوة فصلیها ای مولای من ماهمه  
لا محالة مقبول خواهیم شد و وقت نماز داخل شد و همچون کمان میکم که اخر نماز ما باشد  
یا ما نماز بخوان لعل ملاقات بنمائیم خداوند را با اداء فرضیه در چنین موقف عظیم اما  
فرمود اذان بگو خدا ترا رحمت کند ابو ثمامه ازان یک گفت و حضرت ندا داد یا عمر بن سعد

## نماز ظهر گذاردن خضر با نصیحت

۴۲۰

الحمد لله رب العالمین

الحمد لله رب العالمین

الحمد لله رب العالمین

انیت شرایع الاسلام الا نكف عنا الحرب حتى نصلى ونعود الى الحرب ای پسر سعد  
 ابا فراموش کردی شرایع اسلام را ای ابا زمانی دست از جنگ بردار تا نماز گذاردی بحرب  
 عودت کنیم مخدول جواب نداد و در بیجا حصین بن نمیر فریاد کرد انھا لا تقبل منكم نماز شما  
 مقبول حضرت بزدان نیت حبیب بن مظاهر گفت لا تقبل الصلوة وعت من ابن رسول الله  
 و تقبل منك باختار ای منافق غدار نماز پسر رسول خدا پذیرفته نیست و نماز تو مقبول  
 حضرت احدیث است حصین بر حبیب حمله کرد و حبیب اهنك حصین کرد و شمشیر بر روستا  
 زد حصین لعین پیاده ماند سپاه مخالف رسیده او را از معرکه بدر بردند بنوق حصین  
 زهر بن القاین و سعید بن عبدالله را فرمودند تقدّموا اماى حتى اصلى الظهر از پیش رو  
 من بایستند تا فرضیه ظهر را بجای آورم ایشان بر حسب فرمان خویشان را هدف تیغ و نیزه شدند  
 و امام بایک نیمه اصحاب فرضیه ظهر را بطریق نماز خوف را فرمود و در روایت دیگر سعید  
 بن عبدالله خیف تقدّم امام الحسین فاستهدف لهم بر مونه بالسبل بن و جان خود و فایه و حتی  
 مقدّم امام علی علیه السلام کرد و در همین و شمال حضرت خویشان را اماج بر و ستان نمود چندانکه  
 نماز گذارده شد بر زمین افتاد و گفت اللهم العنهم لعن عاد و ثمود اللهم ابلغ نبیک عی  
 السلام ای پروردگار من لعنت کن این قوم را مثل لعن عاد و ثمود بار خدا با سلام مرا پیغمبر  
 خود برسان و ابلاغ کن ایمن من رسندا زالم این جراحات که مراجع حضرت فرزندان و  
 عزت طاهر اندیشه دیگر نبود این بگفت و جان بداد در بدن او بغیر از طعن نیزه و تیغ  
 تیغ پیروزه چوبه تیر یافتند و شیخ نجم الدین جعفر بن نماقدس ستره در مشیر الاحزان گوید  
 بروایتی صلی الحسین علیه السلام و اصحابه فرادی بالامناء حصین علیهم و اصحابش فراد  
 یا اوت نماز گذاشتند

هویر عبد الله بن الحسن بن علي بن ابي طالب

شاہی کہ بحق معنی فرمان و نماز است	از غیر نماز نشو حتی رو نماز است
-----------------------------------	---------------------------------

# کلمات حضرت عبدالرزاق

۴۱۱

کتاب الفرائض

ص ۷

کتاب الفرائض

کتاب الفرائض

زنی که بعد از چهره و خود که بر راز است  
سلطان عراق است شهنشاه حجاز است

بل ذات رحم است بود معنی رحمن

انگاه مسجد و پیر فین سنا دارند  
بنکر که چه مرثیه قدم پیش نهادند  
کوفی که ز ما در پی این کار یزدند  
در شاه پرسی چه فروز و قهر و زدن

ابن مصی خدمت بود ای برستان

و ابو مخنف گوید چون از نماز فارغ شدند حضرت با اصحاب با یحییها دخیض نمود و فرمود ای اصحاب من از هذه الجنة قد فُتحت ابوابها و اُفصلت انهارها و انبت ثمارها و زينت قصورها و نالفت ولدانها و حورها اینک درها بهشت گشاده و انهار جنت در جریان و اثمار جنان راهت گام اجناس و حضور بهشت مزین و حور و غلمان جان مالوف و مانوس است و هذا رسول الله و الشهداء الذين قتلوا معه و ابی و ابی یقولون قد و مکم و بنی شرون بکم و هم مشائرون البکم و اینک رسول خدا و شهدائیکم مقبول شده اند حاضر خدمت و بنید و بدید و مادر من قدوم شما را انظار میبند و مشناق دیدار شما پند هم اکنون در بر و بیج دین خدا بگوئید و دشمنان را از حریم رسول خدای دفع دهید قال و خرج النساء مهتکات التور و حن بامشر المسلمین و با عصبة المؤمنین خاموا عن دین الله و ذبوا عن حریم رسول الله و عن اما مکم ابن بنت نبیکم فقد امنکم الله بنا ابوقت اضطراب و اضطراب عظیم در میان اهل بیت بادید آمد و ناپروا از خیمها بیرون شدند و فریاد برداشتند که ای جماعت علیها ای پسر مردان مؤمنان احباب کنید دین خدا را و دفع دهید دشمنان را از حریم رسول خدا و دور کنید اعدا را از پیشوا و امام خود که پسر خیر پیغمبر شماست و بدیدند که خداوند امتحان کرده شما را در ضربت ما اصحاب چون این کلمات بشنیدند بهای هفت بکر پسند و یا ننگ و بلبه و ناله درهم افکندند و گفتند نفوسنا دون انفسکم و دماؤنا دون دمائکم و ارواحنا لکم الفدا

کلمہ اَصْلُیّہ بے جانشاری

ای اهل بیت رسول خدا جانهای ما برخی جانهای شماست و خونهای ما فدای خونهای شماست و ارواح ما خاص از برای شما فانیست شمع بختی که از در خیمه با شما نزدیک شوند شد چندی که ما زنده باشیم و فدای هیبت نفوسنا و للطیر ابدنا و تحقیق مادره شما جانها خود را دست بار داشتیم تا شاد و سب و سنان شود و آنها خود را وقف نمودیم تا طعمه نور و عقبان گردد باشد که در حفظ و حراست شما بگوئیم تا شرب مرگ بنوشیم همانا امروز نفوس و فلاح انکس دستنا بد که در راه شما سر دهد

وفيه ذكره في شهر شهادته من هو إلى أبي ذر الغفاري  
شيخ علي بن شيخ البرافيدس شيخا كويد

بنام جون پر شد این پیا له  
که تن دادند و بردند از عوض جان  
نوازی از این میدان پیکار  
میفکن خویش را در رنج و محنت  
بش گفت این سخن با چشم کمران  
ز باقی ماندن آن خوان نعمت  
مذاکشتن جزای کاسه لبی است  
تم بی قدر و خونم هم چه سردار  
که کرد در شک شک نافرام خون

چو شد عمروان بل مشکین کلامه  
بود بدان سودا و انبار ناز  
شش فرمود گاهی عبد و فادار  
نو نوا بامدی ما و ابراحت  
غبن شد جان چون سخن پیمان  
پیر و مردم بی بی رنج و زحمت  
ملک شناسی ای شراز بلبل  
نسب باشد لشم و چهره ام نثار  
مزمشت نه ای دادار کردون

سید ظفر علی خان ملک الشیراز کی ہدایت

شود چون مهر روز حشر روشن

پنجواہی کہ روی شہرہ من



# اشعار شجره جوی علی ابی حمزه

۴۲۳

علیه السلام

علیه السلام

بدل گردد بخوشبو بوی ترشم	شود آرام خاطر در بهشتم
سپه خون را چو سردر جنک باز	بخونهای شما مخلوط سازم
شبیخ علی علیه السلام که کوبد	
اجازت یافت جون با سعادت	روا شد سوی میدان شهادت
سپه رنگی نباشد از قصورم	چو خالی بر رخ زیبای حورم
حسب خدمت نسب که نام جویم	غلام عشق و خواجه هر دو گویم
سپه شد روزان قوم سپه کار	رهندی تیغ آن مجبور بدار
شبیخ مرحوم که کوبد	
زهستی رو سوی ملک بفاکرم	شده ام بر سر بالین دعا کرم
خداوند نشود رویش در جن	بدل با بوی خوش بویش بکرم
ز نأشیرد غای شاه شافع	ز چشم بود بوی مشک شافع
شبیخ علی مرحوم که کوبد	
نقش در بدن همچون نقره پاک	چو ماه افاده از افلاک بر خاک
بر تن خوشبده خوش همچو عنبر	شد بویش چو بوی مشک از فر
بود این کار کار عشق بی باک	که خاکی را برد بر عالم پاک
بیتا عبد الوهش السنا الحوتی ظفر فرزند خدا پس که کوبد	
از آده فرخنده حسب چون نکونام	کز خدمت شرف یافت نکونای ابام
نالبد همه گفت بشا هفت اسلام	کا بن بند که پرورده از آن صفی

# از اینک مرحوم شایسته الحوق

۴۲۴

کفر و کفر

از اینک

از اینک

زین چشمه نوبی جواد رنگد جا

کز هرنشاد نو پیر و زده سر امام

کز خون سیا است ترا قابل فرست

هر چند که بوم سیر و رنگ سپاه آ

با مهر توام چهره سپهر غیث ماه است

این است و مفصل جان واقف است

در شاه پرستی هر راز سیر و جاه است

من هم بقدر تو غلام در ایشان

این گفت و پس از رخصت کشید چون

در خرمن عمر سپهری طاعی و سرکش

که تیغ بکافزد و که بانگ بر ابرش

فرمود منم چون سپهر بند مهبوش

بر قلب سپهر رسم و بر مینه ارش

در مبر چون سپهر پر دل عثمان

بر بصر متبع پوشیده نیست که هیچک از محدثین و مؤرخین فریقین اسامی شهدا را بزرگ نیست  
ايراد نکرده اند و در تقدیم و تاخیر اصحاب بی اختلاف است و بنا بر ذکر این چند نفر  
اصحاب بر نقاد اخبار ائمه اطهار علیهم السلام مرحوم علامه مجلسی صاحب بحار الانوار و  
سره افتخار جناب سید اجل رضی اللہ عنہ علی بن طایس طبیب الله رسیده در ملبوف کوید ششم  
بر چون مولی ابی ذر و کان عبد اسود پس چون ازاده کرد ابی ذر از رؤی شهادت نمود  
و از غلامی سپاه بود پیش آمد تا اجازه جهاد طلبد امام فرمود ان فی اذن منی فامتن  
تبعنا طلبا للغاظه فلا یقتل بطریقنا و از جانب من ما ذوی طریق سلا مت پیجوی بود  
طلب غایت منافع ما کردی خود شن را مبتلا ببلای ما ممکن عرض کرد باین رسول الله  
انا فی الرجاء الحسن فضا عکم فی الشدة اخذکم من در روز خوش در سایه عاطفت شفاعت  
فراغت بکدر انهم و کاسه نعمتیما بلیم و چون سختی و سنگد پیش اید کفران و درم و کجین  
رومان بی بار و بار کد امر و الله ان ریحی لمنن و از حیثی لستم و لونی لاسو فتنقش علی  
بالجنه قطب ریحی و شرف حی و بیض و حجه لا و الله لا افارکم حق بخاطر هذا الدم

# شهادت حجتی حق علی ابنی خضر

۴۲۵

کتاب

کتاب

الذم الاسود مع دما تکر سو کند باخذ بوی من عفن و منن و حسب من دون و زبون  
و کون من قبر کون است مکر در باغ دارک جهنم از بر من تا بوی من نکو و حسب من نهف  
و روی من سفید باشد لا والله هرگز از شما جدا نخواهم شد تا خون سپاه خود را با خون  
شما در هم آمیزم و در بخار چون شبنم اجازت اختصاص یافت بمیدان آمده این رجز میخواند

كَيْفَ تَرَى الْكُفَّارَ صَرْبًا لَّاسُودَ	يَا تَبَيْفَ صَبْرًا عَنِ بَنِي مُحَمَّدٍ
أَذْبُ عَنْهُمْ بِاللِّسَانِ وَالْيَدِ	أَرْجُو بَرَّ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْمَوْجِدِ

انگاه حمله کران افکند و سخت بکوشید تا شبنم شهادت بنوشید حسین بیامد و بر سر  
بابیناد و فرمود اللهم بصر وجهه و طيب بصره و احشره مع الابرار و عرف بدنه و بین محمد  
و ال محمد پروردگار اسفند کن روی او را و نکو کن بوی او را و او را با ابرار محشور کن و در میان  
او و محمد و ال محمد شامانی ده و دوستی بپس کن و روی عن الباطل علیه السلام عن علی بن  
الحسین علیه السلام ان الناس كانوا يحضرون المعركة و يدفنون القتلى فوجدوا جونا  
بعد عشرة ايام بقوع منه رائحة المسك حضرت باقر از حضرت سجاد علیه السلام روایت  
میکند که مردمان کاچی که بر مدفون قتله حاضر شدند حید چون را بعد از ده روز یافتند  
و بوی مشک از او ساطع بود رضوان الله علیه مؤلف کبیر زهی سعادت و شرافت  
این غلام که حضرت امام علی علیه السلام در زیارت شهداء صبر نماید بانی انتم و ای اکر شهدای بر عرش  
نار نش نمایند بسیار خواهد بود و کثیر فلاح از شهداء آنکه بدن او بعد از ده روز  
مدفون شد فقط این چون است که بدن او را بعد از ده روز یافتند و از بر که در عا ۱۴۸  
بوی مشک ساطع بود و او را دفن کردند اما سایر ارجاس شریفه در روز دوازدهم محرم  
مخصوص حضرت سجاد علیه السلام مدفون کردند پس آنچه از بعضی مسموع میباشد که در روز و اربعین  
مبار که ده روز و شب روی خاک مانده استنباه محض و از رجاء اعتبار ساطع و هابط  
است و هیچ وجه محل اعتناء نیست

و قهر زده شد شهادت زهیر بن قین بجلی

از قصید حبیب دلی و ملک الشعراء

۴۲۶

در این قصیده

و این قصیده

سید حبیب دلی رحمة الله علیه

<p>بِأَيِّ الَّذِينَ تَرَعُوا حِمَامَهُمْ رَوَّاصَةً الْبَيْضَ الْخَدَّادِ وَالْمُحْشَا لَمْ يَنْفَعِهِمْ نَصَبٌ وَلَا عَزْمٌ بِهَيْمٍ سَفَوْا الْكِرَامَ قَوَا ضِلَالًا وَمَكَارِمًا كَمْ أُنْعَشَ الْعَافِينَ فَضْلُ نَوَالِهِمْ وَأَرْنَاحٌ بِالْعِزِّ الْمُؤَبَّدِ جَارِهِمْ مَا شَافَهُمْ زَهْرُ الْخَنَانِ إِلَى الرَّكْبِ لَكِنَّمَا غَضَبًا لِدُنْيَا إِلَهَاهَا نَفَسُوا كَمَا شَافُوا فَلَكَ جُودُهُمْ</p>	<p>دُونَ الْحَسَنِ فَاحْرُزُوا عَيْنَ الْضَا شَعْلُ الظَّمَا شَدَّ لَا شَعْلُ الْغَضَا ضَعُفَتْ وَلَا وَهَبُوا الدِّبَالُ الْفَضَا وَيَوَاهِهِمْ فِي غَشِيهَا لَنْ يَنْفَعُضَا وَاحْصُوصَ الْوَأْدِ بِذَلِكَ وَرَوْضَا وَتَرْبَلُهُمْ بَرْنَادُ عَيْشٍ مُحْفَضَا وَحَرِّ بَرَسْدِ سِهَاءِ وَعَيْشٍ بَرَصَصُ فَامَتْ وَتَضَرَّ الْحَقِيقِيُّ بِنِ الْمُرْتَضِ فَوْنَ الصَّعِيدِ بِنُورِهَا النَّابِغُ كَمَا</p>
--	--

سید ظفر علی خان ملک الشعراء کوید

<p>دل اماده سوز و گداز است فکر هدم ایمان فوج ناری زهر فین اشبع مکر افکن خورد زهر اجل چون من و سوا سرمه بدان قدم بنهاد عناری بدورش حلقه پر کار اعدا بدور او فراهم قوم اشار تن او از جواحه دراز حال تن زخمی بهار دیکرا و مرد</p>	<p>که شمع محفل شاه حجاز است رفیقانند کرم جان نشاری شد اماده که سازد نام روشن شود فریان زهر باغ زهرا زمین شد آسمان از سرفرازی چو نقطه در میان او بود تنها که بی نقطه نباشد خط پرکار بسان خانه زنبور و غرنال کرامت بین صنوبر کل برآور</p>
--	---

## شهادتِ زهیر بن ابی لہب

۴۲۲

شهادتِ زهیر بن ابی لہب

در مجتمع الاحزان گوید بن زهیر بن ابی لہب پیش آمد و او نیز از بزرگان لشکر حضرت حسین بود و در راه با انجناب ملحق شده بفرمان کشته شدن همراهی نمود و زلفش را طلاق داده او را قبیلہ خویش فرستاد چون میدانست کہ کشته می‌گردد بعد از تحصیل اجازه از ان اشرف ناس روایت گوید کارزار شد در بخارا کہ ابن زحر می‌گفت

اَنَا زَهْرٌ وَأَنَا ابْنُ الْفَهْرِ إِنْ حَسْبُنَا أَحَدُ السَّيْطَانِ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ عَمْرُ الْمُنِ بِالْبَيْتِ نَفْسِي فِيمَنْ	أَدْوَدُكُمْ بِالْبَيْتِ عَنْ حُسَيْنٍ مِنْ عِزَّةِ الْبَرِّ النَّفْيِ الزَّيْنِ أَصْرُكُمْ وَلَا أَرَى مِنْ بَيْتِ بِالْبَيْتِ نَفْسِي فِيمَنْ
--	--

و در نامش گوید ابن بکعت و چون صاعقه اشبار خوشتن را بر قلب لشکر کفار زد و از بین و شمال بناخت و بسیار کس از ابطال رجال را خاک انداخت و بواسطه محمد بن ابی طالب بکشد و بیشتن از شمعان کوفه را با تیغ در کد ترا بند انگاه کثیر بن عبد الله الشعی و دیگر مهاجرین اوس الفقیه که نکوان او بودند و فرضی بدست کرده بزخم سیف و سنان او را زپا در آوردند چون حسین علیه السلام افکنده او را بر خاک نکرشت قال لا یبعدک الله بازهر و لعن فائلك لعن الذین سمحوا فرقه و خنازیر فرمود ای زهیر خداوند تو را دور نیفکند از حضرت خویش و لعن کند کشتن ترا چنان معنی که جماعتی از کمرها ترا بصورت یومین بنگان و خنیزان بر آورد

و فیه چهل و هشت در ذکر شهادتِ حسین بن مظاہر اجد  
 واجبتما از احوال ستمانیان  
 بن زکوار

اخبار خیر رسول صلی الله علیه و آله و سلم بن مظاہر

## فضایلد من شہر حبیب مظاہر

### شیخ محمد علی اعظمی کو بد

وَمِثْلِي مَا جَرَفِي فِي الطُّفُونِ يَنْقَبِي كِرَامًا تَحْتَ يَابَلُغُونِ وَحَقُّوا سِرَاعًا لِنَصْرِ الْحَسَنِ فَمَا رَدَّ عَنْهُ خَوْفُ الرَّكْبِ وَصَالُوا كَصَوْلَةِ أَسَدِ الْعَرَبِ زَفَى أَنْ فِي الْمَوْتِ طَوْلَ الْخَوْفِ إِلَى أَنْ يَبْدُوَ يَسْفِ الْعِدَّةُ	كَأَنِّي أَشَاهِدُ أَحْوَالَهَا يَوْمَ يَمُتُّ فِيهَا أَشْأَلَهَا وَقَدْ أَبَدَتْ الْحَرْبُ أَثْقَالَهَا وَلَا هَائِلُ الْمَوْتِ فَذَالَهَا رَأَيْتُ فِي بَدِ الْقَوْمِ أَشْأَلَهَا تَكَادَتْ تَسَابِقُ أَجَالَهَا وَنَالَ التَّعَادَةُ مِنْ نَالَهَا
---	---

### نظمت علی خان ملک الشعراء کو بد

حبیب بن مظاہر خاص معبود بمقتل ناف خورشید آمدش سلاح اراست بر اندام لاغر ہجوم آورد چون ان قوم نارے بدون دست برن کشت دشمن بدن مجروح خون از تن روان شد زشت زین بھالہ کرم افساد	کہ از طفلی رفیق شاه دین بود شعاع مھر ہر موی سپندش مرخص شد ز شاه ہفت کشور نمود از تیغ غازی برن بآگ سر نصبت دو کس برداشت ازین ز فرط ضعف بے تاب و توان شد چو سبزہ فرش رہ شد سرا زاد
--	--

شیخ محمد الدین طریقی علیہ الرحمۃ در منتخب کو بد روی آن رسول اللہ ﷺ کان ہوما مع جماع  
من اصحاب ما رائے بعض الطرق کہ روئے رسول خدا ﷺ با جماعتی از اصحاب از راہی عبور  
سفر مود جمعی از اطفال را تکریب کہ با یکدیگر مشغول لعبند انحضرت در نزدیکی از این  
کودکان بنشست و او را در کنار خود بنشانید و جعل بقبل ما بین علیہ و بلاطفہ و مہمان ہر دو

## اخبار رسول خدا از نصیب بظاهر

۴۲۹

از فضیلت

چشمش را به بوسه داد و بی نفقد و نلطف فرمود عرض کردند یا رسول الله موجب چندین مهر و حفاظت در حق این کودک چیست فرمود ای اصحاب من را به هذا الصبی یوما بلعب مع الحبن و را به برقع الثواب من تحت اقدامه و مع بر وجهه و عنقه بکروز این کودک را دیده که با حبن لعب میکرد و با خاک زیر پا او خیم و چهره خود را مسح میکرد و لاجرم من او را دوست میدارم موجب و سق و با فرزندان حبن و خیر نیل مرا بخورده است که در وفقه کر بلا حاضر خواهد بود و حبن را نصیب خواهد نمود و در غرن الکباء و براض الثیاء و نفقه الحسبه بعد از نفل خیر گویند که آن کودک حبن مظاهر بود

## دار بودن حبن بظاهر علم ما

شیخ جلیل ابو عمر و کتی رضوان الله علیه در کتاب جال با سناد خود از فضیل بن زبیر روایت کرده که گفت منم ثمار سواره بر مجلس بنی اسد گذر نمود حبن بظاهر است که او را بدید با استقبال بیرون آمد فیمد تاحی اختلف اعناق فرسهما ساعی سواره معنی گفتن مشغول شدند حبن را با آن کلام گفت لکاتی شیخ اصلع صم البطن بشیخ البطن عند دار الرزق فل صلع حبا اهل بدینیه علیه السلام بقر بطنه علی الحسبه مردی اصلع بزرگ شکم که در باب الرزق کوفه خریزه فروشد همبنا اسم که بچهره دوسخی اهل بیت سول بدارش نرزم بران دار شکش بشکافند منم گفت و ابی لاعرف رجلا احمره ضغبران پنج نصره این بنت نبیه فقتل و بحال براسه بالکوفه ثم افترقا و ابی من یوم مرکب سراج و بشتا اسم که دو کبویانسه و فرو هشته بعزم یار فرزند پیغمبر بیرون رود و در راه سبط رسول مقبول و سرش بکوفه بکزدانند این معنی گفته هر يك براهی شدند بحلبا نرا از این کلمات خبرت افزوده گفتند چون این دو زن دروغگو کس ندیدیم در آن ساعت رشید هجری در طلب آنها بیامد و نشان شان باز جست گفتند هر دو کس اینجا بودند و بدینگونه حدیث کرده بر فرستد رشید گفت رحم الله مبثما تیی و بزاد فی عطا الله

## منظر ششمین در بیان فضیلت حبیب الرحمن

۴۲۰

در بیان فضیلت حبیب الرحمن

بجی بالراس مائة درهم خلدند میثم را رحمت کنادها نافر اموش کرده تا بگوید محبا  
 سر حبیب صد درهم زیاده از دیگران عطا دهند چون رشید پست بنمود کنند هذا والله  
 اکتبهم چه کتاب به مانند و این یک از آن هردو در و غلو تر باشد ان قوم کوفه سوکند  
 با خلد ایتام و یک نیکوشت نا انکه میثم را در رب خانه عمرو بن حرب بدادند و حبیب  
 را که با حسن کشته شده بود بکوفه در آورند و آن جمله همه وقوع یافت و کان حبیب  
 من التبیین الرجال الذین نصروا الحسین علیه السلام و لقوا جبال الحدید و استقبلوا  
 الرماح بصدرهم و التیوف بوجوههم و حبیب را آن هفتاد نفر اصحاب حسنین بود که  
 جبال حدید را در صفت بکار ملاقات کرده و سروسپهر خود را و فایه نیزه و شمشیر نمودند  
 و بر ایشان عرض امان شد که نند لا عذر لنا عند رسول الله صلى الله عليه و آله عذر نزد  
 رسول خدا را اگر حسین کشته شود و از ما چندی حرکت بکند و از جان و مال دست بسته  
 در راه او کشته شدند

## منظر هفتمین در بیان فضیلت حبیب ظاهر

مرحوم ثقه الاسلام در دار السلام گوید حدیثی العالم الجلیل و المعظم النبیل  
 الشيخ الأعظم الترمذی الثانی اللامع البرهان کشف حجابی الشریفة بطریق البیان  
 لم یطعن قبله انس و لا جان ناموس العصر و فردا الدهر المبدی الا نور شیخ المسلمین  
 الشيخ جعفر الترمذی المرتب بوجوده المبارک فی هذه السنة ارض الفخر عالم جلیل شیخ  
 جعفر شوشتری که بوجود او در این سنه ارض غریه مزین شده مرا خبر داد که چون از تحصیل  
 علوم دینی در نجف اشرف فارغ شده و او ان نشر و انذار رسیده بوطن مالوف خود بر کشته  
 مشغول هدایت مردم و تبلیغ احکام شدم و بواسطه عدم مهارت در فن مواعظ و مصیحا  
 در ماه مبارک رمضان و ایتام جماعات بالای منبر از رو تفسیر صفا و در ایتام غاشور  
 از رو روضه الشهداء ملاحظه کاشنی فرات میگردم و کما نبغی از من انذار و ابکاء





# سِرُّ حَبِيبٍ قَبْلِ الْمَوْتِ

## مِثْلُ زَيْدٍ شَهْمًا حَبِيبٌ فِطْرًا هَلْ سَدَّكَ

۴۳۲

سِرُّ حَبِيبٍ قَبْلِ الْمَوْتِ

موضع

وَدَعَا حَبِيبًا

عَبْدُ اللَّهِ

عَبْدُ اللَّهِ

عَبْدُ اللَّهِ

در هجتم الاحزان گوید بن حبيب بن مظاهر پیش رفت و او مردی بود که ن سال و ن هجتم  
پنجم رسیده و بملازمه مرقی عثمانی مشرف شده بود بعضی ذکر کرده اند که آن پسر  
سعادتمند فراتر از تمام حفظ داشت و شبها خواب نگریدی و از شراب نا صبح مرا ترا ختم  
کردی و ابو عمر کنی رحمة الله در رجال خود گوید و لقد خرج حبيب بن مظاهر الی سدره وهو  
بضم ح حبيب بن مظاهر یو حرب یرو ن آمد و او می خندید بزید بن حصین همدان که  
او را سید القراء می گفتند بد و گفت یا اخي لبس هذا بنا عنة ضحك برادر را بر ساعه ضحک نیست  
گفتای موضع احق من هذا بالسرور کدام موضع از این مقام سرور را سزاوار است و الله  
ما هو الا ان تمیل علیها هذه الطغاة بسوقهم قنعا نوحوا لعین سو کند یا خدا نیست مگر آنکه  
این طغیان ما را با سوف فصد بکند و ما بعد از اندکی یا حورا لعین مغایره بنمایم و بر حق  
علامه مجلسی در بحار گوید ثم بر حبيب بن مظاهر الی سدره وهو یقول

أَنَا حَبِيبٌ وَأَبِي مُطَهَّرٌ	فَارِسٌ هَبِيبًا وَحَرْبٌ نَعَرٌ
وَأَنْتُمْ عِنْدَ الْعَبْدِ أَكْثَرُ	وَنَحْنُ أَعْلَى حُجَّةٍ وَأَظْهَرُ
وَأَنْتُمْ عِنْدَ الْوَفَاءِ أَغْدَرُ	وَنَحْنُ أَوْفَى مِنْكُمْ وَأَصْبَرُ

حَقًّا وَأَخِي مِنْكُمْ وَأَعْدَدُ	
أَقِيمُ لَوْ كُنَّا لَكُمْ أَعْدَادًا	أَوْ سَطَرَكُمْ وَلَيْسَ الْأَكْنَادَا
بِأَسْرَ قَوْمٍ حَسَبًا وَأَدَا	وَسَرَّهُمْ قَدْ عَلِمُوا أَسْدَادَا

و در هجتم الاحزان گوید بن آن شجاع دلاور بران فوما بر حمله کرد و بر تیغ بدر تیغ کوه  
بر خاک هلاک انداخت و جماعی را از ضرب تیغ انبار در مار بر آورد حتی آنکه بان پیری  
شصت و نه نفر را بدر کافل رسانید و فاضل ادب مرحوم حاج فرهاد میرزا در مقام  
گوید که کارنامه صفت نمود و در اشته مجادلت بدیل بن صریر القیم را بکشت مردی دیگر

# برکنس سر حبیب را بکوفه نهد

از بنی تمیم در رسید و حبیب بن نضره بزدا ن بزرگوار بیفتاد چون خواست بر خیزد حبیب  
 بن نمیر بنی براند حبیب در غلطید تمیمی بر زمین آمد سرا و پیرید حبیب گفت در قتل  
 وی با توانا بودم این سر مراد تمیمی نپذیرفت حبیب گفت از آن می خواهم که این سر بر گرد  
 اسب خود او بخیزد در میان لشکر طوف کم ناسرکت من با نوبد اند و باز ترا دم که نزد علی  
 بری که مرا بخیزد باز نیست تمیم رضاداد و حبیب با آن سر در میان لشکر جولان کرده  
 باز تمیمی را چون بکوفه آمدند فاسم پسر حبیب که جوانی مراهق بود آن سر بشناخت با سر  
 صر برت غمزدل در گمان شد و سبب ملازمت پسر شد فاسم خال باز گفت و سر پسر طلب  
 نمود تا دفن کند تمیم گفت امیر بدین آن رضاداد هد و نیز همی خواهم تا از امیر عطا بام فاسم  
 گفت باری فهار مستم ترا عذابی سخت کفر دهد و پیوسته در جفوی فائل بدید و منفر ض  
 بود تا زمان مصعب بن الزبیر در جنگ با جهمر تمیم را نیم روز در خیمه نشسته دید بخون بدل  
 بکشت **قولی گوید** همین تفصیل را ثقه المحدثین صدیقنا الفی الرقی حاج شیخ عبد  
 الفیق را می برگزیده در نفس المهوم نقل فرموده و از این روایت معلوم گردید که آنچه در غلب  
 کتب مقاتل کرده اند که سر حبیب را بمکه بردند و پسرش انجاد بدل اشباه محض و از تصحیف کتاب  
 است که کوفه را بمکه نوشته و بنا برین بدان نفع تبعیت کرده اند و علاوه بر این در خبر فضیل  
 بن زبیر است که از رجال کفی منقول شد که دو نفر دارای علم منا با مبهم قمار ورشید هم  
 خبر دادند که فقتل و بچال براسه بالکوفه و حامل سر حبیب را صد درهم زیاده از دیگران عطا  
 دهند و این ناکسان در قتل اصحاب بر جا بزه با یکدیگر نزاع میکردند داعی چه بود  
 که بمکه میرند چنانچه در نامه نیز بعد از نقل روایت معروف گوید و این سخن در نزد من نبوده  
 اسوار فی اند چه در مکه کسی نبود که بدل بن صریم را بدین کردار عطائی کند و جازه دهد  
 و عبد الله بن الزبیر العوام که این هنگام در مکه دعوی دار خلافت بود با حبیب کفی و کبی  
 نداشت که بدل بن این منافق در از به پیا بد و همه جا سر حبیب را فر کردن اسب و یا شاید اگر  
 بطمع عطا بودا لبته بکوفه می شناخت والله اعلم و در قصه فام گوید چون حبیب بدیده شهادت

۴۲۲

کوفه

حبیب

من

موضع درین  
کتاب

نقل

کتاب

ابنك مشبه بالابن نافع بجارية

رسید اینته خاطر امام را سخا غبار ملائک گرفت و فرمود عبد الله احبب حجة اصحابی  
اکون در موت بنی کان اصحاب و رؤساء انصار خود را زخا و ند عوض و اجر و عظم و ابو مخنف  
گوید امام فرمود الله درک با حبيب لقد كنت فاضلاً فغلب القرآن في ليلة واحدة

وَفِيهِ يَأْخُذُ هُمْ شَهَادَاتُ هَذَا لَوْلَا بِنَافِعٍ يَجْلِي عَلَيْهِ الْحَمْدُ  
شَيْخٌ عَلَى بَيْتِ شَيْخِ الْفَلَيْهِ كَوَيْدُ

که نیاورد از بود و کینه پردازان  
شهاب انعام بودی رجم شطآن  
گروه پرا فکند از باره بر خاک

میرزا عبدالوہاب ناظم فرہنگِ خلا پر سنے گوید

بد و بجلی آنکه هلال آمد نامش  
بر چس بود چاکر و بهرام غلامش  
شد سوخته در نار غضبش  
در حسن که بین بند سزم نامش  
هر شوم بد اختر که ز خورشیدش  
کانکس که خدایا منم مضمونش

لورج رلف الشاواش بنان

در و فایع شب عا شورا ارد معارض مفید علیه الرحمه منقول شد که مثلث اول الحسن فی کبریا کلا  
احض اصحابه و اکثرهم ملائمه لاله هلال بن نافع ستمانی مظان الاغنیال لانه کان خاوا با بصرا  
بالهاسه الخ و در نافع کوید بر و ابنه صاحب روضه الاحباب هلال بن نافع بجل جانی بدیع  
جمال و نیکو اندام بود و دو شیوه در خطبه داشت که هنوز تا گو طریق مضاجعت سپرده بود چون  
هلال را نگریت که اهنک قال ارد اب اردین مزی و نعت و برد امن ارد را و نعت که بکجا منبر  
و را با که میگذا ری و بجا به ۴ بگریت سید الشهدا چون قصه ایشان را اصفا نمود هلال را مرثیه

مبارک خاں لالہ بن فتح علی

امروز اهل نوحرفان نژاد بر تافت و ابا نژاد بر دلاور خرسند بنواشد بافتگر  
خواهی در کار جهاد طریق مساعدت یار و ابا نژاد از خوش خرسند زاری عرض کرد باین رسول  
الله اگر امروز نصرت تو بخیم فردا بار رسول خدا چه گویم و زن از و راع گفت و اهنك جهاد کرد  
و ابوحنف لوط بن یحیی الارزی در مقل خود گوید و کان فدر تراه امیر المؤمنین علیه السلام  
و کان رامیا بالنبل و کان یكبت اسمع على النبله و یری بها که حضرت امیر خود را از نبلت کرده  
و نیز اندر نبل ابا نژاد بود نام خود را بر نیر مینوشت و میباز داشت پس تیری در قبضه کمان خود بنها  
و این رخز بگفت

أَرُبِّي بِهَا مَعْلَمَةً آفَاقَهَا  
لَا مِثْلُهَا فِي الْأَرْضِ مِنْ إِبْرَاهِيمَ  
إِذَا الْمَنَا بِهَا حَسْرَتٌ عَنْ سَاقِهَا

و در ناسخ گوید ما نا هلال مرد و لبر و کماندار و دلاور بود که هرگز عقاب خدا نکش  
جز مژگ و دلف را نشین ساخت و شاد تیر در کمانه آگنده داشت با هر چند که مژگ را  
از پیشه شیرینک بر روی زمین افکند و در بهار گوید فلان برهم حتی قنبت سیهامه شمر  
ضربید الی سینه فاستلمه و جل بقول و چون تیر در کمانه نهاد مردانه با تیغ حله و گشت گفت

أَنَا السَّلَامُ السَّعْيِي الْبَعْلِي  
إِنْ أَقْتُلُ الْيَوْمَ نَهَذَا أَمَلِي  
دَيْفِي عَلَى دِينِ حُسَيْنٍ وَعَلِي  
فَذَلِكَ رَأْيِي وَالْآخِرُ عَمَلِي

در ناسخ گوید مردی از سپاه ابن سعد که اورا قفس مینا میدند با شمشیر آهنی از نافش  
 هلال اورا بجال نداد و بی توانی اورا بمطمره نهران فرستاد و بایق سرافشار سپردن تر از بد  
 اندیشان را از پناه در آورده این وقت بنوه لشکر بضر بیف و سنان اورا بخشند و بازون  
 اورا در هم شکستند و اورا ماخوذ داشته بندن شمر که الجوشن بردند شمر حکم داد تا بیل کشت

میں نے اس دھرم شہادت غائب سے پہلے ہی کہی تھی

مستند

# کلام غائب بن شیب شویز و بی شکله

۴۳۶

و غائب بن شیب شویز و بی شکله

لظن علی بن ملک لشیراء علی بن احمد گوید

فغان از انقلاب دهر فانی	که بامرک است توام زندگانی
زهی طالع خوشافتم شهید	که در راه خدا گشتند قربان
جری غائب که فرزند شیب است	بر حمت او باور حمت فریب است
ربیع بن نیمه او از برداشت	بوی فوج اعدا کرد ز افراشت
که مباد هر بیری جانب فوج	که عثمان است از بحر و کفش موج
بصر بن اب کرد ز هر سوسک	اما ز سانه بغش بفرسک
زرق انداخت از تن شهر افکن	تر خورداد از جرئت بکشتن
شفق گون از غضب روی فرزند	باندام برهنه حمله ور شد
زین مجروح شد پاکیزه گوهر	ز خون گلرنگ شد چو لعل

در بخار گوید و جاء غائب بن شیب لشاکری و معه شویز مولی شاکر و قال با شویز  
ما فی نفسك ان تصنع قال ما اصنع اغانل حتى اقتل چون غائب بن شیب لشاکری از برادر  
ادراک سعادت شهادت عزیمت در سترگم روی با شویز مولی شاکر آورد و گفت ای  
شویز باز گوئی امروز چه خواهی کرد گفت مگر چه باید کرد تصمیم عزیمت داده ام که در رکاب  
پسر پیغمبر رزم دهم تا کشته شوم غائب گفت مرا در حق تو نیز همین گمان بود اکنون حاضر  
حضرت ابی عبد الله شونا ترا چون دیگر شهید آکشته بلند باز یار عزیمت عزم عوض نخواهد  
چه اجر جز بل را امروز تو از حبس و سپس روز حجاب باشد و کی زامکت تقدیم عمل کنند  
این بگفت و خود بخند مت مک و سلام داده و عمر من کرد با ابا عبد الله اما والله ما امنی علی  
وجه الارض قبری ولا یبید اعز علی ولا احب لک ولو قدر ثانی ان ارفع عنک الضم  
او القتل نبی اعز علی من نفسه لفعلت بخیر فم هیچ افریدن چه خوش و چه بیگانه در روی  
زمین نزد من از حضرت تو محبوب تر و گرامی تر نیست و اگر انجان عزیز تر چه بود که اسب

## شهاب‌الشیب

۳۲۷

شهاب‌الشیب

شهاب‌الشیب

د ثمان بدان از نو دفع نواخته کرد در بیخ نداشتی و در سرکاب تو نثار کردی انگاه  
 انحضرت را سلام داد و عرض کرد یا ابا عبد الله گواه باش بدان راه راست که تو و پدر  
 بزرگوارت نموده ابد همردم این بگفت شمشیر در دست بوی میدان ناخست ربع بن نیم  
 که مردی ز لشکر عمر بن سعد بود گوید فلما رأیناه مضیلا عرفناه وقد كنت شاهدا في المعركة  
 وكان اتبع الناس چون من غاب را دیده شناختم چه او را بسیار وقت در معائن دیده  
 بودم و اتبع نام بود فقلت لها الناس هذا اسد الاسود هذا ابن شبيب لا يخرج من البطح  
 منك رجلا الا نكرنا ان كرم و گفتم ای مردم این شهر شهر از است این است پر شیب بهمار ناگس  
 بمبار زنت نرود مرد ما ز اجنب و هر اس میفرود و چون غاب قدم بمهر که گذاشت و مبار خاسته  
 فریاد الارجل الارجل برداشت یعنی هم او را ما کشت و قرون و قرون ما کجاست هیچ مردی اهنگ  
 نبود نکرد و هم عنان جبارت از مبار زنت و باز کشیدند بر عمر سعد این کار ناگوار افتاد و قوما  
 دادار ضحیه با الحجاره من کل جانب که او را از هر گرامه سنگاران کشتن گریان از هر سو  
 بجانب و منک روان کردند فلما رأى ذلك الف درهمه و مغفقه ثم شد على الناس غاب چون  
 این دیده در ختم شد زره خویش را از تن بر آورد و میفکند و خود را از سر برگرفت و پیرایند  
 انگاه چون شهر شیب و گریه کله دیده حمله قبل موا تر کرد و ضربت و زخم بنه و الم حجار  
 را بجان و تن پاک تلف می نمود فوالله لقد را به بطرح اکثر من ما بین من الناس شتر انهم  
 نعطفوا عليه من كل جانب فضل ربع بن نیم گوید سو کند با خنجر که نکریم که زیاده از دو یکس  
 را پیش انداخته میزد و میکشت نا از گریه جراحات حجار و زخم سنان و سيف بنا را از است و اما  
 کوفیان او را کشند و سراور ازین دور کردند فرایت راسته ایند رجال ذوی عذ هذا يقول  
 انا قتلناه والاخر يقول لك و بنی چند دعوی ار شدند و هر يك هي گفت من او را گفتم  
 عمر گفت بهمورد منازعت میکند غاب این کس نبود که بکفرش نواز دکت بصدقه هم مقتول  
 شد بدین سخن اختلاف برداشت آنچه چه مناسب است در شجاعت و شهادت غاب بن  
 شبيب و ویت ان فاضل ادیب گفته

# تحقیق معنی شوز و کسب شکل

۴۲۸

کتاب الفقه

کتاب الفقه

مقدمه

بَلِّغِ الرِّمَاحَ الشَّاجِرَاتِ بَحْرَهُ  
مَنْ أَنْ يَرْبُدَ إِذَا الرِّمَاحُ شَجَرَتْهُ  
وَبَقِيَتْ هَامِسَةٌ مَقَامَ الْبَغْفَرِ  
دِرْعًا يَوْمَ يَبْزُ الْبَغْفَرُ الْغَضِرَ

## و بفلاسی گفتارند

چون زبر گرفت که ماهم نه ماهم  
مغفور ز سر فکند که باز نم خورم

مؤلف گوید در همه کتب معانی فارسی عبارت و معنی شوز و کسب مولی شاکر را هیچ لغام ترجمه کرده اند ولی مرحوم علامه نور علی طاب ثراه در این مقام تحقیق مبتدی کرده لازم دید که مذکور اید در لغت و مرجع گوید در محرف الغلوب در ترجمه عبارت عربی گاهی کلاسی دارد که کاشف است از تالیفات در اوایل سن قبل از دخول در مقامات علمیه مثل آنکه گفته غابین غلام بود شوز نام ما آنکه می گوید غلام گفت ای مولا الخ و من خبر این است و جاء غابین بن شیب الشاکری و معنی شوز مولی شاکر الخ شاکر قبیله است در بین ارباب فقه همان که از اولاد زکریا بن ربیع بن مالکند و غابین از آن قبیله بود و در مولی معنی عدیده در لغت عرب است و در جا بسبب اینها یکی از آنها اراده میشود و لکن چون او را بطایفه و قبیله نیستی هند مثل آنکه بگویند مولی بنی اسد مولی از مولی نفیست مثلا مراد یکی از دو معنی است اول حلیف یعنی هم فم با آنکه شخصی از طایفه یجهت تقویت و حفظ خود از دشمنان نزد قبیله با قوت و شوکت میروند و با آنها هم فم میشود یعنی بیکه در جاهلیت و اسلام در میان قبایل عرب رسوم بود پس قبیله در وقت نزول و هجرت اعاد او را باز می کنند و هر تریل یعنی آنکه از قبیله خود بجهت بعضی اغراض مثل وسعت معاش یا فرار از آفات ملاقات مثلا هجرت میکند و در قبیله دیگر منزل میکند و بر فشار و کراهت و رسوم زندگی آنها عمل میکند و در پیشتر قواعد رسوم و موالفات هر قبیله باین دو معنی در حکم آن قبیله است و شوز و مولی شاکر یعنی حلیف یا تریل طایفه غابین بود و لهذا در آن سفر مبارک با او مصاحب بودند نه آنکه غلام و تابع او بود چه بمعنی غلام هرگز نسبت بطایفه ندهند و شاید مقام او از غابین بالاتر بود چه در حق او گفته اند و کان



# از فضیله شیخ کاظم از شیخ

شروع بذكر شهدائنا الشاهدين عليهم السلام  
شیخ کاظم از شیخ علیه السلام گویند

أَمَدَى الْفُرُومَ الْأَوَّلَى سَارَتْ كَأَنَّهُمْ لِلَّهِ مِنْ فُسَيْبَةٍ فِي كَرِّ بِلَاءٍ تَوَرَّأَ هُمْ الْأَسْوَدُ وَلَكِنَّ الْوَعْنَى أَجْمَعُ عَزَّ الْمَقَارِنُ وَالْأَخْلَاقُ قَدَرُ فُلُوقِ سَلْ كَرِّ بِلَاءٍ كَمْ حَوَتْ مِنْهُمْ هِلَالُ رَجَبٍ لَمْ أَتْ مِنْ عِزِّهِ إِلَهًا حَاجِجَةً قَدَّ عَبَّرَ الْطَعْنُ مِنْهُمْ كُلَّ جَارِحَةٍ	وَالْمَوْتُ خَلَفَهُمْ بَرٍّ عَلَى الْأَثَرِ وَعِنْدَهُمْ عِلْمٌ مَا جَعَلَ مِنَ الْقَدْرِ وَلَا تَحَالِبَ غَيْرَ الْبَيْضِ وَالسَّمْرِ مِنَ الْحَامِدِ فِي الْأَسْنَى مِنَ الْحَجَرِ كَأَنَّهُمَا فَلَكَ لِلْأَنْجَمِ الزُّهَرِ بُغْوَنَ مِنْ كَدَرٍ يَكُونُ مِنْ غَيْرِ إِلَّا الْمَكَارِمَ فِي أَمْنٍ مِنَ الْغَيْرِ
---	---

فضل وجلالت وبراعت وفضاحت ناظم فضیله صاحب لقبه المؤید بروح القدس فاج  
اهل بیت العصمة عليهم السلام شیخ کاظم از شیخ رضوان الله علیه بر همه مخالف و موافق اظهر  
من النفس وایمن من الامران وحقیر بیک فضیلت خاصی در حق وی راجع باین فضیله  
راشبه مطلع شد ام لازم دیدم که در این مقام مذکور بد عالم جلیل سید نبلی از ضلالت عز  
بر این احقر نقل کرد که شاعری از معاصرین از شیخ از راه حسد چنانچه رأب بعضی از فاضلین  
معاصرین است بروی تصبیح میگردد و پیوسته در جماع مردم از غایت جهل بروی نقص وارد میشود  
که فضا بد و بیانات از شیخ چندان اشتهی و تعریفی ندارد که این فلد بین الناس معروف شد  
شیخ حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیهما را در واقع بد که او را خطاب عتاب نمود فرمود  
مالک و لولد لی لکاظم لولم یقل الا شعرا واحدا الکفاء و هو هذا چه کار دارد و بایر کاظم  
اگر نمیکفت مگر بد شعرا در حق او کافی بود و ان این است

فَدَعَبَرِ الطَّعْنُ مِنْهُمْ كُلَّ جَارِحَةٍ	إِلَّا الْمَكَارِمَ فِي أَمْنٍ مِنَ الْغَيْرِ
---	---

یعنی اگر چه طعن بنیزه و زخم دشمن علی از اعضاء و جوارح فنان هاشمیه را سلام نمیکند است

۴۳۹

شروع بذكر شهدائنا الشاهدين عليهم السلام  
شیخ کاظم از شیخ علیه السلام گویند

فضل وجلالت وبراعت وفضاحت ناظم فضیله صاحب لقبه المؤید بروح القدس فاج

وَفِيهِمْ شَهِادُ خِيَالٍ عَلَىٰ الْأُكْبَرِ عَلَيْهِ  
حَمْدُ الْأَمَامِ الْبَارِئِ وَأَمَّا بِنَجْمِ دُرِّ زَمَانٍ كَانَتْ كَوْكَبُ

وحيث أن هذه العضدة الفريدة والجوهر النضيد التي سطعت من مطلع الفضاة الكبرى  
وصدعت من منبع الفضاة العظمى منع الله المؤمنين بطول بقائه مخصرة برباؤه شبه النبي  
الاطهر على الأكرام صلوات الله وسلامه عليهما ومضممة لكرام صفاته وعظيم سمائه ومجال  
شجائه ومراتب شهادته أثبت كثيرا من إيجاباتها في هذه الوجبة الشريفة وأوضح بمفادها  
هذه النسخة النفيسة

وَسَمِعَ الْمَسَاءَ عَنكَ لَيْسَ بِحَوْلٍ  
وَكُلُّ نِظَافٍ الْعِزِّ لَا يَدُ مَحْلُولٍ  
مَا نَمَّ مِنْهَا فِي السَّمَاءِ عَوْبِلُ  
لَا بَابُ نَفَا طَهْرٍ بِنِ مَحْمُولٍ  
لَهُ فِي رُفَى بَنِي الْخَوَافِ نَعْدِلُ  
وَلَكِنْ لَهُ بَرْجُ الشَّهَادَةِ خَوْبِلُ  
بِهِ لَمَّكَ فَأَنْتَ فِيهِ الْأَفَانُوبِلُ  
لَهُ مِنْ عِلْمِي فِي الشَّجَاعَةِ نَأُوبِلُ

أَبَا عَافِلًا وَالْمَوْتَ لِلرَّبِّ بِإِفْلٍ  
نَزُومٍ نِطَاقِ الْعَرْسِ بِرُغْفَدٍ  
وَمِنْ شَاهِدِ الدُّنْيَا رَأَاهَا بِفِيْمَةٍ  
كَمَنْدٍ عَلَى بَنِ الْحُسَيْنِ الدِّفْلِ  
بَدَى كَوْنُكَ مِنْ أَيْدِ الْمَوْرِ بِاطْعَا  
مَنَازِلِ أَتْرَاجِ الْأِمَامِيَّةِ مَرَاهُ  
فَوَ الْكَوْنُكَ الدُّنْيَا بِسَمَاءِ أَحَدٍ  
شَيْخِ رَسُولِ اللَّهِ خَلْفًا وَسُطْفَا

مفتی محمد شفیع

# فَصِيحَةُ تَرْثِيهِ جَنَابِ عَلِيٍّ كَبْرَى

وَسَاءَ هَذِهِ يَوْمُ الطُّغُوفِ الَّذِي بِهِ  
فَقَامَ بِحُجَايَ عَنْ أَبِيهِ وَأَهْلِهِ  
مُخَوِّضُ الْمَنَابَا وَالْمَنَابَا بِطَبْعِهِ  
مَسْبُودٌ وَكَالَتْ دَائِمَاتُ ظَاظِرِهِ  
سَقَى غَلَّةَ السَّبَبِ الْمُهَنَّدِ وَأَسْنَى  
بِرَبِّدٍ لِمَنَاءٍ مِنْ أَبِيهِ لِعِلْمِهِ  
فَتَاءَ لِيُودِيعَ الْأُمَامَ وَنَفْسَهُ  
فَقَامَ إِلَيْهِ ابْنُ السَّبَبِ مُبَادِرًا  
وَمِنْ خَلْفِهِ لِلْفَاطِمِيَّاتِ مَشَبَهُ  
مَشَيْنَ إِلَيْهِ صَارِحَاتٍ مَنَارَةً  
فَعَانَقَهُ وَالِدٌ مَعَ مِلَاءٍ جُفُونِهِ  
وَمَدَّ غَارَ عَيْنَاهُ لِيُفْرِطَ طَعْمَانَهُ  
فَقَالَ أَيْبَى رُوحِي نَظِيرٌ مِنَ الظَّمَا  
فَقَالَ حُسَيْنٌ وَالِدُ مَوْعٍ بَوَادِرُ  
إِذَا لَمْ يَجِدْ بُدًّا إِلَى مَا سَرَّوْمُهُ  
فَعَادَ إِلَيْهِمْ حَاسِرًا عَنْ دِرَاعِهِ  
فَأَخَمَى وَطِينَ الْحَرْبِ بَعُوضَهَا شِمَ  
لَهُ مَطَوَاتٌ أَدْمَسُ الْكُونِ رَوْعَهَا  
فَقَالَ مَجْدُ السَّبَبِ مَا هُوَ طَالِبُ  
فَقَالَ إِلَيْهِ صَرِيحَةٌ لِابْنِ سَفِينِ  
كَضَرْبَةِ ابْنِ الْمَلْحَمَةِ السَّبَبِ جَدُّهُ  
فَإِنْ كَانَ سَبَبُ السَّبَبِ فَلَنْ هَامَهُ

خَبُولُ الْمَنَابَا فِي الْبَيْطِ مَجْوُولُ  
عَلَى مَوْفِقٍ قَدْ حَارَفِيهِ عَفْوُولُ  
الْحَبِثُ مَالُ الْعَزْمِ مِنْهُ مَسْبُولُ  
وَفِي بَيْنِ مَا ضَى الْغُرَارِ صَفْبُولُ  
عَلَى طَمَاءٍ لَمْ يَرَوْ مِنْهُ غَلْبُولُ  
بَارَ الْبَغَامِ مِنْ بَعْدِ ذَاكَ فَلَبْلُولُ  
لَا عَظَمَ يَزِي لِلْفَاءِ حَمُولُ  
كَأَنَّ الَّذِي بَارَى إِلَيْهِ رَسُولُ  
نَلَوْنِي عَلَى أَفْئِدَامِهِمْ ذَبُولُ  
فِيَامُ وَآخِرَى لِلْفُغُورِ مَسْبُولُ  
أَنَّى الدَّمْعُ مِنْ عَظَمِ الْمَضَابِ يَدْبُولُ  
وَفِي الْقَلْبِ وَفَدُّ وَالثَّغَاءِ ذَبُولُ  
وَحَيْثُ مِنْ ثَقُلِ الْحَدِيدِ يَجْبُولُ  
وَمِنْ حَوْلِهِ لِلْبَنَاتِ كِبَابِ عَوْبُولُ  
قَصْرُكَ يَا بَنِي الْأَطْيَبِينَ حَبْبُولُ  
كَمَحْدَمِ الْكَرَارِ حِينَ تَصُولُ  
بَطَالِبُ بِالشَّارَاتِ وَهِيَ طَلْبُولُ  
وَأَكْثَرُ جَمْعٍ عِنْدَهُ لَفْلَبُولُ  
وَلَكِنَّمَا السَّبَبُ بِرُفَامِ مَجْوُولُ  
وَفَدَّ غَالَهُ حِينَ اسْتَجَمَ خَبُولُ  
فَلِلثَّائِسِ أَشْبَاءُ وَلِلْأَمْرِ مَسْبُولُ  
مُخَبَّوَةٌ حَيْثُ حَارَزَ مِنْهُ سَلْبُولُ

٤٢١

فَصِيحَةُ تَرْثِيهِ جَنَابِ عَلِيٍّ كَبْرَى

فَصِيحَةُ تَرْثِيهِ جَنَابِ عَلِيٍّ كَبْرَى  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
بِأَمْرِ نَحْوِ

## اولین شهید بودن علی اکبر

۴۴۲

فخر المصنف

<p>وَعَاثَقَهُ سَيْفُ الْعَدَى وَفُضُولُ يَأْسٍ فَهَمُّ وَالْقَسْرُ مِنْهُ تَبِيلُ الْأَمَامِ يَنْبِشِرُ حَبَاءُ جَلِيلُ وَآخِرُ يَكْفِيهِ لَيْفُكَ مُزْبِلُ بَقُومُ إِلَى لَمْعَاتِ الْمَمَاتِ عَلِيلُ هُوَ الْتَرَفِيمَا لَمْ يَنْلِ خَلِيلُ وَمِثْلُكَ مَسْأَلُ الْخَبِيرِ قَسِيلُ فَلَا طَالِعٍ مِنْهَا سِوَاهُ عَدِيلُ</p>	<p>فَعَانَقَ مُهْرًا كَانَ رَاكِبَ ظَهْرِهَا فَنَفَسَهُ حَتَّى تَقَطَعَ جِسْمُهُ وَإِذْ بَلَغَ الرُّوحُ الشَّرَافِي خَاطِبُ أَبِي إِزْحَاقٍ قَدْ سَفَانِي بِكَاسِهِ فَقَامَ إِلَيْهِ حُجَّةُ اللَّهِ مِثْلُ مَا فَلَمَّأَدَنِي مِنْهُ تَبَعْتَنِي أَنَّهُ فَقَالَ عَلَى الدُّنْيَا الْعَفَا بَعْدَكَ لَعَفَا لَقَدْ غَابَ بَحْمٌ مِنْ دَوَابِّهِ هَائِلُ</p>
---	--

### تحقیق اولین شهید بودن علی اکبر ازال هاشم

نعمه المحدثین صدیقنا الزکی البقی حاج شیخ عباس القمی دامت برکاته در فضل المهور فی مقتل  
الحسین المظلوم که در سلسله تالیف فرموده گوید اخلف کلمات العلماء فی اول شهید  
من اهل بیت سید الشهداء علیه السلام هل هو علی الاکبر او هو عبد الله بن مسلم بن عقیل و قد  
الی کل واحد منهما طائفة وما ذکرناه ای ان الاول علی الاکبر هو الاصح عندنا کما اخذوا الطبر  
والخزرج والاصبغ والدیهوی والشیخ المفید والتبیین طائوس وغیر هؤلاء و یؤید ذلک  
الزبارة المشتملة علی اسما الشهداء السلام علیک یا اول قبل من نزل خبر سبلیل الخ و رجوع  
فاصل ادب حاج فرهاد مهراد در مقام زحاکو گوید چون از انصار و اعوان دیگر کس نماند  
نویسند مادت بها ثعبان و سید اولاد عقیل و جعفر و امیر المؤمنین و امام حسن و سید الشهداء  
علیه السلام مصمم جافشانی گشته یا یکدیگر و داع باز پسین می نمودند هر چند بعضی از محدثین بحث  
عبد الله بن مسلم را نوشته اند و لکن مفید در ارشاد و سید ابن طائوس در ملهوف و ابن اثیر  
در کامل و دیگر محدثین و مؤرخین فریقین حضرت علی بن الحسین صلی الله علیه و آله را اولین  
شهید هاشمی نگاشته اند و بنابر منسوب بنا حجة مقدسه مؤید این مقال است که فرموده السلام

تفاد کلمات  
اولیایان  
در این باب

# من اهل بيوت علي اكبر عليه السلام

عليك يا اول قبل من نسل خير سبط من سلاله ابراهيم الخليل صلى الله عليك وعلى اهلك  
وابوا لغير اصغرهما در مقابل الطالبين گوید آن اول قبل قتل من ولدا بطل مع الحسين  
ابنه علی

## تحقیق من اهل بيوت علي اكبر عليه السلام در حق طفله

از ارباب معانی که بدین مطلب متعرض نشد مگر غلام جلیل ثقه المحدثین حاج شیخ  
عباس فنی دامت برکاته که در فضل المأموم گوید شرا علماته نظیر من بعض الروایات والروایات  
ان له علیه السلام ولدا وهلا اما الروایة فقد روي عن ثقه الاسلام الكليني عطا الله فدا  
عن علي بن ابراهيم الفقيه عن ابيه عن احمد بن محمد بن ابي نصر البرقي رضوان الله عليهم اجمعين عن  
ابي الحسن الرضا عليه السلام قال سئل عن الرجل يتزوج المروءة ويتزوج ام ولد ابها فقال لا بأس  
بذلك فقلت له بلغنا عن ابيك ان علي بن الحسين عليهما السلام تزوج ابنة الحسن بن علي  
وام ولد الحسن عليه السلام وذلك ان رجلا من اصحابنا سئل ان اسئلك عنها فقال عليه  
السلام ليس هكذا انما تزوج علي بن الحسين عليه السلام ابنة الحسن وام ولد علي بن الحسين  
المعقول عندكم الح ورواه الحميري بسند صحيح مثله واما الزيادة ففي الزيادة الطويلة المروءة  
عن النعماني عن الصادق عليه السلام قال في زياره علي بن الحسين المعقول بالطف صلى الله  
عليك وعلى عمرتك واهل بيتك وابائك وابنائك وامامته هل كانت كربلا ام لا لانه  
اظهر شي من ذلك والله العالم ودر هديه الزاين بعد از نقل روايت بيتك شي من  
بودن من علي اكبر عليه السلام گوید و بنا بر این پس آنچه را که بعضی از ذاکرين در مصدق  
علي اكبر میخوانند در ضمن نظره و نظر که شعراست بدانکه آنحضرت داماد نكته از ديار ف  
كلایمی است بی وضع چه درواست از سپهر خانواده اهل بيت نبوت كه تا این مقدار از سن و  
در يك كشد و غریب و بدون تزوج بماند بعلاوه آنكه در زیارت طوبه ابي حمزه ثمالی که از حق  
صادق علیه السلام مرویست در زیارت علی بن الحسين دار صلی الله علیه وعلی عمرتك

۲۲۳

در بیان اهل بیت

در بیان اهل بیت

در بیان اهل بیت

از اینک من شیره علی اکبر

و ذاع جناب علی اکبر علیه السلام با اهل حره  
شیخ علی پیر شیخ المقلین کوید

۳۴۳

کتابخانه

کتابخانه

چو بگذشتند شهران مجازی	علی راشد هوای تیغ باغی
ز صف آمد برون چون شاه صفدر	سناده در بر سار محشر
سناره سر بخت از ترکس مجور شد	هلال اسار کا بنه بوسید
نوا ی فرقت از شاه منصور	جاری با نوان را کرد پر شور
معراج شهادت شد شتابان	براقش شد عذاب کوه کوهان
شیر عشاق خلاق محاسن	بکف بگرفت آن نیکو محاسن
باه و ناله گفت ای داور من	سوی میدان کهن شد اکبر من
مخلوق و خلق از رفتار و کردار	بد این نور سینه همچو شاه مختار
بنا که سفدان غدار و خوشنوار	سمند افکند سوی شاه بی بار
شدار شمشیران مردود و گمراه	عبان شوق الفجر از فرق از شاه
چو از شهباز فدیوت شد پروبال	ابر بال عذاب و رخ جنگال
سوی لشکر که دشمن شد تفت	نشانستم کرا برد و کج رفت
همی دادم که جسم جان جانان	مقطع گشت چو زایان فزان
چه سرفت از دست شاه عشق و بلند	روان شد از پی گم گشته فزیند
صفه دشمن در پیک از چپ راست	نوا ی الحدیث از بنوا خواست
عقاب دیند ناگه پر شکسته	علی افتاده زین از هم گسته
سری بی افسر و فرقی در پیک	بجانان بسنه جان و ز خود برید
نوانانی شدش ازین ز سر هوش	گرفت آن پیکر خونین در اغوش

# از این کتاب شریف جناب علی اکبر

۴۴۰

سفرنامه

سفرنامه

جوا وردند تماشال پیمبر	برون از خیمه آمد دخت حیدر
روانشد سوی نقش برگزیده	بدنبالش زنان داغ دیده
چنان زد صبحه لیلای جگر خون	که عفل ما سوی گرد بد بخون

## بهر ز احسین کربانی مخلص نجاشی گوید

چو لیلی ماند زاب بد بخون واپاد بر گل	عنان نوسن اکبر گرفت گفت زار دل
الا ای نوجوان رحی بمن در حال پیر	که در لوح دلم جز نقش رو نیست تصویر
من آن لیلای صحرای سرم کز ازل بنم	بگردن همجو بخون از خم زلف تو زنجیر
نوجون تصویر بی جان در بیابان حور	زبان بگشا مرا خورسند کن باز به تفریر
بمقتل مهر جان ما مکن بر مرکب نجیبی	زدنبال نومبایم من افروزند شاخبری
زرای نوجوان شما بمهد ناز پروردم	با مقید بکه امروزم بگه ری دست در پیور
کماندار رضا نرسم کین سازد در این مقل	نشاند از پرشت فلک بر جبهت نبری

روح مبرا حسن پردی در هیچ الا حزان گوید چون آن شاهزاده غریبی و بیکی بد  
 بزکوار شما مشاهده نمود مصمم رفتن میدان کرد بد و بجهت اجازه حرب نزد بزرگوار  
 آمد و عرض کرد که ای پدر من خشن تا جان خود را در رکاب تو دریا زم و در بعضی از کشتی  
 مذکور است که چون اهل حرم یافتند که انحضرت روانه میشود و اجازه حرب میخواهند داد  
 و خواهران و عترت را بدور او حلقه مانم زدند و میگفتند بر ما غریبان زخم کن و در رفتن  
 شتاب مکن که ما را تاب عفو نیست نومبایم چون آن مظلوم مبالغه بسیار کرد و او را از حد  
 آن بزرگوار بدید و اهل حرم را وداع کرده روانه میدان شد و مرحوم حاج ملا نایب  
 بهمنی نجفی این عبارت را بعربی ترجمه کرده در مدح الثاکبیه گوید و فی کتاب تهجیه الاحزان  
 ان علی بن الحسین علیهما السلام لما توجه الى الحرب اجتمع النساء حوله كالحلقة وقلن له  
 ارحم غریبتنا ولا تسجل الى القتال فانه لیس لنا طاعة فی فراقك قال فلم یزل یبهد و یبالغ

# وداع جناب علی اکبر با اهل حرم

فی طلب الاذن من ابيه حتى اذن عليه السلام له ثم نودع من ابيه والحمى ونودع فحول المبدأ

۴۴۶

وداع ان شهزاده اعظم پادشاه کرم خور  
پسر امیر محمد تقی مجتبی الاکبر پسر بزرگ گوید

در غایت شوق

از شوق

اولین جام بلا اکبر چشید  
هپیچه ساله جوان سر و قد  
ذبح امعا عبد را کیش مندا  
روشنای بخش مهر و ماه را  
هستی عالم طفیل هست نو  
جان درین فریاد بنگه فریاد کنم  
که حیات کورتن بادل است  
ناخوشه اب حیات از جو عشق  
از تراد مصطفی اول قبل  
در حرم شور فیا می شد بیا  
انجمن گشتند برگرد سرش  
راست بر اوج فلک شور از غم  
بال و پر بگشود چون روضه عجب  
بر سر از شور شهادت نای عشق  
خاک و خون تو سبب آزارت او  
باش بر این قوم کافر دل گواه  
شد غلامی سو این قوم غلام

دور چون برال پیغمبر رسد  
اکبر ان ائینه دیندار جد  
در منای طیف ذبیح بی بدلا  
با ادب بوسید پای شاه را  
کای زمام امر کن در دست تو  
رخسرم ده تا وداع جان کنم  
بی نومال از ندگی بی حاصل است  
گفت بشاب ای بیج کوی عشق  
ای سیم فریادی ال خلیل  
خواست چون رفتن بمیدان و غا  
خواهران عیال و مادرش  
شد زانکه نوای الفراق  
شبه پیغمبر چو ز پاد در رکاب  
از حرم بر شد سو معراج عشق  
کوی جانان مسجد افضای او  
گفت شاه دین بزاری کای الم  
کز تراد مصطفی خشم رسل



# وزاع جناب علی اکبر با حنیف

۴۲۷

سید اجل سید ابن طاوس علیه الرحمة در مذهب گوید فلما لم یبق معه من اهل بیت  
خرج علی بن الحسن وکان من اصبح الناس وجها واحسنهم خلقا فاساذا نباه فی الناس  
فاذن له ثم نظر الیه نظر ابن منہ وارضی عینہ وبکی ودر بحار گوید ورفع الحسن علیه  
شبهه نحو السماء فقال اللهم اشهد علی هؤلاء الغوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقا  
وخلقاً ومنطقاً برسولک کما اذا استقنا الی نبتک نظراً الی وجهه اللهم برکات الارض و  
فرقهم تفریقاً وقرقهم تفریقاً واجعلهم طرائق فدا ولا تر من الولاء عنهم ابدا فانهم دعونا  
لننصر وناثم عدوا علینا بفانلونا ثم صاح الحسن بعین سعاد ما لک قطع الله رحمتک  
ولا بارک الله لک فی امرک وسلط علیک من یدیک بعدک علی فراشک کما قطع دحمی  
ولم تحفظ فرابی من رسول الله ثم رفع الحسن صوته ونلی ان الله اصطفی ادم و  
نوحا وال ابراهیم وال عمران علی العالمین ذرته بعضهما من بعض والله یجمع علیهم ودر  
نامح گوید علی اکبر علیه السلام جوانی بود هجده ساله در طلاق لسان و ذلالت بیان و حیا  
رخسار و ملاحت بدار و شمت و شما بل هیچکس در روز زمین شبیه ترا نیکو با خالق نیست  
نبود و نام و کینت از حد داشت چه او را بنام علی و یکینت ابو الحسن گنند و شجاع علی نیز  
از علی مرتضی داشت و گوید در کتاب روضه الاحباب مطور است که حسن علیه السلام  
علی اکبر را بدست خود سلاج حک در پوشاندا و در غی عاقد و مغفیری فولاد داد  
و ادبی که از علی مرتضی بیاد کار داشت بر میان فرزند اسوار بست و اسب عتاب داد  
تا بر نش و مرحوم علامه مجلسی در حلاء العیون گوید که علی اکبر در رخس و جمال  
و فضل و کمال عدل خود نداشت و بصورت شبیه ترین مردم بود بحضرت رسول و هرگاه  
اهل مدینه مشافه لقای آنحضرت میشدند بنزدان امام زاده عظیم المثال می آمدند

## وداع جناب علی اکبر با حضرت

۳۴۸

کتاب در فضیلت ائمه اطهار

در فضیلت ائمه اطهار

و بحال با کمالش نظری کردند حضرت امام زین العابدین فرمود که چون آن امام زاده عالی بنار منوجه میدان کارزار شد حضرت امام اخبار را باز بدو هم مبارک فرمود و روحیانیان گمراشته و گشت خداوندان و گواه باش بر ایشان که فرزند حضرت است شبیه ترین مردم در گفتار و صورت و سپهرت با حضرت بسوی ایشان میروند و هر گاه ما مشافهه الله پیغمبر نومیدیم بوجوه حال او نظر میکردیم خداوند پر کفایت زمین را از ایشان منع کن و ایشان را بر آکنده گردان و و الهان را از ایشان راضی مگردان که ایشان ما را طلب کردند که با ما ناکند و شمشیر کین بر رو ما کشند پس حضرت بانگ بر عجز کرد چه میخواهی از ما ای بدترین اشباح خدا رحم ترا قطع کند و هیچ کار ترا بر تو مبارک نگرداند و بعد از من بر تو مسلط گرداند کفی را که نور در میان رخت خواب خود نهی کند چنانچه رحم ترا قطع کردی و قرابت حضرت رسالت را در حق من و غایت نکردی پس با و از بلند این ایبره که در شان اهل بیت نازل شده است تلاوت نمود آن الله اصطفی ادم الایه قولف کی بدل اینکه در ترجمه قطع الله رحمتی الی ان قال كما قطعتم رحمی بعضی از اهل منبر گویند و در بعضی از کتب مقاتل این طور معنی کرده اند که چنانچه تو نسل مرا بر بدگاشته و غلط محض است بدان نسل حسین بریده شد و این قدر انوار حسینی و سادات علوی رو زمین را منور کرد بلکه معنائش این است که چون عمر سعد از فزایش بود و حضرت حسین نیز از فزایش بود حضرت میفرمودند که خدا رحم ترا قطع کند چنانچه تو از ما قطع رحم کردی و عمر بن سعد خود نیز این مطلب را بعد از مراجعت از کربلا با بن زیاد گفت ای قطعت رحمی و وصلت خنی و خالف رفیق من قطع رحم و وصلت خصم و مخالفتم پروردگار خود نمودم چنانچه مشروحاً در همین کتاب در وقایع سیم محرره مذکور شد

مبینه علی اکبر علیه السلام  
فاضل ائمه اطهار حضرت شیخ عبدالصمد خانی کوی

## فضايد مرثيه على اكبر

(۲۳۹)

مرثيه على اكبر

خاتمه حسن الحسيني

<p>فِي رُزْءٍ بَصَعَةٍ عَلَى الْأَكْبَرِ تَطْفَأُ وَأَخْلَافًا وَخَلْفَةً مَنْظَرُ وَجِبْنُهُ يَلِجُ الصَّبَاحَ الْمَفْرُ وَيَغْبِرُ صَفْوُ الْعَلِيِّ لَمْ يَصْدُرْ يَوْمَ الظُّفُوفِ وَوَيْفٌ لَمْ يَكُنْ عَضْبًا وَرَدِي كُلُّ وَغْدٍ يَدِيرُ فَرِ الثَّالِبِ مِنْ مَّصُورِ الْفُؤُ فَجَسَمَتِ بِالطَّفِّ وَفَعْدُ جَبَرِ فَأَسَى الْفُؤَادِ بِأَبْصَرِ آوَأْسَمِرِ بِالْهَفِّ مَبْنُودٍ عَرِي لَمْ يُقْبِرِ يَدِمَ تَفْوُخُ شَدَاهُ نَفْحُ الْعَنْبَرِ كَبَائِتِ نَعِيشٍ حَوْلَ قَطْبِ الْأَخْصَرِ</p>	<p>كَبَرُ الْمَصَابِ عَلَى النَّبِيِّ الْأَظْهَرِ الْحَبْدُ فِي الْعَرَفِ شِبْهُ الْمُصْطَفِ فَكَيْ ذَوَائِبُ عَنَابِ وَنَجَرِ يَتَوَى مَوَارِدَ مِنْ حَمَامٍ لَمْ يَرْدِ اللَّهُ أَكْبَرُ كَمَلَهُ مِنْ فَكْهَةٍ أَضْحَى بِكُرْهُمُ يُوْجِهَ مُفِيدِ وَعَدَى تَغْيِرُ الْقَوْمَ مِنْ حَمَلَانِهِ ضَاهِي عَلَيَّا وَالْكَوَانِجَ رَحْبَا فَإِذَا أَخَاطَ عَلَيْهِ كُلُّ مَكَايِجِ سَبَدُوهُ مِنْ ظُهُرِ الْجَوَادِ عَلَى الْعَرْشِ لَمْ أَنَّهُ قَوْفُ الرِّهَالِ مُصَرَّجَا وَبَنَاتُ أَحْمَدَ مُحَمَّدًا فَاتُ نَفْسُهُ</p>
--	---

## جودی خرابی کوی بد

الاشعار

<p>جهان بد بد لیلی ز شب سپه تر شد جهان ز پر نور خنار و منور شد رخ حسن ز خواب بد احر شد زمانه گفت که دل سوار شد چرا باد شما را حدیثی تر شد که ابراهیم و ایمین ز تبتل ابر شد نشان ناولک نبرد و سنان و خنجر شد که باره باره تن شاهزاده اکبر شد</p>	<p>روان بیابان میدان علی اکبر شد چو بر شد از افق خیمه همچو بدر شد به پیش چشم پدر شد چو در خواست شد بگفت گرفت چون تیغ و نشیج ز بخت شد چو شد مقابل ان قوم کینه جو گشتا کشید تیغ چنان ناخست بیا و مین ولی در تیغ که ان جسم نازنین آخر سناده شد بد رخساره و نظر مشکور شد</p>
---	--

# قصه مشیر علی اکبر

۴۵۰

قصه مشیر علی اکبر

قصه مشیر علی اکبر

قصه مشیر علی اکبر

بگو به گفت پدر جان ترا حفظ بیا که وعده دیدار روز عید شد

## بهره محرم تقی مجتبی الا سلام گوید

شاهزاده شد بمیدان که روان حقه لب بر سائبش کرد باز من علی بن الحسین اکبرم حیدر کثر ارباشد جد من تیغ من باشد سبیل ذوالفقار امدم تا خود ندای شه کمر این بگفت و صارم جوش شکاف انچه مهر بدر با کفار کرد بسکه آن شهر دلاور بکشته پردلا ترا شد دل اندر سپهر	با توان اندر قفای او توان که منم فرزند سالار حجاز نور چشم زاده پیغمبرم مظهر نور نبوت خد من که سبیل حیدرم در کار زار جان و فیه نفس ثارا الله کم بالب تشنه بر آهنگ از غلاف سبط حیدر اندران پیکار کرد زد پلا ترا بمیره بر مبین لخت لخت از چشم جوشن شد برون
---	--

مرحوم علامه مجلسی در بحار گوید شمر حمل علی بن الحسین علی القوم و هو بقول

انا علی بن الحسین بن علی والله لا یحکم فینا ابن الدعی اضربکم بالسیف احیی عن ابی	من عصیه جد ابیهم النبی اطعنکم بالرمح حتی ینتی ضرب غلام هانی بنی علوی
---	--

نمر بزل بقا تل حتی ضج الناس من کثر من قتل منهم و روی انه قتل علی عطشه ما و عشر  
رجلا و در ارشاد گوید و اهل الکوفه یقولون قتله و در مناقب گوید فضل سبعین مبارزا  
و در بعض المهور گوید و شد علی الناس مرارا و قتل منهم جمعا کثیرا و در رجلاء العیون گوید  
چون شاهزاده نامدار و ان امام زاده عالی تبار ما شد خورشید نابان از افق میدان طالع  
گردید و عرصه بند در باور جمال خود منور گردید و جمیع لشکر مخالف حیران جمال افتاب و ج

## فضایده شریف علی اکبر علیه السلام

۴۰۱

عزت و جلال گردد بدند چون بمان میدان رسد چندانکه مبارز طلبید کسی جوان بخاری  
او نمود آن شهر پیشه هجایتی از بنام بر کشد و آن لشمان شقاوت انجام و اطعمه شمشیر آتش  
بار خود گردانید و بهر طرف که حمله میکرد گرو هب را بر خاک هلاک میافکند و بهر جانب که  
موجّه میشد از کشته پشته بلند میکرد

بر کشیدن علی اکبر علیه السلام بخند من خضر علیه السلام

و یَحْزِنُ لَمْ يَمُتْ فِي هَذَا الْمَقَامِ شَيْخًا عَلَى الْأَكْبَرِ  
وَمِنْ أَسْمَاءِ الْقِيَامَةِ الرَّكْبَةُ بِنْتُ الْحَكِيمِ الْمَلِكِ الْعَلِیِّ الْأَمِيرِ

<p>فَاجِ سَبِيلَ اللَّهِ وَاسْعُرَ الْغَيْرَ رَمَّا ضَعُفَتْ عَنْهُ الْأَحَادِيثُ وَالْذِكْرُ فَقِي بَابِهِ شَطْرٌ وَفِي جُودِ شَطْرٍ تَقُومُ مَقَامَ النَّصْرَانِ فَإِنَّهُ النَّصِيرُ مِنْ الضَّرْبِ وَأَعْلَتْ عَلَيْهِ الْقِيَامَةُ فَلَمْ يَضْرِبْ إِلَّا وَكَفَانَهُ الْأَجْرُ لَهُ اللَّيْلُ الْأَوْهَى مِنْ بَدَنِ خَضِرٍ</p>	<p>إِلَّا فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ عَطَلَهُ فَقِي كُلَّمَا فَاصَتْ غُبُورٌ قَبِيلُهُ فَقِي رَهْرَهُ شَطْرَانِ فِيهَا بَنُوهُ فَقِي مَاتَ بَيْنَ الطَّعْنِ وَالضَّرْبِ وَمَا مَاتَ حَتَّى مَاتَ مَضْرِبُ سَيْفِهِ عَدَا عُدُوهُ وَالْحَمْدُ شَجَرُ رِزَائِهِ نُورِي بَابِ الْمَوْتِ حَمْرًا فَادِحِي</p>
---	---

سید مظفر علی خان ملک الشیراز کو بی

<p>زبا نافرین اشیر بر سیمبر همان فامان همان خصلت هاج ز نور مصطفی روشن چراغی که چون نور تجلی بود نورش</p>	<p>چه اکبر جمله نور رب اکبر همان گبو همان ابرو همان رو شکفته از بهار حسن باغی بجا باشد مثال از نخل طورش</p>
--	---

شیراز

# برکشتن علی اکبر بخند منجست

۴۵۲

در خفا شکر

دوا برو همچو فوسبر کشیده مبدان آمدان خورشید نابان بهر سوناقت از برن رخس نور برهنه کرد تیغ و حمله و رشد نمود از بسکه تاب تیغ بی تاب	بفوسین شب است رسیده ازان خورشید شرف گشت پیدا عبان بار دگر شد جلوه طور مبدان و غار نك دگر شد دل سنگین دلا نچو بر فشد
--	---

## میزان محمد حجاز الاسلام کوید

شهر تچه از عطش بی تاب شد گفت شاهاتشکی نام ربود برده ثقل آهن و تاب هجبر شہ زبان او گرفت اندر دها بر نکرده کام از و ماه عرب شاه جم شوکت گرفت اندر برش	بالب خیشکده شو باب شد امدم نك سویت ۴ دیر ۴ بود صبر از یاد سنگها دستگیر گوهر در درج لعل آمد نهان ماهی ز دیر بر آمد خشک هشت بر درج گهر انگشترش
--	---

## اسم صبا خان بر و جگر گنج خاچن سیر باز کوید

شاه ملک و جان سلیمان بلا وہ چہ انگشتر درخشان اختر هست دارايش سلیمان آفرین انکه در عالم نمی کیند ز نور	خانی بودش در انگشتر صفا با برون از بحر وحدت گوهر هر دو عالم باشدش زیر نیکین وان درین خام صید از ظهور
--	---

در بخار کوید تم رجع الی ایبر و فدا صابنه جراحات کثیره فقال یا ابره العطش قد قتلته و قتل  
الحمد لله اجمعت فی فہل الی شبر من ماء سبیل القوی بها علی الاعداء فکی الحبحن علیہ السلام  
و قال یا بنی بعز علی محمد و علی بن ابی طالب و علی ان ندعوهم فلا یجوبک و تسبب بهم

از این شکر  
و بکار این شکر

## ذکر فقه زبانی علی اکبر

۲۵۲

در فقه زبانی

مخصوص من بعض  
البحرین علی بن  
الحسن

فلا یفشوک بانی هات لاناک فاخذ بلسانه فصره و دفع الیه خاتمه و قال احسکه فی فیک  
وارجع الی قتال عدوک فاتی ارجوانک لا تمسی حتی یقبیک حدک بکاسه الا فی غیره  
لا نظماً بعدھا ابدل ابونف حدت حر و شدت عطش و کثرت جراحت و ثقل سلاح او  
را عظیم اسب کرم و نهرو منگ او را کاهش داد علی اکبر از میان سپاه اعداء غان بر تافته نصف  
بشکاف و بخصب پد رآمد و فریاد برداشت ای پدر دشمنی مرا کشت و ثقل سلاح مرا تبعی عظیم  
افکند ایا بشربنی ای ست توان یافت نادر مغانک اعدا فوق بدست کیم و خون از اندام  
مبارکش مبرجبت و نفس از آزار خون چنان مینمود که لباس احمد در بر کرده حسین علی کتله در  
درا و نگریست و سخن بگریست و فرمود ای فرزند بر محمد و بر علی و بر من عظیم گرامی باد  
که ایثار داد عوث کنی و اجابت نهمایند و استقامت کنی و اعانت نهمایند و زبان علی اکبر  
آید و آید دهان مبارک گذاشت و بمکید و خام خویش را بدوداد و فرمان کرد که در دهان بگذارد  
فرمود ای پسر این خام را در دهان نگاه دار و باز شتاب بجهاد دشمنان همانا روز را بنگاه  
نکرده باشی که جدت شربی ترا سقا کند که از آن پی هرگز تشنه نشوی

## ذکر فقه زبانی مروی از خضر ضایف علی کبر

باب العزائم الکبری

در فرار چهار دزد بهارت علی اکبر علیهم السلام از حضرت صفای علیهم السلام روایت کرده که میفرماید بگوالتلاک  
علیک باین رسول الله و رحمة الله وبرکاته الی ان قال السلام علیک وعلی روحک و بدنک  
بانی انت وانی من مد یوح و مقبول من غیر جرم و بانی انت وانی دملک المرتقی بر الی حبیب الله  
و بانی انت وانی من مقدم بین بیک ابیک بختبک و میکی علیک محظوظ علیک قلبه بر رفع  
دملک بکفه الی اعنان السماء لا ترجع منه قطرة و لا تنکن علیک من ابیک زفره الزبانی  
و بمقتضای روایت ابن صفی زبانت بدن مقام شامل است که چون علی اکبر با بدن مجروح  
از معرکه مقال بازگشت حضرت از خون زخمها فرزند عزیزش میگرفت و بجانب آسمان  
میداشت و از آن خون قطره باز ننگ و در آن خال زفره پدر مهربان ناکن نمیشد

# مراجعت علی اکبر بسوی لشکر

۲۵۴

## مراجعت علی اکبر علیه السلام بسوی لشکر

ایضا پیرزاده محمد تقی خجسته از اسرار شریف اشک گوید

شد زاب هفت ریاضت	سوی بزم رزم که مشاوت
موج تیغ از سبیل ارجمند	لطمه برد بر پاهای لشکر که نکند
آهوی دشت حرم زان دار و گهر	چون هما پر بست از پیکان نهر
ارغوان زاری شد از خیم نکار	عشق را از چنین باید بهار
چهره آن گهر جگر آن شهرت	منفذ آمد ناگهان تنگی بدست
فرق زادناب ربا الفلق	از وفا با تیغ بر آن کرد شون
پرواز دستش عنان اخبار	تشنگی و زخمهای بی شمار
بازبان لایه آن فریاد عشق	رو بجهه کرد کای سلطان عشق
دور عیش و کامرانی شد تمام	وفت مرگ است پند باد و سلام
ای پدر اینک رسول داورم	داد جای از شراب کوشم
تا ابد گردم از آن پیمان من	جام دیگر بهر نو دایر بدست

و الجلا نوح الی القال وهو قول

## جودی خراسانی گوید

بابا بیا که تیغ جاسا خنک از من	برگی بچیده گشت خزان نو بهار من
با ما ز پاشادام و جام بلب سرد	دست اجل گرفت زلف اخبار من
قالد مرا ز خنجر کین پاره پاره کرد	رحمی نکرد بر مژه اشکبار من
تا بر شتم ز پی بر سرم بیا	بنگر بوقت مرگ بر احوال زار من
از تیغ ظلم ریشه عمر زهم کین	بلا بگو در نکند انتظار من

از جودی خراسانی



# بر کشتن علی اکبر بسوی لشکر

۲۵۵

نسخه خطی

نسخه خطی

ج ۱

و ظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِهَا مَضَارِقُ  
جُمُوعُكُمْ أَوْ نَعْمَدَ الْبَوَارِقِ

الْحَرْبُ قَدْ نَانَتْ لَهَا الْحَفِيفُ  
وَاللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ لَا تُفَارِقُ

فلما نزل بها نزل حتى قتل تمام المائتين وفي الارشاد فصرير مرف بن منفذ العبد فقال على اناء  
العرش ان مرفي بفعل مثل ما فعل ذلك ان لم اكله اياه في الجاه فصرير منفذ بن مرف العبد  
لعنه الله على مرفي راسه صريره صريره وضهر الناس باسباغهم ثم اعشق فرسه فاحمله الفرس  
الى عسكرا لاعداء فطعموه بوفهم ابراهيم فلما بلغت الروح التربة قال راضا صورا اياه  
هذا جئت رسول الله قد سافى بكاسة الا و في شبر لا اظما بعد فا ابدل وهو يقول العجل العجل  
فان لك كاسا مذخورة حتى تشر بها الشاعرة وفي الملهوف فنادى يا اياه عليك السلام هذا  
جئت بفرك السلام ويقول لك عجل العذوم علينا ثم شفق فثان وفي مقبل الى تخلف فاجعل  
صربا الى الارض واستوى جالسا وهو يتكلم يا اياه عليك مني السلام فهذا جئت رسول الله وهذا  
ابي على امير المؤمنين وهذه فاطمة الزهراء وهذه خديجة الكبرى وهم يقولون لك  
العجل العجل وهم مشافون اليك ونضى فخره على اكبر ديكور به بعرضه كازار امده ابن حجر  
مبنوا عند الحرب قد نانت الخ دست ارجاز شه ودل بر خدای بسنه بكور دار صاعقه اشبار جوتن  
رادر ميان كفار انداخت وارچپ وراست شهزده و هم كشت و بوسنه حملات موانزه مكره واز  
روضه الصفا مفعول است كه ناد واره حمله غور ناد بر كشت نيزه شادش از ان جماعت  
بدار البوار فرسناد فاعده مقولین بد و بشت تمام مناخنا از كشت زخم و سبلان خون اندام  
مبارك كن سینه بد پرفش این وقت مرف بن منفذ با منفذ بن مرف عتق ملعون گفت كنا هان عرب  
بر من كه اكر باز بد بگویند بر لشكر حمله كند پدر شرا برك او نشام دفعه ديكر كه على اكبر عتق  
حمله او به منفذ ملعون فرصتی بدست كرده شمشیر بر فرقن ها پونش فرود اورد و بد از ضرب  
زخمی گران یافت و ديكر سواران از چهار جانب او را جراحت كردند و توانای بكار او را على  
اكبر برفت دست رگدن اسب بر او رخ و عنان رها داد و اسب رمان سواران از این سو  
بدان سو میناخت و بصر جانی كه عبور میداد زخمی بر على اكبر میندند بدن مبارك كن را با تیغ

## از فضیله های در شیخ پیرش

۴۵۶

کتابخانه

پاره پاره کردند چون نزدیک شد که رخت بد بپوشید بر فریاد بر آورد ای پدر اینک جد  
من رسول خدا خاضع است مرا ساقی کرد بشیرت که هرگز از این پس نشه نخوام شد و ترا همگوید  
تجمل کن که جای دیگر از بهر تو ذخیره کرده ام نادین ساعت بوشی و در روایت بگو علی اکبر  
ندارد ای پدر سلام بر تو باد اینک جد مرا سلام میرساند و میفرماید بدیدار ما شنا کن  
این را بگفت و صیغره ظاهر و وحش بشاخار طوبی اشنا کردند و در روایت ابو خفصه چون از  
روی اسب بر زمین افتاد برخواست و نشست و ندارد ای پدر بر تو از من سلام باد اینک  
جد من رسول خدا و پدر علی مرتضی و جد ام زهرا و خدیجه کبری خاضعند و ترا همگویند تجمل  
کن تجمل کن و ایشان مشتاق الله نومید باشند این را بگفت و عالم فانی را وداع کرد

امد جحر حست بن علی مرتضیٰ نعش علی اکبر  
شیخ ابوالحسن های در شیخ پیرش گوید

و مناسب است با حال سید الشهداء علیه السلام و بعضی از مؤلفین از بی اطلاعی باغضرت  
نسبت داده ولی اشباه محض است چون قصیده مشتمل بر ابیات را بقیه و نسخه اش کتباً بحد  
مقدار کتب منقول میشود

<p>حکم المیتة فی البرية جاری فالعیش نومه والمیتة نعطة والنفس از ضیعتی اللوات فأفصوا زمانکم عیالاً امما یا کونکما ما کان أضمر عمره وهلال ابام بدنی لم یسد عجل الخوف الیه قبل آوینه</p>	<p>ما هیذ الذبایذ ارقرار والمرو بینهما خیال سار مفادۃ یار قید الافدار اعمارکم سقر من الاسفار و کذا نکور کواکب الانصار بذرا ولم یهمل یوفی سار فقتاه قبل مظنة الابدار</p>
---	---

کتابخانه

# از قصیده شیخ ابوالحسن هاشمی

۴۵۷

کفر با حق و کفر با حق

کفر با حق و کفر با حق

<p>             مَدُّ وَاصِلُ النَّصْرِ لِلنَّظَارِ              لَبْرَى صَعَارًا وَهِيَ غَيْرُ صَعَارٍ              فِي طَبَقِ سِرٍّ مِنَ الْأَسْرَارِ              وَفَقْتُ جَنِّ تَرْكِ الْأَمِّ دَارِ              شَتَانِ بَيْنَ جَوَارِهِ وَجَوَارِي              مِنْ بَعْدِ هَذَا الْحَسَنِ الْأَشْيَارِ              وَأَبَادَ عَمْرُكَ مَا طَعِ الْأَعْمَارِ              فَلَمَعَتْهَا وَأَبُوكَ فِي الْمَصَارِ              وَإِذَا سَكَتُ فَأَنْتَ مِصْمَارُ              يَجْحَى مِنَ النَّارِ الرَّهَادُ الْوَارِ              وَارِ وَانْ أَعْطَيْنَهُ مُسَوَّارِ              وَأَكْفِكَ الْعَبْرَاتِ وَهِيَ جَوَارِ              أَمْ صُورَتِ عَيْنِي بِلَا أَشْفَارِ              وَتَمِيزُهُنَّ بَسْجِ الْأَنْوَارِ              بِالضُّوْرِ رَفَقَتْ جِهَهُ كَالْفَارِ         </p>	<p>             أَنْ يُخَفَّرَ صَغَرًا قَرِيبَ مُخَيَّمِ              أَنْ الْكَوَاكِبِ فِي مَحَلِّ غُلُومِهَا              فَكَانَ قَلْبِي مُرَّةً وَكَأَنَّهُ              أَنْبَكِي ثُمَّ أَقُولُ مُعْذِرًا لِلَّهِ              جَاوَزْتُ أَعْدَائِي وَجَاوَزْتُهُ              فَالْشَّرُّ لَمْ يَحْوَ الْعَرَبَ بَعْدَ شَقِيهِ              مِمَّهَا تَدْعُ عِلْفَتَكَ أَشْرَكَ الرَّحْمَةِ              وَلَقَدْ جَرَبْتُ كَمَا جَرَبْتُ لِعَابِيهِ              فَأَذَا نَطَقْتُ فَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْطِقِي              أَحْيَى مِنَ الْبَرْحَاءِ مَا رَأَيْتُ مِثْلَ مَا              وَمِثْلَ مَا رَأَيْتُ الْخَرْنَ أَنْ طَاوَعْتُهُ              وَأَحْفَضُ الرِّقَابِ وَهِيَ صَوَاعِدُ              فَصُرْتُ جُفُوبِي أَمْ تَبَا عَدِيدَتُهَا              أَحْيَى لِبَالِ الدَّهْرِ وَهِيَ تَمِينَتِي              حَتَّى رَأَيْتُ الصَّخْرَةَ تَرْفَعُ كَعْنَتِي         </p>
--	---

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

<p>             دید جوان اندامان صحرای عذاب              استکبارت بی بدست و دستار              لبیک در چنگال کز کائنات است              باغچه و دره و بو و بو و بو              او فدا دهان دشت کهن         </p>	<p>             شر زخمه ناخ باستان              برك زين برگشته بگشته بخام              دید روی بوسی را چو در شب              باغی که زها بیل خبر              دید آن بالید سرو نازنین         </p>
--	--

از شیخ ابوالحسن هاشمی

## از ایات من شیر علی اکبر

( ۴۵۸ )

کفر خوار

از چشم

اشک

<p>گلشن نورسنه اندام نش          با همه آهن دلی گریان برو          کرده چون اکلیل زب فری سر          چهر عالمساب بنهادش بچهر          سر نهادش بر سر زانوی ناز          ای درخشان اختر برج شرف          ای بطرف دیده خاله جای نو          مادران و خواهران پر غمت          ای نگار بن اموی مشکین من          خیز نا بیرون از این صحرایم          رفتی و بروی ز چشم باب خواب          نو سفر کردی واسودی ز غم</p>	<p>زخم پیکان غنچه های گلشن اش          چشم جوشن اشک خونین مومو          شبیه احد معجز شوق الفجر          شد جهان ناز از فراق ما و مهر          گفتگوی بالبد سر و سر فراز          چون شکسته هم حوادث راه رفت          خیز نا بینم فدو بالای نو          سپردنک انتظار مفد منت          با نور روشن چشم عالم بین من          نك بوی خمه لبلی رو بسم          اکبرای نو جهان باد خراب          من در این وادی گرفتارالم</p>
--	---

## فخر الذکر ملا نصرالدین متخلص بحرف کونک

<p>کرده بی ناب و راه دل با اثر          بوی روضه رضوان نور وانی          خون فری است و با شام مرجاز این          ای بیج من وای شیر رسول ملک          نو جوان دیده گشاده گریام بین          داد از فانی بی رحم نو دایم هر دم          داغ هجران نو بیکاره نموده پیرو          شود گر خبر مرگ نوبلای حزین</p>	<p>ز اشپان رخسار خیمه دو بدم بر          بنش از خال دل باب گرامی خبر          بقدای نو و این نامت چمن تر          ز چرا لوده بخون صورت فرسود          ای پیر بک نظری کن نو جمال بدست          که بشمشیر جفا زخمه این مغر سر          وای بر خال دل مار خونین جگر          با دارد ز نو و محنت شام و سحر</p>
---	---

میرزا ابوالحسن

اَمَّا حَضْرَتُ بَيْتْرِشٍ عَلٰی اَكْبَرَا

اَيْضًا اَزْ ذَاكِرُنْ رُضْمُوْ اِيْطَافِيْ كُنْدُ

چه زود بودای پر  
عزوب کرد از نظر  
اکر کنم نکلی  
سکون اگر کنم دی  
بجه روجه سان کنم  
چه چشم خونشان کنم  
مکینه من از عطش  
چنان برا و بگو همش

که هیچ کوکب سحر  
اجل بشد چارنو  
کلام اولم نوئی  
دل است عذار نو  
چه ناله و فغان کنم  
ز روی گل عذار نو  
فنا ده و نموده عش  
که کشته شد برار نو

بِسْمِ الْحَسَنِ كَرَامَتِي مُخْلِصُ نَجَا كَوَيْدُ

جوان در بحر خون افکند لنگر شبیر  
بجولان گاه آمد شمشیر ماه رخسار  
خند پوی کرد و چو در آسمان از زمین  
بکی که کرده رو داد من از خون روح  
خدا بخافتن یعنی حسین از شکوشت  
نظر میکرد در مقل بعش شبیر

بصره ۴ ملا شدا اشکارا شورش محشر  
سوار مرکب دلد و فارغ رفقا ناز  
شکلگون سوار حید کرار کردا  
یکی بغوب جانجامه یوسف خردا  
که از خون شهیدان ریختن طرح کز  
مگردون میکشد از یکی اه شیراز

في الملهوف فجاء الحسين عليه السلام حتى وقف عليه ووضع خده على خده وفي مقابل الطبيب  
عن حميد بن مسلم قال سمعت ابا بوشم الحسين عليه السلام وهو يقول قل الله فوما ملوك  
بابي ما اجرهم على الله وعلى امتهالك حرمة الرسول صلى الله عليه واله وفي الارشاد  
وانتم ملت عباده بالدموع ثم قال على الدنيا بعدك العفا وفي مقتل ابي مخنف واخذوا

# کلمات حضرت سید علی اکبر

۴۶

سید الشهدا

کلمات حضرت سید علی اکبر

از شریف

و رضعه فی حجره و جعل یسبح الذم عن ثاباه و جعل یلقیه و یقول یا بنی لعن الله فانی که ما اجر  
 علی الله تعالی و رسولہ و هلمت عناه بالذموع حزنا لمصابیه و فی المنصب و ما اقل علی بن  
 الحسن و یطفت کربلا اقبل علیه الحسن و علیه حبه خرد کتاه و عمامه موزده و قد اخرج لها  
 غریزین فقال مخاطبا له اما انت یا بنی فقد استرح من کربلا لدنیا و غمها و ما اسرع  
 اللحو فی نفس المموم عن روضه الصفار رفع الحسن علیه السلام صوته بالبکاء و لم یسمع  
 احدا الخ لک التهان صوته بالبکاء چون حسین بانک فرزند دلبند را شنید اسب برجهاند  
 و ثبات و صفوف لشکر را بشکافت و مردم پراکند و خود را بر سر علی رسانید دید باید و صد  
 چاک برخاک افشاده بر سر برادر پناده صیحه زد و میگفت و میگفت ای پسرک من خدا بکشد  
 جماعتی را که نور را بکشند چه بسیار شکفته میروند که این جماعت برخند و ند جرات کردند  
 و از رسول خدا فراسپندند و پرده حرمت من حضرت را چاک خندای فرزند بعد از تو خاک  
 بر سر نباید از اسپاده شده و چهره مبارک بر چهره علی بنهاد و در روایت دیگر سر شکافته  
 علی اکبر را برداشت و بر سر نهاد و گداشت و خون از نیایه وی مسح میکرد و او را میبوسید  
 و در روایت منتخب آمد بر سر علی اکبر در حالتیکه حبه خردی نندیدند در بر و عمامه گلزار در  
 سر داشت که دو گوشه از چپ راست ترتیب داده بود و فرمود اما بوا ای پسرک من پس خدا  
 شک از اندوه و غم دنیا و چه زود است که بموتی و خواه شد و در روایت دیگر صدای بگریه  
 بلند نمود و میگوید که کنایان زمان چنان صد ناله از آن حضرت شنیده بود

ببرق اهل من زینب کبری که سلام الله علیها از چشم من نفس علی اکبر  
 میرزا محمد تقی حجت الاسلام تبریز منحصرا برتر گوید

دیده ماهی خنجر در زیر شفق	زینب از خنجر بر آمد از فلق
بی تو بر من زندگی با داحرام	از جگر نا لید کای ماه تمام
و چه گویم من چه بر لبی گذشت	شد بوی خنجر و درش زدشت

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فی البیاض قال حمید بن مسلم نکاتی انظر الى موته خرجت مسرعا كما نقا الشمس الطالعة مثاقيل بالويل والنبور ونقول باحبياء باثمة قوادح بانور عيناه فالت عنها فقبل هي زينب بنت علي وجاءت وانكبت عليه فجاء الحسين فاخذ بيدها فرداها الى الفسطاط وافبلت بقبيل وقال احملوا احاكم فخلوه من مصر عفا ابر حتى وضعوه عند الفسطاط الكك كانوا فانلون امامه در بچار گشته كه حمید بن مسلم گوید زنی دید كه از خدام حرم جلالت شتابان بدر آمد و چنان بود كه گوئی آفتاب ز شرف بر آمد و همبگفت و او بدله و ابوراه با حبیبه باثمة قوادح و همی كر بست تا خوشن بر جسد علی افكند من نام او پرسید گشتند زینب خیر علی است امام بیامد او بكرت و بجهام باز گردانید و بچوانان هاشمی فرمود برادر خویش برگردد هاشمیان زكشته علی را برداشند و او رده بر ابر خرگاه امام كه در مقابل ان قال ميكرد بگذر استند

### اضطراب كینه خلیفون در شهادت علی اكبر علیه السلام

در دمه الثاكیه گوید در بعضی از كتب مضمره از مضید علیه الرحمة و او باستان خود از جابر بن عبد الله انصار روایت کرده كه گفت لما قتل علی بن الحسین علیهما السلام دخل الحسین علیه السلام الى الفسطاط باكيا مأبوتا عن نفسه حزنا چون علی شهید شد امام كریان و نالان بجهم وارد گشت بدو از خود ما بوس بود بکینه خوانون آمد و عرض كرد مالی را كشتی نفسك و ند بر طرفك این اخي علی چلب مرا كه ترا به بینم خبر مرك خود را میدی و چشم بدین تو وان تو بر میگرددانی كو بر ادم علی امام فرمود قتلوه اللثام و را این كروه لثام بكشد بکینه خوانون از شنیدن این خبر فریاد و آخاه و ابجه فلباه بر آورد و خواست از خیمه بیرون رود امام آمد و منع نمود و فرمود ای بکینه اتقی الله و استعلی الصبر تقوی كن مر خدا را و صبر پیشه بیا عرض كرد با ابناء كهف نصبر من قتل اخوها و شرد ابو لها بدر جان چگونه صبر میكند كوی كه برادر او را بكشد و پدرش را زده بگذرانند امام فرمود انا لله وانا اليه راجعون

### ایضا كی بعضی از انبیا مرشد جنای علی اكبر علیه السلام

این خبر را در بعضی از كتب مضمره از مضید علیه الرحمة و او باستان خود از جابر بن عبد الله انصار روایت کرده كه گفت لما قتل علی بن الحسین علیهما السلام دخل الحسین علیه السلام الى الفسطاط باكيا مأبوتا عن نفسه حزنا چون علی شهید شد امام كریان و نالان بجهم وارد گشت بدو از خود ما بوس بود بکینه خوانون آمد و عرض كرد مالی را كشتی نفسك و ند بر طرفك این اخي علی چلب مرا كه ترا به بینم خبر مرك خود را میدی و چشم بدین تو وان تو بر میگرددانی كو بر ادم علی امام فرمود قتلوه اللثام و را این كروه لثام بكشد بکینه خوانون از شنیدن این خبر فریاد و آخاه و ابجه فلباه بر آورد و خواست از خیمه بیرون رود امام آمد و منع نمود و فرمود ای بکینه اتقی الله و استعلی الصبر تقوی كن مر خدا را و صبر پیشه بیا عرض كرد با ابناء كهف نصبر من قتل اخوها و شرد ابو لها بدر جان چگونه صبر میكند كوی كه برادر او را بكشد و پدرش را زده بگذرانند امام فرمود انا لله وانا اليه راجعون

این خبر را در بعضی از كتب مضمره از مضید علیه الرحمة و او باستان خود از جابر بن عبد الله انصار روایت کرده كه گفت لما قتل علی بن الحسین علیهما السلام دخل الحسین علیه السلام الى الفسطاط باكيا مأبوتا عن نفسه حزنا چون علی شهید شد امام كریان و نالان بجهم وارد گشت بدو از خود ما بوس بود بکینه خوانون آمد و عرض كرد مالی را كشتی نفسك و ند بر طرفك این اخي علی چلب مرا كه ترا به بینم خبر مرك خود را میدی و چشم بدین تو وان تو بر میگرددانی كو بر ادم علی امام فرمود قتلوه اللثام و را این كروه لثام بكشد بکینه خوانون از شنیدن این خبر فریاد و آخاه و ابجه فلباه بر آورد و خواست از خیمه بیرون رود امام آمد و منع نمود و فرمود ای بکینه اتقی الله و استعلی الصبر تقوی كن مر خدا را و صبر پیشه بیا عرض كرد با ابناء كهف نصبر من قتل اخوها و شرد ابو لها بدر جان چگونه صبر میكند كوی كه برادر او را بكشد و پدرش را زده بگذرانند امام فرمود انا لله وانا اليه راجعون

# از ابای شیخ علی اکبر

## وفات شوشن کوید

برگشت مو بآب و بآب بادل کباب پن فطر اب کاش مبر شد مرا انگیزی ز گوهرش اندر فغان آنسان مکید اب ز گوهر که انشی پس از پی رداع حور مو خیمه رفت بهروداع حلقه زنان دور و زنان برخال ان ذبیح چو لیلای طاهر کرد گفت ای جوان نورسم ابا چراغ آ	از ناب تشنگی شکایت را و فناد کز التهاب بر جگرم اخگر و فناد زین غصه عقد ها بدل گوهر او فناد از خلق او حلقه انگیز او فناد آنکه بجه شورش چون عثر او فناد گفتی ز حاله کرد فمیر چو او فناد درا خطر اب و اهر چون هاجر او فناد شورشهادت مکر اندر سرا و فناد
--	---

## جودی خراش کوید

افغان رعد بر فلک ابن با که در خوش آه از دمی که کرد نبش پر خطاب گفتم غصه پیری من با منی ای جوان هر عضو که ببینمت ای پاره پاره من نا سورش ز نکمت زلف نوزم دل ای نور دیده دیده گشا محله بند	لبای داغ دیده سرش اکبر است کای روح پاک از چرخ ترا خال بر است غافل از آنکه با نواجل در برابر است چه سان و نیز و شمشیر و خنجر است هر زخم را بلی ضرر از بوی عنبر است مارا براه شام که غبار ز نور هبل است
---	--

## عندلیب کاشان کوید

چو شد بر رخسار من جلوه گران ماه خوش نظر علی اکبر الا ای طره اف هر نار ز خنجر بریم	عنان نوسن لبلا گرفت گفت ای مادر با بن مجنون سرگشته از ان زنجیر ندیمیم
--	--

۴۶۲  
کتابخانه  
موزه و مرکز اسناد  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه  
موزه و مرکز اسناد  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



# از اینک قریش جناب علی اکبر

۴۶۲

خبر از اینک

خبر از اینک

خبر از اینک

منای منای کربلا داری بفریانی زین هوش ز سر برده تمنا هست و حور بیا لبنت نخواهدم چو شبها با رو صد زنت زدستم مهر وی اکنون فغاند بر من دهنون	من باید فدا مادر مکن فحش ناخبر نمیگوئی که خود دارم بغال مادر پیر با مندی که در پیری بغال دست من گیر بخز بک جان پر حسرت بغیراه شبگیر
وَلَمْ يَأْتِ	
که ناگاه ان ماه از پشت زین چو بر پشت خاک آمدان روح پاک که ای محروم و بهر انس و جان چو برگوش شهر صوت اکبر رسید	در افنا چون آسمان بر زمین کند از جگر نغمه درد ناک بفریاد اکبر بر بس بک زینا نوگفتی زن مرغ روحش پدید
وَلَمْ يَأْتِ	
چون علی اکبر جوانی به لغنا ان نبی کریم بک گل گشتی نزار انکه سزایای او چون نور بود از خفته کوفیان در کربلا	کرد در فریانی جانان فدا دیدش اندر خاک و خورافا و فدا بک فروغ نور صد طور بود ز بر صد شمشیر دیدش بر ملا
مخبر از اینک	
گل ارغوانش پرمه و دید چنان گشت از خوش بی اخبار جوانا بودی هلال پدید که ز تیغ بر فروی زیبای تو	مدر و او را چو افسرد دید که رفت از کفش صبر و تاب فرار بهر در طره بوری جلال پدید که افکند این فدا عنای تو

# ایضا اینک مرثیه علی اکبر

۲۶۴

مرثیه علی اکبر

مرثیه علی اکبر

مرثیه علی اکبر

فوسد پاره و من ز غمها هلاک  
در اغوش بگرفت از پاره تن  
من از عمر سپهر و نوئی چاک چاک  
که گوید دور و دورد در یک بدن

## ولریاضا

گلزار نبی گشته غمی از همه گلها  
لبلی شده در دشت بلا بگره بخون  
بغروب فراموش نمود از غم یوسف  
نار یک شد اندر نظرش غالم شکا  
از بدن آن جسم بخون غرق ندانم  
بگرفت تن یوسف خود ندانک راغوش  
کی ناز جوان من که ندید ز تو کای  
این نرنگی دهر ز بعد توجیه حاصل  
افغان زد دل زنب خونین جگر آمد  
و شب که باو مردن اکبر خبر آمد  
اندم که حسین بر سرفش پیر آمد  
بی تاب چو پهلوی ضیا بصر آمد  
پار ب تو گواهی چه خیال پدر آمد  
بغروب صفت ناله اش از سینه پیر آمد  
عمر پدر از بعد نو دگر بصر آمد  
داغ بدل جن و ملک هم شیر آمد

## پیر ز اسیر خوش کو بد

فضه اکبر کون کبرم بدست  
هر که دیدار پیر خواست  
در شجاعت حیدر کرار بدست  
خواهر از شاه دین پیرا منش  
دستها بردا منشا و بختند  
شد بفریا نگاه آن رشک فسر  
دشمنان مانند چیران بر رخس  
گلین باغ ولایت قد من  
نابور از نعل هر کس که هست  
دیده از دیدار او اراسی  
که معنی ماه نو باشد چو بدست  
هر یکی بگرفت طرف دامنش  
خون دل از دیدن دکان میر بختند  
در ضایع همچنان چشم پدر  
چون بدیدند از لطف فرخ  
نوگل باغ صدا بخت من

## از اینک میسر است

۴۶۵

کفر و کفر

از اینک میسر است

کافری شمشیر بگرفت و شتافت سوی حق باروی خونین میهروم بر نفس چنم زخم خون میگریست ماه فزیند خدو کربلا تیر کابر عضو اکبر میزدند بسد از دستش عنان چاره را دشمنان شمشیرها را اخند مانده بود از هشیبش لحنی رفیق	مغفور شرابا نبارک بر شکافت منت ایزد را که چونین میهروم ام لایلا نابرو چون میگریست در میان تیر باران بلا راست بر عضو پیغمبر میزدند لاجرم بگرفت بال باره را پیکر شرابریزهین انداختند هست جنت را بدو بنمود حق
---	---

### اختر طوی سی گوید

آه از آن ساعت که شاهنا مظلومان کوفی و شامی بدتر از بهو خبیث گدو او را که رشک مشکنا بود روی آن شمشاد فامنه از خون تار کش در میان خیمها در مام او اهل بیت دبد بر و حمله از هر سو لشکر کرده اند فرق او را شوی بان فرق جدا کرده اند رنک از خون آن لعینان ستمگر کرده اند اندر آن صحرا با لاله احمر کرده اند گرچه هر چون فاطمه خوانون محشر کرده اند	دبد بر و حمله از هر سو لشکر کرده اند فرق او را شوی بان فرق جدا کرده اند رنک از خون آن لعینان ستمگر کرده اند اندر آن صحرا با لاله احمر کرده اند گرچه هر چون فاطمه خوانون محشر کرده اند
--	---

### تذییل در تحقیق سن شریف جناب علی اکبر علیهم السلام

روح میسر از حسن بزرگ در هیچ الا حزان گوید که حضرت حسین علیهم السلام را بنا بر مشهوره  
پسر بود علی اکبر و علی اوسط و علی اصغر اما علی اکبر که سید الشاجد بن است پیام و علی  
بود و ناب رفتن میدان نداشت و علی اصغر طفل و شهر خوار بود پس علی اوسط که مشهور  
علی اکبر است مصمم رفتن میدان شد و علما را خلاف است که ابا علی مقبول بزرگوار

## تحقیق سراج علی اکبر

۴۶۶  
 سراج علی اکبر

فصل پنجم  
 در بیان فضایل  
 سراج علی اکبر

است باسید الشاجد بن علی علیه السلام ابن ادریس که از مشاهیر علمای شیعه است میگوید که علی  
 مقبول بزرگتر بود و اصرار در آن دارد و بسیار از کلام اهل تاریخ و غیر متهماد میماند  
 لکن مشهور علماء بر آنست که سید الشاجد بن بزرگتر میباشد و آنکه گفته شد کوچکتر بود  
 و بر او است محمد بن ابی طالب موسی که مشهور شده همچو سال از عمر شریفش رفته بود و ابن عمر  
 اثوب نقل کرده که بیست و پنج سال از عمر شریفش رفته بود و بنا بر این روایت لازم دارد که بزرگتر  
 باشد و محدثی دایم توفیق الله در هدیه الزار بن گوید ظاهر آنست که حضرت علی بن الحسین  
 مشهور علی اکبر از حضرت سید بنیاد علیه السلام بزرگتر بوده در سن چنانچه جمعی از ارباب هر دو تاریخ  
 ذکر نموده اند و ابن ادریس و کفعمی و شهید اول نیز اخبار آن نموده اند و لکن شیخ مفید و شیخ  
 محمد بن الحسن الفقیه صاحب تاریخ فروری ذکر گفته اند که حضرت امام زین العابدین علیه السلام  
 اکبر بنا بوده و از ابن ادریس نقل کرده که تولد آنجناب در عهد ماریث عثمان اتفاق افتاد و از حد  
 بزرگوارش امیر المؤمنین روایت نموده خداوندان سخن در سانس و اشعار ابدار برداخته اند  
 ابو عبیده و خلف الاخر گفته اند که ابن ابیات فصیح در مدح آنجناب است ابیات مذکور است

لَمْ تَرَ عَيْنٌ نَظَرَ مِثْلَهُ	مِنْ مُحَفِّفٍ بِمِثْلِي وَلَا نَاعِلٍ
----------------------------------	--

تا آخر ابیات که حقیر در همین کتاب از نامه دانشوران ناصح نقل کرده ام و از ابن بیارعیان  
 گردید که آنچه صاحب تاریخ الاخوان گفته که ابن ادریس حتی در سراسر ذکر کرده که حضرت امیر علیه السلام  
 در شان او فرموده از عین ملاحظه اشیا محض است و ابضا در هدیه گوید و چون ظاهر گشت  
 که حضرت علی اکبر از حضرت بنیاد علیه السلام بزرگتر بوده پس سن شریفش از هجده زیاده بوده بلکه  
 قریب بیست و پنج سال عمر کرده چنانچه از بعضی نقل شده و تأیید میکند ابن مدعی و آنچه ابن  
 ادریس و دیگران فرموده اند که حضرت بنیاد بر وزطف بیست و سه سال داشت و از عمر شریف  
 حضرت باقر در آن حال سه سال و چند ماه گذشته بود

و فصل پنجم  
 شهادت جناب امیر علیه السلام

## فضایده مرثیه جناب قلم

شیخ عبد الصمد همدانی جمعه خاکی کو بد

۴۶۷

مرثیه  
 شیخ  
 عبد الصمد  
 همدانی  
 جمعه خاکی کو بد

<p>                         قَمَّ الْأَلَمُ الرُّزْءَ بَيْنَ أَغَاظِهِمْ                          حَتَّى خَلَقَ مِنْ بَحَارِ مُحَمَّدٍ                          عُصْنٌ نُصْبٍ مِنْ أَصُولِ مَغَاخِرِ                          قَتَالَ أَطَالَ مُبْدُ كُنَاثِ                          هَزَمَ الْكُمَاةَ نِقْوَةً عَلَوْتِهِ                          لِلَّهِ يَوْمٌ خَرِبْنَاهُ عَلَى الشَّرَى                          نَادَى حُسَيْنًا عَمَهُ مُنْشِكِبًا                          فَأَنَاهُ وَهُوَ إِذَا يَجُودُ بِنَفْسِهِ                          وَيَلُوبُ كَأَحْوَبِ الزَّبَلِ لَيْلَةً                     </p>	<p>                         لَا رُزْءَ أَعْظَمَ مِنْ مُصَابِ الْقَائِمِ                          مَضَرِّي عَرِيٍّ مِنْ سُلَاكِهِ لَيْلَةٍ                          تَمْرُحِيٍّ مِنْ فُرُوعِ مَكَارِمِ                          نَقَاكَ أَسَادٍ هِرْزُ مَسْلَاحِهِمْ                          وَأَبَادَهُمْ طَرًّا بِطُشِّ هَاشِمِ                          مَكْمُورَةَ الْأَصْلَاحِ غَتَّ سَنَائِمِ                          نَعْدَا الْوُصَالَ وَفَرْجِ هَجْرٍ ذَائِمِ                          وَيَقْبِضُ مِنْهُ الْحَرْجُ قَبْضَ غَمٍّ                          لَوْبًا وَيَقْبِضُ كَالْفَطَا يَفْوَادِمِ                     </p>
--	---

مهرزاده تقي حجازی اشلامر نیریز کو بد

<p>                         فاسم ان نوباره باغ حسن                          چاره ساله جوان نونهال                          درجهای فرزانه فرزند حسن                          باربان لایه نزد شاه شد                          گفت شرکای پر شک بنشمارم                          بوی خون میا بدار دمازشت                          کی روا باشد که این رعنا نهنال                          کی روا باشد که این رو کچر ورم                          گفت فاسم کا بخت بود مستطاب                     </p>	<p>                         گوهر شاداد در پای محن                          برده ماه چاره شب بال                          در شجاعت جدر لشکر شکن                          خواستار عزیم فربا نگاه شد                          رو بود در باغ جوانی خوش بزم                          نیست کس را زان امید بازگشت                          کرد دازسم سواران پامنا                          غلط اندر خون بمیدان نبرد                          ای نوملک عشق و امانک برقا                     </p>
---	--



## وِذَاعِ وَفِئْلُهُ بِاخْتِصَارٍ

۴۶۹

خود از بر ۴ شاعریم بر رگوار بر کف نهاده و اهنگ کارزار نموده بی توانی پیش شد و دست مبارک را در گردن فاسم حایل کرد و هر دو تن چندان بگریه شدند که از پا ۴ در افتادند و از هوش بگانه شدند چون با خویشین آمدند فاسم آغاز سخن کرد و بزبان ضراعت رخصت مبارک طلب نمود امام اجازت نفرمود فلزم نزل الغلام بقبل بدیه و رجلبه حتی اذن له فاسم تحت الحاح کرد و خود را بردست ۴ امام انداخت بوسه میداد و الفاس رخصت میکرد و فاد سیور بافت

بمیدان فخرنا فبمیدان علمنا واجتبه ابا ابن سید  
حاجی هاشم کجی علیه الرحمه کوبد

<p>مَعْنٍ وَذَاعِي الْحَطْبِ يَدْعُوا وَيَحْتَبِ يَالْبَيْ وَأَطْرَافُ الْأَيْسَةِ مَرْفُوبُ تَوْمُ بِهَا بَيْعِي الْمَغَالِبِ أَغْلَبُ كَانَ كُلُّ عَضْوِيَّةٍ فِي اللَّيْلِ كَوَكَبُ يَحْنُ إِلَى وَصْدِ الْمَنَانَا وَتَطْرُبُ مِنَ الْمَجْدِ صَمًا ظَهْرُ لَبْسٍ بَرَكُ وَمَا نَفَكَ الْبَيْضُ الصَّوَارِمُ مَشْرَبُ مَوْصِفُهُمْ فِي حَوْمَةِ الضَّرْبِ مَوْكَبُ لَدَيْهِمْ حَتَّى الْخَيْلُ بِلْ هُوَ أَطْبَبُ</p>	<p>جَزَى اللَّهُ فَوْمًا أَحْضَا الضَّرْبَ وَالْبَلَا يَحْتَبُ حُسَيْنَ وَالرِّمَاحُ نَوَاحِضُ وَفَرَسَانُ صِدْقٍ مِنْ لَوْقِينَ عِلَا يَكُلُّ مَحْمًا مِنْهُمْ يَحْمِلِي الدَّحِي وَقَامَتْ نَضَارِي دُونَهُ فَاتِيحَةً فَوَارِسُ مِنْ عَلِيَّائِ فَرِيشٍ تَحْمُوا أَسْوَدَ لَهَا الْأَسَدُ الضَّرَاعِمُ مَطْمُ نَرَى الطَّبْرَ فِي آثَارِهِمْ طَالِبُ الْفَرَسِ وَمَرُّوْا عَلَى مَرِّ الطَّيَّانِ كَأَنَّهُ</p>
--	--

شیخ علی پسر شیخ الصرافین کوبد

<p>بر آمد تا که گره دکنه عشق بملاک عشق بایش رویمبر شاه</p>	<p>یکی در بزم از رشته عشق پیر خ دلبری بد او لبز ماه</p>
--	---

جمعی از کاتبان و نویسندگان  
 در این کتاب همکاری داشته اند  
 که در این کتاب ذکر شده است

# بمیداشت فن فی سمر

۴۷۰

سوره انعام

سوره انفاس

سوره انفاس

بجز ولا به و نه کو بیانی	بهم آما بصد شهرین زبانی
فناک پای از شره سود رخسار	بگفت ای از نوید اعرش ذا دار
غم می یاربت ای دا و رد داد	مرا دره بیتی برده از بناد
در از هین گامه و غوغای پیکار	عمر نای ز لشکر شد پدیدار
بگفت بودش یکی بر تله شمشیر	شنا باز شد سوی آن نوجوان شیر
بخفت آورد ماه منجلی را	بگفت آخر عمر سبط علی را

در منتخب گوید ثمران الحسن علیه السلام شق از باق القاسم و قطع غمامه نصفین شمر  
ادلاها علی وجهه ثمرالبه ثابره بصوره الکفن و شد سینه توسط القاسم و ارساله الی  
المعکه حسین گریبان پیراهن و را یارم کرد و عمامه او را دو نصف کرده پس بر روی اجناب ر  
او بخت و لباس و را بصورت کفن بر روی پوشانید و شمشیر خود را بکمر او بست و او را روانه  
میدان نمود و در بخار گوید فوج و دموعه تسبیح علی خدیجه و هو یقول

إِنْ تَنْكُرُونِي فَإِنَّا بِنِ الْحَسَنِ	سَبَّطُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى الْمُؤْمِنِ
هَذَا حَبِيبٌ كَأَلَّا سَبَّحَ الْمُرْهَنَ	بَيْنَ أَنَا نِسْ لَأَسْفُوَا صَوَابَ الْمَرْزَنِ

و کان وجهه کفله الفهر بر آن شبل شیر بزدان مانند بدیه تابان از افق میدان طالع  
شد و سبلا ب شک از چهره اش سبلان داشت و این دجر بگفت ان تنکرونه فانابر الحسن  
پس اسب برانگفت و تیغ بیا بگفت و مقاتلت سخت کرد تا بدان صغری من سی و پنج تریخت  
و در نایم گوید هفتاد تن را از لباس جنات عربان ساخت و در منتخب گوید آن شاهزاده  
اعظم پیر صدر انداد ای عمر اما تخاف الله اما ترا فبا الله ابا امر خدا نمیزنی ایا خدا را  
بنظر فبا لا جرات الله خیر اندی الاسلام وال رسول الله عطا شاططنا فدا سورت  
الذبا با غنیم خدا ترا خیر خیرند همد دعوی اسلام میکنی و اهل بیت پیغمبر را می بینی  
تسه که از شدت عطر و بنا در دیده افاز شاه گشته

بَلِّغْهُمْ رِسَالَتِي فَاِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ



# مُبَلَّرُ حَبَابِ قُتَابِ سَمِ

## سَبْدِ حَبْدِ حَلِ رُضْوَانِ اللَّهِ عَلَيْهِ كُفَيْدُ

بَحْرُ عَمَلِهَا كَأَنَّ الْمَنِيَّةَ سُرِفُ وَنَلَقَى رُضَا بَا اللَّهِ فِيهِمْ وَهَدَفُ وَكَرَّمَ مَنْ قَوْنِ السَّمَاءِ وَاشْرَفُ يَا مَضَى سَبَابِ مَنَّهُمْ وَلَا هَوَارِ هَفُ الْفَوَارِ مِنْ أَقْوَاهِ الظُّلُمَاتِ تَرَفُ إِلَى حَبْ شَائَتْ مَا بَرَّالِ بَصَرُ لِوَاءِ مِنَ الصُّرَا لَهْمِي يَرْفُ وَسَبَّحْتُ سَمَاءَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ رَجَفُ وَمِلَادُ رِيَادِهِمْ تَعَى وَتَعَفُ يَهْمُ لِفُضُوزِهِ ذَرَمِ الشَّهَادَاتِ عَلَيْهِمْ وَلَقَبَ بِالْأَسْمَى لَيْسَ يَلْفُ	بَقِيَّ وَأَبَا بَقِيَّ نَفُوسًا أَسَةً تَطْلُ بِأَسْبَابِ الصَّلَاةِ مَا مَنَّهُمْ وَمَنْ حَبْرُ مَنْ نَحْتِ السَّمَاءِ بِأَسْرِمْ وَمَنْ يَكْفُونَ الْخَطْبَةَ السَّخِيَا لَوْعُ إِذَا هَفَ الدَّاعِي يَهْمُ يَوْمَ مِنْ دِمِ أَجَابُوا بِبَصْ ظَاهِمًا بِقَضِ الْعَضِ وَمِنْ نَحْيَهَا الْأَجَالَ نَشْرُ وَهَفَا لَهُمْ مَطَوَاتُ مَلَاءَ الدَّهْرِ دِفْضُهُ نَحْيُ لِقَوْمِ مِلَادُ أَدْرَاعِهِمْ رَدُ هَذَا أَجَابُوا دَاعِيَ اللَّهِ فَانْهَى فَأَبْرَ نَفْسُ لَيْسَ نَذَبَ حَسْرَةُ
---	--

## نَاصِرُ الدِّينِ لَا فَاجِرُ مَرْحُومِ كُفَيْدُ

هَمْ كَفْتَارُ زَهْمِ نَحْبِ عَجَبِ وَجْهِ حَسَنِ دَارِ خَوْنًا خَالِ زَمِينِ لَكُو مَحْيِ دَرِ بِرِ مِنْ دَارِ نُوكُوفِي جُشْمَ كُوفُورِ دَرِ بِرِ شَبْرِ دَارِ بُنُونُ نُوكُوفِي كُوفُورِ دَرِ بِرِ شَبْرِ دَارِ نُوكُوفِي ذَوَالْفَقَارِ نَذَرِ كَفِ خُودِ بُولِ حَسَنِ دَارِ بِرِ زَجْدِ نَذَرِ دَرِ خَوَاتِرِ دَرِ كُوفِ حَسَنِ دَارِ جَرِ جَاهِ نَبْزِ وَخِجْرِ دَرِ بِرِ شَبْرِ دَارِ	جَوَاعِدُ دَرِ دَرِ فَا سَمِ رَا كِه دَرِ كَرْدَنِ كَفْرِ دَارِ رَحْشُ جُونِ بِرِ نَوَا فَنِ شَدِ دَرِ رَا وَكَوْطَلِ كَا لَبْسُ اِفْرَدِ مَحْجُونِ كَلِ رَسُو زَنَشْكَی اَمَا جَوَلِ بِلِ شُورَا نَكْتَرِ دَرِ اَوَا زِ جَزِ خَوَانِ كَشِدِ نَبْخِ خُونِ اَفْشَانِ زَا بِرِ دَرِ رُضْوَانِ چَنَانِ اَشُوبَا فَنَكْدِ اَنْدَرَانِ صَحْرَا خَوَرِ اَبْرِ بِاَصَافِ بُوَدِ اَنِ جَا جَوَانِ اَهْزِلِ
--	--

۴۲۱

سَبْدِ حَبْدِ حَلِ رُضْوَانِ اللَّهِ عَلَيْهِ كُفَيْدُ  
نَاصِرُ الدِّينِ لَا فَاجِرُ مَرْحُومِ كُفَيْدُ

## مِثْلُ زَيْنَبِ فَاتِمَةٍ

۴۷۲

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

وَلِلَّهِ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ الْأَشْجَارُ

<p>زهر سو لشکر عدوان هجوم آورد چو ظلمت نکند ندان سر بر زین سلیمان واران شد چو سرفند او زینت گلستان بلارشد مراد ریاب باغاه ز روی مرحمت اکنون خوش ای ناصر الدین شه نصیم شد که هر روز</p>	<p>بصند شاه با حمله کوزاغ وزغن دارد بله اندر کین دایم سلیمان اهرمن دارد بگفتا ناب ستم اسب کی همچون بدن دارد که مرغ روح شوق دبد ز ناب حسن دارد بخام ال جدد ساد این چرخ کهن دارد</p>
--	--

در منتخب گوید فاسم علیکم منار طلبید مر که با هزار سوار برابر میباشند بعصد فاسم ناخن کرد آن شاهزاده بر و حمله افکند بزخم شمشیر و اصل جهم نمود چهار رجا و نیز بقتل آمد بود آنگاه آن شیر پیشه کارزار بر لشکر کفار حمله آورد و خود را در راه محراب غوطه ویر کرد و جمیع خاک هلاک انداخت تا ضعف بر او مستحو گردید خواست که بجهت برگرد از رفقای همراه بر شاهزاده گفت از شبل شیر خدا ضربی بر فرف از لعین رخ که بجهت واصل شد پس بگو اما برگشت و عرض کرد باغاه العطش العطش در کنه شیر من الماء عمو خان تشام شیر من بی من بر شاخصت او را دلدار داد و امر بصبر فرمود و خام خود را در دهان او گذارد فاسم فرمود چون او را در دهان گذاردم گویا چمته ای بود سیراب شدم و بمیدان برگشتم شر جعل هتبه علی خامل اللواء و اراد قتله فاحاطوا بالبتل پس شروع بحرب نمود و همت بجلد ار لشکر کفار ناکشاند بگو او حمله کرد از چهار جانب و را تیر باران کردند و در هتج الاخران گوید یکی از آن ملاعبین مکرر سنک بر بدن شریف آن امام زاده میند و میگفت بکشد این پسر خارجی را

## شهادت زینب و فاطمه علیهما السلام وفاتی شوقش بر گوید

<p>ز برج خیمه بر آمد چو کوب رخشان رخبرگاه بمیدان کین روان گردید گرفت تیغ عدو سوز را بکف چو هلال</p>	<p>سهیل سر زده گفتی مگر زیمت بمن رخنی چو ماه شام و قمر چو رچمن نمود در بر خود پیرهن بشکل کفن</p>
---	--

## از فضا بد قرش فاسم

۴۷۲

شماره اول

شماره دوم

شماره سوم

میان معرکه جا کرد با رخ چون ما چنان بکشت شجاعان نامداران طفل ندانم آه در اندم چگونه بود حسین بجا که مادر بران افتاب طلعت را	شد از حال دل آرد او جهان روشن که زال چرخ و را گفت صد هزار احسن که شاهزاده بحال او فساد از نوسن بغیر سنا به شمشیرها بند مامن
--	--

### جودی خرابی اکوید

ان چنان ناخبران قوم که از شهر و ده لب گد بدشتک بن چون برک گلش آهن اندر دل سنگ آب شد از آتش غم آه از اندم که نگون شد ز تو زین بگفت شاه انگاه روان جان سپردان شد گفت ناگه از سر پستم اسب مخالف شد را کای عمو خنک مکن کز سم اصف کین شمعان باز کشد آمد و گفت بن هر خم	بانک بحسن بعلک زار بسم آباد رسید بکه بر پیکر او ناولک بیدار رسید بکه زخمش بر تن از خنجر فولاد رسید کای عمو به بر مر پاه که جلا در رسید غم خور جان عمو بهر نوا مداد رسید ناله زار از از کشته بیدار رسید وقت جان دادن این خسته نا شاد رسید ز کای سر بدین فامت شمشاد رسید
--	---

در بخار گوید قال حمد کنت فی عسکرا بن سعد نکنت انظر الی هذا الغلام علیه ازار و فصوص و  
 نعلان فلما قطع شمع احدیها ما انی انه کان البیض حمید بن سلم میگردد در پنا این بعد  
 بودم دیدم که این نوجوان همه ابد پیراهنی و از او در برداشت و نعلین عربی اندر پا کرده  
 هیچ فراموش نکنم بند نعلی که در پا چپ داشت گنجینه بود و عمر بن سعد از رخ گفت والله لاشدق  
 علیه یحده بعد حمله کنم و خوش بر بزم گفتم سبحان الله این چیست که میگویی والله لوضربنی  
 ما بسطت البیض سوگند با خدا اگر این جوان شمشیر بر من فرودارد دست بچو او نمی  
 کشایم و انکمی ایان که بگوید او اندر آمد اندک کاهت مرا و خواهند کرد گفت سوگند با خدا  
 که از این اندیشه باز نگردم و اسب برانگفت و رو باز پس نهاد و با ضرب تیغ فرق مبارک را

# شهادت جناب فاطمه

۲۷۴

در فاطمه

بناشایان

نفرین بر او

بشکاف فاسم را طاق نماز آسیا روی بر زمین افتاد و در منتخب گوید فخر به  
 شبیه بن سعد الشابی بالرحم علی ظهره فخرج من صدره شبه بن سعد شایسته بر پشت ان  
 شاهزاده بزد که از سینه مبارکش بیرون آمد فاسم علیه السلام در خون خود افتاده فریاد برداشت  
 که باغماه ادر کنی در در معر گوید و فی بعض الروایات انه کان علیه خمر و ثلثون سهما فی رؤا  
 اخوی ثمران سعد بن عمر و شوق بطنه و در بخار گوید قال نجاء الحسن علیه السلام کالصفر  
 المنقض فخلل الصوف و شد شده اللب الحرب حید بن مسلم میگوید امام را دیدم چون  
 شاهباز که از فراز اهنک نشکند است بر جهانند و ناخن کرد و چون شیر خشتناک حمله کند  
 و صوف کرازم بدید و عمر را شمشیر فرود آورد ملعون دست پیر کرده تیغ دست و از زرق  
 جدا ساخت بانک استغاثه بر آورد سواران کوفه از هر طرف حمله در داند مگر عمر را از در حین  
 بر هاند فاستقبله صدورها و جرحه بخوارها و وطنه حتی مات الغلام حین مغلوبه  
 شد و بدین فاسم در زیر ستم سو خورد گشت فاجعلت العیر فاذا بالحسن علیه السلام فاسم علی رأس  
 الغلام و هو یخص بر جله چون کرد و غبار معرکه بنشت امام را دیده که بر ساق فاسم بر پای ایستاد  
 و او به بر زمین میباید فقال الحسن لعن والله علی عمک ان ندعوه فلا یجیبک و یجیبک  
 فلا یجیبک و یجیبک فلا یغنی عنک بعد القوم قتلک حضرت فرمود سو کند باخله بر عم تو  
 بی دشوار است که او را بصره عوف کنی و اجابت تواند و اگر اجابت کند اعانت تواند و اگر  
 اعانت نماید سو کند دور باد از رحمت خدا و بدان گروه را که بکشتند و در اثرینا گوید  
 حضرت فرمود صوت والله کثر و اثره و قل ناصم ابن صدام و قاله ابی بکر که خونخوار از سیاه  
 و خونخواران سخت اندک باشند و در بخار شتم احمله علی صدره نکافی انظر الی جله الغلام خطا  
 فی الارض و ند وضع صدره علی صدره انگاه امام فاسم را از خاک برگرفت و سینه او را بر سینه  
 میناک بچسباند چنانکه پاهای او بر زمین نمی کشد و می و نه نادر میان شهدای اهل بیت  
 را دانگاه عرض کرد اللهم احصهم عددی و اقلهم بطنی و لا تقدر منهم احدا و لا تغفر لهم ابدا صبرا یا بنی  
 عمومى صبرا یا اهل بیتی لا اریتم هوانا بعد هذا اليوم ابدا ای خدای من بکن از ایشان باقی

## از اینک مرثیه فایم

۴۷۵

مرثیه

مگذار و همکارا هلاک کن و هرگز نشان مباهت زای غم زادگان و اهل بیت من شکسته  
 پسته نمائید که پس از امروزان خواهی باشد مؤلف گوید در مرجع ضمیرهاست قبله  
 و جرحه بخواه از باب معانی اختلاف کثیر واقع شده در مقام و نفس المهور راجع بعین  
 سعادتی کرده اند ولی مرحوم علامه مجلسی تصریح کرده که فاسم عقیله است در بخار گوید و  
 حتی مات العلم و در جلاء العیون گوید آن طفل معصوم در زبیرم اشیا خالفان کوفه شد  
 و همین طور است در بجهت الاخوان و ناسخ التواریخ و غزن البکاء و ریاض التهاذ و غیرها

فدا و طوئه الصافات قصیده	المصنوع للإصدار والایراد
مخطوم حیم فتمت أضلاعه	و کبر ظهیر من خبول زباد

## ایضا ذکر بعضی از ابیات مرثیه جناب فایم جودی خیراتش گوید

عمو قد نوگردم بدار دست از جنک	مکن مغالنه شاهادی بدلمه شک
نوجنک مسکینی و جان برفت اعضا	شکت ز برسم اسباب استخوانها
بیایا که اجل آمده مقابل من	بیایا که بر سر من ایناده فاندل من
بیایا که لب تشنه میرند سیرم	بیانگر کلو خشک و در دهان

## حاجی عابد اصمها گوید

فاسم جود و نهاد بوی صف فال	بر عرش اوصوف صلابت شد اقبال
فصل قدش بضرعی از با جاز فساد	کز پاید تند باد خرافی فسد نفال
ان شاه باز اوج شرف سوی فادین	از دل کشد ناله جومرغ شکسته بال
چون ناله رشید بگوشش انام	چون شورش شریز ناخبرش در صفا
دردار نسیم بود ز منیر هوش با	یکباره نوسن فلکن کرده با اقبال

خیراتش گوید

عابد اصمها گوید

# از اینک مرثیه فاسمه

۴۷۶

کفر علی

کفنا بعم نیت گران حال خنین

کو بیدت فاده بدن خال بزین

## رئیس الذاکرین فلاح حسین فیه کو بد

مهیکه روا گراو شو کار زار کند  
شکسته لاله بسان مجنبی فاسمه  
بصولیکه در ابد بهین دشت نبود  
شوکتیکه هر نمیک هد عساکر خیم  
بها در یک زعرش گذشته سترشا  
زهر باری عم غریب بیکس خویش  
صفوف لشکر کین جمله نار و مار کند  
که حسن منظر او زنده نوبهار کند  
ظهور صولت جد بزرگوار کند  
حدیث بدیه واحد بارز اشکار کند  
چو ماه چاره یک عرصه نوریا کند  
زمین زخون گلور شک لاله زار کند

## میرزا محمد علی زانی جاجریم کو بد

الایبا و نظر کن بیباغ کرب بلا  
بگلستان حبیبی دی مباح کن  
زخون ناز جوانها و رو گلگونها  
فلم فلم زسم مثل قد سرو فدان  
نهنگ جبر شجاعت مجتبی استخلف  
کشد طفل حسن را حین دراعوش  
گل وصال برادر ز وصل نوجیم  
الایبا و نظر کن بیباغ کرب بلا  
که مرغزار و نواخوان بر غزار بود  
که شاخه چمن از خون عقیق بار بود  
چمن دمن شده و دشت لاله زار بود  
بیباغ مار به در طرف جوینار بود  
که در مجاهد چون شهر کرد گار بود  
که از حسن گل رو نو باد گار بود  
از از شام دلمه شاد هر بهار بود

## اسم خلیل بروجرگه تخلص به کو بد

چرخ باشد خوشه چین خرمن  
باد چون بر ابلغم ارد کند  
نوکل باغ حسن فایم منم  
شهر جبریل مبرک د خیر

جمله کلمات و عبارات

# از اینک قشیر فاسم

برزند چون مرغ نهرم از کان | در دل افلاک سازد ایشان

## نظیف علی خلیف ملک الشیر کو بد

چو فرزندان گلر ولا له رخسار درد و لک ز جوش گل چین بود درخشان چهره اش برفی تخیلی سواد کا کل مشکین شب فند میان هر دو رخ بیتی هویدا بهم از لعل روی عالم افروز دو گلبو ماه صد زینت زین شد از نور جمال آن دلاور بیک حمله که کرد از رخسار طهور اسازن جانها پر بدند تن فاسم در آن هنگامه شر بیا لبش در آمد بد مولای کشید اهی ز دل افتاد بر خاک گرفت آن پیکر مجروح در بر طلب کردی مرا بهر اغانت کشید بر زمین پناه مجروح	رخون گشتند پیش چشم گلزار یکی زان فاسم ابن حسن بود کز روشن چراغ چشم مویی رخ پر نور تابان صورت بد که ثقی شد چون شمر خورشید شب معراج و صبح روز نوروز دو ابرو معنی قنبر فوسن میدان ذره ذره مهر افروز صفا عداد رید از هم کنان وار بیک پرواز در دوزخ رسیدند بیز برای اسبان کوفت بکسر که میباشد میدان بر زمین پا که لوزید اسمان زان اغناک بگفت ای وای فرزند برادر ند از من اغانت در وصیت روان خون ازین زینای مجروح
--	--

## فخر الدار کبریا خلیف ملک الشیر کو بد

فاسم ناز جوان دید چون با هم | مانند بی با و دافضا که تا هم

# از اینک مرثیه فاسمه

۴۷۸

مرثیه فاسمه

مرثیه فاسمه

همه اعوان شده کشته ز شمشیر ستم

نه علمدار و فادار کند راست علم

خمها کشته عز خان را فغان جز

اتش فرشت احباب برانند شریر

نوامای ز صمبه همه کن باخبر

غریب غم گرام و الم بی پدری

چه شود گر بنیادی بر تنها نظر

طافت زینت گریختن تاج سر

فلک از کج روی من فعل و نیل بوش

گوشه آتش کیده شده ز افغان خورد

گشت ما فکده صحرای بلا ز راه و خروش

درود اعش شری بار ز خورشید گشت

ایضا

ی ندانم که برویش ز وفادار شتم

ولم

فاسم چو زین فساد بر خاک

ی گفت که عمر نا جدارم

با چشم پر آب و جسم صد چاک

سنگر تو بجال احضارم

مخرج بچند کوفت نامم

غموار هب در بار بودی

از گوشه چشم کن نگاهم

گهر بد بکنار خود ستم

مرهم بنهد بر خشمها هم

ولم ایضا

عمو ز راه محبت دبی بیایم برم

خوش است آنکه به بدیم حاله دریت

بنه ز راه عنایت بز انوی نوسم

نظر کفدم مردن بر تو دلجویت

نظر بکشته صد چاک پاره پاره کند

ولم ایضا

گفت



## از این مسئله مرثیه فاسمه

۳۷۹

کفری است

<p>گفت باشه از شاه محترم خواستنی باری نکردم باریت بود در دلها دوان کینه ات ماه رخسارت چرا چون هلال اندر بزمیست بلا تنها شدم</p>	<p>ای فدا جسم و جانم بجانم من فدا این تن گلنار بخت ناخند اسبستم بر پسته ات بود تقصیرت چه گشتی باملا رفق و من هدم غمها شده</p>
---	---

کفری است

اختر طوسی گوید	
<p>روز عاشورا ز بهر باری عیش چنین چون مقابل گشت با آن ظالمان تیغ از منیا بک تنه از سبط پاک صاحب تیغ دوسر اه از آن دم که تیغ قتل اشارت بنمود خسبه آن یک سپهرش از نواك اهن نمود بانك با عمامه ادر کفی بر آورد از جگر</p>	<p>رو بیدان با مستی تند تر از باد کرد بر کشید از خشم وجد خود علی را باد کرد زان گروه شوم سی و بیغ را هفتاد کرد با سپاه کوفه و شام از ره بیداد کرد چاک این یک پهلوی از خنجر فولاد کرد چون برو خالک جا با خاطر نا شاد کرد</p>

کفری است

بهر از محمد تقی حجة الاسلام گوید	
<p>نامت شهزاده عنان از رزمگاه دید چون خنجر بکده با فوٹ ترش در صدف گفنی نهان شد گوهر چو زلب لعل از او برآید شد ناخت مو رزمکه با صد شاب شهر چه تیغ مرد افکن بمشت خبر دانه تیغ در لشکر نهاد</p>	<p>شکوه برب از عطش نا نورد شاه بردگان بنهاد شاه انگشترش با هلالی شد فرین مشرعی تشنه دیدار جد و باب شد باد پا چون تشنه میجد برآب کشت از آن رو بامردان لجه کشت پشها از کشته تر نبند داد</p>

# از فضل عبد الله بن عباس

۴۸۰

در فضیلت

عبد الله بن عباس

ظالمی زرد ناگش نبی بفرق  
تن ز زین برگشت در خون گشت غرق

و فعیر کهم شهلا حیرت فی الفضل ایما افضل و مقارن کن کو از جبر الی  
منزل انحصار الحاج محمد رضا الانصاری بن عم الشیخ کلثم الانصاری در وصف فضیلت

رحمهما الله من قصیده برقی العبدین علی بما احق علی مراتبه المکتوبه و مقاماته القدسیه  
شجاعه و سطوته و بامه و ضریفه و ابشاره و همنه و مصالبه و شهادت علیه الصلوات و السلام

اَوْ مَا اَنْبَاكَ جَدُّكَ وَفَعَلَ كَرِيلاً يَوْمَ اَبُو الْفَضْلِ اسْتَجَارَ رَبَّ الْهَدْيِ وَالْبَصُّ قَوْماً بِالْبَيْضِ نَحْسَبُ قَعْمَا مِنْ نَابِلٍ بَلَقَى الْكُتَيْبَةَ نَابِئَا وَبَنَاءَ الْكِرَامِ قَلَنْ تَرَفَى مِرَاسِيهِ هُوَ ذَاكَ مَوْثِلُ رَايَهَا وَرَعْمَهَا وَأَشْدُّهَا نَابِئَا وَارْجَحُهَا حَيْمِي شَمُّ انْتَبَى نَحْوُ الْفَرَاثِ وَدَوْنِ فَكَانَ صَفَرٌ بِأَعْلَى جَوْهَا أَوْضَعَمُ شَيْنِ الْبَرَاثِ مَلِيلاً فَهَذَا لَكُمْ مَلِكُ الشَّرَفَةِ وَأَتَكِي فَأَبَتْ نَبِيئَتُهُ الرِّكْبَةَ رَقْمَا فَلَيْلَا لَكُمْ مَلَاةَ الْمَرَادِ وَزَمْمَا حَتَّى إِذَا دَانَ الْحَبْمُ جَلَّجَلَتْ حَمَّتْ بِدَبْرِ بَدِ الصَّوَاءِ مُمَرِّمِ وَأَعْنَاةُ شَرِكِ الرَّدْمِ وَوَرَقِ الشَّرْمِ	أَقْبَى وَفَدَّ بَلَّغَ السَّمَاءِ قَامْمَا وَالنَّسْرُ مِنْ كَدْرِ الْحِمَاكِ لَشَامْمَا رَجُلُ الرُّعُودِ إِذَا الْكَهْمُ عَمَّا مُمَا وَالثَّوْسُ بَرْنُجٌ بِالْمَيْتَةِ هَامْمَا لِلْفَخْرِ لَا ابْنَ الْوَصِيِّ إِمَامْمَا لَوْجَلَّ خَادِنُهَا وَلَدَّ خِصَامْمَا لَوْ نَاصَ مَوَكِبُهَا وَزَاغَ قَوَامْمَا حَلَاثَ غَادِيَةٍ بَصِلَ لِحَامْمَا جَلَّ لَخْلَقَ مَا هُنَاكَ حَمَامْمَا فَدَشَدَّ فَا نَشَرَّتْ نَبِيَّ أَنْعَامْمَا مِنْ قَوْنٍ فَنَائِمٌ سَبْعَةَ قَعْمَا مُمَا وَحَتَّى ابْنُ نَاطِطِهِ تَشْتَبِرَامْمَا وَأَنْصَاعَ بَرَقْلٍ بِالْحَدِّ يَدُهَا مُمَا سُودَاءُ قَدَمَلَاةِ الْفَضْلِ أَرَامْمَا وَبَدِ الْفَضْلِ لَمْ يَنْقُصْ إِبْرَامْمَا إِنَّ الْمَنَابَا لَا تَطْبِئُ سِيهَا مُمَا
--	--

# از قصید عباس سید مرتضی

۲۸۱

سفر حج

عن

وفاقی و فاضل

تفضل

اللَّهُ أَكْبَرُ أَيُّ بَدْرٍ حَرَّ عَنِ  
 قَنِّ الْمُحَرَّرِ التَّطَبُّطِ مُحَمَّدٍ  
 وَأَجَّ كَرِيمٍ لَمْ يَجْنُهُ شَهِيدُ  
 نَأْفِ اللَّهِ لَا أَسْنَى ابْنِ فَاطِمٍ إِذْ جَلَا  
 مِنْ بَعْدِ أَنْ حَطَمَ التَّوْبِيحُ وَثَلَّتْ  
 حَتَّى إِذَا حَمَرَ السَّلَاةُ وَأَنْ مَسَا  
 وَهَوَى عَلَيْهِ مَا هُنَا لِكَ فَاسْلَا  
 الْيَوْمَ سَارِعًا عَنِ الْكَأْسِ كَبَشَا  
 الْيَوْمَ أَلِ إِلَى الْفَرْنِ جَمْعًا  
 الْيَوْمَ خَرَّ عَنِ الْهَذَائِرِ بَدْرُهَا  
 الْيَوْمَ نَامَتْ أَعْيُنُكَ لَمْ تَسْمَعْ  
 أَشْبَقَ رُوحِي قَلْبَ رَأَى عَلَيْكَ  
 أَنْ خَلَّتْ أَطْفِيفُ السَّمَاءِ عَلَى الثَّرَى  
 لَكِنْ أَهَانَ الْخَلْبَ عِنْدَكَ أَشْبَى

سید فاضلی از علماء عرب مجتهد نقل کرده که چون حاج محمد رضا الایمیه رحمه الله در همین  
 قصیده ابن مصرع را گفت یوم ابوالفضل استجاره الیه الهی یعنی غاثورار و بود که هدی  
 یعنی وجود مقدس حضرت حسین یا ابوالفضل استجاره نمود و پناه برد در نظر مستبعد شمرده  
 که شاید مقبول حضور اعلی علیهم السلام بنشد بیک تمام نکرد و بهمین حال ماند پس حضرت حسین  
 را در خواب دید که تشنه وارد و فرمود صحیح است آنچه گفته من مستحیثم بر برادر ابوالفضل  
 و مصرع ثانی را حضرت فرمود و الیمن من کدما العجاج لثامها یعنی انوقت من مستحیثم  
 که افتاب از بهر غیا معرکه که بلا نفا بی پیدا کرده بود و این سید فاضل همان است که مشایخ  
 در باب قصیده را بنیته شیخ کاظم الایمیه از وی در سابق نگردم و این دو روایت را در یک مجلس

# خبر ما الى ذكر فضل النخبة من روضه

۴۸۲

کتاب النخبة  
بکرت

والمختار من النخبة  
والمختار من النخبة

در خانه خود از برادر حضرت نعل فرمود شیخ اجل صدوق علیه الرحمه در اصطلاح با سناد خود  
از ثاب بن ابی صفیه روایت کرده که گفت نظر سید الخاد بن علی بن الحسین علیه السلام الى عبید  
الله بن عباس بن علی بن ابي طالب فاستعبر نعم قال روایت حضرت سید سجاده بر عبید الله بن  
عباس نکرد و فرمود ما من يوم اشد علي رسول الله من يوم احد روایت بر رسول خدا سخت تر  
از روز احد بود که عم او حمزه بن عبد المطلب سدا الله واسد رسول را بکشتن و سپس موثر بر آن  
حضرت شد بد بود که عم زاده جعفر بن ابي طالب شهادت یافت و لا يوم ک يوم الحسین علیه السلام  
از دلف علیه السلام الف رجل و هیچ روز نهان روز غا سوار و نبوده که سی هزار مرد که همه را دعوی  
مسلمان بود بقتل او مصمم بوده حمله میاورند کل بقربت الى الله عز وجل بد مرد و همه بدان عمل  
نشد تقریبی جسد و امام پیوسته موعظ و نصیحت فرموده خدا را بپادشاهان میاورند  
و هیچ منعظ نگذشت بنا حق خون مطهرش بر نختند شرفا علیه السلام رحم الله العباس  
فلقد اترأبلی و فله اخاه بنفسه حتى قطعت يده فابداه الله عز وجل بها جاحين بطير بها  
مع الملائكة في الجنة كما جعل لجعفر بن ابي طالب بعد فرمود خداوند رحمت کند ابو الفضل العباس  
را که جهان و تن خود مواسات کرده و طاعت بزدانی بزندگانی این جهانی گزیده خوشتن فدا برادر  
نمود ناهر و دست مبارکش بپایند خداوند او را در عوض دیال گرامت فرمود تا با ملائکه در  
جنان عدن هم بر دچا نکه جعفر طیار را عتاب فرموده و ان للعباس عند الله تبارك تعاقب نزلت  
بخطبه بها جميع الشهداء يوم القيمة والبسوا الفضل العباس را در مقامت نزد خداوند تبارك  
و تعاقب منزلی بلند باشد که جمیع شهداء بدان غطر برند

خبر عمدة الطالب من روضه بصير وقوت البان النخبة  
و كفتين من روضه ابرار المؤمن البنيان  
للخاتمة لانه في اخ الشيخ كاظم السجدة

از فضل و مہمت حاجی ہاشم انصاری

وَمَوْفٍ لَهُمُ بَنِي مَوَافٍ  
أَتَامَ فَإِذَا بَنُ خَيْرُ الْخَلْقِ مَعْلَمُ  
يَوْمَ أَبُو الْفَضْلِ دَعَا الظَّامِطِ  
يَوْمَ دَعَاهُ الْهَدَى الْهَادِ لِنَصْرِهِ  
وَأَنْبَلَ اللَّيْلُ لَا يَرُدُّهُ خَوْفُ  
فَتَاصُ مَكْرُمُهُ خَوَاصُ مَلْهُمِهِ  
بَشْدُ كَالْضَفْرِ وَالْأَبْطَالُ الْهَارِبَةُ  
بِدْرٍ وَافْعِدُوا حَيْمُ الْجَمْعِ مُصْغَلُ  
حَتَّى هُوَ يَجْرِيهَا الطَّائِي مُرَامُ  
وَأَصْبَحَ الْمَاءُ مُلْكَاطُوعَ رَاحِنِهِ  
فَكَفَّ كَفَا عَنِ الْوَرْدِ الْمُبَاحِ وَجِي  
وَهَلْ بَرَى صَادِقًا دَعَا حَوِي حَوِي  
حَتَّى مَلَأَ مَطْمِنَ الْحَاجِسِ فَرِي  
نَزْدَاهَا وَالْبُوقُ الْبِضُّ لِحَبْسِمَا  
وَكَلَّمَا أَفْلَتَ تَهْوُ جُوعُهُمْ  
أَكْمَ كَيْمٍ وَمَنْ كَانَ الْوَصِي لَهُ  
بَنُو عَيْلٍ جَمْعٌ لَا مَسْغَمَ هَيْلٍ  
فَرَّاحَ مَا زَالَ بِالْهَدَى مُشْمِلًا  
عَمَوْهُ بِالْسَّلِ وَالْمَرُّ الْعَوَاصِلُ  
نَحَرَ لِلْأَرْضِ مَقْطُوعَ الْبَدَنِ لَهُ

## روای فضیل در فضیل ابوالفضل

۴۸۳

الوفاء

الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على  
المرسلين

اشهر الکتاب و اوثقها فی التنبؤ به روی الشیخ ابو نصر البخاری عن الفضل بن عمر انه قال قال الصادق  
جعفر بن محمد علیه السلام کان عمنّا العباس بن علی ؑ قال البصره صلیب الایمان جاهد مع ابی عبد الله  
و ابی بلال و حسن و مضی شهیداً شیخ ابو نصر بخاری از فضیل بن عمر روایت کرده که گفت صفای علی  
فرمودم ما عباس بن علی ؑ مرگه بود فاذ البصره مستحکم الايمان در خدمت ابو عبد الله الحسن  
جهاد نمود و بناستی امتحان داد و در راه خدا شهید گشت و خون انفجرت در گریه بن خفیه  
است و قتل وله اربع و ثلثون سنة و در حین شهادت سی و چهار سال عمر داشت و قدر روی آن امیر  
المؤمنین ؑ قال لاجله عقیل و کافشانه عالم با نساب العرب و اخبارهم انظر الى المیزه فذل  
و لدنھا الفحولة من العرب لا تزوجھا قلدی غلاماً فارساً فقال له تزوج ام البنین الکلابیه  
فانه لبس في العرب شیخ من ابائهم فزوجها و در مقام گوید او را اندر و در امیر المؤمنین  
عقیل برادر خویش را که بنی عالم با نساب بود بخواند و بفرمود که در فبا بل عرب بنک بنکر  
و مرانی بنما که از نژاد شیخان عرب باشد فاجباله خویش و را و بر با شد که در شیخ عیاض  
عقیل انجا بر ابا ام البنین کلابیه دلالت کرده گفت در مقام قبال عرب شیخ از اجداد او کنیز  
امیر المؤمنین ؑ بر حسب شایسته او ام البنین دختر حزام کلابی را بخواند و او را بجا و بداند ابو  
الفضل العباس و عبد الله و عثمان جعفر ابو الفضل ارسین برادران خویش گنبد

## ذكر لقب كني في صباح طوّل فامنا انحضرت

فی البخاری کان العباس رجلاً و سبها جلیلاً بکب العزیز المظہم و رجلاه یخطان فی الارض  
و کان یقال له فمر بنی هاشم و کان لواء الحسین معه و در نامش گوید کنیت مبارک انحضرت ابو  
الفضل است و ملقب بقاس و هجائن ابو فزیه خوانند و در یوم طف صاحب لواء حسن علیه  
السلام بود و او اکبر اولاد ام البنین است و از پدرها امیر المؤمنین ؑ بر چهارم است چه بعد  
از حسن بن علی ؑ و محمد بن خفیه متولد شد و انحضرت را از لبا به دختر عبد الله بن عباس  
بن عبد المطلب و پدر بود یکی فضل و آن دیگر عبد الله نام داشت و او را از مادر خود سیه

## لفی کتب انحصار

۴۸۵

فرمانده

برادر بود و هیچک از ایشان فرزند نداشتند عباس در یوم طفت ایشان را قبل از خود بخت  
فرستاد از بهر آنکه مبارک بعد از شهادت او غایب در جانی ایشان واقع شود و دیگر آنکه  
خواست ناکشته ایشان را ببیند و ادراک اجرش بکشد در مصائب ایشان فرماید و در مقام  
گوید حضرت ابوالفضل عقیبی بنک و صبیح و جمیل و بلند قامت بود چنانکه چون بر اسباب بزرگ  
سوار شد هر دو پای مبارکش نزدیک زمین رسید عربی چند را بدینگونه بطول قامت خود  
اند چنانچه عقیبنی خاتم الطائی و جلیه بن الایم الفتحی و دیگر معاف و ابوالفضل را ازین  
صباح منظر و جمال صورت بود فریبی هاشم گفتند و رأیت ظم آب آن روز دیدم اندر شاد  
و مرحوم مهر رضا علی خان مختص بحدایت در مظاہر الانوار گوید ابوالفضل قامتی بلند و  
بارز و دراز داشت و گویند چون بر اسبها قوی بر شقی زانوهای او بچوای گردن است بود و  
مظهر جلال و جبروت حضرت علی کردگار بود در شجاعت مناعت بعد از حضرت امام همام بن  
بن علی علیه السلام سرآمد و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بوده و در معنی پهلوانی از او عذر  
امام بزرگوار بوده

## بودن وین عثمان فاضل از فرزندان امیر المؤمنین ع

در نامی گوید مکشوفیاد که بعضی از علماء رقم کرده اند که عباس بن علی علیه السلام در شب عاشورا  
شهادت و بیشتر از اهل سیر و خبر شهادت انحصار در روز عاشورا نگاشته اند چون از سیر  
ه۱۴ امیر المؤمنین روئین را عباس نام بود یکی را عباس الاکبر و آن دیگر را عباس الاصغر  
مینامیدند و آنند که عباس الاصغر در شب عاشورا شهادت شد و عباس الاکبر در روز  
عاشورا عباس الاصغر نیز در شب عاشورا بطلب ایشان و سعادت شهادت یافت و شهادت  
الذین شیخ احمد باکتر شافعی از مشایخ علماء و ادباء مکه که ترجمه او در مجلد ثانی غیر و مجلد  
ولایت از کتاب عیقات الانوار و ملازمه العیبت علی خان مرحوم مفصلاً مذکور است و سینه  
المال فی علم مناف لال که در شهر ارومیه هفت هجری مالف کرده و صاحب عیقات از آن

فرمانده

## اشباها عظیمه بواسطه اثر الطبیعی

۴۸۶

لوزی

احسن البقات و اتقن مصنفات شهره و صاحب الفضل الفیاض اثر از جمله کتب و آنست که از علامه مجلسی ره فوت شده در تعداد اولاد امیر المؤمنین گوید و کان له من الاولاد اربعه عشر ذکرا و ثمان عشارتی و در جمله آنها گهسه و العباس الاکبر و عثمان الاکبر و زینب الکبری و زینب الصغری و ام کلثوم الکبری و ام کلثوم الصغری لی بین بر و اینها صغر و غایب معلوم شد که از فرزندان حضرت امیر و نفر موسوم بعباس بوده اکبر و اصغر

## و فی اشباها عظیمه بواسطه اثر الطبیعی

جمعی از اکابر مؤلفین و محدثین را بجان انحصار عباس نام بیک تن از فرزندان امیر المؤمنین و مطلع بودن بحد اشباهات عظیمه در مباحث مهمه وافع شده یکی همان است که از نامح منقول شد که بعضی از علماء شهادت عباس بن علی را در شب ثوریه رقم کرده اند و رد نموده که این در حق عباس الاصغر است و عباس الاکبر در روز غاثوراء شهادت مییافت و دیگر اشباه صاحب معراج الاکبر که در احوال ابوالفضل علیهم السلام گوید و کان یقال له فرقی هانیم و کان شایباً امرأ بین عینیه اثر التیجود لی و حال آنکه گهسه و هوا کبر و لدها عباس از همه برادران خود بزرگتر بود در این صورت چه طور شایب امری می شود چه جوان اورد بان غلام نورس گویند که هنوز خط عذارش ندیده با اکبر اخوان بودن و سن می و چهار سال چگونه شایب امر خواهد بود و عجیب این است که این عبارت را نسبت به بخار و عوا المرداده و حال آنکه ایدانه در بخار و نه در عوا المرحین عیان می نیست اینک فیتم بخار طبع امین الضرب و طبع نیر و فیتم عوا المرحمه محمد الله موجود است نشانه از این کلمه ندارد و اگر در رختخیز از بخار بوده البتة در یکی از کتب معتدله نقل میگردند تا حال رختخیز از مقابل معبره و غیره صبر دیده شده و اگر فرضا کسی بگوید یا نبوی در حق عباس اصغر است اکبر میم اشباه صاحب طری التلام است که در مقامات منقطه بان مقام قلعه حسین در صفحه ۱۱۴ از مدایحی و او بسند خود از قاسم بن اصبح بن نباته روایت کرده که گفت را بنی جلاس بن ابان دارم اسود الوجه و کنت اعرفه جمیلاً شدید البیض فقلت له

ات

عظیمه  
عظیمه  
عظیمه  
عظیمه



# روایت حرمله در فرود کوفه

۴۸۷

حرمله

روایت حرمله در فرود کوفه

ما کذب اعرفک قال انی قلت شابا امرأ مع الحسن بن عیبه اثر الجود فما مثله  
منذ قلته الا انانی فباخذ بلایبی حتی بائی جهم فمدن فیها فاصبح فما بیضا احدا حتی  
الا سمع صبا حی قال والمضول العباس بن علی وبعذار نقل ظیور بن روابیل صدوق علیه  
الرحمة بعلاوه در آخرش که فقال لاسم لعدرا بن علی وبن له مرجا وقد علق الرأس بلبانها  
وهو یصیب کبها قال فقل لا بی لوانها رفع الرأس فلبلا اما تر ما نضع به العزید بها  
فقال باقی ما یصنع به اشد لقد حدثنی فقال ما نمت لبله منذ قلته الا انانی فبیضا حتی باخذ  
بیلبی نا اخر کوبد شرا فنادی ذکرهم المدای من ان المضول هو العباس بن علی علیه غلط عظیم  
فانه کان اکبر اخوته وبن شهاده امیر المؤمنین ووقعه الطف عشر وبنه واربعه اشهر  
تقریبا فکف بکون امرأ مع ان الحوار زنی ذکره منافیه انه کان فی وقعه صفین ثامنا  
کاملا من الرجال و ذکر غیره انه کان من انباء خمسة وثلاثین سنة والله العالم انی وانه  
فرموده انچه مدای بنی ذکر کرده غلط عظیم است اشباه عظیم است بواسطه انکه ابن شاب امرأ  
مضول منقول از مدای بنی عباس اصغر است نه عباس اکبر حامل لواء الحسن چنانچه مذکور  
شد و فجب است از مثل ایشان که با ان کثرت اطلاع و طول باع خصوص در مثل ابن مقام  
که داشتند چطور این امر بر روی مخفی مانده که مدای بن را غلط کرده السیف قد بنیو والجواد قد بنیو  
همی انظار معصوم از هم و نشان مصون شوند بود چهارم اشباه صاحب مقام زخار  
است که گوید بنی بن جوم در تذکره الخواص از قاسم بن لاصیج المجاشعی روایت کرده در انو  
که رؤس شهدا را بکوفه آوردند در ان زمانه هر که بغایت بنکوردی بر اسی سوار بود و سوارانی  
امره که بماء چهارده هممانت و اثر سجود بر جبهه مبارکش هویدا بود بر گره ز اسب خویش و بخت  
هم امد و از اسب چون گردن برداشتی سر بر انوی اسب سبک و باز چون نگذاشته سر بر خط  
کشید من نام ان سوار و سر بر سبک گفت ابن مر عباس بن علی بر اسب طالب علیه السلام راست  
و بر احرمله بن کا هل الاسد گویند روزی چند بر نگذاشته بود باز بدش من فی منظر  
و روی چنان نشا که پنداشتی بفرماند و اندک گفتم از روز که ترا بد از صفایت و نصرت رضا

## روایت حرمله در مورد کوفه

۴۸

الحمد لله

که ترا بود هیچ کس را نبود بازگویی ناخال چبت که چنین زشت و کرمه شده ملعون بگریست  
و گفت از آن روز که آن سر برداشتم هر شب چون نجیم رو نفرینایند بازوان و گریبان من بگریزند  
و با تن اندر اندازند تا با مردان همه سوزم چنانکه هر کس در قبیله باشد اتفاق و ناله من بشود  
و بکشت مرا رها نکنند بدین حالت بود تا بعد از آن بد پیوست و ابو الفرج این وقعه را با بزرگ  
تغییر ابراد کرده بجای حرمله منسوب و قال را بن رجلا من ابان بن دارم اسود الوجه و کنت  
اعرضه جملاد شد بدالبیاض الی اخر این روایت را در احوال ابو الفضل علیهم السلام نقل کرده و چنین  
فرموده که این مصیبت در حق اجتناب است چنانکه ذاکر بن نیز در ورود کوفه نقل می نماید و  
ملفت شده که در سابق خود گفته که ابو الفضل آن سه تن برادران خود بزرگوار بود با این حال  
چه طور جوان آمد خواهد بود اما مرحوم علامه نورانی نور الله مرقدہ مبلغ سن شریف انحضرت ملتفت  
شد و فرموده که سی و پنج ساله بود ولی بواسطه عدم تقطن به ندرت اصل روایت تعلیل کرده و در ضمن  
این تحقیقات انقضای احوال عباس الاصغر نیز مذکور شد و معلوم گردید که عبارت و کائنات  
آمد این عقیقه اثر التجرد و روایتی مخفف و ریشه دار عباس بن علی علیهم السلام در عصرنا سوغا و زوا  
مدایبی و صدوق و سبط بن الجوزی در ورود کوفه هم در حق عباس الاصغر است نه اکبر و بواسطه  
اشترک اسمی این فتنه خلط مباحث مهمه و اشتباهات عظیمه و افسوس شده

## نقلی که ائمه بدعا صاحب حجج الاعراق اجماعا بر آن است

مرحوم میرزا حسن برکه در هجرت گوید جلالت ابو الفضل علیهم السلام زیاده از آن است که در حق  
فخر و تفرید برآید و عظمت و اظهار از آنست که محتاج به بیان نباشد انقدر در هر عصری  
از اعضا در نزد ضریح مقدس از کرامات ظاهر میشود که گوشها را بر کرده حتی خود در این  
عجاورت در خاطر و زبانها بر در ماه رجب ۳۲۶ از هجرت مشاهده کرده که انگشت بجز از این  
را قطع کرده بر ضریح مقدس چسبیده بود و غالی مشاهده کردند و شخص مضروب را نیز بدین  
باری میز و ارادت که بر مظلومی و بگریست و بگریستن بر او فضاء حاج خود را از خداوند

الحمد لله

# از فضیله وفائی شریف

۴۸۹

کفر و کفر

و کفر و کفر

و کفر و کفر

نماید که آنحضرت بآلحوائج دوستان میباشد و چگونه میشود که شما در مصیبتش  
ناکوت باشد ربه او ربه عمار پست نیست که حضرت امیرالمومنین فرمودند از اسلام  
بی بزم باد کسی که در مصیبت عمار محزون نشود چنانچه حدیث است که عمار بن یاسر در جنگ  
صفین شهادت چون شد و آمد حضرت امیر در میان کشتگان میگفت ای کسکه در میان شهیدان  
بغیر عمار رسیده آنحضرت برآیند و نشست و سر او را در کنار گرفت و فرمود

أَلَا إِنَّهَا الْمَوْتُ الَّذِي يُقَاتِلُكُمْ  
وَأَنَا الْبِرُّ الرَّاحِمُونَ

أَلَا إِنَّهَا الْمَوْتُ الَّذِي يُقَاتِلُكُمْ  
وَأَنَا الْبِرُّ الرَّاحِمُونَ

پس گفت ای الله وانا البر الرحمون بعد فرمود هر که از عمار محزون و دلش تنگ شود  
و مسلماً نصیبی نباشد خدا رحمت کند عمار را که از شک و بدی پرستد عزیز من پس اگر کوی در  
مصیبت در بدو او عباس محزون نگردد حالش چه خواهد بود

## ذکر و ذاع ابی الفضل باختر حسین علیه السلام وفائی شریفی را گوید

شد بر منند و فایده بدان کارزد  
آن العطش کشید عنائش ز کبر و دل  
سوی مرا با جگر تشنه و فکار  
میخواستند که نوشد از آب خوشگوار  
چو ز اشک خویش ریخت ز کف آب شد  
آهسته که مانده حسین تشنه در فضا  
نوشی فو آب مانند حسبه در انتظار  
دل پر ز جوش و شک بدوشان بر گوار  
بکثیر در میان کشتگان بی شک

رحمت گرفت زانکه بار مستمند  
ناگه شد از حر و آوازا العطش  
برگشت سوی خیمه و مشک گرفت رفت  
پر کرد مشک و پس کفی از آب برگرفت  
آمد پیادش از جگر تشنه حسین  
بر خود خطاب کرد که ای نفس اندک  
عباس پیو فایده کون چه شد  
شد بار و تشنه ز آب روان روان  
کردند جمله حمله بر از شیل مرتضی

# از فصد و فاسدین

۴۹۰

از فصد و فاسدین

بکن کی ندیده و چندین هزار تیر	بک کل کی ندیده و چندین هزار تیر
سرگرم آب بردن و از خوشن به خبر	کابن طفل زنده به پیروی از دنیا
پس مشگرا از راست و در پی کشت	وز سوز سینه زد بدل فدا ساز شرار
میداشت پاس اب و هم ناخن کز کعبین	دست چپش فکند لعین ستم شعار
پس مشگرا گرفت بدندان که این گره	نگوود دست ناکه بدندان رسد کار
میداشت سوخته که ناگاه از فضا	بهر قدر هر فاشد و بر مشک شد چار
زان تیر کین چو آب فروخت بر زمین	شد روزگار در بر چشم جو شام ناز
پس خود بر کشته شدن ایستاد و گفت	مهرن هزار مرشبه بجز که مرشبار
فریاد با انا چو بگوشت حسین رسد	گفتی مگر هر بر روان شد بی شکار
آمد چرد بد دید کردی سپهری	افزاده پاره پاره دراز دشتی ناز
اھی ز دل کشید و بگفت ای برادر	عباس ای که از دیدم مانده نادگار

در بهار گوید فی بعضی نالیفات اصحابنا از العباس لما رای وحده فی انا و قال یا اخی هلم من  
 رخصه فیک الحسین علیه السلام بکاء شدیدی ثم قال در بعضی از نالیفات علماء امامیه مذکور  
 است که چون ابوالفضل هم یکی برادر خود را دید بمحض انوران سرور آمد عرض کرد رخصت  
 فرما تا جان خوش را در راه نونشایم حسین بگریست و فرمود یا اخی انصاحب لوائی و اذا  
 مضیت تفرق عسکری ای برادر تو صاحب لوائی منی چون نونشای کس یا من نماند عباس عرض  
 کرد قد صان صلواتی و ستمت من الحیوة و اردان اطلبیاری من هؤلاء المناقضین سینه من  
 شک شده و طاقت شکبای من بر فضا است از زندگانی سپر گشته ام و غریبت در بهت کرده ام که  
 از این جماعت خوخواهی کم حسین فرمود فاطلب هؤلاء الاطفال قبل ان یلحقوا بالماء اگر مهتبی  
 حرب شده پس فیللی ای از برادر این کودکان عطشان طلب نما عباس اسب براند و در برابر صف  
 اعدا عزازت بکشد و لوائی نصیحت و موعظت را بر افراشت و هیچ دقبعه از دق بوقند و اندرز  
 بجا نکد است و کلمات انحضرت که هوار بر آب روان و کار بر آفتاب بران بود در فلو و قاسیه

# وداع ابو الفضل ابو عبد الله

۴۹۱

در خفا

ان فرقة طاعنه مؤثر بنفاد لاجرم عباس باز شناخت و آنچه دید بعرض رسانید و گویا  
در این حال بنا بپند و بانك العطش العطش در دادند پس عباس مشکی برداشت و بر آب  
برنشت و تصمیم غم داد که از هر کوی کان ابی بیست کند

## اخيخا ابو الفضل عليه السلام با ايرق مرچکا

بهر نماحجرتی حجتی الاسلام بنین بن منخلص بنین گوید

از شوق

چون که نوبت بر بنی هاشم رسید	ساخت ساز جنگ عباس ر شد
عمر سرو علمدار حسین	درو فاداری علم در نشأتین
در صباحت ثالث خورشید و ما	روز خم از بیم آن چو شب سنا
در شجاعت نادر گاد مسر تفضی	داده بر حکم قضا دشت رضا
خواست در جنگ عدد و نصرت	گفت شامش کای علمدار سپا
چون علم گرد رنگون در کارزار	کارشگر باید از وی انقطاع
گفت نك است ای شه خوبان دلم	زندگی باشد از بن پس مشکلم
زین نفس برهان من دلگیر را	تا بسکی زنجیر باید مشهورا
گفته چو زینت زین کار کزیر	این زیبا افتاد گزاد است گزیر
جنگ و کین بگزار و ابی کن طلب	بهر این اضر دگان خشک لب
گفت سحای امیر انش و جان	گر چه باشد فطره ابی بختان
شد بوی آب نازان با شتاب	زد بخت بیاد پیمان را در آب
بی عذابا جرعه در کف گرفت	چون بخوش آمدی گفت شکفت
تشنه لب رخسار سبط مصطفی	اب نوشم من زهی شرط وفا
زاده شهر خدا با مشک آب	خشک لب از آب دیروز کباب

# احیای ابوالفضل بالمرفوع مرئی

۴۹۲

کفر غایب

ابوالفضل خیر

کشتی نجات

در ریاض المضائق بهیچ الاخران و غیرهما رواست کرده اند فلما اجاز الحسین لثا العاصی  
 للبراز برزکا لجبل العظیم و قلبه کالطود الجبیم لانه کان فارسا هماما و بطلا ضرغاماً و کان  
 حوراً علی الطعن و الضرب میدان الکفاح و الحرب چون حسین ابوالفضل را اجاز میداد  
 دارماند جبل عظیم و دلش مثل کوه محکم بود دشمن شافت چه شخص شجاع مردافکن و شیرپیش  
 همجا بود و در معرکه قتال بر طعن و ضرب پیاپی سقت دست جوآن داشت و چون میان میدان رسید  
 فریاد زد یا عمر بن سعد هذا الحسن بن علی بن رسول الله یقول انکم قتلتم اصحابه و اخوته و بنی اعمامهم  
 و بنی فزید مع اولاده و عیاله و هم عطاش فلما حرق الظماء فلو یوم ای پسر سعد اینک حسین  
 پسر خرمیغیر خدای میگویی شما اصحاب برادران و بنی اعمام مرا کشتید و مرا تنها گذاشتید و عیال  
 و اولاد مرا از شدت تشنگی سوخته اند آخر یکباره آیه یا ایتان بدهید که ایشان نزدیک بھلاکت رسیده  
 اند و باوجود اینها میگوید دعوی خارج الی طرف الروما و الهند و اخی لکم الحجاز و العراق  
 اشراط ان غدا فی لیلته لا اخاصکم عند الله حتی یفعل بکم ما یرید مرا بگذارد بجو روم و هند  
 بروم و حجاز و عراق را بشما و اگر ابر و شرط کم باشم که روز قیامت من باشم بمقام خاصه بشمام  
 ناخدا و ندر هر چه خواهد نمود چون عباس این کلام را از جانب برادر بزرگوار خود باز شنید برینا  
 بعضی ناکشید جوانی ندانند و بعضی از این کلمات بگرفتند و مرا میندشتم و ملعون و شبش ریحی از لشکر  
 بیرون شده نزد عباس آمدند و گفتند یا بنی ابراب لو کان کل وجه الارض ماء و هو فی ابدینا ما  
 استبقنا کم من قطره و احده الا ان ندخلوا فی بصره بزیادی بر او زیاده اگر تمام عالم را آب بگنج و بد  
 ما باشد قطره از آن بشما نخواهد رسید مگر در بصره بزیاد داخل بشوید حضرت عباس بن برادر بزرگوار  
 و بنی انعم بی چهار بعرض رسیدند و سواران میدان شخص سر بر ترا انداخته اند و گریستند که کربلا  
 جامه اش تر شد در این حال صد اطفال بناله العطش العطش بلند کردند ابوالفضل علیه السلام  
 از شنیدن این ناله و تاب شد چشمش بر او افتاد و گفت الهی و سیدک اربدا عند بعدتی و املا لھو لک  
 الاطال فبر من الماء ای خدا من میجویم کوشش خود را کرده باشم شربت آبی باین بیکان تشنه  
 برسانم پس شکی برداشته روانه میدان شد

رَوَانِ شَدَنِ الْجَنَابِ سُبُو لَيْعَةٍ فَرَاغَتْ

۴۹۳

از این شعر که در غزل  
از این شعر که در غزل  
جمله

از این شعر که در غزل  
از این شعر که در غزل  
جمله

شَجَاعَةُ الْفَضْلِ وَفِي الْجَنَابِ لَيْعَةٍ فَرَاغَتْ  
شَبَّحَ عَلِيَّ سَيِّدِ الْبَرِّ ابْنَ كَوَيْدٍ

بوی آب شد مفتاح محشر	بر زم اندر بدست پیروز
باب اندر شد از میراب صوفی	چو سدا ز کوهساران بوی پی
هم رحمت چو درنم شد شاور	خمد از پشت خنک کوه پیکر
گفت کافیش پر نبود از آب	که سازد لعل خنک از آب پی
بیاد تشنگان وادی غم	فراش در نظر شد بحر از نم
بمورد میبخت باشد از آب دور	که من میراب شد از آب مجبور

حَاجِي غَا بَدَا صَفْحًا كَوَيْدٍ

از دبدبها شد آب روان چون بزم ناب	شد جانب فرات روان نقد بو تراب
عباس ماه اوج بنی هاشم آنکه بود	از شهر ماه طلعت او ماه در حجاب
از لشکر فداق بسیار بد بر تنش	زا نگوته نهروغ که بر گلستان میفتاب
شده را بگوش بانك برادر چو راه یافت	روز سفید را چو شب از غم سبب یافت
بر خاک خفته آن فد چون فائز سر دید	در خون خفته آن رخ چون مهر یافت
هر دست قطع کرد مواسات نفس را	فاطمه دلیل از روی روشن گواه یافت

در نامه گوید چون اطفال تشنه کام بانك العطش العطش در دادند عباس مشکی برداشته بر  
اسب نشست و ضمیم غم داد که از بحر کودکان ابی بدست کند و این را جزو نکرده کرد

لَا أَرْهَبُ الْمَوْتَ إِذَا الْمَوْتُ رَفَا	حَتَّى أُوَارِيَ فِي الْمَصَابِيحِ لَفَا
نَبِي لَيْعَةِ الْمُصْطَفَى الطَّيِّبِ رَفَا	إِنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ أَعْدُو بِالْقَفَا





# از شوق انشکاء

۴۹۰

از شوق انشکاء

ناگهان کافرنهادی از کین	کرد بانخش جدا دست از مین
از کین ناگه سیه سنی تبخ	بر فکندش سینه بگرید مرغ
هر دو دست او چو گشت از تر جلد	مشک بادندان گرفت آن با وفا
ناگهان بیه مژد آمد بمشک	علویان از دیده باریدند اشک
وه چگویم من چو آمد بر سرش	کز فراز زین نگوشتد پیکرش
من بنارم شرح آن را با نگرش	از عمودا همن با بد شفت
چون نگویند از مرکب آمد بر مین	زد بد را مناروح الامین
زاد جلد یا هزاران عجز و ذل	رو بجهه کرد کای سلطان کل
دستمین کرد از خیم دور جلد	همن نودستم گمراوی من خدا
شاه دین از خیمه آمد بر سرش	دبد در خون گشته غلط از پیکرش

در مقام گوید مقبولین ابو الفضل را هشدار کس فعل کرده اند بصفت پیوسته که حضرت ابو الفضل را آن روز قصد مبارزت نمود و فقط همت الا همت بدفاع مفسور میداشت که ای پیر بر جلالت برساند و تشنگان را از عطش برساند و دریا مع گوید چون ابو الفضل علیه السلام از شریعه بیرون شافت کمانداران راه بر او بستند و لشکر این سعد نیز از حقه جنبش کردند و عباس را دایر کرد در میان او رسید و انصاف چون شهر حمله میکرد و میکش ناگاه فوغل از زین از کین بیرون ناخست بر واپی زید بن ورفاء مکن قیاد از پشت نشلی بیرون آمد و حکیم بن طفیل طائی اول حسین گشت و تبعیع کرد پس نزد تیغ برانند و دست است انصاف از تن باز شد عباس که قلب پلند و جگر ملک داشت جلدی کرد و مشکو ابدش چپا نکند و تیغ را بدست چپ گرفت و دشمنان را همت دفع داد بادست چپ منهد و میکش و میباید اخف و این شعر نذکره میگوید

از شوق انشکاء

وَأَهْلًا نَفِطَعُهُ مَبْنِي	إِلَى أَحَابِي أَيْدَاعِنِي بَنِي
وَعَنِ إِمَامٍ صَادِقِ الْبَيِّنِينَ	تَجَلَّى السَّبِي الظَّاهِرِ الْأَمِينِ

این همی گفت و در هم میزد نا از گرفت رحم و سبیلان خون سینه گرفت دیگر باز حکیم بن طفیل را

## شهادت حضرت ابوالفضل

۴۹۶

کفر با حق تعالی

کفر با حق تعالی

توفل الارض از قمر فخر بیرون ناخت و دست چپش را از پایان ساعد بپنداخت عباس شکر  
بدندان گرفت و این شعر گفت

بَانَقِصٍ لَا تُخْشَى مِنَ الْكُفَّارِ	وَأَيُّوهُ بِرَحْمَةِ الْجَبَّارِ
مَعَ النَّبِيِّ السَّيِّدِ الْمُخْتَارِ	قَدْ قَطَعُوا بَيْنَهُمْ بَارِئًا
فَأَصْلِهِمْ بَارِئٌ عَنِ النَّارِ	

بارکاب همی میهن نزد باشد که خود را بشکرگاه برادر کشاند ناگاه نهی بر مشک انصهر آمد  
ایمان بر نخت و پیکان دیگر بر سینه مبارکش رسید و حکیم بن طفیل عمو که از آهن برفق تیرش  
فرود آمد این وقت عباس از اسب رانند و فریاد برداشت که ای برادر مراد یا حسین عقیله  
چون شهاب ثاقب بر سر او حاضر شد و عباس را در کنار فرات تشنه و مجروح و مطروح دیدن  
دسته مبطوع و آن تن باز و باز و انظار کرد و سخت گریست و فرمود الان انکسر ظمیر و قلت  
حبلتی کوزشت من شک و رشتند بر و چاره گسته گشت و این اشعار قراست فرمود

قَدْ سَمِعْتُ بِأَشْرَفِهِمْ بِعَبَّاسٍ	وَأَخْلَعْتُ بِرَبِّهِ السَّيِّدِ مُحَمَّدٍ
أَمَا كَانَ خَيْرَ الرُّسُلِ وَأَصْلَهُنَا	أَمَا لَمْ يَزَلْ يَنْسِلُ النَّبِيُّ الْمَدِينَةَ
أَمَا كَانَ نَبِيَّ الرَّهْأَاءِ أَيْ دُونَكُمْ	أَمَا كَانَ مِنْ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ أَحْمَدُ
لَعْنَتُهُمْ وَأَخْرَجْتُمْ بِمَا قَدْ خَبَرْتُمْ	قَوِّفْ نَلَا فَوْقَ حَرِّ نَارٍ تَوْفِدُ

و در منتخب گوید چون او شریعه بیرون آمد فاخته السبل من کل مکان حجتی صار جله کالمنفذ  
من کثره و بعد از نفل قطع بدن گوید فحل علیه رجل فضر به بعود من جدید علی ام راسته فقلو قتل  
فوضع علی الارض و هو یبکی یا ابا عبد الله علیه و آله فقامت فقامت و ای الحسین اخاه فدا انصرع  
صرخ و الخاء و اعتبار ساه و الحجة فلبثا بصر علی فراک ثم حمل علی القوم و کشفهم عنه ثم نزل البه فحمله  
علی ظهر جواد و قبل به الی الحجة فطرحه فهاشمه بکی بکاء شد بدلا حق انغم علیه و در معنی الشاکر  
گوید اقول و فی بعض الکتاب المصنوعان من کثرة الجراحات الواردة علی العباس لم یقدر الحسین ان  
یحمله الی محل التهدأ فترك جده فی محل قتله و رجع باکبا حزینا الی الحسینام

# در اینک قرین ابو الفضل

روایت الله اهو ہے در کتب شہادت ابو الفضل علیہ السلام  
مختصر اہل الحج الحسینی شرح فضیلہ الہی بد

بَذَلْتُ أَبَا عَمَّاسٍ نَفْسًا نَقِيبَةً أَبْنَتْ لِي ذَا الْمَاءِ قَبْلَ الْتَلَاذِي	لِضَرْ حَسْبٍ عَزَّ بِالْجَدِّ عَرْمِلُ فَحْنُ فَعَالِ الْمَرْءِ مَرَّ عَلَى الْأَصْلِ وَفِي يَوْمٍ بَدَلِ الْمَاءِ أَنْفُو الْفَضْلِ
---	---

## وہ فلاسی کہتا راند

مَرَكَا كَرَمِ دَاسْتِ كَوْتِ زَمَنِ مِنْ اَزَانِ عَمْرِئِ سَنَامِ جَاوِدَانِ	نَادِرَا غُوشِ بَكْرِ نَنَكِ نَنَكِ اَوْزَمِ دَلْفِ سَنَانِدِ رَنَكِ رَنَكِ
--	--

## مہر سروس کو بد

نَفْ خُورِ شِدِّو نَفْ عَشْقِو عَطَشِ مِهْزَاوِ عَشْقِو بَرَا دَرِ بَكْمَنَه بَدِ سَرِ شَنِ نَا كَهَانِ اَزْتَنِ جَدَا كَافِرِ دِ بَكْرِو دَرَا مَدَا زَفَا كَفْتُ كَرِ شِدِّو مَنْفُطَعِ دَسْتِ شَمِ بَا بَدِ رَصْدِ دَرِ بِلَا سَتَنِ مِ بَكْمَنِ دَرِ خُونِ شَاوِ سَتَنِ	ہر سہ طاق بردہ آرا نشاوش خوش را از مہر بر مہمنہ کرد دست زادہ دست خدا کرد دست دیکر شازتن جلا دستان در دامن وصلش نہ ناکمہ اشار شاہ راستین بر خلاف ہر شتاورد رزمین
---	---

عالم جلیل مرحوم افانہج محمود عراقی از مجتہدین سلم طهران کہ ترجمہ او در ہا ثروا ثار مذکور  
است در خانہ کتابت السلام فی ذکر من فاز بسلام الامام کو بد جمعی از اصحاب روایت کردہ

روا بعبد اللہ اھوازے

اند از عبد الله اهول که گفت جاگر کرد بد نزد پدر من و انفعه بزرگی وان این است که بدی در باران میگذشت ناگاه گذار او بر مرد افتاد که خلعت و تغییر کرده بود و زبان او خشک بود و منظر او که هر کشته مانند کسیکه تازه از جهنم بیرون آمده باشد و او عصا در دست داشت و در باران اها میگریه و کلماتی میگریه راوی گوید که چون او را دیدم بدین بلبریزه در آمد پس از او پرسیدم که تو از اهل کدام شهر و کدام قبیله هستی اعتنا نکرد پس او را بحق خدا قسم دادم که گفت ای برادر تو را چه کار است با هر کار که من دوست دارم که واقعه آنرا بدانم گفت این کار را بر تو بران و اطفا و اشکار کنم یک شرط کنم که من شرط چهارم است گفت بن است که مرا اطعام کرده بهتر فغان زیرا که بسیار گرسنه ام گفت یا من نا آنکه بمنزل روم و ثرا اطعام فام پس یا من روانه بگو خانه کرد بد چون وارد شد و نشست پیش از احاطه طعام و زادا از او مطالب جواب کردم پس گفت ای برادر با حاضر بود در روز غا ثور و دیدی آن چیزها را که بر حین وارد کرد بد که من نبودم و لکن شنیدم آنرا گفت با عمر بن سعد را شنیدم که ابانوا و هتے گفت نه بلکه علمدار او هیم و اسمعی بن حوّه نام دارم که من بگویم بد که چه کار کردی در آنوقت که منیلا با بر نیل به کتی و دنیا و آخرت خود را خواب کردی و او را بوی بگ بود مانند بوی فیه که در آنش باشد گفت کار خود را از بر تو میگویم بدانکه عمر سعد مرا با جمعی از بنو اندازان و شمشیر داران بر شتر هفت کاهشت از طرف لشکر کاه حین نا آنکه ایشانرا منع از این غما هم پس مادر این خصوص اهتمام کردم حتی آنکه شبها را خواب نمیگذاشتم و روزها را از بر حفظ مشرع بدی بودیم نا آنکه شفاوت بر من غالب گشته اصحاب خود را منع کردم از آنکه ظرفی با خود برده بر ما نند که من با رفت بر کان حین باعث شود بر آنکه ای با ایشان بر مانند نا آنکه شبی از شبها از بر استر ان سمع و اطلاع بر او مرد نزدیک سر او حین بودم دیدم عباس را که بنزدیک برادر آمد و در آن کران دید و سبک کرد و او را پرسید جواب داد که ای برادر تشنگی بر ما غالب و زور ما مر شده و بر طاف شد بد تر کشته و نا ظال در دو موضع چاه کنده ام و از آب شربت بدی ام با از این گروه عذرا در آن این اطفال سوال ابی میکنی عرض کرد که ای برادر مکرر از ایشان طلب میگردم و بغیر از بنو شمشیر جوانی شنیدم حین از عباس این سخن شنید از خود را بگریه بلند کرد عباس عرض کرد که ای با

# ایضا از رفیع عبداللہ اہولہ

۴۹۹

ایضا از رفیع عبداللہ اہولہ

ایضا از رفیع عبداللہ اہولہ

چون صبح برآمدن بوقت ایشان میروم و آب پا دلم هر قدر ممکن شود هر چند يك مشک از  
براهل حرم باشد چون حسن بن ابی بنی بنشد سرور کرد بد و عبا را دغای خبر کرد و گفت شکر  
الله سبحانه و تعالی ترا جزا دهد و من همه این سخنان را می شنیدم پس بیا خود بر کرد بد و عمر سعد  
را با بر امر خبر دادم و پنج هزار نفر دیگر بد را می خواندند بن بزد با مداد مافرنسار پس مسعد و منظر بود  
تا آنکه روز داخل کشه و عباس ماند اما با زانو خمگاه بگو شریعه فرات خارج کرد بد و سپاه ما  
مانند مور و ملخ دور او را گرفته او را نبر باران نمودیم بطوریکه مانند خارشت بر او ریخت و بدن  
او را چوبه و سپکان نبر پر کرد بد و ابدا اعشائی بان نکرده و میهنه و مبدی لشکر ما را بر هم زد و داخل  
فرات کرد بد و مشک خود را پر کرد و سرانرا محکم بست و بدون آنکه خود آبیا شامد بیرون آمد پس  
صبح بر لشکر خود زدیم که و بر شما اگر حسن يك قطره از این آب پاشا مد هر انبر بزرگ شما نزد  
او مانند کوچک شما شود واحد برانند ننگار پس همان لشکر میگردید بر او حمله کردند و در  
از طایفه آرد ضربتی بر سینه است و بر دوا از اطع کرد پس شمشیر را بدست چپ گرفت و بر ما  
حمله کرد و مشک آب بر شانه او بود و جمعی کثیر را از نجاعان و دلاوران فابکت و از خانه زن  
برو و زمین بر بخت و ما را هم و خجما بود مگر آنکه مشک ابراهیم کنیم پس من شمشیر خود را از بر  
مشک فرو داوردم و او ملتفت شد بر من حمله کرد پس شمشیر را بدست چپا وزدم و در بخت  
او با شمشیر برید پس بگری عمو از اهل بر فرق او نواخت که رخ او بر کفت و جاری کرد بد و  
از بالای آب بر زمین افتاد و او از خود به با اخاه و احبانه و ابناء و اعلا شاه بر آورد که  
ناگاه حسین مانند شهبازی که بر صند خود فرو داید بر سید و هفتاد نفر از معارف ما را  
بکت و میهنه و مبدی ما را در هم شکست و همگی رو به فریفت گذاشیم پس بر کرد بد و نیز بر آرد  
خود عباس برفت و او را مانند شهر که فریبه خود را می باید برداشت و در میان کشته گذاشت  
و بر او نوحه و گریه کرد و نوحه و صیحه از خند ترا حرم بطوریکه بلند شد که نقیص کردیم که ملايك  
و جن با ایشان میگویند و زمین بر ما موج میزند پس حسین داد بد که بگو میاید و الله او را  
چنان بکشد که بدیش علی بن ابیطالب است پس ما را مانند کوسفند مغرین کرد و رو بگو

# نَمَسْرُ فَا بَعْدُ اللّٰهُ اَهْوَا

۵۰۰

کتاب الفهرست  
جلد دوم  
کتاب الفهرست

و دیده

شریعت فرات آورده داخل آب کرده بدو برفت تا آنکه آب برکاب او رسید پس بایستاد که ایستاد  
ناگاه اسب او سر بخوابید و او آن خواب شبی بر خود مقدم داشت و لحام از سران برداشت تا آنکه  
آن جوان با اسودکی ایستاد و خود دست از آب برداشت با از اسب داد عطش و شدت حاجت  
باب چون این حالت پشاور و سخاوت در او دیدم ملکت ای شهیده کردم که خداوند پدرا و علی  
برای بطلان در آن مدح کرده و فرموده که و بفرمود علی الفهم و لو کان بهم خصاصة یعنی دیگر  
را بر خود مقدم میندازند هر چند که خودشان در شدت باشند پس تعجب کردم و گفتم که حقایق  
رسول خدا صلی که در این شدت تشنگی جوانی را بر مقدم میندازد بعد از تو کی نرزد نماز  
و با مشاهده احتمال تفاوت بر من مشغول شد مردم را تحریص و ترغیب بر ممانعت او کردم و کی  
جرات بر ممانعت نکرد پس ناخود گفتم که اگر همانا آب خورد جمیع ما را خواهد کشت پس شیطان دروغ  
در دهان من گذاشت که گفتم با حسین در باب زنان و عیال و اطفال خود را که هند حرم است  
نمودند و خیمه ها را تا راج و غارت کردند پس این سخن بشنید مضطرب گردید و بالیقینه از رفتن  
بیرون آمد و خیمه و عیال را تا آمد دید داشت که آن کلام از تو مکر و حيله بوده و از دروغ  
بفرات نمود دیگر بار و متمکن نکرد بدین ایشک او جگر شده بگریست و من بر حسن ندیدم خود بود  
بخندیدم و مکافات آن این است که مبین عبد الله اهوای راوی خبر گوید که چون این حکایت  
شنیدم دلم را تن گرفت و بان مردود مطرود بدتر از یهود گفتم راست گفته بختین تا آنکه از بر او غدا  
بیاورم پس داخل خانه شده شمشیر خود را صقل داده بیرون آوردم چون سیف را دید گفت مهنا  
وضیف است چنان اکرام میفایند که نزاری اکرام کشد کار حسین نزد ما اینست پس خدام و  
غلامان مرا امداد کرده او را کشیم و بان دنیا پلین از اتل آخرت سوزانند

لَعَنَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

ایضا ذکر بعضی از ایستاد مشیر حضرت ابوالفضل علی علیه السلام  
جودی خراسانی گوید

# از اینک مرثیه ابو الفضل

۵۰۱

مرثیه

راست در عرصه ایجاد لوی غم شد	ناحسین را اگر از پشت برادر غم شد
نادرا افتاد ز پاکت قضا زینب را	قیمت نوسم فرقه نا محرم شد
آه از اندم که شد مدبر کشته او	در دم آخرش از خون جگر همد شد
آه ازین قدرها جفا که بن بستند	که فلم شد ز غم و خون بدل عالم شد

## و لکن با صفا

زینب بن جوانماد شکان بار غم شدم	ز جابر که در غم بی پیشانی
بهر عضو کرم دست از عضو جدا شد	کدامین سدل کشت خنجر بی پامن

## بهر احوال علی دانی جلدی منحلص نچا کر کو بد

دستان جعفر مومنه شد جلد	شد دودستان فلم در کربلا
ان علدا را ریند در کار زار	بهرابی از صغیر شریار
این علدا را رد دستش شد فلم	از محالت رو نکر اندر حرم
ان علدا ر شه خبر الانام	کشته شد لیکن نبود کشته کام
در لب فخر این علمدار حسین	را د جان لب تشنه از تیغ و سنب
ان علمدار رسول کبریا	نفس پاکش کرد طهران در هوا
این علمدار عزیز ذوالجلال	نفس از تن فزین شد با نمال

## بهر احوال طانی اصفا در شوق کیمیا سیر کو بد

روز غاشورا بچشم پر خون	مشک بر دوش انداز طوطی پرو
شد بو تشنه کمان ره سپر	تیر باران بلا را شد سپر
پن فز و بارید بروی تیر تیر	مشک شد بر حال او اشک تیر

# از اینک مشربا بوی فضل

۵۰۲

کتابخانه

کتابخانه

اشك چندان ریخت بر چشم  
تا قیامت نشسته گامان ثواب  
تا که چشم مشک خاک شد ز اشك  
منجوزند از دشمنان مشک آب

## فی الزا کبریا فلا رضاء شیعی متخلص بحرف کوبه

رساند خود را چو شهاب ز حق  
تنی دهد ما نند جان در برش  
بیا این وی دهد بنی رمن  
مشک پریشان چو مغز سرش  
برادر چه کردی لوی سرا  
دگر از غمت طاقم طاقت شد  
نوسفا و لب تشنه کشتی شهید  
ز ابی جمال نواله سباه  
که بنموده دست نواز تن جدا  
نودش مکر خوف روز جزا

## ولریاضا

رسد ناله در حرم	بکوش شاه محرم	اخی با نود بریم	نگر بحال مضطرب
شیدان امیر حق	یک قدم نمود طق	بکفت امد ز پی	فدای قامت شوم
ز دل کشید ناله	برخ فشانده اله	ز اشك همچو لاله	نمود سرخ دشتیم
تمام بلبلان من	لهی ز کلان من	نه فاسم جوان من	نه اکبر و نه جعفر من
نوم شکست بخور طاق	غمت مرا بدلهن	ز جاکه بن بکرمنا	بدست کبریا بن علم
سکینه در خیال تو	مرا غم وصال تو	چگونه بی جمال تو	بخیمه روی اورم

## ولریاضا هر چه بنی بهر حق

چو شد بخاک و خور طاق	جمال ما هاشم	رسد باز بر غم	نه شهید ما بنی
----------------------	--------------	---------------	----------------



# از اینک مرثیه ابو الفضل

۵۰۳

مرثیه

از اینک مرثیه

از اینک مرثیه

ش

کرفت سب کمر	کشد ناله از جگر	اخی ز داغ تو مرا	سباه کشته عالمی
نویی غریب بحر خون	شدم غریب کون	دگر مرا نه مونس	نه غمکار و نه همی
بین تمام کودکان	نخچه لعطش کند	بجز علی بن ابی طالب	با این حرم محرمی

## ایضا فخر الذاکرین بحرف سیم کوبد

ش لب تشنه چو اندر بر سفا آمد	د بد جان لب لب اندر لب سفا آمد
د بد بدستی او کرد جان او دفعا	که شوش بچنان نخله طوی آمد
شک بکرفت قد سرو عدا برش را	که ز لرز طفت عرصه غیری آمد
کرد از قامت او شور فضا آمد	کا اندر اندشت بلا محشر کبری آمد
د بد چون رو منبرش شد از خون کلک	روز اندر نظرش چو شب بلبا آمد
مغز سر کوفته و دست جدا از بدنش	وا خاکفت دلش سپر ز دنیا آمد
گفت ای جان برادر کرم بین شدم	چه جراحت که با این قامت عنا آمد
روکم بی نوحه ساز جان بر جگر آمد	خواهرت لعل سیریش مهتاب آمد

## استغاثه الشجره اخضر طوی کوبد

عباس شبل شهر خداوند کافیل	هر صبح بوسه اش بد را ستان دهد
در پناه جود و بذل ابو الفضل کثر رطل	مخلت زفر خویش بغصه جان دهد
چرخ جلال ماه بنی هاشم آنکه نور	از رای و رو بمهر و مهر و آسمان دهد
باب الحوائج است و هران کوزیاب	هر خاجی که کرد نمنا همان دهد
اندر دره برادر خود غبار و کبی	نشد ام که تن به بلا در جهان دهد
سو فرات ابد و نهر ابد گز آب	تکین تشکی زبان در دهان دهد
دستش جدا شود ز ناتوان و باز	چلو بریح و پش بکمر ز کمران دهد

# از این کبر و عذر بخیاست

۵۴

از این کبر و عذر بخیاست

از این کبر و عذر بخیاست

سفاکی ندیده و کد در جهنم | جان تشنه کام در لباب وان دهد

و فخر بپوشد در کبر و عظمی و فخر به شهادت خالص اعیان  
 حیدر حلی در کبر و عذر به اسیر قتل الهاشمی  
 و شهادت حضرت حسین علیه السلام گوید

فَلْ عَذِّبْنِي هَلْ تَرَى جُرْمَ هَاشِمٍ  
 فَكَيْفَ جَزَيْتُمُ أَحْمَدًا فِي صَبْعِهِ  
 عَذَابُهُ شَأْنًا بِالْغَدْرِ مِنْهَا إِلَهُمُ  
 وَلَا مِثْلَ يَوْمِ الطَّيْفِ لَوْعَةً وَاجِدِ  
 عَذَابُهُ ابْنُ بَنِي الْوَحْيِ حَزْلُ وَجْهِهِ  
 دَرَّتْ أَلْحَرَبَاتُهَا يَوْمَ قَتْلِهِ  
 وَأَزْ أَاكَلَتْ هِنْدِيَّةُ الْبَيْضَ شَلْوَهُ  
 وَأَنْ لَمْ يَنْتَهِ هَذَا قَتْلُهُ غَيْرُ سَبْعِهِ  
 لَعْدَمَاتٍ لِكُرْمِيَّةٍ هَاشِمِيَّةٍ  
 كَرِيمٍ أَيْ شَمِ الدَّيْبَةِ أَفْهٍ  
 وَقَالَ فِيهِ بِأَنْفَرٍ وَقَفَّةً وَارِدِ  
 رَأَى أَنَّ ظَهَرَ الدُّلِّ اخْتَنَ مَرْكَبِ  
 فَأُتْرَ أَنْ يَنْتَهِ إِلَى حِمْرَةِ الْوَحْيِ  
 لَعْدَ وَصَّتْ أَوْ زَارَهَا حَرْبُ هَاشِمِ  
 إِنْ أَمَّ الْهَدَفُ مَعًا وَأَنْتَ مَبْتَعِ  
 فِدَاؤُكَ نَفْسِي لَيْسَ لِلصَّبْرِ مَوْضِعُ

الْبَرُّ يَوْ مَا كَانَ أَسَدُهُ مِنْ يَدِ  
 يَفْكَ دِمَ الْأَطْهَارِ مِنْ أَلِ أَحْمَدِ  
 تَطَالَعْتُمْ مِنْ أَشْتَمِ اثْرُ أَنْكَدِ  
 وَحَرْقُهُ خَرَانٍ وَحَسْرَةُ مُكْمَدِ  
 صَرَبًا عَلَى حَزْ التَّرْقَى الْمُؤَوِّدِ  
 أَرَأَيْتَ دِمَ الْأَسْلَامِ فِي سَيْفِ مُلْحِدِ  
 فَلَحْمُ كَرِيمِ الْعُومِ طَعْمُ الْمُهْدِ  
 فَذَاكَ أَخُو الصَّدَقِ فِي كُلِّ مَشْهَدِ  
 لَهُمْ عُرِفَتْ تَحْتَ أَلْفَا الْمُقْصِدِ  
 فَأَمْتَحَمَ سُوءُ الْوَبْخِ الْمُسَدِّ  
 حَبَاصُ الرَّدَى لَا وَقْفَةَ الْمُرِيدِ  
 مِنَ الْمَوْتِ حَبْتُ الْمَوْتِ مِنْهُ بِمُصَدِّ  
 بِرَجُلٍ وَلَا يُعْطَى الْمُنَادَةُ مِنْ بَدِ  
 وَقَالَتْ بِأَمَّ الْفَأْئِمَّ الظُّهْرِ مَوْعِدِ  
 عَنَابُ مَيْبِ لَا عَنَابُ مُقْتَدِ  
 فَغَفِغَ وَمَا مِنْ مَكَّةَ لِلنَّجْدِ

## از اینک تنهای خضر بگذر شهید

۵۰۵

در غایت کمال

<p>وَلَقَدْ عَنْ حَرْبٍ وَآئٍ حَتَّى لَكُمْ فَعَمُّ وَعَلَيْهِمْ جُورًا لِّتَصِفَ وَكَمْ هُنَّ كَوْنٌ مِنْكُمْ خَبَاءٌ حِزْبُهُ وَلَا نَصْفَ حَتَّى يُطَوُّوا الْجِدْلَ هَامَهُمْ وَلَا نَصْفَ إِلَّا أَنْ يَقْبِضُوا نَائِمَهُمْ يُبِيدُهُمْ عَطَشِي كَمَا قَتَلُوكُمْ</p>	<p>عَلَيْهِمْ بِنَارِ الْعَبْثِ لَمْ تَوْفِدِ لِنَفْسِكَ مِنْهُمْ بِالْحَسَامِ الْمَحْرَدِ عِنَادًا وَدَفْعًا مِنْكُمْ عَنْقُ أَصْدِ كَمَا أَوْطَوْهَا مِنْكُمْ خَبَرٌ سَبَدِ سَنَا نَا لَكُمْ فِي تَحْدِيدِ تَعْدِ تَحْدِيدِ ظَمَاءٌ فَلُوبِ حَرْفًا لَمْ تَبَرِّدِ</p>
---	--

## فخر الداجم بحرف س شنی در هیبت یعنی کو بد

<p>طلب که بر شهید ره ذوالجلال شد نادست روزگار رسد آنچه خواست لب تشنگان فاطمه منوع از فرات از بادنا کهان اجل کلشن نبی بسان فاطمه شده بکجای ز کل از هم رهان ندید تنی بر کشده بارب نو و افق که بر ۴ رفته نو احباب کشته کشته واصحاب غره خون</p>	<p>بیرون ز فکر و وهم و قاس حاشد از مکر و غدر و جور و نا بجال شد بر مردمان طاعی و باغی حلال شد از یافنده قامت هر نونهال شد شر را تو حقی بهین و شمال شد کمنار را غشایان قدس و چو بال شد مقول کینه اکبر نیکو خصال شد در خاک او فدا ره بنامه جمال شد</p>
---	--

## تنهای خضر بگذر از اصحا و قتیاسه شیده

و آمد ملائکه کجاست نبصر و ملائکه نبی الشی

در مقام کو بد حضرت ابو عبد الله الحسین صلوات الله و سلامه علیه با وجود فرج بیدار  
شب و تعب سواری روز و مصیبت برادر و پیر و کربت غریب و اندوه اسیر اهل بیت

## نزول ملائکه نبض انحصار

۵۰۶

انحصار نبض انحصار

رسول و شدت عطش و الم جراحات و سورت کرنا و کثرت اعدا و فقدان اعوان و انضا  
 بشو و لقا پروردگار و مقابلان لشکر جزا ربکه و نهان بربک داده و سربکف دست نهان  
 با دلی ثابت و غریبی بیهادت راسخ امام حجت را و از برداشته فرمود هل من ذات بدب عن  
 حرم رسول الله هل من موحد بحاف الله فبا هل من مغیث بر جواله با غائنا هل من معین  
 بر جوما عند الله با غائنا هیچکس باشد که شد دشمنان از حرم رسول دفع کند هیچ خدا پرست  
 باشد که ما را بفرماید رسد و باز دهد تا از خطه پاداش نکو بابد البتة از آن کند لان کس جو  
 نکفت امام از جب و راست بی بکریست احکام از اصحاب برادران و بنی اعیان نهد فی دین  
 الطیم ان الله اصبط الیه اربعه الف ملک و خیر بین النضر علی اعدائهم و لقاء رسول الله صلی  
 الله علیه و آله و ما خنار لقاء رسول الله و از کتابه ترا الطیم فی منافق ثمة اللها میم که در احوال  
 حضرت ختم مرتبت و ائمه اثنی عشر علیهم السلام است از تالیف جمال الدین یوسف بن خاتم کاش  
 العالمی از نلامیذ محقق اول و علی بن طاوس و گفته اند که در کتاب خود از مدینه العلم صدق  
 و اربعین سیدین طاوس و غیرها من الکتاب المعین نقل کرده و سید بن طاوس و اجازه با نوشته  
 نقل کرده است که چهار هزار ملک بر حسین علیه السلام فرود آمدند و خیر شد بین نصرت بر اعدا و  
 لقاء رسول خدا انحصار ملاقات حد بزکوار خود را اخبار فرمود و از کامل الزبارة از حضرت ضار  
 علیه السلام و اوست کرده که فرمود منصوب ملک با چهار هزار از ملائکه نبض انحصار فرود آمدند و  
 اجازه فرمود با شما بر فند و بار و بکر باز کشند تا شرف رخصت ریابند امام را شهید دیدند  
 فهم عند فیه شعث غبر میگویند الی یوم القيمة ملائکه پریشان مو و کرم الود هم بدان خالک پاک  
 بماندند و تا روز قیامت بدان غریب مظلوم نوحه و کرم کنند فلا بزور زائر الا استقبلوه و لا  
 بودع مودع الا شیعوه چون کسی بزیارت رود با استقبال آیند و چون باز کرد متابعت نمایند  
 در بهشت عبادت می کنند و از پس ربک بر حازه او نماز گذارند و از خداوند امرش را طلبند  
 تا حضرت قائم صلوات الله علیه ظهور فرماید و در منتخب گوید فعل ان الحسن لما کان فی موقف  
 کربلا انه افواج من الجن الطیاره ابن هشکام از فبا بل جن در حضرت حسین علیه السلام حاضر شد

## سؤال و جواب افواج جن با انجمن

۵۰۷

سؤال و جواب افواج جن با انجمن

و عرض کردند با ابا عبد الله ما همگان انصار تویم اگر اجازت مهرد بمقتالت این قوم  
رویم و این کافران را بجهل بکشیم حسین ایشان را بدعا خیر یاد کرد و فرمود ای لا اخالفول  
عتر رسول الله چیست مرغ بالغدوم علیه عاجلا من فرمان جد خود رسول خدا بر انحالفت خواهم  
کرد مرا مجلا بشو خوش طلب فرموده و من الان انحضرت و در خواب بدم مرا بسته خود بچسباند  
و میان هر دو چشم مرا بوسه داد و فرمود ای حسین از الله عز و جل ندشاه ان یراک ملطفا  
بدما نك مختصا بشيك بدما نك مذبو حامن ففاك خداوند متعال میخواهد ترا کشته و در  
خون خویش آغشته بیند در حال الشکة غاسن نواز خون نودر خضابا شد و ترا از قفا سر برید  
باشند و ندشاه الله ان بر حرمك سبا با علی اقبال المطاها و همی خواهد به بیند اهل بیت را  
اسیر گیرند و بر جهازها اشتران بر نشاند و ای و الله ساصبر حتی یحکم الله بامر و هو خیر  
الحاکمین و من سو کند با خدا رضا بفضا داده ام و را بخر حکم فرموده شکایا مبدایشم چه  
اوست بهترین حکم کنندگان

استخاضه حسین علیه السلام و یبکی بملک کریم

بحر العلق علیه الرحمه کوبد

لَهْفَ عَلَى الْأَلِ صَرَعِي فِي الطُّفُوفِ وَمَا اِعْتَمْتُ يَوْمَ يَهْجُمُتْ مَلَأَ جِهَتُهُمْ حُزْنَ طَوْبَهُ أَبَى أَنْ يَجْلِي أَبَدًا	غَبَرُ الْعَلِيلِ يَذَاكَ الْيَوْمَ سَالِمُهُ نَمَّ بَجَلِي وَهُمْ قَتَلِي عَنَائِمُهُ حَتَّى يَقُومَ بِأَمْرِ اللَّهِ فَنَائِمُهُ
---	--

شیخ علی بن شیخ جعفر کوبد

الْاَبَا كَرِيْلَا كَمْ فَنِدَ بَدْرُ وَكَمْ مِنْ اِلِ اَحَمَدَ مِنْ اَبِي	عَلَاهُ الْخَفَّ مِنْ قَبْلِ الْقَنَامِ فَضُو طَمَاءَوْ لَحِ الْمَاءُ طَاهِي
---	---

# بنیابی حصر شجره

۵۰۸

کفری

نخستین

مختصر

کتاب

<p>بِنَفْسِي كُلَّ أَبْلَجٍ مِنْ قُرْبَيْ عَلَى الرَّمْضَاءِ ذَا بِي الْفَرَعَانِ وَبِالْكَ عَصْبَةٍ لَمْ تُزْعِ إِلَّا فَهَذَا مَوْثِقُ عَانٍ وَهَذَا وَذَاكَ مَجْرَعُ كَأْسِ الْمَنَابِ</p>	<p>أَنْتُمْ الْأَلْفُ مَعْرُونِ الْفِطَامِ وَلَا ظِلَّ لَهُ عَنْهُرُ الْفِئَامِ لَا إِلَهَ فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ عَلَيْدٌ لَا يُقْبَلُ مِنَ الْفِطَامِ يَضْرِبُ السَّيْفُ أَوْ رِثْقُ الْفِطَامِ</p>
---	---

## نابینا

<p>درد شد کربلا زید نه کشتگان گفت این سخن ملائکه با چشم خوشتا عالم تمام غم در در خورشید</p>	<p>چهار نشان بود مجر حجو و سنان کاش از زمان که این حرکت کرد اسنان</p>
---	---

## انصاف

<p>شد جوی خون روانه دراز شد همجوار شدش جهنم بر لاله و جرج در شب از بر شکنها که بارکان بر سپید</p>	<p>هر موفناوه تشنه شهید با قصاب زرد یک شد که خانه افتاد خور از بر شکنها که بارکان بر سپید</p>
---	---

فی الدمعة التاكبة قد ورد في كثير من الكتب انه لما قتل اصحاب الحسين واخوته وافاريه ورو  
على الفت الحسين عليه السلام عن عبيد بن عمير قال قال الله انك ترو ما يصنع بولد نبيك ثم جعل نبيك هل من راح  
افاريه رفع رأسه الى السماء وقال اللهم انك ترو ما يصنع بولد نبيك ثم جعل نبيك هل من راح  
برحم ال الرسول المختار هل من ناصر يضرب الدنبر الاطهار هل من محب لانباء النبوة هل من ذاب  
بذنب عن حرم الرسول هل من موحد يخاف الله فينا هل من مضرب برجوا الله في اغاثة شافار  
اصوات النساء بالعويل فخرج علي بن الحسين زين العابدين عليه السلام الرواية وفي الجا ثم  
الفت الحسين عن عبيد بن عمير قال قال الله انك ترو ما يصنع بولد نبيك ثم جعل نبيك هل من راح

## شمس تبرداشین بجماد

۵۰۹

خداوند بزرگوار  
در این روز  
برای ما  
در این روز  
در این روز

زین العابدین و کان مریضا لا یقدر ان یفل سفیه و ام کلثوم منادی خلفه بابتی ارجع  
فقال باعتماء ذریعتی انا لدین بدی ابن رسول الله فقال الحسن علیه السلام با ام کلثوم خذ به  
لثلاثی الارض خالی من نسل ال محمد چون از اصفاد قیدان فاشقه کسی نماند و همه انصاف  
حسین علیه السلام فیض شهادت را قافض کرد بدین حضرت بدینکاهی بهمین رو با خود نمود و سر باقی  
برداشت و کشتن را الهی نوسیدانی که نفرزند پیغمبر نوحه کرد ندانگاه ندانند داشته فرمود ایا هم کشته  
هست که ال رسول بخار را رجمی کند و با او دهند هست که ذریه اطهار را نصرت نماید لای زوال خاندان  
چون بانگ پدر را اصفاف نمود اگر چند از کمال نانوای حمل سبف و سان نوانست کرد شمشیر  
برداشتن افغان و خزان طریق میدان پیش داشت ام کلثوم از فقه او بانگ سرداد که ای فرزند باز  
فرمود ای غم در سبنا زار را ناپیش رو پیغمبر قال کم حسین علیه السلام فرمود ای ام کلثوم باز  
اورا ناهمان از نسل ال محمد می نکرده

## سید محمد فطیم رحمة الله کوبد

وَأَسْلَمَ الْبَطْنُ فَأَجْهَدَ نَفْسَهُ فَرَأَاهُ يَكْبُو نَارَهُ وَيَقُومُ آخِرُهُ مَدْعَاهُ بِأَعْوَا الْأَبْعَى قَدْ أَرَدَتْ فَلَيْتَنِي فُلَيْتَ فَلَيْتَ بَعْنِي عَنْ دِينِي أَلَيْسَ الْبِلَاحُ وَقُلْ مَتَى خُطْبَتِي هِي	يَقُولُ الْحَسَامُ وَمَا لَهُ مَقْدُورُ مُفْلًا وَحُسَامُهُ مَشْهُورُ فَنَاتُهَا عَدُوٌّ مَالَعْدُو كَثِيرُ وَلَعَطَلَّ التَّهْلِيلُ وَالشُّكْبَرُ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ نَصِيرُ
--	---

## جودی خراش کوبد

ای که بر نخل امانت نوین از شمر بکنه ناز و فن میدان نوای تریتم داغ مرگ علی اکبر کرم را بشکست	نبست در بحر ولاست چون نو بکا کهر که بر از من بر پیمان نو بجا بد طاقت نبست دگر مانم چون نو پیهم
---	--

خداوند بزرگوار  
در این روز  
در این روز

## کفیت و صول و ذایع امام

۵۱۰

کفیت و صول و ذایع امام

نکذارند منائی نو بگویم کد زری نا چهل سال بگو تیر بلا را سپری نبشت از اب روان بھر نو خرم تر مردم کوفه در پند بھرام و در پی نو بیانا بویکی او فدا و نظر پی	را خود گویم امروز که فردا این فو نه همین غم بنو بار است چهل منزل ره بره شام بود نان تو از خون جگر بنماشای نور بنفش کلثوم و زباب خلق بنشسته سرگرمی زرتد بزید
--	---

### بن کفیت و صول و ذایع امام بنام علی علیه السلام

تفصیل

مکوفیاد آنچه از اخبار معلوم میشود کفیت و صول و ذایع امامت با امام بر دو طریق است یکی و ذایع و اسرار است که باید بدون واسطه از امام سابق با امام لاحق برسد و کسی بگر در میان واسطه نتواند بود مثل اسم اعظم و بعضی از ذایع و اسرار مخصوصه و دیگر آنکه در بعض موارد بجهت تقیه و اخفاء امر امامت بایجهت تعیین الامام بواسطه کسی دیگر میرسد چنانچه هر یکی از این مذکور است از ملاحظه اخبار احوال ائمه علیهم السلام که نقل آنها از وظیفه این چنین خارج است معلوم میشود

کفیت و صول و ذایع امام

### پس هکذا بود در حق حضرت شجاع علیه السلام

بعضی از ذایع بدون واسطه از خود حضرت حسین علیه السلام و بعضی بواسطه نقل از بوال طاهرات اهل بیت رسالت با مختص رسید چنانچه شیخ متبحر علامه المصنوع عند الخاصه و العنا ابوالحسن علی بن الحسین الموسوی از اجله علماء امامیه کما فی مقدمه البحار و خاتمه المستدرک و ریاض العلماء و روضات الجنات و کما هو ظاهر من کتابه اثبات الوصیه پس بهیچ وجه اعنائی بتدرید صاحب مفامع الفضل که در حق او گفته کلامی مروج الذھب ظاهره کونه عامتا و شعبا متقبا و اشباه صاحب عیفات لا نوار که در مجلد طبر و او را در عدد علمه عامه شمرده و بعد از نقل ترجمه و از فوائد الوفیات و طبقات نفهای شافعه گفته و قبل آنکه کان معنی العفید خواهد بود

کفیت و صول و ذایع امام



## کتابتِ صول و ذابح بحضر شیخ محمد

۵۱۱

ابن کثیر

صاحب کتاب

در اثبات الوصیه که از جمله کتب فائده از علامه مجلسی علیه الرحمه است کما فی الفضل لعل  
 گوید ثم احضرای الحسین علی بن الحسن وکان علیاً فانا وصی الیه بالاسم الاعظم و مؤثر  
 الانبیاء علیهم السلام و عرفه ان قد دفع العلوم و الصحف و المصاحف و التلاح الی ام  
 سلمه رضی الله عنها و امرها ان تدفع جمیع ذلک الیه و در بخارا حضرت صادق علیه السلام  
 روایت کرده که فرمود ان الحسین لما سارا الی العراق اسودع ام سلمه رضی الله عنها الکتاب  
 و الوصیه فلما رجع علی بن الحسن دفعها الیه و در رجاء العیون گوید که حضرت حسین  
 امام زین العابدین را طلب نمود و اسرار ما مت و خلافت را با و سپرد و او را خلیفه جای  
 خود گردانید و او را وصیت نمود چون حضرت از شهادت خود خبر داشت پیش از توجه عراف کاهها  
 و سایر و ذابح انبیاء و اوصیاء را با ام سلمه زوجة حضرت رسالت سپرد که چون حضرت امام زین  
 العابدین از کربلا برگردد با و تسلیم نماید چون حضرت سجاد علیه السلام بیمار بود و صنت ما فاطمه  
 دختر خود سپرد که با حضرت برساند چنانچه در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول  
 است که چون هنگام شهادت حضرت حسین رسید دختر بزرگ خود فاطمه را طلبید و قائمه  
 پیچید و وصیت ظاهره با و داد زیرا که حضرت سجاد علیه السلام مرض اسهال داشت و مردم مکان  
 نمیدانند که از آن مرض صحت بدین بعد از صحت آنحضرت فاطمه و صنت ما را با و تسلیم کرد و  
 اکنون ان وصیت ما نزد ما است و در مدینه الشاکبه از کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده  
 که فرمود ان الحسین بن علی علیهما السلام لما حضره الدف حضره دغا ابنة الکبری فاطمة بنت الحسین  
 فدفع الیه کتابا ملفوفا و وصیه ظاهره و کان علی بن الحسن علیهما السلام مبطوناً بهم  
 لا یرون الا انما به فدفع فاطمة الکتاب الی علی بن الحسن علیهما السلام ثم صا و الله  
 ذلک الکتاب الیها بازاد قال قلت ما فی ذلک الکتاب جعل الله ذلک قال علیه السلام فیه  
 والله ما یحتاج الیه و لادام منذ خلق الله ادم الی ان تغیر الدنیا الحدیث و شیخ اجل صدق  
 علیه الرحمه در کمال الدین با سند خود از احمد بن ابراهیم روایت کرده که گوید دخلت علی  
 حکیم بن محمد بن علی الرضا اخینا ابی الحسن العسکری علیهم السلام بالمدينة فکلمتها من و را

## وَصَبَّ ظَاهِرُ زَيْنَبِ كَبْرِي

عجاب ومثلها عن دينها نانا الحجا كه كويد فقلت لها فابن المولود فقال لي سور فقلت فالي من  
 تفزع الشعة فقال لي الحجة ام ابني محمد عليهما فقلت لها اقلدك بمن وصبتني الى المرأة ضالت  
 اقلدك بالحسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام ان الحسين بن علي اوصى لي اخيه زينب بنت  
 علي بن ابي طالب عليهما في الظاهر وكان ما يخرج عن علي بن الحسين من علم ينسب لي زينب بنت  
 علي بن ابي طالب علي بن الحسين ثم قال انكم قوم اصحاب اخبار امارا ودينهم ان النايح من ولد الحسين  
 بضم مبرائه وهو الجوه هو لطف كويد ابن هم بك فضلت خاصتي انت مبراب علم حضرت  
 صديقه صغر زينب كبر سلام الله عليهما علاوه بران مرات ماسبه ومقامات غاليه كدر ذبل  
 وقابع شغاشواء مفضلا مذكور شيد

ابضا استنحاض وعوبل حرم عصمت  
 وشهاد خينا على اصغر بر فاني  
 شيخ عبد الصمد فامر جمع خايفني كويد

ذكري علي بن الحسين الاصغر  
 من حبه غرضا بياض الحجر  
 فاهال انجم اذ معي من محجر  
 نارا لا مقي سطعت لهذا الشبر  
 فدخل قلبي الصفا والشعر  
 والهدهد بغير بالفسا والشعر  
 ففاه كفا الحد ماء الكوثر  
 فاحمر بالشفقين وجر الاخير  
 ما للصون عبيتها لم نشر

انني البرية كل رزوا كبر  
 جعلوا بلا غرض من الحمر منية  
 بابي هلال غاب عند طلوعه  
 فترعراه الحشف كمر صدوره  
 والبيت حرم صيد مالي اري  
 راموايتهم هدا اركان الهدى  
 اودي بحجر النبط طمان الحشا  
 التي الحسين الى الهوا وجميعه  
 وتظلمت غرة قرايدي في رزير

٥١٢  
 زينب بنت علي  
 ودر زينب  
 املاء  
 نه

حجة القبر

# از اینک مرتبه جناب علی اصغر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْشَدَ كَوْبِدَ

۵۱۳

از اینک مرتبه جناب علی اصغر

اسم کوب  
عطار است  
منه

از اینک مرتبه جناب علی اصغر

در اینک  
صورتش ماه  
مدافعتش  
منه

شد چو خورگاه امانت چون صد	خالی از درگاه درگاه شرف
شاه دین را کوهی مهر نثار	خرد به غلطان نما نذر کار
شیر خوان شهر غاب پردلی	نعت او عبد الله و نامش علی
در طفولیت مسیح عهد عشق	انی عبد الله کور و مهد عشق
مهر نلفین شهادت نشنه کام	از دم روح القدس در بطن ما
ماه می بگردن در شرف	ناوک سرود امت را هدف
داده نادرش نام عصمت شایر	در ازل خون خوردن از دین تبار
طفل خورد اما بمعنی بن سزک	کز بلند خورد بنما بد بزرک
خود کبر است ارچه بنما بد صغیر	در میان سبزه مشاره شیر
دیده اصغر خسته در حجر رباب	چون هلالی در کنار آفتاب
چهره کودک چو دردی بر آید	شیر در پستان مادر تا بدید

سید ضیاء الدین علی بن طاووس طاب مضیعه در ملهوف کوبد و طارای الحسین مضارع  
فنانه و احسنه عزه علی لقاء القوم بحجته و نادق هل من ذات بذب عن حرور مولی الله هل  
من موحد نجاف الله فینا هل من معیت پر جواله با غائنا هل من معین پر جو ما عند  
الله فی غائنا ما رفعت اصوات النساء بالعوید چون حسین اصحاب و فنان هائمه  
را کشته و بخون خویش آغشته دید خود بنفس نفس غارم میدان جهاد کشته و مبارزت  
قوم را تصمیم داده و از برداشت و فرمود هیچ کس باشد که شتر دشمنان از حرور رسول خدا  
دفع کند هیچ خدا پرستی باشد که ما را بفریاد رسد و بار دهد تا از خدا پاداش نیکو یابد  
البته از آن سنگدلان کن جواب گفت این هنگام صلا حرم عصمت و طهارت بنا له  
و عوبل بلند کرد بد مقدم الی باب الحجه و قال لزیب نا و لبی و لک الصغیر حتی اورد عفا حق

در کتب معتبره و در کتب معتبره

این کتب معتبره است

## باز نکشیدن خونِ کلوئی علی اصغر

و اوی الهی بقبله فرماه حرمه بن کااھل لعنه الله بهم فوقع فی غره فذبحه فقال لرب  
خذه ین امام بگو سرادق جلالت مدد بخواهرش زنب فرمود کودک صغیر را بیاور تا او را  
وداع بازی بین کنم پس آن طفل را بکرفت و خواست و رایوسد تاگاه حرمه بن کااھل  
است بزم بیداخت و آن ناوک بر حلقه طفل مدد تمام برید فلک و لقا انا الشاعری قوله

وَمُنْعَطِفٍ هَوَى لِقَبْلِ طِفْلِهِ فَقَبِلَ مِنْهُ قُبْلَةَ التَّهَمِ مَحْمُورًا

امام بخواهرش زنب فرمود بکیر این طفل را شمر لعلی الدم بکفنه فلما اسلانا ری بالدم  
التماء شمر قال انگاه هر دو کف بران خون داشت و چون از خون پر شد بجانب شما فاشند  
و گفت و هوز علی ما نزل بی تبعین الله انما است بر من چند که هدف سهام این دو واهی باشم چه  
خداوند این عمل را نکران است قال البافری علیه السلام فلم یفط من ذلك الدم قطرة الى الارض  
بافری علیه السلام میفرماید از آن خون قطره بگو زمین باز نیامد

## در حکمت باز نکشیدن خونِ کلوئی علی اصغر پسین

بعضی همچون کان کرده اند که علت باز نکشیدن خون علی اصغر این بوده که اگر قطره از آن  
خون بگو زمین باز کشی بلا نازل میشد ولی نه چنین است چه که افضل و اشرف از خون کلوئی  
علی اصغر خون کلوئی اطهر خود حسین بود بر روی زمین ریختند خداوند بجهت امتحان مهلت  
داد اما نمایی لهم لیزداد و اما ولهم عذاب مہین و از روی خدا ن فلایلا از کفر خود منتهع شد  
عاجلا بوط ملک فهار منکوب شدند و کاتبین من فیه املت لها وھی طالمة شمر اخذ لها و الی  
المصبر واکرمه نزد یک بود از وقوع این افسوسدها و واقعه عظمی صرصر فریاد میکرد از حزن و اندوه

نزد یک شد بهم خود اوضاع روزگار کرد عبا بخلق جهان روز واپسین  
ذرات کائنات قرین فنا شدند چون شد فران مهر رخسار باساکن

پس بافضله حکمت کامله رب العالمین و از برکت وجود مقدس بقیة الله فی الارضین  
حضرت بنی لعابدین آن روز بران قوم طاعی عذاب الهی نازل شد بلکه بدن جهنم خون

# از ششوی انشکلا

۵۱۵

از ششوی انشکلا

کلوی علی اصغر و خون جراحان علی اکبر و خون قلب بطهر حسین علیهم السلام که حضرت یحییٰ بن اسماعیل  
افشاند بسوی زمین باز نکشت که ملائکه آسمان در شیشه ها بشنیدند تحفه و هدیه بسوی جنت رسیدند  
چنانچه در زیارت چهارم تحفه الزا بر وارد است السلام عليك يا ابا الله وابن ناره السلام  
عليك يا وئلا الله المونور في السموات والارض اشهد ان معك سكن في الخلد واشعرت له اطلال  
العرش وبكى له جميع الخلائق وبكى له السموات السبع والارضون السبع الزبارة

## چنانچه در ششوی انشکلا باین مضمون است

از ششوی انشکلا

شربت لا میفشانند آن خویاک پس خطاب آمدن بکسان ملا بنکردن مرغ دست امورش ره که پیران سر برودندش بجهد این نکار بن خون که دایم بطلب در بامها بن نکار پاک را کابد اینک مهر پرور ماه ما در ربا شد این کهر هفت ثمن باز دارد نهان در کجبار	فطر زان بر نکشتی سو خاک که فرو داید در دشت بلا که چه سان در خون هم غلط رفت چون کند طی بکشته طفلان عهد تحفه سوی حبیب است ز حبيب پرده کلنا را بکشد افلاک را بکدم دیگر بمهمانگاه ما که نباید دانه زان بر زمین کز حبیب ما را با دکار
---	--

## وایست معیل خان بر و جگر در یلانی هیچ کرد

ملک ربود و سوا آید بغنا	بخلد بھر عزاکث غار و حوران
-------------------------	----------------------------

شیر مصحف اجتماع خیر  
و ابضا ذکر شهادت علی اصغر بر و ابی تذکره الخواص

# از فضا بد مرثیه جناب علی اصغر

سید حیدر حلی در بیان معنی این بیت و تفسیر آن  
و مصیبت حسین شهید و علی ضعیف گوید

تطوی علی نقاب کله صر  
هم لدى الروع و جبر الطاهم  
والیض منها عری اعمارها الط  
وزی الحیاء الا مسجود فم  
ماله بل قوفها سبل الذم العی  
ولم یکن فیہ یحلی هذه العم  
ضربا علی الذین فیہ البو فمکم  
مقومة و یعین الله فمکم  
بالانقام فملا انت سقم  
کان فمک خال وهو محمد  
فکف نبی علیهم لا اما لهم  
وطفل حدک فی سیم الر فمک

من حامل لولی الامر مثلكم  
یا بنی الا ولی یبعد و الموان فم  
الحیدر عندک ملتها مزا بطها  
هذی الحد و الا عداء هانک  
لا تظهر الارض من رجب العید  
اعبد سبک ان فمک حد بد  
نهضاً من بضاکه فامه فمک  
و نلک انفا لکم فی الفاصین لکم  
جراشم اذ نکم ان فمک حله  
وان اعجب شیء ان امکها  
لم یبق اسبابهم منکم علی ابن فم  
فمک امک فمک ما اسعوا فمک

## فخر الذکر من فلا ارضه رشی فمک و کوبد

اصغر سوخته از زند کیش بهر امد  
جم اندر بغل مادر دلکبر امد  
بی محبا بار خرم ناله شبکبر امد  
کوبش خلق نرا ضربت شمشیر امد

ناوک نبر چو اندر عوض شهر امد  
روح از دست بلش با بوجانان امد  
چه فماطی که شده سرخ ز خونابه خلق  
کای علی اصغر محروم چو اموش

۵۱۶

کتاب الفهرست

کتاب الفهرست

# از اینک مرثیه علی اصغر

ورنه کی نهر جلا مېکند از تن سورا      بارک الله که جهان بونته پند

## وَلَا يَضَا

روان کرد سبلا با شک از بصیر ز پیکان تیرت که داده لبین چنان بیکم حلق خونتار نو ز باووت لبها منافعها کتاب دمی دیده را باز کن شود هیچ صباد اندر نشاط ز مژگان بزنا ب برانتم من ورنج و غمها این روزگار نداری بنادر دگر خاجیه	رباب پریشان ز داغ پسر که ای طفل معصوم و مظلوم من چرا ز شد روی کلنار نو چرا لب فرو بسته از سوا منه رویه پشان من راز کو که دارد نشان صباد اندر نشاط فدای تو ای اصغر مهوشم شد فایغ ای اصغر شیر خوار دراغوش روح القدس راجیه
---	---

## وَلَا يَضَا

علی اصغر همه انور بغدا روی کوکب تو نو که بلبل چمن منی نوحه ابله نار من بکجا محو کن و ناز کن	شد جد از چاروبه دل در زند و نبوی تو نو که طوطی عدل من ز غم بر قف فرامین لبغیر سه توان کن	من بنوا بنو مادر چکم ز دست عدل تو نو چو روح در بدن شد داغ هجر و حمان ز جفا حرمه راز کن	ولدت علی ولدت علی ولدت علی ولدت علی ولدت علی ولدت علی ولدت علی ولدت علی ولدت علی ولدت علی
---	--	--	---

ابوالمظفر شمس الدین یوسف خلیفه سبط بن الجوزی از اکابر علماء عامه که ترجمه او مفصله در  
استقصا الاحیام و مجلد ثانی غدر عیقات الانوار و مصنفات جر جلیل علامه فاطمه شایسته  
میرحامد حسین شد قدس سره و مجلد در روایات الحیات در ذیل ترجمه جلدش ابو الفرج خال

# از اینک مرثیه جناب علی اصغر

الذین عبد الرحمن الملقب بابن الجوزی مذکور است در تذکره الخواص گوید قال هشام بن محمد لما راهم الحسين مصترین علی قتلہ اخذ المصحف وشره وجعله علی رأسه ونادى بينه وبينكم كتاب الله وكتب محمد رسول الله باقومهم ثم تلخون دعى الس ابن بنت نبتكم المرسلين قول جدك في وفي اخي هذان سيدا شباب اهل الجنة ان لم تضد فوني فستلوا جابرا وزيدا بن ابي وابا سعیدا الخدری البس جعفر الطیار عنی فناداه ثم الثاعه نزلها وبه فقال الحسين الله اكبر اخبرني جدك رسول الله فقال رابك كان كلبا ولغ في دماء اهل بيتي وما اهلك الا ابا مقار ثم انا العبد لله علی حرفنا زكينا دعى ما تقول فالقت الحسين فاذا بطفل له بيكي عطشا فاخذہ علی يده وقال باقوم ازلہ ثم حموني فارحموا هذا الطفل فرماه رجل منهم بيمهم فذبحه فجعل الحسين بيكي ويقول اللهم احكم بيننا وبين قوم دعونا لبصرونا فقلونا فموتك من الهوى ودعنا احسن فانزلہ مضعا

سيد محمد جبرالعلو مرثیه سیر کوبد فی الحجة

هَلْ مِنْ مُعْبِتٍ يُضِئُ لَالٍ مِنْ ظُلُمًا هَلْ رَاحِمٌ يَرْحَمُ الْيَتِيمَ الرُّضْعِيَّ هَلْ مِنْ نَصِيرٍ يُحَامِي أَوْ أَخِي حَسْبَ إِنَّكَ الْبِرَّ زَابَا لَوْ أَنَّ الْقَلْبَ مِنْ حَجَرٍ	بَشِيرٌ مِنْ تَبِيرٍ مَا لَهَا خَطَرٌ حَفَّتِ الرِّضَاعُ وَمَا لِلْيَتِيمِ مَصْطَرٌ بَرَعَ السَّبِيَّ فَمَا حَا مَوَا لَا نَصْرًا أَحْمَ كَانَ لَا دَفَا هُنَّ يَنْقَطِرُ
---	--

ابنضا کر شهادت علی اصغر وایت ابن کتب اخلاص و مفاتیح  
شیخ علی بن شیخ جعفر رحمة الله علیه ما کوبد

أَلَا مَنْ مُبْلِغٍ عَنِ قُرْبَا لَا نَسْمُ أَطْوَلَ الْقُلُوبِ بَاعَا فَلَا حَمَلَتْ عَوَا يَفْكُمُ سُبُوقَا	بَطْلَاءُ الشَّاعِرِ وَالْحَرَامِ وَأَبْعَدُ مَوْطِنًا عَنْ كُلِّ ذَامِ وَأَسْرُ السَّيْطُونِ الرَّيْحِ نَكَا
---	---

۵۱۸  
مرثیه جناب علی اصغر  
عبد الرحمن الملقب بابن الجوزی  
مرثیه جناب علی اصغر



# از اینک مرتبه علی اصغر

۵۱۹

از اینک مرتبه

از اینک مرتبه

نقل کتاب

وَصَدْرُ السِّبْطِ مَرُوضُ الْعِظَامِ  
وَرَحْلُ السِّبْطِ مَهْوَبُ الْحَبَامِ  
وَيَحُلُّ مُحَمَّدٌ فِي الطِّفْلِ ظَاهِي  
وَيُدْجِي طِفْلُهُ قَبْلَ الْفِطَامِ

وَلَا رَكِبْتَ قَوَارِسَكُمْ خِيُولًا  
وَلَا حَبَبْتَ كَرَامَكُمْ خِيَامًا  
وَلَا نَفَعَ الْقَلْبِلَ لَكُمْ رَوَاءُ  
وَلَا بَلَغَ الْفِطَامَ لَكُمْ صَبِيًّا

## استیلاء اشعراء از این طبع کوبید

خشک کرد بد است لبهای علی اصغر  
روی ست خوشن مانند غلطان کوهش  
از پی تمام حجت شد لب جان پرورش  
بی کنه باشد بنزد کرد کار اکبرش  
شهر خشکیده است در پستان خرو مادرش  
بر کلوی تشنه از برک کل ناز کنش  
نه جواب آمد ز شکر نه زمهرش کنش  
حرمه تبری کران کرد بد پاره خورش  
نابیه پریش بر بازوی باب مضطرش  
جدا و سیراب کرد از آب حوض کوثرش

ان شهنشاهی که چون در کربلا دید از غطر  
سوی میدان از حرم با صد غم او چو گرفت  
زان سپهران حجت حق چون دهان غنچه باز  
گفت ای قوم لعین و شوم این طفل صغیر  
در حرم از خط اب این شهر خوار چه گناه  
جوعه ای چه هدم ناب بر بزم از وفا  
هر چه کرد اتمام حجت از سبیل بو تراب  
سوی آن طفل حزین افکند ناکاه از کلاه  
چون کدنا از خنجر او کرد آن برنده تیر  
داد چون لب تشنه جان از طفل در اعتراب

در رمعه الشاکبه کوبید و فی بعض الکتابان زینب احسنه اخرجت الصبی و قالت یا اخی هذا  
ولذلك له ثلاثة ايام ما ذاق الماء فاطلب له من الناس شربة ماء فاخذته علی بده و قال یا اخی  
فد قتلتم شعبی و اهل بیتی و قد بیعی هذا الطفل و بیکم اسفوا هذا الرضيع اما ترونه بلطی  
عطشا من غیر شرب ماء الیکم فیهما هو فیا طهم انما حرمه بن کاهل الاستک بهم فذبحه  
فی حجر الحسین و دفنهم الموم قال الاخری قال عفیه بن شبرا الاستک قال لی ابو جعفر محمد بن جعفر  
بن الحسن علیه السلام ان لنا فیکم یا بنی اسد ما قال قلت فماذا نبی نا فی ذلك رحلک الله یا ابا



# از ایهات قریش جناب علی اصغر

۵۲۱

فردی که

شعر علی بن ابی طالب

در درختی که با او  
بابی خفت که با او  
جاء در جاش  
تجلی الاثران طبع  
نکته هفت  
مقابل او خفت  
خلفه و لوف و در  
و نفس الهی  
از او خفت  
و لوف و لوف

ظاهرا از تشکی بی تاب بود ابن کهرار اشکهای پر خون	باطنا سر چشمه هراب بود می کند الماسها را لعل کون
شبیخ علی پیر شیخ العزیز در هراج المحب کو بد	
لب و رخاوه اش دیدان شهر فر نه مادر شهر دار نه بد	شده از تشکی چون کهر یا سر نبودان طفل را از تشکی تاب
همی بوسید روی چون گل او بناکه حرملان شوم و کمراه	همی بوسید مشکین سنبل او بدیدان ماه در اغوش انشا
بیاض کردنش چون لمعه نور سه پهلوی نیری آن بی رم و مرد	بود رخنده و پیداست از دور رها بند از کمان کینه اش زور
کلوش بر درید از کوش تا کوش	خوش الحان مرغ شده بدخامو
اسم خالص بر وجهی مخلص سیران کو بد	
شمسکه از لغات دل منورا و بسی به بحر شرف غوص کرد عقل	صد افتاب هلی کند ز منظر او در به نیافت با کبر کی کوهر او
خاک بن را اب چشمش ساخت کل قلل من واجب بود در این سفر	بانک نزد بر کوفتان سنک دل اخر این طفل صغر خون جگر
سوخ جانش از پی یک فطره اب کافر به بنهاد تیر در کمان	از شرار تشنه کای شد کباب گفت از من فطره ای سنان
چون زپکان بلا بکود دست باز شد در هغه فص اسمان	آمد و بر خنجر اصغر نشست آمدند از اسمان با قد سنان
مور پش حور بان مر جبین	آمدند از باغ مزدوس برین

اِذَا بَلَغَ مَرْثِيٌّ عَلَىٰ صَغُرٍ

برکف هر حورجای پر زاب

جام شان چو شاه اب از افتاب

فَظَفَرْنَا عَلَى خَانِ مَلِكِ الشَّيْخَاءِ كَوْبَدُ

بدامان پدر کرد بد در خون  
ز قالب مرغ روحش کرد پرواز  
ز خوش دست خود را شاه رخشا  
بقین دارم من ای دادار قہوم  
ز خون شافہ صالح بمقدار

کهر با فوٹ مرکزیدر خون  
طیبد از غم دل شاه سرافراز  
بجو استمان هر بار انداخت  
ببزد يك نواين فرزند مظلوم  
نخواهد بود کم زنهار زنهار

پیرزادہ شمس کو بہد

شیر بکذشت از کوی نازکش  
بازوی دست خدا را که چاک  
رفت از وی شوش در اغوش

شاهرا بشکاف باز و ناوکش  
گفت هم جن و ملک نبی بدایک  
شهر زنده و بخت برویش کلا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شهر کرفت ان طفل محمد اندر کنار  
ای ای می که شد دورش غما  
بروان مردابو رزمگاه  
گفت کای کافران بد سگال  
کر شمارا من کنه کارم به پیش  
شاه در کنار و کودک کرم خوا  
در خان نهاد نیزه حرمله

بافته در دل دیوار  
 در کنار خود بود او را مقام  
 که رو با شما میان رو سپاه  
 که برویم بشه ابد اب زلال  
 طفل را نبود کنه در هیچ کیش  
 که ز نول نا و کش دادند اب  
 او فدا اندر ملائک غلغل

○ ০২২

۱۰۰

۱۰

١٥٠

۵۰

شیر

دفتار عالی

# از شوق تشنگی

۵۲۳

سفرنامه

فرمان از ارباب

عبدالرحمن و فرزند

پر زان بنش بر حلقه او سر بازو بد الله کرد باز کس ندیده دو نشان بکش را داور خواه از گروه کافر ار فضل نافر کمتر در بر	رست چون نهر از کمان شو او چون در پیدان حلقه تیر کداز ناکمان زه خورده چرخ پیر را شکر کشیدان تیر و کفتی دار نبش این نو باوه پیغمبر
---	--

و ذاع حیرت بن علی علیه السلام با الهادی خود  
واجبما از غم مفارقت نا پیر ذاع  
فلسوف حیرت علی علیه السلام

عنان حتی نود بنا بد هاب فقد الشبای و فرقة الاحباب	شبان لو تکمال الذماء علمه لما تبلیقا المفسار من حقیما
--	--

و در مضمون بگفتند

پری و فران باشد از افزون از عهد حق ان نباید بیرون	هر واقعه که میکند دلها خون کردیده بر بند و حال کبر و صدق
--	---

و فیل بضای الوضاع

و شهیدت کف نکره النودیا وعلمت ان من المحدث دوما	لو کنت ناعز بیننا ما بیننا انفتت ان من الذموع محدثا
--	--

و ضم ما قال

## اخلاق و ذراع و فلاح احباب

۵۲۳

وفاقی احباب

مقام احباب

لَرَشَفُ السَّيِّمِ مِمَّا لَا فَاغِي ۱۱ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ قُبُلِ الْوَدَاعِ ۱۲

وَبِفَارِسِي كَفَرْنَا نَدُّ

اُمِّدْنَا بِكَرِيمِ چُونِ اَبَرْدَرِ بَهَارِ ۱۳ اَكْرَمَنِكَ نَالَهُ خَيْرُ وَفْتِ دِلِ بَارِ ۱۴

در نظر اهل بصیرت و نزدا و لوا الا لبار و شن و هویدا است که اشد مصائب و سختیها  
نواش عالم و دواعی و مفارقت احباب است و این رزق نبوی بر اهل محبت موقوف است که اما  
علیهم السلام با آن صبر تحمل که وفات شداید و نزول مصائب باشند در وقت وداع و وفات احباب  
بی اختیار شده اظهار و ناله نموده اند حضرت امیر علیهم السلام در مصیبت صدقه طاهره سفر ما بد

اَفْرَاكَ اَعْظَمَ الْاَشْيَاءِ عِنْدِي ۱۵ وَفَدَكَ فَاظْمَرْتُ اَدْعَى الشَّكُولِ ۱۶

الایات و حضرت حسن در وقت فراق کربت یکی عرض کرد یا بن رسول الله استی و مکانک  
من رسول الله است و قد قال فیک رسول الله ما قال و قد حججت عشرين حجة ما شابوسه  
مرتب تمام مال خود را فقراء قیمت کرده حتی یک نعل را خود برداشته و دیگر را بفقر داده حضرت  
فرمود اما ایکی لحصلتین لهول المطلاع و فراق الاحبة و حضرت حسین در وفات برادر زهره  
حسن مجتبی علیهم السلام میفرماید

فَلَيْسَ حَرْبٌ مِنْ اَصْبَحَ بِمَالِهِ ۱۷ وَلَكِنْ مِنْ وَاخِي اَخَاهُ حَرْبٌ ۱۸

و حسن و شاکوید حضرت رضا علیهم السلام می فرمود ای حبش اراد و الخروج بی من المدینه  
جمعت عیالی فامرهم ان یبکوا علی حتی اسمع

بکاء در روز بوار در ذراع مجاهدین سیل

در سیف الوا عظمین از حضرت حسین علیهم السلام نقل کرده که فرمود پدر بزرگوارم و قبیله  
اراده حرب مغاویه لعین داشت خطبه میخواند و بین خطبه مردم را غمزه بصر بچند میفرمود  
جوانی از انصار از جابر خواست و عرض کرد یا امیر المؤمنین خبره مرا از فضیلت شهید

## اختلاف و ذاع و مفارقت احب

۵۲۵

در بیان تفاوت این دو

۱ سلام و مجاهدین در راه رضا خدا حضرت امیر بسیار مدح فرمود در این خصوص از انجمله فرمود ای جوان چون از غزو و ذات لاسل با رسول خدا مراجعت نمودیم سید انبیاء بر نافر خود سوار بود و مراد بف خود گردانیده بود پس من از آن حضرت سؤال کردم از مرتبه شهید و مجاهدین در راه رضا خدا حضرت رسول فرمود آن الغزاه اذا هموا کتب الله لهم برائته من النار و اذا تجفروا للغزاه باهی الله لهم الملائکه و اذا دعوا الهم بکت علیهم الجحطان و البیوت و یخرجون من ذنوبهم کما یتخرج الحبه من سلخها **موقوف کوبند** در وداع هر شهید در ودیازیر مفارقت او بگردید پس چه طور گشت در وداع سید الشهداء علیه السلام در هر کربلا با اهل بیت

### از اعظم مصائب بوردن وداع حشر

بمقتضای ملاحظاتی ضایعه و منامات ضافه از اعظم مصائب سید الشهداء و وداع انجمله است با اهل بیت خود اگر چه همه رزایه حضرت مثل فضا حشران در درجه ضو است ولی نسبت یکدیگر بمقتضای مقام مانند ابات کریمه متفاوت است پس اگر شخص تصور کند خال آن جناب را که بعد از قتل همه اصحاب و اولاد اهل بیت خود را وداع میکند و میدانست که بعد از اندکی گرفتار آن قوم بی رحم بود و اضطراب از نساء طاهرات و بنات مخدلات و ملائکه بنماید که بجز آن سرور مظلوم پناهی ندارند و می هزارین دشمن خونخوار همچو قتل فرزندان پیغمبر هستند میدانند که آن ساعت از اعظم خالات و انجم ساغات آن حضرت بود و از بعضی منامات ضافه نیز معلوم میشود که بر دل مجروح خود سید الشهداء و قلب مطهر حضرت زهرا سلام الله علیهما این مصیبت عظمی زبانه زوئ شده چنانچه در مجلد اول و قابع مستأ ذکر کرده ام و مرحوم علامه نور محمدی سته در دار التلالم و فیض قدسی در مناهجی الایمه که مشتمل بر معجزه سید الشهداء علیه السلام و فوائد مهمه است گوید مهناجی میگوید چون در کربلا شب عید اضحی از بنای حرم شریف بمنزل بر گتم خوابیدم و در عالم رؤیا دیدم که کوبا کسی میگوید که ملائکه با فرجی در داخل صحن تدرین میکنند من گفتم کجا تدرین می نمایند

ت خواهند

اینکه در این کتاب

در بیان تفاوت این دو

# بودن ذی دواعی خیر از اعظمی

۵۲۶

در بیان

گفت در طاق صفای منیا بن با با خود گفتیم که بروم ببینم چه طور تدریس می نماید مستجلاً  
بر خواستم و داخل سخن شدم و خواستم با یوان داخل شوم گفتند طریق طاق از حجره است در  
طرف راست یوان از آن در داخل شده دیدم مسجد است که تقریباً پانصد نفر از علما و فضلا  
نشسته اند و منبری مشتمل بر دو پایه گذاشته شده مولا نا مجلی رحمة الله بر فراز منبر نشسته اند  
میکنند و سمعته بقول اذ اراهم فی موضع قال الرضا علیه السلام لا تعلموا الا ان تکشفوا حال روانه  
ثم اخذ فی الوعظ فوعظهم ثم شرع فی ذکر المصیبه فلما هم بها دخل شخص من داخل الحجر  
وقال ان الصدقة الطاهرة تقول اذکر المصاب المثله علی دواعی و لکن التمهید شرع فی ذکر  
تلك المصاب و دخل جند فی المسجد من الوقاظ و النجا و خلق کثیر فکوا بکاء شدیداً له اثر  
فی عمره ثم نزل الروایة

و ذاع خبر با سکیه خان و سلم الله علیها  
شیخ ابراهیم غامبی رحمه الله کوید

وَأَصْحَابُ السُّبُطِ عَزَّوَجَلَّ الْمَصْرَعِيمِ فَهَتْ لِلْحَرْبِ كَالْضُرَّامِ جَبَرَاءِ فَلَوْ رَأَاهُ عَلَى مَنِّ الْجَوَادِ وَقَدْ رَأَيْتُ غَبَّارَ كَمَا مَافَوْ غَاصِفِهِ فَنَلَا ذَرِيْعًا وَقَدْ كَانَتْ تَحْتَهُ وَيَنْتَفِي عَنْ جَانِبِ الْمَوْتِ نَحْوَجًا فَيَبْدُلُهُنَّ إِلَى تَقْبِيلِ رَاحِيَةٍ	وَاللَّتِ مُجَرَّبَةٌ فَلَمْ يَلَاظِ فَبِرِ أَسْأَلُهُ بِرَأْيَا بِأَلْحَنَازِ بِرِ عَمَّ الْعِدَّةُ بِمَا ضَى الْعَضْمُ بَقُطَّ بِالْبَرِّ أَعْنَاقُ الدَّيَاجِرِ تَوْسَطًا بِرِ اسْرَافٍ وَتَقْبِيلِ عَلَى بِنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ مَرْوَرِ وَهُوَ الْمَجْدُ بِرِ بَعْظِيمٍ وَتَوْقِيرِ
---	---

در شیوه تشکیک لا کوید

ماند منها چون بمیدان بلا	از سبب باز آن خدوگر بلا
--------------------------	-------------------------



# وداعِ حَضر با سَکینه خَوانون

۵۲۷

الوداع

الوداع

سَر نوچید خداوند و دود	شد مَحَرّه از اضافات و حدود
سوئے خَرَگاه امانت نافت رو	روزشن خور بمغرب شد فرو
خواهران چون عقد در بستند	کرد از نشه کوه هر درج شرف
دختران چون اخزان روشن	انجمن کشند در پیرامنش
فوصیل را از شهنشاه خجّاز	حُفّه لب بر تکلّمه کرد باز
چون شوم من کشته در دست عدو	سینه نشکافند و غمراشد رو
دخت شربار بد بدو من کهر	گفت استلک للوث ای پدر
گفت چون ندهد کی بر مرکب	ای بلا کُش دختر مه رو من
که نه بادی مانده و نه بارش	رفته عباس و علی اکبرش

در بخار کوید در بعضی از کتب وارد شده انّ الحسین لما نظر الى اثنین و سبعین رجلاً من اهل بینه صرعى فالتفت الحجة و نادى يا سَكِينَةُ يا فاطمة يا زينب ايم کلثوم علیکم منی السّلام چون حسین بآید آن هفتاد و دوش از شهداء نظاره کرد بوی خِمام حرم ملتفت شد و نداد که ای سَکینه ای فاطمه ای بر شما از من سلام باد اقامه سَکینه با ابی استلک للوث فقال کیف لا یسلم من لا ناصله ولا معین پس سَکینه عرض کرد ای پدر من ببرک در داده حسین فرمود چگونگی من ببرک در ندهد کسی که بار و بار و رندار فقال با ابی نره نا الی حرم جدنا سَکینه عرض کرد ای پدر ما را بوی مدینه که حرم جد ما است باز کرد فقال هی هات لونی لک الفطال نام انحصار بدین مثل عرب بمثل جُست فرمود اگر مرغ فطال دست بار و بار باشند در ایشان خود را سود میخفت فضا و خن القاء فکهن الحسین پس اهل بیت با نیک صرخه و عویل بر داشتند و حضرت ایشان را ساکت نمود و ابوالفرح گفته و عبد الله بن الحسین مادرش رباب خن را بری القبر است و همان است که ابو عبد الله الحسین علیه السلام در حق او فرمود

لَعَمْرُكَ إِنِّي لَأُحِبُّ دَارًا	تَكُونُ بِهَا سَكِينَةُ وَالرُّبَابُ
------------------------------------	--------------------------------------

اجتماع

# وزاع خست با سکنه خوانی

۵۲۸

سوره یوسف

حسن خیر و کبر شریف

سوره یوسف

اِحْتَمَا وَابْدُلْ جُلَّ مَالِي وَلَيْسَ لِغَايِبِ عِنْدِكَ عَنَابُ

و سکنه دختراں جناب سنا ز همان رباب و اسم سکنه امین است سکنه معروف شد و گفته اسم آن غدره نیست و در منتخب گوید فافلت سکنه و هی ضارحه و کان یجها حاشا شد بدل فقتها الی صدره و مسح رموعها بکفه و قال انکاه سکنه آمد نزد حضرت و صخره منبر و انجمن او را سخت دوست داشت پس او را بر سینه مبارک بچسباند و انک او را با استین مسح نمود

سَطُولُ بَعْدِي بِاسْكَنِهَ فَاَعْلَى  
لَا تُخْرِجْ فِی قُلُوبِي يَدَ مَعِكَ حَسْرَةً  
مِنْكَ الْبُكَاءُ اِذَا الْحِمَامُ دَهَانِي  
مَا دَامَ مَعِيَ الرَّوْعُ فِي جُفَايَا  
فَاِذَا قُلْتُ قَاتِلْ اَوَّلِي بِالْزَيْفِ  
تَا بَيْتَهُ بِأَحْبَرَةِ النَّوَانِ

و در مناف گوید تم و دع النساء و کانت سکنه تصبیح فقتها الی صدره و قال سَطُولُ بَعْدِي بِاسْكَنِهَ فَاَعْلَى ابیات را بعضیها چنانچه از منتخب منقول شد ذکر کرده پس انچه صاحب حسان گفته که بعضی این ابیات را از امام نمیدانند میگویند زبان حال است از جناب حضرت هیچ وجه عمل اعتنا نیست بواسطه آنکه دو نفر از اکابر علماء در مقتل خود نوشته اند که قال حضرت فرمود پس بطور زبان حال خواهد بود خصوص طبیب الحدیث عالم بخت محمد بن علی ابن شهر آشوب از ندرانی قدس سره صاحب کتاب که از قول علماء امامیه و کتابی از کتب معتبره مشهور است و تفصیل احوالات و مقامات سکنه خوانان سلام الله علیها مفصلاً و مستوفی در ذیل و قابع شیخ شورا و مذکور گردید

## فخر الذاکرین مخروف و سبشی گوید

ز امیران عزیزان نهاد رو بوضال	ز ماسو هم پوشید چشم در روز دشت
نه از پیمان کوی بدی تنی ز شمال	پس از شهادت عباس ماند بی باور
تمام سپهر زنان اشکر بزدرد بنال	مکر زبانی پریشان و دختران حزین
که ای پدر بنما ساعتی تو ترک و حال	سکنه در قدم ذوالانجاس ناله کثان
که ای سکنه ذکر عند لب و ارمنال	ز روی مهر نمودش خطاب هر دین

# از ابطك شجاع خضر حسين

مبتدئ و شجاع خضر حسين عليه  
شيخ علي بن شيخ جعفر كويد

۵۲۹

کتابخانه

کتابخانه

وَمَا أَنَسَ لَا أَنَا هَؤُلَاءِ عَنِ الْحَيِّ يَنْقُبِي آتِي الضَّمِّ لَمْ يَلْفَ ضَارِعًا وَلَمْ يَرْمَكُورُ أَبَدَتْ حَانَهُ بَارِطَ جَانًا مِنْ فِي حَوْمَةِ الْوَعَى إِمَامٌ بَرْدُ الْجَبِّينِ وَهُوَ كَنَائِبُ إِذَا تَرَكَعَ الْهَيْدُ بَوْمًا يَكْفِيهِ يَلُوحُ الرَّدَى فِي شَفَرَتِهِ كَأَنَّهُ وَأَنْظَمَاءَ الْخَطِي بَلَّ أَوَامَهُ فَرَبِّ التَّدْنَاءِ الْمَدَى نَوِيدُ الْعَدَا تَصُولُ عَلَيْهِمْ صَوْلَةٌ حَسْرَتِيَّةٌ بِخُوصٍ بِهِمْ نَحْرُ الْوَعَى وَهُوَ طَالِحُ إِلَى أَنْ هَوَى فَوْنَ الصَّبْعِ جَدًّا لَا	غَرِبًا تَوَابِسُهُ الرِّجَالُ الْآبَاعِدُ وَمَدَّ أَسْلَمُهُ لِلنُّونِ الشَّدِيدُ وَعَزَّ مُوَابِسِهِ وَقَدْ الْمُسَاعِدُ إِذَا الْبِضُّ فِيهَا بَارِيَاتٌ عَوَاشِدُ تَطْوِينُهُ يَوْمَ الْوَعَى وَهُوَ وَاحِدُ لَدَى الْحَرْبِ قَالَهُمَا مَاتَ سِتْرُ الْوَلَدِ شِهَابٌ هَوَى لَمَّا تَصَرَّفَ مَارِدُ لَدَى الرُّوْعِ مِنْ دَمِ الطَّلَاةِ هَوَالِدُ جَبَاضُ الرَّدَى وَالصَّبْرُ فِي الْهَامِ الْهَامِ يُقِيمُ لَوَاءَ الدِّينِ وَاللَّهُ عَا فِدُ وَبُورْدُهُمْ حَوْضُ الرَّدَى هَوَالِدُ يَنْقُبِي وَبِي تَارِعًا عَلَى الرُّبِّ سَحْلِدُ
--	---

مبتدئ محمد محمد حسين بن حسين كويد

شهریار از چشمه بیرون نهد قدم شد مکه بن چون افشای بر هلال شد مینان مرکز میدان مکه بن مشکران رو سوی وجه الله کرد	درفغان از پی غزالان حرم بر سر بر زن خد بود و الحلال نقطه نوحد رب العالمین نهر آب رو سوی ماه کرد
---	--

کتابخانه

# سِلَاحِ پُوشِدَنِ حَضَرَتِ

۵۳۰

لَا تُفَرِّقُوا بَيْنَ

حَضَرَتِ جَبْرِائِيلَ

ز د پره بروی خان باطل و گو	چون بکرم شعله اتش مجوس
شد پرمرغان نهر تیز پر	چون سلیمان ما به کرد اتش بر
جنبش جیش و غریب و هلهله	او فکند اندر میانان غلغله
شیر حق با ذوالفقار حیدری	برد حمله بر جنود حبیری
ناظر سپرد چشم روزگار	بود در شفی بر حسین ذوالفقار
ناخن هر سو کرده کفر کیش	میدوید تیغ او صد گام پیش
رسته کفتی بر سر هر کافری	حیدر با ذوالفقار د بکری
بیکه خون بارید ز بر تیغ تیز	بر اجل پیا بسته شد راه کریز

چون در مجلد اول و طایع الامام در احوال پانزدهم شعبان فصل مشی از بیاض معنی شهاب  
 و اخبار شهاب حضرت حسین مقبول شد لذا در این وجیه با خضار افشار می رود و در بعضی  
 الشاکبه گوید فدای برده رسول الله صلی الله علیه و آله و الخلف بها و فرغ علیه در عهد الفضا  
 و تقلد بسفره و استو علی متن جواره و هو غایب فی الحدید فاقبل علی ام کلثوم و قال لها  
 اوصیک با اخبرینک خبرا وانی بارئ الی هولاء القوم و در نایم گوید مکوف باد که استبد  
 التمهده واکه در کتب معتبره بنام نوشته اند افزون زد و مال سواحه نیست یکی اسب رسول  
 خدام که بر تخر نام داشت و دیگری شتر که مستات می نامیدند و اسیر که ذوالجناح نام  
 داشته باشد در هیچ یک از کتب احادیث و اخبار و تواریخ معتبره من بنده ندیده ام و ذوالجناح  
 لقب شمر بن لیسع است که اسب همیگر را بدین نام شنیده ام و اگر اسب چند کس را جناح نام  
 بوده باز مربوط بذو الجناح و منسوب بحسین نخواهد بود و اگر از اسبها پیغمبر یکی را جناح  
 نامیدند باز نشاید ذوالجناح گفت در هر حال بدین نام اسب نامدار نبوده و در محار گوید  
 ثم قام المحسن فربک منیه و تقدم الی القتال و هو یقول

کَفَرَا الْقَوْمُ وَفِدَمًا رَغَبُوا	عَنْ ثَوَابِ اللَّهِ رَبِّ الْقُلُوبِ
قَتَلَ الْقَوْمُ عَلِيًّا وَابْنَهُ	حَسَنَ الْحَبِيبِ كَرِيمِ الْاَبْوَابِ

## بِحَضْرَةِ خُسْرُ حُسَيْنٍ

۵۳۱

لَوْ أَنَّكَ كُنْتَ

سَبَّاحٌ بِحَمْدِ خُسْرٍ حُسَيْنٍ

<p>وَأَحْسَرُ النَّاسَ إِلَى حَرْبِ الْحُسَيْنِ جَمَعُوا الْجَمْعَ لَا هَلْ الْحَرَمَيْنِ يَا حُسَيْنًا حَيٍّ لِرِضَاءِ الْمَلِكَيْنِ لِعَبْدِ اللَّهِ تَنْتَلِ الْكَافِرَيْنِ يُجُودُ كَوُكُوفِ الْهَامِ طَلَبَيْنِ عَبْرَ خُرْبٍ بِضِيَاءِ الْفَرْدَيْنِ وَالَّتِي الْفَرَسِيَّ الْوَالِدَيْنِ تَمَّ أَيْ قَانَا ابْنِ الْخَبَرَيْنِ قَانَا الْفِضَّةِ وَابْنِ الدَّهْنَيْنِ أَرْكَبْنِي قَانَا ابْنِ الْعِلْمَيْنِ فَاصْبِرْ الْكُفْرَ بِدُرِّ وَحُسْنِ وَقَرْنِ بَعْدُونَ الْوُشْنَيْنِ وَعَلَى كَانَ صَلَّى الْفَيْلَيْنِ قَانَا الْكُوكُ وَابْنِ الْفُجْرَيْنِ شَفَا الْعُدَّ بَقِضِ الْهَيْكَلَيْنِ كَانَ فِيهَا حَفَا أَهْلُ الْفَيْلَيْنِ أَمَدُ الْوَدِّ مَعَا بِالْعَبْرَيْنِ وَعَلَى الْوَرْدِ بِوَمِ الْحَقْلَيْنِ</p>	<p>حَقًّا مِنْهُمْ وَقَالُوا اجْمَعُوا بِالْقَوْمِ مِنْ أَتَانِ رُدَّ لِي شَمَّ صَارُوا وَتَوَاصَوْا كُلُّهُمْ لَمْ يَجْأُوا اللَّهَ فِي سَفَكِ دَمِي وَإِنْ سَعِدَ قَدْ رَمَانِي عَنْوَةً لَا لَيْتَنِي كَانَ مَعِيَ مَبْدَلُ ذَا يَعْلَى الْخَبْرِ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ خَيْرُهُ اللَّهُ مِنَ الْخَلْقِ أَيْ فِضَّةً قَدْ خَلَصَتْ مِنْ ذَهَبِ مَنْ لَهُ حَدُّ كَيْدِي فِي الْوَرْدِ فَاطِمَةُ الزُّهْرَاءُ أَيْ وَابِي عَسَدَ اللَّهِ عَلَامًا يَا فَعَا بَعْدُونَ اللَّاتِ وَالْعُزَّى فَأَبَى شَمْرُ وَأَيْ فَمَرُ وَلَهُ فِي يَوْمٍ أَحَدٍ وَفَعَا شَمْرُ فِي الْأَحْزَابِ وَالْفَيْحِ مَعَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَاذَا صَنَعْتُ عِزَّةَ الْبِرِّ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى</p>
---	---

وَدَرِ مَلْهُوفٍ كَوَيْدُكُمْ أَنْ الْحُسَيْنِ دَعَا النَّاسَ إِلَى الْبِرِّ فَلَمْ يَزَلْ يَقْتُلُ كُلَّ مَنْ بَرَّ إِلَيْهِ

حَتَّى قَتَلَ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً وَهُوَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ

الْبَيْتُ أَوَّلَى مِنْ زُكُوبِ الْعِلَى	وَالْعَارُ أَوَّلَى مِنْ دُخُولِ الشَّارِ
--	---

وَدَرِ بِخَارِ شَمْرٍ حَمَلٌ عَلَى الْمُبَرَّةِ وَهُوَ يَقُولُ

## شجاع‌الحضر حسین

أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الْكَافِي  
أَخِي عَالِي الْأَمْرِ عَلَى بَنِي النَّبِيِّ

و در ارشاد فقال محمد بن مسلم فوالله ما رأيت مكشوراً قط فمات ولده واهل بيته و اصحابه  
اربط جانشان و لا امضه جنانا منه عليه السلام ان كانت الرجاله لشد عليه فشد عليها بسيفه  
فنبكف عن يمينه و عن شماله انكشاف المعصية اذا شد فيها الذب و در مله و لغد كان يحمل  
فيهم و قد تكلموا ثلاثين الفاً فنهضون بين يديه كأنهم الجراد المنشر ثم يرجع الى مركبه و هو  
يقول لا حول و لا قوة الا بالله و در فتحه عمار علاوة العلى العظيم و در جلاء العيون پر حضر  
حسين عليه السلام كمر شهاده بر منابت و بدم يمين و ايمان و از روی شوق لقاء خداوند عالم  
روبان كافران و منافقان او را و منافق و منافق خود را بر خردا و مسمود و مبارزى طلبند  
و هر كه در مقابل از فرزند خدا الله العالم به امد او را برخاك هلاك مباداخت چون ديگر  
كسى جرات نميكرد كه بمبارفت در مقابل الفخر و كرايدان شهيدان بر ميهن و ميهن اهل  
كفر و دعا حمله كرد و در هر حمله جمع كشته بشو بشو المصير مفرستاد و بهر جانب كه حمله ميكرد  
ان گروه انبوه مانند مكس و ملخ از پيش او ميكشيدند و از هر حمله كه بر ميگشت لحظه توقف نميگشت  
و ميگشت لا حول و لا قوة الا بالله و در مقام محمد بن مسلم كويد بخدا هيچ كس چون او نديد  
كه برادران و فرزندان و اصحاب و راکشته و سپاد شمن كرد وى گرفته باشند و خود چنين رايط  
الحاش و ثاب الجنان بكن تنهادر مقابل چندين هزار خصم خوفوار اينده كارزار كنند اين  
شهيد كامل الشايع او را كه دران هنگام امام و اعمامه بر سر و حبه خرد بر بوسه خطبه  
فرموده بود

وَحْضَرْتُ عِجْلَ اللَّهِ فَرَجَبٍ رِيحًا نَافِثَةً مِيفَرًا بِنُ

فَنَكَّوْا دِمَامَكَ وَبَعْنَكَ وَاسْخَطُوا رَيْكَ وَجَدَّكَ وَبَدَّوْكَ بِالْحَرْبِ قَبْلَ اللَّطِينِ وَالضَّرِ  
وَلَطَمَتْ جُودَ الْفَخَّارِ وَاقْتَحَمَتْ قُطْلَ الْغُبَارِ نَجَالِدًا يَذِيهِ الْفَخَّارُ كَأَنَّكَ عَلَى الْخُنَّارِ

اَيْضًا مِلَّةً زَيْفٍ شَجَاعَ حُضْرٍ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

# از صابده شجاعین

۵۲۲

کرمی

از صابده شجاعین

## سید حیدر علی علیه السلام

عَجَبًا لِلْعُورِ لَمْ تَعُدْ بَصَا يَوْمَ صَكَتْ بِالطَّفِّ هَانَتْ رَجَبُ يُسُوفُ فِي الْحَرْبِ بَلَّتْ فَلْيُتَوَسَّ كَيْفَ يَلُوبِي إِلَى الدِّينِ جَدًّا فَأَيُّ أَنْ يَعْشَى إِلَّا عَزَّزًا فَنَلَقَى الْجَمُوعَ قَرَدًا وَلَكِنْ زَوْجَ السَّعْيِ بِالنَّفْسِ وَلَكِنْ وَلَدِهِ جَائِسٌ أَرَدَ مِنَ الدِّينِ بَابِي كَالِإِنَّا عَلَى الطَّفِّ خَدًّا فَطَعُوا بَعْدَهُ عَرَاهُ وَبَاحِدَ فَوَضَى بِأَحْبَابٍ عَلَيَا نِزَارِ وَأَمْلَأَى الْعَيْنَ بِأَسْتِهْ تَوَمَا	لِصَابِ مُخَمَّرٍ مَبْنِيٍّ لِدَمُوعِ الْمَوْتِ قَالَمُونَ مِنْ لِقَائِهَا مَرُوعِ مُجُودٍ مِنْ هَوَاهَا وَرُكُوعِ لِيَوَى اللَّهُ مَا لَوَاهُ الْخُضُوعِ أَوْ تَحْلِي الْكِفَاحِ وَهُوَ صَرِيحُ كُلِّ عَضُوفٍ الرُّوْعِ مِنْهُ جُوعِ مَهْرُهَا الْمَوْتُ وَالْخُصَابُ نَجْمِ لِظَمَاءِ الْفَنَاءِ وَهَنْ شُرُوعِ هُوَ فِي حَوْمَةِ الْحَيَاةِ الْمَسْجِ وَرَبْدِ الْإِسْلَامِ أَنْتَ قَطْعِ فَلَقَدْ تَوَضَّعَ الْعِمَامُ الرَّافِعِ فَحَسَّنَ عَلَى الصَّعِيدِ صَرِيحِ
---	---

## اسماء خن بروجری مخلص تیر باز کوید

طلوع کرد چو خورشید شانه لبها بفصد لشکرا عدا امیر عرش سیر ممود از در تفتش بکا فراشای ز دات خوشتن و ارضای هما منم که اینده حق منما بود دل من منم که ختم رسولان بر اسجد کبار	بر ابر سپه کین ز شرف مبدان کشد تیغ دو سپهر چو شاخ بر کبر طلوع صبح قیامت بلشکر شکا بختم گفت حدیثی بلشکر اعدا ز ارجشتم توحید نرشد کل من منم که زاده ام از نسل حیدر گزار
--	--

# در بیان شیخ اعظم

۵۳۴

در بیان شیخ اعظم  
در بیان شیخ اعظم

منم که ما در من عصمت خدا باشد  
به نهم حمله ان افتاب کوردین  
در خزینه اسرار کبریا باشد  
ز خون دل سپهر زلفا حافت روی من

در منتخب گوید که حضرت حسین پیش صفاء مدبر عمر بن سعد خطاب کرد و فرمود لبحرک فی ثلاث خصال از سه کار یکی اخبار کن گفت کدامند و فرمود تترکی حتی ارجع الی المدینه الی حرم جده رسول الله ثم تحت انکه از مادر ساز دار تا بوی مدینه بچشم رسول خدا بر کرد این سعد گفت این معنی صورته بند و فرمود اسقونی شربه من الماء فقد شفت کبر من شدة الظماء و ارجعه ابی هبید که حکم از شدت عطش نافه است گفت این مثلث نیز با جابت مفرون شود فرمود و ان کان لابد من قتلی فلیبر الی رجل بعد رجل سه دیگر انکه اگر از قتل من ناگزید من یک تن پیش نبسم با من بطریق مبارک مناجرت کنید و مردی از زینم بمیدان اید و رزم از ما بد این سعد گفت این روا باشد پس حسین اهنک قتال نمود و این رجز فرمود انا ابن علی الطهر من ال هائیم الابناء و در بجا رکوبد شمر و فف فباله القوم و سینه مصلحتی بد ابا من الحیوة عازما علی الموت و هو یقول که امام علی علیه السلام در مقابل قوم بایستاد و شمشیر از نام کشید در دست شازندگی خود مأیوس و بر مرکب تصمیم غم داده این رجز فرمود

<p>اَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الطَّهْرُ مِنَ الْهَائِمْ وَجَدِي رَسُولُ اللَّهِ أَفْضَلُ مِنْ مُضَرٍّ وَفَنَا طِمُّ أَبِي مِنْ سُلَالَةِ أَحْمَدَ وَمِنَّا كِتَابُ اللَّهِ أُتْرَلْ صَادِقًا وَمِنْ أَمَانِ اللَّهِ لِلشَّائِسِ كُلِّهِمْ وَمِنْ وَلَاهُ الْحَوْضِ نَبِيٌّ وَلَا نَنَا وَبِعَنَّا فِي الشَّائِسِ أَكْرَمُ شَيْعَةٍ</p>	<p>گفتا بی هذا مغفرا حین انحر وَمِنْ سِرَاجِ اللَّهِ فِي الْخَلْقِ نَرْهَرُ وَعَنِّي بُدْعِي ذَا الْحَنَاءِ حِينَ جَعْفَرُ وَفَنَا الْهُدَى وَالْوَعْيُ بِالْحَبْرِ بِذِكْرِ نَسْرُ يَهْدِي فِي الْأَنَامِ وَتَجَهَّرُ يَكَا سِرِّ رَسُولِ اللَّهِ مَا لَيْسَ تُكْرُ وَمُعِضْنَا يَوْمَ الْعَيْتَةِ بِحَسْرُ</p>
---	--

و در ناسخ گوید بحکم پیچا که با این سعد رفته بود بنه مبارک کرد بد اول کس مین بن خطبه کرد



## مبارزه سید الشهدا

۵۳۵

حضرت عباس (ع) در این  
 روز شهادت فرمود

از ابطال شام بود چون پلنگ خون اشام اهنك جنگ ساخت حسین چون بروی خاطف  
 بر او ناخت و میرش را با تیغ پیرانید همچنان ابطال رجال مرگ از دنیا مرگ و هم او را ز قضا  
 هم او را با آنحضرت در روز شهادت بکوشیدند و از شربت نختین نوشیدند و بین  
 کارزار از خون کشکان لاله زار کشت و عدد مقتولین افزون از شمار آمد و در منتخب نگاه  
 شمر حوامزاده بانك برداشت ایها الامیر و الله لو برزنا الی الحسین اهل الارض لانفسهم عن الحشر  
 فالترای ان تغیر علیهم و غلبی الارض بالقرنیان والرقاع والنیل وخطبه من کل جانب  
 امیر سو کند با خدایا اگر تمام اهل زمین بمبارزه با حسین منا جرت بنهاد هم را عرض کردند  
 و هلاک و طعمه شمشیر و الفغار خواهد نمود رای این است که امر هر کس بر او کرد آمد و سوار  
 و نیزه دار و نیزه انداز از چهار جانب خاطفه کرده او را زپه در آید و در میان عمر بن سعد خود  
 سپاهیان را با ناله برخیز و گفت الولیل لکم اندرون لم یفعلوا لولن هذا ابن الاثرع البطن هذا  
 ابن قتال العربی فحملوا علیه من کل جانب و کانت الرماة اربعة الایف غموه بالسهام فما لولا  
 بینه و بین رحله وای بر شما با میدانید با کدام کس قتال میدهید این پیرایع بطین این پیر  
 کسی است که شیخا عرب و دلبران اقوام را بکشت بجای نکذاشت و همکارا با تیغ در کمر دارند  
 و پیمان را بکشت و حکم داد که لشکر همدست با او حمله بردند پس لشکر چون در پی طوفان  
 بجنگش آمدند و میان امام و حجاج حرم خاطفه کردند

### تعرض لشکر نجف علی حرم

### بحر العلوم سید مهدی طباطبائی گوید

یومَ بَنُو الْمُصْطَفَى الْمَكْرُورِ بِالْحَمْرِ وَسَيْطَ أَحْمَدَ غَارٍ بِالْعَرَاوِقِ فَوْنَ الْعَنَارِ أَسْفَهُ لِكَا شَيْخِ كَمْ هَامَ عِزٍّ وَأَبْدٍ لِلْمِجَاحِ وَكَمْ	وَالْفَاطِمَاتِ أَسْرَاءُ تَوَاجِهِ مَرْمَلٌ بِالْمِصْرِ جَرَحِي جَوَارِحِ قَتَالَ أَفْضَلُ مَنَاهُ مِنْهُ كَأَشِيخِ أَفْدَامِ سَبْقِي بِهَا طَاحَتْ طَوَائِحُ
---	---

از حضرت عباس (ع)  
 علیه السلام نقل شده است

## از فضیلت عرض لشکر بختیار حرمر

۵۳۶

کتاب الفرائض

<p>وَكَمْ حَرَبِيٍّ لَا هَلْ الْبَيْتُ حُرْمٌ كَفَّ السَّلَواتِ عَنِ الْمَكُورِ مُنْقَرٌ بَلَقِيَ الْأَعَادِي بِقَلْبِهِ مِنْهُمْ وَاللَّحْظُ كَالْقَلْبِ عَنْ نَحْوِ نَوِيهِ لَهْفِي عَلَيْهِ وَقَدْ مَالَ الطَّعَاهُ إِلَى فَالِ أَصْدُوْنِي بَقِيَّةٍ وَأَتَوْا حَرْبِي</p>	<p>فَدَا سَجْدَ وَكَمْ صَاحِبَ صَوَائِحِ مِنْ غَيْرِ نَوِيهِ خَلَوْا مَطَارِحَهُ بَيْنَ الْحَبَامِ وَأَعْدَاءِ تَكَاحُفِهِ تُرَوُّوْا عَنْ لِقَومِ لَا بُدَّ رَحَهُ نَحْوِ الْحَبَامِ وَخَاضَ النَّعْمُ سَاجِحَهُ فَدَا حَرْبِيَّ وَقَدْ لَاحَتْ لَوَائِحُهُ</p>
--	--

## شیخ علی بن شیخ جعفر رحمة الله در هجری کوی

<p>أَبِي الضَّمِيمِ لَمْ يَلَقَ فَبَادَا سَعَى لِلْحَرْبِ تَهْتِكُ أَرْبَابًا حَا بَعَثَ لِلْعِدَى تُرَوُّوْا أُخْرَى كَأَنَّ عِدَاءَهُ يَوْمَ التَّرَوُّعِ نَبْتُ إِلَى أَنْ حَرَقُونَ التَّرَبَّ بَلَقِي</p>	<p>عِدَاءَهُ الطَّفِيفُ لِلْحَبَشِ لِلشَّامِ وَنَارُ الْحَرْبِ مُؤَنَّدَةُ الضَّرَامِ يَهَابُ تُرَوُّوْا إِلَى نَحْوِ الْحَبَامِ وَيَسُجُّ طِبَاهُ كَالسَّعْمِ التَّوَايِ عَلَى الرَّمْضَاءِ عَرَّتْ لَهُ الْحَايِ</p>
--	--

کتاب الفرائض

## فخر الدین بلخاری مصنفی مخلص حر و کوی

<p>شهادت که شد سنا به اش افلاک لبس بود با آنکه اب حبات شهادت که کودال شد منزلش نظر داشت کا بهی بقوم ضلال مبادا کسی رو کند در حرمر مبادا ازان فرزند بی حساب مبادا که لیل پریشان شود</p>	<p>زبان تر شده خشک از لفظ اب نغان کشنه شد تشنه جفلات دو چشمان حق بین او چون دلش کهی سوی فرزند و اهل و عیال رود در سراپرده محرم ببندند بازوی زینب طباب چو مجنون بجوی بیابان شود</p>
--	--

کتاب الفرائض

# نعره لشکر نجف حرم

وَلَا بُضَادَ رَهَبِينَ مَعْنَى مُوَافِقِ الْبُخَارِ الْعُلَمَاءِ

دلش بادیده ها	دویم کشت زوفا	کهی نظر بجهنما	نخواهران و دخترش
کهی بوی کشتگان	بدی نگاهل از تما	که نادی نظر کند	بوی نفس اکبرش

در بخار کوبد نما لوابینه و بین رحله فضا ح بهم و بحکم با شیعۀ ال ابی سفیان ان لم یکن  
لکم دین و کسم لا تقا فون المظالم فکونوا احرا را فی دنیا کم و ارجعوا الی احسابکم اذ کسم  
اغرا با فنادیه شمر فقال ما نقول باین فاطمه قال افول انا الذی فائکم و تقاللون و النساء  
لبس علمهن جناح فامنعوا عنا لکم عن المعرض الحری ما دمت حیا فقال شمر لک هذا ثم ضاح  
شمر الیکم عن حریم الرجل فافصدوه فی نفسه فلعنهم کفو کریم قال فقصده القوم و هو فی  
ذلك یطلب شرب ماء و دریا میخ کوبد بکرباره سر هسکان سپاه بانک بر لشکر کوفه زدند  
و پراکند کا نژاد رهم او زدند و همکارا بر زینش و بیچاره بیان زدند و بمناضله مقابلت  
خبر بصد دادند کرت بکرمی هزارین لشکر همدست و همدانسان اهلک ان تن پاک و  
سلالة خواجه لولا ک کردند امام علی علیه السلام با ان همه زخمهای تیغ و تبر و زخم تشکی و مانند  
چون برن جهنده و شهاب نشانیده بکشته خود را در میان ان لشکر بکمران افکند کردند است  
که ان دست بازو چه صنعت میکند و ان آتش ابرنک از در عین غازی و خود ها فولاد چگون  
در میبکند چهار هزار کماندار خد نکما بزه بر نهاده اند و کین بکند و سواران حمله ها  
مواثر ساختند و پیادگان بری احجار پریداختند و انحضرت را دایره کردار در میان او زدند  
و میان انحضرت و خدام اهل بیت خاجز و خابل شدند و جماعتی جانب سرادق عصمت گرفتند  
حسن چون این بدانت بانک بران قوم نزد و فرمود ای شعبان ال ابی سفیان اگر چند  
برک دین کشند و از خداوند عبا و روز مقابیم نداید که از ان باشد که در بار دنیا  
خوبش را در دنیا ازادگان کبرید و اگر خوبش را از عرب بپشمارید بانک بد بخصیص  
و نسب خوبش شمر گفت ای پسر فاطمه سخن چیست فرمود منکوم من با شما در غیر منبر و شما

## از فضايد عطش خيبر

۵۲۸

مخبر خيبر

با من نبرد ميکنند زنان را در ميانه چرخه گناه است که متعرض ايشان ميشويد عنان باز ميشود  
و چند که من زندگام بجانب من گرايند و با من مريم از ما ميشود شمر گفت سوره سخن کرد و لشکر  
و ابا نك در داد که اهنك سر پرده اين مرد ميکنند که کفوي کبر است و قتل او را ميآيند بده که مفصو  
ما جز اين نيست لاجرم لشکر با ن دست زد دست زد صف زيب صف زده بشد و ساخته  
قتل امام عليها السلام شدند

و حشر حجج الله فرج در بار فاجعه هکله هف فريد

فلما رأوا لك الجاش غبر خائف ولا خاش نصبوا لك غواثا مكرهم وفانلوا ليكهم  
و شرم و امر اللعين جنوده فنعوك الماء ووروده وناجروك الفئال وعاجلوك التزال وشفوك  
بالتهام و التبال و بطوا اليك اکت الاصطلام و لم يرعوا لك ذماما ولا راغبوا فيك اثاما  
في قتلهم اوليائك و نهيمهم رعاك

مخبر خيبر

و در خيبر بشير بعث فرست و منع لشکر از خود رفتن  
شيخ محسن فرج رحمة الله عليه

عظا شالاساح لها الورود  
ندودهم اعلم من ندود  
على جنبه بارقه رعود  
فضى عطا بجانبه الشهيد  
صوارمها وخرصان همد  
واعظم امير المولى السد  
ونظم بالاكف له اتخذود

عشبة في الطوف بنو علي  
نذاد عن الفرات وويل قوم  
الا وويل الفرات لا استهلك  
الم تعلم تحاه الله ان قد  
الم يحبه ضيفا فراه  
يم غدرت بنو ارب ابن عبد  
مصاب قل ان بسكى رماء

مخبر خيبر

# وَرَدِ شَرِيعَةٍ وَفَعْلِ اب

## وَصَالِ شَبْرٍ اَبِ عَلَيَّ اَلْحَمْدُ كَوَيْدُ

۵۳۹

اَلْحَمْدُ كَوَيْدُ

چو کارشاه ز حجت بکار کشید	زبان بند فرو بست و ذوالفقار کشید
خفت تیغ زبان در بنام و هر چه	زبان تیغ شریریز و شعله بار کشید
بر نیم فطره خوش بنیریز از و جان	چه سود از اینکه از آن قوم بدو را کشید
ولی دروغ از آن م که خشن خود عطرش	سوی فرات ر میدان کارزار کشید
رسموز دل بفرات آن چنان نگاه کرد	که شعله سرزدل اب خوشگوار کشید
براب کرد کف اما خورشید غنچه	بنیاد تشنه آب شعله بار کشید

و در بحار کوید آن الحسن تحمل علی الاعور التلی و عمرو بن الحجاج الزبیدی و کان فی اربعه  
الاف رجل علی الشریعه و انعم الفرس علی الفرات حسین چون شهر مند بر اعور سلی و عمرو بن  
حجاج که با جفا سر فرار هر دو کماندار خاصه نکمیان شریعه بودند حمله افکند و صفوف را شکست  
و طریقه شریعه را از دشمن بیرواخت و اسب بفرات راند و سخت قشته و اسب انحصار بنفشکی  
از حد افزون داشت و چون فرس سر فرار بد باب که بیاشامد حضرت فرمود ان عطان و انا  
عطشان والله لا ذمت الماء حتی تشرب قوتنه و من تشام سوکند با خدایه اب بیاشام نا توان  
نخور که کانه فرس فهم کرد کلام انحصار را و سر بر افراشت یعنی در شرب اب بر نوبت بخورم پس حسین  
علیه السلام فرمود اشرب فانما اشرب اب بخور که من اب می شام و دست فرار بد و کف اب بر گرفت و گوشت  
از قوم فریاد برداشت با ابا عبد الله تلذذ شرب الماء و قد هنک حر ملک ثواب بنو و نکر  
بر ابره نو در هر دو و هنک حرم نو می کند چون حسین این بشنید اب از کف بر نخت و از  
شریعه بیرون ناخت و با تیغ سپاه کوفه را پراکند و با سر ابره خوش آمد و دید که خنجر سلف  
است و در حجت و نافع چون کفی از اب برداشت حسین بن نمیر تیر به جانب انحصار انداخت و آن  
تیر برد هان مبارکش آمد و خون بدوید و در معزه که حسین لعین تیر به بوی حضرت انداخت  
نوفعی غنچه و بران مبارکش خورج تیر را کشید خون از آن زخم بجوشید بدست مبارک کوف

اَلْحَمْدُ كَوَيْدُ

# از فضا بد و ذاع خیر با اهل بیت

۵۳۰

از فضا بد و ذاع خیر

و هو افشاند و گفت یارب الیه المشتکی من قوم ارافوادی و منعوا شرب الماء خلایا  
 بوی نوشکا بشکم از گروهی که خون مرا ریختند و از خوردن آب مرا منع کردند باز خوا  
 اب بیاشامد عمر بن سعد فریاد برداشت سو کند به بیعت یزید اگر حسین اب بیاشامد همه  
 شمار خواهد کشت خولی بن یزید اصبحی فریاد زد ای حسین خدام حرم را آتش زدند و فوئید  
 هستی حضرت ابراهیم و برایشان حمله کرد و خود را بجهنم رسانید مکتوف فناد که کس تقر  
 بر پرده عصمت زبانه و خولی حرام زاده مگری کرده و غدری ندیشد

بر کشتن خیر از شر بسو خیر جلال و ذاع با اهل بیت عیسی طهارت  
 مبر افوام الدیخه حسنه فروئی طاب ثراه کوید

از فضا بد و ذاع خیر

<p>و اذ ودع الاحباب مستودعاً لهم                  فقال وارض الكرب تسقى بدع                  فقمين وارسلن الدموع للهفا                  الى ابن بابن المصطفى كوكبا للذ                  ما لبنا مشنا ولم ترمانرى                  فن للبنائى اذ نهذم وكمهم                  فقال الا اهل المصاب بمنام                  اذ افطع الاعداء راسى من الففا                  ميا لضرب لا تحشن وجه طهارة</p>	<p>على حال باين مؤفيا بوفات                  سلام عليكم غريفي وثقاني                  وامكن من الدبل متحبات                  وباهف اهل البيت الانما                  وبالبنا لم تمنحن بحبات                  ومن للعدا رى عند فطرا                  من الطاهرات الزهر والخفرا                  واشرف ثمن الدين فوق فناء                  وبالكرب لا تمنن نوب شات</p>
---	--

## مخبر بر شمع کوی بد

<p>عوطه رد در عشق شاه محتم                  ناکه بنماید و ذاع بیکتان                  نامماید عند لبش را خوش</p>	<p>باشن مجروح آمد در حرم                  نادهد دلجوئی آن کودکان                  کوبدش منما نوافغان و خروش</p>
--	---

## ایضا از ابیات فداع

۵۴۱

کفر با خداوند

خادری طاقی از سر مکش اجر هادای بنزد داورت	نایب لایک و بدای مجنون و ش صبر کن اندر عزای اکبرت
برسم اسبش یکی سوخته جبین هر زمان گفته که بابا العطش	کردم چون هاله طفلان خرب وان زبانی به پایش کرده غش
<h3 style="text-align: center;">محسن در وداع خیر ابضا از کلام محزون رشتی</h3>	
همه هاشم هم از تیغ جاگشته ظلم غرف در به بلاگشته ز سر نافذ	خسرو ملک عرب شد چو کفر الم همه زبانش علی اکبر شده مفعول ستم
<p style="text-align: center;">پناه با محنتی لبیک کفرنا رخسیر</p>	
بهر شد در نظر اشتهای با رجعت خال هنگام وداع است خلد با و رنجان	پاره پاره بر زمین بد چو کلکوز کشت رو سوخته شد و گفت که ای خیل ناز
<p style="text-align: center;">من بی نسیبه و بهر وداع امده ام</p>	
بی علی اکبر و عباس علمدار شوم بهر خوشنود دلدار در آزار شوم	چون خدا خواسته من بیکریه باز تو خوار و زار سپه کوفی اشار شوم
<p style="text-align: center;">چون مراد و سنجین خواسته غم ازادم</p>	
بدنم خورد ز ستم فرمان خواهد شد اسب بر سینه سپهر بدان خواهد شد	سرم و ریزه را بجا بساز خواهد شد فوتیه ستم و ظلم خان خواهد شد
<p style="text-align: center;">خازن بیدار و رو بوجانانم</p>	
<h3 style="text-align: center;">بهر از احمد مخلص یو فار خلع شد و صیاب پیر کید</h3>	
شما بماند شاه و بگریسد بر سینه بر کودکان نمویختن همی نگاه	چون کشته شد سپا سراسر بر پیش شا امده بمکاه و وداع حرم نمود

کفر با خداوند

# اخبأ وذاع خسر با اهل بیت

۵۴۲

سوره یوسف  
در بیان  
وفا و  
وفاء  
و وفا

این را نشاند در بر و بر رخ نشاندا	انرا گذاشت بر سر از دل کشده
در اهل بیت شور قیامت بپا نمود	وز خمگاه کشت روان سوخج بگاه
او سوخج بگاه شد و در قفا او	فریاد با اخاه شد و بانك و انا
در دوا و حسرتا که شهنشاه کربلا	رو داشت سوخج دشمن و دل بودش افلا

در مدح کوبید فیما فیما الله التاء والاطفال فاصدین الماء فلقا و انبه نخصبا بدم الحراج  
صحن و لطمین و جوهین و قامت الضجة بینهم فقال لیمن الحسن مهلا فار الباء اما فکن  
و در جلاد العون کوبید حضرت ابرار یخت و رو بجهنما روانه شد پس دیکر بار اهل بیت مرثیات  
پرد کبان اهل عصمت طهارت را و ذاع نمود و ابشار صبر و شکیبای امر که و بوعده شویک  
غیر مناشی الی تسکین یاد و فرمود که چادرها بر سر کنید و اما دلتان مصلحت و بلا کر بد  
و بداند که حق فقط حافظ و حامی شماست و شما را از شر اعدایجات مبدهد و غایت شما را  
بغیر میگردد و در شما را با انواع بلاها مبتلا میسازد و شما را بعضی این بلاها در دنیا  
و عقی با انواع نعمتها و کرامتها میسوزاند و زینها را که دست از شکیبای بر مدارید و کلام  
ناخوشی بر زبان میاورید که موجب نقص ثواب شما گردد و در نتیجه الاحزان کوبد که در  
بعضی از کتب مذكور است که این دفعه آخر بود که انحضرت بوجوب خیمها آمد پس در کجا  
سر آمدن عصمت را طلبید و دختران و خواهران را در بر کشید و هر یک را ثوابها حقیقتا  
نسی بخشید و ناله الوداع و فریاد الفراق در میانان بیگان بلند گردید

وداع خیر با خواهرش زینب کبری علیها السلام  
سید محمد فطیمه علیها السلام کوبید

فَأَسْتَرْزَنْبُ مَدَّ وَعَتْ مَا قَالَهُ	جَبْرِی الضَّاع وَ دَلَّهَا جَمْرُورُ
نَدَّعُوهُ بِأَخْلَفَ الَّذِينَ مَصَّوْأُوا	فَلَبَّى إِذَا طَلَعَ الْبَلَاءُ وَالْشُّورُ



# انرفصا بدوداع خست باز نبخ خاوتن

۵۴۳

کوه خاوتن

کوه خاوتن از انوار خاوتن

و ان در خاوتن خاوتن خاوتن

ما الرأى في وما لدى خبير قصر المدنى وسبلنا محصور والصحب ذابوا وذاك عفير فلت فما آفاد الوعط والجد واتركوبى في السحاب أسير إلا فلو بهم هناك حضور	ما ذا لو داع أهل بنفك لنا فاجابها فل الفدا كثر العذل دامت عنكم ما استطعت فلم يبد فالت فوعظهم وخذلهم فقال ولكم دعوت القوم كموا عن فكا ودكرت ما فجر الصحو فلم يكن
---	--

## به علمت شانا ابراهيم دارن طوى كنجه سراسر كويد

رفت تا كمر برادر اعران دودايش كمر جهان شاه را بانك مهلا مهلتش براسما جان من لحنى سبكز زن ركاب تا بوسم ان شكج موى نو توپا ابن راه كوي من بسر بازن ان در همى مردانه باش باصل بهر عزاداره مكن افتاب و ماه را رسوا مكن	خواهرش بر سينه و بر سر زبان سبل اشك ببت بر سر راه را در فقه شاه رفقى هر زمان كاي موارى كران كه كوشاب تا بوسم ان رخ دلجوى نو با نوهم خان خواهرم سفر خانه سوزان او صا حظه باش جان خواهر در غم زاره مكن مجر از سر پرده از رخ و امكن
--	--

## و لدر كسر الفائل

فلى ولد عرت اعصاك ايمان قالق كفت وكسر الشعر لاني لجمعها فاجزاني الحشر عثران	لا تلطم باسة الزهر او خلد ولا تنفع على الجب صارحة وان تصرف الالبان فاني
---	---

# از اینک و ذاع بلاینب خوانن

۵۳۴

سوره نوح

سوره نوح

سوره نوح

## مخروشی و ضمونی اینک گوید

با اخته خذک لا نلطمی	مادر کن بر بنات فاطمی
خواهرا ناموس حق داوری	بر بنیام نوحه مادر کن
ز بنی غارت شود چون خیمها	جمع کن اطفال حبران را
بکدر بغما موسم انش رزدن	هین مبادا چاک سالخه پرهن
پسکرم بیتی چو اندر خاک و خو	پامنه از نقطه طاقت برون
خواهرا در ما نم افغان مکن	موی سراندر غم مقام شکن
نوک بی بیتی چو انخواهر سرم	بر دباری کن بجای مادر
رأس من بیتی چو در طشت طلا	چو برادست بزیبد بچما
لعلرا اما جگاه خبر زان	صبر کن در مجلس نا محرم

## مخمس و ذاع خبر باز بخوانی و اینک از کلام مخروشی

شورش و ولوله افتاد در اکناف	نوک مخوفه بگو بکمر شد غمخانه
همه صف بسته بدورش چو صف پیر	ز بنش آمد با ناله بی تابانه
کفت ای کاش نمایم از کم غم	
این چه شور است برادر که نو در سر	زخم بسیار چو برین انور دارم
گو پیار و بوی خن را و رداری	آخرین دشت نو بک خواهر مضطرب
ز چه افکنده ما را بکفت نا محرم	
کفت خواهر زان عهد نمودم با حق	من بلی کفنه و بگرفتم از جمله سبق
نادار این کالبد هست اگر نیم و می	انچه دارم بگذارم با خلاص طبق
ما اگر غرق بلا او شدیم کمر	

## از اشخاص و اخبار و ادع

۴۵

در این کتاب

در این کتاب

نویس از من هم اطفال مرا غمخوار	مهر جلد شما نیست بجز بهاری
این مبارک ز سر معجزم بردار	مانم تازه جوانان شد زخم کار
شد بضم که در کاغذ عزیزان کمر	
صبر کن پیشه نو خواهر مرا با من کن	باش اسود تو کل بوی با من کن
بهر این غابد بیمار پرستار کن	لیک اهنه نو اشک از ترکان جگر کن
همدش باش به بخالی وی در دهم	

در نامه گوید چون حسین علیهم السلام از شریعه بیرون ناخت و با سر پرده خویش آمدن دیگر  
 بار اهل بیت را و ادع گفت فرمود باز نیب با ام کلثوم با سکنه اهل بیت همگان با خال اشقه  
 و جگر فقه فقه و خاطر فقه فقه و دلها شکسته در نزد آنحضرت فراهم آمدند در خاطر هیچ  
 افریده صورت نریند که ایشان بچه خال بودند و هیچ افریده نواند که صورت خال ایشان را  
 با حجر نماید با جمله ایشان را و ادع گفت و بصبر و سکون و صفت فرمود و فرمان داد تا جامه که  
 در خور است با شد در پوشند تا آخر و اب جلاء العیون که مذکور شد و مرحوم حاج ملا  
 صالح برغانی در معدن البکاء گوید حضرت در آن خال نداشتند و باز نیب با ام کلثوم با سکنه  
 با رقیه با فاطمه علیهم السلام معنی السلام زینب خوانون سلام الله علیها پیش آمد که با اخی اشقت  
 بالقتل برادر بفصل خود بفهم کرد حضرت فرمود که لا ایمن و لبس معین و لا نصیر چگونه بفهم  
 نکم و حال آنکه معین و ناصر ندادم گفت با اخی رفته تا الی حرم جدای ای برادر ما را بجز مرحد خود  
 بر گردان فرمود و همها را لوثک ما القیت نصیر فی المهلکه اگر دست از من بر میداشتند خود  
 را در این مهلکه نمیداد ختم و کانکه غیر بعد کالعبید بود نو نکم امام الرکاب و بی تو نکم  
 سوء العذاب ای خواهر کو بای بدیم که در این نزدیکی شما را مثل بندگان و کینان است کرد  
 اند و شما را در جلوسبید و اند و عذاب میکنند زینب خوانون چون این را شنید اشک  
 از دیده اش جاری شد نادل سوزان شروع بشون و فغان کرد و گفت و اوحده و اقله ناصو  
 و اموه منفلیه و اشوم صبا خاه فقت تو بهار فشرع شعرها و لطمه علی وجهها پس دست

# رَوَايَاتُكَ لِبُكَادَرُودَاع

۵۴۶

لَا تُؤْخِرُ

زده جامه را چاک نزد و مورا پریشان کرد و طپا بچه بر روزه حضرت با و فرمود مهلا بابت  
المرضى ان البكاء طويل ارام كه اى خضر على مرضى كره طولانى بعد از اين خواهى كرد و خوا  
از خيمه بيرون رود زنبوب خوانون با و چسبده و او را كه گفت و گفت مهلا با اى نوقف حتى انزور  
من نظري هذا و داع لا تلافى بعد برادر ارام كبر و نجل مكن زنبوب نوقف بنما تا از بدن روى  
نوبوشه بر كبر و از كلستان بجاى كلى بچيم كه اين و داع اخير است كه ديگر نخواهيم ديده

فَمَهْلًا أَخِي قَبْلَ الْمَمَاتِ هَيْبَةً لَكَ بِرُوحِي لَوْ عَنَّا وَعَلَيْكَ

پس پاها و دستهای او را میبوسید و سایر زنان نیز دور او محضت و اگر فتنه دست پاه مبارک را  
میبوسیدند و ناله دلوراز میشدند

لَبِئْسَ كَهْنُ يَوْشِبْنَ خَضِرَ وَ سَلَبَ لَدَى بِي قَبْلِ خُذْ  
نَكِرَ دَرَنَ خَضِرَ امِيرُ عَلِيٍّ سَلَبَ كَفَارًا وَ اجْمَا از  
فَعَلَّهِ رُوحُ عَيْدِ وَ  
مَرَحُومًا فَا مِيرَا بُو سَفَا مَجْنُودِ نَبِي بِنِ طَابَتْ لَدَى  
سَلَبَ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ وَ تَجَمُّعُ فَيُكَلِّمُهُ اَسِيدُ كَوَيْدِ

بَابِي سَلَبًا مَدَّ كَاهُ الدَّاهِي  
بَابِي قَبْلَ عَيْبِهِ الْأَشْرَارِ  
قَرَاوَهُ مَطْرُوحًا بِلَا اِفْبَارِ  
جَسَّاءَ عَلَى حَرِّ الْهَيْبِ عَوَارِ  
بَلَمَعَنَ نَوَّارِ الْأَرْضِ كَالْأَفْئَارِ  
بَدْرُ بَدَى أَوَّلَاحِ شَمْسِ نَهَارِ

بَابِي جَرَّجًا لَا يَدَاوِي جُرْحَهُ  
بَابِي شَهِيدًا غَسَلَهُ دِمَائُهُ  
بَابِي قَبْلَ جَانَةِ أَهْلِ الْفَرَجِ  
وَأَنَوَّالِ إِلَى أَرْضِ الطُّغُوفِ وَشَاهِدِ  
وَرَاوِيهَا أَجْسَادُ آلِ مُحَمَّدٍ  
مَنْ بَلَّغَهَا جَسَدُ الْحُسَيْنِ كَانَتْ

# اخذنکردن حشر این سبک کفارا

۵۴۲

الکفر

فَطْعُوا بِدَنِّهِمْ وَهَشَمُوا أَضْلَاعَهُ  
وَنَقَصُوا طَمَاءَهُ عِنْدَ مَاءِ جَارِهِ

مخرف شدن از زبط حشر و نذیب قبیله گا کوبیدن

که کرده پیرهن کهنه را برون زن	نکرده خوف روز جزا جعلت فداک
بگو چرا شده خاشاک و خاک بپزوف	کفن تراست زیاد و صا جعلت فداک
ترا با ارض فلان است از چه کا نور	جنازه ات شده نیرخا جعلت فداک
کدام ظالم بی رحم بردا نکشت	بریده است که این دستها جعلت فداک
و نا زبانه اعدا بسپس برادر جان	کبود کشته بدنهای صا جعلت فداک
مرا از کجا و آب پیروی منا محرم	شده است کرب و بلایت و ط جعلت فداک

ارصاف کرمه و شمه مرضیه حضرت امیر صلوات الله علیه یکی هم این بود که در غروانی جفا  
ابطال را بدین فرایس خود را سلب نمیکرد یعنی آن شریفی که شجاعت کفاری که منکبت لباس  
اینانرا اخذ نمیشود و بدین افکارا برهنه نمیکذاشت **إِنَّ الْأَسْوَدَ أَسْوَدُ الْغَارِ هَيْهَاتَا**  
**يَوْمَ الْكُرْهِ فِي الْمَلُوكِ اللَّيْلِ** و مخصوصا این مطلب را اخبار مخصوص است در کتاب  
مسطاب جعفریات که از کتب شریفه امامیه است و سید بن طاووس در وصفان در  
اقبال مفریاد را بت و رویت فی کتاب الجعفریات و هی الف حدیث با سناد واحد عظیم  
الشان الی مولا فاموسی بن جعفر عن مولا فاحعفر بن محمد صلوات الله علیه الخبر و از جمله  
است که از محمد بن ثلاثه و اخرفوت شده و تفصیل بیان اعتبار آن کتاب لطیف و سایر  
ما بتعلق به در فیه قدسی و خاتمه المسند که در روایات الحاث مذکور است بسند خود از حضرت  
حسین روایت کرده که فرمود ان علیا علیه السلام کان یبشیر القنال بنفسه و کان لا یأخذ بالکلب  
و شیخ جبل ثقه ابو الفتح محمد بن علی الکراخی از ثلاثه شیخ مفید و از اجله علمائهم  
امامیه در کتب الفوائد در کیفیت مبارزه امیر علیه السلام با عمرو بن عبدود کوبیدن فداکان با سر  
من ان صرعه امیر المؤمنین و جلس علی صدره فلما هم ان یذبحه و هو یکبر الله و یحمد قال له

کینه

تفاتیل الکتاب  
الصفحة  
الکتاب

# اجمعا اقلع في عبد ود

٥٣٨

الشيخ الفاضل

عمرو با على فذجلت متى جلما عظمها فاذا قتلن فلا تسبقن حلقن فقال له امير المؤمنين ع  
اهون علي من ذلك ودر بخار كويد لما قتل علي بن ابي طالب ع وابل غور رسول الله ووجه  
بسهل فقال له عمر بن الخطاب هلا سلبه با على در عه فانه ليه في العرب ربع مثلها فقال امير المؤمنين  
عليه السلام اني اسخطيت ان اكشف سوؤه ابن عتي واخضرت در اين باب جزمود

وَعَقَفْتُ عَنْ أَثْوَابِهِ وَلَوْ أَنِّي كُنْتُ الْمُطَّرِّبُ لَبُرِّي أَثْوَابِي

و كويد چون خواهر عمر و شنید که برادرش در دست حضرت امیر ۴ مقول شده گفت لم بعد  
مونه علی بد کفو کریم لارافان معنی ان هر قهها علیه قتل الابطال و بارز الاقران و کات  
منته علی بد کفو کریم و این ایات انشاء کرد

لَوْ كَانَ فَادِلَ عَمْرٍو عَبْرَ مَنَافِلِهِ لَكُنْتُ أَنْبَى عَلَيْهِ آخِرَ الْأَبَدِ

ما اخر و چون حشان بن ثابت نصبه در شامت قتل عمرو و اظهار شجاعا ايضا گفت  
وَلَقَدْ وَجَدْتُ سَوْفًا مَشْهُورَةً وَلَقَدْ وَجَدْتُ حَبَادَنَا لَمْ تَقْصُرْ  
جواني از بنی عامر جواب داد در علیه في افتخاره بالانصاف

كَذَّبْتُمْ وَيْلَ اللَّهِ لَا تَقُولُوا  
يَسْعَىٰ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ فِي الْوَعَا  
وَلَمْ تَقُولُوا عَمْرٍو بْنُ عَبْدِ بَأْسِكُمْ  
عَلَى الدِّي فِي الْفَجْرِ طَالَ مَنَازِلُهُ  
وَلَكِنْ يَسْبِقُ لَهَا يَمِينٌ فَاحْزُوا  
يَكْفِ عَلَى نَسْمِ ذَاكَ مَا قَصُرُوا  
وَلَكِنَّهُ الْكُفُو الْهَزْبُ الْعَصْفُ  
وَلَا تُكْمِرُوا الدَّعْوَى عَلَيْنَا فَتَحْزُوا

لما قتل عمرو بن عبدود ارسل المشركون الى رسول الله لطلب جفنه بعشرة الاف فقال  
رسول الله اتانا كل زبد المشركين در مجمع البحرین كويد الزبد يكون الباء الرصد  
والعطاء ومنه هي عن زبد المشركين اي عن قبول ما يعطونه

وَعَلَاؤُهُ كَمَا انْخَصَرُخُوْهُ بِمُقْصَافَتِهِ وَمِنْ قَوْلِهِ  
اِحْدَلِبْ كَفًّا مِنْهُ كَرْدُ بَغْتَبِ بْنِ نَبْنُ فِدَعْنِ مِنْهُ

چنانچه در کتب معتبره از کتب معتبره  
در کتب معتبره از کتب معتبره  
در کتب معتبره از کتب معتبره  
در کتب معتبره از کتب معتبره

# لباس کهنه پوشیدن حضرت

چنانچه در مخزن البكاء كويد كه سفرمود با فبر لا فبر فرا بى اى فبر برهنه مكن كفاري  
 و اكه من بقتل ميا و رما فرزند مظلومش حسين بلباس كهنه فضاغت نمود كوفيان  
 بچاوان قوم بدتر از يهود و نصارا از بدن مجروح فرزند مصطفى انرا بنزير و ن اورند  
 فى المنخب و فداوى بعض الاخبار انه لما قتل اصحاب الحسين كلمهم و فقاوا و ابدا و لم يبق  
 معه احد بقى يغت فلا يغاث و ابى بالموت فالى الى نحو الحمزة و قال لاحنه يا اخناه ابى  
 ثوب عبق لا يرغب حذبه من القوم اجعله تحت ثيابى لثلا اجرد منه بعد قلى قال ان  
 اصوات النساء بالبكاء و الحبثه اولى ثوب غمره و مزه من اطرافه و جعل تحت ثيابا  
 الى ان قال له فلما لبس الحسين ذلك الثوب المحرق و دعى اهله و اولاده و دعى مفارق لا يهود  
 و فى الملهوف قال الحسين ابغوا الى ثوبا لا يرغبه اجعله تحت ثيابى لثلا اجرد فالى ثيابا  
 فقال لاذاك لباس من ضربت عليه لذل فاحذر ثوبا حلقا فخرقه و جعله تحت ثيابا فلما قتل  
 عليه جردوه منه شيع طريقى عليه الرحمه كويد چون حضرت بچاوان قوم را ديد و دانست كه  
 بجز كشته شدن چاره نداشت بوى خيمه آمد و بخواهرش فرمود جامه كهنه كه كسى دراز رغبت  
 ننماید بجهت من بپاوريد كه در زير لباس خود بپوشم تا انكه بعد از كشته شدن ان جامه كهنه  
 بر بدنم بماند و بدلم برهنه و بى ساتر نماند هيچ كه زمان دلوخته و اين را شنيدند صدابكر  
 بلند نمود و فرياد و فغان اوردند و سيد طاوس رضوان الله عليه كويد حضرت فرمود جامه  
 كه كسى را در ان رغبتى نباشد از زير من بپوشيد يعنى از نعمت ميدان نداد و جامه لباس خوا  
 چنانچه بعد از شهادت عبدالله الحسين ابن را ميكويد پس جامه كوچك و تنگي اوردند  
 حضرت فرمود نه اين لباس كى است كه در ذل افتاده باشد و اين شهر ثوب طاب مضجه  
 كويد فالى از بلبه و قال هذا لباس اهل الذمه حضرت ان جامه كوچك را قبول نكرد و فرمود  
 اين لباس اهل ذمه است يعنى مثل جامه يهود و نصارا است پس جامه از ان واسع تر اوردند  
 انرا پوشيد و بپوشيد اين طاوس جامه كهنه از زير او اوردند انرا پاره پاره كرد و بزرگ لباس  
 خود پوشيد چون او را كشتند ان جامه پاره پاره را بنزار بدن شريفش بپروند كرده اند سبحان

۵۴۹

کهنه پوشیدن

در میان فغان و غم

چنانچه در مخزن البكاء كويد

# ایضا مفانیك شجاع خضر

اللہ چہ فدیہ مردمان ناکس بودند دیدند کہ حضرت ان لباس را مقابل ایشان طلبید و پاره پاره کرد و پوشید و اثر نفی دران خامه نما ندیدان بدید واکہ بر سینه پیغمبر و فاطمه و روش با منہ بود غریبان و برهنه در میان خاک و خون انداختند

## اما من جمع خا منی علیہ الرحمن کوید

نَزَّكُوهُ عَرِيَانًا عَلَى الرِّضَا بِلَا أَغْسَالِهِ دَمُهُ وَزُبُّ الْكَرْبَلَا بِالْعَادِيَاتِ الصُّمْرِغَادِ وَأَنَّهُ	كَفَنَ وَمَا شَقَّتْ لَهُ الْحَادَةُ كَأَنُورَهُ وَرِمَا حُمِّ أَعْوَادُهُ بِاللَّهِ نَعْنُ رَضَهُ عَوَادُهُ
---	--

## و در فضیله دیگر در همین بعینه کوید

أَبْنِ الْبَنُولِ نَزَّى حَسْبَارًا سَبَا أَغْسَالَهُ دَمُهُ الْعَبْطُ وَفُطِنُهُ أَضْحَى لَهَى قَوْنَ الْعَرَاءِ مُكْرَأً نَوَامُهُ سُبَيْتٌ كَأَسْرِ دَبْلَمِ	حَتَّ التَّنَابُكُ وَهُوَ قَوْنٌ دِمَ طِفَا سَبَّ الْحَضْبُ وَفَبُورُهُ وَجْهَهُ الصَّفَا بِحُرُوجِهِ لَا بِأَجْوَارِجِ عَرَفَا وَرَجَالُهُ دَهَبٌ كَنَاءُ مِنْ قَفَا
--	--

## ایضا مفانیك شجاع خضر و عید فتنه و عید جلال بن کبیر

مرحوم میرزا ابوالحسن محمد بن علی بن ابی طالب و جلال بن ابی طالب خضر

تَحَكَّمَ التَّفَّ بَيْنَا بَيْنَهُمْ قَفْصُهُ كَأَنَّهُ مَلَكٌ بِالشَّهْبِ بَرَجْمُهُ أَتْنَى بِمَوْفِقِهِ بِالطَّفِّ تَوَسَّدُ أَبُوهُ فِي الْحَرْبِ بِالْأَمْلَاوِ مَعَصْمُ	عَلَى الرَّؤُوسِ يَا بَدَانِ أَنْ أَضْرِبِي بِلَوْدٍ مَنَهْرَمٍ مِنْهُ مَسْمَرِي مَوَافِقًا لِأَبِيهِ فَا تَدْلَايِمِ وَالشِّبْلُ مِنْهَا نَجَايَ حَوْزَةِ الْحَرَمِ
---	---

۵۵  
کفر علی

مرحوم میرزا ابوالحسن محمد بن علی بن ابی طالب و جلال بن ابی طالب خضر



## ایضا مفاتیح شجره خضر

وَابْتِطُ كَرَّ بَغْرُ الْمَاءِ حَبْطُ إِلَى الْمَنَاتِ فَبِهِدْهُمْ إِلَى عَدِ وَفِي الزَّمَاجِ كَلْبُ حَلِّ فِي الْحَرِّ وَجِبَرَاتُ تَرَفِي وَالْثَرَى مِثْلُ الْوَطَنِ	بَكْرُ مِنْهَا أَبْوَهُ لَا عَلَى ظَمَاءٍ وَكُلَّمَا قَرَّبَ التَّجْعَانُ مَسِيرَهُمَا فَنَاضَ فِي الْحَرْبِ وَالْأَسْفَلِ نَاحِدَهُ حَتَّى دَفَى الْقَدْرُ الْخَوْفُ حَرَّ عَلَى
---	--

فی البحار و لم یزل یقاتل حتی قتل الف رجل و نعمانه رجل و حسن رجل و سوی المجر و حسن الی ان  
 قال ثم حمل علیهم کاللبث المنضب فجعل لا یلحق منهم احدا الا یجعه بسیفه فقتله و التهام ناخذ من کل  
 ناحیه و هو یقیها یجعه و صدره حتی اصابه جراحات عظیمه و قتل الف و نعمانه جراحه و کانت الیها  
 فی درعه کالتوک فی جلد الفقد و فی المنقب و جعل الحسن ثاره یجعل منه و اخر میده حتی  
 نقل انه قتل من القوم ما یرید علی عشر الافطرس و لا یبقی القص فیهم لکن یظم حتی انخوفه  
 بالجراح و فی الدعوه الاول و یؤیده ما نقل ان تعد و فعه کربلا فی التار مفاتیح انبر المؤمنین  
 و یذکرون جلاده الحسن فی ذلک الیوم و لقد قال نصر الدین الطوسی قدس سره اللهم صل و سلم  
 و زد و نازک علی صاحب الدعوه النبویه و الصلوٰۃ الجدیة و العصمة الفاطمیه و الحلم الحسنیه  
 و الشجاعة الحسنیه و درجلاء العیون کوبدین ان شریحدا بار و یکر و یسمیلان هجاء اورد  
 و بر صفا شکر کما لفظ مات مریخ و مبادا خ و بالیثنه و بدن حسنه از کشته یشته مبادا خ و ست  
 برك خزان سر هه کافرا ترا بر زمین مریخت و بضر شمشیر ایدار خون اشرار و تجاورا با خالک  
 معرکه مبادا مریخت و ایت کرده اند که دوازده روز بدست معجزه خدای عز و جل و نهصد و پنجاه نفر از  
 اراکین و ابروایت صعوک هزار و نهصد نفر را اما بر و ایت بابویه هزار و ناکسان را  
 و بر و ایت صاحب و ضه الشهداء دوازده هزار نفر را بفر فرستاد بر عمر بر اندازان و احکم  
 کرد که ان شاه شهدا را نبر باران کنند بیکدفعه چهار هزار کافر نبر کین بجای ان بر کینه رت  
 العالمین انداختند و از سید شهدا درواه حله انعام ان تیره اهل جور و جبار بر و و کلو  
 و سینه مبارک خود میخیزد و در چهار اعدا کوشش می نمود و چندان جراحات بر بدن شریفان  
 امام شهدا نرسد که ناپ حرکت در او نمایند و چندان تیر در ریه انحضرت نشسته بود که کوبا برای پوزان

## تحقیق کشتن در مقام شهادت

۵۵۲

سوره بقره

تحقیق کشتن در مقام شهادت

مقام شهادت

اوج سعادت پروبال برآورده بود جمیع آن زخمها در پیش رو انحضرت بود زیرا که ثبت  
با ایشان نکردند و روی از آن میدان برنافت تا بدرجه شهادت شافت و در عبرت الحو  
گوید و از وفور حله آن معدن جود و کرم آن بود که با آنکه فرزندان و برادران و دوستان  
آن غایب نبودند و برابرش شهادت کردند و حق تعالی آنکه اسما و زمین و جن و انس  
و وحش و طهور و جمیع مخلوقات را در فرمان انحضرت کرده بود برایشان نفرین نکرد و عذاب  
از بر ایشان نطلبید و بر وایتی بصد و شصت و نیم و بر وایتی بیک هزار و نهصد و هشتاد  
و بر وایتی بیکصد و هشتاد و نیم شمشیر و نیزه و چهار هزار و نیم تبریدن مبارک کن رسید  
و باز بران گروها شفا برآرم مبرمود و در هدايت ایشان سعی مینمود و نفوت و بگا و زو  
باز و اسد الهی گروهی از ایشان را بشیر و نیزه و چنگ و چاقو در بعضی روایات  
است که هزار و نهصد و پنجاه کس را بدست مبارک خود کشت بغير آن جماعتی که مجروح گردانید

## تحقیق کشتن در مقام شهادت علیه السلام

در این الواعظین گوید و اما در ثبت و جماعت جناب خاسر آل عبا و کل کون کفن عرصه  
دشت کربلا بخوی بود که شجاعان عرب شجاع شاه و لایب را فراموش کرد در تمام عرب  
شجاع حسیبه مشهور شد بحسب ظاهر از اسباب باطن بمقتضای شریعت زیاده برده هزار کس را  
طعمه شمشیر ابدار و روانه دار البوار نمودا کویچه در نظر عجب میباشد که در فیلد از زمان فرزند  
پیغمبر آخر الزمان زیاده برده هزار نفر بفرستند بحالت بشر و لیکن چه جاعه عجب است اقلا  
بدان برسید شمشیر که هرگاه فرض کنیم مکانی را که در آن پنجاه هزار نفس باشد که بکدام نفع بشر  
دو کین گاه تا گاه برایشان حمله کند چنان بزوی هم بریزند که اگر آن شهر مشلا ده نفر را یاد  
کند پنجاه نفر از ترس جان خود را بر روی هم مینهند زبردست و با آنها مال میشوند پس انوقت که  
آن شهر پیشه شجاع بران جماعت حمله کرد سواره بود که بر سواره میخورد و پیاده بود که بر  
پاهای آنها انداخته و اتفاقا خبر عدیده هزار و نهصد و پنجاه نفر بدست خود آن سرور بفرستاد

# از فصاید سیم محمد سیمو

و بقیه بنمود کور بدین واصل شدند

رسید سیم محمد سیمو من رفلب مطهر اطلو  
حاجی هاشم کعبی کوید

بَلَّغِي الْكَلَامَ بِوَحْيِ أَيْلِجْ سَابِطِجْ بَطْوَافِلِي الْبَيْضِ بَعْرِجْ الْفَلَا الْبَرُونَ صَارُمُ وَلَكِنْ لَمْ يَبْقُ حَتَّى إِذَا حَمَّ الْحِمَامُ وَإِنْ لَا عَدَتْ لَمْ كَفَّ الْعِيَادُ قَدَدُ بِلَلِ مَطْرُوحٍ حَوَتْ مِنْهُ الْعِلَى وَمَجْرَحُ مَا عَثَرَتْ مِنْهُ الْفَنَاءُ فَدَّكَانَ بَدْرًا قَاغْدُكُ شَمْسُ نَحْيِ أَيْعَنَهُ الْعُيُونُ فَكَلَّمَا وَنَظَلَهُ شَجَرُ الْفَنَاءِ حَتَّى ابْتِ	فَكَأَنَّهَا أَمْوَانْدَاهُ وَفُودَا فَمَعُودُ فَاثْمَةُ الرَّؤُوسِ حَصِيدُ لِلْوَبْدِ الْأَهَامَةِ وَوَرِيدُ تَلْفِي عِمَادِ اللَّوْغِ وَعَمِيدُ سَمَاعِدِ التَّوْفِيقِ وَالْتِدِيدُ جِلْدُ الشَّاءِ وَالْوُدُورُ الْمَقْشُودُ حَسَنًا وَلَا أَخْلَفُنْ مِنْ حَدِيدِ مُدَّ الْبَيْضِ بَدَا الدَّمَاءُ لُبُودُ خَاوِلُنْ لَهَا خِلْنُ مَدُودَا إِزْسَالِ هَاجِرَةِ الْبَيْهِ بَرِيدُ
--	---

شیخ احمد بنوح رحمة الله کوید

صَبْرًا عَلَى مَضِضِ الرَّمَانِ فَإِنَّمَا وَأَبَادُ كُلِّ مَسْمُوعٍ مِنْهُمْ وَلَا خَوَاصُ مَلْحَمَةٍ وَلَبَّتْ كَرْبِيَّةُ لَمْ أَنْزِ وَهُوَ يَجُوزُ أَمْوَاجَ الرَّدَا بَلَّغِي الْعَيْدَ عَطْلًا بَيْضِ صَوَارِمِ حَتَّى دَفَى الْقَدِيرُ الْمَنَاحَ وَخَافَتَا	شِمَّ الزَّمَانِ فَطَبَعُ الْأَمْجَادِ سِيمَا الْحَبِيبِ أَخَا الْفَخَارِ الْبَادِ وَسَحَابِ بَكْرِيَّةٍ وَعَبَّتْ أَبَادُ مَا بَيْنَ بَيْضِ طَبَا وَسَمَرِ صِعَا هِيَ حَلِيَّةُ الْأَطْوَانِ لِلْأَجْنَا خَطُ الْفَضَاءِ لِعَاكِفٍ وَبَادِ
---	--

از غلام

کتابخانه آیت الله العظمی

کتابخانه آیت الله العظمی

اور علی

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله الذي جعل القرآن  
مكتوباً

بِإِلَّا لِلرِّجَالِ لِيَهُمَّ ذِي حَقٍّ بِهِ  
فَلَقَدْ أَصَابَ الَّذِينَ قُبِلَ فَوَادٍ

أَوْدَى وَسَفِ فَطْبَعِ وَعِنَادِ  
وَرَحَى الْهُدَى مِنْ مُبْلِ ذَا الْهَادِ

شیخ علی سرشیخ الجبلین در منظوم بعراج المحتسب کوید

جگر فسیله و تن پر جزا حَتَّ  
 نلک سنی نمکداز دست دشمن  
 چهره داز کینه از نسک جفارا  
 که کلکون کشت روی عشق سهرورد  
 بدامان کرامت خواست از شاه  
 دلی روشن تر از خورشید روشن  
 یکی الماس ویش نهی زلشکر  
 که از نیت پناه اهل ایمان  
 مقام خالق بیکه می چون

مبرگز شد ز بهر اسرار  
 بی پیش و جبر الله احسن  
 شک اینست ایزد نما را  
 چه در روز احد روی محمد  
 که خون از چهره زد ابد بناگاه  
 نما باز شد ز زبر چرخ جوش  
 گرفت اندر دل شه چاه نا پر  
 عیان کرد بد زهر الوذ پیکان  
 ز زهر الوذ پیکان کش پر خون

در بحار و کوبد نوحه پس هیچ ساعه و قد ضعف عن القتال فیما هو واقف اذا ناه حمر نوحه  
فی جبهته فاخذ الثوب لیسح الذرع ووجهه فاناه سهم محده مسموم له ثلث شعبه نوحه فی صدق  
و فی بعض الروایات علی قلبه پس ضعف بر الحضر استیلا بافت اندکی بایستاد نامکروه را حمر  
باید تا گاه سکه بیامد و جبین مبینش بشکست خون روان شد امام مظلوم دامن جامه برداشت  
تا خون بدین پا ک کند پس پیش سر مهر اود سه شعبه بپفکندند و بر سینه الحضر و بر او ای بر قلب  
سپارند و بشت امام در انوقت گفت بسم الله و بالله و علی مله رسول الله پس سر برداشت و گفت  
الحی انک تعلم انهم یقتلون رجلاً لیس علی وجهه الارض ابن نبی غیره ای خداوند تو صدقانی این  
ناکسان ان کس هم بکشد که در روی زمین پس پیغمبر غیر از و نبش شمر احد التهم فاخر جبین  
نفقاء فامیت الدم کالمرباب امام دست فزاید و ان تیراز پس پشت بکشد خون مانند ناودان جاری

# شهادت عبد الله بن الحسن

۵۰۰

فرمان

شد دست همی داشت چون از خون سرشار میگشت بوی آسمان میافشاند و فطره پاکت  
نمی نمود و از آن روز حرمه شفق در آسمان پیدا گشت و دیگر باره دست را از خون منگین ساخت  
و سرور و لحظه مبارک را خون الود نمود و فرمود هکذا اکون حتی الفی حد رسول الله و انا  
مخضوب بدی و اقول یا رسول الله فتلقى فلان و فلان

## بحر الصلوة مر علی الرحمن کوبد

کَمِینُ حَتَّى بَدَى یَوْمَ الطُّغُیَاتِ	یَوْمَ التَّغِیَةِ فَذَلَا حَتَّى طَلَا بَعْدُ
بَارِئٌ مِّنْهَا فَذَا صَابَتْ هِیَ مَخْطُوءَةً	مِنْ بَعْدِ حَبِینٍ مِّنْ تَطَلُّعِ مَرَاتِئِهِ

## امد عبد الله بن الحسن بن حشر و شهیدان شهیدان

در بحار کوبد غرچ عبد الله بن الحسن بن علی علیهم السلام و هو غلام له بر اهل من عند  
النساء بشدت حتی رفت الی جنب عمه الحسن پس عبد الله بن حسن علیه السلام که هنوز کودک  
بود از خجاست حرم بیرون آمد و دید ناگزیر یک عم بزرگوار خود رسید زینب خواندن جز  
خواست که او را منع کند قبول نکرد و گفت لا والله لا افارقن عمی سوگند با خدا که از عمه  
خوبش مفارقت نخواهم جست و فوت کرد و خود را از چنگ زینب رهان ساخت و خود را بجهت  
رسانید در ایستگاه ایجر بن کعب و در روایت دیگر حرمه بن کا اهل شمشیر حواله انصرفت کرد  
عبد الله گفت و بلك باین الحبیة افضل عقی و ای بر نوای ولد الزنا عم مرا میگفتی و آن طفل  
دست خود را و فایده عم خویش ساخت و شمشیر دست او را قطع کرد چنانکه با پوست زینب بیفتاد  
پس فریاد برداشت با عمه حسن علیه السلام او را بگرفت و بر سپهر خود میساخت و فرمود باین  
اخی اصبر علی منازل بک و احتجب فی ذلك الحبر فان الله یملئک بابائک الصالحین ای فرزندی  
برادرش کیبای کن بر این بر تو فرو داد و انرا از در خیر و خوبی بشمار گیرم اکنون خداوند  
مرا با پدرمان بزرگوار تو ملحق میدارد و در منتخب کوبد فیما هو مخاطبه از رهات اللعین

با اقامه  
غیر

## از اسب افتاد خنجر

۵۵۶

از اسب افتاد خنجر

حرمه بیهوش و هوای حجره فصاحت زینب و ابن خاه لبک لبک لعلی الحولیت  
السماء اطبق علی الارض و لبک الحیال ندک کدک علی التهل انحضرت او را دلدار میبرد  
که ناگاه حرمه بن کاهل تپه بر کلوئی آن طفل رخ که در کنار عم بزرگوارش ذبح نمود زینب  
خوانون که این را بدیده و بیخون کرد و میگفت کاش مرده بودم و این روز را نمیدید و کاش  
آسمان بر زمین مباد و کاش کوهها پاره پاره میشد و درار شاد گوید شرفی الحسین  
بدیع فعال اللهم فان شتم الی حین ففرقم فرقا واجعلهم طرائق فدا ولا ترض الولاة عنهم  
ابدا فانهم دعونا البصر و فاشتم عدوا علينا فقللونا و ترجمه این کلمات در باب اول کور شد

از اسب افتاد خنجر و پسر و زاهد بن زینب کبریا از خیمه  
سید حیدر حلی علیه الرحمه گوید

<p>جبریل هز المهد فی رضعها بالعرش مبئی فی الصعد صریحا حتى اغتد و حی الاله رضعها منه نرض الصافات صلوا الیوم مات الانبیاء جمیعا کالت لها فی صاع بدر صوغا فادت الی حرب الحسین جموعا فعدا یر رأس الحسین قطعا الاسلام بکی ناکلا مجموعا سقط الحسین عن الجواد صریحا</p>	<p>الله هذا ابن الی لعظمه عجا لین فد کان نورا خدفا ومن از ساطلا بحجر محمد بعد و غدا المرهفات و بعدا فنجع املاک السماء مویبه الیوم منه امته فی کربلا الیوم من ه عن اسامه خلف الیوم جرد البقیة سقیها الیوم قد قتلوا الی و غادروا الیوم من اسفاط فاطمه محینا</p>
--	---

از اسب افتاد خنجر

محسن خا املاک الشجره کو بد

# بهر و ن آمدن پند کبریا از خیمه

۵۶۷

از خیمه

از خیمه

چون شاه دین بخاک درآمد	بنهاد روی خویش بشکرانه بر زمین
ابری ندید بر سر از دست غیر تیغ	ضد نیافت در دل آن قوم غیر کین
بر صبر او ز جمله کوه بیان قدس	بر خواست در صوامع افلاک افزون
خاکی که غره کشت بخون کلوی او	بردند بهر غالیه موی و حورین
بگریست و حش و طرب از آن کوز و بوق	دو پیلند شوهر هم انکت و هم نکین

مرحوم علامه مجلسی در بحار کوید و لما اتحن الحسین بالجراح و بقی کالقبض طعنه صالح بن وهب المزنی علی خاصه طعنه فقط عن فرسه الی الارض علی خده الا من چون از کشتن جراحت ضعف بر حسین علیها السلام استیلا یافت و چندان نیر بر بدن مبارکش رسید که کوه پر بر او ریخت و ناکاه صالح بن وهب المزنی بر تنه کاه مبارکش نیزه برد چنانکه از اسب در کشته بروی راست بر زمین افتاد و گفت بسم الله و بالله و علی مله رسول الله بن برخواست و خرجت زینب من الفسطاط و هی نادیه و اخاه و استبداه و اهل بیتاه لبس السماء اطفئت علی الارض و لبس الجبال ندکدک علی التمهل ابوقت عقیله بنی هاشم زینب سلام الله علیها که نگران حربگاه بود چون این بدید از خیمه بیرون دوید و فریاد برداشت که و اخاه و استبداه کاش استغاثه خراب شود و در افتد بر زمین کاش کوهها را باره باره شود و پراکنده کرد بر روی بیا بیا و ایضا گوید قال حمید و خرجت زینب بدت علی و فطرها یجولان بین اذنها و هی تقول لبس السماء اطفئت علی الارض یا عمر بن سعد اقبل ابو عبد الله و انت تنظر الیه و دموع عمر تسيل علی خده و الحسین و وجهه عنهما و الحسین جالس و علی جنبه خرو و قد نماه الناس حمید بن مسلم میگوید زینب خوانون از خیمه بیرون آمد و کوشوارهاش از اضطراب حرکت میکرد و میگفت کاش آسمان بر زمین افتد انگاه ابن سعد را مخاطب خطبه فرمود ای عمر بن سعد تو استاده و همبکره که ابو عبد الله را میکشند لعین چندان بگریست که اشک از پیشش فرو ریخت و روی محسوس بدید که در حین در انحال نشسته و جبهه خونی در بر داشت و لشکر از قتل وی حناز میگردید و در ارشاد گوید

# از فضايل شهداء خيبر

۵۵۸

فنادت وبجكم امانا فكم مله فلم يجيبها احد بشئ رزيب خوانون چون سئدك في عمر يد يد  
بشكر بان خطاب فرموده كه اي بر شما مكر درين همه شكركم كنن سلطان نيت كي جوابك

وَحَضَرَ حَجَّتَ عَجَلُ اللَّهِ فِي جَمْعٍ كَثِيرٍ مِنْ رِجَالٍ كَثِيرٍ مِمَّنْ هُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ

قد عجب من صبرك ملائكة السموات فاحد ثوابك من كل الجهات وانحوتك بالجرار  
وحالوا بينك وبين الرواح ولم يبق لك ناصر وانت محلب صابر نذرت عن نونك  
واولادك حتى نكوك عن جوادك فهو ياله الارض جريها تطوك الحول بها فهاها وتعلوك  
الطغاه بواثرها ندر شمع للموت جبينك واخلفت بالانقباض ثما لك وميسك ندر طرما  
خفيا الى رحلك وبينك الزمان

ذكر اهل بيته هيا وصيبتكم شهداء شهداء  
دستك على الرحمه كنو بد

وَبَا لَا يَهْدِي الدِّينَ مِنْ بَعْدِ عَزِيدٍ  
شَهِيدًا نَفْسًا كَانَ غَايَةً مَقْصُودًا  
عَلَى وَلَوْ أَوْفَيْتَ مَلِكًا ابْنَ دَاوُدَ  
وَهَذَا بَرَكِ الْعَاثُورُ لِلثَّانِ مِنْ عَيْدٍ  
وَمَا هُوَ صَدْرٌ بَلْ خَزَائِنُهُ تَوْجِدُ  
وَبَرْقَعُهُ مِنْ قَوْنِ أَسْمَرٍ أَمْكُودُ

مَبَاذِلَ الْأَسْلَامِ مِنْ بَعْدِ عَزِيدٍ  
وَبِالْبَيْتِ ذُقْتَ الْمَنَّةَ دُونَهُ  
فَمَا الْعَلَنُ بَعْدَ السَّيِّئِ الْأَمْعَصُ  
وَمَا الدَّهْرُ عَقَى الْعَبْدَ الْأَمَامُ  
أَمِثْلُ حُسَيْنٍ بَرَكِ التَّمْرِ صَدْرُ  
أَمِثْلُ حُسَيْنٍ يَفْطَعُ التَّمْرَ رَأْسُهُ

افا بر ما بوسفاك مجتهد بر بن طاسرا كو بد

يَطْوُ عَلَيْهِ بَصْرًا لَسْفٍ وَالْكَلِمِ

وَأَمِثْلُ التَّمْرِ وَالْهَيْدِ فِي يَدِهِ



## از مضامین شهادت حضرت

۵۵۹

کتابخانه

وَأَمَلْتُ أَخْنَهَ الْخَوَارِمْ نَادِي  
نَادَتْ أَبَا بَكْرٍ مَهْلًا لَبْسٌ فِي  
وَقَدْ تَغَيَّرَ وَجْهُ الْكُونِ وَانْكَفَتْ  
إِذَا بَرَأْسُ حُسَيْنٍ بِالْقَنَاءِ عَلَا

تَجَرَّأَ ذُبَابُهَا مِنْ شِدَّةِ الْقَيْمِ  
فَقِيلَ ابْنَ نَاطِمَةِ التَّجَمُّلِ فَاخْتَمِ  
نَمْسُ النَّهَارِ وَهَبَ التَّرَمُّ بِالظُّلَمِ  
كَانَ نَمْسَ الصُّبْحِ شَيْئًا عَلَى عِلْمِ

### شیخ علی کسیر شیخ المراقب بن رحیم کوبد

سوی میدان شدن خوانون محشر  
چو دیدن شاه را افتاده رخت  
بشیر شفاوت شمر کمراه  
چو زینت یافت تاج بنو زان سر  
جهان شد سر بر ما نندود

که چو با کرد از حال برادر  
ننش از تیغ کین کرد بد صد چادر  
برید از مذبحم الله الله  
بچشم سر خلد دیدند بکسر  
کمان کردند کامد روز موعود

سید بن طاووس طاب ثواب مشوا در مذهب کوبد که هلال بن نافع میگوید من با اصحاب  
ابن سعد ایستاده بودم که بانگ برآمد ابتر ایها الامیر اینک شمر بن ذی الجوشن چنین  
راکت من نزدیک آمد مدیدم که انوار میفش نمازده و در حال احتضار است فوالله  
ما رأیت قط فیلا مضطجاً بیده احسن منه ولا انور وجهها و لقد شغلنی نور وجهه و حال  
هبطت عن الفکره فی قلعه بصره که هیچ کشته بخون خود آغشته بدان ضربت شتر و نور  
طلعت ندیده بودم چنانکه جمال و هیبتی بر از شهادت او فراموش آورد و او در  
چنان حالت اب می طلبید و آن سنگدلان مضائق داشتند مردی گفت بخدا ای  
اب نخواستی چشیدن نا بچشم وارد شو و از حمیم وی نوشی منام فرمود و بلك مکر  
من حمیم بخوام نوشید هرگز این نشود که سوی جد خویش رسول بجد همبروم و در  
بشت عدن در جوار رحمت خدا و نذر شراب کوثر همی خورم و آنچه با من کرد بد شکوه  
کنم فغضبوا باجمهم حتی کان الله لمر یجعل فی قلب احد منهم من الرجه شبتا ان کافر

کتابخانه

## روایه لال در شهر خضر

چون این سخن بشنید نذار هر گوشه حمله آوردند نو کفنی که خداوند در دل ایشان همج  
رحمی نهاده امام همچنان سخن هسب کرد که سر مطهرش جدا کردند مرازان قنات و سنگد  
عجبا مد سو کند یاد کردم که از این پس در هیچ امر با ایشان موافقت  
واجتماع ننهام

و حضرت محمد عجل الله فرجه در زیارت ناحیه  
قدس میفرماید

واسع فرسك شاردًا الى خيامك فاصلاً محمداً با كبا فلما را به النشا  
جوادك تحريبا و نظرن سرجك عليه ملوفا برزن من الحذور  
ناشرات الشور على الحذور لا طمات الوجه سافر  
بالعويل داعيات و بعد العز مذلات والى  
مصرعك مبادرات والشمر جالس  
على صدرك ومولع سبغه  
على مخرك  
الزيت

قد تم الكتاب بعون الملاك لوها بيد مؤلفه الحفيرة  
على بن عبد الله خاتم  
في يوم الخميس الثاني من شهر  
ذو الحجة ١٣٤٠ هـ  
الحمد لله

## ظهور کرامت باهره از حضرت ابوالفضل در بیدار اردبیل مفارن اخشا ابن و جبرئیل

در بد

چون مفارن اخشا ابن کتاب خطاب کرامت باهره از حضرت ابوالفضل علیه السلام در  
بلده اردبیل ظاهر شد که خصوصیت و اهتیت نامی دارد لذا لامر که بر او روشنی چشم متون  
و موبد آمد و او محبت اهل بیت طاهرین سلام الله عليهم اجمعین در این شهر نفوذ روح  
شود قبل از اینکه این کرامت در تبریز معروف و منتشر شود جمعی از اکابر قیام در مجلسی از  
برو حفر تفصیل را نقل کردند بنده منظر شده تا مکاتیب متواتر و در جماع مذکور و منتشر  
کرد بد و حفر بعضی از آن مکاتیب که از مؤلفین قیام از اردبیل افاد شده بودند خواستم  
که بعد از اتمام کتاب را ختام ثبت کنم از حسن اتفاق سه نفر از افاضای عظام و افاضان ذوی العز  
والاحترام جناب خطاب تلیل الاطباء فاستد حسین افاندا فامبراز بن العابد بن برادر  
مرحوم عالم جلیل حاجی سید کاظم آقا خلجانی که سابقا بود در تبریز ناکن و چند میل در نجف  
اشرف بر حمت حق پیوست و فاستد جواد و فاستد ابراهیم پیران زمین سید معظمه که هر سه  
از مشعلین و محصلین مدرسه ملا ابراهیم هستند در اردبیل وارد تبریز شدند که خودشان  
حاضر و مشر و شاهد این کرامت باهره بودند و جناب فاستد حسین افاندا با فامبراز بن العابد و بر  
حفر در مجلس خصوص این کرامت را نقل فرمود حفر با این قناعت بکرمه عرض کردم که چون بنده  
در صدر ثبت این کرامت هم میخواهم بخط خود در مرقوم فرمائید تا اضبط واقع باشد فاستد  
حسین افاندا قول فرموده تفصیل کرامت را بخط خود در مرقوم داشتند حاصل مرقومش با این نحو  
است که روز هفتم شوال از سکه طرف عصر در بیدار اردبیل در مدرسه ملا ابراهیم نشسته  
بودم دیدم اهل شهر با اضطراب زهر طرف میدویدند گفتیم چه واقع شده گفتند حضرت ابوالفضل  
بکمی غضب کرده تحقیق کردم که قضیه چه طور است گفتند در شهر ما لکجه است دو نفر پولیس

بحکم نظمیه بجانہ ضعیفہ رفتہ کہ پنج و شش صغیر داشتہ و معاش آنها منحصر بیک اسبی بود و اسب را از طویل کشیده کہ ببرند ضعیفہ آمدہ با کمال عجز التجاء نموده و حضرت ابوالفضل را شفیع آورده ان دو نفر پلین دست کشیدہ خارج شدند در این خال پولیس خبیثی احمد نام رسیده باین دو نفر گفتہ کہ اینجا چہ کاری کنید گفتند در اینجا نہ اسبی ہست خواستیم بیاوریم ضعیفہ حضرت ابوالفضل را شفیع آورد مادست کشیدیم احمد بان دو نفر تغیر کرہ داخل خانہ ضعیفہ شدہ اسب بیرون آورده ضعیفہ باز آمدہ عجز و التجاء نمود ان شفی قبول نکردہ بالاخرہ حضرت ابوالفضل را شفیع آورده ان خبیث گفتہ حضرت ابوالفضل را مردی بود در سابق مرده و کڈ شدہ اگر میدانید باید اسب را از من بگرد و بشود ہد ضعیفہ گفتہ با ابا الفضل خودت میدانے کہ این چہ میکند دیکر چارہ از دست من رفتہ خودت حکم کن در این خال پیر محمد خان ہسابہ ضعیفہ آمدہ چہار ہزار یا احمد پولیس دادہ کہ از اسب سبکش قبول نکردہ اسب را از خانہ بیرون آورده تقریباً بیست قدم رفتہ پیر محمد خان خود مضادف شد چہار ہزار علاوہ کردہ ہشت ہزار میدهند ان خبیث از قبول نکردہ سکی از ان دو پولیس گفتہ بیا سوار شو و اسب را بر چون ان شخص خواست کہ سوار شود احمد باو گفت چرا من این طور شدہم عطسہ نموده و دو مرتبہ سرفہ کردہ فی الفور رو او بپاشد و بر زمین افتادہ بذرک واصل کرد بد ان دو پولیس خال را بدین منوال بدین فرار کردہ بنظمیہ خبر دادند نظمیہ حکم کردہ قضیہ را بنہا کند و مخفی او را غلدادہ دفن نماید پولیسها آمدند و خلق را کہ برہ نماشا ازہ خام کردہ بودند کنار نموده نفس ان خبیث را بخانہ خود بردند کہ غسل دہند رئیس قزاق مطلع شدہ حکم کردہ بروید جنازہ او را بگرد و بگذارید مردم ببینند و نماشا کنند قزاقها آمدہ در مقابل شیخ با پولیسها تضادف کردند کہ میخواہستند جنازہ را در مقبرہ شیخ صغی دفن کنند قزاقها مانع شدہ نفس او را گرفتند و گفتند را بیا و کردند کہ مردم نگاہ کنند اما سید حسن افا کو بد و نوشتہ کہ سیدہ و افا سید جواد و افا سید ابراہیم در مدبرہ در منزل بودیم کہ گفتند نفس او را قزاقها آورده در میدان عالی قاپو

کتاب  
تاریخ  
ابن  
الفضل  
کتاب  
تاریخ  
ابن  
الفضل

در مقابل شیخ انداخته اند که مردم نماندند ما هم رفتیم که ببینیم جمعیت بیاد  
 بود با صعوبت و زحمت تمام خود را سرغش آن خبیث رسانیدیم دیدیم صورت محسوس  
 سپاه شده بر نال و بال و از کثرت لغزش و شدت راجحه منتهان خبیث زیاده از یک دقیقه  
 نتوانستیم توقف بکنیم و گوید بعضی از موافقین تیار گفتند که ما دیدیم فلک اسفل و عقب  
 رفت و فلک اعلایا پائین آمده دهشت مثل دهان سگ شده بود اشقی و در مکتوبی بگو  
 نوشته بودند که تمام مرد و زن و بزرگ و کوچک آمده نماندند و جنازه را بسنگ میزنند  
 الی عصر ماند بعد بیابان ریمان انداخته نمای بازار و محلات را بگردانیدند  
 وقت غروب بدن محسوس را برده در کنار شهر در صحرا بجای انداخته حاکم  
 ریختند ناخال با این اشکاء کرامتی ظاهر شده بود از  
 دوشنبه هفتم شوال الی امروز که هفت شبانه  
 روز است بازار و دکان و کوچه ها  
 چراغان و شب روز در  
 بازار و محلات و  
 خلوت است

خاتمه الکتاب

بعد الحمد والنصلي والتسليم

بقول الراعي الى فضل ربه الوهاب مؤلف الكتاب العبد المذنب الجاني علي بن  
 عبد العظيم التبري الحبابي عفي الله تعالى عنهما ان اجل العلوم فلهما  
 واعظمهم شانا بعد توحيد الله عز وجل وعرفان صفاته المتعاليه عن حد القياس وكنه  
 الالهام الذي يمتونه علماء الكلام علماء الحديث ومعرفه السنه واخبار الامة عليهم

بسم الله الملك العليم  
 الصلوة والسلام

## خاتمة

٥٦٤

<p>والأَنَّ الْحَدِيثَ أَجَلٌ عِلْمٌ وَانْفَعُ كُلِّ نَوْعٍ مِنْهُ عِنْدِي وَأَنْتَ لَنْ تَزِيحَ لِلْعِلْمِ شَيْئًا جَنِّبِي دَارَ زَاهِلِهِنَّ نَهْ بَنِي كَهْ فَرَانِ وَأَيَّ شَرَفٍ خَيْرٌ مِنْهَا بِدِ كِتَابٍ مَبِينٍ</p>	<p>وَأَشْرَفُ الْأَحَادِيثِ الْعَوَالِي وَاحْسِنِ الْفَوَائِدَ وَالْأَمَلِيَّاتِ بِحَقِّهِ كَأَفْوَاهِ الرِّجَالِ كَهْ عِلْمٌ خَيْرٌ بِهِ زُرُوحُ كَهْرِ بُودٍ مُشْتَمِلٍ بِرُحْدَيْهِ سَلَفٍ بِلَفْظٍ فَضِيحٍ بِإِعْتِقَادِهِ بِنِ</p>
--	---

نَحْمَدُ لَهُ شَرَّحَهُ لَمْ يَفُتْ ثَبَتَ بَعُونَ اللَّهُ وَفَضَّلَهُ فِي هَذِهِ الْوَجْهَةِ الشَّرِيفَةِ وَالنَّحْوَ الثَّقَنِيَّةِ  
جَمْلَةً وَافِيَةً مِنَ الْأَخْبَارِ الصَّحِيحَةِ وَالْآثَارِ الْبَدِيعَةِ الَّتِي لَمْ يَزَلْ كَرِّحَ وَفَرَسَهَا فِي الْكُتُبِ الْمَعْرُوفَةِ  
وَالْمَقَاتِلِ الْمَشْهُورَةِ نَصَفَهَا وَتَبَعَهَا مِنَ الْمَوَارِدِ الْمُتَفَنِّهِ وَالْكِتَابِ الْمَعْتَبَرِ الَّتِي نَحْنُ أَكْثَرُهَا عَمْرُوعُ  
أَوْ مُنْصَحَةٌ وَادْرَجَتْ فِي صَدْرِهَا لَوْ قَعَرْنَا بِهَا جَمْعٌ كَامِفٌ مِنَ الْعُضُونَاتِ الْطَرَفِيَّةِ وَالْبَيِّنَاتِ  
الطَّيْفَةِ وَالنَّحْوَ الثَّقَنِيَّةِ الْمُسْتَبْنَةِ وَالذَّبِيلَاتِ الْمُبْكُوتَةِ الَّتِي لَمْ يَوْجِدْ فِي كُتُبِ الْمَقَاتِلِ وَالْأَخْبَارِ  
وَأَشْرَفَتْ بِكَلِمَةٍ إِلَى جَمْلَةٍ مِنْ رُحْمَةٍ مَوْثِقَةٍ الْكِتَابِ الْمَنْفُولَةِ وَبَيَانِ عَتَبَاتِ الْمُنْصَنَفَاتِ الْمَاخُودَةِ  
لِيَكُونَ النَّظَرُ عَلَى بَصِيرَةٍ بِهَا لَهَا فِي الْجَمْلَةِ وَذِكْرُ قِسْمِهَا وَآخِرُهَا مِنَ الْقِسْمِ الْمَجْدِيدِ وَالْمَرَاتِي الْعَمِيدِ  
وَالْأَيَّاتِ النَّصْبَةِ مِنَ الْعَرَبِيَّةِ وَالْفَارِسِيَّةِ الَّتِي فَصَّلْنَاهَا وَاسْتَفْهَمْنَاهَا فِي مَدَّةٍ ثَلَاثِينَ سَنَةً  
وَتَبَعْنَاهُ إِلَى بَيَانِ الْمَشَاهِدِ الْمُشْرِفَةِ فِي النَّحْوَ الْأَشْرَفِ لَعَرَفْنَا وَشَمَّهْنَا الْكَاطِمِينَ الْمَوْثِقَةَ النَّفُوسِ  
وَالْأَرْضِ الْأَمْدَنِ الرِّضْوَةَ عَلَى نَاكِهَاتِهَا الْأَفْ لَصْلُوهُ وَالنَّحْوَ مُزَاعِمَاتُ كُلِّ مَقَامٍ وَوَقْعَةٍ وَضَعِ  
الْمُسَبَّرُوحَاتِ الْأَمْضَا وَنَحْنُ الْأَدَبِيَّةُ مِنْ غَيْرِهَا مَعْلَمَةٌ وَنَفِصَةٌ مُخَلَّتْ

<p>كِتَابٌ حَوَى جُلَّ النُّوَارِجِ لَمْ يَشِبْ فَلَا عَجَبَ أَنْ ظَنَّ خَيْرٌ مَوْثِقٌ كُلُّنِي أَرْحَابُ بَقِ اسْتَ الْحَقِّ أَفْئَاتُ بَيْتِ جَنِّمٍ بِدُرُودٍ</p>	<p>بِأَخْلَالِ تَقْرِيطٍ وَأَمْلَالِ أَضْرَاطٍ وَقَدْ خَصَّ مِنْ بَيْنِ الْأُمُورِ بَاوِثُ جَمْعِي بِرُشْفَائِي بَقِ اسْتَ الْحَقِّ أَسْمَاءُ بَيْتِ بِرْ كَوَاكِبِ نَوْرِ</p>
---	--

وَالْمَرْجُو مِنَ اللَّهِ الْمَلِكِ الْمُنْتَا أَنْ يَجْعَلَ لِي وَلِأَخَوَاتِي الْمُؤْمِنِينَ وَسِبْطِ الْعُقَرَانِ وَذُرِّيَّتِهِ

# خاتمه

٥٦٥

الرحمة والرضوان وان يؤتى بكنا في هذا بهيمة يوم تطائر الكتب ونصل الميزان كما قال  
وعز من فائل فاما من اولى كتابه بهيمة فوف بحاسبا باسرا ونطلب الى اهله مشورا

وما من كاتب الا يستغنى	كتابته وانفقت بداه
فلا تكتب بكفك غير ثني	بورك في الفهم ان تله

واني مع ما بذلت غايه مجهود واستفدت نهابة مفد وفي تصحيح الالفاظ والبصا  
وتفهم الاخبار والمقاصد المرسلات الخصوع لمصنف كتابي هذا وابوابه ومنازل الفاظه  
واعرابه الصغ عما يقف عليه من غرائب العبارات والمعاني والتجاوز عما وقع فيه من القصور  
والموانى والمفوض ما سمي نظير المؤلف في التاليف والمطالعة وحظي فله المحتر في الاستماع  
والمعاودة وتفهم في الكلمات والاعراب من غير اطلاع المؤلف والمحرر محمد المطبعة

جزى الله خيرا من فائل تاليف	وقابل بالاعضاء فهو يرضى
فما لي ثني غير اني اخصرته	ونقل كلام الناس من غير نصف

حفظ

واخر كلامي سلامي وابتهالي بقبول هذه البضاعة المرجاة من عزير الدارين وسيد الكون  
ابي عبد الله الحسين عليه الصلوة والسلام بقبول التلام عليك يا ابا عبد الله  
ورحمته الله وبركاته يا ايتها العزيز منا واهلنا الصبر وجنا  
بضاعة من رجاء فاف لنا الكبد وتصدق علينا  
ان الله يجزي المصدقين

حرره العبد المذنب محمد بن علي الطباطبائي	٥
طبع في المطبعة الرضوية في كنج الاشرف على نفقة	
صاحب الحج الشيخ محمد باقر الكيبي حفظه الله	
بمباشرة الامام	٥
١٣٥٣	رضا القوي طبع في

# صوت مستحط مباك حصر مستطاح الانكاس جند الاسلام قاضين افاضنا افاجهم هديت دافنا

(٥٦٦)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل العلماء ورثة الأنبياء، وفضل مزاياهم على قباة الشهداء  
وصلى الله على محمد سيد الأنبياء والمرسلين وعلى اهل بيته الأئمة  
المعصومين وبكل اثنائي كتاب لومير نسيمه بقبر لاجي نشره حبنا القبر  
فالعمري انه كتاب يهز العيون ولا يحجب عنه متلفي من ورثة الكتاب المكنون كتاب  
كالهلال يبد من بعد ليلة دهماء اوهو كالقمر البازغ في كبد السماء  
في ليلة البد لا يدع معينا انوره عنده الهام القمر يحنو الرجال عليهم جنانه  
كالقمر جانية عليه الاضلع يقود اوله الاخر باحسن نظم وانجام ينال الاخر  
لاوله في امن ترتيب انظام وشبهه وشي الربيع على الربيع من ضوء الصبح يفجر  
وحليته حلة الشبا على قوام يكاد من رقة في المشي ينقطر مثل على نظم كعقد  
ونشر كاللؤلؤ الى المشورة من لسن مفصح مجيد ذي سحر في الدنيا يكاد يشبه الانعام  
آيات القرآن كتاب هو في الدنيا امان من الزمان وفي العقبي رائد من التهان  
لله در صحيفة يهدى الورى سبل الهدى ومسالل الارشاد لنسج بهانج الصافي  
حاشا غير صحيفة التجار كرم من مسيح مريض في مجرهما متكلم في ساعة الليل  
تشهد على موشيهما في فنون العلوم بالتسام الا وفي انه قام في احرار الفضائل  
عن التلف خلفا وعلى انه هوفتي العلم وكهله وبيت الفضل اهل عضره المعاني  
بصير قاطع وانار ظلم البجمل بنور من صبحه ساطع وفي من اوج الشرف بعدد رتبة  
وحل من شخص العلم بين جوانحه وتراقبه فظهر فيه الاسم مطابق المسمى وكان من  
قبل سميما وكان الله قدره مكانا عليا فكم في نعمته وصف بديع وفضل وصفه لا يتطوع  
هر و محمد ابن كاتب مطاب باربر جاتم ملاحظه ومطالعة نمود الحق در كمال صانته تاليف  
از موارد صحيحه در نهايت ايقان واستحكام نقل شده لانه است كه طبع ونشر و فخر او عام وبرهه مل  
گر در حرره ١٨ شهر جمادى الاخره سنه ١٢٢٨ محل خاتم شريف .....



# فهرست مجلد محرم از کتاب وقایع الایام

۲	دباجه کتاب	۳۵	نقل قصه مرد بنیاد و دیدن او حوض کوثر را در منام
۴	مقدمه اولی در فضیلت مجلس عزادگری	۳۸	مقدمه سابعه در فضیلت ابناء و ذکر مصیبت
۸	مقدمه ثانیه در فضیلت خدمت مجلس عزادگری		سید الشهداء
	ذکر یک قصه	۴۰	شرایط ذکر و روایات سید روضه خوان
۹	قصه مرد بحرینی با کلانتر بلد	۴۳	مقدمه ثامنیه در انشاد سه نفر از شعرا در حضور حضرت
۱۰	مقدمه ثالثه در ذکر برکات الله از مجلس عزادگری		سه روزگوار ۱- کثیف است در حضور امام باقر
	ذکر دو قصه	۴۴	ذکر بعضی از اخبار و اشعار کثیف
۱۱	قصه حکم هندی	۴۶	ذکر خبر کثیف در حضور شیخین و تفصیل در این باب
۱۴	قصه افتخار الدوله هندی	۴۹	۲- انشاد ابو هرون مکفوف در حضور امام صادق
۱۵	مقدمه رابعه در ذکر درجات حاصله از مجلس عزادگری	۵۰	۳- انشاد در مجلس عزادگری در عهد امام رضا
	عزادگری	۵۴	صله و اعطاء حضرت ضیاء المؤمنین در حق در عجل
۱۶	قصه میرزا فیض خان والد سپهسالار مرحوم	۵۶	مقدمه ناسعه در گریه و بغیره در ایام غم و غم
۱۷	مقدمه خامسه در ذکر فضیلت نفس مهموم	۶۰	مقدمه عاشره در ذکر بعضی از قصایدیکه در هلال محرم گفته اند
	در مصیبت حضرت حسین علیه السلام	۶۴	روایات محتمل علیه الرحمة
۱۸	در ذکر فضیلت از مالک پهلوان و دو قسم بودن سلطنت	۶۵	روایات مقبل علیه الرحمة
۲۰	حدیث ابان در فضیلت نفس مهموم	۶۹	شروع بوقایع دهه عاشورا و خبر تان بن شیب در اول محرم
۲۱	مقدمه سادسه در فضیلت ابناء و ذکر مصیبت	۷۳	استحباب دعا و حضرت زکریا و ذکر سه خبر
	حضرت سید الشهداء و ذکر سه حدیث		ذکر چهار عنوان در ولایت: عنوان اول در
۲۷	تذییل در ذکر فضیلتی از حوض کوثر		مشروط بودن توحید و نبوت بمنله ولایت
۳۰	ذکر صفت حوض کوثر	۷۶	عنوان دوم در قبولی اعمال بمنله ولایت
۳۱	دیدن عبد الله بن سنان کوثر را در این عالم	۷۸	روایات ابن عباس سلمان فارسی و یک از اعیان مقلدین
۳۲	ذکر سانی روای بودن حضرت امیر بر کوثر		

# فهرست مجلد محمد از کتاب مع الکامیر

عنوان سؤ مسئول بون مردم از ولایت بزرگ و خرد	۷۹	از قصیده بجه
عنوان چهارم در بیان و برکات دنیوی و لایث و شوی	۸۲	کیفیت معراج حضرت رسول
وصایای عداوت اهل بیت سالک و ذکر دو	۱۲۹	فضیلت سوره فاتحه کتاب
قصه عجیب: قصه اولی قطع مرد ناصی و دست خرد	۱۳۲	سفر مؤلف به بیت المقدس
قصه دومی خلاصی زن مؤمنه	۱۳۴	ذکر محارب و امکانه مجدداً قصه
ملقات حرمین بزرگ و با حشر حین در روز اول	۱۳۶	ذکر فضیلت زمین کربلا ببار بقاء
ورود حضرت حین زمین کربلا در روز دوم و	۱۳۹	نفاخ بقاء و مبادی بر یکدیگر و تواضع زمین کربلا
آن ده مقصد ذکر میشود: مقصد ذکر خلقت زمین	۱۳۹	فضیلت صفت تواضع و تواضع حضرت موسی
عجیب منصور دوانقی از مکی	۹۵	و نادر شاه نجاشی نزد جعفر طیار
قصه مرد همدانی با منصور	۹۶	فضیلت ارض کربلا و آب فرات
اختیار خداوند زمین کربلا را برای امام حین	۹۸	مرد در انبیاء و اولیاء از زمین کربلا و قصه
مقصد دوم در فضیلت بقاء اربعه	۹۹	نقرا از ایشان - مرد رادم و تمهید از هبوط
فضیلت خصوص مکه و ذکر قصه قرامطه	۱۰۰	آدم و حوا و بدین ایشان اشیاء خمر را
فضیلت خصوص مدینه	۱۰۵	وقوع عطر در هندوستان
قصه کابخانه بقیع و خدایان مخالفین	۱۰۶	جلالت خیمه النجباء
قصه دو نفر نصرانی و نقب دین آنها بقر حین	۱۰۸	۲- مرد حضرت ابرهیم از زمین کربلا و تمهید از: فضیلت
فضیلت خصوص کوفه	۱۱۰	و خلعت آنحضرت و تفاوت مراتب انبیاء
فضیلت خصوص نجف الاشرف	۱۱۴	۳- مرد حضرت موسی از زمین کربلا و اجمال قصه آنحضرت
ذکر قصه مرقه بن قیس کافر	۱۱۴	مرد و حضرت عیسی از زمین کربلا و تمهید از ولادت
فضیلت خصوص بیت المقدس و بنای آن	۱۱۸	آنحضرت از مریم و در همین زمین
ذکر قبور مطهره بیت المقدس	۱۲۰	مقصد چهارم مرد حضرت اسماعیل از زمین کربلا در
ذکر قبور الصخره و تمهید از لیلۃ الاسراء و ذکر ایالات	۱۲۱	مسافرت بصفتین و خرابن عباس در طریق صفین

# فهرست مجلد محرم از کتاب وقایع الزمان

۵۶۹

۱۶۴	ایضا ورود حضرت امیر برین کربلا در مراجعت از صفین	۱۹۶	مقصود پنجم در استمهال ابن سعد از ابن زیاد و نامه ابن زیاد لعین بحضرت حسین علیه السلام
۱۶۵	مقصود پنجم ورود حضرت حسین ف کربلا	۱۹۷	مقصود ششم در اخبار حضرت امیر از حال ابن سعد
۱۶۷	تحقیق روز ورود حضرت حسین ف کربلا	۲۰۰	بصیحت شخصی بنام کامل بر ابن سعد لعین
۱۶۷	کلمات اصحاب در حضرت آنحضرت	۲۰۱	مقصود هفتم در اشعار ابن سعد و جوابها
۱۷۲	اضطراب حضرت زینب علی آنجناب	۲۰۱	مقصود هشتم در غزول بودن ابن سعد
۱۷۴	مقصود ششم در خریدن آنحضرت زین کربلا	۲۰۲	تفضیل خسران ابن سعد لعین
۱۷۴	مقصود هفتم در خصایص تربت کربلا	۲۰۵	مقصود نهم ورود عمر بن سعد بکربلا
۱۷۵	تفضیل در موانع قبولی نماز	۲۰۶	و پیام عمر بعد بحضرت امام حسین ع
۱۷۶	فضیلت تربت کربلا و ذکر خبر معاذ بن جبل	۲۰۸	روز ۵ محرم نطق ابن زیاد در جامع کوفه و خطاب
۱۷۹	امان بودن تربت کربلا از عذاب قبر و قصه علم لیه	۲۰۹	روز ۵ محرم نماز شد بن رجبی
۱۸۱	قصه زن فاحشه	۲۱۱	۵ محرم حضرت بنی ابن زیاد مردم را بر قتال آنحضرت
۱۸۲	شفاف بودن تربت مقدسه از هر دردی	۲۱۲	استمداد حبیب بن مظاهر از قبیله بنی اسد
۱۸۵	نفل دو قصه در باب تربت مقدسه	۲۱۳	۷ محرم مانع ابن سعد از آب فراث و ذکر چند
۱۸۷	روز سیم محرم ورود عمر بن سعد تم کربلا و ذکر مقصد		تمهید اول در فضیلت سقی ماء
	مقصود اول در اخبار حضرت رسول ع در ظلم ابن سعد	۲۱۶	تمهید دوم ممانعت معاویه در صفین از شریعه
۱۸۹	مقصود دوم در اخبار حضرت امیر از ظلم عمر بن سعد و تمهید از قول سلو	۲۱۹	و وقوع مبارزات و جنگ مغلوبه
۱۹۰	اختصاص کلمه سلو بحضرت امیر	۲۲۰	فتح لشکر حضرت امیر و تمالک ایشان بر شریعه
۱۹۲	مقصود سوم در فرمودن حضرت امیر سلو		تمهید سو فضیلت ضیاف و ذکر پنج مقصد
	سؤال سعد بن ابی وقاص	۲۲۲	مقصود اول در فضیلت اکرام مهمان
۱۹۳	مقصود چهارم ذکر نفر از مخالفین سلو	۲۲۴	حکایت طلحه و مالک بن عوف
	مقصود پنجم در انصاف انبیاء و اوصیاء		مقصود دوم در انصاف انبیاء و اوصیاء

# فهرست مجلد محرم کتاب وقایع الایام

۲۵۶	تفصیل عراض اهل کوفه بروایت قمقام	۲۲۵	۱- حکایت مردی پرست با حضرت ابراهیم علیه السلام و رسیدن آنحضرت بمنصب خلعت بواسطه صفت اقرع
۲۶۱	تفصیل عمل نامه نگاران در صحرای کربلا و ذکره از عمر بن سعد لعین	۲۲۶	۲- حضرت ایوب علیه السلام
۲۶۳	انقضا مختار از نامه نگاران	۲۲۹	۳- حضرت سید الانبیاء ص
۲۶۵	ذکر تفصیل منع آب از آل ابی تراب علیه السلام	۲۲۷	ایشان و مهماندوستی حضرت امیر علیه السلام و نزول آیه
۲۶۹	صبر نکردن انبیاء و اولیاء بر شهادت دشمن	۲۲۹	و یُؤثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ
۲۷۰	وقعه شب محرم حفر چاه در شب نیمه کاه و تمهید از معجزه حضرت امیر علیه السلام	۲۳۰	قیام خود حضرت امیر علیه السلام برای خدمت مهمان
۲۷۱	معجزه قلع صحفه حضرت امیر علیه السلام در قعه صفین و اسلام راهب بدو روایت و آشامیدن سپید و سبزه و وصی از چشمه صحفه	۲۳۲	نارالقرای افزوختن علی اکبر علیه السلام
۲۷۵	تفصیل حفر چاه و سقی اصحاب سید الشهداء	۲۳۵	مقصد سوم در فوضات و برکات مهمان
۲۷۶	وقعه دوم شب محرم ملاقات حضرت حسین علیه السلام با ابن سعد لعین و تمهید از ملاقات حضرت امیر علیه السلام با معاویه و عمر و عاص در وقعه صفین	۲۳۸	حکایت کرم ملک کرمان
۲۷۸	تفصیل ملاقات حضرت حسین علیه السلام با ابن سعد لعین	۲۳۹	مقصد چهارم در آداب مهمان
۲۸۰	ملاقات حضرت حسین علیه السلام با عمر بن سعد بروایت عاص	۲۳۸	باعث شدن هشت طایفه بنو هبش خود
۲۸۲	وقعه روز محرم نامه نوشتن ابن سعد علیه السلام	۲۳۹	ضیافت سلمان ابو ذر را
۲۸۳	جواب مکتوب ابن سعد از عید الله لعین و تقنین شمر لعین	۲۴۳	مقصد پنجم در آداب میزبان
۲۸۴	تفصیل درج مثله در نامه ابن زیاد لعین و وضایع حضرت رسول ص در انفاذ لشکر	۲۴۶	مهمان بودن حضرت امیر علیه السلام بشخصه
		۲۴۷	مهمان کردن هدهد لشکر سلمان را
		۲۵۲	تمهید چهارم ذکر عراض اهل کوفه و نکته عهد
		۲۵۳	اجمال تفصیل عراض اهل کوفه بروایت روضه الشهداء و تشیع صاحب روضه
		۲۵۵	نامه حضرت حسین علیه السلام بنی در غزاه و شهادت فیس اعراجه قاصد آنحضرت

# فهرست مجلد محرم در کتاب وقایع الایام

۲۸۶	آمدن حضرت رسول م بر نعلین جناحه و	۳۰۴	مقصد ۱- در فضیلت صفت وفای عهد
	انقلاب حال او	۳۰۵	حکایت خواب و غلام پارسا
۲۸۷	نهی حضرت امیر از مثله ناکین در و تحمل		مقصد دوم در اہمیت وفای عهد و لایق اخذ
۲۸۹	وقعت شب تاسوعا رویای مرد پیرنی و تفصیل		میشاق در عالم ذر
	ناله و گریه حضرت فاطمه	۳۰۷	تحقیق در اثبات عالم ذر
۲۹۱	روز تاسوعا سخن امر و محاصر لشکر ابن زیاد	۳۰۸	مقصد ۳- در اخذ و لایق هدیه از جمیع مؤمنان
	آل طاهارا	۳۱۱	مقصد ۴- در مذکور بودن عهد لایق در کتب
۲۹۲	شدت عطش اہلبیت	۳۱۲	مقصد ۵- در تاکید جبریل بپہد غدیر و نقل خبر
۲۹۳	روایت ابن نما در عطش سکنه و علی اصغر و		از کتاب مودۃ القرینی
	رفتن بر ربوی شریعہ	۳۱۴	مقصد ۶- در تبلیغ مودت و اشعار بحر العلوم
۲۹۵	ذکر وقایع عصر تاسوعا - ورود شمر لہن بکربلا	۳۱۷	مقصد ۷- در خطبہ حضرت حسین و اذن
	بافریان قتل حسین علیہ السلام		انصراف و یوفائی لشکر
۲۹۶	مایل نبودن عمر سعد از جنگ و نفرین او شمر	۳۱۹	کلمات بنی ہاشم و اصحاب در اطہار آثار
۲۹۹	امان دادن ابن زیاد لع بے اولاد ام البنین	۳۲۲	مقصد ۸- در ذکر خبر سکنه خاتون اینصا
۳۰۰	سوال و جواب شمر با حضرت ابی الفضل		در انصراف و یوفائی لشکر
۳۰۱	نہضت لشکر عمر سعد بسوی خیام و در عصر عا	۳۲۵	تذہیل کامل در احوال جناب سکنه
	و بے تابی جناب زینب	۳۳۰	مقصد ۹- خبر حضرت سجادہ ایضا در اذن
۳۰۲	سوال و جواب حضرت ابی الفضل بالشکر و ملک		انصراف و ثبات اصحاب اشارہ بشہادت
	خواستن حضرت حسین م		جناب قاسم و عبد اللہ رضیع
۳۰۳	شروع بوقایع شب عاشورا بچند وقعتہ الکفا	۳۳۳	تذہیل مشتمل بر دو تحقیق یکی تصحیح لفظ خبر
	وقعتہ ۱- در یوفائی لشکر آنحضرت و وفای اصحاب		و دیگری توضیح معنی آن
	کہ شامل دہ مقصد است	۳۳۴	در اذن انصراف و خصوصیت جہاد حضرت حسین

# فهرست مجلد محرم از کتاب وقایع الایام

۳۶۳	وقعه ششم از وقایع شب عاشورا حضرت خندق در روز خیمه گاه و شمانت شریفین خندق	۳۶۳	وقعه ششم از وقایع شب عاشورا، منام حضرت امام حسین (ع) در آخر شب و رویای او شروع بوقایع روز عاشورا
۳۶۴	شمانت ابن جویهریه المرنه و سوختن او در آتش	۳۶۴	بیان معنی عاشورا و نقل بعضی اخبار متعلقه بامروز
۳۶۶	وقعه هفتم از وقایع شب عاشورا، منام حضرت امام حسین (ع) در آخر شب و رویای او شروع بوقایع روز عاشورا	۳۶۶	عظم بودن مصیبت عاشورا از جمیع مصائب دنیا
۳۶۷	بیان معنی عاشورا و نقل بعضی اخبار متعلقه بامروز	۳۶۷	خبر عبدالله بن سنان و گریستن امام صادق (ع) در روز عاشورا
۳۶۹	عظم بودن مصیبت عاشورا از جمیع مصائب دنیا	۳۶۹	خبر حسین بن ابدع در نهی صوم عاشورا و تبرک بنی امیه بصوم امروز و عید قرار دادن آن
۳۷۲	خبر عبدالله بن سنان و گریستن امام صادق (ع) در روز عاشورا	۳۷۲	تذییل در صوم وحش و طهور و نمل در بهمه عاشورا از روی سوگواری
۳۷۳	خبر حسین بن ابدع در نهی صوم عاشورا و تبرک بنی امیه بصوم امروز و عید قرار دادن آن	۳۷۳	تذییل در صوم وحش و طهور و نمل در بهمه عاشورا از روی سوگواری
۳۷۶	تذییل در صوم وحش و طهور و نمل در بهمه عاشورا از روی سوگواری	۳۷۶	ایضا تذییل مجلی از ناصیه بودن کسی بوم عاشورا را عید کند باعتراف عامه
۳۷۸	زول ملانکه برای جمع اشک گریه کنندگان در روز عاشورا	۳۷۸	زول ملانکه برای جمع اشک گریه کنندگان در روز عاشورا
۳۷۹	وقایع جنگ عاشورا مشتمل است بر چند وقعه و قعه اول نعبه صفون جانبین و تعیین رؤساء عسکین	۳۷۹	وقایع جنگ عاشورا مشتمل است بر چند وقعه و قعه اول نعبه صفون جانبین و تعیین رؤساء عسکین
۳۸۱	وقعه دوم از وقایع شب عاشورا و بی تاجاب زینب (ع)	۳۸۱	تذکیر لاری در احوالات جناب زینب (ع)
۳۸۲	تذکیر لاری در احوالات جناب زینب (ع)	۳۸۲	ذکر جمله ای از خصایص جناب زینب (ع)
۳۸۳	ذکر جمله ای از خصایص جناب زینب (ع)	۳۸۳	کرامت و ولادت و شرافت نسب آن مکرمه
۳۸۴	کرامت و ولادت و شرافت نسب آن مکرمه	۳۸۴	شریک بودن آن مخدیره در مصائب کربلا
۳۸۵	شریک بودن آن مخدیره در مصائب کربلا	۳۸۵	فضاحت و بلاغت جناب زینب (ع)
۳۸۶	فضاحت و بلاغت جناب زینب (ع)	۳۸۶	روایای سید محمد باقر سلطان آبادی و شفا ی چشم او
۳۸۷	روایای سید محمد باقر سلطان آبادی و شفا ی چشم او	۳۸۷	کیفیت وفات و تعیین مرقد جناب زینب (ع)
۳۸۸	کیفیت وفات و تعیین مرقد جناب زینب (ع)	۳۸۸	وقعه سوم از وقایع شب عاشورا، ایضا
۳۸۹	وقعه سوم از وقایع شب عاشورا، ایضا	۳۸۹	بی تاجاب زینب (ع) و خبر هلال بن نافع
۳۹۰	وقعه چهارم از وقایع شب عاشورا، ایضا	۳۹۰	وقعه چهارم از وقایع شب عاشورا، ایضا
۳۹۱	وقعه پنجم از وقایع شب عاشورا، آب آوردن حضرت علی اکبر (ع)	۳۹۱	وقعه پنجم از وقایع شب عاشورا، آب آوردن حضرت علی اکبر (ع)

# فهرست جملہ صحاح و کتاب و قایم الکامیر

۵۷۲

۳۸۱	فریضہ صبح عاشوراء و تعیین رؤساء و نقل	۴۱۶	وقعہ نهم شہادت پسر مسلم بن عوسجہ
	اقوال در عداد عسکر بن	۴۱۶	وقعہ دهم جنگ مغلوبہ سوم قریب ظہر
۳۸۳	وقعہ دوم خطبہ اول حضرت حسین علیہ السلام	۴۱۹	وقعہ یازدهم نماز گذاردن حضرت بانصت
۳۸۸	وقعہ سوم نزول نصرت برای حضرت و اخبار اعدا		اصحاب در اول ظہر و شہادت سفید عبد اللہ
۳۹۰	وقعہ چهارم سبقت عمر بن سعد بجایہ حضرت	۴۲۲	وقعہ دوازدهم شہادت جون مولای ابی ذر
	و وقوع جنگ مغلوبہ اول	۴۲۵	وقعہ سیزدهم شہادت زہر بن قین
۳۹۱	وقوع سہ مرتبہ جنگ مغلوبہ در روز عاشورا	۴۲۷	وقعہ چهارم ذکر شہادت حبیب بن مظاهر و
۳۹۲	وقعہ پنجم توبہ و شہادت حر بن یزید رباعی و		اجمالی از احوال آن بزرگوار
	مقدمہ مختصری از مسئلہ و وجوب فوری	۴۲۸	اخبار حضرت رسول م از نصرت حبیب
	و معنی و شرایط توبہ	۴۲۹	دارا بودن حبیب بر علم منا با
۳۹۷	آمدن حر بن یزید رباعی بخند من حضرت و اعتذار او	۴۳۰	منا مشتری و مقام حبیب
۳۹۹	احتجاج حر بن یزید با آن قوم لجلاج	۴۳۲	مبارزت و شہادت جناب حبیب
۴۰۰	مبارزت حر رباعی	۴۳۴	وقعہ یازدهم شہادت بلال بن نافع
۴۰۱	شجاعت و شہادت حر بن یزید	۴۳۵	وقعہ شانزدهم شہادت عابس بن شیب
۴۰۲	تعیین مدفن حر و طہور کرامت از براہ شاہ	۴۳۹	شروع بذکر شہادت فہیان ہاشمیہ
	اسماء علی صفوی	۴۴۰	وقعہ ہفدهم شہادت جناب علی اکبر
۴۰۴	وقعہ ششم شہادت بر بن خضر ہمدانی	۴۴۰	قصیدہ لامبہ میرزا صادق آقا محمد تبریز
۴۰۷	وقعہ ہفتم شہادت و حب بن عبد اللہ کلبر	۴۴۲	تحقیق در اولین شہید بودن علی اکبر از
۴۱۲	وقعہ ہشتم جنگ مغلوبہ دوم و شہادت مسلم		آل ہاشم
	بن عوسجہ اسدی	۴۴۳	تحقیق در متأصل بودن علی اکبر در وقعت
۴۱۳	ایضا ذکر شہادت مسلم بن عوسجہ بطریق مبالغہ	۴۴۴	وداع علی اکبر با اہل حرم
	و اجمالی از احوال آن جناب	۴۴۶	وداع آنحضرت با پدر بزرگوارش

# فهرست مجلد ششم از کتاب وقایع الزمان

۴۴۸	در مبارزت جناب علی اکبر	و نخوردن آب
۴۵۱	برگشتن آنحضرت بخدمت پدرش	۴۹۴
۴۵۴	مراجعت آنحضرت ببولشکر وشهادت او	بیابان او و مرثیه امام و در مصیبت برادرش
۴۵۶	آمدن امام بپرسش جناب علی اکبر	۴۹۷
۴۶۰	بیرون آمدن زینب کبری از خیمه بپوشش او	روایت عبد الله اهواز در کیفیت شهادت
۴۶۱	اضطراب سکینه از شهادت شافره	حضرت ابوالفضل و حکایت اسمعق بن حنوفه علیه السلام
۴۶۵	تذیل تحقیق سن علی اکبر	عمر بن سعد لعین
۴۶۶	وقعه هجدهم شهادت جناب قاسم	۵۰۴
۴۶۸	وداع جناب قاسم با عمومیش	وقعه بیستم در ذکر مصیبت عظمی شهادت
۴۶۹	میدان رفتن جناب قاسم و اجتماع بابن سعد	حضرت حسین
۴۷۰	مبارزت و شجاعت جناب قاسم	۵۰۵
۴۷۲	شهادت جناب قاسم	تنهائ حضرت بعد از اصحاب قیام هاشمیه
۴۸۰	وقعه نوزدهم شهادت حضرت ابی الفضل	و آمدن ملائکه و جن بر نفسر و مأذون نبودن
۴۸۱	منام ازری و یک مصرع امام	ایشان
۴۸۲	زیارت بصیرت و قوت ایمان حضرت عباس و کیفیت	۵۰۷
۴۸۴	ترتیب حضرت امیر و امر البنیان را	استغاثه حضرت و بی تابی امام سجاد
۴۸۵	ذکر لقب و کنیت و صباحت و طول تأمل آنحضرت	۵۱۰
۴۸۸	بودن دوتن عباس نام از فرزندان علی	کیفیت وصول و داع امامت بر امام سجاد
۴۸۹	نفل کرامت بدرایت صاحب مهتج	۵۱۲
۴۹۱	ذکر وداع حضرت ابوالفضل با آنحضرت	استغاثه حضرت و عوایل حرم عصمت و شهادت
۴۹۳	احتجاج حضرت ابوالفضل با قوم طحاج	جناب علی اصغر بر روایت ملهوف
	شجاعت حضرت ابوالفضل و ورود او بشیر	۵۱۴
		حکمت باز نه گشتن خون گلوی علی اصغر
		لبوس زمین
		۵۱۵
		نشر مصحف و احتجاج حضرت و ایضا شهادت
		جناب علی اصغر بر روایت تذکره الخواص
		۵۱۸
		شهادت علی اصغر بر روایت سایر کتب مقال
		۵۲۳
		وداع حضرت حسین با اهل بیت خود و
		اجلای از غم مفارقت و تأثر و داع



# فهرست مجلد محرم کتاب قایم الایام

۵۲۴	گریه در و دیوار در وداع مجاهدین اسلام	۵۵۵	آمدن عبد الله بن حسن بن زید آنحضرت و شهادت عبد الله
۵۲۵	اعظم بودن مصائب وداع و اشاره بنام میرزا یحیی ابهری	۵۵۶	از اسب افتادن حضرت و پیرون آمدن زینب کبری از خیمه
۵۲۶	وداع حضرت با سینه خاتون	۵۵۷	خطاب علما آنحضرت به ابن سعد لعین
۵۲۹	مبارزت و شجاعت حضرت حبیب	۵۵۸	ذکر مصیبت عظمای شهادت سید الشهداء
۵۳۰	تحقیق در باب اسم اسب آنحضرت	۵۵۹	روایت هلال
۵۳۲	مبارزت امام و کلمات مقاتل در شجاعت آن حضرت	۵۶۱	ظهور کرامت از حضرت ابی الفضل در بلده اردبیل
۵۳۴	مسئلت خصلت از عمر بن سعد و نقض عهد آن ملعون	۵۶۳	خاتمه کتاب
۵۳۵	تعرض لشکر بنیام طاهرات	۵۶۶	تقریب آیه الله میرزا صادق نجف آبادی بر آملی الله مقامه الشریع و مؤلف مضجع کتب الفهارس العبد الاثم الطالح محمد علی بن محمد علی احدیب العلماء البصری ۲۲ شهر ربیع الثانی ۱۲۸۶ «تشکر»
۵۳۸	ورود حضرت به شهر و وضع لشکر از خوردن آب		
۵۴۰	برگشتن حضرت از شهر به بسوی بنیام و وداع با اهل بیت عصمت		
۵۴۲	وداع آنحضرت با خواهرش زینب کبری		
۵۴۶	لباس کهنه پوشیدن حضرت و سلب آن ملاعین و اخذ نکردن حضرت امیر سلب کفار را و اجالی از قتل عمر بن عبد الله علیه السلام		
۵۵۰	مقاتلت و شجاعت حضرت و عدد قتلی و عدد جراحت بدن مبارکش		
۵۵۲	تحقیق کثرت قتلی در مقاتله حضرت		
۵۵۳	رسیدن سهم مسموم بر قلب مبارک آنحضرت		
			از مساعی جمیله حضرت عجله الاسلام و المسلمین رفیق آقای میرزا عبد الکرم اقا محراب دامت برکاته و همچنین از رفیق محترم جناب آقای خلیجی که در تنظیم فهرست این کتاب با حقیر (ناشر) همکاری و تشریفاتی فرموده اند تشکر نموده طول عمر و موفقیات ایشان را از خداوند متعال خواهم نمود ۲۲ شهر ربیع الثانی ۱۳۸۶ الحاج سید اکرم قریشی